

مولی محسن فیض کاشانی قدس سره

راه روشن

ترجمه کتاب

المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء

جلد دوم

ترجمه سید محمد صادق عارف



بسم الله الرحمن الرحیم

راه روشن: ترجمه المحجه البیضاء فی تهذیب الحیاء

نویسنده:

محمد بن مرتضی فیض کاشانی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

راه روشن: ترجمه المحجه البیضاء فی تهذیب الحیاء جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه:فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، ۱۰۰۶-۱۰۹۱ق.

عنوان قراردادی:المحجه البیضاء فی احیاء الاحیاء . فارسی

عنوان و نام پدیدآور:راه روشن/ محمدبن مرتضی معروف به مولی محسن کاشانی؛ ترجمه محمدصادق عارف.

مشخصات نشر:مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۳ - ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری:۸ج.

شابک:دوره ۹۶۴-۴۴۴-۰۰۴-۸ : ؛ ج.۲ ۹۶۴-۴۴۴-۳۱۲-۸ : ؛ ج.۳ ۹۶۴-۴۴۴-۳۱۷-۹ : ؛ ج.۴ ۹۶۴-۴۴۴-۳۱۱-X : ؛ ۲۵۶۰۰۰ ریال: ج.۵ ، چاپ چهارم: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۲۷۲-۷ ؛ ج.۶ ۹۶۴-۴۴۴-۰۰۵-۶ : ؛ ۱۶۵۰۰ ریال (ج.۶، چاپ دوم) ؛ ۷۳۰۰۰ ریال: ج.۶، چاپ چهارم ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۴-۰۰۵-۲ : ؛ ج.۷ ۹۶۴-۴۴۴-۳۰۶-۳ : ؛ ۱۷۵۰۰ ریال (ج.۷، چاپ دوم) ؛ ۲۶۸۰۰۰ ریال: ج.۷ ،چاپ پنجم: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۴-۳۱۴-۵ ؛ ج.۸ ۹۶۴-۴۴۴-۳۱۳-۶ : ؛ ۱۵۰۰۰ ریال (ج.۸، چاپ دوم)

یادداشت:پشت جلد لاتینی شده: Mawla Muhsen Kashani, Rah-i-Rawshan.

یادداشت:جلدهای اول، دوم، هفتم و هشتم ترجمه محمدصادق عارف، جلدهای سوم و چهارم ترجمه محمدرضا عطایی، جلدهای پنجم و ششم ترجمه عبدالعلی صاحبی است.

یادداشت:ج. ۳ (چاپ دوم: ۱۳۸۱).

یادداشت:ج. ۶ (چاپ دوم: ۱۳۷۹).

یادداشت:ج.۶ (چاپ چهارم: ۱۳۸۹).

یادداشت:ج.۷ (چاپ دوم: ۱۳۷۹).

یادداشت:ج. ۸ (چاپ دوم: ۱۳۷۹).

یادداشت:کتابنامه.

موضوع:اخلاق اسلامی

موضوع:عرفان

شناسه افزوده:عارف، محمد صادق، ۱۲۹۹ - ، مترجم

شناسه افزوده:عطائی، محمدرضا، ۱۳۱۵ -، مترجم

شناسه افزوده:صاحبی، عبدالعلی، ۱۳۱۲ - ، مترجم

شناسه افزوده:بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره:BP۲۴۷/۶۵/ف ۹م ۳۰۴۱ ۱۳۷۳

رده بندی دیویی:۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی:م ۷۷-۳۹۵۵

ص :۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص :٢

محمد بن مرتضی معروف به مولی محسن کاشانی قدس سره متوفی ۱۰۹۱ ه- . ق

راه روشن : ترجمه کتاب المحجه البیضاء فی تهذیب الحیاء

جلد دوم

ترجمه سید محمد صادق عارف

ص :۳

فهرست مطالب

ص: ۴

فهرست مطالب

تتمه کتاب اسرار نماز

اشاره

(۱) بسم اللّه الرّحمن الرّحیم حمد و ستایش تو راست ای کسی که حمد و ستایش را کلید یاد خود ساخته ای،و یکی از راههای اعتراف به یگانگی خود کرده ای،و سببی برای مزید بخشش و انعام،و راهی روشن برای خواستاران فضل و احسان خود قرار داده ای.

و درود فراوان بر پیامبر بزرگ تو که رهنمای درست ترین راههای توست و بر خاندان پاک او که پیشوایان راه هدایت و چراغهای فروزان در تاریکیها و ظلمت اند.

ص:۶

باب چهارم:در امامت و اقتدا

اشاره

(۱)می گویم:غزّالی در این باب وظایفی را که امام و مأموم اضافه بر حال انفراد بر عهـده دارند بر اساس طریقه خود ذکر کرده است و ما آن را مطابق روش اهل بیت(علیه السلام)به شرح زیر بیان می کنیم و توفیق از خداوند است.

۱-از جمله شرائط امام این است که مؤمن یعنی دوازده امامی،عادل و از نظر دین

مورد وثوق و امین باشد؛

(۲)همـان گونه که در اخبـار وارد شـده است،و بر حسب آنچه اجـازه داده شـده می توان به همین که امام معلوم الفسق نباشـد بسنده کرد.در من لا یحضره الفقیه آمده که امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«در نماز به سه کس نباید اقتدا کرد:کسی که مجهـول و ناشـناخته است؛دیگر غلوکننـده هر چنـد آنچه را می گویی بگویـد؛و آن که متجاهر به فسق است اگر چه میـانه رو باشد». (۱)و مراد از مجهول کسـی است که مـذهب و اعتقاد او شـناخته نیست نه این که عدالت او مجهول باشد،زیرا امام(علیه السلام)او را در ردیف متجاهر به فسق قرار داده است.همچنین منظور از میانه رو کسی است که در عقیده معتدل

۱- (۱) همان مأخذ،ص ۱۰۴،شماره ۲۱.

و میانه رو باشد،یعنی غلوّکننده و یا مقصّر نباشد،ظاهر عبارت حدیث همین را می رساند.

در تهذیب از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«هرگاه مردی را که در نماز بر مردم امامت می کند و قرآن می خواند نمی شناسی،در پشت سر او حمد و سوره مخوان و نماز او را معتبر بدان.» (۱)در الفقیه آمده که علیّ بن محمّد و محمّد بن علی(علیه السلام)فرموده اند:«هر کس خدا را جسم بداند به او زکات ندهید،و در پشت سر او نماز نخوانید.» (۲)ابو عبد اللّه برقی به ابی جعفر الثّانی امام جواد(علیه السلام)نوشت:فدایت شوم آیا جائز است در پشت سر کسی که بر پدر و جدّ تو توقّف کرده(به امامت آنها معتقد نیست) نماز خواند؟پاسخ داد:«در پشت سر او نماز مخوان.» (۳)عمر بن یزید از ابی عبد اللّه(علیه السلام) درباره امام جماعتی پرسید که در همهٔ امور نسبت به او باکی نیست و داناست،جز این که به پدر و مادرش سخنان تندی می گوید که آنان را به خشم می آورد،آیا در پشت سر او نماز بگزارم،امام(علیه السلام)فرمود:«مادام که به طور قطع عاقّ آنها نشده در پشت سرش نماز بگزار.» (۴)محمّد بن علی حلبی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده است که فرمود:«در پشت سر کسی که شهادت به کفر تو داده و یا به کفر او شهادت داده ای نماز مگزار.» (۵)سعد بن اسماعیل از پدرش از امام رضا(علیه السلام)روایت کرده که گفته است:از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که مرتکب گناه می شود آیا می توانیم در پشت سر او نماز بگزاریم یا نه؟فرمود:«نه». (۶)

۲-امام باید حلال زاده باشد،

(۱)یعنی کسی او را زنازاده نداند؛دیگر آن که مرد بوده

۱- (۲) همان مأخذ،ج ۱،ص ۳۳۱ زیرا اصل در مسلمانان عدالت است.

۲- (۳) همان مأخذ،ص ۱۰۴،شماره ۲۴.

۳- (۴) همان مأخذ،ص ۱۰۴،شماره ۲۵.

۴- (۵) همان مأخذ،ص ۱۰۴،شماره ۲۶ تا ۲۸.

۵- (۶) همان مأخذ،ص ۱۰۴،شماره ۲۶ تا ۲۸.

۶- (۷) همان مأخذ،ص ۱۰۴،شماره ۲۶ تا ۲۸.

و از جذام و پیسی سالم باشد،و حدّ شرعی نخورده و اعرابی نباشد و اعراب کلمات را غلط نخواند و زمین گیر نباشد،هر چند در این ها به عذری معذور باشد،امّا او می تواند در همه این موارد بر امثال و نظایر خود امامت کند.سیّد مرتضی امامت زن را مطلقا جائز ندانسته،و دیگران امامت زن را بر امثال خود جائز شمرده اند.امامت مسافر برای حاضران و بالعکس،امامت کسی که در غلّ و زنجیر است بر آزادها،مفلوج بر تندرستها، تیمّم کننده بر وضودارنده ها،نابینا بر بینایان در صحرا مگر این که روی او را به قبله کنند،برده جز برای خانواده اش،مکروه است.

۳-امام جماعت نباید بر گروهی که او را دوست نمی دارند و مبغوض آنهاست

امامت کند؛

(۱)و اگر آنها درباره او اختلاف کنند نظر اکثریّت معتبر است؛و اگر اقلیّت اهل دین و صلاح باشند تأمین نظر آنها سزاوارتر است.

در حدیث است:«نماز سه کس از سر آنها بالاتر نمی رود:«بندۀ فراری،زنی که شوهرش بر او خشمگین باشد و امام گروهی که آنها از او کراهت دارند.» (۱)سزاوار است کسی را که ملازم مسجد و امام راتب آن است،و در صورت انعقاد جماعت در منزل،صاحب منزل را مقدّم بدارند؛و پس از او آن که به سنّت عالم تر و در دین داناتر است؛پس از او آن که در هجرت دارای سبقت است؛پس از او آن که از نظر سنّ بزرگتر است مقدّم شود.

در برخی اخبار آمده سه دسته اخیر را به ترتیب مذکور بر اعلم مقدّم بدارند (۲)،لیکن صحیح همان است که بیان کردیم.

در الفقیه مذکور است که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:«امام هر گروهی نمایندۀ آن گروه است؛بنابراین با فضیلت ترین افراد را مقدّم بدارید.» (۳)و نیز فرموده است:«اگر شاد می شوید که نمازتان پاکیزه باشد نیکانتان را مقدّم

۱- (۸) سنن ابن ماجه،شماره ۹۷۱؛شیخ در امالی،ص ۱۲۱؛سنن ترمذی،ج ۲،ص ۱۵۴.

۲- (۹) کافی،ج ۳،ص ۳۷۶؛الفقیه،ص ۱۰۳،شماره ۱۱؛تهذیب،ج ۱،ص ۱۲۲.

۳- (۱۰) الفقیه،ص ۱۰۳،شماره ۱۲،۱۴،۱۵.

بدارید.» (۱)ابو ذر غفاری گفته است:امام تو در نزد خداوند شفیع توست،پس سفیه و فاسق را شفیع قرار ندهید. (۲)

همـان گونه که از مقـدّم داشـتن امامی که مأمومین از وی کراهت دارنـد نهی شـده،از تقـدّم امامی که در پشت سـر او کسانی وجود دارند که از او فقیه تر و قرائت آنها صحیح تر می باشد نیز منع شده است.

در الفقیه آمـده که پیامبر خدا فرموده است:«هر کس در جمعی به امامت نماز بگزارد و در میان آنها کسـی عالم تر از او وجود داشـته باشد،کار آنها تا روز قیامت پیوسته رو به پستی خواهد بود.» (۳)بلی،اگر کسـی که سزاوارتر از اوست از امامت در نماز امتناع کند،وی تقدّم خواهد داشت؛و در غیر مواردی که ذکر شد چنانچه او را مقدّم بدارند،و بداند که می تواند به شرائط امام جماعت عمل کنـد بایـد تقـدّم را بپذیرد،و سـزاوار نیست از قبول آن شانه خالی کند،مگر این که عادت به آن نداشـته،و بر اثر شرم از مأمومین به ویژه در جهر به قرائت دلش مشغول شود و اخلاص او در نماز از میان برود.

اگر کسـی را میان اذان و پیشـنمازی مخیّر کنند سزاوار است پیشنمازی را اختیار کند، زیرا آن افضل است.جمع میان هر دو در نزد مـا(شـیعه)کراهتی نـدارد،زیرا همان گونه که اصـحاب ما روایت کرده انـد این امر از سوی پیامبر(صـلی الله علیه و آله)واقع شده و بسا اوقات که آن حضرت خودش اذان می گفت و دیگری اقامه می خواند و یا عکس آن صورت می گرفت.

بر خلاف آنچه غزّالی گمان کرده است در امامت نماز هیچ خطری نیست،زیرا از نظر ما امام تنها قرائت حمد و سوره را تحمّل می کند،همان گونه که در الفقیه (۴)از امام

۱- (۱۱) الفقیه،ص ۱۰۳،شماره ۱۲،۱۴،۱۵.

۲- (۱۲) الفقیه،ص ۱۰۳،شماره ۱۲،۱۴،۱۵.

۳- (۱۳) الفقیه،ص ۱۰۳،شماره ۱۳؛تهذیب،ج ۱،ص ۱۳۰.

۴- (۱۴) همان مأخذ،ص ۱۰۳،شماره ۱۶.

صـادق(علیه السـلام)روایت شـده و گفتـار پیامبر(صـلی الله علیه و آله)که فرموده است:«امام ضامن و اذان گو امین است» (۱)بر همین امر یا بر اذکاری که مأموم سـهوا ترک می کنـد حمل می شود؛البتّه بجز تکبیره الاحرام،چنان که در همان کتاب از عمّار ساباطی (۲)نقل شـده که از ابی عبـد اللّه(علیه السـلام) درباره مردی پرسـید که در پشت سـر امام جماعت پس از گفتن تکبیره الاـحرام دچـار شـکّ شـده و در نتیجه دیگر کلمه ای بر زبـان نیاورده و تکبیر و تسبیـح نگفته،و تشـهد نخوانـده و سـلام نگفته است،امام(علیه السـلام)فرمود:«هرگاه در پشت سـر امام شکّ کرده نمازش درست است و چیزی بر او نیست و دو سـجده سـهو هم لزومی ندارد»، زیرا امام ضامن نماز کسی است که در پشت سرش نماز می گذارد.

محمّـد بن سـهل از امـام رضـا(علیه السـلام)روایت کرده که فرموده است:«امـام شـکوک کسـی را که در پشت سـر او نماز می گزارد بجز تکبیره الاـحرام بر عهـده دارد.» (۳)شیـخ صدوق گفته است:آنچه ابو بصـیر از امام صادق(علیه السـلام)نقل کرده به هنگامی که از آن حضرت پرسیده است:آیا امام ضامن نماز مأموم است؟امام(علیه السلام)فرموده است:

«نه»،با خبر عمّار ساباطی و حـدیث مذکور از امام رضا(علیه السـلام)منافات ندارد؛زیرا امام در صورتی ضامن نماز مأموم اسـت که چیزی از نماز بجز تکبیره الاحرام را سهوا ترک کند؛ لیکن هرگاه به عمد چیزی را ترک کند امام ضامن نیست.

شیـخ صـدوق گفتـه اسـت:برای حـدیث مـذکور وجه دیگری نیز وجـود دارد و آن این است که امـام ضـامن نیست نمـاز را با مأمومین به اتمام برسانـد،زیرا ممکن است پیش از اتمام نماز پیشامـدی برای او روی دهـد یا متـذکّر شود که وضو ندارد.آنچه این مطلب را تأییـد می کند روایت جمیل بن درّاج از زراره از امام باقر یا امام صادق(علیه السـلام)است.او می گویـد:من از آن حضـرت پرسـیدم مردی بـه امـامت بـا گروهی نمـاز گزارد،چـون دو رکعـت خوانـد بـه آنهـا خـبر داد کـه او وضـو نـدارد.امام فرمود:«مأمومین نماز را تمام کنند،

۱- (۱۵) سنن ابن ماجه،شماره ۹۸۱؛سنن ابو داود،ج ۱،ص ۱۲۳.

۲- (۱۶) الفقیه،ص ۱۱۰،شماره ۱۹۹.

۳- (۱۷) الفقیه،ص ۱۱۰،شماره ۱۲۰.

زیرا بر امام ضمانتی نیست.» (1)غزّالی می گوید:برخی از پیشینیان گفته اند:پس از پیامبران هیچ کس برتر از عالمان نیست،و پس از عالمان کسی برتر از ائمّه جماعت نیست،زیرا اینان واسطه میان خدا و خلق او می باشند،پیامبران با رسالت،عالمان با علم و اینان با توسّل به ستون دین که نماز است.

۴-امام جماعت باید با خلوص کامل برای رضای خداوند پیشنمازی کند،

(۱)و در طهارت و همهٔ شرائط نماز امانت الهی را به انجام رساند.این گفتهٔ غزّالی است و نیز می گوید:

امّا منظور از اخلاص این است که برای پیشنمازی اجرت نگیرد،چه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)عثمان بن ابی العاص ثقفی را به مأموریت فرستاد و به او فرمود:«کسی را به گفتن اذان بگمار که اجرت نگیرد» (2).اذان راه ورود به نماز،و امامت خود نماز است؛ پس سزاوارتر است به این که در برابر آن اجرت گرفته نشود.امّا اگر از محلّ درآمد موقوفه ای که به امرار معاش امام مسجد تخصیص داده شده و یا از سوی حاکم و یا از طرف مردم مقرّری اخذ کند حکم به حرمت آن نشده،لیکن مکروه است و کراهت در واجبات سخت تر از کراهت در مستحبّات است.این مقرّری در حقیقت اجرت حضور مستمرّ او در محلّ و مراقبت او بر حفظ مصالح مسجد از لحاظ نماز جماعت است،و اجرت برگزاری نماز نیست.

امّا مقصود از امانت طهارت باطن از فسق و معاصی کبیره و عدم اصرار بر صغیره است.کسی که نامزد پیشنمازی است سزاوار است از تلاش در راه رسیدن به آن اجتناب کند،زیرا او به منزله نماینده و شفیع مردم است و باید بهترین آنها باشد.

همچنین طهارت ظاهر را از حدث و باطن را از خبث و پلیدی حفظ کند،زیرا این امری است که جز خود او کسی بر آن آگاه نیست؛و اگر در اثنای نماز متذکّر شود که

۱- (۱۸) الفقیه،ص ۱۱۰،شماره ۱۲۲.

۲- (۱۹) سنن ابو داود،ج ۱،ص ۱۲۶،سنن نسائی؛ج ۲،ص ۲۳.

طهارت نـدارد یا طهارتش شکسـته شـده بایـد شـرم نکنـد،بلکه دست کسـی را که به او از همه نزدیکتر است بگیرد و او را در جای خود قرار دهد.

۵-اذان گو باید اقامه را به اندازه ای که مردم برای نماز آماده شوند به تأخیر اندازد.

(۱)در خبر آمـده که پیـامبر(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«اذان گو میان اذان و اقامه به انـدازه ای مهلت دهـد که خورنـده طعـامش را بخورد،و صـاحب حـاجت از قضـای آن فارغ گردد». (۱)چه آن حضـرت از حبس بول و غایـط در حـال نمـاز نهی کرده است (۲)،و دستور داده شـده است که برای تحصـیل فراغ قلب خوردن شـام شب را بر نماز عشاء مقـدّم بدارنـد. (۳)این گفتهٔ غزّالی است.

و نیز گفته است:سـزاوار نیست برای این که جمعیّت نمـازگزار زیـاد شود در برگزاری نماز تأخیر گردد؛بلکه بهتر آن است که برای درک فضـیلت اوّل وقت هر چه زودتر نماز خوانـده شود.گفته شـده است:در صدر اسـلام چون دو نفر به جماعت حاضـر می شدند منتظر سوّمین نمی شدند،و در نماز میّت اگر چهار نفر حاضر بود انتظار پنجمین را نمی کشیدند.

۶-نباید در حال گفتن اقامه،نماز مستحب خوانده شود،

(۲)و هنگامی که اذان گو«قد قامت الصّلاه»گفت باید برای نماز برخیزند و دیگر سخن نگویند.امام صادق(علیه السلام) فرموده است:«هنگامی که اذان گو قـد قامت الصـلاه بگویـد باید کسانی که در مسـجدند برخیزند و یکی از خودشان را(برای گزاردن نماز)مقدّم بدارند». (۴)

در خبر صـحیح از امام صادق(علیه السـلام)نقل شده که فرموده است:هنگامی که اذان گو قد قامت الصـلاه بگوید سخن گفتن بر اهـل مسـجد حرام می شود،مگر آن که از نقاط مختلف به مسـجد آمـده و امامی نداشـته باشـند،که در این صورت اشـکالی ندارد یکی از

۱- (۲۰) مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۲۰۴.
۲- (۲۱) تهذیب،ج ۱،ص ۲۹۹.
۳- (۲۲) سنن ابن ماجه،شماره ۹۳۳؛مسند احمد،ج ۲،ص ۲۰.
۴- (۲۳) تهذیب شیخ طوسی،ج ۱،ص ۱۲۶ بنا بر شـماره های آن،و سـهو و اشـتباه و بی ترتیبی در شماره گذاری آن بر کسی پوشیده نیست،بنا بر شماره گذاری ما ص ۲۵۷ است.

آنان به دیگری بگوید:پیشنمازی کن (۱)

۷-باید مأمومین جلوتر از امام نایستند،

(۱)بلکه عقب تر از او قرار گیرند.امّا تساوی امام و مأموم در موقف را اکثر فقیهان جائز دانسته و دسته ای دیگر منع کرده اند،و احوط همین است،مگر آن که مأموم یک نفر باشد که در این صورت در سمت راست امام می ایستد،و دراین باره اختلافی نیست.اگر مأموم یک زن باشد باید با رعایت تأخّر از امام در سمت راست او بایستد؛و کودک،هر چند برده باشد،باید جلوتر از زن بایستد.

اگر امام زن باشد و ما پیشنمازی زن را جائز بدانیم باید زنانی که به او اقتدا می کنند در دو طرف او بایستند،همچنین است وضع نمازگزار برهنه که با برهنگان نماز می گزارد جز این که امام زانوهایش را مقدّم بدارد.

به تنهایی در یک صف ایستادن مکروه است.در حدیث آمده است که عثکل (۲)نباشید،و چنانچه داخل شدن در صفوف باعث تنگی جا و امثال آن می شود ممکن است یکی از مأمومین را به کنار خود بکشاند و صفی تشکیل دهد.اگر این هم ممکن نباشد می تواند پهلوی امام بایستد.

۸-باید اهل فضل و کسانی که از نظر علم و عمل و عقل مزیّت و برتری دارند در

صف نخست قرار گیرند،

(۲)و آنها که در مرتبهٔ پایین تری از آنها هستند صف دوّم را تشکیل دهند.پیامبر(صلی الله علیه و آله)به همین گونه دستور داده و فرموده است:«خردمندان در پشت سر من بایستند و دیگران در پشت سر آنها»؛ (۳)سپس کودکان و پس از آنها زنان.

امام باقر(علیه السلام)فرموده است:«آنهائی که در پشت سر امام ایستاده اند باید صاحبان خرد و اندیشه باشند تا چنانچه امام دچار فراموشی یا درماندگی شود او را یادآور

ص:۱۴

۱- (۲۴) تهذیب شیخ طوسی،ج ۱،ص ۱۴۹.

۲- (۲۵) تهذیب شیخ طوسی،ج ۱،ص ۳۳۳(بنا بر شماره گذاری ما)به سند خود از ابی عبد اللّه(علیه السلام)از امیر مؤمنان(علیه السلام)از پیامبر(صلی الله علیه و آله)که پس از این از آن حضرت پرسیدند عثکل چیست؟فرمود:«این که در عقب صفوف به تنهایی نمازگزاری،پس اگر دخول در صف ممکن نیست در کنار امام بایستد و نمازش درست است،لیکن اگر او با صف مخالف است نمازش باطل است.»

۳- (۲۶) سنن نسائی،ج ۲،ص ۹۰،سنن ابو داود،ج ۱،ص ۱۵۶.

شونـد.» (۱)امـام کـاظم(علیه السـلام)فرمـوده است:«نمـاز در صـف اوّل ماننـد جهـاد در راه خـداست.» (۲)کـافی روایت کرده است:«فضیلت صفوف سمت راست بر چپ مانند فضیلت نماز جماعت بر فراداست.» (۳)

۹-امام نباید پیش از آن که صفّها مرتّب شود تکبیره الاحرام بگوید؛

(۱)لـذا بایـد پیش از تکبیر بـه طرف راسـت و چـپ خـود بنگرد تـا اگر نـامرتّبی در صـفّ دیـد به رفع آن دسـتور دهـد.گفته انـد:اصـحاب در صف جماعت شانه های خود را کنار هم قرار می دادند و قوزک پاها را به هم می چسـباندند.پیامبر(صـلی الله علیه و آله)مردی را دیـد که سـینه اش را از صف جلو آورده است فرمود:«ای بندگان خدا صـفّهایتان را مرتّب کنید تا خداوند رویهایتان را از همدیگر نگرداند.» (۴)در الفقیه آمده که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«صفّهایتان را راست کنید،چه من همان گونه که از جلو و پیش رو شـما را می بینم از پشت سـر خود نیز شـما را مشاهـده می کنم؛مخالفت نکنیـد تا خداوند دلهایتان را مخالف هم نکند.» (۵)در تهذیب از آن حضـرت نقل شده که فرموده است:«صفّهایتان را راست کنید،و دوشهایتان را محاذی و کنار هم قرار دهید تا شـیطان بر شما چیره نشود»؛ (۶)و در حدیث دیگری است:«مرتّب بودن صـفّها از شرائط نماز کامـل است.» از پیامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله)روایت است:«هیـچ گامی نزد خداونـد محبوب تر از گامی نیست که انسان به وسیله آن به صف(جماعت)می پیوندد.» (۷)

ص:۱۵

۱- (۲۷) کافی ج ۳،ص ۳۷۲،تهذیب ج ۱،ص ۳۲۹.

۲- (۲۸) الفقیه،ص ۱۰۵،شماره ۵۲.

۳- (۲۹) همان ماخذ،ج ۳،ص ۳۷۳،شماره ۸.

۴- (۳۰) صحیح مسلم،ج ۲،ص ۳۱؛سنن نسائی،ج ۲،ص ۸۹؛سنن ابو داود،ج ۱،ص ۱۵۳.

۵- (۳۱) همان مأخذ،ص ۱۰۵،شماره ۵۲.

۶- (۳۲) همان مأخذ،ص ۳۳۳،بر حسب شماره گذاری ما و ۲۰۱ مطابق آنچه شماره گذاری شده است.

۷- (۳۳) سنن ابن ماجه،شماره ۹۳۳،صحیح مسلم،ج ۲،ص ۳۰.

در الفقیه آمده که حلبی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«من در تشکیل صفوف میان ستونها اشکالی نمی بینم»؛و نیز فرموده است:«اگر در میان صفوف فاصله ای می بینید آن را پر کنید،و ضرر ندارد که اگر در صف اول جا تنگ است به طور منحرف به صفی که در پشت سر توست بازگردی.» (۱)زراره از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«باید صفها کامل و افراد به هم پیوسته باشند و میان دو صف بیش از یک قدم باز نباشد،بلکه به اندازه پیکر انسانی که سجده کند فاصله وجود داشته باشد.» (۲)ابو جعفر امام باقر(علیه السلام)فرموده است:«اگر قومی نمازگزارند و میان آنها و امام بیش از یک قدم فاصله باشد،دیگر او امام آنها نیست؛و مأمومین هر صف که با امام نماز می گزارند اگر فاصله صف آنها با صف جلو به اندازه یک قدم بیشتر باشد نماز آنها درست نیست؛و اگر پرده ای یا دیواری میان صفها حایل باشد نیز نماز آنها باطل است مگر نماز کسی که مقابل درگاه قرار گرفته است»؛و فرمود:«این محرابها را جبّاران به وجود آورده اند و نماز کسی که اقتدا می کند به شخصی که در محراب است درست نیست»؛و نیز فرمود:«هر زنی که در پشت سر امامی نماز بخواند و میان او و امام به اندازه یک قدم بیشتر فاصله باشد نماز او باطل است.راوی می گوید:عرض کردم:اگر شخصی بیاید و بخواهد نماز بگزارد و این زن هم در کنار مرد ایستاده باشد چه باید بکند؟فرمود:میان آن زن و مرد می ایستد و زن کمی عقب می رود.» (۳)

۱۰-پیشنماز باید نیّت امامت کند

(۱) تا به ثواب آن برسد،و اگر نیّت امامت نکند و مأمومین نیّت اقتدا به او کرده باشند نماز مأمومین درست است و به فضیلت جماعت رسیده اند.نیّت اقتدا و تعیین امام و متابعت از او در افعال چنانچه مأمومین او را پسندیده اند بر آنها واجب است،و متابعت به این معناست که در افعال بر او پیشی نگیرند یا آنها را متأخّر از او و یا مقارن با او انجام دهند.در حدیث نبوی(صلی الله علیه و آله)است که:«امام

۱- (۳۴) همان مأخذ،ص ۱۰۵،شماره ۵۳ و ص ۱۰۶،شماره ۵۴.

۲- (۳۵) همان مأخذ،ص ۱۰۵،شماره ۵۳ و ص ۱۰۶،شماره ۵۴.

۳- (۳۶) الفقیه،ص ۱۰۶،شماره ۵۵.

بدان سبب امام قرار داده شده تا از او پیروی کنند،چون او به رکوع رود آنها رکوع کنند و هنگامی که به سجده رود آنها هم سجده کنند.» (۱)شیخ صدوق گفته است:برخی از مأمومین نمازشان باطل است؛آنها کسانی هستند که در رکوع و سجود و سر برداشتن از سجده بر امام پیشی می گیرند.بعضی از آنها تنها ثواب یک نماز عایدشان می شود و آنان کسانی هستند که افعال نماز را مقارن با امام انجام می دهند.دسته ای از آنها که در همه چیز از امام متابعت می کنند ثواب بیست و چهار رکعت به آنها داده می شود،آنان کسانی هستند که پس از رفتن امام به رکوع،رکوع می کنند،و پس از او به سجده می روند،و پس از او سر از سجده برمی دارند. (۲)

غزّالی می گوید:شایسته نیست مأموم مقارن با امام رکوع و سجود کند،بلکه باید در افعال متأخّر از او باشد،و هنگامی به سجود روآورد که پیشانی امام به موضع سجده رسیده باشد،صحابه همین گونه به پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)اقتدا می کردند.همچنین زمانی برای رکوع خم شود که امام کاملا به حدّ رکوع رسیده باشد.گفته اند:مردمی که از نماز فارغ می شوند سه گونه اند:بعضی نمازشان برابر با بیست و پنج نماز است و آنها کسانی هستند که تکبیرات و رکوع را پس از رکوع امام به جا آورده اند.گروهی تنها به ثواب یک نماز رسیده اند؛این ها آنانی هستند که افعال نماز را مقارن با امام انجام داده اند؛و دسته ای بدون نماز از محل خارج می شوند و این ها کسانی هستند که در افعال بر امام پیشی گرفته اند.

در این امر اختلاف است که آیا هنگامی که امام در حال رکوع است باید منتظر بماند تا کسانی که وارد مسجد می شوند به نماز او بپیوندند و ثواب جماعت و فضیلت همین رکعت را درک کنند؟شاید این انتظار،اگر با اخلاص همراه باشد،و برای مأمومین حاضر تفاوتی ایجاد نکند اشکالی نداشته باشد،زیرا مراعات حقّ آنان در ترک طولانی کردن رکوع است.

می گویم:جابر جعفی از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام) دربارهٔ همین مسئله پرسید،امام

۱- (۳۷) المصابیح بغوی،ج ۱،ص ۷۷ به طور مبسوطتر،سنن ابن ماجه،شماره ۱۲۳۸.
۲- (۳۸) بحار،ج ۱۸،ص ۶۲۷.

فرمود:«ای جابر!چقدر پرسش تو شگفت آور است،به اندازه دو برابر رکوع خود منتظر باش اگر ملحق نشدند سر از رکوع بردار.» (۱)اگر مأموم پیش از امام سر از رکوع یا سجود بردارد.یا برای ادای آنها خم شود باید به حال اوّل خود برگردد.گفته شده است که در صورت فراموشی وظیفه او برگشتن است لیکن اگر به عمد مرتکب این کار شده به سبب زیادتی رکن نماز او باطل است.بیشتر روایات معتبر قول اوّل را تأیید می کنند هر چند قول دوّم مشهورتر است؛و جائز است که زیادتی عمدی رکن در اینجا بخشیده باشد.

در این که آیا متابعت امام در اقوال واجب است یا مستحبّ،بیشتر اصحاب ما (شیعه)قائل به استحبابند،لیکن متابعت احوط است.

۱۱-امام باید شش تکبیر افتتاحیّه را آهسته،و تکبیره الاحرام را بلند بگوید

(۱) و همۀ اذکار به ویژه تشهّد را به نحوی ادا کند که کسانی که در پشت سر اویند بشنوند،و مأمومین پشت سر او نباید صدای خود را به امام بشنوانند.مأموم در پشت سر امام شیعی نباید حمد و سوره بخواند بلکه در نماز جهریّه به هنگام خواندن حمد و سوره باید سکوت کند،و در نماز اخفاتیّه ممکن است تسبیح بخواند.در حدیث از امام باقر(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«امیر مؤمنان(علیه السلام)می فرمود:کسی که در پشت سر امامی که به او اقتدا کرده حمد و سوره بخواند بر غیر فطرت خود مبعوث خواهد شد.» (۲)در این مورد اخبار دیگری از اهل بیت(علیه السلام)روایت شده است.بلی،اگر نماز جهریّه باشد و او حتّی همهمه امام را نشنود مستحبّ است حمد و سوره را بخواند،چنان که در روایات معتبر آمده (۳)؛و در برخی از این روایات است که اشکالی ندارد که سکوت کند یا حمد و سوره بخواند.همچنین هرگاه دیرتر به نماز رسیده و مشغول یکی از دو رکعت

۱- (۳۹) تهذیب،ج ۱،ص ۲۵۹.

۲- (۴۰) کافی،ج ۳،ص ۳۷۸؛تهذیب،ج ۱،ص ۳۳۰.

۳- (۴۱) کافی،ج ۳،ص ۳۷۷،شماره ۲ و ۳؛علل الشرائع،ص ۱۱۶،تهذیب،ج ۱،ص ۲۵۴؛استبصار، ج ۱،ص ۴۲۷.

اوّل نمـاز است در حـالی که امام به یکی از دو رکعت آخر مشـغول است بایـد در اینجا نیز حمـد و سوره بخوانـد چنان که در بعضی از روایات معتبر آمده است.گفته شده است:

ترک قرائت در غیر دو صورت اخیر مسـتحبّ است و واجب نیست.و نیز گفته شـده:این امر اختصاص به نماز جهریّه دارد،و نیز گفته انـد:دراین بـاره اقوال پراکنـده دیگری وجود دارد امّـا صـحیح همان است که گفتیم؛زیرا قرائت امام به جای قرائت مأموم است.در خبر صـحیح از بکر بن محمّد ازدی از امام صادق(علیه السـلام)روایت است که فرمود:«من برای انسان نمی پسـندم که در پشت سـر امـام نمـازی بگزارد که امـام در آن حمـد و سوره را آهسـته می خوانـد،و وی ماننـد الاـغ ایسـتاده باشـد و چیزی نخواند»،می گوید به آن حضرت عرض کردم:فدایت شوم،پس او چه باید بکند؟فرمود:«تسبیح بگوید». (۱)

امّا قرائت از کسانی که در پشت سـر امام غیر شـیعی نماز می گزارنـد ساقط نیست، بلکه قرائت بر آنان واجب است هر چنـد به صورت حدیث نفس باشد،و بنا بر آنچه از روایات معتبر استفاده می شود باید به خواندن حمد اکتفا کنند. (۲)

در خبر صـحیح آمـده اسـت که راوی گفت به آن حضـرت عرض کردم:کسـی است که در نمـاز به او اقتـدا نمی کنم(شـیعی نیست)فرمود:«پیش از آن که او از قرائت فارغ شود قرائت خود را تمام کن،زیرا تو در محدودیّت هستی؛و اگر او پیش از تو از قرائت فـارغ شـود قرائت را قطع و بـا او رکوع کن.» (۳)مسـتحبّ است هنگـامی که امام از قرائت سوره حمـد فارغ شـد مأموم الحمـد للّه ربّ العـالمین بگویـد؛همچنین در موقعی که امـام سـمع اللّه لمن حمـده می گویـد،مأموم به گفتن الحمـد للّه ربّ العالمین اکتفا کند.

کراهت دارد که امام تنها برای خودش دعا کند و مأمومین را در نظر نگیرد،زیرا این کار خیانت است.

۱- (۴۲) تهذیب،ج ۱،ص ۳۳۱؛قرب الاسناد،ص ۱۸؛الفقیه،ص ۱۰۷.

۲- (۴۳) کافی،ج ۳،ص ۳۷۳؛استبصار؛ج ۱،ص ۴۲۹،تهذیب،ج ۱،ص ۲۵۵.

۳- (۴۴) تهذیب،ج ۱،ص ۳۳۱.

۱۲-امام باید حال ضعیف ترین مأمومین خود را در نماز رعایت کند.

(۱)امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:«آخرین سخنی که از زبان محبوب قلبم پیامبر(صلی الله علیه و آله)شنیدم این بود که فرمود:ای علی!چون نماز(به جماعت)بگزاری مانند ضعیف ترین مأمومین خود آن را به جا بیاور و کسی را به اذان گفتن بگمار که بر اذانش اجرت نخواهد.» (۱)در خبر صحیح از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«پیامبر(صلی الله علیه و آله)نماز ظهر و عصر را برگزار کرد،و دو رکعت از آنها را سبک به جا آورد.چون از مسجد باز می گشت مردم گفتند:ای پیامبر خدا آیا در نماز چیز تازه ای پدید آمده؟فرمود:چه چیزی؟عرض کردند:در دو رکعت آخر تخفیف دادی؛به آنها فرمود:آیا داد و فریاد کودک را نشنیدید؟» (۲)در حدیث سماعه آمده که امام(علیه السلام)فرمود:«کسی که توانایی دارد رکوع و سجودش را طولانی کند باید به قدر توان خود طول دهد لیکن امام جماعت نباید(نماز را)با آنها طولانی کند،زیرا در میان مردم افراد ضعیف و حاجتمند وجود دارد.همانا پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)چون با جماعت نماز می خواند آن را سبک به جا می آورد.» (۳)غزّالی می گوید:در جماعت به ویژه در هنگامی که جمعیّت زیاد باشد نماز را سبک برگزار کردن سزاوارتر است.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هرگاه یکی از شما به امامت با مردم نماز بگزارد باید آن را سبک به جا آورد،زیرا در میان آنها افراد ناتوان و سالخورده و حاجتمند وجود دارد،و چون نماز را منفرد بخواند هر چه بخواهد آن را طولانی کند.» (۴)معاذ بن جبل نماز عشاء را با مردم به امامت می خواند و در آن سوره بقره را قرائت کرد.یکی از نمازگزاران از صف جماعت بیرون شد و نماز را فرادا تمام کرد.مردم

۱- (۴۵) الفقیه،ص ۷۶،شماره ۷؛تهذیب،ج ۱،ص ۲۱۷.

۲- (۴۶) تهذیب،ج ۱،ص ۳۳۱؛علل الشرائع صدوق،ص ۱۲۲،(بطور اختصار)عدّه الداعی ابن فهد؛ مستدرک الوسائل،ج ۱،ص ۴۹۷.

۳- (۴۷) تهذیب،ج ۱،ص ۱۵۵.

۴- (۴۸) سنن نسائی،ج ۲،ص ۹۴؛مسند احمد،ج ۲،ص ۲۷۱،صحیح مسلم،ج ۲،ص ۴۳.

گفتند:این مرد منافق است.آنها نزد پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)شکایت کردند،آن حضرت معاذ را سرزنش و منع کرد و به او فرمود:«آیا تو شیطانی؟سوره(سبّح)و(السماء و الطّارق)و (الشّمس و ضحاها)را بخوان.» (۱)می گویم:شیخ صدوق این خبر را با تفاوت کمی در الفقیه ذکر کرده است. (۲)

شهید در کتاب ذکری گفته است:اگر امام بداند مأمومین طولانی خواندن نماز را دوست دارند،مستحب است نماز را طولانی کند،و بعضی اخبار هم دلالت بر این معنا دارد؛لیکن باید این امر منحصر شود به جایی که امام به تمایل همه مأمومین یقین داشته باشد.

۱۳-امام نباید از جایگاه نماز خود برخیزد،مگر آنگاه که عقب ماندگان،نماز

خود را تمام کرده باشند،

(۱)چنان که در روایات معتبر وارد شده است.اگر امام پیش از آنان از نماز فارغ شود،یا عذری پیدا کند باید کسی را جانشین خود قرار دهد.مأموم با ادراک رکوع امام رکعت و فضیلت جماعت را درک می کند،و باید آن را رکعت نخست خود قرار دهد و بقیّه رکعات را به جا آورد؛و اگر در دو سجده آخر نماز به جماعت ملحق شود درک فضیلت کرده است لیکن باید نمازش را از سر گیرد؛و اگر امام در تشهّد آخر است نیّت متابعت می کند و می ایستد بی آنکه نیّت خود را تجدید کند.هر زمان امام تشهّد می خواند و او در محلّ تشهّد نیست یا توانایی نشستن ندارد تجافی (نیم خیز)کند و امام را در تشهّد متابعت کند زیرا تشهّد برکت است؛و هرگاه او در محلّ تشهّد باشد و امام وظیفه اش برخاستن است به اندازه ای که تشهّد بخواند بنشیند سپس برخیزد و به امام ملحق شود.از طریق صحیح به همین گونه از امام صادق(علیه السلام)نقل شده است. (۳)

این مجملی از آداب امامت و اقتدا بود.

۱- (۴۹) سنن ابن ماجه،شماره ۶۸۶،غیر از او هم این را روایت کرده است.

۲- (۵۰) همان مأخذ،ص ۱۰۶،شماره ۶۶.

۳- (۵۱) کافی،ج ۳،ص ۳۸۱؛تهذیب،ج ۱،ص ۲۵۹.

باب پنجم: در فضیلت جمعه و شرائط و آداب و مستحبّات آن

فضیلت جمعه

(۱)بدان جمعه روز بزرگی است،خداوند به وسیله آن اسلام را بزرگی بخشیده و آن را ویژه مسلمانان قرار داده و فرموده است: إِذا نُودِیَ لِلصَّلاهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ (۱)؛در این آیه خداوند اشتغال به امور دنیا و هر مانعی را که موجب انصراف از نماز جمعه شود حرام فرموده است.

پیامبر فرموده است:«خداوند نماز جمعه را در همین روز و در این مقام بر شما واجب کرده است.» (۲)و نیز:«هر کس نماز جمعه را سه بار بدون عذر ترک کند خداوند بر دل او مهر می زند.» (۳)در عبارت دیگر آمده:«اسلام را رها کرده است.» (۴)می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)روایتی است که آن را التهذیب به سند صحیح از ابی بصیر و محمّد بن مسلم از امام باقر(علیه السلام)نقل می کند که فرموده است:«هر کس نماز جمعه را سه جمعه پی درپی ترک کند خداوند بر دل او مهر می زند.» (۵)از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت است:«هر کس نماز سه جمعه را برای اهانت به آن ترک کند خداوند بر دل او مهر می زند.» (۶)

ص:۲۲

۱- (۱) جمعه/۹:(ای کسانی که ایمان آورده اید)هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می شود به سوی ذکر خدا بشتابید و خریدوفروش را رها کنید.

۲- (۲) سنن ابن ماجه ضمن حدیثی طولانی شماره ۱۰۸۱؛طبرانی در اوسط؛مجمع الزّوائد،ج ۲،ص ۱۷۰.

۳- (۳) ابو یعلی به سند صحیح؛مجمع الزّوائد،ج ۲،ص ۱۹۳.

۴- (۴) ابو یعلی به سند صحیح؛مجمع الزّوائد،ج ۲،ص ۱۹۳.

۵- (۵) همان مأخذ،ج ۱،ص ۳۲۱،محاسن برقی،ص ۸۵.

۶- (۶) سنن نسائی،ج ۳،ص ۸۸؛سنن ابن ماجه با الفاظ دیگری به شماره ۱۱۲۵؛سنن ابو داود با همین الفاظ،ج ۱،ص ۲۴۲.

در روایتی آمده است:«کسی که سه جمعه نماز آن را به عمد و بدون علّت ترک کند خداوند مهر نفاق بر دل او می زند.» (۱)در روایتی آمده است:«دسته هایی که نماز جمعه را ترک می کنند باید از این بازایستند و گرنه خداوند به دلهای آنها مهر می زند سپس در جرگه غافلان خواهند بود.» (۲)از پیامبر(صلی الله علیه و آله)روایت شده است که آن حضرت در ضمن خطبه ای طولانی مبنی بر تشویق مسلمانان به شرکت در نماز جمعه فرموده است:«همانا خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرده است،هر کس در زندگی یا پس از مرگ من از روی تحقیر یا انکار،آن را ترک کند در حالی که امام عادلی برایش وجود داشته باشد،خداوند پریشانی او را بر طرف نمی کند،و در کارش به او برکت نمی دهد،آگاه باشید او را نماز،زکات،حجّ، روزه و هیچ کار خوبی نیست،مگر آنگاه که توبه کند.» (۳)غزّالی می گوید:مردی نزد ابن عبّاس می آمد و از حال شخصی می پرسید که مرده و هیچ گاه در نماز جمعه و جماعت حاضر نشده است.ابن عباس گفت:او در آتش است وی یک ماه پیوسته آمد و رفت می کرد و از او دراین باره می پرسید و او می گفت:در آتش است.

در خبر آمده است:«روز جمعه به اهل تورات و انجیل داده شد.آنها در آن اختلاف کردند و از آن روی گردانیدند،خداوند ما را به آن هدایت کرد،و آن را به این امّت اختصاص و برای او عید قرار داد؛بنابراین اینان نخستین کسانی هستند که در تمسّک به روز جمعه بر دیگر مردم پیشی گرفتند،و اهل تورات و انجیل دنباله رو آنهایند.» (۴)پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«دوزخ همه روزه پیش از فرا رسیدن ظهر به هنگام رسیدن خورشید به وسط آسمان برافروخته می شود.بنابراین در این ساعت نماز نخوانید،

۱- (۷) رسالهٔ جمعه شهید؛وسائل ابواب صلاه الجمعه،شماره ۲۶.

۲- (۸) نسائی،ج ۳،ص ۸۸.

۳- (۹) سنن ابن ماجه،الدّر المنثور،ج ۶،ص ۲۱۸.

۴- (۱۰) سنن ابن ماجه،شماره ۱۰۸۳ با الفاظ دیگری؛بزّاز با سند صحیح؛مجمع الزوائد،ج ۲،ص ۱۶۵.

جز در روز جمعه زیرا آن همه اش نماز است و دوزخ در آن روز مشتعل نمی شود.» (۱)می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)الفقیه از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند چگونه است که خورشید همه روزه با شدّت می تابد و در روز جمعه چنین شدّتی ندارد،فرمود:«برای این که خداوند روز جمعه را تنگ ترین روزها قرار داده است»،پرسیدند:برای چه؟فرمود:«زیرا خداوند به ملاحظه حرمت روز جمعه مشرکان را در آن روز عذاب نمی کند.» (۲)در کتاب عدّه الدّاعی از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت شده که فرمود:«روز جمعه نزد خداوند سرور روزها و بزرگترین آنهاست و از روز فطر و روز اضحی برتر است.روز جمعه پنج ویژگی دارد:خداوند آدم را در این روز آفرید؛آدم در این روز بر زمین هبوط کرد؛در این روز خداوند آدم را میرانید؛در این روز ساعتی است که هیچ کس در آن از خداوند چیزی درخواست نمی کند،مگر این که آن را به او عطا می کند مادام که حرام نباشد؛و هیچ فرشتهٔ مقرّب و هیچ آسمان و زمین و باد و کوه و درختی نیست مگر این که از روز جمعه بیم دارند که قیامت در آن بر پا شود.» (۳)در الفقیه ابو بصیر از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت می کند که فرموده است:

«خداوند متعال از بالای عرش خود در هر شب جمعه از اوّل تا آخر آن ندا می کند:آیا بندهٔ مؤمنی نیست که پیش از دمیدن صبح مرا برای آخرت و دنیای خود بخواند تا من او را اجابت کنم؟آیا بنده مؤمنی نیست که پیش از دمیدن صبح از گناهانش توبه کند تا توبه اش را بپذیرم؟آیا بنده مؤمنی نیست که روزی را بر او سخت گرفته باشم و پیش از دمیدن صبح از من بخواهد که روزیش را افزون کنم تا روزیش را زیاد و توسعه دهم؟آیا بندهٔ مؤمن بیماری نیست که پیش از طلوع فجر از من بخواهد تا شفایش دهم؟آیا بندهٔ

۱- (۱۱) سنن ابو داود به گونه ای مختصرتر،ج ۱،ص ۲۴۹،دعائم الاسلام قاضی نعمان؛مستدرک،ج ۱، ص ۴۱۸.

۲- (۱۲) همان مأخذ،ص ۶۰،شماره ۲۰ باب رکود الشمس.

۳- (۱۳) همان مأخذ،ص ۲۸؛سنن ابن ماجه شماره ۱۰۸۴ نظیر آن؛ابو داود،ج ۱،ص ۲۴۰.

مؤمنی نیست که محبوس و غمگین باشد و از من بخواهد که از زندان آزادش کنم تا راه رهایی او را باز کنم؟آیا بندهٔ مؤمن ستمدیده ای نیست که در این شب از من بخواهد دادرسی کنم تا انتقام او را بگیرم و حقّ او را برایش بستانم؟»فرمود:«پیوسته این ندا بلند است تا آنگاه که سپیده صبح بدمد.» (۱)عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی(ره)از ابراهیم بن ابی محمود روایت می کند که گفت:به امام رضا(علیه السلام)عرض کردم:ای فرزند پیامبر(صلی الله علیه و آله) درباره حدیثی که مردم آن را از پیامبر روایت می کنند که فرموده است:«خداوند در هر شب جمعه به آسمان دنیا فرود می آید»،چه می فرمایی؟فرمود:«خدا لعنت کند کسانی که سخنان را از مورد خود تحریف می کنند.به خدا سوگند پیامبر(صلی الله علیه و آله)این سخن را نگفته و آنچه فرموده این است که خداوند متعال در ثلث آخر هر شب و در آغاز هر شب جمعه فرشته ای را به آسمان دنیا فرود می آورد و به او دستور می دهد که ندا کند آیا تقاضا کننده ای هست تا به او ببخشم؟آیا توبه کننده ای هست تا توبه او را بپذیرم؟آیا آمرزش خواهی هست تا او را بیامرزم؟ای خواستار خوبی بشتاب،و ای خواهان بدی کوتاه بیا.فرشته تا سپیده دم این سخنان را فریاد می زند،و چون صبح بدمد به محلّ خود در ملکوت آسمانها باز می گردد.

این حدیث را پدرم از جدّم از پدرانش از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)برایم روایت کرده است.» (۲)همچنین روایت شده است:«خورشید در روزی طلوع نکرده که آن روز برتر از روز جمعه باشد،روزی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)امیر مؤمنان(علیه السلام)را در غدیر خم به خلافت نصب کرد روز جمعه بود؛قیام قائم(عج)در روز جمعه است؛قیامت در روز جمعه بر پا می شود و خداوند در آن روز همه پیشینیان و پسینیان را گرد می آورد،خداوند فرموده است:ذلک یوم مجموع له النّاس و ذلک یوم مشهود.» (۳)محمّد بن مسلم از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت می کند که درباره این سخن یعقوب به فرزندانش که:سوف أستغفر لکم ربّی فرمود:«یعقوب استغفار را به سحرگاه شب

ص:۲۵

۱- (۱۴) همان مأخذ،ص ۱۱۳ و ۱۱۴ شماره ۲۴.

۲- (۱۵) همان مأخذ،ص ۱۱۳ و ۱۱۴ شماره ۲۵.

۳- (۱۶) الفقیه،ص ۱۱۳،شماره ۲۶ و ۲۷.

جمعه موکول کرد.» (۱)ابو بصیر از یکی از صادقین(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«بنده مؤمن از خداوند متعال حاجتی را درخواست می کند خداوند برآوردن حاجتش را تا روز جمعه به تأخیر می اندازد تا فضیلت روز جمعه را نصیب او گرداند.» (۲)داود بن سرحان از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که درباره قول خداوند متعال:

وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ فرموده است:«شاهد روز جمعه است.» (۳)معلّی بن خنیس نیز از آن حضرت روایت کرده که فرموده است:«کسی از شما که روز جمعه را درک می کند،نباید به چیزی غیر از عبادت مشغول شود،زیرا خداوند در این روز بندگان را می آمرزد و رحمت خود را بر آنها فرود می آورد.» (۴)اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان(علیه السلام)روایت کرده که آن حضرت فرموده است:«شب جمعه شبی بزرگ و نیکو و روز آن روزی نورانی و درخشان است.کسی که در شب جمعه بمیرد برات آزادی از فشار قبر،و کسی که در روز جمعه بمیرد برات رهایی از آتش دوزخ برایش نوشته می شود.» (۵)هشام بن حکم از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که آن حضرت درباره کسی که می خواهد کار خیری از قبیل صدقه،روزه و امثال این ها را انجام دهد فرموده است:

«مستحب است این کارها را در روز جمعه به جا آورد،زیرا عمل خیر در روز جمعه چند برابر است.» (۶)پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«در روز جمعه چیزی از قبیل میوه و گوشت برای خانواده خود به تحفه ببرید تا به سبب فرا رسیدن روز جمعه خوشحالی کنند.» (۷)تا اینجا از کتاب الفقیه نقل شد.

و نیز در الفقیه آمده است که پیامبر خدا فرمود:«هر کس جمعه را با ایمان و رضای

۱- (۱۷) الفقیه،ص ۱۱۳،شماره ۲۶ و ۲۷.

۲- (۱۸) الفقیه،ص ۱۱۳ و ص ۱۱۴،شماره ۲۸.

۳- (۱۹) الفقیه،ص ۱۱۳ و ص ۱۱۴،شماره ۲۹.

۴- (۲۰) الفقیه،ص ۱۱۳ و ص ۱۱۴،شماره ۳۰.

۵- (۲۱) الفقیه،ص ۱۱۳ و ص ۱۱۴،شماره ۳۱.

۶- (۲۲) الفقیه،ص ۱۱۳ و ص ۱۱۴،شماره ۳۲.

۷- (۲۳) الفقیه،ص ۱۱۳ و ص ۱۱۴،شماره ۳۳.

الهی دیدار کند عملش را از سر گیرد(گذشته اش آمرزیده شده است). (۱)

در خبر مشهوری است که«جمعه حجّ مسکینان است.» (۲)

شرائط جمعه

(۱)می گویم:نماز جمعه بر هر مکلّف ذکور،آزاد و حاضر که دچار کوری و بیماری نباشد واجب است و پرستاری که پرستاری بیمارش منحصر به اوست همچنین سالخوردگان و همهٔ کسانی که حضورشان موجب عسر و حرج است مستثنا می باشند، این وجوب مشروط است به وجود امامی که شرائط امامت و اقتدا را که پیش از این شرح داده شده است دارا باشد؛همچنین مشروط است به این که غیر از خود او چهار نفر مرد دیگر که مسلمان،مکلّف،آزاد باشند و فاصله محلّ اقامت همه آنها تا جایی که نماز جمعه منعقد می شود به دو فرسخ نرسد وجود داشته باشد.چنانچه شرائط مذکور تحقق یابد نماز جمعه جانشین نماز ظهر می شود،لیکن این نیز سه شرط دارد که شروط صحّت آن به شمار می آیند:اول آن که دو خطبه خوانده شود؛دوّم نماز به جماعت برگزار گردد؛ سوّم نماز جمعه ای که فاصله آن تا نماز جمعه دیگر کمتر از یک فرسخ باشد منعقد نگردد.اگر دو نماز جمعه ای که فاصله میان آنها کمتر از یک فرسخ است با همدیگر نماز را شروع کرده باشند هر دو نماز باطل است،و گرنه تنها نماز متأخّر باطل خواهد بود.نماز ظهر نمی تواند جانشین نماز جمعه شود مگر آن که عدّه شرکت کنندگان در نماز جمعه از هفت نفر کمتر باشد،و یا تقیّه ایجاب کند،و یا بیم بروز فتنه برود.

بیشتر شرایطی که گفته شد مورد اتّفاق اصحاب ما(علمای شیعه)است و در احادیث صحیح بطور مستفیض از اهل بیت(علیه السلام)وارد شده اند،و تنها در دو مورد اختلاف

ص:۲۷

۱- (۲۴) همان مأخذ،ص ۱۱۴،شماره ۴۷.

۲- (۲۵) التّرغیب ابن زنجی،قضاعی از ابن عبّاس،ابن عساکر از ابن عبّاس بدین گونه که:«جمعه حجّ مستمندان است»؛الجامع الصّغیر باب الجیم.

وجود دارد:اوّل منحصر بودن شرائط به آنچه ذکر شد،زیرا دسته ای حضور امام معصوم(علیه السلام)یا نایب مأذون از جانب او را که دارای اجازه مخصوص باشد شرط انعقاد نماز جمعه شمرده و در غیر این صورت تشکیل آن را مشروع ندانسته اند.دوّم موضوع عدم کفایت نماز ظهر از نماز جمعه است،زیرا دسته ای گفته اند:نماز ظهر در زمان غیبت امام(علیه السلام)مطلقا کفایت می کند و وجوب نماز جمعه را تخییری دانسته،هر چند آن را افضل شمرده اند.برخی از اصحاب ما(علمای شیعه)مدّعی شده اند اصل وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام(علیه السلام)به فتوای نایب عام او که فقیه جامع الشرایط است مشروط می باشد.لیکن این فتواها همگی ضعیف و مخدوش است و هیچ دلیلی از کتاب و سنّت و اجماع معتبر بر صحّت آنها وجود ندارد،چنان که ما این مطالب را در کتاب خود به نام معتصم الشّیعه فی احکام الشّریعه روشن کرده ایم.

محمّدین سه گانه (1)در خبر صحیح از زراره از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت کرده اند که فرموده است:«خداوند از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز بر مردم واجب فرموده که یکی از آنها واجب است به جماعت برگزار شود،و آن نماز جمعه است،و وجوب آن از نه گروه ساقط است که عبارتند از:صغیر(نابالغ)،کبیر(سالخورده)دیوانه، مسافر،برده،زن،بیمار،کور و کسی که در دو فرسخی محلّ انعقاد نماز اقامت دارد».

همچنین در خبر صحیح دیگری از زراره از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)آمده است که زراره می گوید:من به آن حضرت عرض کردم:بر چه کسانی نماز جمعه واجب است؟ فرمود:«بر هفت نفر از مسلمانان واجب است،و با کمتر از پنج نفر مسلمان که یکی از آنها امام باشد نماز جمعه تحقّق نمی یابد.لذا هرگاه هفت نفر گرد هم آیند و بیمی بر خود نداشته باشند یکی از آنها بر آنان امامت کند و خطبه بخواند.» (2)در حدیثی موثّق فضل بن عبد الملک از ابی عبد اللّه(علیه السلام)نقل می کند و می گوید:

۱- (۲۶) منظور مؤلّفان کتب اربعه است که عبارتند از:محمّد بن یعقوب کلینی،محمد بن علی بن حسین بابویه و محمّد بن حسن طوسی؛کافی ج ۳،ص ۴۱۹؛الفقیه،ص ۱۱۱؛تهذیب،ج ۱،ص ۲۵۱.

۲- (۲۷) الفقیه،ص ۱۱۱،شماره ۲.

شنیدم آن حضرت می فرمود:«هر گاه گروهی در روستایی باشند که در آنجا نماز جمعه را چهار رکعت می خوانند،اگر کسی در میان آنها باشد که بتواند،خطبه بخواند در صورتی که پنج نفر باشند به جماعت بخوانند و دو رکعت(از این چهار رکعت)به جای دو خطبه قرار داده شده است.» (۱)اخبار در این مورد بسیار است.کسانی که خداوند نماز جمعه را از آنان ساقط کرده است هر زمان در محلّ انعقاد نماز حضور پیدا کنند شرکت در نماز بر آنان جز بر نابالغ و زن واجب می شود؛و به استثنای مسافر و برده بقیّه جزء حاضران برای نماز به حساب می آیند،زیرا آنچه از این افراد ساقط بوده سعی در پیوستن به صفوف نماز جمعه است.

از این رو کسی که در دو فرسخی اقامت دارد چنانچه در محلّ نماز حضور یابد وجوب نماز بر او قطعی است.از برخی اخبار استفاده می شود که زنان هم اگر نماز جمعه را به جا آورند نماز ظهر از آنها ساقط است.

واجب است هر دو خطبه مقدّم بر نماز ایراد شود،و امام در حال ایراد خطبه با طهارت و ایستاده بوده،و هر یک از خطبه ها مشتمل باشد بر حمد و سپاس خداوند و درود بر پیامبر(صلی الله علیه و آله)و وعظ و اندرز،و در خطبه نخست یکی از سوره های قرآن و در خطبه دوّم دعا خوانده شود.

گفته شده است که خواندن قرآن و دعا در خطبه ها مستحبّ است،و نیز قرائت آیه ای از قرآن در خطبهٔ دوّم استحباب دارد.لیکن سزاوارتر این است که به آنچه مأثور است عمل شود؛و نیز در این که آیا خطبه ها به عربی خوانده شود،و در هنگام خواندن آنها صدا بلند گردد به طوری که همه حاضران بشنوند و با نشستنی کوتاه میان دو خطبه فاصله داده شود،و گوش دادن به خطبه ها و ترک سخن گفتن در اثنای ایراد آنها واجب است یا مستحبّ،در همه این موارد اختلاف است.امّا به هنگام ایراد خطبه روبروی قبله بودن،سلام کردن بر مأمومین در آغاز بالا رفتن بر منبر،پاسخ دادن مأمومین به سلام امام، نشستن تا اذان گو از گفتن اذان فارغ شود،در زمستان و تابستان با عمامه بودن،پوشیدن

۱- (۲۸) تهذیب،ج ۱،ص ۳۲۱؛استبصار،ج ۱،ص ۴۲۰.

ردای یمنی،تکیه بر شمشیر یا کمان یا نیم نیزه ای،بلیغ بودن خطیب،موصوف بودن او به صفات و اعمالی که به آنها امر،و دور بودن او از کارهایی که از آنها نهی شده است همهٔ این ها مستحبّ می باشند.

غزّالی می گوید:در خطبه ها نباید لغات غریب و زیاد کشیده و مدّدار به کاربرد،و نباید آوازه خوانی کند،بلکه باید خطبه ها کوتاه،بلیغ و جامع باشند.به هنگامی که خطیب مشغول سخنرانی است کسی که وارد می شود نباید سلام کند،و اگر سلام کند استحقاق پاسخ ندارد،لیکن دادن پاسخ آن با نیکوست،همچنین به عطسه کننده نباید تسمیت گفت. (۱)

آداب جمعه مطابق معمول

اشاره

(۱)آداب جمعه ده چیز است:

۱-از روز پنجشنبه خود را برای جمعه آماده و مصمّم کند

(۲)و برای درک فضیلت آن به پیشوازش رود.بنابراین در عصر پنجشنبه به دعا و استغفار و تسبیح مشغول شود؛ زیرا آن برهه ای از زمان است که در مقابل ساعت مبهم استجابت دعا در روز جمعه قرار داده شده است.یکی از پیشینیان گفته است:خداوند غیر از روزی مقرّر بندگان عطایایی دارد که تنها به کسانی که در عصر پنجشنبه و روز جمعه از او درخواست می کنند می بخشد.مؤمن باید در این روز جامه اش را بشوید و سپید کند،و بوی خوش اگر موجود ندارد آماده سازد،و دلش را از مشغولیّتهایی که مانع سحرخیزی او در روز جمعه خواهد شد فارغ کند،و در شب جمعه یا در روز آن با زنش هم بستر شود.برخی این عمل را در اوقات مذکور مستحب دانسته و سخن پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)را که فرموده است:«خدا بیامرزد آن را که سحرخیز باشد و خطبه را از آغاز بشنود،و غسل دهد،و غسل کند» (۲)،

۱- (۲۹) تسمیت یا تشمیت عطسه کننده این است که به او بگویند:یرحمك اللّه؛یعنی،خدا تو را رحمت کند.

۲- (۳۰) سنن نسائی،ج ۳،ص ۹۵ و ۹۷؛سنن ابن ماجه،شماره ۱۰۸۷؛مجمع الزّوائد به نقل از طبرانی.

بر این کـار حمـل کرده و گفته انـد مقصود از غسل دادن وادار کردن همسـر به غسل است،و گفته شـده که مراد شسـتن جامه است،و غسّل با تشدید که در متن حدیث است با تخفیف نیز روایت شده است؛و مقصود از«غسل کند»شسـتن بدن است.آداب پیشواز جمعه همینهـا بود که ذکر شـد و بـا به جـا آوردن آنهـا انسـان از جرگه غفلت زدگان بیرون می رود، غافلانی که چون صبـح کنند می گویند:امروز چه روزی است؟ برخی از پیشـینیان گفته اند:بیشترین بهره را از جمعه کسـی می برد که انتظار آن را می کشـد و از بعـد از ظهر روز پیش حرمـت آن را پـاس می دارد؛و کمـترین بهره نصـیب کســی است کـه صــبح کنـد و بگوید:امروز چه روزی است؟بعضی از پیشینیان به خاطر روز جمعه شب جمعه را در مسجد بیتوته می کردند.

می گویم:در الفقیه آمـده است:«امام موسـی بن جعفر(علیه السـلام)در روز پنجشـنبه برای جمعه آماده می شد.»در همین کتاب مذکور است که امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:

«کسی از شما روز پنجشنبه دوا نیاشامد.»عرض کردند ای امیر مؤمنان برای چه؟فرمود:

«برای این که در به جا آوردن اعمال روز جمعه دچار ضعف نشود.» (۱)

۲-هنگامی که سپیدهٔ صبح بدمد اعمال جمعه را با غسل آغاز کند،

(۱)و اگر صبح زود برنخاسته خوب است غسل را نزدیک ظهر انجام دهد تا نظافت او به زمان نماز نزدیکتر باشد.

غسل جمعه مستحبّ مؤکّد است،و برخی از علماء معتقد به وجوب آن شده اند.

می گویم:در میان علمای ما(شیعه) درباره غسل جمعه نیز این اختلاف وجود دارد.

و بیشتر قائل به استحباب آن هسـتند.در خبری صحیح از علیّ بن یقطین از امام رضا(علیه السلام) روایت شده که گفته است از آن حضرت درباره غسل در روز جمعه واضحی و فطر پرسیدم،فرمود:«مستحب است و واجب نیست.» (۲)

۱- (۳۱) الفقیه،ص ۱۱۴،شماره ۴۸.

۲- (۳۲) تهذیب،ج ۱،ص ۳۱.

در خبر صحیح دیگری از عبد اللّه بن مغیره از امام رضا(علیه السلام)نقل شده که گفته است از آن حضرت در مورد غسل روز جمعه پرسش کردم،فرمود:«بر هر مرد و زن و آزاد و برده واجب است.» (۱)این روایت بر استحباب مؤکّد غسل حمل شده است.

شیخ صدوق(ره)در الفقیه گفته است:غسل روز جمعه بر مردان و زنان چه در سفر و چه در حضر واجب است،جز این که زنان در سفر به سبب کم آبی از آن معاف شده اند.مسافر اگر در روز پنجشنبه آب بیابد و بیم آن را داشته باشد که در روز جمعه به آب دسترسی پیدا نکند اشکالی نیست که در روز پنجشنبه برای جمعه غسل کند.چنانچه روز جمعه آب بیابد دوباره غسل کند و اگر نیافت غسل(روز پنجشنبه او برای جمعه) کافی است.

حسن بن موسی بن جعفر(علیه السلام)از مادرش و از مادر احمد بن موسی روایت کرده است که گفته اند به همراه ابی الحسن موسی بن جعفر(علیه السلام)در بیابان بودیم و قصد بغداد را داشتیم.در روز پنجشنبه به ما فرمود برای فردا که روز جمعه است غسل کنید،زیرا فردا در اینجا آب کم است و ما روز پنجشنبه برای جمعه غسل کردیم.

غسل روز جمعه سنّت واجبی است و جائز است از هنگام طلوع فجر روز جمعه تا نزدیک ظهر به جا آورده شود،و هر قدر نزدیکتر به ظهر انجام شود افضل است.کسی که آن را فراموش و یا به علّتی ترک کند می تواند آن را بعد از عصر جمعه یا روز شنبه به جا آورد،و او را از غسل جمعه کفایت می کند،همان گونه که کافی از غسل ازدواج است،و وضو باید پیش از غسل به عمل آید.گفتار شیخ صدوق در اینجا به پایان می رسد. (۲)

ما پیش از این بیان کردیم که حقّ این است که با غسل مطلق وضو ساقط است،و غسل هر چه باشد چنان که سیّد مرتضی(ره)به همین معتقد بوده است هر چند مشهور در میان اصحاب ما این است که وضو تنها در غسل جنابت ساقط می شود.این که شیخ

۱- (۳۳) کافی،ج ۳،ص ۴۱،شماره ۱؛تهذیب،ج ۱،ص ۳۱.

۲- (۳۴) همان مأخذ،ص ۲۵،شماره ۶ و ۷.

صدوق گفته است:و آن از غسل جمعه کفایت می کند،همچنان که از غسل ازدواج کافی است؛معنایش این است که برای هر دو یک غسل کافی است،و این سخن درستی است،زیرا صحیح این است که غسلها،مانند وضو چنانچه اسباب آنها جمع شود در یکدیگر ادغام می شوند،و روایات صحیح رسیده از اهل بیت(علیه السلام)مؤیّد این مطلب است.

شیخ صدوق گفته است: (۱)کسی که غسل جمعه می کند بگوید:اللّهم طهّرنی و طهّر قلبی و أنق غسلی و أجر علی لسانی مدحتک.

امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«کسی که غسل جمعه کند و بگوید:أشهد أن لا إله الاّ اللّه وحده لا شریک له و أنّ محمّدا عبده و رسوله اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و اجعلنی من التّوابین و اجعلنی من المتطهّرین،این دعا سبب پاکیزگی او تا جمعه دیگر خواهد بود.» امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«غسل روز جمعه پاک کننده و کفّاره گناهانی است که غسل کننده از آن جمعه تا جمعه دیگر مرتکب می شود.» امام صادق(علیه السلام) درباره علّت غسل روز جمعه فرموده است:«انصار با شتران آبکش و دیگر چهارپایان خود(در مدینه)کار می کردند،و چون روز جمعه فرا می رسید در مسجد حاضر می شدند و مردم از بوی بدن و زیربغل آنها متأذّی می شدند؛از این رو پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به غسل روز جمعه دستور داد و سنّت بر آن جاری شد.» روایت شده است:«خداوند متعال نماز واجب را با نماز نافله،و روزه واجب را با روزه مستحبّ و وضو را با غسل روز جمعه کامل کرده است.» (۲)می گویم:در روایت دیگری حدیث بالا با عبارت:«آنچه از سهو و تقصیر و فراموشی در آنها بوده» (۳)نقل شده است.

ص:۳۳

۱- (۳۵) الفقیه ص ۲۵.

۲- (۳۶) همهٔ احادیث مذکور در الفقیه می باشند،ص ۲۵،شماره ۸ تا ۱۱.

۳- (۳۷) کافی،ج ۳،ص ۴۲،شماره ۴ و ۵.

از اصبغ بن نباته روایت شده که امیر مؤمنان(علیه السلام)هر زمان می خواست کسی را سرزنش کند به او می گفت:«به خدا سوگند تو ناتوان تر از آن کسی هستی که غسل روز جمعه را ترک می کند،زیرا خود آن حضرت پیوسته از جمعه ای تا جمعه دیگر با طهارت بود.» (۱)

۳-آرایش:و آن در روز جمعه مستحبّ است

(۱) و در سه چیز می باشد:لباس، نظافت و بوی خوش.

اما نظافت به مسواک کردن،ستردن مو،گرفتن ناخن،کوتاه کردن شارب و دیگر چیزهایی که در کتاب طهارت گفته شده است صورت می گیرد.اگر در روزهای پنجشنبه یا چهارشنبه به گرمابه رود نظافت را به عمل آورده و باید در روز جمعه با بهترین عطری که در دسترس دارد خود را خوش بو کند تا بدین وسیله بوهای ناخوش را از میان ببرد،و شمیم خوشی و راحتی به مشام حاضرانی که در کنار اویند برساند.بهترین عطر مردان آن است که بویش ظاهر و رنگش پوشیده باشد،و عطر زنان آن است که رنگش ظاهر و بویش پنهان باشد.

می گویم:این مطالب را کافی از امام صادق(علیه السلام)از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت کرده است. (۲)

در کافی از امام صادق(علیه السلام)از امیر مؤمنان(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«بوی خوش در شارب از اخلاق پیامبران و کرامتی است نسبت به فرشتگانی که اعمال انسان را می نویسند.» (۳)در کافی و تهذیب از امام صادق(علیه السلام)روایت است که فرمود:«باید هر یک از شما در روز جمعه با به جا آوردن غسل،به کار بردن بوی خوش،شانه کردن محاسن،پوشیدن پاکیزه ترین لباسها،خود را آرایش دهد و برای شرکت در نماز جمعه آماده شود.و باید

۱- (۳۸) کافی،ج ۳،ص ۴۲،شماره ۴ و ۵.
۲- (۳۹) همان مأخذ،ج ۶،ص ۵۱۲،شماره ۱۷.
۳- (۴۰) همان مأخذ،ج ۶،ص ۵۱۰،شماره ۵،ج ۳،ص ۴۱۷.

در این روز از آرامش و وقار برخوردار باشد،و عبادت پروردگارش را نیکو به جا آورد،و به اندازه ای که می تواند کار نیک انجام دهد،زیرا خداوند(در این روز)بر زمین نظر می افکند تا حسنات بندگان را چند برابر کند.» (۱)در الفقیه آمده که امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«روز سه شنبه ناخنهایتان را بگیرید؛روز چهارشنبه به گرمابه روید؛روز پنجشنبه حجامت کنید و روز جمعه خود را به بهترین عطرها خوش بو کنید.» (۲)در الفقیه از امام رضا(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«سزاوار است انسان استعمال بوی خوش را در هیچ روزی ترک نکند،و اگر به این امر قادر نیست یک روز در میان به کاربرد،و اگر تا این حدّ هم قدرت ندارد در هر جمعه خود را خوش بو کند.

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)چون روز جمعه می شد اگر بوی خوش در دسترس نداشت جامه اش را که به زعفران رنگ شده بود طلب می کرد و بر آن آب می پاشید سپس دستش را بر آن می کشید و آن را به صورت خود می مالید.» (۳)در کافی روایتی با سند صحیح نقل شده که مضمون آن نزدیک به بخش نخست این حدیث است.

در کافی از امام صادق(علیه السلام)روایت است که:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود:«هر کدام از شما در روز جمعه خود را خوش بو کند هر چند از عطر مخصوص زنش باشد.» (۴)همچنین در کافی از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که:«سزاوار است بر هر مسلمانی که در هر روز جمعه شارب و ناخنهایش را کوتاه کند و بوی خوش استعمال کند.» (۵)در تشویق بر به کار بردن بوی خوش احادیث بسیاری روایت شده و مضمون آنها بیانگر این است که استعمال بوی خوش از صفات پیامبران و مایهٔ تقویت دل و زیاد شدن روزی و سلامت عقل است.نماز کسی که بوی خوش به کار برده از هفتاد نماز

۱- (۴۱) کافی،ج ۳،ص ۴۱۷؛تهذیب،ج ۱،ص ۲۴۸.

۲- (۴۲) همان مأخذ،ص ۳۱،شماره ۱۲۷.

۳- (۴۳) همان مأخذ،ص ۱۱۴،شماره ۴۲؛کافی،ج ۶،ص ۵۱۰،شماره ۴.

۴- (۴۴) کافی ج ۶،ص ۵۱۱،شماره ۱۳.

۵- (۴۵) کافی ج ۶،ص ۵۱۱،شماره ۱۰.

کسی که فاقد آن بوده افضل است.فرشتگان بوی خوش را از مؤمن استنشاق می کنند و مالی که در این راه صرف بشود اسراف نیست.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)مالی را که برای تهیّهٔ بوی خوش هزینه می کرد بیش از مبلغی بود که برای تهیّه خوراک به مصرف می رسانید». (۱)

غزّالی می گوید:اما در مورد لباس،پسندیده ترین آن جامه سپید است،زیرا آن نزد حق تعالی محبوب ترین جامه هاست،و چیزی را که در آن شهرتی است نباید پوشید.

پوشیدن جامه سیاه نه از سنّت است و نه در آن فضیلتی است،بلکه جمعی نظر کردن به آن را مکروه دانسته اند،زیرا بدعتی است که پس از پیامبر(صلی الله علیه و آله)پدیده آمده است.

عمامه بر سر گذاشتن در این روز مستحبّ می باشد.در خبر آمده است:«همانا خداوند و فرشتگانش در روز جمعه به ارباب عمائم درود می فرستند.» (۲)می گویم:از طریق خاصّه در کافی (۳)از امام صادق(علیه السلام)روایت شده:«پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)فرموده است:سپید بپوشید که آن خوشبوتر و پاکیزه تر است،و مردگانتان را در آن کفن کنید.» همچنین از امام صادق(علیه السلام)روایت است که امیر مؤمنان(علیه السلام)فرمود:«جامه پنبه ای بپوشید،زیرا این لباس پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)و لباس ماست» (۴)؛و نیز از آن حضرت روایت شده است:«خداوند شهرت در لباس را دشمن می دارد.» (۵)از امام حسین(علیه السلام)روایت است:«هر کس لباسی بپوشد که او را مشهور کند خداوند در روز بازپسین جامه ای از آتش بر او می پوشاند.» (۶)در کافی و الفقیه روایت شده است:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)از سیاهی کراهت داشت

۱- (۴۶) کافی،ج ۶،ص ۵۱۲،شماره ۱ تا ۱۸.

۲- (۴۷) الکبیر طبرانی؛الجامع الصغیر،باب الالف.

۳- (۴۸) همان مأخذ،ج ۶،ص ۴۴۵،شماره ۱ و ۲.

۴- (۴۹) کافی،ج ۶،ص ۴۴۶،شماره ۴.

۵- (۵۰) همان مأخذ،ج ۶،ص ۴۴۴،شماره ۱.

۶- (۵۱) همان مأخذ،ج ۶،ص ۴۴۵ شماره ۴۵.

جز در سه چیز:کفش،عمامه و عبا.» (۱)در الفقیه آمده:«مستحبّ است مرد در روز جمعه عمامه بر سر گذارد،و بهترین و پاکیزه ترین لباسهایش را بپوشد،و خود را خوش بو سازد،و پاکیزه ترین روغنها را استعمال کند.» (۲)در کافی از امام صادق(علیه السلام)روایت است.«جامه پاکیزه دشمن را خوار می کند». (۳)

و گفته شده است:«اندوه را بر طرف می کند».

۴-صبح زود به مسجد رفتن

(۱) و وقت آن با طلوع فجر آغاز می شود و این عمل دارای فضیلتی بزرگ است.سزاوار است هنگامی که رهسپار نماز جمعه می شود با خشوع و فروتنی باشد،و تا رسیدن وقت نماز نیّت اعتکاف در مسجد کند،و هدفش پاسخ دادن به ندای الهی در مبادرت به نماز جمعه،و سرعت گرفتن برای جلب آمرزش و خشنودی او باشد.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)فرموده است که هر کس در ساعت نخست روز جمعه به مسجد رود مانند آن است که با نحر شتری به خدا تقرب جسته باشد،و در ساعت دوم با ذبح گاوی،و در ساعت سوّم با ذبح قوچی،و در ساعت چهارم با ذبح ماکیانی و در ساعت پنجم با اهدای تخم مرغی قصد تقرّب کرده است؛و چون امام بیرون آید«صحیفه های ثواب پیچانیده و قلمها برداشته شوند و فرشتگان در برابر منبر امام گرد آیند تا ذکر او را بشنوند». (۴)کسانی که پس از گذشت ساعات مذکور حاضر شوند حق نماز را ادا می کنند و فضیلتی برای آنها نیست.ساعت نخست روز جمعه از دمیدن فجر تا طلوع آفتاب است،ساعت دوّم از طلوع آفتاب تا بالا آمدن آن،و ساعت سوّم از زمان گسترش آفتاب

۱- (۵۲) کافی،ج ۶،ص ۴۴۹،الفقیه ص ۶۸،شماره ۱۸.

۲- (۵۳) همان مأخذ،ص ۱۱۴،شماره ۴۴.

۳- (۵۴) همان مأخذ،ج ۶،ص ۴۴۱،شماره ۱.

۴- (۵۵) سنن نسائی،ج ۳،ص ۹۹،و در آن آمده است:هر کس روز جمعه غسل جنابت کند سپس رهسپار مسجد شود مانند آن است که شتری را برای تقرب به خدا نحر کرده باشد؛مسلم نیز به همین گونه روایت کرده است،صحیح او،ج ۳،ص ۴.

تا آنگاه که پاها از گرمای زمین بسوزد،ساعت چهارم و پنجم اندک زمانی از چاشتگاه گذشته تا ظهر است.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«سه چیز است که اگر مردم ثواب آنها را بدانند مرکب خود را در طلب آنها خواهند دوانید:اذان،صف اوّل نماز و صبح زود برای نماز جمعه رفتن.» (۱)در خبر است:«چون روز جمعه شود فرشتگان بر درهای مسجد می نشینند،در حالی که صحیفه هایی از نقره و قلمهایی از طلا در دست دارند و واردشدگان به مسجد را بر حسب مراتب آنها یکی پس از دیگری می نویسند.» (۲)می گویم:در کافی و الفقیه (۳)به سند صحیح از امام باقر(علیه السلام)روایت است که فرمود:«فرشتگان در هر روز جمعه با کاغذهایی از نقره و قلمهایی از طلا فرود می آیند و بر درهای مسجد روی کرسیهایی از نور می نشینند،و اسامی کسانی را که در ساعتهای اوّل و دوّم و سوّم برای نماز جمعه حاضر می شوند می نویسند تا آنگاه که امام[برای نماز] بیرون رود و چون امام بیرون رفت صحیفه هایشان را تا می کنند.» در خبر صحیح از امام باقر(علیه السلام)آمده که فرموده است:«خداوند جمعه را بر دیگر روزها برتری داده است:بهشت در روز جمعه زینت و آرایش می شود،و شما به اندازه سبقتی که به سوی نماز جمعه داشته اید به دخول در بهشت سبقت می گیرید،و درهای آسمان برای بالا رفتن اعمال بندگان(در این روز)باز می شود.» (۴)غزّالی می گوید:در صدر اسلام دیده می شد که در سحرگاه کوچه ها و راهها پر از کسانی است که چراغ به دست رهسپار مسجدند و مانند روزهای عید در راهها ازدحام کرده اند تا آنگاه که این روش متروک شد.گفته شده است نخستین بدعتی که در اسلام

۱- (۵۶) ابن نجّار آن را با الفاظ دیگری از ابی هریره روایت کرده است،الجامع الصغیر باب ثاء.

۲- (۵۷) سنن نسائی،ج ۳،ص ۹۸ با الفاظ دیگری.

۳- (۵۸) کافی،ج ۳،ص ۴۱۳،شماره ۲؛الفقیه،ص ۱۱۴،شماره ۴۶.

۴- (۵۹) کافی کلینی،ج ۳،ص ۴۱۵ شماره ۹.

پدید آمده ترک مسجد رفتن در سحرگاه است.به راستی چرا مؤمنان از یهود و نصارا شرم نمی کنند،که چگونه آنها در روزهای شنبه و یکشنبه صبح زود به معابد خود رو می آورند و دنیا طلبان برای خریدوفروش و به دست آوردن سود در پگاه به محوّطه مساجد می شتابند،لیکن طالبان آخرت بر آنها سبقت نمی گیرند؟ابن مسعود سحرگاه وارد مسجد شد؛دید سه نفر در آمدن به مسجد بر او سبقت گرفته اند،بسیار غمگین شد و پیوسته خویشتن را سرزنش می کرد و با خود می گفت:چهارمین چهار،و چهارمین چهار سعادتمند نیست.

۵-به هنگام ورود باید دقت شود که پای بر گردن مردمان ننهد

(۱) و از جلو ایشان نگذرد.و کسی که صبح زود به مسجد می رود این امر برایش آسان است.در مورد پای بر گردن مردم نهادن تهدیدی شدید وارد شده است،بدین گونه که در روز قیامت او را پلی قرار می دهند تا مردم از روی او بگذرند،و درباره گذر کردن از جلو نمازگزار پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«اگر چهل سال بایستد برایش بهتر است تا از جلو نمازگزار عبور کند» (۱)؛و هر زمان صف اوّل خالی و متروک مانده باشد آن که وارد شده می تواند پای بر گردن مردم نهد و در صف نخست قرار گیرد،زیرا مأمومین حاضر حقّ خود را رها کرده و صف اوّل را که دارای فضیلت است ترک کرده اند.اگر در مسجد جز آنهایی که مشغول نمازند کس دیگری نیست،سزاوار است آن که وارد می شود سلام نکند،زیرا موجب ایجاد تکلیف در غیر محلّ آن است.

۶-برای این که دیگران از پیش روی او عبور نکنند،نزدیک ستون یا دیواری

بنشیند،

(۲)زیرا پیامبر(صلی الله علیه و آله)در حدیث دیگری عبورکننده از جلو نمازگزار،و کسی را که در میان راه نماز می گزارد یا در دور کردن عابران از محلّ نماز کوتاهی کرده برابر دانسته و فرموده است:«اگر عبورکننده از جلو نمازگزار بداند چه زیانی متوجّه او و نمازگزار می شود،چهل سال ایستادن را برای خود بهتر می داند تا آن که از جلو نمازگزار

۱- (۶۰) سنن ابو داود،ج ۱،ص ۱۶۱؛سنن نسائی،ج ۲،ص ۶۶.

بگذرد.» (۱)ستون و دیوار و فرش جانماز،حدّ نمازگزار است،و هر کس از آن عبور کند باید او را دور سازد.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«باید او را دفع کند،و اگر سرباز زند بر اوست که او را دفع سازد،و اگر پافشاری کند باید با او بجنگد زیرا او شیطان است.» (۲)اگر نمازگزار ستونی نیابد که در کنار آن به نماز ایستد،چیزی که طول آن به اندازه یک ذراع باشد در پیش روی خود قرار دهد تا علامتی برای حدّ او باشد.

می گویم:ما در گذشته به احادیثی که از طریق خاصّه(شیعه)در این مورد وارد شده است کرده ایم.

در کافی و تهذیب به سند حسن از حلبی از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که گفته است:از آن حضرت پرسیدم آیا با عبور چیزی از جلو انسان نماز او قطع می شود؟ فرمود:«چیزی نماز مسلمان را قطع نمی کند،لیکن تا می توانی مگذار چیزی از پیش روی تو عبور کند.» (۳)در کافی و تهذیب به سند صحیح از امام صادق(علیه السلام)نقل شده که فرمود:

«پیامبر(صلی الله علیه و آله)به هنگام نماز نصف نیزه اش را در پیش رویش قرار می داد.» (۴)از امام رضا(علیه السلام)روایت است درباره مردی که نماز می گزارد فرمود:«در پیش رویش با توده ای از خاک یا کشیدن خطّی حائل برای خود قرار دهد.» (۵)

۷-نمازگزار در طلب صف اوّل جماعت باشد،

(۱)زیرا فضیلت صف اوّل بسیار است چنان که در این خبر که پیش از این هم آن را ذکر کرده ایم آمده است:«هر کس غسل دهد و غسل کند و صبح زود برخیزد و آغاز خطبه را درک کند و نزدیک امام

۱- (۶۱) سنن ابو داود،ج ۱،ص ۱۶۰،سنن نسائی،ج ۲،ص ۶۶.

۲- (۶۲) سنن ابو داود،ج ۱،ص ۱۶۰.

۳- (۶۳) کافی،ج ۳،ص ۲۹۷،تهذیب،ج ۱،ص ۲۲۸.

۴- (۶۴) کافی،ج ۳،ص ۲۹۶،تهذیب،ج ۱،ص ۲۲۷.

۵- (۶۵) تهذیب،ج ۱،ص ۲۴۴؛استبصار،ج ۱،ص ۴۰۷.

بنشیند و به سخنان او گوش دهد این عمل او کفّاره چیزهایی است که در میان دو جمعه به اضافه سه روز از او سر زده است.»در عبارت دیگری آمده است:«خداوند تا جمعه دیگر او را آمرزیده است.»در قسمتی از این روایت این شرط ذکر شده است:«...و از روی گردن مردم عبور نکند.» (۱)می گویم:این حدیث بدین صورت نیز روایت شده است:من غسّل و اغتسل، فبکّر و ابتکر،و دنا و أنصت،و لم یلغ کان له بکلّ خطوه کأجر عباده سنه صیامها و قیامها (۲)پیش از این گفته شد که معنای غسّل با تشدید وادار کردن همسر خود به غسل است و با تخفیف مراد شستن لباس می باشد؛گفته شده مقصود شستن اعضای وضوست، و کسانی آن را به این معنا گرفته اند که وضو را با غسل واجب دانسته اند.امّا اگر به معنای شستن دستها و رفع آلودگیها دانسته شود قابل توجیه خواهد بود.مقصود از بکّر صبح زود غسل کردن است و منظور از ابتکر سحرگاه به مسجد رفتن است،و مراد از دنا نزدیک منبر نشستن و معنای أنصت به خطبه گوش فرا دادن است.

در برخی اخبار آمده است:«هرگاه خداوند به بنده ای که در نماز است نظر افکند همهٔ کسانی را که در پشت سر اویند می آمرزد.» غزّالی می گوید:کسی که به منظور ایثار و اظهار حسن خلق در صف عقب تر بایستد باکی نیست و در این گونه موارد است که گفته می شود:الأعمال بالنّیات.

می گویم:همچنین است اگر نیّتش این باشد که فضیلت صف اوّل را به دیگری که فاضل تر است واگذارد.

۸-در آن هنگام که امام برای ایراد خطبه بیرون می رود باید نمازگزار نمازش را

قطع کند

(۱)

۱- (۶۶) مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۲۸۲،۲۸۳.

۲- (۶۷) سنن نسائی،ج ۳،ص ۹۵؛سنن ابن ماجه،شماره ۱۰۸۷.یعنی هر کس همسرش را به غسل وادارد و سحرگاه غسل کند و در همان هنگام به مسجد رود و نزدیک منبر نشیند و به خطبه گوش فرا دهد،به هر گامی که برمی دارد اجر عبادت یک سال از روزه و نماز آن به او داده می شود.

و نیز از سخن گفتن بازایستد،بلکه کلمات اذان گو را بازگو کند و سپس به خطبه گوش فرا دهد.علی(علیه السلام)فرموده است:«در چهار ساعت نماز مکروه است:پس از طلوع فجر،پس از عصر،در نیمروز و در حالی که امام مشغول خطبه است.»پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرموده است:«هر کس در آن حال که امام مشغول ایراد خطبه است به رفیقش بگوید:

گوش بده یا خاموش باش،بیهوده گویی کرده (۱)و کسی که در حال خطبه خواندن امام بیهوده گویی کند نماز جمعه ای برایش نیست.» (۲)این امر دلیلی است بر این که خاموش کردن دیگران نباید به زبان صورت گیرد بلکه باید با یا پرتاب سنگریزه باشد.

کسی که نمی تواند خطبه را از دور بشنود باید همچنان خاموش باشد،زیرا سخن گفتن تسلسل پیدا می کند،و همهمهٔ آن به شنوندگان خواهد رسید؛و هرگاه در حال ایراد خطبه گزاردن نماز کراهت داشته باشد پیداست که سخن گفتن مکروه تر خواهد بود.

می گویم:در الفقیه آمده که امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:«در حالی که امام مشغول ایراد خطبه است سخن گفتن و رو از قبله گردانیدن جائز نیست جز آنچه در نماز اجازه داده اند.این که نماز جمعه دو رکعت قرار داده شده به خاطر دو خطبه آن است که به جای دو رکعت آخر نماز می باشد؛بنابراین خطبه ها در حکم نمازند تا آنگاه که امام از منبر فرود آید.» (۳)در خبر صحیح از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«اشکالی ندارد که در روز جمعه به هنگامی که امام از خطبه فارغ شده و هنوز نماز اقامه نگردیده است، انسان سخن بگوید.» (۴)

۹-نمازگزار باید همهٔ آنچه را در جماعت و غیر نماز جمعه رعایت می کند در

نماز جمعه مراعات کند،

(۱)چنان که غزّالی گفته است،سپس وی ذکر خاصی را برای فراغ

۱- (۶۸) سنن ترمذی،ج ۲،ص ۳۰۰.

۲- (۶۹) العروس جعفر بن احمد قمی؛مستدرک وسائل،ج ۱،ص ۴۰۹؛الفقیه ص ۴۶۷ در حدیث مناهی.

۳- (۷۰) الفقیه،ص ۱۱۲،شماره ۱۴.

۴- (۷۱) الفقیه،ص ۱۱۲،شماره ۱۵.

از جمعه بیان کرده است.

می گویم:چون مراعات مذکور اختصاص به این نماز ندارد و دعای خاصی را که غزّالی برای پس از فراغ از نماز جمعه ذکر کرده از طریق شیعه وارد نشده است،لذا ما به جای آن آنچه را یکی از علمای ما دراین باره گفته است ذکر می کنیم.

او می گوید:نماز جمعه مخصوص آن است که انسان در این روز در نظر آورد که روز ادای این نماز،روز بزرگ و عید شریفی است که خداوند آن را به این امّت اختصاص داده و آن را وقت شریف و محترمی برای بندگانش قرار داده است تا آنها را در این روز به آستان جلال خود نزدیک،و از طرد شدن حفظ و از آتش خود دور کند.

خداوند در این روز بندگانش را به انجام دادن اعمال شایسته و تلافی کوتاهیها و اهمال آنان در بقیّهٔ ایّام هفته تشویق کرده،و مهمّ ترین طاعت خود را که موجب تقرّب به آستان حضرت اوست نماز جمعه قرار داده و در کتاب کریم خویش از آن به ذکر اللّه تعبیر کرده و از میان همهٔ نمازها که عموما بالا-ترین وسیلهٔ تقرّب می باشند نماز جمعه را بطور خاصّ ذکر کرده و فرموده است: (۱)یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲)هشدارها و تأکیدهایی که در این آیهٔ شریفه است مایهٔ بیداری کسانی است که در فهم معانی قرآن بهره ای دارند.مهم ترین اشارهٔ آیهٔ مذکور در اینجا این است که در آن از نماز جمعه به ذکر اللّه تعبیر شده است و خداوند با این تعبیر هشدار می دهد که غرض نهایی از نماز تنها حرکات و سکنات و رکوع و سجود نیست،بلکه مقصود این است که نمازگزار یاد خدا را در دل داشته باشد و عظمت او را به خاطر آورد،زیرا رمز این که نماز انسان را از بدیها و منکرات باز می دارد همین امر و نظایر آن است.

خداوند متعال فرموده است: إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ ، (۳)زیرا سبب

۱- (۷۲) مقصود شهید دوم است،اسرار الصلاه،ص ۲۲۱،چاپ ملحق به کشف الفوائد.

۲- (۷۳) جمعه/۸:ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز جمعه اذان گفته می شود به سوی ذکر خدا بشتابید و خریدوفروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می دانستید.

۳- (۷۴) عنکبوت/۴۵:همانا نماز از بدیها و منکرات باز می دارد.

ارتکـاب فحشـاء و منکر نیروی شـهوانی انسان است به هنگامی که از زیر فرمان عقل بیرون رود،و این امر به تمامی محقّق نمی شود،مگر آن که انسان توجّه کامل به خداوند داشـته باشد و عظمت و جلال او را پیوسته در نظر گیرد که بنا بر آنچه در برخی تفسـیرها آمـده ذکر اکبر و ذکر کثیر همین است،چه رسـد به این که آن ذکر مطلق است.و اگر انسـان تـا این انـدازه آمـادگی داشـته باشـد لازم است در نمـاز جمعه بیش از نمازهـای دیگر اهتمـام ورزد،و خود را برای ملاقـات بـا پروردگار و حضور در پیشـگاه او در وقتی عزیز و عبادتی شریف مهیّا سازد.به خاطر آورد که اگر پادشاهی بزرگ به او فرمان دهد که در پیشگاه وی حضور یابـد و در وقتی معیّن به گفتگوی با او نایل شود،آیا جز این است که او با تمام قوا و تدارک و آرامش و وقار و نظافت و خـوش بو کردن خود و جز این هـا که در خور حـال پادشـاه است برای این ملاقـات آمـاده می شود،به همین سـبب است که غسل روز جمعه و تنظیف و استعمال بوی خوش و به سر گذاشتن عمامه و تراشیدن سر و کوتاه کردن شارب و ناخن و سنّتهای دیگری از این قبیـل مسـتحبّ می باشـد.بنابراین هنگـامی که جمعه فرا می رسـد بـا دلی پاک و مشـتاق و عمل مخلصانه و نیّت صادقـانه به قصـد تقرّب به درگـاه بـاری تعالی در ادای این فریضه و به جا آوردن سـنّتهای آن پیشـدستی کن و اگر همّتی بلند نـداری به همـان گونه که برای دیـدار پادشاهـان دنیـا عمـل می کنی رفتـار کن؛و نبایـد قصـد تو در انجام دادن این وظایف،و خواست تو از به کـار بردن بوی خوش و آرایش بهره برداری از رفـاه و آسـایش دنیـا باشـد،که در این صورت در معامله زیان کرده ای و حسـرت و پشـیمانی تو در آینده آشـکار خواهد شد؛و هر زمان بتوانی مطالبی را که به سبب اعمال تو ثواب بر آنها مترتّب می شود افزایش دهی آنها را در قصـد خود قرار ده تا ثواب عمل تو چنـدین برابر شود.از این رو هنگامی که غسل روز جمعه به جـا می آوری سـنّت جمعه و غسـل توبه و دخول به مسـجد را نیز نیّت کن،و چون جامه نیکو بپوشـی و بوی خوش به کاربری پیروی از سـنّت پیامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله)و بزرگـداشت مسـجد و احترام خانه خـدا را نیز در قصـد خویش قرار ده،زیرا خداوند دوست ندارد به قصد زیارت او به خانه اش درآیی

مگر آن که خوش بو باشی؛و نیز در استعمال بوی خوش آسایش همسایگانت را قصد کن، همانهایی که در مسجد کنار تو قرار خواهند گرفت و از بوی خوشت آسودگی خواهند یافت.همچنین قصد تو در این عمل برطرف کردن بوی ناخوش از خودت باشد تا باب غیبت تو به روی غیبت کنندگان بسته شود،زیرا هرگاه به سبب بوی ناخوش تو را مورد غیبت قرار دهند گناه کرده اند و تو باعث آن بوده ای.گفته شده است:هر کس خود را در معرض غیبت قرار دهد در حالی که می تواند از آن احتراز کند در این گناه شریک خواهد بود؛چنان که خداوند بدان کرده و فرموده است: وَ لا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَيَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ (۱)هنگامی که خود را برای نماز آماده ساختی دل را برای فهمیدن مطالب موعظه مهیّا گردان و آماده باش تا اوامر و نواهی الهی را آن طوری که هست دریافت کنی،زیرا غرض اصلی از خطبه و خطبه گو و منبر و استماع مردم و تحریم سخن گفتن در خلال خطبه ها و وجوب گوش دادن به آنها همین است.بنابراین وظیفه خود را در هر مورد چنان که باید انجام ده و حقّ هر صاحب حقّی را به خوبی ادا کن،شاید تو هم از جملهٔ کسانی باشی که نامت در دیوان فرشتگان مقرّبی که نام نمازگزاران را در این روز شریف به ثبت می رسانند،و به حضرت ربوبی عرضه می دارند،و خلعت انوار قدسی را بر آنها می پوشانند،نوشته شده باشد؛چه روایت شده است:«فرشتگان بر درهای مسجد می ایستند...»تا آخر حدیث که پیش از این ذکر شده است،و چون این مطالب را به خاطر آوری و بدانی فرشتگانی که در پیرامون تو هستند می شنوند و خداوند نیز ناظر بر توست،لازم می آید که به صفات هیبت و سکون و خوف و خشیت از خدا متّصف شوی.در این هنگام استحقاق می یابی که رحمت حق تعالی بر تو افاضه شود و برکات او تو را فرا گیرد.و نماز تو مقبول واقع شود و دعای تو مستجاب گردد.در این روز زیاد یاد خدا و طلب آمرزش و دعا و تلاوت قرآن کن و بسیار بر پیامبر و خاندان او درود و صلوات بفرست و فراوان صدقه بده؛چه جمعه روزی شریف است و

۱- (۷۵) انعام/۱۰۸:(به معبود)کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید؛مبادا آنها نیز از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند.

فضل خداونـد در این روز شامـل و بخشـش او کامـل و رحمت او گسـترده است.اگر انسـان قـابلیت و شایسـتگی داشـته باشـد سعادتش به کمال می رسـد و خواسـتهایش حاصل می گردد.و نیز به یادآور که در روز جمعه ساعتی است که خداونـد دعای مؤمن را در آن ردّ نمی کنـد.پس کوشـش کن در حـال دعـا و اسـتغفار و ذکر آن ساعت را درک کنی،زیرا خداونـد بالاتر از آنچه بـه سائـل می بخشـد به ذاکر عطـا می کنـد،و اگر در تـوان تـو است که همـهٔ این روز را در مسـجد اقـامت داشـته باشـی خودداری مکن و اگر این را نمی توانی عصـر جمعه را حتمـا در مسـجد بگـذران،و نیـک مراقب باش و مقصـدت را یکی کن شایـد به این ساعت دست یابی.گفته شده:این ساعتی مبهم و نامشـخّص در تمام روز جمعه است و این از نظر رحمتی است که خداوند به خلق خود دارد تا همهٔ ساعات روز را مغتنم بشمارند همان گونه که شب قدر را در همهٔ سال پنهان داشته تا مردم در تمام سال پاس آن را بدارند.

نقـل شـده است زمانی که امام از خطبه فارغ می شود تا آنگاه که صـفهای مردم راست و مرتّب می گردد ساعتی است که دعا به اجـابت می رسـد؛و نیز روایت کرده انـد که ساعت آخر روز جمعه تا زمانی که خورشـید غروب می کنـد ساعت اسـتجابت دعـاست.در هر حـال بایـد بخصوص این روز را در هفته برای آخرت خود قرار دهی،شایـد آن کفّاره و جبرانی برای روزهای دیگر هفته شود.در لزوم اهتمـام به نماز جمعه و آداب آن همین بس که خداونـد متعال آن را پس از ایمان افضل اعمال آدمی قرار داده است،زیرا مـدلول اخبـار و تصـریح علمـا گویـای این است که واجب افضل از مسـتحبّ است و نماز از همـهٔ واجبات افضل است و نماز یومیّه افضل از دیگر نمازهاست،و در میان نمازهای یومیّه نماز وسطی از همهٔ آنها افضل است و نماز وسطی را نماز ظهر دانسـته اند،و نماز جمعه از ظهر اولی است و اگر ممکن باشد که برای نماز ظهر تصوّر فضـیلت شود از ظهر افضـل است.بنابراین نماز جمعه برترین اعمال است،و این بیان روشـنی است که ایجاب می کند نسبت به آن نهایت اهتمام را داشت،و ابلاغ خطر به هر اندیشمندی است تا در ادای آن

سستی نکنـد.قول خداوند متعال تذکاری است بر همهٔ این موارد در آنجا که پس از امر به آن فرموده است: ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ . (۱)دستور داده شده که در نماز جمعه سوره جمعه و منافقین قرائت شود تا تشویق بر ادای آن گوشـزد و تکرار شود.

خداوند متعال در سورهٔ منافقین پس از آن که نماز جمعه را ذکر نامیده فرموده است: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۲)لذا این معانی دقیق را بر اندیشه ات القا و تکرار کن شاید تو هم در زمرهٔ رستگاران باشی.

غزّالی می گوید:

۱۰-دیگر این که در مسجد بماند تا نماز عصر را به جا آورد،

(۱)و اگر تـا مغرب توقّف کنـد افضل است،ولی اگر از ریا و خودنمایی و رسـیدن آسـیبی بر خود بر اثر مشاهـده اعتکاف او از سـوی مردم خویشـتن را مصـون نمی بینـد،یـا بیم دارد که به آنچه به او مربـوط نمی شـود دچـار گردد بهـتر است به خـانه اش برگردد در حـالی که ذکر خـدا را بگویـد، در نعمتهـای او بیندیشـد،بر تـوفیقی که به او داده است شـکر کنـد،از گناهـان خود بیمناک باشد و برای این که ساعت شریف استجابت دعا را درک کند تا غروب آفتاب پیوسته مراقب دل و زبانش باشد.

در خبر مشـهور آمده است:«در جمعه ساعتی است که هر بندهٔ مسلمانی آن را درک کند و در آن چیزی از حق تعالی بخواهد خداونـد حتمـا آن را به او عطا می کنـد»؛ (۳)و در خـبر دیگر ذکر شـده است:«...هر بنـدهٔ مسلمانی که نمـاز می گزارد آن را دریابـد...» در مـورد ایـن که آن چه سـاعتی از جمعه است اختلاـف است.گفته شـده آن سـاعتی است که خورشـید طلـوع می کند،یا هنگام ظهر است،یا موقع اذان است یا زمانی که امام بالای

ص:۴۷

۱- (۷۶) توبه/۴۱:آن برای شما بهتر است اگر بدانید.

۲- (۷۷) منافقون/۹:ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد اموال و فرزنـدانتان شـما را از یاد خـدا غافل نکنـد،و هر کس چنین کند زیانکار است.

۳- (۷۸) معانی الاخبار صدوق،ص ۳۹۹؛سنن نسائی،ج ۳،ص ۱۱۵ طبق آنچه در متن است

منبر می رود و خطبه را شروع می کند،و یا هنگامی است که مردم به نماز می ایستند،و یا آخر وقت عصر که وقت اختیار گفته می شود،و یا کمی قبل از غروب آفتاب است.

حضرت فاطمه(علیه السلام)همین وقت را رعایت می کرد و به خدمتکار خود دستور می داد به خورشید نگاه کند و آغاز غروب آن را به او خبر دهد.آن حضرت در آن هنگام تا غروب کامل خورشید به دعا و استغفار مشغول می شد،و می فرمود ساعت مورد انتظار همین است و آن را از پدرش روایت می کرد. (۱)

برخی از علما گفته اند:این ساعتی مبهم و نامشخّص در تمام روز است و مانند شب قدر می باشد،تا مردم همهٔ روز جمعه را مراقبت کنند؛و گفته اند که ساعت استجابت دعا در ساعات روز جمعه گردش دارد مانند شب قدر که در شبهای سال در گردش می باشد، و این رأی به صواب نزدیکتر است،و آن را سرّی است که ذکر آن در علم معامله شایسته نیست،لیکن باید پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)را در آنچه فرموده است تصدیق کرد که:«همانا پروردگارتان را در ایّام عمرتان نسیمهای حیات بخشی است خود را در معرض آنها قرار دهید» (۲)؛و روز جمعه یکی از آن روزهاست،لذا شایسته است انسان در تمام این روز با آماده کردن دل و ملازمت ذکر و دوری از وسوسه های دنیا خود را در معرض این نفحات قرار دهد،شاید چیزی از آنها نصیب او گردد.

می گویم:مستحبّ است کمی پیش از غروب آفتاب دعای سمات را که از اهل بیت(علیه السلام)روایت شده و مشهور (۳)است بخواند.

غزّالی در ضمن آداب و سنّتهایی که خارج از ترتیب سابق است و شامل همهٔ روز جمعه می شود چیزهای دیگری را نیز ذکر کرده که چون ما آنچه را در قسمت نهم بیان کرده ایم متضمن خلاصه و معتبر آنها در نزد ماست از ذکر بقیّه آنها صرف نظر کردیم.

۱- (۷۹) معانی الاخبار،ص ۴۰۰،شماره ۵۹.

۲- (۸۰) طبرانی از محمد بن مسلمه به سندی ضعیف؛الجامع الصغیر باب الالف.

۳- (۸۱) مصباح کفعمی،ص ۴۲۳.

باب ششم: در مسائل متفرقه

اشاره

(۱)این باب در مسائل متفرقه ای است که مورد ابتلای عموم است و مرید به شناخت آنها نیازمند می باشد؛اما مسائلی که به ندرت اتفاق می افتد آنها را به نحو کامل در کتب فقه ذکر و بررسی کرده ایم.

می گویم:موضوعاتی را که غزّالی در این باب ذکر کرده است،ما برخی از آنها را ضمن سخنان خود که بر اساس طریقه اهل بیت(علیه السلام)بیان داشته ایم نقل کرده ایم؛و بعضی دیگر از دیدگاه ما فایده اندکی دارند،و من به جای آنها مسائل مهمّ دیگری را به اضافه کمی از آنچه آنها را جدا از این دو قسم ذکر کرده است بیان می کنم،و آنچه مربوط به قبله و تقصیر و نماز بر مرکوب و در حال راه رفتن و در کشتی است به خواست خدا در کتاب آداب سفر از بخش عادات همان گونه که غزّالی بیان کرده ذکر خواهم کرد.

مسئله:بنا بر مشهور برای هر یک از نمازهای پنجگانه دو وقت است

(۲):اوّلی وقت فضیلت و دوّمی وقت اجزاء یا مشترک گفته شده:اوّلی برای مختار و دوّمی برای مضطرّ است،وقت اوّل نماز ظهر هنگام زوال است تا موقعی که سایه به اندازهٔ شاخص برسد،و وقت دوّم آن تا زمانی است که به اندازهٔ ادای نماز عصر وقت به غروب باقی مانده باشد.

وقت اوّل نماز عصر پس از فراغت از نماز ظهر یا به مقدار ادای آن است تا هنگامی که سایه دو برابر شاخص شود؛و وقت دوّم تا غروب آفتاب می باشد.وقت اوّل نماز مغرب از غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق غربی است.برخی گفته اند که وقت نماز مغرب منحصر به همین است و یک وقت بیشتر ندارد؛وقت دوّم نماز مغرب تا زمانی است که به اندازهٔ ادای نماز عشاء وقت به نیمه شب باقی مانده باشد.وقت اوّل نماز عشاء پس از فراغت از نماز مغرب یا به مقدار ادای آن است تا ثلثی از شب بگذرد،و وقت دوّم آن تا

نصف شب است.وقت اوّل نماز صبح طلوع فجر ثانی است به هنگامی که افق را فرا گیرد تا موقعی که صبح روشن نمایان شود.و وقت دوّم آن تا طلوع خورشید است.ظاهر عبارات شیخ صدوق مشعر بر این است که وقت اختصاصی میان نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاء وجود ندارد و وقت میان آنها مشترك است و این قول خالی از قوّت نیست.و نیز گفته شده آغاز وقت اوّل نماز عشاء برطرف شدن شفق غربی است،و آخر وقت دوّم آن ثلث از شب رفته است.همچنین گفته شده آخر وقت دوّم مغرب تا برطرف شدن شفق است،و نیز گفته اند یک چهارم از شب گذشته است.همچنین گفته شده است وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر امتداد دارد و این قول را در مورد مضطرّ صحیح دانسته اند.

در الفقیه از امام صادق(علیه السلام)روایت شده:«اوّل وقت رضوان خداوند و آخر وقت عفو اوست.» (۱)در کافی به سند صحیح از بکر بن محمّد ازدی از امام صادق(علیه السلام)نقل شده که فرموده است:«فضیلت وقت اوّل بر اخیر برای آدمی از مال و فرزند او بهتر است.» (۲)در تهذیب به سند صحیح از سعد بن ابی خلف از امام کاظم(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«نمازهای واجب هر گاه در اوّل وقت خوانده شود و حدود آنها مراعات گردد از شاخه گل آس به هنگامی که تروتازه از بوته آن جدا شود خوشبوتر است،بر شما باد به نماز در اوّل وقت.» (۳)در خبر صحیح از زراره و فضیل از امام باقر(علیه السلام)نقل شده است:«برای هر نمازی دو وقت است جز نماز مغرب،زیرا وقت آن هنگام غروب خورشید است و با ناپدید شدن شفق وقت آن به پایان می رسد.» (۴)این روایت بر اساس جمع میان اخبار بر تأکید

۱- (۱) همان مأخذ،ص ۵۸،شماره ۵؛در آن اضافه شده که عفو جز چشم پوشی از گناه نیست.

۲- (۲) همان مأخذ،ج ۳،ص ۲۷۴،شماره ۷؛الفقیه،ص ۵۸.

۳- (۳) همان مأخذ،ج ۱،ص ۲۴۵،ثواب الاعمال صدوق،ص ۳۵.

۴- (۴) کافی،ج ۳،ص ۲۸.شماره ۹.

استحباب شتاب در ادای نماز حمل شده است.فاصله قرار دادن میان نماز ظهر و عصر، همچنین میان نماز مغرب و عشاء مستحبّ می باشد و شهید ادّعا کرده است که در مذهب امامیّه معلوم بودن جواز تفرقه میان این نمازها مانند معلوم بودن جواز جمع میان آنهاست.شیخ مفید نماز ظهر و عصر جمعه را استثناء کرده و گفته است:باید نماز عصر را پس از انقضای وقت فضیلت نماز ظهر به جا آورد.و نیز گفته شده است باید آن را پس از خواندن نافلهٔ آن ادا کرد؛و این بر طبق آنچه از برخی روایات استفاده می شود اظهر است،علاوه بر این که اخبار دالّ بر فضیلت اوّل وقت،و هر چه بدان نزدیکتر باشد اطلاق دارد،آری اگر از نافلهٔ مغرب فراغت یابد در حالی که هنوز شفق برطرف نشده است برای نماز عشاء در انتظار زوال شفق بماند،لیکن اگر متوجّه شد که شفق برطرف شده و هنوز نافله را به جا نیاورده عشاء را به تأخیر نیندازد،و خبر مشعر بر فضیلت تأخیر عشاء در این مورد ضعیف است.

وقت نماز جمعه از ظهر است تا مقداری که اذان گفته شود و خطبه و دو رکعت واجب و لوازم آن که عبارت از بالا رفتن بر منبر و پائین آمدن از آن و دعای پیش از نماز است انجام گردد؛و پس از این ها وقت نماز جمعه پایان می یابد و لازم می آید که چهار رکعت بدون خطبه به نیّت ادا خوانده شود،و مقتضای عبارات ابو الصّلاح و جعفی همین است،و آنچه در تهذیب به سند صحیح از امام باقر(علیه السلام)روایت شده نیز مؤیّد آن می باشد.آن حضرت فرموده است:«برخی از امور وقت آنها مضیّق و بعضی موسّع است،چه وقت دو گونه است،برخی از نمازهاست که وقت آنها وسیع است،بسا این که پیامبر(صلی الله علیه و آله)(در ادای آنها)شتاب می کرد،و بسا تأخیر می فرمود جز نماز جمعه،زیرا نماز جمعه از امور مضیّق است و یک وقت بیش ندارد و آن هنگام ظهر است» (1)امّا اکثر علما برآنند که وقت آن تا زمانی که سایه هر چیزی به اندازه آن شود امتداد دارد، لیکن دلیل قابل توجّهی بر این رأی ندارند.گفته شده است:نماز جمعه بنابراین که بدل

1- (5) همان مأخذ،ج 1،ص 249؛کافی،ج 3،ص 274،شماره 2.

از ظهر است و نیز بنا بر اصالت بقا،وقت آن به اندازه وقت نماز ظهر ادامه دارد،و روایت مذکور حمل بر افضلیّت شده است.این رأی خالی از قوّت نیست،هر چند رأی اوّل اقواست،زیرا در آن نیازی به تأویل نیست.

مسئله:ظهر با زیادتی سایه پس از کاهش،یا حدوث سایه پس از عدم آن شناخته

می شود.

(۱)همچنین هرگاه کسی رو به نقطهٔ جنوب بایستد و خورشید مقابل ابروی راست او قرار گیرد،یا سایه از خطّ نصف النهار به سمت مشرق متمایل شود،آن هنگام ظهر خواهد بود.غروب بنا بر آنچه از اخبار صحیح به دست می آید با استتار قرص خورشید و ناپدید شدن آن از انظار در حال عدم وجود حایل،شناخته می شود.بعضی گفته اند با برطرف شدن حمرهٔ مشرقیّه غروب تحقّق می یابد و اکثر علماء همین را اختیار کرده اند، و این از لحاظ نماز مغرب و افطار به احتیاط نزدیکتر است.نیمهٔ شب با سرازیر شدن ستارگانی که به هنگام مغرب طلوع کرده اند از سمت الرّاس،و نیز به وسیله منازل ماه و قاعده غروب و طلوع آن شناخته می شود.فجر اوّل به وسیله نور باریک مستطیلی که فاصله میان آن و افق را تاریکی فرا گرفته است دانسته می شود.فجر ثانی با همین نور شناخته می گردد،لیکن این نور طول و عرض را فرا گرفته و در عرض افق گسترش یافته و به آن متّصل شده است.

غزّالی می گوید:تشخیص فجر در آغاز دمیدن آن از طریق مشاهده دشوار است، مگر آن که انسان منازل ماه را بیاموزد،زیرا معلوم است که طلوع آن با طلوع ستارگانی که به چشم دیده می شوند مقارن می باشد.پس با مشاهدهٔ ستارگان بر وجود آن استدلال می گردد،و در دو شب هر ماه فجر به وسیله قمر شناخته می شود،زیرا ماه در شب بیست و ششم با فجر طلوع می کند،و در شب دوازدهم هر ماه،صبح با غروب ماه طالع می شود، و این در غالب اوقات صورت می گیرد،و در برخی ماهها تفاوتهایی اتّفاق می افتد که شرح آنها طولانی است.فرا گرفتن منازل قمر برای مرید بسیار مهمّ است تا از این راه بتواند بر اندازهٔ اوقات شبانه روز آگاهی یابد.او می گوید:ظهر را از طریق افزایش سایه

شاخص منتصب که به طرف مشرق مایل باشد می توان دانست،زیرا هنگام طلوع آفتاب سایه شاخص در سمت مغرب واقع می شود و طولانی است،و خورشید پیوسته در حال ارتفاع و سایه شاخص رو به نقصان و انحراف از جهت مغرب است تا آنگاه که خورشید به منتهای ارتفاع خود که قوس نصف النّهار است برسد.در این هنگام سایه نیز به نهایت نقصان خود می رسد؛و چون خورشید از منتهای ارتفاع خود فرود آید سایه شروع به افزایش می کند.از آن وقت که افزایش سایه محسوس و قابل ادراک شود وقت ظهر داخل شده و بطور قطع می توان دانست که ظهر پیش از آن در علم خدا واقع شده است؛ لیکن تکلیف جز به چیزی که تحت قدرت حسّ است تعلّق نمی گیرد.آن مقدار باقی از سایه که از آن شروع به افزایش کرده است در زمستان طولانی و در تابستان کوتاه می شود،و منتهای طول آن زمانی است که خورشید به اوّل جدی برسد،و نهایت کوتاهی آن رسیدن خورشید به اوّل سرطان است؛و این را می توان با گام و مقیاسهای دیگر دانست.

ص:۵۳

از جملهٔ طرق دیگر برای کسانی که تهیّه و مراعات آن را به خوبی می دانند و نزدیک به حقیقت و واقع می باشد این است که در شب به قطب شمالی بنگرد،و تخته ای مربّع بطور مستوی بر روی زمین قرار دهد به گونه ای که یکی از اضلاع آن به سمت قطب باشد،چنان که اگر افتادن سنگی را از قطب بر زمین تصوّر کنی و خطّی را از محلّ سقوط سنگ تا ضلعی که به سوی قطب است در خیال خود رسم کنی آن خطّ وارد بر ضلع دو زاویه قائمه تشکیل دهد،یعنی بر هیچ کدام از اضلاع جانبی مایل نباشد.

سپس عمودی بر تخته به طور مستوی در محلّ علامت(ه)نصب کن که آن مقابل قطب می باشد و سایه آن در آغاز روز مایل به سمت مغرب در طرف خطّ(الف)خواهد بود؛ سپس پیوسته مایل مایل می شود تا بر خطّ(ب)منطبق می گردد،چنان که اگر آن را مستقیم امتداد دهی به محلّ سقوط سنگ خواهد رسید و موازی ضلع شرقی و غربی قرار خواهد گرفت،بدون آن که مایل به هیچ یک از دو طرف باشد.هنگامی که میل سایه به سمت غرب از میان رفت خورشید به منتهای ارتفاع خود رسیده است؛و چون سایه از خطّی که بر تخته است به سوی شرق منحرف شود ظهر فرا رسیده است.این تغییرات به تحقیق در وقتی که آن در علم خداوند نزدیک ظهر است به وسیله حسّ ادراک می شود.

می گویم:راههای دیگری نیز برای شناختن و وقت ظهر وجود دارد که برخی از آنها روشن تر و آسان تر از راهی است که غزّالی ذکر کرده است،و ما پاره ای از آنها را در کتاب خود المعتصم بیان کرده ایم.

مسأله:در دخول وقت با امکان تحصیل یقین اعتماد بر ظنّ جائز نیست،

(۱)و در صورت عدم امکان تحصیل یقین،اعتماد بر قرائن و امارات جائز است،لیکن اگر معلوم شود ظنّ او نادرست بوده بنا بر اصحّ باید نماز را اعاده کند.گفته شده است:اگر در حالی که مشغول نماز است وقت داخل شود هر چند پیش از سلام باشد نماز اعاده نمی شود،و اکثر فقها بر این رأیند؛و هر کسی رکعتی از آخر وقت را درک کند مانند آن است که تمام نماز را در وقت خوانده است.اگر پیش از غروب یا پیش از نیمه شب به مقدار پنج

رکعت نماز ادراک وقت کند بر او واجب است هر دو نماز فریضه(مغرب و عشا را) به جا آورد.همچنین بنا بر رأی شیخ صدوق کسی که به اندازهٔ چهار رکعت پیش از نیمه شب وقت را درک کرده همین تکلیف متوجّه اوست.هرگاه از ابتدا به نماز عصر یا عشاء مشغول شود اگر در حال اشتغال به نماز متذکّر شود باید نیّت خود را عدول دهد؛و اگر پس از فراغ به یاد او آید چنانچه نماز او در وقت مختصّ به اوّلی واقع نشده صحیح خواهد بود،و بنا بر قول شیخ صدوق نماز او مطلقا درست است.

مسأله:پس از دخول وقت نماز واجب،گزاردن نماز نافله کراهت دارد،

(۱)جز نوافل یومیّه در اوقات مخصوص آنها چنان که ذکر خواهد شد،و اکثر علماء آن را حرام دانسته اند.کسی که نماز واجب بر ذمّه دارد نافله خواندن او نیز همین حکم را دارد،و ابتدا کردن به نافله پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب و عصر تا غروب نیز کراهت دارد.

همچنین هنگام بالا آمدن خورشید جز در روز جمعه مکروه است،لیکن نوافلی که دارای علل و اسبابند،مانند طواف،زیارت،تحیّت مسجد و استسقاء ادای آنها در اوقات مذکور اشکالی ندارد چنان که مشهور است.در روایات قید ابتدا و نافله نیست بلکه مطلق نماز ذکر شده است،بلی در خبر صحیح از امام باقر(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«چهار نمازند که انسان می تواند در هر ساعتی آنها را بگزارد:نمازی است که از تو فوت شده و هر زمان به یادت آمد آن را ادا می کنی،دو رکعت نماز طواف واجب،نماز کسوف و دیگر نماز میّت می باشد.این نمازها را انسان در همهٔ ساعات می تواند به جا آورد.» (۱)در حدیث صحیح از امام صادق(علیه السلام)نقل شده است:«پنج نمازند که در هیچ حالی ترک نمی شوند:هرگاه خانه خدا را طواف کنی،هرگاه بخواهی محرم شوی،نماز کسوف،نمازی که فراموش شده و هر زمان به یادت آمد آن را به جا می آوری و نماز میّت.» (۲)غزّالی می گوید:در نهی از خواندن نافله در اوقات مکروه سه مقصد وجود دارد:

۱- (۶) کافی،ج ۳،ص ۲۸۸؛خصال،ج ۱،ص ۱۱۸؛الفقیه،ص ۱۱۶.

۲- (۷) تهذیب،ج ۱،ص ۱۸۹؛کافی،ج ۳،ص ۲۸۷،شماره ۲.

یکی حفظ خویش از مشابهت بـا آفتـاب پرسـتان،دوّم احـتراز از انتشـار شـیطانها چه پیـامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«خورشـید به همراه شـاخ شـیطان طلوع می کنـد،در حال طلوع مقارن با آن،و در حال ارتفاع مفارق از آن،در حال اسـتوا مقـارن بـا آن،و به هنگام ظهر مفارق از آن،چون میل به غروب می کنـد مقارن با آن و هنگامی که غروب کنـد از او جـدا می شود.» (۱)در این اوقات نماز نهی شده و علّت آن را بدین گونه بیان فرموده است.سوّم آن که سالکان راه آخرت پیوسـته و در همـۀ اوقات بر نماز مـداومت می کنند،و مواظبت بر یک نوع عبادت موجب خسـتگی و ملال می شود؛و چون در اوقاتی از آن منع شود نشاط افزایش یابـد و انگیزه ها برانگیخته شود،و انسان بر چیزی که از آن منع شده حریص است،و نهی از نماز در این اوقـات سـبب افزایش حرص و پدیـد آمـدن حـالت انتظـار برای انقضـای ایـن مـدّت است.اوقـات مـذکور به تسبیـح و اسـتغفار اختصـاص یـافته تـا از مـداومت در نمـاز ملال پدیـد نیایـد،و با انتقال از عبادتی به عبادتی دیگر تفرّجی حاصل شود،چه در هر تحوّل و تجـدّدی لـذّت و نشـاطی است،و مـداومت و اسـتمرار بر یک کار مایه خسـتگی و ملال است؛از این رو نماز سـجود یا رکوع یـا قیـام تنهـا نیست بلکه عبـادات از اعمـال مختلف و اذکـار متنوّع ترتیب یـافته است تـا دل به هنگام انتقال از عبادتی به عبادتی دیگر لـذّت تازه ای احساس کند،و چنانچه بر یک چیز مداومت کند بزودی دچار ملال و افسـردگی می شود.این امور در نهی از نمـاز در اوقاتی که مکروه می باشـد بسـیار مهمّ است.البتّه اسـرار دیگری نیز در آن است که بشـر نمی توانـد بر آنها آگاهی یابـد،و خداونـد و پیامبرش به آنها داناترند.این مسائل مهمّ نباید ترک شود،مگر آن که اسـبابی که از نظر شـرع اهمیّت دارد پیشامد کند،مانند قضای نمازهای واجب،نماز استسقاء، نماز خسوف،نماز تحیّت مسجد،امّا با سببی ضعیف نباید با مقاصد نهی برخورد کرد.

می گویم:از طریق خاصّه در کافی به سـند صـحیح از امام باقر(علیه السـلام)روایت است:«در هر ساعتی می توانی بر جنازه نماز بگزاری زیرا آن نماز دارای رکوع و سجود نیست،و

ص:۵۶

۱- (۸) سنن نسائی،ج ۱،ص ۲۷۵.

نمازی به هنگام طلوع خورشید و غروب آن کراهت دارد که در آن خشوع و رکوع و سجود باشد،چه خورشید میان دو شاخ شیطان طلوع و غروب می کند.» (۱)در روایت دیگری از امام صادق(علیه السلام)نقل شده که مردی به آن حضرت عرض کرد:

آیا خورشید میان دو شاخ شیطان طلوع می کند؟فرمود:«آری شیطان میان آسمان و زمین سایبانی برای خود قرار داده است.هنگامی که خورشید طلوع می کند و مردم در این وقت به سجده می روند،ابلیس به شیطانهایش می گوید:فرزندان آدم برای من نماز می گزارند.»این حدیث در کافی روایت شده است. (۲)

در الفقیه مذکور است که گروهی از مشایخ ما از ابی الحسین محمّد بن جعفر اسدی

ص:۵۷

۱- (۹) وجوه مختلفی برای این حدیث ذکر کرده اند:۱-خورشید به هنگامی که طلوع می کند شیطان روبروی آن می ایستد،زیرا میان دو شاخش طلوع می کند.بنابراین شیطان قبلهٔ کسانی است که خورشید را سجده می کنند و عبادت آنها برای اوست به همین سبب برای مخالفت با خورشیدپرستان از نماز در این وقت نهی شده است ۲-مراد از دو شاخ شیطان دو حزب او باشد که آنها را برای گمراه کردن مردم روانه می کند، چنان که گفته می شود:این ها دو شاخ من هستند،یعنی امت و پیروان من می باشند.۳-این گفتار از باب تمثیل است،یعنی شیطان را در فریب دادن خورشیدپرستان و دعوت آنها به دشمنی با حقّ به حیوانات شاخداری که اشیاء را با شاخهای خود جذب و دفع می کنند تشبیه کرده است۴-منظور از شاخ(قرن)نیروست،و مقرن به معنای توانمند است،امّا آنچه مختار ماست وجه اوّل است زیرا روایات آن را تقویت می کند.می گویم:آنچه ذکر شد در حاشیهٔ نسخهٔ کتاب کافی چاپ سنگی است و آن را به مجلسی نسبت داده است لیکن در مرآه العقول دیده نمی شود؛شاید آن را در بحار ذکر کرده و یا گفتار مجلسی اوّل باشد.در مرآه العقول آمده است:این که آن حضرت فرموده است:«میان دو شاخ شیطان»در النّهایه گفته است:طلوع خورشید میان دو شاخ شیطان یعنی از ناحیهٔ سر و دو طرف او،و گفته شده:قرن(شاخ)به معنای قوّت است یعنی هنگامی که خورشید طلوع می کند شیطان به حرکت در می آید و چیرگی می یابد و مانند یاوری برای خورشید می شود.و نیز گفته شده است:«میان دو شاخ او»،یعنی دو امّت پیشین و پسین،و همه این ها بر سبیل تمثیل است برای کسی که به خورشید هنگام طلوع آن سجده می کند و شیطان این کار بد را در نظر او خوب جلوه داده است. بنابراین هنگامی که آن را سجده می کند مانند این است که شیطان در کنار خورشید است.پایان آنچه در النّهایه آمده است.نووی در شرح المسلم گفته است دو شاخ شیطان یعنی دو حزب او که وی آنها را برای گمراه کردن مردم روانه می کند،و نیز گفته اند:دو شاخ شیطان یعنی دو طرف سر او زیرا او در این دو وقت(وقت طلوع و غروب)سرش را به خورشید نزدیک می کند تا سجده کنندگان خورشید سجده کنندگان به او باشند و به خود و یارانش وانمود کند که آنها او را سجده می کنند،و این مایه سلطه و چیرگی او و یارانش در فریب دادن نمازگزاران خواهد بود.پایان آنچه در مرآه العقول آمده است.شارح الخصال پیرامون این حدیث گفتاری به فارسی دارد که در آخر جلد سوّم آن چاپ شده است،هر کس بخواهد بر آن آگاهی یابد بدانجا مراجعه کند.

۲- (۱۰) ص ۱۳۲،شماره ۵.

روایت کرده اند که ضـمن پاسخ مسائل خود از محمّد بن عثمان عمری(یکی از نوّاب اربعه-م)آمده است:«...و امّا آنچه دربارۀ نماز به هنگام طلوع و غروب خورشـید پرسیده ای اگر واقع امر همان گونه است که مردم می گویند:خورشید در میان دو شاخ شیطـان طلوع و غروب می کنـد پس چیزی بیشتر از نمـاز بینی شـیطان را به خـاك نمی مالـد، تو نمـاز را در آن هنگام به جای آور،و بینی شیطان را به خاك بمالان.»

مسأله:هرگاه انسان ندانسته با لباس نجس نماز بگزارد،

(۱)و به آن آگاه نشود تا وقت بگـذرد هیـچ خلافی در میان اصـحاب ما نیست که نماز او درست است.اگر در اثنای نماز آگاه شد در صورتی که می تواند ضـمن حفظ پوشش عورت،آن لباس را از خود جدا سازد یا تبدیل و یا تطهیر کند و به نماز ادامه دهد و گرنه نماز را از سـر گیرد،مگر آن که یقین داشته باشد پیش از نماز دچار آن شده که در این صورت باید مطلقا نمازش را از سـر شـروع کنـد،و گفته اند:به همان ترتیب عمل کند هر چند یقین به سـبقت نجاست بر نماز داشـته باشد،و نیز گفته شده است در صورت وسعت وقت مطلقا نماز را از سر گیرد.

اگر پس از فـارغ شـدن از نمـاز علم به نجاست پیـدا کنـد در این صورت هرگـاه پیش از نماز علم به آن داشـته لیکن فراموش کرده تنها در صورت بقای وقت واجب است نمازش را اعاده کنـد،و گفته انـد:مطلقا بایـد نماز را اعاده کنـد و اکثر فقها بر این رأی می باشـند.و هم گفته انـد:مطلقا اعاده لازم نیست،و اگر پیش از نماز علم به نجاست نداشـته است مطلقا نباید اعاده کند،و گفته انـد:در صورت بقای وقت بایـد اعاده کنـد،و آنچه را ما اختیار کرده ایم بر طبق مقتضای جمع میان اخبار صـحیح است،و آرای دیگران به مقتضای برخی از این اخبار است.اگر در اثنای نماز نتوانـد موضع نجاست را تطهیر دهد طبق اخبار صـحیح در همان لباس نماز بگزارد،و جائز است آن را از خود جـدا سازد و برهنه و نشسـته با نماز بگزارد و این رأی به مقتضای دو خبری است که شـهرتشان ضـعف آنهـا را جبران می کنـد،و نیز به سـبب تعارض ستر عورت و قیام و به جا آوردن افعال با وجود مانع است،لیکن همان گونه که رأی ابن جنیـد است سـزاوارتر قول اوّل می باشـد و نیز گفته شـده است:جدا کردن چیز نجس حتما واجب است ولی این قولی در خور اعتنا

نیست.

مسأله:اگر از نمازگزار حدثی صادر شود نمازش باطل می گردد.

(۱)همچنین اگر تکلّم یا خنده صدادار(قهقهه)کند،یا زیاد به اطراف خود بنگرد،یا کاری را که از اعمال نماز نیست بسیار به جا آورد،در همهٔ این ها بطلان نماز در صورت تعمّد است.

فعل قلیل نماز را باطل نمی کند،اگر چه مکروه است.همچنین فعل کثیر در صورت سهو هرگاه او را از صورت نمازگزار خارج نکند مبطل نماز نیست.مرجع قلّت و کثرت فعل، عرف مردم است،زیرا برای آن در شرع حدّی معیّن نشده است،آری آنچه در اخبار معتبر به جا آوردن آن جائز شمرده شده در حکم فعل قلیل است،مانند کشتن کیک،مار، کژدم،پشه،مگس،بغل کردن کودک و شیر دادن او، کردن با دست و سر،بلند کردن کلاه از زمین و بر سر گذاشتن آن،پرتاب سنگریزه به غیر برای جلب توجّه او و کف زدن به همین منظور و جز این ها.

در اخبار صحیح و مستفیض (۱)آمده است:اگر کسی در نماز دچار خون دماغ شود، و نزد او آب موجود و یا کسی باشد که به او آب دهد،او آن را بگیرد و سرش را کج کند و موضع نجس را بشوید،سپس بنا را در نماز بر آنچه خوانده بگذارد و ادامه دهد و آن را قطع نکند.در برخی از این اخبار آمده است بازایستد و دماغش را بشوید و به نماز خود باز گردد؛و اگر سخن گفته نمازش را اعاده کند.امّا این اخبار حمل شده است بر موردی که فعل او کثیر شمرده نشود،و او را از صورت نمازگزار خارج نکند،و این از باب جمع میان اخبار مذکور و خبر صحیح دیگری است که چنین نمازگزاری را محوکنندهٔ صورت نماز دانسته اند.

مسأله:هر کس یکی از ارکان نمازهای پنجگانه را به عمد یا به سهو ترک کند

نمازش باطل است،

(۲)مگر این که پیش از دخول در رکن دیگر آن را تدارک کند؛و بنا بر مشهور چنانچه رکنی را زیاد کند نیز حکم همین است.اگر در به جا آوردن رکن شکّ

۱- (۱۱) وسائل الشّیعه،ابواب قواطع نماز،باب دوّم

کند چنانچه محلّ آن باقی است به جا آورد و گرنه نماز او صحیح است،و کسی که در غیر رکن شکّ کند پیش از دخول در رکن دیگر آن را تدارک کند.اگر پس از ادای رکن دچار شکّ شود اعتنا نکند.چنانچه مورد شکّ،سجود یا تشهّد یا قنوت باشد قضای آن را به جا آورد،و اگر در هر یک از این ها شکّ کند اگر محلّ باقی است آن را به جا آورد،و اگر محلّ آن گذشته و وارد فعل دیگری از افعال نماز شده است اعتنا نکند.کسی که یک رکعت یا بیشتر بر نماز افزوده نمازش باطل است،هر چند از روی سهو باشد،در این مورد قول دیگری نیز گفته شده است.اگر نماز را ناقص ادا کرده آن را تمام کند هر چند پس از فراغ از آن باشد،و بنا بر رأی شیخ صدوق به استناد روایات صحیح و مستفیض اگر چه فعل منافی هم به جا آورده باشد.اگر منافی از جمله چیزهایی باشد که نماز را باطل می کند خواه به عمد و یا به سهو بنا بر قول اکثر واجب است نماز را اعاده کند،مانند حدث و فعل کثیری که انسان را از صورت نمازگزار خارج کند و این به سبب اخبار معتبری است که حمل آنها بر استحباب نیز قابل امکان است و بسا به نمازهای غیر چهار رکعتی اختصاص داشته باشند.

مسأله:کسی که یک سجده یا تشهّد اوّل را تا رسیدن به رکوع فراموش کند،

(۱)یا در نماز به سهو سخن گوید،یا در غیر محلّ خود سلام دهد،یا میان چهار رکعت و بیشتر شک کند،یا نمی داند نمازش را زیاد یا کم کرده،یا نمی داند رکوعی را زیاد کرده یا کم به جا آورده،یا سجده ای کم و یا اضافه کرده و از محلّ آنها تجاوز کرده،یا قیام و قعودی در غیر محلّ آنها مرتکب شده است در هر یک از این موارد باید دو سجده سهو که مرغمتین گفته می شوند برای به خاک مالاندن دماغ شیطان به جا آورد.گفته شده است:

در برابر هر زیاده و نقصانی که در نماز مرتکب شود این دو سجده را انجام دهد.محلّ ادای آنها پس از گفتن سلام نماز است،چنان که در اخبار صحیح مستفیض (۱)آمده است؛و گفته اند:به استناد حدیثی قبل از سلام است،و نیز گفته شده اگر دو سجده سهو

۱- (۱۲) وسائل،ابواب خلل واقع در نماز،باب ۳۲.

در برابر نقصان نماز است محلّ آنها قبل از سلام است،و اگر برای زیادتی است بعد از سلام به جا آورده شوند.و قول اخیر نیز به مناسبت حدیث دیگر و نیز از باب تقیّه است.

صورت این دو سجده بنا بر مشهور این است که نخست نیّت کند،سپس تکبیر گوید،پس از آن به سجده رود،بعد از آن سر بردارد سپس به سجده دوّم رود،پس از آن سر بردارد و تشهّدی سبک بگوید و بعد سلام دهد،و در هر سجده بگوید:بسم اللّه و باللّه اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد،یا بسم اللّه و باللّه السّلام علیك أیّها النبیّ و رحمه اللّه و برکاته.آنچه از اخبار استفاده می شود این است که جز دو سجده مذکور چیز دیگری بر نمازگزار واجب نیست.

مسأله:کسی که در عدد رکعات نمازهای دو رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت

اوّل نماز چهار رکعتی شكّ کند،

(۱)و یا مطلقا نداند چند رکعت خوانده است،بنا بر مشهور نمازش باطل است.شیخ صدوق جائز دانسته که نمازگزار بنا را بر اقلّ بگذارد و این رأی خالی از قوّت نیست،لیکن اگر به یکی از دو طرف شكّ ظنّ پیدا کند بنا را بر آن بگذارد.همچنین در دیگر افعال نماز به همین گونه عمل کند.اگر در نماز چهار رکعتی در بیش از دو رکعت آن شكّ کند بنا را بر اکثر بگذارد و نمازش را تمام کند سپس بنا بر مشهور به سبب رکعات مورد شكّ نماز احتیاط به جا آورد.شیخ صدوق دراین باره قول دیگری دارد.اگر رکعت مورد شكّ یکی است مخیّر است که به خاطر آن دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده به جا آورد.اگر شكّ دارد یک رکعت خوانده است یا دو رکعت،دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز احتیاط نشسته به جا آورد.در نماز احتیاط ناگزیر از نیّت،تکبیره الاحرام،تشهّد و سلام است،زیرا این نمازی جداست.

مسأله:در صورت یقین امام شكّ مأمومین معتبر نیست

(۲)همچنین در صورت یقین مأمومین شكّ امام اعتبار ندارد و هر یك از این دو در شكّ خود باید به دیگری که یقین دارد رجوع کند.شكّ اگر زیاد گردد نباید مطلقا به آن توجّه شود،بلکه باید بنا را بر وقوع و صحّت آنچه در آن شكّ کرده بگذارد،هر چند هنوز از محلّ آن تجاوز نکرده باشد.

ص:۶۱

مستحبّ است کسی که زیاد شکّ می کند با انگشت سبّابهٔ دست راست به ران چپ خود بزند و بگوید:بسم اللّه و باللّه و توکّلت علی اللّه أعوذ باللّه السّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم،زیرا این امر شیطان را منع و از او دور می کند و این دستور از پیامبر(صلی الله علیه و آله)روایت شده است. (۱)

مسأله:غزّالی می گوید:سبب وسوسهٔ در نیّت نماز تباهی عقل یا ندانستن احکام

شرع است،

(۱)زیرا امتثال امر پروردگار مانند امتثال امر غیر اوست،و از نظر قصد و نیّت تعظیم خداوند هم مانند تعظیم دیگران است.اگر دانشمندی بر کسی وارد شود و وی در جلو او به پا خیزد سپس بگوید:من نیّت کردم برای بزرگداشت ورود این شخص دانشمند به خاطر فضل و دانشش هم زمان با ورود او به پاخیزم و به پیشواز او روم،بی شک این شخص به بی خردی منسوب می شود،زیرا همین که او را ببیند و به فضل و دانش او آگاهی داشته باشد انگیزه تعظیم در او پدید می آید و او را به برخاستن و احترام وامی دارد ،مگر آن که به کار دیگر مشغول و یا دچار غفلت باشد.این که شرط امتثال در نماز آن باشد که در نیّت فی المثل ظهر و اداء و واجب را قید کند مانند آن است که تعظیم بر دانشمند وارد،زمانی تعظیم است که مقارن با ورود او به پاخیزد و رو به سوی او کند و هیچ قصدی جز احترام و بزرگداشت او نداشته باشد؛زیرا اگر در جلو او برخیزد لیکن روی خود را از او برگرداند یا پس از ورود او صبر کند و پس از مدتی از جا بلند شود،او را تعظیم نکرده است.بنابراین خصوصیّات مذکور ناگزیر باید معلوم بوده و در نیّت آورده شود،و حضور آنها در نفس در یک لحظه به طول نمی انجامد،و آنچه طولانی می شود آوردن الفاظی است که دلالت بر این معانی کند،خواه آوردن این الفاظ به زبان و یا اندیشیدن آنها در دل باشد.بنابراین کسی که نیّت نماز را بدان گونه که گفته شد نفهمد مانند آن است که معنای نیّت را به هیچ وجه نفهمیده است،چه منظور از آن جز این نیست که فرا خوانده شده ای تا در وقتی معیّن نماز بگزاری،و تو هم اجابت کرده به

۱- (۱۳) کافی کلینی،ج ۳،ص ۳۵۸ شماره ۴.

یا خاسته ای؛بنابراین وسوسه جهل محض است،زیرا آن مقاصد و آگاهیها در حالت واحد در انسان جمع می شود،و افراد آن در ذهن به صورت پراکنده نیست تا نفس دربارۀ آنها مطالعه و تأمل کند؛و فرق است میان حضور چیزی در نفس و یقین آن با فکر،و حضور ضدّ غیبت و غفلت است هر چند بطور مجمل باشد،چه فی المثل هر کس موجود حادث را بداند آن را به وسیله یک علم در یک حالت دانسته است و این علم متضمّن علومی است که حاضر می باشند اگر چه حضور آنها بطور تفصیل نیست،زیرا کسی که موجود حادث را شناخته است موجود و معدوم و تقدّم و تأخّر و زمان،و این که تقدّم برای عدم و تأخّر برای وجود است نیز همه را دانسته است،برای این که علم به حادث مستلزم همۀ این آگاهیهاست،به دلیل این که اگر به کسی که تنها حادث را شناخته و جز آن چیزی نمی داند گفته شود:آیا هیچ معنای تقدّم را می دانی یا تأخّر یا عدم یا تقدّم عدم یا تأخّر وجود یا زمان منقسم به متقدّم و متأخّر را دانسته ای؟چنانچه پاسخ دهد هرگز ندانسته ام او دروغگوست و سخن او با ادّعای وی که من به حادث آگاهم تناقض دارد،و ندانستن این نکته باعث بروز وسوسه است،زیرا کسی که دچار وسواس است خود را مکلّف می کند که در نماز خود ظهر،اداء و واجب را در حالت واحد نیّت کند و او آنها را با الفاظ تفصیل می دهد و روی آنها دقّت می کند،و این امری محال است،زیرا اگر او خویشتن را مکلّف کند که در قیام به خاطر عالم این نکات را مراعات کند امر برای او ناممکن می گردد.پس با این شناخت وسوسه دفع می شود،و آن عبارت از این است که بداند فرمانبرداری خداوند در نیّت مانند فرمانبرداری از غیر اوست.و من برای تسهیل امر و رخصت در کار بر آنچه گفته شد مطلبی را اضافه کرده می گویم:اگر آن که دچار وسوسه است نیّت را تنها این می داند که همۀ امور مربوط را جدا از هم به دل بیاورد،و امتثال به صورت کلّی و یکباره برای او قابل تصوّر نیست این امور را در ضمن گفتن تکبیر و در طول آن به ذهن بیاورد،به طوری که به محض گفتن تکبیر از نیّت فارغ شود او را کافی است،و مکلّف نیست که همۀ آن امور را مقارن با آغاز یا آخر آن در دل حاضر

کند،زیرا این تکلیفی ظالمانه است و اگر نمازگزار مأمور به آن بود پیشینیان آن را مورد پرسش قرار می دادند و ناگزیر کسی از اصحاب در نیّت دچار وسوسه می شد.امّا این که چنین امری واقع نشده دلیل است بر این که امر بر اساس تساهل است؛بنابراین به هر صورتی که برای مبتلای به وسواس نیّت میسّر باشد باید بدان بسنده کند تا عادت او شود، و وسوسه از او دور گردد،و از خود نخواهد که امور مذکور را در دل تحقّق دهد،زیرا این امر باعث مزید وسواس است.

ما در کتاب الفتاوی تحقیقات مختلفی در شرح علوم و مقاصد مربوط به نیّت ذکر کرده ایم که دانشمندان به دانستن آنها نیازمندند امّا شنیدن آنها برای عمل کننده ممکن است زیانبار باشد و وسواس او را برانگیزد؛از این رو از ذکر آنها خودداری کردیم.

باب هفتم: نمازهای دیگر

اشاره

(۱)می گویم:این نمازها در نزد ما(شیعه)دو قسم اند:۱-واجب ۲-مستحبّ

قسم اول:نمازهای واجب

۱-نماز عید فطر و اضحی

(۲)امام صادق(علیه السلام)در روایت صحیح جمیل بن درّاج فرمود:«نماز عیدین واجب است» (۱)همۀ آنچه در نماز جمعه شرط است در این دو نماز نیز شرط است،بجز دو خطبه که اصحّ عدم اشتراط آنها در نماز این دو عید و استحباب آنهاست.همچنین استماع خطبه ها در این نمازها واجب نیست و بعد از نماز خوانده می شوند و مقدّم داشتن آنها

۱- (۱) الفقیه،ص ۱۳۳،شماره ۱.

بدعت است.

کیفیّت این دو خطبه مانند خطبه های جمعه است،جز این که امام در خطبۀ عید فطر آنچه مربوط به فطریّه است و شرائط و مقدار و وقت ادای آن را بیان می کند،و در خطبه اضحی آنچه مربوط به قربانی است شرح می دهد،و اگر شرائط حاصل نباشد مستحبّ است نماز فرادا خوانده شود،و در جواز به جماعت خواندن آن در چنین موقعی تأمّل است و احوط منع می باشد.مستحبّ است نمازهای عید در غیر شهر مکّه در صحرا و بر روی زمین خوانده شود،و بر زمین سجده به عمل آید،و پیش از خروج برای نماز عید فطر چیزی تناول کند،و در نماز عید اضحی پس از بازگشت از آن از گوشت حیوانی که قربانی می کند بخورد؛و نیز مستحبّ است پس از غسل بوی خوش استعمال کنند جز پیرزنان که برای آنها استحبابی ندارد،و بهترین جامه های خود را بپوشند و با پای برهنه و آرامی و وقار،در حالی که به یاد خدا باشند و دعاهای مأثور را بخوانند،و با عمامه و ردا باشند،و به این دو در اینجا بیشتر تأکید شده است،رهسپار نماز شوند و از راهی که می روند از راه دیگری باز گردند،و به هنگام برخاستن برای نماز اذان گو با آواز بلند سه بار بگوید:الصّلاه.

سپس امام با مردم دو رکعت نماز عید را به جا می آورد.در رکعت نخست سوره و الشّمس و در رکعت دوّم سوره غاشیه را می خواند.در روایت دیگری است که در رکعت اوّل سوره اعلی و در رکعت دوّم سوره و الشّمس را تلاوت کند.هنگامی که از قرائت سوره در رکعت اوّل فارغ شد تکبیر بگوید و سپس دستهایش را بلند کند و بگوید:

اللّهم اهل الکبریاء و العظمه و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرّحمه و أهل التّقوی و المغفره أسألک بحقّ هذا الیوم الّذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمّد صلّی اللّه علیه و آله ذخرا و کرامه و مزیدا أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تدخلنی فی کلّ خیر أدخلت فیه محمّدا و آل محمّد و أن تخرجنی من کلّ سوء أخرجت منه محمّدا و آل محمّد صلواتک علیه و علیهم اللّهمّ انّی أسألک خیر

ص:۶۵

ما سألك عبادك الصّالحون و أعوذ بك ممّا استعاذ منه عبادك الصّالحون.

اگر به آنچه در الفقیه (۱)اضافه بر این آمده است عمل کند افضل خواهد بود؛سپس تکبیرات دوّم و سوّم و چهارم و پنجم را بگوید و پس از هر کدام در حالی که دستها را بلند می کند دعای مذکور را بخواند.پس از آن تکبیر بگوید و به رکوع رود و بعد از آن دو سجده به جا آورد؛سپس برای رکعت دوّم به پا خیزد و همان کارهایی را که در رکعت اوّل انجام داده به جا آورد جز این که در رکعت دوّم چهار تکبیر بگوید و در عقب آنها چهار قنوت بخواند.

در برخی روایات آمده که (۲)تکبیرها و قنوتها پیش از قرائت است و جماعتی بر آن اعتماد کرده و گروهی آن را حمل بر تقیّه کرده اند،زیرا آن موافق مذهب عامّه است.

هنگامی که از نماز عید فراغت یافت دعای امام زین العابدین(علیه السلام)را که در صحیفه کامله مذکور است بخواند. (۳)شایسته است در عید فطر عقب چهار نماز که اوّل آنها مغرب و آخر آنها نماز عید است این تکبیرات را بگوید:اللّه اکبر اللّه اکبر لا إله الاّ اللّه و اللّه اکبر،و للّه الحمد،اللّه اکبر علی ما هدانا؛و در عید اضحی عقب پنج نماز که اوّل آنها برای کسی که در منی وقوف دارد ظهر روز قربان و برای غیر او عقب ده نماز تکبیرات مذکور را بگوید و بر آنها اضافه کند:اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام و الحمد للّه علی ما اولانا.

در این روز تا وقت ظهر بیرون آمدن با سلاح و خواندن نافله جز در مسجد پیامبر(صلی الله علیه و آله)در مدینه و نیز مسافرت پس از سپیده دم کراهت دارد.امّا پس از طلوع آفتاب مسافرت بکلّی حرام است،زیرا موجب اخلال در واجب است.

هرگاه عید و جمعه در یک روز واقع شوند کسی که نماز عید را خوانده مخیّر است که در نماز جمعه حاضر شود و یا از شرکت در آن خودداری کند،چنان که در خبر

۱- (۲) ص ۱۳۵،شماره ۳۰ و ۳۷.

۲- (۳) وسائل الشیعه باب کیفیت نماز دو عید فطر و اضحی.

۳- (۴) دعای چهل و هشتم.

صحیح از امام صادق(علیه السلام)وارد شده است و عامّه آن را از پیامبر(صلی الله علیه و آله)روایت کرده اند. (۱)

گفته شده است که حضور در نماز جمعه واجب است،و نیز گفته اند تخییر در حضور مخصوص کسانی است که منزل آنها دور باشد،لیکن اصحّ قول اوّل است.مستحبّ است شبهای این دو عید را احیاء بدارند و به نماز و دعا و ذکر بگذرانند.

از پیامبر(صلی الله علیه و آله)روایت است:«کسی که شبهای این دو عید را احیاء بدارد در آن روز که دلها می میرند دل او نخواهد مرد.» (۲)از علی(علیه السلام)نقل شده که آن حضرت دوست می داشت در چهار شب از شبهای سال خود را برای عبادت از هر چیز فارغ سازد و آنها عبارتند از:شب اوّل ماه رجب،شب نیمهٔ شعبان،شب عید فطر و شب عید قربان. (۳)

شهید گفته است:فضیلت احیای شب با ادراک بخش عمده ای از آن حاصل می شود،زیرا اکثر هر چیزی در حکم همهٔ آن است.ابن عبّاس گفته است:احیای شب این است که نماز عشاء به جماعت خوانده شود.

غسل در شب عید فطر مستحبّ است؛همچنین مستحب است که قربانی در روز عید اضحی یا دو روز پس از آن انجام شود.گفته شده است که قربانی واجب است؛و در خبر صحیح آمده که قربانی بر هر کسی که بر آن دسترسی دارد خواه کوچک یا بزرگ واجب می باشد و آن سنّت است (۴)در روایتی آمده که از معصوم(علیه السلام)پرسش شد درباره افراد تحت تکفّل چه می فرمایی؟فرمود:«اگر مایلی انجام بده و اگر مایل نیستی خودداری کن امّا تو آن را فرومگذار.» (۵)کسی که به حیوان برای قربانی دسترسی ندارد می تواند بهای آن را صدقه دهد.در هنگام کشتن قربانی می گویی:وجّهت وجهی للّذی فطر السّماوات...تا:و أنا من المسلمین اللّهمّ منک و لک بسم اللّه و اللّه اکبر اللّهمّ تقبّل منّی؛و اگر کس دیگری در

۱- (۵) الفقیه،ص ۱۳۵،شماره ۲۰؛سنن ابن ماجه،شماره ۱۳۱۰ و پس از آن.

۲- (۶) ثواب الاعمال،ص ۷۴.

۳- (۷) قرب الاسناد،ص ۲۶؛مصباح المتهجّد،ص ۴۵۰.

۴- (۸) الفقیه،ص ۲۷۳،شماره ۱.

۵- (۹) الفقیه،ص ۲۷۳،شماره ۲.

قربانی شرکت دارد بگوید:اللّهمّ هذا عنّی و عن فلان.روایت شده است پیامبر(صلی الله علیه و آله) قوچی را قربانی کرد و آن را به دست خود ذبح و فرمود:«بسم اللّه و اللّه اکبر هذا منّی و من لم یضحّ من امّتی» (۱)سزاوار است از گوشت قربانی بخورد و برادران و بینوایان را از آن اطعام کند، ذخیره کردن گوشت آن هر چند برای بیش از سه روز باشد اشکالی ندارد،و تحریم آن منسوخ است.

یکی از دانشمندان ما گفته (۲)است:امّا در مورد عید در نظر داشته باش که آن روز برای کسانی که روزهٔ آنها قبول شده و وظایف خود را انجام داده اند،روز تقسیم جایزه و پخش رحمت و افاضه مواهب است.بنابراین در این روز و پیش از آن و بعد از آن در نمازت خشوع خود را زیاد و برای قبولی اعمالت و عفو تقصیراتت به درگاه حق تعالی تضرّع و زاری بسیار کن؛و از حیرت مردودیّت اعمال و خواری طرد و رانده شدن خود جامهٔ حیا و شرم بر تن بپوشان.بی شکّ این روز برای هر کسی که لباس نو بر تن کرده عید نیست بلکه تنها برای کسانی عید است که از وعیدهای الهی ایمنی یافته و از سختگیریها و تهدیدهای او در امان مانده و به سبب اعمال شایسته استحقاق مزید اجر و ثواب پیدا کرده اند.پس با همهٔ چیزهایی که با آنها به استقبال روز جمعه می روی اعمّ از ادای وظایف مقرّر و رعایت نظافت و به کار بردن بوی خوش و دیگر اسبابی که دلت را برای رو آوردن به سوی خدا آماده می کند و در پیشگاه او حضور می یابی،به همان گونه به استقبال این روز بشتاب.شاید شایستگی یابی که با او راز و نیاز کنی و توفیق خضوع در برابر او را به دست آوری؛زیرا روزی شریف و زمانی گرانقدر می باشد که در آن روز اعمال نیک پذیرفته شود،و دعاها به اجابت برسد.شادیت را در آن روز در چیزی

۱- (۱۰) در الفقیه آمده است که پیامبر(صلی الله علیه و آله)دو قوچ قربانی کرد و یکی از آنها را به دست خویش سر برید و فرمود:«اللّهم هذا عنّی و عمّن لم یضحّ من أهل بیتی»و قوچ دیگر را ذبح کرد و فرمود:«اللّهم هذا عنّی و عمّن لم یضحّ من امّتی».

۲- (۱۱) اسرار الصلاه شهید دوّم،ص ۲۲۳.

قرار مده که به خاطر آن آفریده نشده ای،خداوند خوردن و آشامیدن و لباس و دیگر تمتعات دنیا را سبب این عید قرار نداده،بلکه این روز را به خاطر کثرت عطایای حق تعالی نسبت به کسانی که با کالای آخرت با او داد و ستد می کنند عید گردانیده است.

۲-نماز آیات

(۱)در روایت صحیح جمیل درّاج امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«نماز خسوف واجب است» (۱)؛همچنین با کسوف ماه و خورشید و نیز زلزله نماز آیات واجب می شود.طبق اصحّ اخبار به سبب وزیدن بادهای تیره و تاریک و دیگر حوادث هول انگیز آسمانی که موجب ترس و بیم همه مردم شود نماز آیات واجب می شود،چنان که از روایات مربوط استفاده می گردد،گفته شده است:برای آیات مذکور یعنی بادهای تیره و حوادثی از این قبیل نماز مستحب است؛و نیز گفته اند:تنها برای بادهای هراس انگیز و تاریکی شدید نماز آیات واجب می شود.این نماز علاوه بر دارا بودن شرائط نمازهای دیگر علم به ظهور حادثه نیز شرط است،زیرا تعلّق تکلیف به غافل ممتنع می باشد.بلی هرگاه کسوف و خسوف تمام قرص خورشید و ماه را فرا گیرد،و انسان بدان آگاه نشود واجب است این نماز را به نیّت قضا به جا آورد زیرا این واجبی است که تازه به او تعلق گرفته است.نماز مذکور مشتمل بر ده رکعت و چهار سجده است.نخست تکبیره الاحرام می گوید و حمد و سوره می خواند و به رکوع می رود؛پس از آن می ایستد و حمد و سوره می خواند تا پنج بار این عمل را انجام می دهد.سپس دو سجده به جا می آورد و پس از آن می ایستد و همهٔ آنچه را در رکعت اوّل انجام داده تکرار می کند.نمازگزار نیز چنانچه بخواهد می تواند یک سوره را پنج بخش کند و هر بخش را پیش از رکوع بخواند.در این صورت سوره حمد تنها در رکعت اوّل و ششم خوانده می شود.

هرگاه کسوف یا خسوف تمام قرص را فرا گیرد چه به صورت ادا و چه قضا غسل

۱- (۱۲) الفقیه،ص ۱۳۳،شماره ۱.

مستحبّ است؛و نیز مستحبّ می باشد که نماز به جماعت در زیر آسمان برگزار و به اندازه طول حادثه نماز طولانی شود،و سجود او به قدر رکوع و قرائت او به درازا کشد،و اگر پیش از انجلاء یعنی ظاهر شدن قرص،از نماز فارغ شود آن را اعاده کند و یا به دعا مشغول باشد.به هنگام وقوع زلزله بگوید:إنّ اللّه یمسک السّماوات و الارض أن تزولا و لئن زالتا إن أمسکهما من احد من بعده إنّه کان حلیما غفورا؛و در هنگام وزیدن بادهای سخت با صدای بلند دعا کند و تکبیر بگوید.

یکی از دانشمندان (۱)ما گفته است:امّا درباره آیات باید به هنگام ظهور آنها، وقایع هولناک آخرت مانند زلزله ها،بی فروغ شدن خورشید و ماه،تاریکی قیامت،ترس و هراس خلایق و اجتماع و استغاثه آنها در آن عرصه،و بیم آنها را از مجازات و استیصال به یادآوری،پس با افزودن بر خشوع و خضوع و ترس خود در نجات از این شداید،و بازگشت نور بعد از ظلمت و نادیده گرفتن خطاها و لغزشها،بسیار دعا و زاری کرده از همه گناهانت توبه کن و توبه ات را نیکو به جای آور،شاید در آن حال که دل شکسته و سرافکنده و از تقصیرات خود شرمگین باشی به تو نظری افکنده شود،و توبه ات قبول گردد،و از خطاهایت صرف نظر شود؛چه او دلهای شکسته را می پذیرد،و نفوس خاشع و گردنهای خاضع،و به خود پیچیدن از سنگینی بار گناه،و پرهیز از بازگشت به اصرار در خطا را دوست می دارد.

می گویم:در الفقیه (۲)از سیّد العابدین امام سجّاد(علیه السلام)روایت شده که ضمن حدیثی فرموده است:«برای دو آیت حق تعالی(خورشید و ماه)دچار ترس و بیم نمی شود،مگر کسی که از شیعیان ما باشد و چون آیتی از آنها واقع شود به خدا پناه برید و به او بازگشت کنید.» و نیز در الفقیه آمده که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«خورشید و ماه دو آیت از آیات خداوند متعال می باشند.به قدرت او گردش می کنند،و به فرمان او باز می ایستند برای

۱- (۱۳) اسرار الصلاه شهید دوّم،ص ۲۲۳.

۲- (۱۴) ص ۱۴۱،شماره ۱.

مرگ یا زنـدگی کسـی کسوف نمی کنند،پس هرگاه یکی از آن دو کسوف کرد به مساجد بشـتابید.» (۱)در روزگار خلافت امیر مؤمنان(علیه السـلام)کسوف واقع شد.آن حضـرت با مردم نماز آیات به جا آورد به گونه ای که چون یکی به دیگری می نگریست پای او را از عرقش خیس می دید. (۲)

عبـد الرّحمن بـن ابی عبـد اللّه از بـاد و تـاریکی کـه آسـمان را فرا می گیرد و کسـوف پرسـش کرد،امـام صـادق(علیه السـلام)فرمود:«نماز آنهاماننـد یکدیگر است.» (۳)فضـل بن شـاذان در العلل از امام رضا(علیه السـلام)روایت کرده که فرموده است:«برای کسوف نمـازی قرار داده شـده است،زیرا آن از آیات خداونـد متعال است و معلوم نیست با وقوع آن رحمت ظاهر می شود یا عـذاب از این رو پیامبر(صـلی الله علیه و آله)خواست امّتش در چنین موقعی به آفریننده و رحم کنندهٔ خود پناه برند تا شـرّ آن را از آنان برگردانـد و آنها را از بدیهای آن نگه دارد همچنان که عذاب را از قوم یونس هنگامی که به خدا تضـرّع کردند برگردانید.» (۴)

۳-نماز طواف

(۱)نمـاز طـواف که پس از طواف به جـا آورده می شـود دو رکعت است.اگر طواف واجب باشـد این نمـاز نیز واجب است و چنـانچه مسـتحبّ باشـد ایـن نیز مستحبّ خواهـد بـود.این قـول کـه طـواف و نمـاز آن مطلقـا مستحبّ می باشـد شـاذّ و نـادر است.خداوند متعال فرموده است: وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى (۵)و همان گونه که در اخبار وارد شده مستحب است در دو رکعت نماز مذکور سوره توحید و حجر قرائت شود. (۶)

یکی از دانشمندان ما (۷)گفته است:امّا نماز طواف،پس با توجّه به جلال و شکوه

۱- (۱۵) کافی،ج ۳،ص ۴۶۳.

۲- (۱۶) الفقیه،ص ۱۴۲،شماره ۳.

۳- (۱۷) الفقیه،ص ۱۴۲،شماره ۴.

۴- (۱۸) الفقیه،ص ۱۴۲،شماره ۵.

۵- (۱۹) بقره/۱۲۵:مقام ابراهیم را نمازگاه خویش گیرید.

۶- (۲۰) کافی،ج ۴،ص ۴۲۳.

۷- (۲۱) شهید دوّم در اسرار الصلاه،ص ۲۲۴.

این خـانه جلاـل و عظمت پروردگار آن را به یادآور،و بـدان به منزله کسـی هستی که در پیشـگاه پادشاه مطلق و حاکم محقّق این جهان ایسـتاده ای و اگر چه در همـهٔ احوال بر درونت آگاه و بر ظاهر و باطنت احاطه دارد،لیکن وضع در اینجا شدیـدتر و مراقبت در آن لاـزم تر و کامـل تر است و غفلت در این مقام سـخت تر و مصـیبت بارتر است،و آن که در پیش روی شاه و در کنـار سـریر سـلطنت او در تعظیم و توقیر وی کوتاهی می کنـد با کسـی که از دور حرمت شاه را پاس نمی دارد تفاوت بسـیار اسـت،هر چنـد علـم او همـه را شامـل می شـود و بـه همـهٔ اشـیاء احـاطه دارد؛و این امری است که بایـد بر خشـوع و اشتیـاق تو بیفزاید،و به سبب آن از اعراض و اهمال نسبت به او بپرهیزی.از این رو گناه در این بقعه های شریف چند برابر و ثواب و حسنه نیز مضاعف است.درباره پیامبران مقرّب گذشـته و اولیای شایسـته خداوند بیندیش،و آثار و قرب آنها را به درگاه پروردگار و اثراتی را کـه اعمـال آنهـا پدیـد آورده است بنگر،و عشـق آنهـا را به تحصـیل سـعادت جاویـد و رسـیدن به نعمتهـای ابـدی به یادآور،نعمتهایی که در طول گـذشت روزگارها پیوسـته تجدید می شود و پیاپی گسترش می یابد؛و در اعمال و کردار خود و رو آوردن به حقّ به آنـان تأسّـِی جـوی،و این امور و نظـایر آن مقـدّمه نمـاز تو باشـد نه این که مقـارن بـا نمـاز برایت حاصـل گردد،زیرا وظیفه انسان در برابر نماز به ویژه میل و اقبال به آن است تا بتوان از این درجه به مدارج بالاتر ارتقاء یافت.

۴-نماز میّت

(۱)نمـاز میّت واجب کفـایی است.اگر یکی از کسـانی که از فوت او اطّلاـع یـافته این نماز را به جا آورد از دیگران ساقط می شود.این نمـاز مشـتمل بر پنـج تکبیر است و میـان آنهـا چهار دعاست که بایـد پس از نیّت و روبه قبله قرار گرفتن به جا آورده شود.باید میّت را پس از غسل دادن و کفن کردن به گونه ای در پیش روی نمازگزار بگذارند که سـر میّت در طرف راست او باشد.و این امر در مورد مأموم لازم نیست.همچنین میّت رو به

هوا قرار داده شود،به طوری که اگر بر دست راستش خوابانده شود برابر قبله قرار گیرد.

مستحبّ است نمازگزار با وضو باشد،و در هر تکبیر به ویژه در نخستین تکبیر دستها را بالا برد،و امام در برابر وسط بدن میّت اگر مرد باشد و در برابر سینه میّت اگر زن باشد بایستد.مردها جلو می ایستند هر چند مأموم بیش از یک نفر نباشد.و نیز مستحبّ است که نزدیکترین کس به میّت امامت نماز را به عهده گیرد،یا کسی را که محبوب اوست به امامت تعیین کند،مگر آن که میّت کسی غیر از او را وصیّت کرده باشد و نیز مستحبّ است امام کفشهایش را از پا درآورد و پس از فراغ از نماز بایستد تا جنازه را بلند کنند و در محلّی که برای این کار معمول است این نماز خوانده شود تا نمازگزاران زیاد شوند.در خبر صحیح از امام صادق(علیه السلام)روایت شده است:«چون میّت بمیرد و چهل تن از مؤمنان بر جنازه اش حاضر شوند و بگویند:اللّهمّ انّا لا نعلم منه الاّ خیرا و انت اعلم به منّا خداوند متعال در پاسخ می گوید:پاداش گواهی شما را دادم و آنچه را از او می دانم و شما نمی دانید آمرزیدم.» (۱)چنانکه در اخبار صحیح آمده است کسی که در اثنای نماز وارد شود باید از امام متابعت کند و پس از فراغ از نماز تکبیرات را به ترتیب خود به اتمام برساند. (۲)

قول اصحّ این است که الفاظ خاصّی برای دعا تعیین نشده و این به سبب اختلاف روایات و به خاطر حدیثی است که به سند حسن از امام صادق(علیه السلام)نقل شده که فرموده است:«در آن دعای معیّنی نیست به هر چه می خواهی دعا کن»؛ (۳)و این بر خلاف قول گروهی از متأخّرین است که گفتن شهادتین را در عقب تکبیر اوّل،و درود بر پیامبر و خاندان او را در عقب تکبیر دوّم و دعا برای مؤمنان را پس از تکبیر سوّم و دعا برای میّت را پس از تکبیر چهارم واجب دانسته اند.برخی از پیشینیان ذکر همهٔ اذکار چهارگانه را در عقب هر تکبیر افضل دانسته اند،و این قول به احتیاط نزدیکتر و با اخبار معتبر

۱- (۲۲) کافی،ج ۳،ص ۲۵۴،شماره ۱۴.

۲- (۲۳) الفقیه،ص ۴۲،شماره ۲۶.

۳- (۲۴) کافی،ج ۳،ص ۱۸۵،شماره ۱.

سازگـارتر است.سـزاوارتر این است که به خبر صـحیح ابی ولّاد از امام صادق(علیه السـلام)عمل شود، (۱)و آن عبـارت از این است که گفته شود:اشـهد ان لا إله إلاّ اللّه وحده لا شـریک له اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد اللّهمّ انّ هذا المسبّحی قدّامنا عبـدک ابن عبـدک و قد قبضت روحه إلیک و قد احتاج إلی رحمتک و انت غنیّ عن عذابه اللّهمّ و لا نعلم من ظاهره إلاّ خیرا و انت اعلم بسـریرته اللّهمّ ان کان محسـنا فضاعف فی إحسانه و ان کان مسـیئا فتجاوز عن إساءته،و این دعا را بین هر دو تکبیر تکرار کند.

اگر مرده مستضـعف و غیر شـیعی است پس از صـلوات بر پیامبر و خاندان او و دعا برای مؤمنان بگوید:اللّهم اغفر للّذین تابوا و اتّبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم.

اگر مرده مجهـول و ناشـناس است بگویـد:اللّهم هـذه النّفوس أنت أحییتهـا و أنت أمّتهـا اللّهمّ ولّهـا مـا تولّت و احشـرها مع من أحبّت.

برای کودک بگوید:اللّهمّ اجعله لأبویه و لنا سلفا و فرطا و أجرا.

اگر مرده منکر حقّ است نمازگزار بگوید:اللّهم املا جوفه نارا و قبره نارا و سلّط علیه الحیّات و العقارب.

از امـام صـادق(علیـه السـلام)روایـت اسـت کـه فرمـود:«مردی از منافقـان مرده بود.امـام حسـین (علیه السـلام)در راه به یکی از دوسـتانش برخورد کرد.امـام(علیه السـلام)به او فرمود:به کجـا می روی؟ عرض کرد:از این که بر جنـازه این منافق نماز بگزارم می گریزم.امام حسـین(علیه السـلام)به او فرمود:در کنار من بایست و آنچه را شـنیدی که می گویمماننـد آن را بگو.راوی می گوید:

امام حسین(علیه السلام)دستهایش را بلند کرد و گفت:اللّهم اخز عبدک فی عبادک و بلادک اللّهم أصله اشدّ نارک اللّهم أذقه حرّ عذابک فانّه کان یوالی أعدائک و یعادی أولیاءک و یبغض أهل بیت نبیّک (۲)

ص:۷۴

۱- (۲۵) کافی،ج ۳،ص ۱۸۴،شماره ۳.

۲- (۲۶) الفقیه،ص ۴۳،شماره ۴۶؛کافی،ج ۳،ص ۱۸۸،شماره ۲.

می گویم:در این مورد طبق سنّت به گفتن چهار تکبیر اکتفا می شود.

جائز است بر جنازه های متعدّد فقط یک نماز خوانده شود،و در عکس آن اقوال مختلفی گفته شده است.

در فضیلت نماز میّت و تشییع آن و چهار گوشه تابوت مرده را گرفتن اخبار بسیاری وارد شده که ما برخی از آنها را در کتاب آداب مصاحبت و معاشرت از بخش عادات ذکر خواهیم کرد.

یکی از دانشمندان ما (۱)گفته است:امّا در مورد جنازه،پس به هنگام مشاهده و گذاردن آن در پیش روی تو،به یادآور از خانواده و فرزندانت که آنها را پس از خود به جا می گذاری و اموالی را که ترک می کنی و با دست تهی بر خداوند وارد می شوی؛و این که جز اعمال شایسته و کارهای سودآور در آخرت چیزی نمی تواند با مرده همراه باشد؛ و بنگر که چگونه شادابی او از میان رفته و چابکی و نیرومندی او دگرگون شده و به اندک مدّتی خاک گور شکل او را محو می کند،و زیبایی او را از میان می برد در حالی که فرزندانش یتیم شده و زنانش بیوه گشته،و اموالش از دست رفته،و جایش در مسجد و مجالس دیگر خالی و آثارش منقطع شده است؛با این که او آرزویی دراز داشت،و حیله و نیرنگ بسیار برای مساعد کردن شرائط و اسباب به کار می برد.و از دخول در زیر خاک و ورود بر آنچه شرح آن در کتاب آمده غافل بود،و به قدرت و جوانی خود اعتماد داشت،و از مرگ فجیع و هلاک سریع خود که در پیش رویش قرار داشت روگردان بود.

به هر حال او در تردید بسر می برد.و گاهی هم مردگانی را تشییع می کرد،امّا اکنون پاها و پیوندهایش از کار افتاده است.آن که زبانش در هم فرورفته و تباه شده چگونه می تواند سخن گوید و آن که دندانهایش دگرگون شده چسان می تواند بخندد و چگونه می تواند چاره ای به حال خود اندیشد کسی که اگر ده سال می گذشت در این امر نمی اندیشید در حالی که میان او و مرگ بیش از یک ماه یا کمتر فاصله نبود،و او از آنچه درباره اش اراده

۱- (۲۷) اسرار الصلاه شهید دوّم،ص ۲۲۵.

می شـد غفلت داشت تا ناگهان بی آنکه او پیش بینی کند مرگ او را فرا گرفت،و ندای پروردگار جبّار به گوش او رسـید که یا بهشت و یا دوزخ.اینک تو هم بایـد بیندیشـی که در غفلت ماننـد اویی و فرجام تو هم مانند فرجام او خواهد بود.پس در این فرصت برای آمـاده شـدن بپـاخیز،و به افزون کردن توشه و زاد این راه بپرداز؛زیرا مسـافت بسـیار طولانی،و گردنه ها و پستی و بلنـدیهای آن طاقت فرسا و خطرات آن بسـیار سـخت است، و پشـیمانی پس از مرگ سودی ندارد.این نوع تفکّرات آرزوها را کوتـاه می کنـد،و انسـان را برای به جـا آوردن اعمـال شایسـته آمـاده می سازد،و محلّ آن چنان که گـذشت در خارج از نماز است.

۵-نماز نذر،سوگند،عهد

(۱)این نمـاز را مکلّف به سبب نـذر یـا قسم یا عهـد بر خود واجب می سازد،و وفای به آن طبق شـرطی که کرده هم از لحاظ کمیّت و کیفیّت و هم از نظر زمان و مکان بر او واجب است مادام که شرط او با حقیقت نماز منافات نداشته باشد.اگر شرط او دارای مزیّتی نباشـد در انعقاد آن دو قول است که اصـحّ آن منعقـد شدن نذر یا عهد یا سوگند اوست،و در ادای آن بدون آن که شـرطی کرده باشـد دو وجه است،خداونـد متعـال فرموده است: أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (۱)،و نیز: یُوفُونَ بِـالنَّذْرِ (۲)و نیز وَ لاـ تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها (۳)و جز این ها.

یکی از دانشـمندان ما گفته است:امّا نماز نـذر و عهد و امثال آنها باید قبولی آنها را درک و در ادای آنها رغبت کند و درباره آنها اهتمام ورزد تا به عهـدی که با خـدا بسـته وفا، و فرمان او را امتثال کرده باشـد؛و به تصوّر آن که این نماز در اصل واجب نیست آن را رها نکند،چه آن از حیث عظمت و اهمیّت مانند دیگر نمازهاست.این را در نظر آورد

ص:۷۶

۱- (۲۸) مائده/۱:...به پیمانها و قراردادها وفا کنید.

۲- (۲۹) دهر/۶:به نذر خود وفا می کنند.

۳- (۳۰) نحل/۹۱:...و سوگندهایتان را پس از تاکید نشکنید.

که اگر او با یکی از شاهان این جهان برای یکی از کارهای دنیا پیمان بسته باشد که آن را زیر نظر مستقیم او انجام دهد چگونه به این کار راغب،و در اصلاح و محکم کاری آن کوشا و دلش از علاقه و مراقبت نسبت به آن سرشار خواهد بود تا نظر مساعد شاه را به دست آورد،و این تنها به سبب وعده ای است که به او داده است،چه رسد به این که با عهد و میثاق تاکید شده باشد.بنابراین نباید نظر پروردگار متعال را در مرتبه ای کمتر از نظر بنده ناچیز او قرار داد،چه این دلیل نفاق و نشانه شرک می باشد.

و نیز این دانشمند ما می گوید:به همین گونه باید انسان وظیفهٔ خود را در برابر هر یک از نمازها بر حسب اهمیّت و مرتبه ای که دارند در نظر گیرد،و سنن و آداب آنها را رعایت کند،و به وظایف و تکالیفی که شرح دادیم بسنده نکند بلکه دیدگاه خود را بالا برد تا آنگاه که خداوند متعال ابواب معارف خود را به روی او بگشاید؛زیرا ابواب فیوضات حضرت حق همواره به روی بندگان گشوده است،و انوار جود و بخشش او به اندازهٔ استعداد و قابلیّت هر یک از نفوس انسانی بر آنها نازل و واصل می شود.

قسم دوّم:نوافل یومیّه و غیر یومیّه

امّا نوافل یومیّه:

(۱)در هر شبانه روز سی و چهار رکعت،یعنی دو برابر نمازهای واجب روزانه است و با آنها پنجاه و یک رکعت می باشد.در حدیثی از اهل بیت(علیه السلام) وارد شده که نشانه های مؤمن پنج چیز است:«پنجاه و یک رکعت نماز در هر روز زیارت اربعین،بر خاک گذاشتن پیشانی در نماز،انگشتر به دست راست کردن و بسم اللّه الرّحمن الرحیم را بلند گفتن.» (۱)هشت رکعت از نوافل یومیّه را به هنگام ظهر،هشت رکعت بعد از ظهر،چهار رکعت پس از مغرب،دو رکعت نشسته پس از نماز عشاء که یک رکعت حساب می شود، سیزده رکعت پس از نیمه شب تا فجر دوّم که دو رکعت از آن نافله صبح است به جا

۱- (۳۱) تهذیب،ج ۲،ص ۱۷.

می آورنـد،در برخی از احـادیث تعـداد نوافل کمتر از این ذکر شـده است به این ترتیب که از نافله ظهر چهار رکعت و از نافله مغرب دو رکعت ساقط و دو رکعت نشستهٔ نافلهٔ عشاء حذف شده است،لیکن این روایات بر تاکید در اسـتحباب رکعات مورد ذکر حمل شده است.

در روایت صـحیح از امـام صـادق(علیه السـلام)نقـل شـده که فرموده است:«کمتر از چهـل و چهـار رکعت نماز به جای نیاور.» (۱)یعنی با نمازهای واجب.

در روایت صحیح از امام باقر(علیه السلام)آمده است که بعد از شمردن تعداد نوافل فرمود:

«این هـا همه مسـتحبّ است و واجب نیست،ترک کننـده نمـاز واجب کافر است لیکن، ترک کننـده این ها کافر نیست و ترک نوافل گناه است،زیرا مسـتحبّ است کسـی که کار نیکی را انجام می دهد بر آن مداومت کند.» (۲)ادای نوافل موجب تکمیل نمازهای واجبی است که به سبب عدم حضور قلب ناقص انجام شده است.در حدیث صحیح از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که فرمود:

«همانـا از نمـاز بنـده ثلث یـا ربع یـا خمس آن بالاـ می رود،و از نمـاز او تنها آنچه در آن حضور قلب داشـته است مقبول واقع خواهد شد،و این که به نوافل دستور داده شده برای این است که آنچه از فرائض ناقص انجام گردیده کامل شود. (۳)

احـادیث در فضـیلت تهجّـد و نماز شب بسـیار است و ما بخشـی از آنها را به خواست خـدا در کتاب ترتیب اوراد ذکر خواهیم کرد.

در حدیث صـحیح از امام صادق(علیه السـلام)روایت شده است:«کسی که نماز شب از او فوت شده چنانچه پیش از طلوع فجر برخیزد و نماز وتر و نافله صبح را به جا آورد نافله شب در دفتر اعمال او برایش نوشته می شود.» (۴)

۱- (۳۲) تهذیب،ج ۱،ص ۱۴۴.

۲- (۳۳) تهذیب،ج ۱،ص ۱۳۵.

۳- (۳۴) پیش از این ذکر شده است،دعائم الاسـلام قاضـی نعمان؛مستدرک،ج ۱،ص ۱۷۷؛المحاسن، ص ۲۹؛تهذیب،ج ۱،ص ۲۳۳.

۴- (۳۵) تهذیب،ج ۱،ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

منظور از وتر رکعتهای سه گانه ای است که باید سلام پس از رکعت اوّل ترک نشود.

و اگر برای به جا آوردن سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح وقت تنگ باشد به دو رکعت نافله صبح بسنده کند؛و نیز چنانچه چهار رکعت از نماز شب را خوانده صبح طلوع کند می تواند بقیّه نوافل شب را بخواند و کامل کند.گاهی هم خواندن تمام نمازهای شب پس از طلوع فجر جائز است،لیکن نباید این عمل عادت شود،و نیز هر زمان وقت تنگ باشد می تواند به خواندن سوره حمد اکتفا کند.

در قنوت یک رکعت وتر مستحب است هفتاد یا صد بار استغفار کند و دعا و ذکر را با خواندن آنچه مأثور است و در کتب ادعیه آمده طول دهد.

در الفقیه (۱)آمده است:پدرم-که خداوند از او خشنود باد-در نامه ای که به من نوشته گفته است:بدان ای پسرک من افضل نوافل دو رکعت نافلهٔ صبح و پس از آن یک رکعت وتر و پس از آن دو رکعت از نافله ظهر و پس از آن نافله مغرب و پس از آن تمام نماز شب و پس از آن تمام نوافل روز است.

در همان کتاب مذکور است که امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«هر چه در شب از تو فوت شود قضای آن را در روز به جا آور.خداوند متعال فرموده است: وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرادَ شُکُوراً (۲)؛یعنی انسان آنچه در شب از او فوت شده در روز قضای آن را به جا آورد،و آنچه در روز از او فوت گردیده در شب آن را قضا کند،و نمازهای شبی را که از تو فوت شده در هر وقتی از شبانه روز که بخواهی مادام که وقت نماز واجب نباشد می توانی به جا آوری.» (۳)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«قضای نماز شب پس از صبح و پس از عصر از اسرار مکنون آل محمّد(علیه السلام)است.» (۴)

۱- (۳۶) ص ۱۳،باب افضل النوافل

۲- (۳۷) فرقان/۶۲:او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای آنهایی که بخواهند متذکّر شوند یا شکرگزاری کنند.

۳- (۳۸) الفقیه،ص ۱۳۲،شماره ۱ و ۶ و ۷.

۴- (۳۹) الفقیه،ص ۱۳۲،شماره ۱ و ۶ و ۷.

پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«خداوند متعال به بنده ای که قضای نماز شب را در روز به جا می آورد بر فرشتگان مباهات می کند و می گوید:ای فرشتگان من به بنده ام بنگرید که قضای چیزی را به جا می آورد که بر او واجب نکرده ام.گواه باشید که من او را آمرزیدم.» (۱)یزید بن معاویه عجلی از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت می کند که فرموده است:

«افضل به جا آوردن قضای نماز شب در ساعت آخر شب است که از تو فوت شده است،و باکی نیست که قضای آن را در روز و پیش از آن که ظهر شود انجام دهی.» (۲)پایان گفتار الفقیه در سفر و به هنگام ضرورت مقدّم داشتن نماز شب در اوّل شب جائز است،لیکن از نظر اهل بیت(علیه السلام)به جا آوردن قضای آن افضل است.

کیفیّت نمازهای نافله و آداب آن با خواست خداوند بزودی ضمن همین بخش در کتاب ترتیب اوراد بیان خواهد شد.

در نوافل روز جمعه چهار رکعت افزوده می شود،زیرا دو رکعت از نماز واجب کم شده است؛از این رو در روز جمعه بیست رکعت نافله خوانده می شود.اخبار درباره تقسیم رکعات مذکور مختلف است.در بعضی از آنها آمده است که شش رکعت هنگام بالا آمدن روز،و شش رکعت پیش از ظهر،و دو رکعت در وقت ظهر روز جمعه،و شش رکعت بعد از نماز جمعه به جا آورده شود.در برخی دیگر غیر از این ذکر شده است.

پاره ای از آنها حاکی است که نوافل روز جمعه از این تعداد بیشتر و شماری دیگر گویای این است که کمترند.بعضی از این روایات مشعر بر این است که خواندن آنها پیش از نماز واجب افضل است؛و در خبر دیگری آمده که گزاردن آنها بعد از نماز واجب بهتر است،لیکن این خبر حمل شده بر زمانی که نوافل را تا دخول وقت فریضه به جا نیاورده باشد،و عمل به مضمون همهٔ این روایات نیکوست.

۱- (۴۰) الفقیه،ص ۱۳۲،شماره ۱ و ۶ و ۷.

۲- (۴۱) الفقیه،ص ۱۳۲،شماره ۱ و ۶ و ۷.

بنا بر مشهور میان اصحاب ما و طبق اخبار مستفیض در ماه رمضان هزار رکعت بر این نوافل افزوده می شود و این اخبار از لحاظ تعیین و تقسیم رکعات مذکور بر شبهای این ماه اختلاف دارند.شیخ صدوق این موضوع را انکار کرده و اخبار صحیحی را بر تأیید مدّعای خود آورده است. (۱)برای هر یک از شبهای ماه مبارک رمضان و نیز ماههای رجب و شعبان علاوه بر نوافل مذکور نماز خاصّی ذکر شده و هزار رکعتی که گفته شد در کتب مربوط مذکور است.

اما نوافل غیر یومیه

۱-از جملهٔ نوافل غیر یومیّه نماز تحیّت مسجد است

(۱) که به هنگام ورود به آن هرگاه وقت نماز واجب نباشد به جا آورده می شود؛و چنانچه به نماز واجب یا قضای آن و یا نافله مشغول شود تحیّت را ادا کرده و فضیلت آن را به دست آورده است،زیرا مقصود این است که از لحاظ حفظ حقّ مسجد در ابتدای ورود به آن از عبادت خاصّ مسجد فارغ نباشد.از این رو داخل شدن به مسجد بدون وضو مکروه است.

۲-نماز استسقاء:

(۲)این نماز به هنگامی که آب نهرها فرونشیند و باران دیر ببارد مستحبّ مؤکّد است.نماز مذکور مشتمل بر دو رکعت و دو خطبه و مانند نماز عید فطر و اضحی است،جز این که در قنوتها و خطبه های آن چیزی که با نزول باران مناسبت داشته باشد ذکر می شود؛و افضل ذکر دعاهای مأثور از اهل بیت(علیه السلام)است.

در الفقیه آمده که پیامبر(صلی الله علیه و آله)به هنگام استسقاء گفت:اللّهمّ أسق عبادك و بهائمك،و انشر رحمتك و أحی بلادك المیّته (۲)و این دعا را سه بار تکرار فرمود.

در این نماز غسل مستحب است؛همچنین مستحبّ است مردم سه روز روزه بدارند،و در روز سوّم برای استسقاء بیرون روند،و آن روز دوشنبه باشد،و با پای برهنه و آرامش و وقار به صحرا روند،و پیشاپیش آنها اذان گوها حرکت کنند و سالخوردگان و

۱- (۴۲) الفقیه،ص ۱۸۶،باب الصّلاه فی شهر رمضان.

۲- (۴۳) همان مأخذ،ص ۱۳۹،شماره ۱۵.

کودکان و از کار افتادگان و چهارپایان را همراه خود ببرنـد،و میان کودکان و مادرانشان جدایی اندازند تا گریه و شیـون زیاد شـود،و همـه در عرض نیـاز مشـارکت داشـته باشـند، زیرا پیـامبر(صـلی الله علیه و آله)فرمـوده است:«اگر کودکـان شیرخوار و سالخوردگان گوژپشت و دامهای چرنـده نبود خداونـد عذاب را با شدّت بر شـما نازل می ساخت» (۱)گفته شده:اگر اهل ذمّه جـدا و بطور مشـخّص برای استسـقاء بیرون رونـد از آنها جلوگیری نمی شود.هنگامی که امام از دو خطبه فارغ شد یا در اثنای خطبه دوّم از باب تفأّل به این که وضع دگرگون شده عبای خود را پشت و رو کند به طوری که قسمتی که در سمت راست او بـود،در طرف چپ او قرار گیرد و بالعکس.پیـامبر(صـلی الله علیه و آله)به همین گـونه عمـل فرمـوده است.سـپس روبه قبله می ایسـتد و صـد بار تکبیر می گویـد،پس از آن به مردمی که در سـمت راست او قرار دارند متوجّه می شود و صد بار تسبیح می گویـد؛بعد به مردمی که در طرف چپ او هسـتند رو کرده صد بار لا إله الاّ اللّه را تکرار می کند؛سـپس به مردمی که روبروی او قرار دارنـد رو کرده صد بار الحمد للّه می گوید،و در گفتن این اذکار باید صدای خود را بلند کند.پس از آن با بلند کردن دستها دعا کند،سپس مردم دعا کنند.اگر در اجابت این نماز و دعا تأخیر شود باید این عمل تکرار گردد.

غزّالی می گویـد:بـاکی نیست که در عقب نمازهـای سه روز پیش از بیرون آمـدن دعـا کننـد،و این دعا آداب و شـرائط باطنی دارد که آن توبه و ردّ مظالم و غیر آن است و شرح آن در کتاب دعوات خواهد آمد.

۳-نماز جعفر بن ابی طالب-

(۱)و آن را نماز تسبیح،و نماز حبوه نیز می گویند؛و آن از نوافل مؤکّد و مشهور میان عامّه و خاصّه است.

در تهذیب (۲)به سند صحیح از بسطام از امام صادق(علیه السلام)روایت است که مردی به آن حضرت عرض کرد:فدایت شوم،مرد برادرش را در آغوش می گیرد؟فرمود:«آری همانا به پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)در روز فتح خیبر خبر رسید که جعفر وارد شده است.فرمود:به

۱- (۴۴) شعب الایمان بیهقی؛طبرانی به نقل از مسافع دیلمی؛الجامع الصغیر باب لام.

۲- (۴۵) ج ۱،ص ۳۰۷،بر حسب شمارش ما.

خدا سوگند نمی دانم به کدامیک از این دو مسرور باشم،به ورود جعفر یا به فتح خیبر.

امام(علیه السلام)فرمود:دیری نگذشت که جعفر آمد.پیامبر(صلی الله علیه و آله)از جای برخاست و او را در آغوش گرفت و میان دو چشم او را بوسید،آن مرد گفت:چهار رکعت نمازی را که شنیده ام پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به جعفر دستور داد آنها را به جا آورد کدام است؟فرمود:

«چون جعفر بر پیامبر(صلی الله علیه و آله)وارد شد آن حضرت به او فرمود:ای جعفر!آیا به تو عطا نکنم،به تو نبخشم،به تو هدیه نکنم؟امام(علیه السلام)فرمود:در این هنگام مردم چشمها را دوختند که ببینند به او طلا می بخشد یا نقره.جعفر عرض کرد:آری ای پیامبر خدا.

فرمود:«چهار رکعت نماز بگزار،هر زمان آن را به جا آوری خداوند گناهان بین آنها را می آمرزد،اگر توانستی هر روز،و گرنه هر دو روز یک بار و گرنه هر جمعه و گرنه هر ماه و گرنه هر سال آن را به جا آور که خداوند گناهان بین آنها را می بخشد.عرض کرد چگونه آن را به جا آورم؟فرمود:نماز را آغاز می کنی سپس حمد و سوره می خوانی پس در حالی که ایستاده ای پانزده بار می گویی:سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله الاّ اللّه و اللّه اکبر چون به رکوع روی این ذکر را ده بار و چون سر برداری ده بار،و چون به سجده روی ده بار،و چون سر از سجده برداری ده بار،و نیز در سجده دوّم ده بار،و چون سر برداری ده بار تکرار می کنی.پس مجموع این ها در هر رکعت هفتاد و پنج و در چهار رکعت سیصد،و چون هر سبحان اللّه مشتمل بر چهار تسبیح است یک هزار و دویست تسبیح می شود.» در روایت صحیح از ابراهیم بن ابی البلاء از امام کاظم(علیه السلام)آمده است که به آن حضرت عرض کردم:برای کسی که نماز جعفر را بخواند چه ثوابی است؟فرمود:«اگر به اندازه ریگ بیابان و کف دریا بر او گناه باشد خداوند او را می آمرزد.»عرض کردم:این ثوابها برای ماست؟فرمود:«پس این ها برای کیست؟جز این است که تنها برای شماست.» (۱)

۱- (۴۶) الفقیه،ص ۱۴۵،شماره ۴؛تهذیب،ج ۱،ص ۳۰۸.

در صحیح ابی حمزهٔ ثمالی که در الفقیه (۱)آمده روایت شده که تسبیح پیش از حمد و سوره است و صورت آن:اللّه اکبر و سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلاّ اللّه می باشد لیکن قول اوّل مشهورتر و مورد قبول اکثر است.

در روایت نخست آمده که در نماز جعفر سوره های توحید و حجر خوانده شود،و در روایت دوّم سوره های زلزله،نصر،قدر و توحید ذکر شده،و در روایت سوّم زلزله، عادیات،نصر و توحید گفته شده و خواندن همهٔ این ها نیکوست؛و سزاوار است در آخرین سجده آن بگوید:یا من لبس العزّ و الوقار (۲)،یا من تعطّف بالمجد و تکرّم به،یا من لا ـ ینبغی التّسبیح إلاّ ـ له یا من أحصی کلّ شیء علمه یا ذا النّعمه و الطّول، یا ذا المنّ و الفضل،یا ذا القدره و الکرم أسألک بمعاقد العزّ من عرشک و بمنتهی الرّحمه من کتابک و باسمک الأعظم الأعلی و کلماتک التّامّات أن تصلّی علی محمّد و أن تفعل بی کذا و کذا.

جائز است نماز مذکور را جزء نوافل یومیّه قرار داد،و قضای آن را به جا آورد و این بنا به صحیحه ذریح از امام صادق(علیه السلام) (۳)است که فرمود:«اگر خواستی نماز تسبیح را در شب و یا در روز و یا در سفر به جا آور،و یا آن را از نوافل خود قرار ده و اگر خواستی قضای آن را به جا آور.»افضل اوقات این نماز چنان که از حضرت صاحب الامر(علیه السلام)وارد شده صبح روز جمعه است،و نیز طبق روایت ابان از امام صادق(علیه السلام)برای کسی که عجله دارد جائز است نماز را بدون تسبیحات به جا آورد،و پس از اتمام آن قضای آنها را ضمن رفتن در پی حوایج خود انجام دهد. (۴)

۴-نماز استخاره

در کافی (۵)به سند خود از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که

۱- (۴۷) همان ماخذ،ص ۱۴۴،شماره ۱.

۲- (۴۸) در الفقیه چنین آمده،لیکن در کافی،ج ۳،ص ۴۶۷ ذکر شده است:سبحان من لبس العزّ و الوقار، سبحان من تعطّف و همین طور تا آخر با واژه«سبحان»می باشد.

۳- (۴۹) کافی،ج ۳،ص ۴۶۶؛الفقیه،ص ۱۴۵،شماره ۷.

۴- (۵۰) کافی،ج ۳،ص ۴۶۶،شماره ۳.

۵- (۵۱) ج ۳،ص ۴۷۰،شماره ۱.

فرموده است:«دو رکعت نماز بگزار و استخاره کن،به خدا سوگند هیچ مسلمانی استخاره نکرده مگر آن که به طور قطع خداوند خیر را برای او خواسته است.» کافی به سند خود از امام باقر(علیه السلام)نقل می کند که فرموده است:«علیّ بن الحسین(علیه السلام) هرگاه قصد می کرد به حجّ یا عمره برود یا خریدوفروش و یا برده آزاد کند وضو می گرفت؛پس از آن دو رکعت نماز استخاره به جا می آورد،و در آنها سوره های حشر و الرحمن و بعد معوّذتین و قل هو اللّه احد را می خواند،و چون فارغ می شد می نشست و می گفت:اللّهم إن کان کذا و کذا خیرا لی فی دینی و دنیای و عاجل أمری و آجله فصلّ علی محمّد و آل محمد و یسّره لی علی أحسن الوجوه و أجملها،اللّهم ان کان کذا و کذا شرّا لی فی دینی و دنیای و عاجل أمری و آجله فصلّ علی محمّد و آله و اصرفه،عنّی،ربّ صلّ محمّد و آله و أعزم لی علی رشدی و ان کرهت ذلک او أبته نفسی.» (۱)همچنین کافی به سند خود از مرازم نقل می کند که او گفته است:ابی عبد اللّه(علیه السلام)به من فرمود:«هرگاه یکی از شما قصد چیزی را داشت دو رکعت نماز به جا آورد،سپس خدا را حمد و ثنا گوید و به محمد و خاندانش درود فرستد و بگوید:اللّهم ان کان هذا الامر خیرا لی فی دینی و دنیای فیسّره لی و أقدره و ان کان غیر ذلک فاصرفه عنّی.»از آن حضرت پرسیدم در آنها چه سوره ای بخوانم؟فرمود:«هر سوره ای که می خواهی تلاوت کن،و اگر خواستی قل هو اللّه احد و قل یا أیّها الکافرون را بخوان.» (۲)و نیز کافی در سند خود از اسحاق بن عمّار از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت می کند که به آن حضرت عرض کردم:بسا این که امری را اراده می کنم؛دو فکر در من پیدا می شود یکی مرا به آن امر و دیگری نهی می کند.فرمود:«چون این حالت به تو دست دهد دو رکعت نماز به جای آور و صد و یک بار با خداوند استخاره و از او طلب خیر و خوبی کن،سپس بنگر هر کدام از این دو امر قطعی تر است همان را عمل کن زیرا خیر تو

۱- (۵۲) کافی،ج ۳،ص ۴۷۰،شماره ۲.

۲- (۵۳) کافی،ج ۳،ص ۴۷۲،شماره ۶.

ان شاءالله در آن بوده و استخاره ات قرین عافیت خواهد بود،زیرا بسا ممکن است خیر کسی در بریدن دست او و مردن فرزند و از میان رفتن مالش باشد.» (۱)کافی به سند خود از امام صادق(علیه السلام)نقل می کند که فرموده است:«هرگاه اراده کاری را داشتی شش تکّه کاغذ بگیر و بر سه تای آنها بنویس بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خیره من اللّه العزیز الحکیم لفلان بن فلانه افعل و بر سه تای دیگر بنویس بسم اللّه الرحمن الرحیم خیره من اللّه العزیز الحکیم لفلان بن فلانه لا تفعل.سپس آنها را در زیر جانمازت بگذار و دو رکعت نماز به جای آور چون از آن فارغ شدی سجده کن و در آن صد بار بگو أستخیر اللّه برحمته خیره فی عافیه؛سپس راست بنشین و بگو:اللّهم خر لی و اختر لی فی جمیع اموری فی یسر منک و عافیه؛سپس با دست خود قطعات کاغذ را به هم زن و آنها را یکی بیرون آور.اگر سه تا پشت سر هم افعل بود،کاری را که قصد کرده ای انجام ده و اگر سه تا پیاپی لا تفعل بود،از آن کار دست باز دار،و اگر یکی افعل و دیگری لا تفعل بود تا پنج رقعه را بیرون آور و بر طبق اکثر آنها رفتار کن و ششمین رقعه را رها کن که به آن نیازی نداری.» (۲)

۵-نماز طلب روزی

در کافی به سند خود از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت است که فرمود:«مردی نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله)آمد و عرض کرد:ای پیامبر خدا،من مردی عیالمند و وام دارم و وضع سختی دارم.مرا دعایی بیاموز که هرگاه با آن دعا خدا را بخوانم به من رزقی بدهد که وام خود را ادا کنم و برای اعاشه عائله ام از آن کمک گیرم.

پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:«ای بنده خدا وضو بگیر و آن را کامل به جا آور،سپس دو رکعت نماز با رکوع و سجود تمام بگزار،پس از آن بگو:یا ماجد یا واحد یا کریم أتوجّه إلیک بمحمد نبیّک نبیّ الرّحمه یا محمّد یا رسول اللّه انّی أتوجّه بک الی اللّه ربّک و ربّ کلّ شیء ان تصلّی علی محمّد و علی اهل بیته و أسألک نفحه من

۱- (۵۴) کافی،ج ۳،ص ۴۷۲،شماره ۷.

۲- (۵۵) کافی،ج ۳،ص ۴۷۰،شماره ۳.

نفحاتک و فتحا یسیرا و رزقا واسعا ألمّ به شعثی و أقضی به دینی و أستعین به علی عیالی.» (۱)از امام صادق(علیه السلام)روایت است:«کسی که گرسنه است وضو بگیرد و دو رکعت نماز به جا آورد،سپس بگوید:یا ربّ انّی جائع فأطعمنی خداوند در همان ساعت او را سیر می گرداند.» (۲)

۶-نماز حاجت-

(۱)در کافی از عبد الرّحیم قصیر روایت شده که گفته است:بر ابی عبد اللّه(امام صادق)وارد شدم و عرض کردم:فدایت شوم من دعایی ساخته ام.فرمود:

«مرا با دعای تو کاری نیست،لیکن هرگاه برایت پیشامدی روی دهد به پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)پناه ببر و دو رکعت نماز به جای آور و آن را به حضرتش هدیه کن»،عرض کردم:چگونه انجام دهم،فرمود:«غسل کن و دو رکعت نماز بگزار و مانند نماز واجب آن را آغاز کن،و تشهّدی را که در نماز فریضه می خوانی در آن بخوان.چون از تشهّد فارغ شدی و سلام دادی بگو:اللّهم انت السّلام و منک السّلام و الیک السّلام اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمد و بلّغ روح محمد منّی السّلام و ارواح الائمه الصّادقین سلامی و اردد علیّ منهم السّلام و السّلام علیهم و رحمه اللّه و برکاته اللّهم إنّ هاتین الرّکعتین هدیّه منّی إلی رسول اللّه(صلی الله علیه و آله)فأثبنی علیهما ما أمّلت و رجوت فیک و فی رسولک یا ولیّ المؤمنین.سپس به سجده می روی و می گویی:

یا حیّ یا قیّوم یا حیّ لا یموت یا حیّ لا إله إلاّ أنت یا ذا الجلال و الاکرام یا ارحم الرّاحمین؛و این را چهل بار بگو،سپس گونهٔ راست را بر زمین بگذار و چهل بار آن را تکرار کن پس از آن گونهٔ چپ را بر زمین قرار ده و چهل بار آن را بگو،سپس سر را بلند کن و دستها را بالا ببر و چهل بار آن را بخوان سپس دستت را به طرف گردنت باز گردان و با انگشت سبّابه ات به حالت التجاء چهل بار آن را تکرار کن؛سپس با دست چپ

۱- (۵۶) همان مأخذ،ج ۳،ص ۴۷۳،شماره ۲.

۲- (۵۷) کافی،ج ۳،ص ۴۷۵،شماره ۶.

محاسنت را بگیر و گریه و یا تباکی کن و بگو:یا محمّد یا رسول اللّه أشکو الی اللّه و الیک حاجتی و أشکو الی أهل بیتک الرّاشدین حاجتی و بکم أتوجّه الی اللّه فی حاجتی،سپس سجده کن و بگو:یا اللّه یا اللّه-تا نفس قطع گردد-صلّ علی محمّد و آل محمّد و افعل بی کذا و کذا»،ابی عبد اللّه(علیه السلام)فرمود:«من از جانب خداوند ضامنم که از جایش دور نمی شود مگر آن که حاجتش برآورده می گردد». (۱)

در کافی (۲)از مقاتل بن مقاتل نقل شده که گفت:به امام رضا(علیه السلام)عرض کردم:

فدایت شوم،برای برآوردن حوایج دعایی به من بیاموز،فرمود:«اگر حاجت مهمّی در پیشگاه خداوند داری غسل کن و پاکیزه ترین جامه هایت را بپوش و خود را اندکی خوش بو کن،سپس زیر آسمان برو و دو رکعت نماز بگزار،چون نماز را آغاز و فاتحه الکتاب را قرائت کردی پانزده بار قل هو اللّه احد بخوان،پس از آن به رکوع برو و پانزده بار آن را قرائت کن،سپس بقیّه نماز را مانند نماز جعفر تمام کن جز این که در این نماز قرائت پانزده بار است،چون سلام نماز را دادی نیز پانزده بار آن را بخوان سپس سجده کن و در سجود خود بگو:اللّهم انّ کلّ معبود من لدن عرشک الی قرار أرضک فهو باطل سواک فانّک أنت اللّه الحقّ المبین اقض لی حاجتی-کذا و کذا-السّاعه السّاعه و هر چه می خواهی لابه و الحاح کن.» و نیز در کافی (۳)از امام صادق(علیه السلام)آمده که فرموده است:«هر کس وضو بگیرد و آن را نیکو به جا آورد،و دو رکعت نماز گزارد و رکوع و سجود آنها را کامل انجام دهد، سپس بنشیند و بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)درود فرستد؛پس از آن حاجت خود را بخواهد خوبی را در محل خود طلب کرده و کسی که خوبی را در محل آن طلب کند نومید نمی شود.» همچنین در کافی به سند صحیح از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:

«هرگاه حاجتی داشته باشی دو رکعت نماز به جا آور و بر محمد و آل محمد صلوات

۱- (۵۸) همان مأخذ،ج ۳،ص ۴۷۶،شماره ۱.

۲- (۵۹) همان مأخذ،ج ۳،ص ۴۷۷،شماره ۳.

۳- (۶۰) کافی،ج ۳،ص ۴۷۸،شماره ۵ و ص ۴۷۹ شماره ۱۰.

بفرست،و آن را درخواست کن که به تو داده خواهد شد.» (۱)

۷-نماز ترس از مکروه

در کافی (۲)از امام صادق(علیه السلام)نقل شده که فرموده است:«هرگاه چیزی علی(علیه السلام)را دچار ترس می ساخت به نماز پناه می برد،و این آیه را تلاوت می کرد: وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ .» (۳)و نیز در کافی (۴)از حریز از امام صادق روایت است که فرمود:«در خانه ات نماز خانه ای برای خود اتّخاذ کن،پس هرگاه از چیزی بیمناک شدی دو جامه از درشت ترین جامه هایت بپوش و در آنها نماز بگزار،سپس روی زانوهایت بنشین و به خداوند ناله و استغاثه کن و بهشت را از او بخواه و از شرّ کسی که از وی بیمناکی به او پناه ببر،و مبادا کلمه ناروایی از روی خودستایی و تعصّب قبیله ای در ساحت قدس الهی از دهانت خارج شود.»

۸-نماز شکر

در کافی (۵)از امام صادق(علیه السلام)نقل شده که درباره نماز شکر فرموده است:«هرگاه خداوند نعمتی بر تو ارزانی داشت دو رکعت نماز بگزار،در رکعت نخست فاتحه الکتاب و قل هو اللّه احد و در رکعت دوّم فاتحه الکتاب و قل یا ایّها الکافرون را قرائت کن،در رکوع و سجود رکعت اوّل بگو:الحمد للّه شکرا شکرا و حمدا و در رکوع و سجود رکعت دوّم بگو:الحمد للّه الّذی استجاب دعائی و أعطانی مسألتی.»

۹-نماز مسافر-

(۳)کافی (۶)از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده است:«بنده برای خانواده اش چیزی بهتر از این به جا نگذاشته که چون اراده سفر کند دو رکعت نماز به جا آورد و بگوید:اللّهمّ إنّی أستودعک نفسی و أهلی و مالی و

۱- (۶۱) کافی،ج ۳،ص ۴۷۸،شماره ۵ و ص ۴۷۹ شماره ۱۰.

۲- (۶۲) ج ۳،ص ۴۸۰،شماره ۱.

۳- (۶۳) بقره/۴۵:از صبر و نماز یاری بجویید.

۴- (۶۴) همان مأخذ،ج ۳،ص ۴۸۰،شماره ۲.

۵- (۶۵) ج ۳،ص ۴۸۱،شماره ۱.

۶- (۶۶) ج ۳،ص ۴۸۰.

دینی و دنیای و آخرتی و أمانتی و خواتیم عملی،مگر این که آنچه خواسته است خداوند به او عطا می کند.»

۱۰-نماز کسی که بخواهد ازدواج کند

و یا بر همسرش وارد شود: (۱)در کافی از ابی بصیر روایت شده که گفته است:ابی عبد اللّه(علیه السلام)به من فرمود:«چون کسی از شما ازدواج کند چه کاری انجام می دهد،عرض کردم:نمی دانم،فرمود:هنگامی که به این کار تصمیم گرفت دو رکعت نماز بگزارد،و حمد و سپاس خدا را بر جا آورد سپس بگوید:

اللّهمّ إنّی ارید أن أتزوّج فقدّر لی من النّساء اعفّهنّ فرجا و أحفظهنّ لی فی نفسها و فی مالی و أوسعهنّ رزقا و أعظمهنّ برکه،و قدّر لی ولدا طیّبا تجعله خلفا صالحا فی حیاتی و بعد مماتی.» در روایت دیگری آمده است که هنگام ورود بر همسرش دو رکعت نماز بگزارد و همسر خود را نیز بدان دستور دهد،سپس خدا را بستاید و بر محمد و خاندانش درود بفرستد،پس از آن دعا کند و به کسانی که همراه همسر اویند دستور دهد با دعای او آمین بگویند و بگوید:اللّهم ارزقنی إلفها و ودّها و رضاها و أرضنی بها ثمّ اجمع بیننا بأحسن اجتماع و أسرّ ائتلاف فإنّک تحبّ الحلال و تکره الحرام.» (۲)جز این ها نمازهای بسیار دیگری است که ضمن کتابهایی که دراین باره تصنیف شده مذکورند و چگونگی و آداب آنها شرح داده شده است،و ما به آنچه در اینجا ذکر کردیم بسنده می کنیم و ان شاءالله کافی است.در خبر آمده:«نماز بهترین موضوع است هر کس بخواهد زیاد و هر کس بخواهد کم به جا آورد.» (۳)در اینجا کتاب اسرار نماز و مسائل مهم آن از کتاب المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء پایان می یابد و پس از آن به خواست خداوند کتاب اسرار زکات و مسائل مهمّ آن خواهد آمد.و الحمد للّه أولا و آخرا.

۱- (۶۷) ج ۳،ص ۴۸۱ شماره ۲.

۲- (۶۸) ج ۳،ص ۴۸۱،شماره ۱.

۳- (۶۹) الغایات جعفر بن احمد قمی از امام صادق(علیه السلام)،مستدرک،ج ۱،ص ۱۷۷؛لاامامه و التبصره علی بن بابویه،بحار مجلسی.

کتاب اسرار زکات و مسائل مهمّ آن

اشاره

(۱)این کتاب پنجم از بخش عبادات المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء می باشد.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم ستایش ویژه خداوندی است که نیازمند و بی نیاز می کند،می میراند و زنده می کند، می خنداند و می گریاند،ایجاد می کند و نابود می سازد؛همان خدایی که انسان را از نطفه ای ریزان آفرید،و به سبب کمال بی نیازی،از خلق تفرّد اختیار کرد.سپس برخی از بندگانش را به مزید احسان اختصاص داده و با افاضه نعمتهای خویش آنان را توانگری و بی نیازی بخشیده،و گروهی دیگر را که در طلب روزی توفیق نیافته و در رفع حوایج خود کامیاب نشده اند به منظور ابتلاء و آزمایش بدانها نیازمند ساخته است.سپس زکات را اساس و بنیان دین قرار داده و بیان فرموده که هر کس به طهارت و پاکیزگی رسیده به یمن فضل اوست،و آن که زکات مالش را داده از برکت غنای اوست،و سلام فراوان و درود بی پایان بر محمّد مصطفی که سرور خلایق و خورشید تابان هدایت است و بر خاندان معصوم و اصحاب با دانش و تقوای او باد.

امّا بعد،همانا خداوند متعال زکات را یکی از ارکان اسلام قرار داده و آن را با نماز

که برترین نشانه های دین است قرین ساخته و فرموده است: أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ . (۱)

پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«اسلام بر پنج چیز بنا شده است گواهی به این که خدایی جز او نیست،و بر پا داشتن نماز و دادن زکات (۲)و...»و به کسانی که در ادای زکات کوتاهی کنند به سختی بیم داده و فرموده است: وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ » (۳)،و معنای انفاق در راه خدا اخراج حقّ زکات است.

از ابی ذرّ نقل شده که گفته است:یعنی به زراندوزان بشارت ده به داغی بر پشت آنها که از پهلویشان بیرون آید،و به داغی بر قفای آنها که از پیشانی آنان خارج گردد.در روایت دیگری است:بر سر پستان یکی از آنها نهاده شود و از سر شانه وی بیرون آید (۴)و بر سر شانه او گذاشته شود از نوک پستان او خارج گردد در حالی که می لرزد.ابو ذرّ گفته است:به خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله)رسیدم و آن حضرت در سایه خانه کعبه نشسته بود.چون مرا دید فرمود:«به پروردگار کعبه سوگند آنها زیانکارترند.»عرض کردم:آنها کیانند؟ فرمود:«آنانی که اموالشان زیادتر است جز کسانی که مال را در همه موارد خیر به مصرف رسانند و در همه جهات چپ و راست و پیش و پس انفاق کنند،و اینان بسیار اندکند.هیچ مالک شتر و گاو و گوسفندی نیست که زکات این اموال را نداده باشد،مگر آن که این چهارپایان در روز قیامت بزرگتر و فربه تر از آنچه بوده اند می آیند در حالی که با شاخهایشان او را می زنند و با سمهایشان او را لگدمال می کنند،و هر زمان نوبت به آخری آنها می رسد عمل را از سر می گیرند تا آنگاه که میان مردم داوری شود.» (۵)

۱- (۱) بقره/۱۱۰:نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید.

۲- (۲) کافی،ج ۲،ص ۱۸،باب دعائم الاسلام.

۳- (۳) توبه/۳۴:و آنها را که زر و سیم را ذخیره و انباشته می کنند،و در راه خدا انفاق نمی کنند مژده عذاب دردناک بده.

۴- (۴) صحیح بخاری،ج ۲،ص ۱۲۷ با مختصر اختلاف در الفاظ.

۵- (۵) صحیح مسلم،ج ۳،ص ۷۴؛سنن نسائی،ج ۵،ص ۱۰؛صحیح بخاری،ج ۲،ص ۱۴۱ و ۱۲۶ از ابی هریره.

می گویم:از طریق خاصّه الفقیه (۱)به سند صحیح از حریز از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هیچ دارندۀ زر و سیمی نیست که زکات مالش را نداده باشد، مگر آن که خداوند او را در روز قیامت در بیابانی هموار زندانی می کند و ماری را که زهرش موی سر مار گزیده را می ریزاند بر او مسلّط می گرداند.این مار پیوسته او را دنبال می کند و او از او می گریزد.هنگامی که می بیند رهایی از او ممکن نیست دست خود را به سوی آن دراز می کند،و مار آن را مانند شتر نر گاز می گیرد و می جود سپس به دور گردن او می پیچد،و این مدلول قول خداوند متعال می باشد که: سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ (۲)؛و هیچ دارنده شتر یا گاو یا گوسفندی نیست که زکات مالش را نداده باشد، مگر آن که خداوند در روز قیامت او را در بیابانی هموار زندانی می سازد،هر سم داری با سمّ خود او را لگدمال می کند و هر نیش داری با نیشش او را می گزد.هیچ صاحب نخلستان یا تاکستان یا زراعتی نیست که از دادن زکات آنها خودداری کرده باشد مگر آن که خداوند در روز قیامت زمینهای او را تا هفتمین طبقه زمین طوق گردن او می کند.» (۳)الفقیه به سند صحیح از عبید بن زراره از ابی عبد اللّه(علیه السلام)نقل می کند که فرموده است:«هیچ مؤمنی نیست که از ادای یک درهم حق امتناع کند مگر آن که دو درهم در غیر حقّ خرج می کند؛و هیچ کسی از ادای حقّی که در مال اوست خودداری نمی کند، مگر آن که خداوند روز قیامت ماری از آتش را طوق گردن او خواهد کرد.» (۴)و نیز الفقیه به سند صحیح از معروف بن خرّبوذ از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت می کند که فرموده است:«خداوند زکات را در کنار نماز قرار داده و فرموده است:

أقيموا الصّلاه و آتوا الزّكاه؛پس کسی که اقامه نماز کند و زکات ندهد مانند این است که نماز نخوانده است.» (۵)

۱- (۶) ص ۱۵۱،شماره ۱.

۲- (۷) آل عمران/۱۸۰:در روز قیامت آنچه را نسبت به آن بخل ورزیدند مانند طوقی به گردن آنها خواهند افکند.

۳- (۸) معانی الاخبار،ص ۳۳۵.

۴- (۹) الفقیه،ص ۱۵۲،شماره ۶.

۵- (۱۰) الفقیه،ص ۱۵۱،شماره ۲.

در خبر صحیح از امام صادق(علیه السلام)آمده است:«خداوند از اموال توانگران برای بینوایان آنچه را کفایت آنها می کند واجب ساخته است و اگر می دانست آنچه را برای آنها واجب کرده کفایت آنها نمی کند افزونتر از آن قرار می داد و آنچه بر سر بینوایان می آید بر اثر منع حقوق آنها از سوی امتناع کنندگان از ادای حقّ آنهاست نه نارسایی آنچه خدا واجب کرده است.» (۱)همچنین به سند صحیح از آن حضرت روایت شده که فرموده است:«هرگاه زکات باز داشته شود زمین برکاتش را باز خواهد داشت.» (۲)غزّالی می گوید:چون این تهدیدات در صحیحین مورد اتّفاق است،لذا کشف اسرار زکات و شرائط نهان و آشکار و معانی ظاهر و باطن آن از اهمّ مسائل دین به شمار می آید.و اینک دهنده و گیرنده زکات از دانستن آن بی نیاز نیست بطور اختصار در چهار فصل شرح داده می شود:

۱-در انواع زکات و اسباب وجوب آنها.

۲-در آداب و شرائط ظاهری و باطنی آن.

۳-در شرائط استحقاق گیرنده زکات و آداب اخذ آن.

۴-در صدقات مستحبّ و فضیلت آنها.

می گویم:من یک فصل دیگر که مربوط به زکات بدن است بر فصول مذکور می افزایم،و آنها را چند باب قرار می دهم تا با دیگر کتب هماهنگی حاصل شود،و بتوان با تعیین فصولی در هر باب مطالب را شرح و تفصیل داد.

۱- (۱۱) همان مأخذ،ص ۱۵۰،حدیث اوّل؛کافی،ج ۳،ص ۴۹۶،نظیر آن.

۲- (۱۲) کافی،ج ۳،ص ۵۰۵،شماره ۱۷.

باب اول:در انواع زکات و اسباب وجوب آنها

اشاره

(۱)می گویم:من این مطالب را بر طبق طریقهٔ اهل بیت(علیه السلام)ذکر می کنم،و از خداوند توفیق می طلبم.

زکات دو قسمت است:۱-زکات فطره چون خداوند زکات را که چرکهای دست مردم است بر بنی هاشم حرام فرمود، برای تکریم و بزرگداشت آنها خمس را جهت آنان قرار داد و آن در غنائمی است که زکات در آنها واجب نشده است،و در این باب سه مطلب ذکر می شود:

مطلب اوّل:زکات مال

اشاره

(۲)زکات مذکور بر مالکی که بالغ،عاقل،آزاد و متمکّن از تصرّف در آن مال باشد واجب می شود و به طلا و نقره مسکوک،شتر،گاو و گوسفند چرنده که به کار گرفته نشوند و به گندم،جو،خرما،مویز که از طریق زراعت تملّک شود و یا قبل از انعقاد دانه و صلاحیت اطلاق نام بر آنها به او منتقل شده باشد زکات تعلّق می گیرد،مشروط بر این که هر یک از این اموال نه گانه به حدّ نصاب خود رسیده و در پنج تای اوّل یک سال تمام از رسیدن آنها به حدّ نصاب گذشته باشد.این ها که گفته شد بنا به اجماع علمای شیعه و روایات فراوانی است که از اهل بیت عصمت(علیه السلام)به ما رسیده است.شرط این که شتر و گاو و گوسفند باید ماده باشند تا زکات تعلّق گیرد قول شاذّ و نادری است.این که مشهور است در غلّات مذکور باید همهٔ هزینه هایی که انجام شده از محصول کم شود دلیل قابل اعتنایی برای آن نیست،بلکه ظاهر اخبار که تنها سهم سلطان را استثناء کرده است،

ص:۹۵

مشعر بر ردّ این قول است.

در کتاب خلاف در مخالفت با قول مشهور،ادّعای اجماع شده جز عطاء که مخالفت نکرده است،و نیز گواه دیگر در ردّ قول مشهور وجوب دادن یک دهم است در چیزی که هزینه تهیّه آن کمتر و دادن یک بیستم است در آنچه هزینه آن بیشتر است؛و بنا بر اصحّ مشهور میان اصحاب ما زکات در غیر از چیزهایی که ذکر شد و آنچه فاقد قیود و شروط مذکور است واجب نیست،زیرا در روایات صحیح مستفیض وجوب زکات به همان اجناس نه گانه منحصر شده و در اخبار معتبر گمان تعلّق زکات در اجناسی غیر از آنها بطور صریح نفی شده است.

گفته شده است بنا بر ظاهر برخی از اخبار (۱)زکات در غلاّت و چهارپایان سه گانهٔ متعلق به کودک و مجنون واجب است،لیکن این ظاهر باید تأویل شود؛زیرا حکمی متوجّه کودک و مجنون نیست.در کتاب خلاف بنا بر آیه: وَ آتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصادِهِ (۲)واجب شمرده شده که در روز درو کردن غلّه و بریدن خرما با دادن دسته های علف و مشت پر از محصول به مستحقّان ادای حقّ شود،لیکن این امر حمل بر استحباب شده زیرا ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)فرموده است:«همانا این از صدقه است.» (۳)در روایتی آمده است که آن از زکات نیست«آیا نمی بینی خداوند فرموده است:

وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ .» (۴)سیّد مرتضی گفته است:در سخن آن حضرت نکته لطیفی است،زیرا نهی از اسراف تنها در چیزهایی است که مقدار آن معیّن نیست و مقدار زکات مشخّص است.» (۵)در روایت دیگری است:«در زراعت دو حقّ است،یک حقّ که مطابق آن از تو اخذ می شود،و حقّی که باید آن را ادا کنی.امّا حقّی که از تو اخذ می شود یک دهم

۱- (۱) کافی،ج ۳،ص ۵۴۲.

۲- (۲) انعام/۱۴۱:...و حق او را در روز درو بپردازید.

۳- (۳) کافی،ج ۳،ص ۵۶۵،باب الحصاد و الجداد.

۴- (۴) اعراف/۳۱:و زیاده روی نکنید که خداوند متجاوزان از حدّ را دوست نمی دارد.

۵- (۵) الانتصار،ص ۴۳.

محصول و یک بیستم است و حقّی که باید آن را بدهی به مقتضای آیهٔ وَ آتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصادِهِ ،می باشد،یعنی کسی که نزد تو حاضر شود چیزی را پس از چیزی بده...»راوی می گوید:نمی دانم جز این که فرمود:«دستهٔ علف پس از آن دستهٔ علف تا فارغ شوی.» (۱)در الفقیه آمده که امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«در شب درو مکن،انگور را نچین،خرما را قطع مکن،قربانی انجام نده،تخم را مپاش زیرا همان گونه که در درو باید بخشش کنی در بذر نیز باید بخشش داشته باشی،و اگر این کارها را در شب انجام دهی بیچارگان،گدایان،مستمندان قانع و فقیران معترض نزد تو حاضر نخواهند شد.» (۲)بنا بر مشهور در علس و سلت (۳)و هر چه از زمین می روید وکیل و وزن می شود بجز سبزیها و خیار و خربزه و امثال آنها چنانچه به حدّ نصاب برسد زکات مستحبّ است،و نیز دادن زکات در مال التّجاره استحباب دارد به شرط آن که سرمایه یک سال تمام در کار باشد و قیمت کالا به نصاب طلا یا نقره برسد،هر چند این کالا متعلّق به کودک یا مجنون باشد و ولیّ آنها برای آنان تجارت کند.همچنین در مالی که برای فرار از دادن زکات وضع آن تغییر داده شده،و در مالی که در رسیدن آن به حدّ نصاب شکّ دارند،و در آنچه دو سال یا بیشتر از دسترس مالك خارج بوده و قدرت تصرّف در آن را نداشته مستحبّ است برای یك سال زکات آنها را بدهد.در مادیان چنانچه چرنده باشد و یک سال بدین وضع بگذراند،و در مال التّجاره ای که سالهایی بگذرد و در نقصان باشد نیز پرداخت زکات برای یك سال مستحبّ است.همچنین در اموال غیر منقولی که تهیّه کرده است مانند کاروانسرا و حمّام و امثال آنها مستحبّ است زکات رشد قیمت آنها داده شود،و نیز در زیور آلاتی که مورد استعمال آنها حرام باشد مانند خلخال برای مردان، کمربند برای زنان و ظروف ساخته شده از طلا و نقره ادای زکات استحباب دارد.همهٔ

۱- (۶) -کافی،ج ۳،ص ۵۶۴.

۲- (۷) همان مأخذ،ص ۱۵۹،شماره ۳؛کافی،ج ۳،ص ۵۶۵،شماره ۳.

۳- (۸) علس دانه ای است مانند گندم که خوراك مردم صنعا می باشد،و سلت دانه ای است به نرمی گندم و خاصیّت جو را دارد-م.

آنچه ذکر شد در روایات اهل بیت(علیه السلام)بدانها تصریح شده است جز دو مورد اخیر که برای آنها نصّی نیافته ام.قول به وجوب زکات در غیر از حبوبات چهارگانه و در مال التّجاره شاذّ و نادر است،و آنچه از پاره ای اخبار استفاده می شود فتوای ائمه(علیه السلام)در زکات این دو چیز بر سبیل تقیّه بوده و بر اساس این امر استحباب آنها نیز ثابت نیست.

زکات قرض بر قرض گیرنده است مگر این که وام دهنده آن را پرداخت کرده باشد.

قرض مانع دادن زکات نیست خواه با جنس دیگری ادای دین شود یا نشود،به نصاب برسد یا نرسد و نباید مال دیگری با مال او ضمیمه شود هر چند آن دو با هم مخلوط شده باشند؛و نیز نباید میان دو قسمت از مالش فرق گذارد هر چند میان آنها فاصله زیاد باشد، یا قسمتی از غلاّت را پیش از قسمت دیگر برداشت کند،و یا یک کالا را چند بخش کند اگر چه میان آنها از حیث خوبی و بدی تفاوت بسیار باشد؛یا یک صنف از مال را به چند بخش منقسم سازد مانند بز،میش،گاو،گاومیش،شتر عربی،شتر بخته،یا کمبود یک جنس را با جنس دیگر جبران کند هر چند هر دو در ثمن و قوت بودن و امثال این ها با هم مشترک باشند.آنچه ذکر شد بنا به اجماع اصحاب ما و روایات صحیح و مستفیض است،و خبر مخالف در مورد اخیر شاذّ و نادر است.میزان در چریدن و کارگر بودن حیوان نظر عرف است،و گفته شده که در چریدن اغلبیّت معتبر است،و نیز گفته اند استمرار چرا در تمام طول سال شرط است،چنان که اگر یک روز به حیوان علف داده شود باید سال چرانیدن را از سر شروع کند.و بنا بر نصّ و اجماع حدّ سال دخول در ماه دوازدهم است.

فصل:نصاب و اندازه زکات

(۱)نصاب و اندازه زکات در بیست دینار طلا نصف دینار است و در کمتر از آن زکات واجب نیست؛سپس هر چهار دیناری که بر آن مقدار اضافه شود زکاتش یک دهم دینار است.

نصاب زکات نقره در هر دویست درهم پنج درهم است و در کمتر از دویست

درهم زکـات واجب نیست؛سـپس در هر چهـل درهم که اضافه شود یک درهم زکات تعلّق می گیرد.بنابراین میزان زکات در طلاـ و نقره یـک چهلم است؛این که نصـاب اوّل طلاـ هر چهل دینار یک دینار است درست نیست.دینار یک مثقال طلاست،و آن به انـدازهٔ یک درهم و سه هفتم درهم است.درهم شـش دانق و دانق به اندازه هفت دانه جو متوسّط است.در دینار و درهم مغشوش مـادام که دانسـته نشود خـالص آنهـا به حـدّ نصـاب رسـیده است زکـات نیست و احوط آن است که در بوته ریخته و آزمایش شوند.زکات مال التّجاره و زکات نمای اموال غیر منقول از حیث مقدار و نصاب مانند زکات طلا و نقره است.

زکات هر پنـج شتر یک گوسـفند است و در کمتر از پنـج شتر زکات نیست.پس از آن هر پنـج شتر که بر تعداد مذکور اضافه شود زکات آنها یک گوسفند می باشد تا آنگاه که تعداد شتران به بیست و شش برسد.در این هنگام یک شتر که وارد دوّمین سال شـده باشـد زکات آنهاست و هرگاه تعـداد شتران به سـی و شـش برسـد یک شتر که داخل سوّمین سال خود شـده باشـد زکات تعلّق می گیرد،و چون شـمار شتران به چهل و شـش برسـد زکات آنها یک شتر است که وارد سال چهارم شـده باشد؛و چون به شـصت و یک برسـد زکات آنها یک شتر است که وارد سال پنجم عمر خود شـده باشـد؛و چون به هفتاد و شـش شتر برسد زکات آنها دو شتر است که وارد سال سوّم شده باشـند؛و چون تعداد شتران به نود و یک رسد زکات آنها دو شتر اسـت که داخـل سـال چهـارم شـده باشـند؛و هنگامی که شـمار آنها به صـد و بیست و یک شتر رسـید در هر پنجاه شتر یک شتر که داخل سال چهارم خود شـده و در هر چهل شتر یک شتر که وارد سال سوّم شـده باشـد زکات آنهاست.این احکام همه بر طبق صریح روایات مسـتفیض و مورد اتّفاق همهٔ علمای ماست،بجز ابن عقیل و ابن جنید زیرا این دو نصاب ششم را ساقط شمرده و برای موافقت با جمهور در بیست و پنـج شتر تا شـصت و سه شتر یک شتر را که داخل سال دوّم شـده باشـد واجب دانسـته اند لیکن این قول نادری است.

در کمتر از سی گاو زکات نیست و چون تعداد آنها به سی برسد بر طبق نصّ و اجماع باید یک گوساله نر یا ماده که یک سال تمام از عمر او گذشته باشد زکات بدهد.

نصاب دیگر آن چهل است و زکات آن گوساله ماده ای است که داخل سوّمین سال خود شده باشد.

در کمتر از چهل گوسفند زکات نیست و در چهل رأس یک گوسفند واجب است تا آنگاه که به صد و بیست و یک رأس برسند و در این موقع دو گوسفند واجب می شود؛ و چون به دویست و یک رأس بالغ شوند سه گوسفند واجب می گردد.در این امر میان فقیهان خلافی نیست؛و چون به سیصد و یک رأس برسند زکات آنها در هر صد گوسفند یک رأس است و گفته اند تا آنگاه که این عدد به چهارصد برسد چهار گوسفند،و از چهارصد رأس به بالا در هر صد گوسفند یک رأس باید زکات داده شود.امّا خبر اوّل از لحاظ سند و روشنی متن صحیح تر است جز این که خبر دوّم مشهورتر و مورد اعتماد اکثر است.شاید این امر بدین جهت باشد که خبر اوّل موافق با رأی عامّه است.

در این مورد پرسش و پاسخی وجود دارد که مشهور است (۱)دربارۀ این که دام پرواری آماده شده برای مصرف و حیوان نر برای جفتگیری باید جزء نصاب شمرده شود یا نه اختلاف است.در خبر صحیح آمده است که در گوسفندی که برای شکار گرگ یا شیر و فریفتن آنها در جایی قرار می دهند و گوسفندی که دو نوزاد دارد و گوسفند شیرده و قوچ،و نیز از غلّات آنچه کمتر از سیصد صاع است زکات نیست،و در سیصد صاع و بالاتر از آن چنانچه از آب باران یا آبهای جاری یا جذب رطوبت زمین توسّط ریشه ها

۱- (۹) در هامش برخی نسخه های این کتاب آمده که خلاصه سؤال این است اگر در چهارصد رأس گوسفند همان تعداد واجب باشد که در سیصد و یک رأس واجب است زاید بر سیصد و یک رأس چه تأثیری دارد؟ پاسخ این است که هرگاه پس از گذشتن سال بدون آن که در حفظ گوسفندان کوتاهی شود یک رأس از چهارصد گوسفند تلف شود نقص وارد بر واجب یک جزء از صد جزء یک گوسفند است لیکن اگر تعداد گوسفندان از چهارصد هر چند یکی کمتر باشد و چیزی از آنها تلف شود مادام که زیادتر از سیصد و یک باشند از زکات واجب چیزی ساقط نمی شود و بسا مناقشه در این است که اگر تعداد گوسفندان از چهارصد رأس کمتر باشد چرا نباید از میزان فریضه چیزی کم گردد،زیرا مقتضای اشاعه حکم تقسیم ضایعات بر هر دو صاحب حق است هر چند تعداد زاید بر نصاب عفو شده باشد،و منافاتی میان آن دو نیست.

آبیاری شده زکات آن یک دهم محصول است و در غیر این صورت یک بیستم خواهد بود؛و این حکم بنا بر اجماع همهٔ علما و اخبار صحیح فراوانی است که در دست است.

ضـابطه در مـورد تعیین نوع آب این است که جریـان دادن آب بر روی زمین منوط به اسـتفاده از آلاـت و ادواتی نظیر چرخ و دولاـب نباشـد،و چنـانچه آبیـاری زمین بطور تسـاوی به هر دو صورت انجـام گرفته باشـد زکات آن معادل سه چهلم محصول خواهد بود؛و اگر بطور تساوی آبیاری نشده است باید بنا را بر اغلب گذاشت.صاع تقریبا یک بیستم از من تبریز زیادتر است.

بنا بر نصّ و اجماع زکات هر اسب خوب و نجیب دو دینار،و در هر برزون یک دینار است.

مطلب دوّم:زکات فطره

(۱)زکـات فطره بر بالغ،عاقل و آزادی که درآمـدش برای ادای آن و هزینه های وی کافی باشـد واجب است.ضابطه این امر بنا بر مشهور این است که شخص هزینه سال خود و عائله اش را دارا باشد.در کتاب خلاف آمده که مالک نصاب این زکات و یا بهـای آن باشـد،و گفته شـده که بخصوص مالک عین آن باشـد،و نیز گفته شـده است این زکات بر کسـی واجب است که از قوت روزانه اش یک صاع زیادتر داشته باشد.

در خبر صـحیح از ابی عبد اللّه(علیه السـلام)آمده است:از آن حضـرت درباره مردی که زکات می گرفت و پرسش شد که آیا زکـات فطره بر او واجب است فرمـود:«نه» (۱)در حـدیث دیگری است:«کسـی که چیزی نمی یابـد که آن را صـدقه دهد بر او تکلیفی نیست.» در حدیث موثّق از آن حضـرت نقل شده که فرموده است:«کسی که از فطریّه جز مقداری که به اندازه خود او به تنهـایی است،در اختیـار نـدارد می توانـد آن را به یکی از افراد عـائله اش بدهـد و او به حساب فطریه اش به دیگری تحویل دهد،و میان خود دست

۱- (۱۰) تهذیب،ج ۱،ص ۳۶۹؛استبصار،ج ۲،ص ۴۰؛حدیث دیگر در تهذیب،ج ۱،ص ۳۷۰ و استبصار،ج ۲،ص ۴۲،شماره ۱۳ است.

به دست بگردانند تا فطریّه همهٔ آنها باشد.» (۱)؛و این روایت را حمل بر استحباب کرده اند.

واجب است فطریه را هم برای خود و هم برای همهٔ افراد عائله اش هر چند از روی میل و اختیار مخارج آنها را بدهد اخراج و ادا کند،خواه افراد عائله اش کوچک باشند یا بزرگ،آزاد باشند یا برده،مسلمان باشند یا کافر.

در خبر صحیح از عمر بن یزید نقل شده که گفته است:از ابی عبد اللّه(علیه السلام)پرسیدم درباره مردی که یکی از دوستانش نزد او مهمان است و روز فطر فرا می رسد آیا باید فطریّه او را بدهد؟فرمود:«آری فطریّه بر همهٔ عائله مندان واجب است اعمّ از این که افراد عائله اش مرد باشند یا زن،کوچک باشند یا بزرگ،آزاد باشند یا برده» (۲)در روایت دیگری آمده است:«هر کسی را که به عائله خود ملحق کرده ای چه آزاد باشد و یا برده باید از جانب او فطریه اش را بپردازی.» (۳)کسی که شرائط وجوب برایش حاصل شده،اعمّ از این که به سبب بلوغ یا زوال جنون یا غنا و توانگری و یا تولّد فرزند و یا تملّک برده باشد،اگر حصول شرائط پیش از رؤیت هلال یعنی پیش از غروب آفتاب شب عید فطر صورت گرفته هر چند این وقت باقیمانده به اندازه لحظه ای یا چشم برهم زدنی باشد فطریّه بر او واجب است.در غیر این صورت چنانچه پیش از برگزاری نماز عید شرائط را احراز کرده دادن زکات فطریّه برای او مستحبّ است و گرنه از او ساقط می شود.

کسی که فطریّه اش بر دیگری واجب شده دادن فطریّه از او ساقط است،هر چند در صورت تنهایی بر او واجب بوده مانند میهمان ثروتمند و همسر،چه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده است:«در صدقه دوباره کاری نیست» (۴)؛و درباره میهمان قول دیگری است.

طبق آنچه از روایات استفاده می شود (۵)هر کسی باید از آنچه قوت اوست

۱- (۱۱) کافی،ج ۴،ص ۱۷۲،تهذیب،ج ۱،ص ۳۶۹.الفقیه،ص ۱۹۸،شماره ۶.

۲- (۱۲) الفقیه،ص ۱۹۸؛کافی،ج ۴،ص ۱۷۳،شماره ۱۶.

۳- (۱۳) کافی،ج ۴،ص ۱۷۰،شماره ۱؛تهذیب،ج ۱،ص ۳۶۹.

۴- (۱۴) مختلف الشیعه،ج ۲،ص ۲۵ و ۲۶ اختلاف در مسئله و خبر در آنجا نقل شده است.

۵- (۱۵) الفقیه،ص ۱۹۸ شماره ۴.تهذیب،ج ۱،ص ۳۷۰؛استبصار،ج ۲،ص ۴۲؛کافی،ج ۴،ص ۱۷۳.

فطریّه اش را ادا کند.برخی گفته اند:فطریّه منحصر به غلاّت چهارگانه ای است که زکات به آنها تعلّق می گیرد،و بعضی بر غلاّت مذکور برنج و شیر را اضافه کرده اند.در این که می توان بهای فطریّه را پرداخت میان فقیهان اختلافی نیست،مقدار فطریّه بنا به اجماع و روایات صحیح مستفیض یک صاع است.

مطلب سوّم:خمس

اشاره

(۱)خمس در غنایم واجب می شود و غنایم عبارت از فوایدی است که در موارد زیر به دست می آید:

۱-از جمله آنها اموالی است که از کافران حربی عاید می شود،چه کم باشد چه زیاد،و قول شیخ مفید که آن را مشروط به رسیدن آن به حدّ بیست دینار دانسته قول نادری است.اموال بغات،یعنی کسانی که بر ضدّ حاکم شرعی قیام کنند طبق رأی اکثر فقیهان در حکم اموال کافران حربی است،و در آنچه سرقت و یا بطور غافلگیرانه اخذ می شود دو قول است،و نیز گفته اند:اگر گروهی بدون اجازهٔ امام بجنگند طبق روایت موجود همهٔ غنایمی را که به دست آورده اند از آن امام است (۱)؛لیکن در این روایت ضعفی است و روایت معارض آن اقوی است.

۲-همه معادن حتّی نمک،کبریت از جملهٔ غنایم اند،و در معدن بودن امثال گل ارمنی،گل سرشوی،سنگ آسیا،گچ و نوره اشکال است،زیرا نصّ خاصّی دربارهٔ آنها وجود ندارد،و در اطلاق نام معدن بر آنها تردید است.در معدن شرط است که بهای آن به بیست دینار برسد و این بنا به اصحّ اقوال است که مستند به خبر صحیح می باشد. (۲)

۳-گنج نیز از غنایم است به شرط آن که در زمینی که متعلّق به دیگری است و او از آن آگاه باشد،پیدا نشود،زیرا در این صورت لقطه(چیز یافت شده)به شمار می آید و

۱- (۱۶) کافی،ج ۵،ص ۴۳؛تهذیب،ج ۱،ص ۳۸۸.

۲- (۱۷) تهذیب،ج ۱،ص ۳۸۹ و حدیث مذکور را روایت معارضی است که در ص ۳۸۴ و ۳۸۱ آن را ذکر کرده است.

بیشتر متأخّران آنچه را در شهرهای اسلامی پیدا شود و اثر اسلامی بر آن باشد گنج شمرده اند،لیکن این رأی ضعیفی است.بنا بر احادیث صحیح گنج مشروط است به این که مقدار آن به حدّ نصاب زکات برسد. (۱)

۴-جواهری که با غوّاصی از دریا بیرون می آورند از جملهٔ غنایم است،مانند مروارید،مرجان و عنبر.در این که نصاب در این اشیاء معتبر است و اندازه آن یک دینار یا بیست دینار می باشد اشکال است.در الفقیه بطور مرسل دینار روایت شده است. (۲)

۵-سود حاصل از تجارت،صنعت و کشاورزی بنا بر مشهور از جملهٔ غنایم است، و این به دلیل عموم«ما غنمتم»و نصوص فراوان بلکه متواتری است که از اهل بیت(علیه السلام) رسیده است.در برخی از این روایات است که فرموده اند:«...حتی خیّاط پیراهنی را با اجرت پنج دانق می دوزد یک دانق آنها از آن ماست،مگر آن که او از شیعیان ما باشد و ما برای آن که اینان پاک زاده شوند آن را به آنان بخشیده ایم.» (۳)برخی از فقیهان میراث ،هبه،هدیّه،عسل کوهی،ترنجبین صمغ و مانند آن را نیز بر آنها افزوده اند،لیکن دسته ای دیگر دادن خمس را در این ها حمل بر استحباب کرده اند.ظاهر گفتار برخی از پیشینیان ما دلالت دارد بر این که خمس در موارد مذکور بطور مطلق عفو شده است؛و از احادیث صحیحی که روایات معارضی برای آنها نیست نیز همین بر می آید،مانند حدیث صحیح حارث بن مغیره نصری از ابی عبد اللّه(علیه السلام)که گفته است:به آن حضرت عرض کردم:ما اموالی اعمّ از غلّه،تجارت و امثال این ها داریم،و می دانم که برای شما در این ها حقّی است فرمود:«ما خمس را بر شیعیان خود حلال نکردیم،مگر برای آن که پاک زاده شوند و آنانی که دوستدار پدرانم می باشند حقّ ما نسبت به اموالی که در اختیار دارند برای آنها حلال است،این مطلب را حاضر به غایب ابلاغ کند.» (۴)

۱- (۱۸) المقنعه مفید،ص ۴۶.

۲- (۱۹) الفقیه،ص ۱۵۸،باب خمس،حدیث نخست.

۳- (۲۰) تهذیب،ج ۱،ص ۳۸۴.

۴- (۲۱) تهذیب،ج ۱،ص ۳۹۱.

به سند صحیح از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت شده:«امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(علیه السلام)فرموده است:مردم به سبب شکم و فرج خود هلاک شده اند،زیرا حقّ ما را به ما باز نمی گردانند.آگاه باشید حقّ ما بر شیعیان ما و فرزندانشان حلال است.» (۱)در برخی روایات صحیح آمده است:«آن حقّ تا قیام قائم ما بر آنها حلال می باشد»؛و اخبار دراین باره بسیار است.

ابن جنید گفته است:حلال کردن حقّی صحیح نیست جز از سوی صاحب حقّ در زمان خودش،زیرا برای حلال کردن چیزی که دیگری مالک آن است مجوّزی وجود ندارد.شیخ محقّق نجم الدّین حلّی به او پاسخ داده است که امام چیزی را حلال نمی کند، مگر آن که می داند بر آن ولایت دارد.آری اختصاص عفو تنها متوجّه حقّ امام(علیه السلام)است و شامل بقیهٔ اصناف صاحب حقّ نیست مگر آن که بگوییم تمامی این نوع خمس به امام (علیه السلام)تعلّق دارد،و در آینده دراین باره سخن خواهیم گفت.

فصل:شرائط وجوب خمس

(۱)در این خلافی نیست که خمس پس از کسر هزینه هایی که استخراج گنج و معدن مستلزم آن است واجب می شود؛زیرا این هزینه ها وسیله تحصیل آن می باشد،و از هر جهت مانند یکی از دو شریک است،و این که نصاب پیش از وضع مخارج یا پس از آن معتبر است دو صورت دارد.در منافع کسب چنان که اصحاب ما گفته اند خمس پس از کسر مخارج سال او و کسانی که نفقه آنها بر او واجب یا مستحبّ است،و نذورات و کفّارات،و آنچه ظالم به زور و غصب یا با نرمش از او اخذ کرده و هدیّه ها و صله هایی که در حدّ شئون خود به دیگران داده و نیز هزینه حجّ واجب چنانچه آن را در همان سال به عمل آورده و هزینهٔ ضروری مسافرتهایی که سفر معصیت نباشد،و تزویج اولاد و امثال این ها واجب می شود.

۱- (۲۲) تهذیب،ج ۱،ص ۳۹۱ در یک حدیث طولانی.

در نصوص اخبار آمده که:«خمس پس از مئونه است» (۱)؛و این سخن اندکی مجمل است.اگر انسان مال دیگری داشته باشد که خمس به آن تعلّق نمی گیرد،در این که هزینه را از این مال،و یا از درآمد کسب،و یا به نسبت از هر دو اخراج کند وجوه چندی وجود دارد؛در هیچ یک از انواع خمس گذشت سال مدخلیّت ندارد،و در این مورد اختلافی نیست؛بلی در منفعت کسب به سبب احتمال ادامهٔ مخارج احتیاط این است که صبر کند تا سال تمام شود.

باب دوّم:در ادای زکات و شرائط و آداب ظاهری و باطنی آن

می گویم:بدان شرائط ادا شش چیز است:

۱-نخستین شرط در ادای زکات نیّت است،

(۱)و آن به اجماع علمای اسلام به استثنای اوزاعی واجب می باشد،و باید نیّت مقارن با ادای آن و یا متأخّر از آن باشد؛امّا تقدّم آن جائز نیست.در نیّت ناگزیر باید عمل مورد نظر تعیین و در آن قصد قربت شود.

اگر کسی مالی دارد که از دسترس او خارج است می تواند بگوید آنچه می دهم بابت زکات مال غایب من است اگر سالم باشد و گرنه بخشش است،زیرا اگر این را تصریح نمی کرد و به اطلاق وامی گذاشت نیز نتیجه همین بود.در نیّت لزومی ندارد جنسی را که انسان زکات آن را می دهد تعیین کند و در این مورد میان علما اختلافی نیست.

در کتاب معتبر گفته شده نیّت اعتقاد قلبی است و اگر انسان به هنگام ادای زکات معتقد باشد که آن زکات است و به قصد تقرّب به خدا آن را ادا می کند کافی است.نیّت وکیل و ولیّ جانشین نیّت دیوانه و کودک است و در نیّت مؤدّی به هنگام ادای زکات به

۱- (۲۳) الفقیه،ص ۱۵۸.

وکیـل دو قول است قول صـحیح تر آن است که همـان نیّت کـافی است؛همچنین نیّت حاکم قائم مقام نیّت مالکی است که از دادن زکـات امتناع کرده است؛و این ظاهر حکم دنیوی آن است که موجب قطع مطالبه از او می باشـد،لیکن در آخرت تأثیری ندارد،و ذمّه او همچنان مشغول است تا زکات را دوباره پرداخت کند.

۲-چون سال تمام شود بدون تأخیر به دادن زکات مبادرت کند،

(۱)و این بنا بر اصـحّ اقوال مسـتحبّ است و گفته شـده که در صورت وجود مسـتحقّ مبادرت واجب است، لیکن ظاهر اخباری که دلالـت بر جواز تأخیر دارد این قول را ردّ می کنـد،به ویژه هر گاه قصـد گسترش دادن آن میان مسـتحقّان و پرداخت آن به بهترین آنهـا باشـد؛بلی در صورت تـأخیر و وجود مسـتحقّ ضامن مالی خواهـد بود که برای زکات اخراج کرده است،لیکن در صورت عـدم وجود مسـتحقّ ضـامن نیست.شایسـته است زکـات را فورا جـدا کنـد و کنـار بگـذارد،خواه مسـتحقّ یافت شود یا نشود،و در این صورت ضامن آن نخواهـد بود،مگر آن که در نگهـداری آن کوتاهی کنـد.جائز نیست زکات را پیش از موعد خود پرداخت کند،مگر آن که به عنوان قرض کارسازی و پس از فرا رسـیدن وقت در صورت بقای وجوب و اسـتحقاق آن را احتساب کند،گفته شده جائز است دو ماه جلوتر آن را ادا کرد و فطریّه را بر تمام ماه رمضان مقدّم داشت،لیکن قول اوّل اصـحّ است،زیرا به سـند حسن از امام صادق(علیه السـلام)روایت شده که از آن حضرت پرسیدند آیا انسان می تواند پس از گذشت یـک سوّم سـال زکـات مالش را اخراج کنـد فرمود:«نه آیا می توان نماز ظهر را پیش از فرا رسـیدن ظهر خوانـد؟» (۱)در جواز تأخیر ادای فطریّه از نماز دو قول است و اکثر فقیهان آن را جائز نمی دانند،و گفته اند تأخیر آن تا فرا رسیدن ظهر جائز است و وقت وجوب فطریّه از غروب شب عیـد است،و گفته انـد از طلوع فجر روز عیـد آغاز می شود،لیکن قول اوّل اصـحّ است وقت وجوب زکات در گندم و جو هنگامی است که دانه آنها بسته شود،و در مویز

۱- (۱) کافی،ج ۳،ص ۵۲۴،شماره ۹.

موقعی است که دانه غوره گردد،و در خرما موقع خارک شـدن آن است.گفته شده:وقت وجوب زمانی است که خرما و انگور شوند،امّا اخراج زکات در گندم و جو موقع تصفیهٔ آنها و در مویز و خرما زمانی است که مویز و خرما شوند،و در این اختلافی نیست.

جائز است زکات خرما و مویز را پیش از چیدن آنها از درخت بر اساس تخمین خبرگان باغهای نخل و انگور محاسبه و سـهم مستمندان را تضـمین کرد،و این به دلیل عمل پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله)و به سـبب نیاز باغدارها به استفاده و تصرّف در میوه هاست.

۳-در زکات چهارپایان به جای تحویل حیوان بهای آن را ندهد،

(۱)مگر این که آنچه بر او واجب شده وجود نداشـته باشد.شـیخ مفید این را واجب دانسته بر خلاف دیگران که پرداخت بهای حیوان را جائز شـمرده انـد،و اگر آنچه بر او واجب شـده موجود و نظایری با همان ویژگیها وجود و تعدّد داشـته باشد در دادن هر کـدام کـه بخواهـد مخیّر می باشـد،و خلافی در این نیست که نبایـد حیـوان بیمـار و پیر و معیـوب را بـابت زکـات تحـویل دهـد،اگر چه سنّ حیوانی که بر او واجب شـده منحصـر در این ها باشـد،مگر آن که مأمور جمع آوری زکات بخواهـد،امّا اگر همهٔ آنها بیمار و پیر و معیوب باشند در این صورت مکلّف به خریدن حیوان سالم نیست.

هر گاه زکات دهنـده دارای شتر ماده ای که وارد سال دوّم شـده نباشـد می توانـد به جای آن شتر نری که وارد سال سوّم شـده باشـد بابت زکات تحویل دهد،و در این خلافی نیست.در صورتی که هیچ کدام از این دو را نداشـته باشد مخیّر است هر کدام را که بخواهـد خریـداری کنـد اگر چه خرید شتر مادّه ای که وارد سال دوّم شده باشد سـزاوارتر است.کسـی که آنچه را بر او واجب شـده دارا نیست بنا بر اجماع و نصّ می تواند شتری را که یک سال کوچکتر باشد به علاوه دو گوسـفند یا بیست درهم بابت زکات تحویل دهـد و یا شتری را که یک سال بزرگتر است تسـلیم و آنچه را ذکر شـد دریافت کند.این احکام در غیر از شتر جائز نیست،و در گوسـفند همان چیزی که تعیین شده باید ادا شود.گفته شده جائز است به جای میش گوسـفندی که وارد ششمین ماه عمر خود شده و به جای بز

ص:۱۰۸

یک ثنّی تحویل دهد.ثنّی گوسفندی است که وارد سوّمین سال خود شده و کسانی از متأخّرین ما که ثنّی را گوسفندی دانسته اند که وارد دوّمین سال خود شده شاید مستند آنها عرف مردم بوده است.

در زکات طلا و نقره و غلاّت بنا به نصّ و اجماع،دادن قیمت بی اشکال است؛ همچنین در فطریّه،لیکن در فطریّه دادن خرما افضل است زیرا خرما برای خوردن آماده تر می باشد.در خبر صحیح آمده است:«دادن یک صاع خرما نزد من محبوب تر از دادن یک صاع از طلاست.» (۱)اصحّ این است که مالیّت به عین جنسی که بابت زکات داده می شود تعلّق دارد لیکن به منظور ایجاد تسهیل برای مالک عدول به قیمت شده است.

۴-مالی را که به زکات تخصیص داده به ویژه فطریّه را به شهر دیگر منتقل نکند،

(۱)زیرا چشمان مستمندان هر شهر به دنبال اموال آن شهر است،و انتقال آن موجب نومیدی آنهاست.امّا این امر بنا بر اصحّ اقوال واجب نیست،زیرا طبق احادیث صحیح (۲)منتقل کردن مالی که به عنوان زکات داده می شود جائز است،هر چند در شهری که صاحب مال زندگی می کند مستحقّ وجود داشته باشد؛لیکن شیخ طوسی در خلاف و گروهی دیگر با نقل آن در صورت وجود مستحقّ در محلّ مخالفت کرده اند،زیرا نقل آن باعث نوعی خطر و قرار گرفتن در معرض تلف است؛امّا پاسخ داده اند با توجّه به آن که اختلافی نیست که در صورت نقل مالک ضامن می باشد،این اشکال مرتفع خواهد بود.در مورد اجزاء و کافی بودن آن اجماع فقها وجود دارد که یک زبان رأی بر کفایت آن داده اند،و اگر در محلّ مستحقّ وجود نداشته باشد مالک نیز ضامن نبوده و گناهکار نیست مگر آن که در حفظ آن کوتاهی کرده باشد.

۵-به فقیر کمتر از آنچه در نصاب اوّل تعیین شده داده نشود،

(۲)و این را اکثر فقیهان واجب دانسته اند زیرا در خبر به سند صحیح وارد شده است:«هیچ یک از شما کمتر از

۱- (۲) تهذیب،ج ۱،ص ۳۷۲؛المقنعه،ص ۴۰.

۲- (۳) کافی،ج ۳،ص ۵۵۴،الفقیه ص ۱۵۶؛تهذیب،ج ۱،ص ۳۶۱،۳۶۲.

پنج درهم زکات ندهد و این کمترین چیزی است که خداوند در اموال مسلمانان به نام زکات واجب کرده است؛بنابراین به کسی کمتر از پنج درهم ندهید بلکه بیشتر از آن بدهید» (۱)؛و در این معنا روایت دیگری نیز در دست است.در فطریّه نیز روایت است:

«به کسی کمتر از فطریّه یک نفر ندهید» (۲)؛و این را مستحبّ شمرده اند،مگر آن که عدّه ای گرد هم آمده باشند و فطریّه به همهٔ آنها کفایت نکند که در این صورت توزیع فطریّه را میان آنها از باب تعمیم نفع و جلوگیری از اذیّت مؤمن سزاوارتر دانسته اند.در بعضی روایات صحیح یک درهم و سه درهم اجازه داده شده و اجماع این است که برای زیادتر حدّی نیست.در خبر صحیح آمده است:«از زکات آن قدر به او بده تا بی نیازش کنی.» (۳)در حدیث موثّق است:«هرگاه به او عطا می کنی پس او را بی نیاز کن.» (۴)از نظر ما(شیعه)واجب نیست مالی را که به عنوان زکات می دهد آن را بر اصناف هشتگانه مستحقّان آن تقسیم کند بلکه بر اساس اجماع ما و روایات صحیح مستفیض هرگاه زکات دهنده مال زکات را به یک نفر از اصناف مستحقّان تخصیص دهد جائز است و با آیهٔ شریفهٔ قرآن منافات ندارد (۵)،زیرا لام در آیه برای اختصاص است نه ملکیّت و شرکت،و در خمس دو قول است و احوط توزیع مال خمس است میان مستحقّان طبق نصّی که در این مورد وجود دارد.شیخ مفید رعایت تفاوت فقرا را از حیث فقه و دیانت آنان واجب شمرده و اخبار نیز مؤیّد نظر اوست،در خبر صحیح آمده است:«کسی را که سؤال نمی کند بر کسی که سؤال می کند ترجیح

۱- (۴) کافی،ج ۳،ص ۵۴۸؛المقنعه،ص ۴۰؛المحاسن،ص ۳۱۹؛تهذیب،ج ۱،ص ۳۶۶.

۲- (۵) تهذیب،ج ۱،ص ۳۷۳ محقّق در معتبر ص ۲۹۱ گفته است:روایت مرسل است و در آن حدّ نیست که حجّت باشد و سزاوارتر آن است که برای رهایی از اختلاف اصحاب،حمل بر استحباب شود؛و روایت اسحاق بن مبارک(تهذیب ج ۱ ص ۳۷۳)دلالت بر جائز بودن شرکت دارد،گفته است:از ابا ابراهیم موسی بن جعفر(علیه السلام)از زکات فطر پرسیدم که آیا آن را به پول نقره تبدیل کنم و به یک نفر یا دو نفر بدهم؟ فرمود:«توزیع آن نزد من محبوب تر است»،آن حضرت استحباب توزیع آن را بدون تفصیل بیان فرموده است.

۳- (۶) کافی،ج ۳،ص ۵۴۸ شماره ۴ با اختلاف کمی در الفاظ

۴- (۷) کافی،ج ۳،ص ۵۴۸،شماره ۳ و ۴.

۵- (۸) توبه/۶۰:زکات مخصوص فقرا،مساکین،مأموران جمع آوری آن،کسانی که برای جلب محبّتشان اقدام می شود،بردگان،بدهکاران،در راه تقویت آیین الهی و واماندگان در راه است این یک فریضه(مهم) الهی است و خداوند دانا و حکیم است.

دهید.» (۱)

۶-زکات را نزد امام یا نایب خاصّ او و در زمان غیبت نزد فقیه مورد اعتماد ببرد،

(۱)زیرا آنان به مواردی که شارع تعیین کرده داناترند.شیخ مفید و جماعتی این امر را در امور مالی واجب دانسته،و دیگران مطلقا بر استحباب آن رأی داده اند.

دقایق آداب باطنی زکات

اشاره

(۲)بدان کسی که با دادن زکات خواهان راه آخرت است برای او وظایفی است:

وظیفهٔ اول:وجوب زکات و معنای آن را بفهمد

(۳) و سبب امتحان آدمی را در آن بشناسد،و بداند که چرا زکات با آن که تصرّف مالی است و از عبادات بدنی نیست از مبانی اسلام قرار داده شده و در آن سه مقصد است:

مقصد اوّل-ادای دو کلمهٔ شهادت ملتزم شدن به توحید الهی و گواهی به یگانگی معبود است و شرط وفای به آن این است که برای انسان یگانه پرست دوستی جز خداوند یگانه وجود نداشته باشد،چه محبّت شرکت نمی پذیرد،و توحید زبانی فایده اش اندک است،و درجهٔ محبّت را به جدایی از محبوبات می آزمایند و مال مرغوب و محبوب خلق است زیرا وسیلهٔ تمتّع و برخورداری آنها از دنیاست،و به سبب آن با این دنیا انس می گیرند و از مرگ با این که در آن لقای محبوب است نفرت دارند.از این رو برای تصدیق ادّعای آنها دربارهٔ محبوب آنان را در بوته آزمایش قرار داده و از آنها خواسته اند تا از مال که مورد نظر و معشوق آنهاست چشم پوشند؛بدین سبب خداوند فرموده است:

إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ؛ (۲)و این تنها با جهاد میسّر است،و جهاد عبارت است از سهل انگاری نسبت به جان به سبب شوق لقای پروردگار و گذشت از مال که از آن آسان تر است.

۱- (۹) کافی،ج ۳،ص ۵۵۰ شماره ۲؛الفقیه،ص ۱۵۷،شماره ۵۶.

۲- (۱۰) توبه/۱۱۱:خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری می کند که(در برابرش)بهشت برای آنان باشد.

چون این معنا دربارهٔ مال دانسته شد بدان که مردمان سه دسته اند:دسته ای توحید را تصدیق و به عهد خود وفا کرده اند و از همهٔ اموال خود دست کشیده درهم و دیناری نیندوختند،و از این که در معرض وجوب زکات قرار گیرند امتناع کردند تا آنجا که به یکی از آنان گفته شد:در دویست درهم چه مقدار از زکات واجب می شود؟پاسخ داد:

بر عوام به حکم شرع پنج درهم و امّا بر ما بذل همهٔ آن واجب است.

می گویم:بهتر از این سخن گفتار مولای ما امام صادق(علیه السلام)است در آن هنگام که مردی از آن حضرت پرسید در چقدر از مال زکات واجب می شود؟آن حضرت فرمود:

«مقصود تو زکات ظاهری است یا باطنی»،عرض کرد:مقصودم همهٔ آنهاست.فرمود:

«زکات ظاهری در هر هزاری بیست و پنج است،امّا زکات باطنی این است که:چیزی را که برادرت بدان محتاج تر است به خود اختصاص ندهی.» (۱)در کافی (۲)از عبد الملک بن عمرو احول روایت شده که گفته است:ابی عبد اللّه(علیه السلام)آیهٔ: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا (۶۷)»ا (۳)را تلاوت کرد سپس مشتی سنگریزه برداشت و مشت خود را بست و فرمود:«این همان اقتار(سختگیری در هزینه)است که خداوند آن را در کتابش ذکر کرده است»،پس از آن،مشت دیگری سنگریزه برداشت و مشت خود را باز نگه داشت و فرمود:«این اسراف است»و سپس مشت دیگری سنگریزه برداشت و قسمتی از مشت را باز و قسمتی از آن را بسته نگه داشت و فرمود:

«این قوام است.» غزّالی می گوید:

دسته دوّم-درجهٔ آنها پایین تر از دسته نخست است.اینان اموالشان را نگه می دارند و مترصّد اوقات حاجت و موارد اعمال خیر می باشند.مقصود آنها از

۱- (۱۱) کافی،ج ۳،ص ۵۰۰.

۲- (۱۲) همان مأخذ،ج ۴،ص ۵۴،شماره ۱.

۳- (۱۳) فرقان/۶۷:آنها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند نه اسراف می کنند و نه سختگیری بلکه در میان این دو حدّ اعتدالی دارند.

ذخیره کردن مال انفاق به قدر حاجت است نه تنعّم و خوشگذرانی،همچنین مازاد بر احتیاج خود را در امور خیر در هر زمان که موارد آن بر آنان معلوم شود صرف می کنند،و به مقدار زکات بسنده نمی کنند.گروهی از تابعین مانند نخعی،شعبی،عطا و مجاهد معتقد بوده اند که در مال غیر از زکات حقوق دیگری است،شعبی در پاسخ آن که از او پرسید:

آیا در مال غیر از زکات حقّ دیگری است؟پاسخ داد:آری آیا گفتار خداوند متعال را نشنیده ای که فرموده است: وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی؟ (۱)و به قول خداوند متعال استدلال کرده اند که فرموده است: أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ (۲)و گفته اند این آیه به آیه زکات منسوخ نشده بلکه این امر از جمله حقوقی است که یک مسلمان بر مسلمان دیگر دارد،و معنایش این است که بر توانگر واجب است هر زمان به نیازمندی برخورد کند نیازش را برطرف کند و این اضافه بر مال زکات است.آنچه در این مورد از نظر فقه درست است این است که مسلمان هر زمان دچار حاجتی شود برآوردن حاجت او واجب کفایی است،زیرا تضییع مسلمان جائز نیست،لیکن محتمل است بتوان گفت که بر شخص توانگر جز تسلیم چیزی به او به صورت قرض که نیازش را برطرف کند چیز دیگری واجب نیست،و پس از آن که فریضۀ زکات را انجام داد لازم نیست که چیزی به او بذل و بخشش کند؛و نیز احتمال دارد بتوان گفت که بذل چیزی به او که حاجتش را برآورد در حال حاضر لازم است و قرض دادن به وی روا نباشد،زیرا جائز نیست فقیر را مکلّف به گرفتن قرض کرد،و این مطلب مورد اختلاف است و قرض دادن به فقیر نزول به پایین درجه از درجات عوام است و البتّه این هم درجه ای است.

دستۀ سوّم-کسانی هستند که به ادای مقدار واجب اکتفا می کنند و چیزی بر آن اضافه و یا از آن کم نمی کنند و این پایین ترین مراتب است،و اکثر عوام به سبب نادانی و بخل آنها به مال و رغبت و گرایشی که به آن دارند و بی میلی آنها به آخرت به همین حدّ

۱- (۱۴) بقره/۱۷۷:...و مال را با علاقه ای که به آن دارند به خویشاوندان و...انفاق می کنند.

۲- (۱۵) بقره/۲۵۴:...از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید.

بسـنده می کنند،چنان که خداوند متعال فرموده است: إِنْ یَسْـئَلْکُمُوها فَیُحْفِکُمْ تَبْخَلُوا (۱)؛یعنی اگر بطور کامل از شما بخواهد بخل می ورزید،و چقدر تفاوت است میان بنده ای که مال و جانش را در برابر بهشت می دهد و بنده ای که به سـبب بخل وی بطور کامل از او نخواهد.این یکی از مواردی است که خداوند به بندگانش دستور بذل مال داده است.

می گویم:به سـند حسن از امام صادق(علیه السـلام)روایت است که فرمود:«دهنـدهٔ زکات مورد سـتایش قرار نمی گیرد چه آن عمـل آشـکاری است که جـان انسان بـدان حفظ می گردد و با ادای آن مسـلمان گفته می شود،و اگر آن را ادا نکنـد نمازش پـذیرفته نیست، همانا در اموالتان غیر از زکات حقوقی بر عهدهٔ شـماست.»عرض کردم:خداوند امور شـما را اصـلاح فرماید چه حقوقی در اموالمان غیر از زکات بر عهده ماست؟فرمود:

«سبحان اللّه آیا نشنیده ای خداوند در کتابش چه می گوید: وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ، لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ ؟» (۲)راوی می گویـد:عرض کردم:حقّ معلومی که بر مـاست چیست؟فرمود:«به خـدا سوگنـد آن عبارت از چیزی است که انسان در مال خود معیّن می کنـد که در روز یا در جمعه یا در ماه کم یا زیاد انفاق کند جز این که باید به آن ادامه دهد»؛و درباره آیه: وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ (۳)فرمود:«آن مـالی است که به وام می دهی،و کـار نیکی است که انجـام می دهی و اثاث خانه ات که به امانت داده می شود و از آن جمله است زکـات.»عرض کردم:مـا همسایگانی داریم که هرگاه اثاثی از خانه به آنها امانت دهیم آنها را می شکننـد و تباه می سازند،بر ما گناهی است اگر از دادن اثاث به آنها خودداری کنیم؟فرمود:«نه گناهی بر شـما نیست اگر چنین باشند.»عرض کردم:

یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً (۴)فرمود«این از زکات نیست»،

۱- (۱۶) محمّد(صلی الله علیه و آله)/۳۷:هرگاه اموال شما را مطالبه کند و حتّی اصرار ورزد بخل می ورزید.

۲- (۱۷) معارج/۲۴ و ۲۵-و آنها که در اموالشان حقّ معلومی است برای درخواست کنندگان و محرومان.

۳- (۱۸) ماعون/۷:...و دیگران را از ضروریّات زندگی منع می کنند.

۴- (۱۹) دهر/۸:و غذای خود را با این که بدان علاقه(و نیاز)دارند به مسکین و یتیم و اسیر می دهند.

عرض کردم: يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً (۱)،فرمود:«این از زکات نیست»،عرض کردم:قول خداوند متعال: إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمّا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ (۲)فرمود:«از زکات نیست،و صله تو با خویشاوندانت هم از زکات نیست.» (۳)در الفقیه (۴)از آن حضرت روایت است که فرمود:«خداوند این اموال فراوان را به شما داده تا آنها را در راهی صرف کنید که او در آن راه صرف کرده است،و آنها را به شما نداده تا اندوخته کنید.» غزّالی می گوید:

مقصد دوّم-پاک کردن دل از صفت بخل است که از مهلکات می باشد،چنان که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:سه چیز نابودکننده است:بخلی که از آن فرمانبرداری شود و هوسی که از آن پیروی گردد و خودپسندی،خداوند متعال فرموده است: وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)در بخش مهلکات سبب این که چرا بخل از مهلکات است و چگونگی رهایی از آن شرح داده خواهد شد.تردیدی نیست که ازاله صفت بخل از نفس منوط به این است که انسان به بذل و بخشش مال عادت کند،زیرا محبّت چیزی از دل برکنده نمی شود مگر آن که نفس بر مفارقت از آن مجبور گردد تا جدایی از آن عادت او شود.بنابراین زکات از این نظر دهنده آن را از پلیدی بخل مهلک پاکیزه می کند،و میزان پاکیزگی نفس از این پلیدی به اندازه بذل و بخشش انسان و آن مقدار شادی و خوشحالی است که از اخراج مال و صرف آن در راه خداوند متعال به او دست می دهد.

ص:۱۱۵

۱- (۲۰) بقره/۲۷۴:آنها که اموال خود را به هنگام شب و روز پنهان و آشکار انفاق می کنند.

۲- (۲۱) بقره/۲۷۱:اگر آشکارا انفاق کنید خوب است و اگر آنها را پنهان کنید و به تهیدستان بدهید برای شما بهتر است.

۳- (۲۲) کافی،ج ۳،ص ۴۹۹.

۴- (۲۳) همان مأخذ،ص ۱۶۲،شماره ۱۴.

۵- (۲۴) حشر/۹:کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس بازداشته است رستگارند.

مقصد سوّم-شکر نعمت باری تعالی است زیرا خداوند بر بنده اش نعمتهایی ارزانی داشته که آنها را در جان و مال او قرار داده است.عبادات بدنی شکر نعمت بدن است،و عبادات مالی شکر نعمت مال؛و چه پست است کسی که فقیر را می نگرد که چگونه روزی بر او تنگ شده و دست نیاز به سوی او دراز کرده،لیکن نفس او به وی اجازه نمی دهد که خداوند متعال را شکر گوید از این که او را از سؤال و خواهش بی نیاز ساخته و دیگران را به ربع عشر یا عشر مال او محتاج کرده است.

دوّمین وظیفه:شناخت وقت ادای زکات است؛

(۱)از جمله آداب وقت ادا در نزد ارباب دین تعجیل در اخراج آن پیش از وقت وجوب است تا هر چه زودتر رغبت خود را در امتثال اوامر الهی اظهار و در دل بینوایان و مستمندان سرور و خوشحالی وارد کنند و بر موانع زمان که ممکن است موجب تعویق در امور خیر گردد پیشی گیرند،چه می دانند که در تأخیر آفتهایی است و علاوه بر آن تأخیر از وقت وجوب انسان را در معرض گناه قرار می دهد.

می گویم:ادای زکات پیش از وقت وجوب باید بدین صورت باشد که یا آن را از مال خود جدا کند و کنار بگذارد و یا آن را به عنوان وام به مستحقّ دهد زیرا در غیر این صورت تقدّم در ادا جائز نیست و رفع ذمّه نمی شود.

غزّالی می گوید:هر زمان انگیزهٔ خیری در باطن بروز کند باید آن را مغتنم شمرد، چه آن رهنمودی از فرشته است؛و دل مؤمن چنانکه در حدیث آمده میان دو انگشت پروردگار جهان است،و چه زود دگرگون می شود.شیطان وعدهٔ فقر و ناداری می دهد و به فحشاء و منکر امر می کند و به دنبال هر رهنمودی از فرشته رهنمودی دارد.پس باید فرصت را غنیمت شمرد و برای ادای زکات اموال خود اگر آن را بطور مجموع ادا می کند ماه معیّنی قرار دهد،و بکوشد که آن افضل اوقات باشد تا سببی برای مزید تقرّب و افزایش مال او شود،مانند ماه رمضان،چه پیامبر(صلی الله علیه و آله)که سخی ترین کس بود در ماه رمضان مانند باد وزان هیچ چیزی برای خود نگه نمی داشت. (۱)ماه رمضان دارای

۱- (۲۵) صحیح بخاری،ج ۴،ص ۲۲۹.

فضیلت شب قدر است که قرآن در آن شب نازل شده است.همچنین ماه ذی الحجّه یکی از ماههایی است که دارای فضیلت زیاد است،چه آن ماه حرام و حجّ اکبر در همین ماه است.ایّام معلومات نیز از روزهای همین ماه و عبارت از ده روز اوّل آن است؛ایّام معدودات که ایّام تشریق می باشد نیز از روزهای این ماه می باشد.افضل ایام رمضان ده روز آخر آن و افضل ایام ذی الحجه ده روز اوّل آن است.

سوّمین وظیفه:پنهان دادن زکات است،

(۱)زیرا دادن آن در خفا از ریا و سمعه دورتر است.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است.«بهترین صدقه آن است که انسان چیزی به اندازۀ طاقت خویش پنهانی به بینوایی دهد.» (۱)یکی از دانشمندان گفته است:سه چیز از گنجهای نیکوکاری است از جمله آنها پنهانی دادن صدقه است،و این مطلب بطور مسند نیز روایت شده است. (۲)

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«بنده در پنهان عملی می کند،خداوند آن را پنهان می نویسد.اگر بنده آن را اظهار کند خداوند آن را از پنهانی درآورده آشکار می نویسد،و اگر از آن سخن گوید خداوند آن را از نهان و آشکار انتقال می دهد و در ریاء ثبت می کند» (۳)در حدیث مشهوری است:«هفت دسته اند که خداوند آنها را در روزی که هیچ سایه ای جز سایۀ او نیست در سایۀ خود قرار می دهد.یکی از آنها کسی است که صدقه ای می دهد در حالی که دست چپش از آنچه دست راستش داده آگاه نمی شود.» (۴)در خبر است که:«صدقه پنهانی آتش خشم پروردگار را خاموش می کند.» (۵)خداوند متعال فرموده است: وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ. (۶)فایده

ص:۱۱۷

۱- (۲۶) مسند احمد در حدیثی طولانی از ابی ذرّ؛الکبیر طبرانی؛مجمع الزّوائد،ج ۵،ص ۱۱۵.

۲- (۲۷) الایجاز و جوامع الکلم از ابن عباس،المغنی.

۳- (۲۸) عراقی گفته است:خطیب نظیر آن را در تاریخ خود با سندی ضعیف از انس نقل کرده است.

۴- (۲۹) صحیح بخاری،ج ۳،ص ۱۳۱؛صحیح مسلم،ج ۳،ص ۹۳؛خصال صدوق،ج ۲،ص ۲.

۵- (۳۰) کافی،ج ۴،ص ۷؛تهذیب،ج ۱،ص ۳۷۸.

۶- (۳۱) بقره/۲۷۱:...و اگر آنها را مخفی ساخته به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است.

پنهانی دادن صدقه رهایی از آفت ریا و سمعه است.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:

«خداونـد نمی پذیرد از کسـی که(عملش)را بشـنواند و نشان دهد و منّت گذارد»؛ (۱)و کسـی که از صدقه ای که داده سـخن گویـد مطلوب او سـمعه و آن که در برابر مردم صـدقه دهـد مقصودش ریاست.پنهانی صـدقه دادن و از آن لب فرو بسـتن مایه رهایی از اینهاست.برخی در فضـیلت صدقه پنهانی تا آن حدّ کوشـیده اند که گیرنده دهنده را نشناسد؛بعضی صدقه خود را به نابینا می دادنـد،و برخی در گـذرگاه فقیر و محلّ نشسـتن او می انداختند به گونه ای که آن را ببیند و دهنده را رؤیت نکند؟و بعضـی آن را در لباس فقیر به هنگامی که خوابیده بود می بسـتند؛و برخی آن را به وسیله دیگری به فقیر می رساندند تا دهنده اصـلی را نشـناسد و از واسطه می خواستند که حال او را مکتوم بدارد و این موضوع را افشاء نکند.همهٔ این کارها برای این بود که آتش خشم پروردگار را خاموش کنند،و از ریا و سمعه دوری جویند.هر زمان ممکن نباشد صدقه را به فقیر برساند جز این کـه یـک تـن او را بشـناسد سـزاوارتر ایـن اسـت کـه کسـی را وکیـل کنـد تـا آن را بـه فقیر برسانـد بی آن کـه فقیر دهنـده را بشـناسد،زیرا اگر فقیر دهنـده را بشـناسد ریاء و منّت هر دو جمع شـده در حالی که در شـناخت واسـطه تنها ریا وجود دارد.هر زمان مقصود او از دادن صدقه شـهرت و آوازه باشد عمل او بکلّی باطل می گردد،زیرا زکات وسیله ازالهٔ بخل و تضعیف حبّ مـال است و حبّ جاه و مقام بیشتر از حبّ مال بر نفس چیرگی دارد و هر کـدام از این دو در آخرت مایـهٔ هلاکت است؛لیکن صفت بخل در قبرماننـد کژدمی بسـیار نیش زننـده و ریا در قبر همچون ماری ظاهر می شونـد،در حالی که وی برای دفع آزار آنهـا مـأمور به تضـعیف و قتـل آنهاست.و هرگاه مقصود وی ریا و سـمعه باشـدماننـد این است که پاره ای از اعضای کژدم را خوراک مـار قرار داده است و در نتیجه به انـدازهٔ آنچه از کژدم ضـعیف شـده بر قوّت مـار افزوده است و اگر وضع را به همان گونه ای که بود باقی می گذاشت امر بر او آسان تر بود.قوّت و شدّت این صفات که قدرت

۱- (۳۲) در هیـچ یـک از اصول به این روایت دست نیـافتم و در بطلان عمل به سـبب ریا روایاتی وارد است به وسائل الشـیعه باب دوازدهم از ابواب مقدمه عبادات مراجعه شود،مستدرک الوسائل باب مذکور.

و نیروی کژدم و مار بسته به آنهاست در این است که به مقتضای آنها عمل شود،و ضعف آنها بدین است که به نیروی مجاهدت و مخالفت بر خلاف مقتضای آنها رفتار گردد؛ بنابراین چه سودی است در این که با انگیزه های بخل مخالفت و با دواعی ریا موافقت شود،و در واقع ضعیف تر تضعیف و قوی تر تقویت گردد.ما بزودی در بخش مهلکات اسرار این معانی را ذکر خواهیم کرد.

می گویم:وظیفهٔ پنهان داشتن صدقه در نزد ما شیعه منحصر به صدقات مستحبّ است نه زکات واجب.امام صادق(علیه السلام)در آنچه به سند حسن از آن حضرت روایت شده فرموده است:«هر چه را خداوند بر تو واجب کرده اظهار آن بهتر از پنهان داشتن آن است،و هر چه مستحبّ است پنهان داشتن آن بهتر است.پس اگر انسان زکات مالش را آشکارا بر دوش خود حمل کند نیکو و پسندیده خواهد بود.» (۱)در خبر موثّق از آن حضرت نقل شده که درباره آیهٔ: وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ،فرمود:«این غیر از زکات است،همانا زکات آشکار است نه پنهان.» (۲)آری پنهان دادن زکات واجب در جایی جاری می شود که گیرنده از گرفتن زکات شرم کند و به غیر نام زکات به او داده شود.

در الفقیه (۳)از عاصم بن حمید روایت شده که گفته است:به ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)عرض کردم از اصحاب ما کسی است که از گرفتن زکات شرم می کند،می توانم از مال زکات به او بدهم و به او نگویم که زکات است؟فرمود:«به او بده و به او مگو که زکات است و مؤمن را خوار مگردان.»

چهارمین وظیفه:هرگاه بداند آشکارا دادن زکات موجب ترغیب مردم در اقتدای

به اوست آن را آشکار دهد

(۱) و درون خود را از انگیزه ریا به طریقی که در درمان ریا در کتاب ریا ذکر خواهیم کرد حفظ کند.خداوند متعال فرموده است:

۱- (۳۳) کافی،ج ۳،ص ۵۰۱؛تهذیب،ج ۱،ص ۳۷۸.

۲- (۳۴) کافی،ج ۱،ص ۵۰۲،شماره ۱۷؛تهذیب،ج ۱،ص ۳۷۸.

۳- (۳۵) همان مأخذ،ص ۱۵۲.

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمّا هِيَ ؛ (۱)و این هنگامی است که موقعیّت،اقتضای اظهار را داشته باشد خواه از این نظر که دیگران به او اقتدا کنند یا آن که درخواست کننده در پیش روی مردم درخواست کند که در این موقع از بیم ریای در اظهار،نباید دادن صدقه به او ترک شود،بلکه باید ضمن دادن صدقه به او در حدّ امکان،درون خود را از ریا نگه دارد.امّا در دادن آن بطور آشکار محظور سومی غیر از منّت و ریا وجود دارد و آن هتك حرمت فقیر است،زیرا بسا که آزرده گردد از این که به صورت محتاج در میان مردم دیده شود.لیکن کسی که سؤال و اظهار احتیاج می کند خود او پرده آبروی خویش را پاره کرده است و در نتیجه دادن صدقه آشکار به او اشکالی ندارد.این امر مانند اظهار فسق کسی است که او فسق خود را پوشیده نگه می دارد،زیرا شرع این عمل را حرام شمرده و تجسّس حال و غیبت او را نهی کرده است.لیکن کسی که فسق خود را اظهار کند اقامهٔ حدّ بر او در حکم اشاعه آن است،امّا سبب آن خود او بوده است.دراین باره پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:

«کسی که پرده حیا را از خود دور کند غیبت ندارد.» (۲)خداوند متعال فرموده است:

« وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً (۳)در این آیه خداوند به صدقه دادن آشکار دعوت فرموده است،زیرا متضمّن فایدهٔ ترغیب دیگران است.و بنده باید در میزان این فایده بدقّت تأمّل کند و آن را با موارد منع که دراین باره وجود دارد بسنجد،زیرا این ها با اختلاف احوال و اشخاص مختلف می شود.در بعضی حالات دادن صدقه آشکار به برخی اشخاص افضل است و کسی که به سود و زیان امور دانا باشد و با دیدهٔ هوس و شهوت به کارها ننگرد در همهٔ احوال آنچه شایسته تر و سزاوارتر است بر او روشن می شود.

پنجمین وظیفه:صدقه اش را با منّت و آزار تباه نکند.

(۱)خداوند متعال فرموده است:

۱- (۳۶) بقره/۲۷۱:اگر انفاقها را آشکار کنید خوب است.

۲- (۳۷) شعب الایمان بیهقی از انس به سند ضعیف،الجامع الصغیر باب میم.

۳- (۳۸) رعد/۲۲:و از آنچه به آنها روزی داده ایم در آشکار و نهان انفاق می کنند.

لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکَمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی (۱)دربارۀ حقیقت منّت و ایذاء اختلاف است.

گفته انـد:منّت این است که از صـدقه خود یاد کنـد،و ایـذاء این است که آن را اظهار کنـد.و نیز گفته شـده:منّت آن است که گیرنده را در برابر عطای خود به کار گیرد،و ایذاء آن است که او را به سـبب فقری که دارد سـرزنش کند.و نیز گفته اند:منّت این است که به خـاطر عطای خود بر او تکبّر کنـد و ایـذاء آن که او را مأیوس سازد و یا از این که سؤال می کنـد وی را مورد نکوهش قرار دهـد.پیامبر(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«خداونـد صـدقه منّت گـذار را نمی پـذیرد.»از نظر من منّت دارای ریشه و منشـاء است و آن از احوال دل و صـفات آن است و افعـالی که بر زبـان و جوارح ظاهر می شود فروع و شاخه های آن می باشـد.اصل آن این است که شـخص عطاکننـده خود را احسان کننـده و نعمت دهنـدۀ به فقیر می بیند در حالی که حقّ آن است که فقیر را احسان کننده به خود بشـناسد،زیرا حقّی را که خداوند برای خود مقرّر داشـته از وی قبول کرده و باعث تزکیه و نجات او از آتش دوزخ شده است؛و اگر فقیر آن را نمی پذیرفت وی همواره در گرو آن بود.پس سزاوار این است که طوق منّت فقیر را بر گردن خود احساس کند چه وی در گرفتن این حقّ دسـتش را نایب خداوند قرار داده است.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«صـدقه پیش از آن که به دست فقیر برسـد در دست خداوند قرار می گیرد.» (۲)پس عطاکننده باید به یقین بدانـد که او صـدقه را به خداوند تسـلیم می کند و پس از تحویل آن به حقّ تعالی فقیر روزیش را از او اخذ می کند.اگر عطاکننـده بـدهکار کسـی باشد و طلبکار بنده یا خدمتکار تحت تکفّل خود را به وی حواله دهد چنانچه او معتقد شود که وی را بر خدمتکار منّتی است از سـفاهت و نادانی او خواهد بود،چه او تنها وامی را ادا کرده که در برابر خریدن چیزی که محبوب او بوده بر عهده داشته است.بنابراین او که برای خود کار کرده چرا بر دیگری منّت گذارد.

۱- (۳۹) بقره/۲۶۴:...بخششهای خود را با منّت و آزار باطل نسازید.

۲- (۴۰) تفسیر عیّاشی؛وسائل،ج ۶،ص ۳۰۳ چاپ جدید؛عدّه الداعی،ص ۴۴؛شعب الایمان بیهقی به سند ضعیف،المغنی.

هرگاه مقاصد سه گانه ای را که در فهم وجوب زکات ذکر کردیم بداند،حتی اگر یکی از آنها را بداند،هرگز خود را جز بر نفس خویش احسان کار نمی بیند،زیرا او مال خود را بذل می کند یا برای اظهار محبّت خداوند،و یا برای تطهیر نفس خویش از صفت نکوهیدهٔ بخل و یا شکرگزاری بر نعمت مال تا فزون تر گردد و در هر صورت دادوستدی میان او و فقیر برقرار نشده است تا خود را نسبت به او احسان کار بداند.هرگاه به سبب نادانی تصوّر کند که بر او احسان کرده است آنچه در معنای منّت بیان شد بر ظاهر او نمودار می شود و آن بازگو کردن اعطای صدقه و اظهار آن و خواستن پاداش از فقیر از طریق شکر و دعا و خدمت و تعظیم و قیام به حقوق او و مقدّم داشتن او در مجالس و پیروی او در کارهاست؛و این ها همه ثمرات منّت است،و معنای منّت در باطن همان است که ذکر کردیم.

امّا ایذاء ظاهر آن عبارت است از توبیخ،نکوهش،پرخاش،ترش رویی،پرده دری و انواع اهانت و تحقیر؛و باطن آن که منشاء این افعال می باشد دو امر است:یکی ناخشنودی انسان از صرف نظر کردن از مال و گران بودن این امر بر نفس وی که لا محاله خلق او را تنگ می سازد،دوّم این که او خود را بهتر از فقیر می بیند،و وی را به سبب نیازی که دارد پست تر از خود می شمارد،و منشاء این دو پندار نادانی است.امّا ناخشنودی او از تسلیم مال حماقت است،زیرا هر کس از بذل یک درهم در برابر هزار درهم ناراضی باشد بسیار احمق است.روشن است که انسان مال را برای جلب رضای خداوند و کسب ثوابهای اخروی می دهد،و این عمل شریف تر و ارزشمندتر از آن است که مال خویش را در راه پاکیزه کردن نفس خود از صفت نکوهیده بخل صرف کرده و می کند و یا به امید مزید نعمت در طریق شکرگزاری به مصرف برساند،و به هر تقدیر ناخشنودی و کراهت از این که با دادن زکات،مال از دست او خارج می شود موردی ندارد.دوّم این که خود را برتر از فقیر بداند نیز ناشی از نادانی است،زیرا او اگر برتری فقیر را بر غنی و خطراتی را که متوجّه توانگران است می دانست هرگز فقیر را حقیر نمی شمرد بلکه به او تبرّک می جست و مرتبه او را آرزو می کرد چه توانگران صالح

پانصد سال پس از فقرا و مستمندان وارد بهشت می شوند.از این رو پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«به پروردگار کعبه سوگند آنان زیانکارترند.»ابو ذرّ عرض کرد:آنها کیستند؟ فرمود:«آنهایی که اموالشان بیشتر است.» (۱)آری آنان چگونه فقیر را حقیر می شمارند در حالی که خداوند توانگران را در خدمت آنها قرار داده است،زیرا توانگر با کوشش مال به دست می آورد،و با تلاش آن را زیاد می کند،و در نگهداری آن می کوشد و در همین حال ملزم است از آن مال فقیر را به اندازه ای که نیاز دارد بدهد و از دادن زیاده بر آن چنانچه به او زیان رساند خودداری کند.بنابراین توانگر برای تلاش در راه تأمین روزی فقیر به کار گرفته شده است با این تفاوت که او مظلمه ها و مشقّتها و پاسداری اموال را تا زمانی که بمیرد بر گردن می گیرد؛آنگاه دشمنانش از آن اموال برخوردار می شوند.در این صورت هر زمان کراهت و ناخشنودی دهنده زکات مرتفع گردد و از توفیقی که خداوند در ادای این واجب به او داده،و با دادن آن به فقیر و گرفتن آن از سوی فقیر ذمّهٔ وی از ادای آن خلاصی یافته است نارضایی او به سرور و فرح تبدیل شود طبعا آزار فقیر و نکوهش او منتفی و ترش رویی او به خوشحالی و ستایش و قبول منّت تبدیل می شود.منشاء منّت و ایذاء همین است که ذکر شد.

می گویم:در کافی از امام صادق(علیه السلام)روایت شده است:«امیر مؤمنان(علیه السلام) می فرمود:کسی که بداند آنچه کرده به خود کرده انتظار شکرگزاری از مردم را ندارد و خواهان آن نیست که بیش از حدّ رفتاری که خود با آنها داشته است آنان او را دوست بدارند،بنابراین شکر آنچه برای خود کرده ای و با آن آبروی خویش را نگه داشته ای از غیر خود طلب کن و بدان که کسی که از تو طلب حاجت می کند آبرویش را از آبروی تو گرامی تر ندانسته است،پس آبرویت را گرامی بدار از این که(حاجت)او را ردّ کنی.» (۲)

۱- (۴۱) تمام حدیث که در مشکاة المصابیح،ص ۱۶۴،آمده چنین است:«ابی ذرّ گفته است:به خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله)وارد شدم آن حضرت در سایه کعبه نشسته بود چون مرا دید فرمود:به پروردگار کعبه سوگند آنها زیانکارترند،عرض کردم:پدر و مادرم فدایت آنها کیانند؟فرمود:«آنها که اموالشان زیادتر است مگر کسی که چنین و چنان گوید.و چنین و چنان از پیش رو و از پشت سر و از راست و چپ انفاق کند و اینان اندکند». این حدیث پیش از این از مصادر متعدّد ذکر شده است.

۲- (۴۲) همان مأخذ،ج ۴،ص ۲۸.

غزّالی می گوید:اگر بگویی این که انسان خود را در مرتبهٔ نیکوکار و محسن ببیند امری دشوار است آیا نشانه ای وجود دارد که دل خود را بیازماید تا بداند که او خود را نیکوکار نمی داند؟پاسخ این است که بدانی برای این امر نشانهٔ دقیق و روشنی وجود دارد،و آن این است که انسان فرض کند آن فقیری که به او صدقه داده اگر فی المثل بر او جنایتی وارد کند یا دشمنش را بر ضدّ او یاری دهد آیا انکار و نفرت وی از او در مقایسه با پیش از دادن صدقه به او زیادتر شده است یا نه،اگر زیادتر شده صدقه او خالی از شایبهٔ منّت نیست زیرا به سبب دادن صدقه چیزی را از او توقّع دارد که پیش از آن انتظارش را نداشته است.

اگر بگویی:این امر دشواری است و دل هیچ کس از آن جدا نیست،پس درمان آن چیست؟پاسخ این است که بدانی برای این درد درمانی باطنی و درمانی ظاهری وجود دارد:

امّا درمان باطنی شناخت حقایقی است که ما در لزوم درک وجوب ذکر کردیم و دانستن این که فقیر است که به دهندهٔ صدقه احسان می کند،و با قبول آن وی را پاک می سازد؛و درمان ظاهری به جا آوردن کارهایی است که معمولاً کسی که عهده دار منّت دیگری است انجام می دهد،چه افعالی که بر اساس اخلاق از انسان صادر می شود در دل تاثیر عمیق دارد و به آن صبغهٔ اخلاقی می دهد چنان که اسرار آن در نیمهٔ آخر این کتاب ذکر خواهد شد.از این رو برخی از ارباب معرفت صدقه را در پیش روی فقیر می نهادند و خود در برابر او می ایستادند و قبول آن را از او خواهش می کردند تا آن حدّ که به صورت سائل و متقاضی جلوه گر می شدند و اگر فقیر صدقه آنها را ردّ می کرد احساس کراهت و ناخشنودی می کردند.برخی دیگر از اینان به هنگام دادن صدقه دست خود را باز می کردند تا فقیر آن را بردارد و دست او ید علیا(دست بالاتر)باشد.بعضی دیگر چون صدقه را برای فقیر می فرستادند به فرستادهٔ خود می گفتند دعای فقیر را حفظ کند؛ سپس دعای فقیر را بازگو می کردند و می گفتند:این در برابر آن تا صدقهٔ ما بر ایمان

خالص باشد و توقّع دعا از فقیر نداشتند،چه آن نوعی تلافی است و در برابر دعای او دعا می کردند.

می گویم:آنچه از طریقه اهل بیت(علیه السلام)معلوم می شود خلاف این است.روایت شده امام زین العابدین(علیه السلام)به خادم خود می فرمود:«کمی دست نگهدار تا دعا کند زیرا دعای درخواست کنندهٔ از فقیر ردّ نمی شود.»همچنین به خادم دستور می داد:«چون چیزی به فقیر می دهی از او بخواه تا دعای خیر کند»؛و نیز از امام باقر(علیه السلام)یا امام صادق(علیه السلام) روایت است:«هنگامی که به آنها چیزی می دهید به آنها یاد دهید دعا کنند،زیرا دعای آنها درباره شما به اجابت می رسد لیکن دربارهٔ خودشان اجابت نمی شود.» (۱)غزّالی می گوید:ارباب معرفت قلوب خود را بدین گونه درمان می کردند،و در ظاهر برای معالجهٔ دل درمانی جز کارهایی که گویای تواضع و فروتنی و قبول منّت باشد وجود ندارد؛و در باطن همان شناختهایی است که ما آنها را بیان کردیم و آن از راه عمل بود و این از راه علم است و دل جز به معجونی از علم و عمل درمان نمی شود.این شرائط در زکات به منزلهٔ خشوع در نماز است.این خشوع بنا بر قول پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)که فرموده است:«آدمی را از نمازش بهره ای نیست جز آنچه از آن درک کرده است»، ثابت می باشد،و شرائط مذکور نیز بنا بر گفتار آن حضرت که:«خداوند صدقه منت گذار را نمی پذیرد»،و قول خداوند متعال که: لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی محقّق است.امّا فتوای فقیه که عمل چنان که باید واقع شده،و بدون این شرط برائت ذمّه حاصل است داستان دیگری است که ما در کتاب نماز به معنای آن کرده ایم.

ششمین وظیفه:عطای خود را اندک شمارد،

(۱)زیرا اگر بزرگ پندارد آن را پسندیده و خودپسندی از مهلکات و باطل کنندهٔ اعمال است؛خداوند متعال فرموده است: وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً وَ ضاقَتْ عَلَیْکُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِینَ

۱- (۴۳) عدّه الدّاعی،ص ۴۴.

(۱)گفته اند:طاعت هر زمان کوچک شمرده شود نزد خداوند بزرگ است،و گناه هرگاه بزرگ دانسته شود نزد خداوند کوچک است؛گفته شده است:کار نیک جز به سه چیز تمام نمی شود:کوچک شمردن آن،شتاب در انجام دادن آن و پوشیده داشتن آن.

می گویم:این را الفقیه (۲)از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:

«دانسته ام که نیکی جز به سه چیز تمام نمی شود:کوچک شمردن،پوشیده داشتن و شتاب در انجام دادن آن،زیرا هرگاه کوچکش بشماری نزد کسی که آن را به خاطر او انجام داده ای بزرگش کرده ای؛و هرگاه آن را پوشیده بداری نیکی را کامل کرده ای و اگر در انجام دادن آن شتاب کنی آن را گوارا ساخته ای.در غیر این صورت نیکی را محو و ناگوار کرده ای.» غزّالی می گوید:بزرگ داشتن عطا منّت و آزار نیست،زیرا اگر انسان مال خویش را صرف ساختمان مسجد یا رباطی کند.بزرگ شمردن آن ممکن است،لیکن منّت و آزار در آن ممکن نیست،بلکه خودپسندی و بزرگ بینی در همهٔ عبادات جریان پیدا می کند و درمان آن علم و عمل است:

امّا مقصود از علم آن است که بداند ده یک یا بیست یک اندکی است از بسیار؛و او در این بخشش به نازل ترین درجات آن بسنده کرده است،چنان که در آنجا که از فهم وجوب سخن گفته ایم ذکر کرده ایم.از این رو شایسته این است که او از عطای اندک شرمگین باشد چه رسد به این که آن را بزرگ بشمارد.اگر از این حدّ فراتر رفته به بالاترین درجهٔ جود و بخشش برسد و همهٔ مال خود یا بیشتر آن را در این راه صرف کند باید بیندیشد که این مال او از کجاست،و در چه راه صرف می کند،زیرا مال از آن

۱- (۴۴) توبه/۴۲:...و در روز حنین(نیز یاری کرد)هنگامی که فزونی جمعیّتتان شما را به اعجاب درآورده بود ولی هیچ مشکلی را برای شما حلّ نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت به دشمن کرده فرار کردید.
۲- (۴۵) ص ۱۶۲،شماره ۱۲.

خداست و منّت او راست که آن را به او عطا کرده و به او توفیق داده تا آن را بذل و بخشش کند.پس چرا چیزی را که در راه خداوند صرف کرده و به او تعلّق دارد بزرگ بشمارد با آن که موقعیّت اقتضا می کند که او به آخرت نظر داشته باشد و برای تحصیل ثوابهای الهی آن را بذل کند،و بخشش چیزی را که چند برابر آن را از خداوند انتظار دارد بزرگ نشمارد.

امّا منظور از عمل این است که به هنگام دادن صدقه از بخل خود شرمسار باشد که بقیّهٔ مالش را از خداوند دریغ می دارد،و با شکستگی و شرمگینی حالت کسی را دارد که سپرده ای نزد او باشد و استرداد آن را از او بخواهند و او بخشی از آن را برگرداند و بخشی را نگهدارد،زیرا همهٔ مال او از آن خداست و بخشش همهٔ آن نزد خداوند محبوب است جز این که بنده اش را به آن امر نکرده است،زیرا بنده به سبب بخلی که دارد این امر بر او گران خواهد بود،چنان که فرموده است: إِنْ یَسْئَلْکُمُوها فَیُحْفِکُمْ تَبْخَلُوا .

هفتمین وظیفه:صدقه را از بهترین و محبوب ترین و ارزشمندترین و پاکیزه ترین

قسمتهای مالش انتخاب کند،

(۱)زیرا خداوند پاک است و جز پاک را نمی پذیرد.اگر صدقه شبهه ناک باشد بسا آن که ملک خالص او نباشد و در نتیجه ادای ذمّه نشود.در بعضی اخبار آمده است:«خوشا به حال بنده ای که از مالی که بی معصیت کسب کرده انفاق کند.» (۱)اگر صدقه از خوب ترین مال او نباشد مرتکب سوء ادب شده زیرا مال خوب را برای خود،برده و یا برای خانواده اش نگهداشته و غیر خدا را بر خدا ترجیح داده است؛و اگر بدین گونه با میهمانش رفتار کند و بدترین خوراکی را که در خانه اش دارد برای او بیاورد بی شکّ او را از خود دلتنگ ساخته است.این امر در صورتی است که نظرش به سوی خدا معطوف باشد و اگر نظرش متوجّه حال خود و ثواب او در آخرت است تردیدی نیست که خردمند دیگری را بر خویش ترجیح نمی دهد؛زیرا از مال او تنها آنچه را که به صدقه می دهد و در نتیجه برایش باقی می ماند یا می خورد و از میان می رود به او

۱- (۴۶) کافی و غیره چنان که پیش از این ذکر شده است.

تعلّق دارد و آنچه هم اکنون می خورد قضای حاجت او،و آنچه صدقه می دهد ذخیره آخرت اوست و از خردمندی نیست که آینده نگری نکند و برای آخرت خویش اندوخته ای فراهم نسازد.خداوند متعال فرموده است: أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّباتِ ما كَسَبْتُمْ وَ مِمّا أَخْرَجْنا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلاّ أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ ؛ (۱)یعنی چیزی را که جز با کراهت خاطر و شرم نمی گیرید برای پروردگارتان اختیار نکنید،و همین معنای اغماض است.در خبر است:«یک درهم بر صد هزار درهم پیشی می گیرد»؛ (۲)و این در صورتی است که انسان آن یک درهم را از حلالترین و بهترین مال خود با خشنودی و شادی در راه خدا انفاق کند.گاهی هم انسان صد هزار درهم را از مالی که آن را مکروه می دارد خرج می کند،لیکن همین عمل گویای این است که چیزی را که محبوب اوست برای خدا برنگزیده است.از این رو خداوند نکوهش کرده است قومی را که برای او چیزی قرار می دهند که مکروه آنهاست و فرموده است: وَ يَجْعَلُونَ لِلّهِ ما يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنى لا ،برخی از قرّاء بر همین لاء نفی وقف کرده اند تا آنها را تکذیب کنند و به جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النّارَ (۳)آغاز کرده اند یعنی قرار دادن چیزی را که مکروه آنهاست برای خداوند آتش جهنّم را برای آنان به بار آورده است.

هشتمین وظیفه:صدقه را به کسی دهد که ثواب آن بیشتر باشد،

(۱)و به این که گیرنده یکی از اصناف هشتگانهٔ مستحقّان است بسنده نکند،چه در عموم آنها نیز خصوصی وجود دارد و باید به ویژه صفات ششگانه زیر را مراعات کند:

اوّل-این که پرهیزکارانی را که از دنیا رو گردانیده و خود را وقف تجارت آخرت

۱- (۴۷) بقره/۲۶۷:...از قسمتهای پاکیزه ای که به دست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم انفاق کنید و به سراغ قسمتهای ناپاک نروید تا از آن انفاق کنید در حالی که خود شما حاضر نیستید آنها را بپذیرید مگر از روی اغماض و کراهت.

۲- (۴۸) سنن نسائی،ج ۵،ص ۵۹.

۳- (۴۹) نحل/۶۲:آنها برای خدا چیزهایی قرار می دهند که خودشان از آن کراهت دارند با این حال به دروغ می گویند سرانجام نیکی دارند،ناچار برای آنها آتش است.

کرده اند جستجو کند.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«جز طعام پرهیزگار را تناول مکن،و نباید طعام تو را جز پرهیزگار بخورد»؛ (۱)زیرا پرهیزگار از طعام تو برای حصول تقوا کمک می گیرد،و تو با کمکی که به او می کنی در طاعات او با وی شریک خواهی بود.

پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«طعام خود را به پرهیزگاران و نیکوکاران مؤمن بخورانید» (۲)و با عبارتی دیگر آمده است:«کسی را به طعام خود میزبانی کن که او را برای خدا دوست می داری.» دوّم-این که گیرنده بخصوص از اهل علم باشد،چه این صدقه کمکی به او برای تحصیل علم است،و علم اگر با نیّت صحیحی طلب شود اشرف عبادات می باشد.ابن مبارک کمکها و امدادهای خود را به اهل علم تخصیص می داد.به او گفته شد:کاش کمکهایت را همگانی می کردی،پاسخ داد:من پس از رتبه پیامبری مقامی را برتر از مقام دانشمندان نمی دانم،و اگر یکی از آنها دلش به حاجتی که دارد مشغول شود نمی تواند برای فرا گرفتن دانش فراغ بال پیدا کند،و به آموختن آن روآورد؛بنابراین آسوده کردن دل آنها برای تحصیل علم بهترین کار است.

سوّم-آن که گیرندهٔ صدقه در تقوا و خداشناسی صادق باشد و خداشناسی او در این است که وقتی عطا را اخذ می کند حق تعالی را شکر و سپاس گوید و نعمت را از او بیند و به واسطه ننگرد؛و شکر بندگان نسبت به خداوند این است که همهٔ نعمتها را از او بدانند.از جملهٔ وصیّتهای لقمان به فرزندش این است:میان خود و خداوند انعام کننده ای قرار مده،و نعمت غیر را بر خودت زیان و ضرر به شمار آور.کسی که نعمت را از غیر خدا بداند مانند این است که منعم حقیقی را نشناخته و یقین پیدا نکرده است که واسطه ها مقهور و مسخّر خداوند می باشند؛زیرا اوست که انگیزه های عمل را بر آنها

۱- (۵۰) سنن دارمی،ج ۲، ص ۱۰۳ از ابی سعید خدری،او از پیامبر(صلی الله علیه و آله)شنید که می فرمود:جز با مؤمن همنشینی مکن و طعامت را جز به پرهیزگار مخوران.

۲- (۵۱) عراقی گفته است:ابن مبارک آن را در کتاب البرّ و الصله از حدیث ابی سعید خدری و ما بعد آن را بطور مرسل از ضحّاک نقل کرده است.

غلبه می دهد و اسباب را برای آنان فراهم می سازد تا بتوانند دست عطا از آستین در آورند و کسی که دراین باره یقین دارد جز به مسبّب الاسباب نظر نخواهد داشت.یقین چنین بنده ای برای صدقه دهنده سودمندتر از شکر و سپاس دیگری غیر از اوست چه شکر و ستایش،حرکت زبان است که غالبا سودش اندک است،امّا کمک و اعانت چنین خداشناسی هرگز ضایع نخواهد ماند.علاوه بر این کسی که در برابر عطا و بخشش ستایش و دعای خیر می کند در صورت منع و خودداری از اعطا نکوهش،و در صورت ایذاء نفرین خواهد کرد و احوال او متفاوت می باشد؛و کسی که درون خود را از ملاحظه واسطه ها مگر در آن حدّ که واسطه اند پاکیزه نکرده شاید درباره او بتوان گفت که از شرک خفی جدا نیست و باید در تصفیه توحید خود از زنگار شرک و کدورات آن از خداوند بیمناک باشد.

می گویم:در مورد آیهٔ: وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (۱)از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«این سخن مردی است که بگوید اگر فلانی نبود هلاک می شدم،و اگر فلانی نبود به فلان موفقیّت نمی رسیدم و اگر فلانی نبود عائله ام نابود شده بود.آیا نمی بینی او برای خداوند شریکی در سلطنتش قرار داده که به او روزی می دهد و حوادث را از وی دفع می کند.»عرض کردم:می گوید:اگر خداوند به وجود فلانی بر من منّت نمی گذاشت هلاک شده بودم؟فرمود:«آری این سخن و امثال آن اشکالی ندارد.»این حدیث را احمد بن فهد در العدّه (۲)روایت کرده است.با این حال نباید علم او به توحید وی را از گزاردن شکر واسطه مانع شود.در الفقیه آمده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«کسی که نسبت به او نیکی شده باید تلافی کند،و اگر نمی تواند سپاسگزاری کند و اگر این کار را نکند کفران نعمت کرده است.» (۳)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«خداوند راهزنان کار خیر را لعنت کند»؛عرض شد:چه

۱- (۵۲) یوسف/۱۰۶:و اکثر آنها که مدّعی ایمان به خدا هستند مشرکند.

۲- (۵۳) ص ۷۰

۳- (۵۴) الفقیه صدوق،ص ۱۶۲،شماره ۱۶ و ۱۷؛کافی،جلد ۴،ص ۳۳.

کسانی راهزنان کار خیرنـد؟فرمود:«مردی که نسبت به وی نیکی می شود و او ناسپاسـی می کند و همین امر رفیق او را از این که درباره دیگری نیکی کند باز می دارد.» (۱)در بخش وظایف گیرندهٔ صدقه به خواست خدا بطور کامل در این مورد سخن خواهیم گفت.

چهارم-از جملهٔ صفاتی که باید در گیرنده صدقه وجود داشته باشد این است که عفیف باشد و حاجت خود را پنهان بدارد و زیاد اظهار پریشانی و شکایت نکند؛یا از جملهٔ جوانمردانی باشد که نعمت و ثروتش از دست رفته لیکن عاداتش باقی مانده و در ظاهری آراسته زندگی می کند.خداوند متعال فرموده است: يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النّاسَ إِلْحافاً ؛ (۲)یعنی در سؤال و خواهش اصرار نمی ورزند زیرا بر اثر یقین خود غنی و بی نیاز و به سبب صبر و شکیبایی خویش عزیز و قدرتمندند،به همین ملاحظه باید در هر کوی و برزن احوال دینداران را پی جویی کند،و از حقیقت حال نیکان و اشخاص بظاهر آراسته آگاهی به دست آورد؛چه ثواب نیکی به آنها چند برابر نیکی به کسانی است که آشکارا سؤال و درخواست می کنند.

پنجم این که صدقه گیرنده عائله مند یا به سبب بیماری و یا اسباب دیگر دست تنگ و گرفتار باشد و معنای قول خداوند که فرموده است: لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ ؛ (۳)یعنی به سبب عائله مندی یا سختی معیشت و یا برای اصلاح دل در راه آخرت درمانده گشته قادر نیستند در زمین به تکاپو برخیزند،زیرا به همین علل پرشکسته و دست بسته اند،و پیامبر(صلی الله علیه و آله)عطا را به اندازهٔ عائله می داد.

ششم-این که گیرندهٔ صدقه از نزدیکان و خویشاوندان باشد،تا هم صدقه و هم صلهٔ رحم به شمار آید و ثوابهایی که در صلهٔ ارحام است بر کسی پوشیده نیست.در دادن صدقه،دوستان و برادران نیکوکار بر آشنایان مقدّمند،همچنان که خویشاوندان بر

۱- (۵۵) الفقیه صدوق،ص ۱۶۲،شماره ۱۶ و ۱۷؛کافی،جلد ۴،ص ۳۳.
۲- (۵۶) بقره/۲۷۳:...و از شدّت خویشتنداری افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند،امّا آنها را از چهره هایشان می شناسی و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند.(انفاق شما به ویژه)برای نیازمندانی باشد که در راه خدا محصور شده اند.
۳- (۵۷) بقره/۲۷۳:...و از شدّت خویشتنداری افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند،امّا آنها را از چهره هایشان می شناسی و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند.(انفاق شما به ویژه)برای نیازمندانی باشد که در راه خدا محصور شده اند.

بیگانگـان حقّ تقـدّم دارنـد.علی(علیه السـلام)فرمود:«اگر با دادن درهمی با یکی از برادرانم صـله رحم کنم نزد من محبوب تر است از این که بیست درهم صـدقه بدهم؛و اگر با بیست درهم صـله رحم به جا آورم پیش من محبوب تر از صد درهم صدقه دادن است،و اگر با صد درهم صـله رحم کنم نزد من محبوب تر است از این که بنده ای آزاد کنم.» (۱)بنابراین باید این دقّتها به عمل آید و صـفاتی که در گیرنده صدقه مطلوب است همینهاست که ذکر شد،و هر یک از این صفات را درجاتی است که باید بالاترین درجه را طلب کرد،و اگر انسان کسـی را بیابد که همهٔ این صفات در او جمع باشد بی شکّ آن ذخیره ای بزرگ و غنیمتی سترگ است.آن که در این راه تلاش کند چنانچه به مطلوب واقعی برسد دو پاداش برای اوست و اگر خطا کند یک پـاداش به او داده می شود.پاداشـی که در حـال حاضـر به او عطا می شود پاکیزه کردن نفس او از صـفت بخل،و راسـخ شـدن دوستی خداونـد در دل،و کوشـش در راه طاعت اوست،و این صـفات چون در دل قوّت گیرد او را مشـتاق لقای پروردگار می گردانـد.پاداش دوّم فایـده ای است که از دعای گیرنـدهٔ صـدقه و میزان همّت او عاید وی می شود،چه دلهای نیکان در حال و مآل آثـار بسـیار دارد؛پس اگر در عمـل خود صائب باشـد دو اجر برای اوست و اگر خطا کرده باشـد اجر اوّلی نصـیب او می گردد نه دوّمی.معنای چند برابر شدن اجر کسـی که در اجتهاد خود صائب بوده در اینجا و در دیگر موارد همین است که ذکر شد؛و خدا داناتر است.

می گویم:صـفاتی را که غزّالی برای مستحقّ صدقه ذکر کرده و لزوم کوشش در تحصیل آنها تنها در مورد مستحقّان احسان و صلـه معتبر اسـت نه مسـتحقّان زکـات و صـدقه.دلیل این مطلب روایـتی است که از امـام عسـکری(علیه السـلام)در تفسـیر آن (۲)حضـرت ضـمن حـدیثی طولانی از پیامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)نقل شده و در آن آمده است:به پیامبر(صـلی الله علیه و آله) عرض شـد:چه کسـی مسـتحقّ زکات است؟فرمود:«مستضـعفان از شـیعهٔ محمّد(صـلی الله علیه و آله)و آل او و همانهایی که بینش قوی ندارند،امّا آنانی که از بینشی نیرومند برخوردارند و با

۱- (۵۸) مأخذ آن را نیافتم.

۲- (۵۹) ص ۲۹.

قبول ولایت،معرفت آنها نسبت به دوستان آنها و بیزاری از دشمنان آنها نیکوست در دین برادران شما هستند و پیوند آنها با شما از نظر رحم و خویشاوندی از پدران و مادرانی که در جرگه مخالفان می باشند قوی تر است.از این رو به آنها زکات و صدقه ندهید،زیرا دوستان و شیعیانمان نسبت به ما مانند یک جسد واحدند،و بر جماعت ما زکات و صدقه حرام می باشد،و باید آنچه به این برادران می دهید به عنوان احسان و نیکی باشد و آنها را از زکات و صدقات منزّه بدانید و از این که چرکهای خود را بر آنها سرازیر کنید معاف بدارید.آیا هیچ کسی از شما دوست می دارد که چرکهای بدنش را بشوید سپس آنها را بر سر برادر مؤمنش بریزد؟و چرک گناه سخت تر از چرک بدن است.بنابراین برادران مؤمن خود را به چرک آلوده نسازید.همچنین صدقات و زکوات خود را به دشمنان آل محمّد(علیه السلام)و دوستان دشمنان آنها ندهید،زیرا کسی که به دشمنان ما صدقه دهد مانند کسی است که در حریم پروردگار و حریم من دست به دزدی زده است عرض شد:ای پیامبر خدا!مخالفان مستضعف نادان که مخالفت آنها با ما از روی بینش نبوده و سر دشمنی با ما ندارند چه استحقاقی دارند؟فرمود:«به هر یک از آنها کمتر از یک درهم و کمتر از یک گرده نان بدهید.سپس هر کار نیکی بعد از این انجام دهید و آبروی خودتان را با آن حفظ کنید و به وسیلهٔ آن زبان هرزه گویان و غیبت کنندگان را ببندید برای شما صدقه محسوب می شود.»پایان گفتار پیامبر(صلی الله علیه و آله).

می گویم:از وظایف صدقه دهنده این است که پس از اعطای آن دست خود را ببوسد زیرا دست او پیش از آن که در دست سؤال کننده واقع شود در دست خداوند قرار می گیرد؛امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:«هنگامی که به سؤال کننده چیزی دادید دهنده دست خود را به دهنش برگرداند و آن را ببوسد،زیرا پیش از آن که دست او در دست سائل قرار گیرد در دست خدا واقع شده است،چه خداوند صدقات را می پذیرد.» (1)پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:«صدقه مؤمن به دست سائل نمی رسد مگر آن که نخست در دست خدا واقع می شود.سپس این آیه را تلاوت فرمود: أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ هُوَ يَقْبَلُ

۱- (۶۰) خصال صدوق،جلد ۲،ص ۱۶۰ در حدیث أربعمائه.

اَلتَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَأْخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ. » (۱)از امام صادق(علیه السلام)روایت شده است که خداوند می فرمایـد:«هیـچ چیزی نیست مگر این که موکّل کرده ام کسـی غیر از من آن را دریافت کنـد،جز صـدقه که آن را با دست خود می ربایم تا آنجا که مردی یا زنی یک دانه خرما یا نصف یک دانه را صـدقه می دهـد و من ماننـد کسـی که کرّهٔ اسب یا بچّه شترش را پرورش می دهد آن را می پرورانم به طوری که در روز رسـتاخیز که مرا دیدار می کند صدقه اش همچون کوه احد باشد.» (۲)

باب سوم:دربارهٔ گیرندهٔ صدقه و اسباب استحقاق او و آداب گرفتن آن و بیان اسباب استحقاق

اشاره

دربارهٔ گیرندهٔ صدقه و اسباب استحقاق او و آداب گرفتن آن و بیان اسباب استحقاق

(۱)بدان تنها کسـی مسـتحقّ زکات است که آزاد و مسلمان باشد و از تبار هاشم و عبد المطّلب نباشد و دارای یکی از اوصاف اصناف هشت گانه ای باشد که در کتاب خداوند ذکر گردیده (۳)و زکات به آنها تخصیص داده شده است؛بنابراین زکات به کافر، برده،هاشمی و مطّلبی داده نمی شود امّا دادن آن به کودک و مجنون در صورت اخذ ولیّ آنها جائز است.

می گویم:شـرط بودن حریّت بطور مطلق درست نیست چنان که بزودی ذکر خواهد شد،و الحاق مطّلبی به هاشمی در نزد ما از نظر قـول و روایـت نـادر است.دادن زکـات به هاشـمی جـائز است مشـروط به این که دهنـده زکـات هاشـمی باشـد یـا آن که خمس،مخارج او را کفایت نکند.از نظر ما(شیعه)دادن زکات بجز دسته المؤلّفه قلوبهم مشروط به این

۱- (۶۱) توبه/۱۰۴:آیا نمی داننـد که خداوند توبه بندگانش را می پذیرد و صدقات را می گیرد و خداوند توبه پذیر و مهربان است.عدّه الدّاعی ابن فهد،ص ۴۴.

۲- (۶۲) تهذیب،جلد ۱،ص ۳۸۰؛رجال کشی،ص ۱۵۲،کافی،جلد ۴،ص ۴۷.

۳- (۶۳) سورهٔ توبه آیهٔ بیست و پنج.

است که گیرنده دوازده امامی باشد،و این بنا بر اجماع و روایات صحیح مستفیض از اهل بیت(علیه السلام)است (۱)به طوری که هرگاه زکات دهنده از مخالفان باشد و زکاتش را به هم مذهبانش دهد چنانچه بعد از آن به مذهب حقّ درآید و مستبصر شود بر او واجب است دادن زکات را اعاده کند،هر چند اعادهٔ سایر عبادات بر او واجب نیست.اشتراط عدالت در غیر مؤلّفه قلوبهم و غیر عاملین زکات مورد اختلاف است و اصحّ آن است که به کسانی که تظاهر به فسق می کنند زکات داده نشود،امّا در مورد عاملین جمع آوری زکات بدون خلاف عدالت شرط است،زیرا شغل کارگزاری ایجاب می کند که اینان امین و عادل باشند همچنان که در مورد عدم اشتراط عدالت در مؤلّفه قلوبهم هیچ خلافی نیست.و نیز شرط است که گیرنده زکات واجب النّفقهٔ زکات دهنده نباشد،مگر این که آن را در غیر نفقه واجب صرف کند؛مانند رزمنده،وام دار و برده مکاتب.در روایت صحیح از امام صادق(علیه السلام)آمده است:«به پنج دسته زکات داده نمی شود:پدر،مادر، فرزند،مملوک و زن،زیرا اینان عائله و ملازم اویند.» (۲)غزّالی می گوید:

صفات اصناف هشتگانه

دسته اوّل فقرا:

(۱)فقیر کسی است که نه مالی دارد و نه قادر به کسب است،او اگر خوراک یک روز و پوشاک متناسب با حال خود را داشته باشد فقیر نیست بلکه مسکین است؛و اگر قوت نصف روزش را داشته باشد فقیر است و چنانچه جامه ای به تن داشته لیکن دستمال سر و کفش و شلوار نداشته باشد،و بهای جامه اش به اندازه ای نیست که تهیّهٔ این کمبودها را چنان که در خور فقیران است کفایت کند در این صورت او فقیر است،زیرا در حال حاضر فاقد لوازم مورد احتیاج خویش است و توانایی تهیّه آنها را ندارد.شایسته نیست فقیر بودن مشروط به این باشد که جز آنچه عورت او را می پوشاند پوشاکی نداشته باشد،زیرا این شرط زیاده روی است و غالبا چنین افرادی یافت

۱- (۲) وسائل الشیعه،کتاب زکات،باب پنجم.

۲- (۳) کافی،جلد ۳،ص ۵۵۲،شماره ۵.

نمی شوند.اگر فقیر به تکدّی و سؤال عادت کند لیکن آن را کسب خود قرار ندهد از صدق عنوان فقیر خارج نمی شود به خلاف این که اگر قادر بر کسب باشد که در این صورت او را نمی توان فقیر دانست.اگر با تهیّهٔ وسیله ای می تواند قدرت بر کسب پیدا کند همچنان فقیر است و رواست که آن وسیله را برای او بخرند،و اگر قادر بر کسبی است که در خور شئون او و امثال او نیست نیز فقیر شناخته می شود؛و نیز اگر فقیه است و داشتن کسب او را از اشتغال به فقه باز می دارد نیز فقیر خواهد بود،و قدرت او بر کسب معتبر نیست.اگر عابد است و کسب او را از وظایف عبادت و اوراد اوقات باز می دارد باید به کسب بپردازد،چه کسب نسبت به عبادت اولویّت دارد.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«طلب حلال پس از ادای واجب واجب است.» (۱)اگر با هزینه پدرش یا کسی که نفقه اش بر او واجب است زندگیش تأمین است فقیر نیست،چه این وضع آسان تر از کسب است.

می گویم:مگر آن که انفاق کننده او را در فراخی و آسایش قرار ندهد.چنان که اصحاب ما به روایت صحیح از امام کاظم(علیه السلام)نقل می کنند که از آن حضرت درباره مردی پرسش شد که پدر یا عمو یا برادرش هزینهٔ او را بر عهده دارند آیا در صورتی که آنان او را در رفاه زندگی قرار ندهند و تمام احتیاجات او را تأمین نکنند می تواند زکات بگیرد و توسعه ای در زندگی خود بدهد؟امام(علیه السلام)فرمود:اشکالی ندارد (۲).در این مورد قول دیگری نیز گفته شده است.

باید دانست که آنچه را غزّالی در تفسیر فقیر گفته و آنچه را در سطور آینده در توضیح مسکین می گوید مشعر بر این است که فقیر از مسکین بدحال تر است و این یکی از دو قولی است که دراین باره گفته شده.قول دیگر این است که امر برعکس می باشد و شاید همین قول درست تر باشد،زیرا اصحاب ما به روایت صحیح از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده اند که فرموده است:«فقیر کسی است که سؤال نمی کند،و مسکین از او

۱- (۴) الکبیر طبرانی،الجامع الصّغیر باب طاء.

۲- (۵) کافی،جلد ۳،ص ۵۶۱ شماره ۵؛تهذیب،جلد ۱،ص ۳۷۹؛المقنعه،ص ۴۳

بدحال تر است و سؤال می کند.»در روایت حسن نظیر این حدیث آمده و در آن افزوده شده است که«بائس(بینوا)بدحال تر از آنهاست.» (۱)بنابراین تفسیر فقیر و مسکین عکس آن چیزی است که ذکر شده است.

دسته دوم مساکین:

(۱)مسکین کسی است که درآمد او کافی برای هزینه اش نیست، در این صورت گاهی ممکن است انسان مالك هزار درهم باشد امّا در این حال مسکین به شمار آید؛و گاهی جز تبر و طنابی نداشته باشد ولی غنیّ شمرده شود.مسکین اگر خانهٔ کوچکی که در آن سکنا کند.و لباسی متناسب با حال وی که او را بپوشاند داشته باشد نام مسکین از او سلب نمی شود.همچنین داشتن اثاث منزل مورد احتیاج در حدّ شئون خود، و دارا بودن کتب فقه او را از تحت عنوان مسکنت بیرون نمی برد؛و اگر جز همین کتابها چیز دیگری نداشته باشد دادن صدقه فطریّه بر او واجب نیست.

می گویم:آنچه از اخبار اهل بیت(علیه السلام)بر این احکام دلالت دارد روایتی است به سند صحیح از معاویه بن وهب از امام صادق(علیه السلام)که از آن حضرت درباره مردی پرسیده است که سیصد یا چهارصد درهم دارد و دارای عائله است و کار می کند،لیکن هزینه اش تأمین نمی شود.آیا به این درهمها روی آورد و آنها را مصرف کند و زکات نگیرد و یا زکات بگیرد؟فرمود:«نه بلکه به درآمد کارش بنگرد و با آن معاش خود و کسانی را که جزء عائله اش هستند به قدر امکان تأمین کند و بقیهٔ مخارج را از زکات بگیرد،و با آن درهمها همچنان کار کند و آنها را به مصرف نرساند.» (۲)در حدیث موثّق از امام صادق(علیه السلام)روایت است که از آن حضرت پرسش شد آیا درست است به کسی که دارای خانه و خدمتکار است زکات داده شود؟فرمود:«آری مگر آن که خانه اش درآمد داشته باشد که در آن صورت آنچه برای هزینه خود و خانواده اش کفایت کند از آن جدا می کند و اگر درآمد آن،هزینه خود و عائله اش را از

۱- (۶) تهذیب،جلد ۱،ص ۳۷۸؛کافی،جلد ۳،ص ۵۰۱،شماره ۱۶

۲- (۷) کافی،جلد ۳،ص ۵۶۱ شماره ۶ و ۵۶۰ و ۴ و ۵۶۱ و ۷؛تهذیب،جلد ۱،ص ۳۶۲ و ۳۷۹؛ المقنعه،ص ۴۳؛الفقیه،ص ۱۵۶،شماره ۵۴.

حیث خوراک و پوشاک و دیگر احتیاجات بدون هیچ اسراف کفایت نکند زکات بر او حلال است،و اگر کفایت کند نه.» (۱)از امام صادق(علیه السلام)به سند صحیح روایت شده است از آن حضرت درباره مردی که دارای خانه یا خدمتکار و یا برده ای بود سؤال شد که آیا می تواند زکات قبول کند؟ فرمود:«آری خانه و خدمتکار دارایی نیست» (۲)؛و این تعلیل در معنا مشعر است بر این که مقدار مساوی با خانه و خدمتکار از دارایی مستثناست.

در حدیث موثّق از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«گاهی زکات برای دارندۀ هفتصد درهم حلال و بردارندۀ پنجاه درهم حرام است.به آن حضرت عرض شد:این چگونه ممکن است؟فرمود:اگر دارنده هفتصد درهم عائله زیادی داشته باشد،به طوری که اگر درهمها را میان آنها تقسیم کند او را کافی نیست می تواند خود را از گرفتن زکات معاف و آن را برای عائله اش اخذ کند.امّا دارندۀ پنجاه درهم اگر مجرّد و دارای حرفه ای باشد و آنچه از درآمد آن به دست او می رسد ان شاءالله برای او کافی است در این صورت گرفتن زکات بر او حرام است.» (۳)همچنین اخبار دیگری در این مورد در دست می باشد که مؤیّد رأی شیخ طوسی در مبسوط است،در آنجا که«أحسن حالا»را به دو صنف فقیر و مسکین تفسیر کرده بدین گونه که فقیر کسی است که قادر نیست هزینۀ خود و عائله اش را بطور دائم و مطابق معمول از طریق سود مالی یا ملکی یا صنعتی تأمین کند،و قول مشهور به ویژه میان متأخّرین این است که او کسی است که مخارج سال خود و عائله اش را در اختیار ندارد؛و نیز گفته شده او کسی است که مالک نصابی که در حدّ آن زکات عین یا ادای قیمت آن واجب می شود نباشد.

دربارۀ قول مشهور به روایت موثّقی که از امام صادق(علیه السلام)نقل شده استدلال

۱- (۸) کافی،جلد ۳،ص ۵۶۱،شماره ۶ و ۵۶۰ و ۴ و ۵۶۱ و ۷؛تهذیب،جلد ۱،ص ۳۶۲ و ۳۷۹؛المقنعه،ص ۴۳؛الفقیه،ص ۱۵۶،شماره ۵۴.

۲- (۹) کافی،جلد ۳،ص ۵۶۱،شماره ۶ و ۵۶۰ و ۴ و ۵۶۱ و ۷؛تهذیب،جلد ۱،ص ۳۶۲ و ۳۷۹؛المقنعه،ص ۴۳؛الفقیه،ص ۱۵۶،شماره ۵۴.

۳- (۱۰) کافی،جلد ۳،ص ۵۶۱،شماره ۹.

می شود که فرموده است:«دارنده هفتصد درهم اگر غیر از آن چیزی نیابد می تواند زکات بگیرد.»عرض شد:بردارنده هفتصد درهم زکات واجب است؟فرمود:«زکات او صدقه بر عائله اوست،و او در صورتی می تواند زکات بگیرد که اگر بر هفتصد درهم تکیه کند در کمتر از یک سال تمام شود؛در این صورت گرفتن زکات برای او جائز است؛ ولی کسی که دارای حرفه ای است و چیزی را که زکات در آن واجب است در اختیار دارد گرفتن زکات برایش جائز نیست.» (۱)دسترسی به قاعده ای در این باب که هم با اخبار و اقوال سازگار باشد و هم عقل و لغت و عرف آن را تأیید کند امری خالی از اشکال نیست.

غزّالی می گوید:کتاب به منزلهٔ لباس و اثاث خانه است زیرا انسان بدان نیازمند است،لیکن باید در درک احتیاج به کتاب احتیاط کرد چه این احتیاج به خاطر سه چیز است که عبارتند از:یاد دادن،استفاده کردن و گشادگی خاطر.

امّا نیاز به کتاب برای تفرّج و گشادگی خاطر معتبر نیست،مانند جمع آوری کتب اشعار و تواریخ و امثال آنها که برای آخرت سودی ندارند و در دنیا فایدهٔ آنها منحصر به انس و تفرّج خاطر است.از این رو این گونه کتابها برای ادای کفّاره و زکات فطره باید فروخته شود و داشتن آنها مانع اطلاق نام مسکین بر دارندهٔ آنهاست.

در مورد نیاز انسان به کتاب برای تعلیم اگر به منظور کسب و تحصیل اجرت است مانند معلّم و مربّی و مدرّس،این کتابها ابزار کار اوست و برای ادای فطریّه فروخته نمی شود و مانند آلات و ادوات خیّاطان و دیگر پیشه وران است؛و چنانچه برای قیام به ادای واجب کفایی تدریس می کند نیز برای پرداخت فطریّه کتابها فروخته نمی شوند و نام مسکین از دارنده آنها سلب نمی شود،زیرا احتیاج به آنها مهمّ است.

امّا نیاز به کتاب به منظور استفاده از آن مانند نگهداشتن کتب پزشکی برای درمان خویش یا کتب وعظ برای مطالعه و اندرز گرفتن،اگر در شهر پزشک و واعظ وجود دارد

ص:۱۳۹

۱- (۱۱) کافی،جلد ۳،ص ۵۶۰.

بی مورد است و به کتاب نیازی نیست.و اگر وجود ندارد نیاز او موجّه خواهد بود.و بسا ممکن است به مطالعهٔ کتاب احتیاج پیدا نکند مگر پس از گذشت مدّتی؛از این رو باید مدّت احتیاج خود را معیّن کند.و اقرب این است که گفته شود:آنچه را در طول سال بدان احتیاج نباشد مورد نیاز نیست،زیرا کسی که از قوت روزانه اش چیزی زیاد بیاید بیاید دادن فطریّه بر او واجب است؛و چون حاجت انسان به قوت روزانه اندازه گیری می شود نیاز او به اثاث خانه و لباس باید سالانه برآورد گردد،لذا نباید لباس تابستانی را در زمستان فروخت،و کتاب به جامه و اثاث خانه شبیه تر است و نباید فروخته شود.گاهی ممکن است از یک کتاب دو نسخه در اختیار داشته باشد که جز به یکی از آنها نیاز نیست؛اگر بگوید یکی از آنها صحیح تر و دیگری نیکوتر است و به هر دو احتیاج دارم پاسخ این است که به نسخه صحیح تر بسنده کند و نیکوتر را بفروشد و خوش خاطری و آسایش طلبی را رها کند.اگر دو کتاب در اختیار باشد که یکی از آنها مفصّل و دیگری مختصر باشد در صورتی که منظورش استفاده است به نسخه ای که مفصّل است اکتفا کند،و اگر مقصودش تدریس است به هر دو نسخه نیازمند است،زیرا در هر یک از آنها فایده ای است که در دیگری نیست.امثال این فروع زیاد است و به آنچه ذکر شد منحصر نمی باشد و در دانش فقه نیز از آنها سخن گفته نشده است و چون مسائل مذکور مورد ابتلای عموم بوده به منظور اعلام رجحان این نظریّه به ذکر آنها پرداختیم چه پیگیری و بررسی کامل این فروع غیر ممکن است،زیرا همین احکام در اثاث خانه از حیث مقدار و عدد و نوع آن،همچنین در لباس و در خانه از نظر وسعت و ضیق نیز وارد است و این امور اندازه معیّنی ندارد،لیکن فقیه در آنها اجتهاد می کند و مسائل را به آنچه رأی اوست نزدیک می گرداند و در طریق پرخطر شبهات وارد می شود.امّا پرهیزگار راهی را که به احتیاط نزدیکتر است انتخاب می کند و شکّ را به خاطر یقین رها می سازد.درجات متوسّط دشواری که میان دو طرف متقابل روشن شکّ و یقین وجود دارد بسیار است و جز از طریق احتیاط نمی توان از آنها رهایی یافت.

دسته سوم عاملان زکات

(۱) می گویم:مراد از عاملان،کارگزاران صدقات است اعمّ از آنهایی که زکات را جمع آوری یا ثبت یا نگهداری و یا تقسیم می کنند و امثال آنان هر چند غنیّ و بی نیاز باشند،و بر خلاف آنچه در کتاب مبسوط شیخ طوسی آمده آزاد بودن آنها شرط نیست.

دستهٔ چهارم المؤلّفه قلوبهم:

(۲)و این ها کافرانی هستند که برای جهاد در راه خدا مورد استمالت و دلجویی قرار می گیرند.گفته شده مراد منافقانند،و گروهی جائز دانسته اند که این ها دسته ای از مسلمانان باشند.

دسته پنجم رقاب یا بردگان:

(۳)در صورتی که مال (۱)و امکاناتی نداشته باشند تا در برابر قرارداد آزادی خود پرداخت کنند.همچنین شامل بردگانی است که در شدّت و سختی به سر می برند و از محلّ زکات آزاد می شوند،امّا در صورت عدم وجود شدّت، در آزاد کردن آنها از محلّ زکات به سبب تعارض نصوص دو قول است هر چند در صورت عدم وجود مستحقّ در جواز آن خلافی نیست.

دسته ششم غارمان:

(۴)غارمان وام دارانی هستند که در غیر راه معصیت قرض دار شده و یا از گناه توبه کرده اند و قادر به پرداخت وام خود نیستند،و در این خلافی نیست که جائز است به اندازه ای که زکات بر اینان واجب است بدون اجازهٔ آنها و یا پس از مرگشان از اموال آنان به طلبکاران پرداخت شود.

دسته هفتم:مواردی است که زکات فی سبیل اللّه و در راه رضای او صرف

می شود،

(۵)مانند صرف آن در راه جهاد،تعمیر مسجد و پل و مدرسه،کمک به زائران و امثال این ها،چنان که از تفسیر امام عسکری(علیه السلام)و غیر آن استفاده می شود و اکثر فقیهان بر این اتّفاق دارند.در روایت صحیح از علیّ بن یقطین نقل شده که گفته است:به ابی الحسن امام موسی بن جعفر(علیه السلام)عرض کردم مالی از زکات نزد من موجود است،آیا

۱- (۱۲) کتابت اصطلاح فقهی و منطقی است و عبارت از عقدی است که میان مولی و مملوک او منعقد می شود بر اساس این که مملوک مال معیّن و معلومی را به مولی بدهد تا در برابر آن آزاد شود(فرهنگ معارف اسلامی)-م.

می توانم با آن غلامان و خویشاوندانم را به زیارت خانه خدا بفرستم؟فرمود:

«آری» (۱).امّا تخصیص وجوه زکات برای جهاد چنان که در النّهایه آمده نیکو نیست و دور از ظاهر الفاظ احادیث است.در اشتراط احتیاج گیرنده زکات اختلاف است و اصحّ جواز صرف آن در ادای هر عمل قربتی است که بجاآورنده عمل بدون آن قادر به انجام دادن آن کار نیست،هر چند او غنیّ و بی نیاز باشد.امّا به رزمنده و جهادگر از وجوه زکات به اندازه کفایت و متناسب با حال او داده می شود،اگر چه غنی و مال دار باشد و در این قول هیچ اختلافی نیست.

دستهٔ هشتم ابن سبیل:

(۱)ابن سبیل کسی است که در غیر معصیت سفر کرده و درمانده شده هر چند در شهر خودش غنیّ و دولتمند باشد؛و باید به اندازه ای که به مقصدش برسد از وجوه زکات به او داده شود،و این که استحقاق او مشروط به این است که قادر به وام گرفتن و یا فروش مالش نباشد دور از مدلول احادیث است.

مدّعی فقر و مسکنت قولش بدون بیّنه و سوگند پذیرفته می شود،مادام که دروغگویی او معلوم نشده باشد،و احوط اشتراط ظنّ غالب به راستگویی اوست.و چنانچه بعدا عدم استحقاق او معلوم شود،اگر در آغاز نسبت به او تفحّص شده در وجوهی که به او داده شده اشکالی نیست و اگر تفحّص نشده است نمی توان وجوه داده شده به او را از زکات به حساب آورد.

در دیگر اصناف مستحقّین زکات نیز باید استحقاق آنها به ثبوت برسد،و اگر در غیر اهداف و مقاصدی که معیّن شده صرف گردد باید برگردانیده شود.

این ها موارد صرف زکات مال و فطریّه است.شیخ مفید گفته است:امّا فطریّه به مساکین اختصاص دارد و ظاهر اخبار مؤیّد قول اوست،و احوط همین است.

فصل:سهام خمس

(۲)امّا خمس به شش سهم تقسیم می شود:سه سهم آن که از آن خداوند و پیامبر(صلی الله علیه و آله)

۱- (۱۳) الفقیه،صدوق،ص ۱۵۷،شماره ۶۰.

و امـام(علیه السـلام)می باشـد برای امـام است.و سه سـهم دیگر طبق ظواهر آیـات شـریفه و نصوص مسـتفیض از آن یتیمـان و مساکین و ابن السّبیل می باشد.گفته شده:خمس پنج سهم است:

یک سـهم از آن امام(علیه السـلام)و یک سـهم برای خویشاوندان پیامبر(صـلی الله علیه و آله)و سه سهم دیگر از آن سه صنف بقیـهٔ است و این قول بنـا به خبر صـحیحی است که نقل شـده است.برخی از نصوص گویای این است که خمس همـهٔ ارباح به امام(علیه السـلام)اختصاص دارد.در اصـناف سه گانه یعنی یتیمان و مساکین و ابن السّبیل شرط است که دوازده امامی باشند و عدالت در آنها شـرط نیست و در این قول اختلافی وجود ندارد.همچنین طبق اخبار مسـتفیض باید هاشمی باشند،بر خلاف این که ابن جنید به دلیل اطلاق آیه و خبر صـحیح این امر را شـرط ندانسـته است؛و بر خلاف سیّد مرتضی و ابن حمزه اکثر فقیهان انتساب به هاشم را از طریق مادر کافی نشمرده اند.

در ابن سبیـل فقر و نـاداری شـرط نیست،بلکه همـان گونه که در بـاب زکـات گفته شـد،احتیاج او تنها در شـهری که زکات و خمس به وی داده می شود شـرط است.دربارهٔ یتیم دو قول است.همچنین در این اختلافی نیست که واجب نمی باشـد خمسـی که داده می شود هر سه صـنف را فرا گیرد،زیرا مراد در آیه ذکر اصـناف مسـتحقّین است نه تعمیم آن؛در پـاره ای اخبار معتبر آمده که این امر مربوط به امام است. (۱)در وجوب توزیع سهمیّهٔ هر یک بر آنها یا جواز تخصیص آن به یکی از این سه دسته دو قول است:مشهورتر جواز تخصیص است،و چنان که پیش از این کرده ایم احوط توزیع سهمیّهٔ آنها بر آنان است.

در این که آیا بنا به اخبار فراوانی که در دست است وجوب خمس در زمان غیبت امام(علیه السلام)ساقط است یا باید اخراج و نگهـداری،و تـا زمـان ظهور آن حضـرت به حفظ آن سـفارش شود،چه خمس حقّ اوست و تا آنجا که ممکن است بایـد به او برسد،و یا این که در زمین دفن شود،چه همان گونه که در اخبار آمده هنگامی که آن حضـرت ظهور می کند خداوند او را به گنجینه های زیر زمین راهنمایی می کند،یا آن که باید نیمی از

۱- (۱۴) کافی،ج ۱،ص ۵۴۴،قرب الاسناد،ص ۱۷۰.

خمس به مستحقّان داده شود و آنچه به امام(علیه السلام)اختصاص دارد از طریق وصیّت یا دفن نگهداری شود؛و یا آن که همهٔ خمس به مستحقّان موجود داده شود،زیرا چنان که در اخبار آمده در زمان حضور امام(علیه السلام)در صورت کمبود خمس اتمام کفایت مستحقّان چنانچه نیاز داشته باشند بر عهده آن حضرت،و در صورت زیاد آمدن خمس،مازاد از آن امام(علیه السلام)خواهد بود،و در زمان غیبت نیز وضع به همین قرار است؛به هر صورت در این مورد اقوال مختلفی گفته شده و آنچه قویّا محتمل است سقوط آن بخش از خمس است که اختصاص به امام(علیه السلام)دارد،زیرا ائمه(علیه السلام)آن را برای شیعیان خود حلال فرموده اند.امّا واجب است سهام بقیّهٔ اصناف مستحقّین به آنها باز گردد،چه مانعی در این امر وجود ندارد.اگر همهٔ خمس به اصناف مذکور باز گردد احوط و احسن خواهد بود،لیکن این امر را فقیهانی که در رعایت حقّ نیابت امین هستند به همان گونه که متولّی حفظ حقوق افراد غایب می باشند عهده دار می شوند،و بسا در صورت فرض ثبوت حقّ امام(علیه السلام)و این که در این گونه تصرّفات به هیچ وجه زیانی متصوّر نیست و در نتیجه مانع رفع می شود، این نظر مورد تایید باشد؛بلکه اگر گیرندهٔ خمس از نیازمندان و پرهیزگاران بوده و مال در صورت تأخیر در توزیع آن،در معرض تلف قرار داشته باشد علم به رضای امام(علیه السلام) نیز حاصل شود؛و در این زمان غالبا وضع به همین گونه است.بنابراین پرداخت سهام خمس به این اصناف احسانی خالص و عملی بی شایبه است،و بر احسان کنندگان و نیکوکاران ایرادی وارد نیست.

وظایف گیرندهٔ زکات

اشاره

(۱)وظایف گیرندهٔ زکات پنج چیز است:

۱-گیرنده زکات باید بداند خداوند متعال که واجب فرموده است زکات به وی

داده شود برای آن است که معاش او را کفایت کند

(۲) و افکار وی را یکی گرداند،چه خداوند از بندگانش خواسته است که اهداف و مقاصد خود را یکی کنند و هدف اصلی

آنها نخست خداوند و سپس قیامت باشد،و معنای قول خداوند متعال: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ (۱)همین است.لیکن چون حکمت اقتضا کرد که شهوتها و نیازها را بر بندگان چیره سازد،و این ها افکار و اهداف او را پراکنده می گردانند،لذا به مقتضای کرم خویش نعمتهایی افاضه فرمود تا نیازهای بندگان را کفایت کند،و اموال را بسیار گرداند و بر دست بندگانش جاری ساخت،تا وسیله ای برای رفع نیازهای آنها و موجبی برای فراغت خاطر جهت ادای طاعاتشان باشد.پس بعضی را از مال بسیار بهره مند ساخت تا آنها را مورد آزمایش و ابتلا قرار دهد،و در میان خطر وارد سازد،و برخی را که مورد محبّت او بودند از دنیا پرهیز داد همان گونه که پرستار مهربان بیمارش را از آنچه برای او زیان دارد پرهیز می دهد؛از این رو آنها را از زخارف و فضول دنیا بر کنار داشت و روزی آنها را به اندازهٔ نیازشان بر دست توانگران جاری ساخت تا مشغولیّت کسب و رنج گردآوری و نگهداری اموال بر دوش توانگران و سود آنها نصیب مستمندان باشد،و اینان خود را وقف عبادت خدا کنند و خویشتن را برای پس از مرگ آماده سازند،و زخارف دنیا آنان را از این مقصود منصرف نسازد،و فقر و بینوایی آنها را از آمادگی باز ندارد.و این بالاترین نعمت است.پس بر نادارهاست که قدر ناداری را بشناسند و به حقیقت بدانند که لطف الهی در آنچه به وی نداده بیش از فضل اوست نسبت به آنچه به او عطا کرده است؛چنان که بیان و تحقیق این مطلب در کتاب فقر خواهد آمد.بنابراین گیرندهٔ زکات آنچه را می گیرد باید آن را روزی خود و کمکی برای طاعت حق تعالی بشمارد،و نیّتش به دست آوردن نیرو برای عبادت خدا باشد و اگر بر این کار توانایی نیابد آن را در امور مباح صرف کند،چه اگر آن را وسیله معصیت خداوند قرار دهد نعمت او را ناسپاسی کرده و مستحقّ خشم خداوند و دوری از رحمت او خواهد بود.

۲-دهندهٔ زکات را شکر گوید،

(۱)و او را ستایش و برایش دعا کند،و این به اندازه ای باشد که او را از حدّ واسطه بیرون نبرد و منعم نپندارد،بلکه او را طریق وصول نعمت خدا

۱- (۱۵) ذاریات/۵۶:من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند.

بر خویش بدانـد؛و طریق،از آن جهت که خداونـد او را راه و واسطهٔ نعمت خود قرار داده بر انسان دارای حقّی است،و این امر منافات نـدارد با آن که انسان نعمت را از جانب خداونـد بداند و او را منعم حقیقی بشناسد.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«کسی که شکر مردم را نگوید شکر خدا را نگفته است.» (۱)خداوند در چند جای قرآن اعمال بندگانش را مورد سپاس قرار داده است با این که او آفریننـده آنها و ایجادکننـده قـدرت آنها در انجام دادن آن اعمال است؛ماننـد: نِعْمَ الْعَبْـدُ إِنَّهُ أَوّابٌ (۲)و امثـال این آیـات؛و بایـد گیرنـدهٔ زکـات در دعـای خود بگویـد:طهّر اللّه قلبـک فی قلوب الابرار و زکّی عملک فی عمل الأخیـار،و صلّی علی روحـک فی ارواح الشّـهداء.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«کسـی که به شـما نیکی کرد آن را تلافی کنیـد،و اگر نتوانیـد برایش دعا کنیـد تا آن انـدازه که بدانیـد آن را تلافی کرده اید.» (۳)می گویم:این حـدیث از طریق خـاصّه نیز روایـت شـده و بـه اضـافه حـدیث دیگری در ایـن بـاب پیش از ایـن ذکر شـده اسـت.در کـافی از امـام صـادق(علیه السـلام)نقل شـده که فرموده است:امیر مؤمنان(علیه السـلام)می فرمود:«کسـی که نیکی را به مانند آنچه درباره اش شده اسـت پاسـخ گوید نیکی دیگران را تلافی کرده و اگر نیکی را دو چندان کند شـکرگزاری کرده و کسـی که شـکرگزار باشد کریم است.» (۴)غزّالی می گوید:از کمال شـکر آن است که اگر در عطای صدقه دهنده عیبی مشاهده کند آن را بپوشاند و عطایش را انـدک نشـمارد و بـدگویی نکنـد،و اگر از دهش دست باز دارد او را سـرزنش نکند و کار او را هم نزد خود و هم در پیش مردم بزرگ بشـمارد؛امّا وظیفهٔ عطاکننده این است که عطایش را کوچک بداند،همچنان که وظیفهٔ گیرنده این است که آن را بزرگ شمارد و منّت او را به گردن گیرد؛و بر هر یک لازم است به وظیفه

۱- (۱۶) سنن ترمذی،ج ۸،ص ۱۳۳؛مسند احمد،ج ۲،ص ۲۵۲؛سنن ابو داود،ج ۲،ص ۵۵۵.

۲- (۱۷) ص/۴۴:...چه بنده خوبی که بسیار بازگشت کننده به سوی خدا بود.

۳- (۱۸) سنن ابی داود در حدیثی از ابن عمر؛سنن نسائی،ج ۵،ص ۸۲ ضمن حدیث دیگر.

۴- (۱۹) همان مأخذ،ج ۴،ص ۲۷.

خود قیام کنند،و در این امر تناقضی نیست زیرا موجبات کوچک شمردن عطا و بزرگداشت آن متفاوت است،چه برای عطاکننده سودمند است که اسباب تصغیر عطایش را در نظر گیرد و اگر خلاف آن را تصوّر کند برای او زیان دارد.گیرنده نیز باید عکس این کار را انجام دهد.همهٔ این ها تناقضی با این موضوع ندارد که نعمت از خدا دانسته شود،زیرا کسی که واسطه را در نظر نگیرد و او را واسطه نداند نادان است و آنچه زشت است این است که واسطه را اصل و منعم حقیقی بشمارد.

۳-گیرنده باید در چیزی که می ستاند بنگرد که اگر از حلال نیست از آن بپرهیزد.

(۱)خداوند فرموده است: وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ ،و هرگز درهای حلال به روی کسی که از حرام می پرهیزد بسته نمی شود.بنابراین نباید از اموال ترکان و سپاهیان و کارگزاران شاهان و کسی که بیشتر درآمدش از حرام است چیزی بستاند،مگر آن که کار بر او دشوار گردد،و آنچه به او داده می شود مالک معیّنی نداشته باشد که در این صورت می تواند به اندازهٔ نیاز دریافت کند؛زیرا حکم شرع در این گونه مال این است که صدقه داده شود چنان که در کتاب حلال و حرام خواهد آمد.و او هنگامی می تواند آن را دریافت کند که به حلال دسترسی نیابد،و اگر آن را اخذ کند زکات محسوب نمی شود،چه مال حرام نمی تواند از سوی پرداخت کننده آن زکات به حساب آید.

می گویم:عالم باید از گرفتن زکات مادام که ناگزیر از آن نشده است مطلقا پرهیز کند،و نفس خویش را از آلوده شدن به چرکهای دست مردم پاکیزه نگهدارد چنان که پیش از این بیان شده است.

۴-گیرنده زکات باید خود را از موارد شکّ و شبهه در مقدار آنچه می ستاند حفظ

کند

(۲) و جز به مقدار مباح نستاند و تنها هنگامی که حقیقتا خود را مستحق می بیند زکات دریافت کند.اگر برای آزادی برده مکاتب یا ادای وام اخذ می کند نباید بیش از مقدار وام دریافت بدارد؛و اگر در برابر انجام دادن عملی زکات می ستاند نباید بیش از اجره المثل

اخذ کند،و اگر زیادتر از آن به او داده شود از دریافت آن خودداری کند،زیرا زکات از آن عطاکننده نیست تا آن را به رایگان به دیگران بدهد.اگر گیرنده مسافر است باید بیش از اندازه اش توشه و کرایۀ مرکوبش تا مقصد،زکات نگیرد.اگر رزمنده است باید فقط به اندازۀ نیازی که منحصرا برای جنگ دارد اعمّ از اسب و اسلحه و هزینه،زکات دریافت کند،و مقدار آن به نظر و اجتهاد رزمنده است و حدّ معیّنی ندارد.همچنین در توشه مسافرت به اندازه نیاز بگیرد،و ورع ایجاب می کند که آنچه او را به شکّ می اندازد ترک کند و به یقین تمسّک جوید.اگر به سبب مسکنت و بیچارگی زکات می گیرد باید نخست در اثاث خانه و لباس و کتابهایش بنگرد و که آیا در آنها چیزی هست که از آن یا از نفاست آن بی نیاز باشد تا بتواند با تبدیل آن یا بر اثر مازاد بهای آن احتیاج خود را تأمین کند،و این ها همه بسته به نظر و اجتهاد اوست؛زیرا از یک سو برایش ثابت است که او مستحقّ زکات است،و از سوی دیگر در حقیقت فاقد استحقاق می باشد و آنچه در میان این دو طرف است مشتبه و مشکوک می باشد.و هر کس گرد چیزی گردد که از آن ممنوع است بزودی در آن خواهد افتاد؛و در این امر ظاهرا بر گفته گیرنده باید اعتماد کرد.آن که محتاج و ناگزیر به گرفتن زکات است در اندازه گیری احتیاج خود چشم اندازی وسیع از حیث سختگیری بر خود و یا توسعه طلبی در پیش رو دارد و مراتب آن منحصر و محدود نیست،شخص پرهیزگار مایل است بر خود سخت گیرد،و گرایش سهل انگار به توسعه و فراخی زندگی است تا آنجا که خود را به اقسام توسعه در زندگانی نیازمند می بیند لیکن این امر از نظر شرع مردود است.

سپس نیازمند به دریافت زکات هنگامی که احتیاج خود را محقّق بیند نباید به دریافت مال زیادی اقدام کند بلکه به آنچه برای هزینه از زمان دریافت تا یک سال کافی باشد بسنده کند،و این منتهای رخصتی است که داده شده است؛زیرا اسباب دخل و درآمد با تکرار سال تکرار می شود،و نیز پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)قوت عائله خود را برای یک سال ذخیره می کرد.(۱)و به اخبار نزدیکتر این است که می توان حقّ فقیر و مسکین را در

۱- (۲۰) عراقی گفته است:آن را مسلم و بخاری از حدیث عمر روایت کرده اند.

این حدّ محدود کرد؛امّا اگر به قدر نیاز یک ماه یا یک روز خود بسنده کند به تقوا نزدیکتر خواهد بود.آرای علمای دین در مقداری که محتاج می توانـد از محل زکات و صـدقه دریافت کند مختلف است.بعضـی در تقلیل آن تا حدّی مبالغه کرده اند که اکتفا به قوت یک شبانه روز را واجب دانسته انـد زیرا پیامبر(صـلی الله علیه و آله)سؤال در حال بی نیازی را نهی کرده،و هنگامی که از آن حضرت دربارهٔ غنا و بی نیازی پرسش شد فرمود:«قوت یک شبانه روز او.» (۱)برخی دیگر گفته اند:فقیر می تواند تا حدّ توانگری زکات بستاند و حدّ توانگری رسیدن به نصاب زکات است،چه خداوند زکات را جز بر توانگران واجب نفرموده است،و گفته انـد:فقیر می توانـد برای خود و برای هر یـک از افراد عـائله اش نصـاب زکات دریافت کند.بعضـی گفته انـد:حدّ توانگری پنجاه درهم است،زیرا پیامبر(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«هر کس سؤال کند در صورتی که مالی دارد که وی را کفـایت می کنـد روز قیامت در حالی وارد می شود که در چهرهٔ او خراشـیدگی است.»از آن حضـرت پرسـش شـد توانگری چیست؟فرمود:«پنجاه درهم یا قیمت آن به زر.» (۲)دسته دیگر گفته اند:چهل درهم،زیرا پیامبر فرموده است:«هر کس چهـل درهم داشـته باشـد و با این حال سؤال کنـد در سؤال الحاح کرده است.» (۳)و برخی دیگر در توسعهٔ حکم مبالغه کرده گفته انـد:فقیر می توانـد از زکات آن قـدر بگیرد که با آن ملکی را خریداری کند که به سـبب آن در تمام طول عمر خود بی نیـاز باشـد،یـا با آن سـرمایه ای فراهم و بازرگانی کنـد تا بی نیاز شود زیرا توانگری همین است.این ها را دراین باره نقل کرده اند.

امّا تقلیل تا آن حدّ که بر قوت یک روز یا چهل درهم اکتفا کنـد به سـبب کراهیّت سؤال و رفتن به در خانه هاست،لیکن این قولی ناشـناخته و ناپسـند است و حکم دیگری برای آن است،و تجویز گرفتن زکات تا حـدّی که بتواند ملکی بخرد و به سـبب آن از سؤال بی نیاز

۱- (۲۱) المحلّی ابن حزم،ج ۶،ص ۱۵۲.

۲- (۲۲) سنن ابن ماجه به شماره ۱۸۴۰؛دیگر ارباب سـنن نیز آن را روایت کرده اند؛ترمذی گفته است آن روایتی حسن است و نسائی آن را ضعیف دانسته است.

۳- (۲۳) المحلّی ابن حزم،ج ۶،ص ۱۵۳،سنن نسائی،ج ۵،ص ۹۸.

شود به احتمال نزدیکتر است اگر چه این نیز در جهت اسراف قرار دارد.

می گویم:بلکه صحیح تر همین است،و آنچه از اخبار اهل بیت(علیه السلام)استفاده می شود همین قول می باشد؛و این امر با نهی از سؤال در مورد کسی که قوت یک روز یا چهل درهم در اختیارش باشد منافات ندارد،زیرا چنان که خواهد آمد سؤال مطلقا مذموم است،و گرفتن زکات تا آن حدّ که ذکر شد بدون سؤال و درخواست اشکالی ندارد،به ویژه اگر بدون آن دل او در گرو امر معاش باشد و فکرش برای کسب علم و عبادت فارغ نبوده و از توکّل لازم برخوردار نباشد.

غزّالی می گوید:نزدیکتر به اعتدال گرفتن زکات به اندازهٔ مئونه یک سال است.در بیشتر از آن خطر است و در کمتر از آن مضیقه و سختی است.و چون در این امور حدّ توقّف معیّن نیست مجتهد جز به آنچه به نظرش درست می آید نمی تواند حکم کند.با این همه به دارنده ورع گفته شده است:«از دلت فتوا بخواه اگر اجازه داد اجازه داده است.» (۱)چنان که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است،زیرا گناه در دل وسوسه می کند. (۲)

بنابراین هرگاه گیرنده در دل خود چیزی احساس کند باید از خدا بترسد و به بهانه این که علمای ظاهر فتوا داده اند به خود اجازه تصرّف ندهد،زیرا در فتواهای آنها قیود و مطلقاتی در برابر ضرورتهاست؛و همچنین در احکام آنها حدسیّات و درآمدن در شبهات است،و پرهیز از شبهات از اخلاق دینداران و عادات سالکان راه آخرت می باشد.

۵-گیرندهٔ زکات از صاحب مال بپرسد چه مقدار زکات بر او واجب است،

(۱)و اگر آنچه به او می دهد بیش از یک هشتم آن باشد نستاند.

می گویم:این وظیفه از نظر ما(شیعه)ساقط است،زیرا دانسته شد که توزیع زکات بر اصناف مستحقّین واجب نیست جز در خمس بنا بر قول احوط؛و من به جای آنچه غزّالی در شرح این وظیفه گفته است لزوم ترک سؤال را ذکر می کنم:

۱- (۲۴) مسند احمد،ج ۴،ص ۲۲۸،چنان که در جلد اوّل ذکر شد.

۲- (۲۵) مسند احمد از حدیث ابن مسعود همان گونه که در جلد نخست شرح داده شده است.

امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«شیعه ما کسی است که از مردم چیزی درخواست نمی کند هر چند از گرسنگی بمیرد.» (۱)پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«گواهی کسی که دست سؤال به سوی مردم دراز می کند مردود است.» (۲)علی بن الحسین(علیه السلام)در روز عرفه افرادی را دید که سؤال می کردند،فرمود:«این ها از بدترین خلق خدا هستند،چه مردم به سوی خدا رو می آورند و آنها به سوی مردم می شتابند.» (۳)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«اگر سؤال کننده می دانست چه گناهی دامنگیر او می شود،هیچ کس از دیگری سؤال و درخواست نمی کرد؛و اگر سؤال شونده می دانست در صورت منع سائل چه زیانی بر اوست هیچ کس دیگری را محروم نمی کرد.» (۴)و نیز فرموده است:«کسی که بدون احتیاج سؤال کند جز این نیست که آتش می خورد.» (۵)امام باقر(علیه السلام)فرموده است:«به خداوند سوگند می خورم-و آن حقّ است-هیچ کس باب سؤال و خواهش را به روی خود باز نمی کند مگر آن که خداوند باب فقر را به روی او می گشاید.» (۶)امام سجّاد(علیه السلام)فرموده است:«من از سوی پروردگارم ضامنم که هیچ کس بدون احتیاج از کسی سؤال و درخواست نمی کند مگر آن که روزی نیازمندی او را ناگزیر سازد که از روی احتیاج سؤال کند.» (۷)

۱- (۲۶) عدّه الدّاعی،ص ۷۰.

۲- (۲۷) عدّه الدّاعی،ص ۷۰.

۳- (۲۸) عدّه الدّاعی،ص ۷۰.

۴- (۲۹) عدّه الدّاعی،ص ۷۰؛کافی،ج ۴،ص ۲۰ به شماره ۲؛الفقیه،ص ۱۶۶ به شماره ۳۱ با اختلاف کمی در الفاظ.

۵- (۳۰) عده الدّاعی،ص ۷۰؛الکبیر طبرانی؛صحیحه ابن خزیمه؛شعب الایمان بیهقی؛الترغیب،ج ۱، ص ۵۷۴.

۶- (۳۱) کافی،ج ۴،ص ۱۹ به شماره ۲ و ۱؛الفقیه،ص ۱۶۶ به شماره ۲۶.

۷- (۳۲) کافی،ج ۴،ص ۱۹ به شماره ۲ و ۱؛الفقیه،ص ۱۶۶ به شماره ۲۷.

پیامبر(صلی الله علیه و آله)روزی به اصحابش فرمود:«آیا با من بیعت نمی کنید؟»عرض کردند:

ای پیامبر خدا!ما با تو بیعت کرده ایم فرمود:«با من بیعت کنید که چیزی از مردم نخواهید.»پس از این هرگاه چوبدستی یکی از آنها به زمین می افتاد از مرکب پیاده می شد و آن را بر می داشت و به کسی نمی گفت:آن را به من بده. (۱)

و نیز فرمود:«اگر هر یک از شما ریسمانی تهیّه و بستهٔ هیزمی را بر پشتش حمل کند تا آن را بفروشد و آبروی خود را با آن حفظ کند برایش بهتر است تا از کسی سؤال و درخواست کند.» (۲)امام صادق(علیه السلام)فرمود:«یکی از اصحاب پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)سخت دچار عسرت شد.زنش به او گفت:خوب است نزد پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)بروی و از او درخواست کمک کنی.چون نزد رسول اکرم(صلی الله علیه و آله)آمد شنید که آن حضرت می گوید:«کسی که از ما چیزی بخواهد به او می دهیم،و اگر بی نیازی پیشه کند خداوند او را غنی و بی نیاز خواهد کرد.»آن مرد در دل خود گفت:قطعا کسی جز من منظور پیامبر(صلی الله علیه و آله)نیست؛از این رو نزد همسرش بازگشت و او را از این جریان آگاه کرد.همسرش به او گفت:پیامبر(صلی الله علیه و آله) بشر است تو او را آگاه کن.پس به خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله)آمد،هنگامی که آن حضرت او را دید فرمود:«هر کس از ما درخواست کند به او عطا می کنیم و اگر بی نیازی پیشه کند خداوند او را غنی و بی نیاز می کند.»تا آنگاه که سه بار آمدن خود را تکرار کرد و در هر بار با این فرمایش پیامبر(صلی الله علیه و آله)روبرو شد.لذا آن مرد رفت و تبری به امانت گرفت، سپس بالای کوه رفت و مقداری هیزم برید و آنها را آورد و به پنج سیر آرد فروخت.

بامداد روز بعد هیزم بیشتری آورد و به فروش رسانید و این کار را به همین گونه ادامه داد تا توانست تبری بخرد،و پس از آن از طریق گردآوری هیزم و فروش آنها دو ماده شتر

۱- (۳۳) عدّه الدّاعی،ص ۷۰؛کافی،ج ۴،ص ۲۱؛الفقیه صدوق،ص ۱۶۶،شماره ۳۲ به گونه ای مفصّل تر؛التّرغیب،ج ۱،ص ۵۷۸ نظیر آن آمده و گفته است مسلم،ترمذی و نسائی آن را به اختصار روایت کرده اند؛سنن ابن ماجه به شماره ۱۸۳۷.

۲- (۳۴) عدّه الدّاعی،ص ۷۱؛سنن ابن ماجه به شماره ۱۸۳۶؛صحیح بخاری،ج ۲،ص ۱۴۵.

جوان و یک غلام خرید و ثروتمند و نیکوحال گردید.در این هنگام به خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله)رسید و آن حضرت را از جریان آمدن خود نزد آن بزرگوار برای درخواست کمک و آنچه از آن بزرگوار می شنید آگاه کرد.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:«من که به تو گفتم:

هر کس از ما چیزی بخواهد به او می دهیم.و اگر استغنا ورزد خداوند او را غنی و بی نیاز می گرداند.» (۱)امام باقر(علیه السلام)فرموده است:«اظهار حاجت نزد مردم عزّت را سلب می کند و شرم را از میان می برد،و نومیدی از آنچه در اختیار مردم می باشد مایه عزّت مؤمن است،و طمع فقر حاضر است.» (۲)از پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله)روایت شده است:«هر کس اظهار بی نیازی کند خداوند او را بی نیاز می کند،و کسی که عفّت ورزد خداوند او را عفیف و پاک دامن می گرداند؛و هر کس از خدا بخواهد خداوند به او عطا می کند،و آن که باب سؤال و درخواست را بر روی خود باز کند خداوند هفتاد در فقر به روی او می گشاید که پست ترین آنها را هیچ چیزی مسدود نمی کند.» (۳)مردی از آن حضرت درخواست چیزی کرد و گفت:من برای رضای خدا از تو درخواست می کنم،پیامبر(صلی الله علیه و آله)دستور داد به او پنج تازیانه زدند سپس به او فرمود:

«برای رضای طبع پست خود سؤال کن،و برای رضای خداوند کریم سؤال مکن.» (۴)همهٔ این احادیث را از کتاب عدّه الدّاعی تألیف احمد بن فهد نقل کرده ام و بیشتر آنها در الفقیه و کافی مذکور است.

۱- (۳۵) کافی،ج ۲،ص ۱۳۹،شماره ۷؛عدّه الدّاعی ص ۷۱.

۲- (۳۶) کافی،ج ۲،ص ۱۴۸ شماره ۴؛عدّه الدّاعی،ص ۷۱؛وسائل الشّیعه.

۳- (۳۷) عدّه الدّاعی،ص ۷۱.

۴- (۳۸) سنن نسائی،ج ۵،ص ۸۳؛عدّه الدّاعی،ص ۷۱.

باب چهارم:در صدقه مستحب و فضیلت و آداب گرفتن و دادن آن

فضیلت صدقه

(۱)پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«صدقه دهید اگر چه به یک دانه خرما باشد،چه آن جلو گرسنگی را می گیرد و مانند آب که آتش را فرومی نشاند گناه را خاموش می کند.» (۱)و نیز فرموده است:«از آتش بپرهیزید هر چند به نصف دانه خرما باشد،اگر آن را نیابید به سخنی خوش.» (۲)و فرموده است:«هیچ بنده مسلمانی از کسب پاک صدقه ای نمی دهد-و خداوند جز پاک را نمی پذیرد-مگر آن که خداوند آن را می پذیرد و برای او پرورش می دهد همان گونه که هر یک از شما بچّه شتر خود را می پرورد تا بدان درجه که یک دانه خرما چون کوه احد شود.» (۳)و نیز به ابو الدردا فرموده است:«چون خورشی طبخ کنی آب آن را زیاد کن سپس به خانواده های همسایه ات بنگر و از آن به آنها احسان کن.» (۴)و نیز فرموده است:«هیچ بنده ای صدقه نیکویی نداد،مگر آن که خداوند بر بازماندگان او به نحوی نیکو سرپرستی کرد.» (۵)

۱- (۱) الزّهد،ابن مبارک از عکرمه بطور مرسل،الجامع الصغیر باب النار.

۲- (۲) صحیح مسلم،ج ۳،ص ۸۶،صحیح بخاری،صدر حدیث،ج ۲،ص ۱۳۰؛المجالس شیخ مفید، ص ۲۹۲.

۳- (۳) صحیح بخاری،ج ۲،ص ۱۲۸؛صحیح مسلم،ج ۳،ص ۸۵ و این روایت پیش از این از مآخذ دیگری نیز نقل شده است.

۴- (۴) مسند احمد،ج ۵،ص ۱۴۹ و ۱۵۶ از حدیث ابی ذر؛مجمع الزوائد،ج ۵،ص ۱۹ از مسند احمد و از بزّاز از حدیث جابر،و شاید آنچه را غزالی از حدیث ابو الدردا ذکر کرده اشتباه بوده یا در آن تصحیفی شده باشد.

۵- (۵) ابن مبارک از ابن شهاب بطور مرسل،الجامع الصغیر باب المیم.

و نیز فرموده است:«هر کسی در سایه صدقات خود قرار دارد،تا آنگاه که میان مردم حکم شود.» (1)از آن حضرت پرسش شد کـدام صدقه بهتر است؟فرمود:«این که در حال تندرستی و حرص به مال و امید به بقای زندگی و بیم از تنگدستی صدقه دهی و به خود مهلت نـدهی تـا جـان به حلق رسـد و بگویی:آن چیز برای فلان و آن برای فلان.» (2)آن حضرت روزی به اصحاب خـود فرمـود:«صـدقه دهیـد»؛مردی گفت:نزد من دینـاری است فرمـود:«آن را برای خودت صـدقه ده»گفت:دینـار دیگری دارم فرمود:

«آن را بـه همســرت انفـاق کـن»؛گفـت:دینـار دیگری دارم فرمـود:«آن را بر فرزنــدت انفـاق کـن»؛گفـت:دینـار دیگری دارم فرمود:«آن را بر خـدمتکارت انفاق کن»،گفت:دینار دیگری دارم فرمود:«تو به مصـرف آن بیناتری.» (3)و فرمود:«صدقه بر آل محمّـد(صـلی الله علیه و آله)حلال نیست چه آن چرک مردم است.» (4)می گویم:مراد از صـدقه در این حدیث زکات واجب است،چنـان که از امـام بـاقر و صادق(علیه السـلام)نقل شـده و در دخول نـذورات و کفّارات در این حکم دو قول است امّا در مورد صدقات مستحبّ میان اصحاب ما(شیعه)اختلافی نیست که برای آنها مباح می باشد و نصوص در این مورد فراوان است.

از ائمه معصومین(علیه السـلام)به سند صحیح روایت شده است:«صدقه ای که بر مردم واجب است بر ما حلال نیست امّا غیر از آن اشکالی ندارد.» (5)در حدیث دیگری است:

«اگر صدقه(بطور مطلق)بر ما حرام بود برای ما جائز نبود که به سوی مکّه بیرون رویم

1- (6) مسند احمد،ج 4،ص 147.

2- (7) صحیح بخاری،ج 2،ص 30؛صحیح مسلم،ج 2،ص 93؛سنن نسائی،ج 5،ص 68.

3- (8) سنن نسائی،ج 5،ص 62؛سنن ابو داود،ج 2،ص 393.

4- (9) سنن نسائی،ج 5،ص 106.

5- (10) تهـذیب،ج 1،ص 366؛کافی،ج 4،ص 59؛صـدوق در الفقیه،ص 157،می گویـد:صدقهٔ غیر بنی هاشم بر بنی هاشـم حلال نیست مگر در دو صورت:اوّل آن که تشـنه باشد و در آن حال به آبی برسـند و از آن بیاشامند،دوّم صدقه بعضی از آنها بر بعضی دیگر.

زیرا همهٔ آنچه میان مکّه و مدینه وجود دارد صدقه است.»در حدیث دیگری است:

«این آبها عموما صدقه است.» (۱)

فضیلت صدقه از طریق خاصّه(شیعه)

(۱)در الفقیه روایت است که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:«سرزمین قیامت آتش است بجز سایه مؤمن،زیرا صدقه اش بر او سایه می افکند.» (۲)امام باقر(علیه السلام)فرموده است:«احسان و صدقه فقر را از میان می برد و عمر را زیاد می کند و از صاحب آنها هفتاد مرگ بد را دور می سازد.» (۳)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«بیمارانتان را به صدقه درمان کنید؛و با دعا بلا را از خود دور سازید؛و با صدقه روزی خویش را افزون کنید،زیرا صدقه از میان فکّ هفتصد شیطان رها می شود،و هیچ چیزی بر شیطان از صدقه بر مؤمن سنگین تر نیست.

صدقه پیش از آن که به دست بنده برسد به دست پروردگار می رسد.» (۴)و نیز فرموده است:«دادن صدقه با دست خود از مرگ بد محافظت،و هفتاد نوع بلا را دفع می کند،و آن از میان چانهٔ هفتاد شیطان که همگی دستور خودداری می دهند رها می شود.» (۵)و نیز فرموده است:«مستحبّ است بیمار با دست خویش به سائل عطا کند،و به سائل تذکّر دهد که برایش دعا کند.» (۶)و نیز فرموده است:روز را با دادن صدقه آغاز کنید،زیرا صدقه مانع بلاها می شود.

هر کس در آغاز روز صدقه دهد خداوند شرّ آنچه در آن روز از آسمان فرود می آید از او دور می کند؛و کسی که در آغاز شب صدقه دهد خداوند شرّ آنچه را در آن شب از آسمان نازل می شود از او برطرف می گرداند.» (۷)

۱- (۱۱) تهذیب،ج ۱،ص ۳۶۶؛کافی،ج ۴،ص ۵۹؛صدوق در الفقیه،ص ۱۵۷،می گوید:صدقهٔ غیر بنی هاشم بر بنی هاشم حلال نیست مگر در دو صورت:اوّل آن که تشنه باشد و در آن حال به آبی برسند و از آن بیاشامند،دوّم صدقه بعضی از آنها بر بعضی دیگر.

۲- (۱۲) الفقیه،ص ۱۶۴،شماره ۱،۸.

۳- (۱۳) الفقیه،ص ۱۶۴،شماره ۱،۸.

۴- (۱۴) الفقیه،ص ۱۶۴،شماره ۱،۸.

۵- (۱۵) الفقیه،ص ۱۶۴،شماره ۱،۸.

۶- (۱۶) الفقیه،ص ۱۶۴،شماره ۱،۸.

۷- (۱۷) الفقیه،ص ۱۶۴،شماره ۱،۸.

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«خداوند یگانۀ بی همتا به وسیلۀ صدقه،درد، مصیبت،سوختن،غرق شدن،ویرانی و دیوانگی و هفتاد نوع شرّ را که آن حضرت برشمرد از انسان دور می کند.» (۱)و نیز فرموده است:«صدقه پنهان خشم پروردگار را خاموش می کند.» (۲)عمّار از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده و گفته است آن حضرت به من فرمود:«ای عمّار به خدا سوگند صدقۀ پنهان از صدقه آشکار افضل است و عبادت پنهان از عبادت آشکار نیز فضیلتش بیشتر است.» (۳)پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هرگاه سائلی در شب در خانه تان را بکوبد و شما را به یاد خود اندازد او را ردّ نکنید.» (۴)و نیز فرموده است:«صدقه ده حسنه،وام دادن هیجده حسنه،پیوستن به برادران بیست حسنه و صلۀ رحم دارای بیست و چهار حسنه است.» (۵)از آن حضرت پرسش شد کدام صدقه افضل است فرمود:«صدقه به خویشاوند کینه توز.» (۶)و فرمود:«صدقه دادن انسان به دیگران مقبول نیست،چنانچه خویشاوندی محتاج داشته باشد.» (۷)و نیز فرمود:«ملعون و ملعون است کسی که زحمت خود را بر دوش دیگران بیندازد،ملعون و ملعون است کسی که[حقوق]عائله اش را ضایع کند.» (۸)امام ابو الحسن الرّضا(علیه السلام)فرمود:انسان باید زندگی عائله اش را توسعه دهد تا مرگ او را آرزو نکنند.» (۹)از امام صادق(علیه السلام) دربارۀ سائلی پرسش شد که سؤال می کند معلوم نیست چه کسی است فرمود:«به کسی که در دل احساس ترحّم به او می کنی بده.» (۱۰)

۱- (۱۸) الفقیه،ص ۱۶۴،شماره ۱ تا ۸.

۲- (۱۹) الفقیه،ص ۱۶۴،شماره ۱ تا ۸.

۳- (۲۰) الفقیه،ص ۱۶۵،شماره ۹ تا ۲۵.

۴- (۲۱) الفقیه،ص ۱۶۵،شماره ۹ تا ۲۵.

۵- (۲۲) الفقیه،ص ۱۶۵،شماره ۹ تا ۲۵.

۶- (۲۳) الفقیه،ص ۱۶۵،شماره ۹ تا ۲۵.

۷- (۲۴) الفقیه،ص ۱۶۵،شماره ۹ تا ۲۵.

۸- (۲۵) الفقیه،ص ۱۶۵،شماره ۹ تا ۲۵.

۹- (۲۶) الفقیه،ص ۱۶۵،شماره ۹ تا ۲۵.

۱۰- (۲۷) الفقیه،ص ۱۶۵،شماره ۹ تا ۲۵.

و نیز فرمود:«کمتر از یک درهم به او بده»عرض کردم:بیشترین چیزی که به او می توان داد؟فرمود:«چهار دانق[1]» (1)و صافی از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«از جملهٔ آنچه خداوند بر موسی(علیه السلام)در مناجات خود به او فرمود این است که:ای موسی سائل را با بخشش خود هر چند کم باشد و یا با ردّ نیکو گرامی بدار.ای پسر عمران کسی نزد تو می آید که نه انس است و نه جنّ،فرشته ای از فرشتگان رحمان است که تو را در آنچه ما به تو عطا کرده ایم می آزماید،و از آنچه ما به تو داده ایم درخواست می کند،پس بنگر که تو چه می کنی.» (2)و فرمود:«به سائل هر چند سوار بر اسب باشد بدهید.» (3)پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«درخواست سائل را ردّ نکنید،اگر نه این بود که مساکین دروغ می گویند کسی که آنها را ردّ می کرد رستگار نمی شد.» (4)از ولید بن صبیح روایت شده که گفته است:در خدمت ابی عبد اللّه(علیه السلام)بودم.

سائلی آمد آن حضرت به او چیزی داد؛پس از آن سائل دیگری آمد،نیز به او عطا فرمود؛سپس سائل دیگری آمد به او نیز بخشش کرد،و بعد سائل دیگری آمد به او فرمود:«خداوند روزیت را زیاد گرداند.»پس از آن فرمود:«اگر کسی مالش به سی یا چهل هزار درهم برسد و بخواهد همهٔ آنها را در راه حقّ انفاق کند،و این کار را انجام دهد،و در نتیجه تهیدست شود او یکی از سه کسی است که دعای آنها در پیشگاه خداوند مردود است».عرض کردم:آن سه کس کیانند؟فرمود:«یکی از آنها کسی است که مالی دارد و آن را در طریق نادرست خرج کند،سپس بگوید:پروردگارا روزیم را برسان.

خداوند در پاسخ او می گوید:آیا روزیت را نرساندم؟و دیگر مردی است که در خانه اش نشسته و در طلب روزی گام برنمی دارد و می گوید:ای خدا روزیم ده.پروردگار در جوابش می گوید:آیا من راهی برای به دست آوردن روزی برایت قرار نداده ام؟و دیگر

1- (28) الفقیه،ص 165،شماره 9 تا 25.

2- (29) الفقیه،ص 165،شماره 9 تا 25.

3- (30) الفقیه،ص 165،شماره 9 تا 25.

4- (31) الفقیه،ص 165،شماره 9 تا 25.

مردی است دارای همسر که پیوسته زنش او را آزار می دهد،و او می گوید:پروردگارا مرا از این رهایی ده.پروردگار در پاسخ او می گویـد:آیا من طلاق او را در دست تو قرار نداده ام؟» (۱)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«در هنگام سؤال تا سه تن را اطعـام کنیـد و اگر بیشتر از آن را بخواهیـد اطعام کنیـد جز این که شـما حقّ آن روز خود را ادا کرده ایـد.» (۲)و نیز فرموده است:«هنگامی که به سائل چیزی می دهید به آنها بگویید که دعا کنند،زیرا دعای آنها دربارهٔ شما به اجابت می رسد و دربارهٔ خودشان مستجاب نمی شود.» (۳)امام صادق(علیه السـلام) دربارهٔ مردی که پولی به دیگری داد تا آن را میان مستحقّین تقسیم کند فرمود:برای قسـمت کننده همان اجر است که برای دهنده است بی آن که از اجردهنده چیزی کاسته شود؛و اگر احسان بر هفتـاد دست جریـان یابـد همگی آنان از اجر بهره منـد می شونـد بی آن که از اجر صاحب آن چیزی کاسـته شود.» (۴)از امام صادق(علیه السـلام)پرسـش شـد کدام صدقه افضل است؟فرمود:«دادن تهیدست به اندازه توان خود آیا نشـنیده ای که خداوند متعال فرموده است: وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ آیا در اینجا فضیلتی می بینی؟»[۱]

۱- (۳۲) الفقیه،ص ۱۶۵،شماره ۹ تا ۲۵.

۲- (۳۳) الفقیه،ص ۱۶۵،شماره ۹ تا ۲۵.

۳- (۳۴) الفقیه،ص ۱۶۵،شماره ۹ تا ۲۵.

۴- (۳۵) الفقیه،ص ۱۶۵،شماره ۹ تا ۲۵.

پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«خداوند متعال شش خصلت را برای من ناخوش قرار داد،و من آنها را برای اوصیای پس از خود از فرزندان و پیروانم ناخوش می دارم:بازی در نماز،جماع در حال روزه،منّت پس از صدقه،درآمدن به مساجد در حال جنابت، سر کشیدن در خانه ها و خنده در گورستان.» (۱)از مسعده بن صدقه از امام صادق(علیه السلام)از پدرانش(علیه السلام)روایت کرده است:«امیر مؤمنان(علیه السلام)پنج وسق (۲)از خرمای بغیبغه (۳)به سوی مردی فرستاد،این مرد از کسانی بود که چشم امید به عطایای آن حضرت داشت و به بخشش و کمک او خشنود بود؛و از علی(علیه السلام)و دیگران چیزی درخواست نمی کرد.مردی به امیر مؤمنان(علیه السلام)عرض کرد:به خدا سوگند فلانی چیزی از شما درخواست نکرده است و از پنج وسق خرما یک وسق

۱- (۳۷) الفقیه،ص ۱۶۶،شماره ۳۵؛کافی،ج ۴،ص ۲۲.

۲- (۳۸) وسق با فتح واو و سکون سین حدود ۱۸۰ کیلو یا یک بار شتر است-م.

۳- (۳۹) بغیبغه با دو باء یک نقطه و دو غین نقطه دار و در وسط یاء دو نقطه و مختوم به هاء نام آبادی یا چشمه ای ست در مدینه دارای آب فراوان و نخل بسیار که از آن خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله)بوده است.در تاریخ سمهودی آمده که بغیبغه تصغیر بغبغ است و آن چاهی کم عمق است.و بغبغات و مبغبغه چشمه هایی هستند که علیّ بن ابی طالب(علیه السلام)در ینبع در نخستین زمانی که به آن حضرت منتقل شدند ایجاد کرد و آنها را صدقه داد.چوبهای شکسته درختان ینبع در زمان آن حضرت به هزار وسق رسید و از جمله توابع ینبع خیف الاراک و خیف لیلی و خیف الطّاس می باشد.

برایش کافی بود.امیر مؤمنان(علیه السلام)به او فرمود:خداوند امثال تو را در میان مؤمنان زیاد نگرداند؛من می بخشم و تو بخل می ورزی.هرگاه به کسی که چشم امیدش را به من دوخته چیزی ندهم مگر آنگاه که از من بخواهد و پس از سؤال و درخواست به او عطا کنم در حقیقت چیزی جز بهای آنچه از او گرفته ام به وی نداده ام،زیرا من در برابر بخشش خود او را وادار کرده ام آبرویش را که برای پروردگار من و پروردگارش به هنگام عبادت بر خاک می ریزد و حوایج خود را از او می خواهد در نزد من بریزد.هر کس با برادر مسلمانش چنین کند در حالی که بداند وی مستحقّ صله و احسان اوست خداوند را در دعای خود برای برادر مؤمنش تصدیق نکرده است زیرا او با زبان برای او بهشت را آرزو می کند در حالی که از مال پستی که در اختیار دارد نسبت به او دریغ می ورزد.بنده در دعای خود می گوید:خداوندا مؤمنان و مؤمنات را بیامرز،و چون طلب آمرزش برای او می کند بهشت را برای وی درخواست کرده است.و کسی که به زبان این را بگوید و در عمل آن را تحقّق ندهد سخت بی انصافی کرده است.» (1)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«کسی که نمی تواند با ما ارتباط برقرار کند با دوستان شایستهٔ ما ارتباط داشته باشد تا ثواب رابطه با ما برای او نوشته شود؛و کسی که قادر به دیدار ما نیست دوستان شایستهٔ ما را دیدار کند تا ثواب زیارت ما برایش ثبت گردد.» (2)و نیز در الفقیه آمده که امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:«نخستین چیزی که در آخرت بدان آغاز می شود صدقه دادن آب است.»؛-یعنی در دادن اجر و پاداش- (3)ابو جعفر امام باقر(علیه السلام)فرموده است.«خداوند خنک کردن جگرهای داغ را دوست می دارد.کسی که جگر تشنهٔ حیوان و غیر آن را سیرآب کند خداوند او را در سایهٔ عرش خود قرار می دهد در روزی که سایه ای جز سایهٔ آن نیست.» (4)

1- (40) الفقیه،ص 166،شماره 36؛کافی،ج 4،ص 22.

2- (41) -الفقیه،ص 167 شماره 3 و ص 164 شماره 1.

3- (42) -الفقیه،ص 167 شماره 3 و ص 164 شماره 2.

4- (43) -الفقیه،ص 167 شماره 3 و ص 164 شماره 3.

معاویه بن عمّار از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هر کس در محلّی که آب یافت می شود آب بدهد مانند کسی است که برده ای را آزاد کرده است و کسی که به جایی آب رساند که آب در آن یافت نمی شود همچون کسی است که انسانی را زنده کرده و آن که یک نفر را زنده کند مانند آن است که همهٔ مردم را زنده کرده است.» (۱)

بیان پنهان یا آشکار گرفتن صدقه

اشاره

(۱)طالبان اخلاص دراین باره اختلاف کرده اند؛برخی بدین گرایش دارند که پنهان دادن صدقه افضل است و بعضی اظهار آن را بهتر دانسته اند،و ما به مقاصد آنانی که در هر یک از این دو صورت وجود دارد می کنیم و سپس آنچه را در این مورد سزاوار است بیان خواهیم داشت.

امّا اخفای صدقه و در آن پنج مقصد است:

۱-دادن صدقه در پنهانی به

پوشیده ماندن حال گیرنده نزدیکتر است

(۲)،زیرا گرفتن آشکار آن مایهٔ هتک حریم مروّت و کشف حاجت گیرنده،و خروج او از صیانت نفس و تعفّفی است که محبوب است و ناآگاهان اهل آن را از غایت عفاف در زمرهٔ توانگران به حساب می آورند.

۲-پنهانی دادن صدقه موجب سالم تر ماندن دلهای مردم و زبان آنهاست،

(۳)زیرا بسا که به گیرنده حسادت ورزند و یا گرفتن صدقه را بر او زشت شمارند و پندارند که او از آن بی نیاز است،و یا به او نسبت زیاد گرفتن دهند؛و در هر حال حسادت و بدگمانی و غیبت از گناهان کبیره است و حفظ مردم از ارتکاب این گناهان سزاوارتر می باشد.

ابو ایّوب سجستانی گفته است:من پوشیدن جامه نو را از بیم این که در همسایگانم ایجاد حسد کند ترک کرده ام.یکی از زهّاد گفته است:بسا من استفادهٔ از چیزی را ترک کرده ام

۱- (۴۴) الفقیه،ص ۱۶۷ شماره ۳ و ص ۱۶۴ شماره ۱ تا ۳.

به خاطر این که دوستانم نگویند:این را از کجا آورده است.از ابراهیم تیمی نقل است که بر تن او جامه نوی دیده شد؛یکی از دوستانش به او گفت:این را از کجا آورده ای؟به او پاسخ داد:برادرم خیثمه آن را بر من پوشانیده است و اگر می دانستم مستحقّین آن از این امر آگاه خواهند شد آن را نمی پذیرفتم.

۳-اخفای صدقه کمکی است به دهندهٔ آن

(۱) که بتواند عمل خود را پوشیده نگه دارد؛زیرا عطای پنهان افضل از بخشش آشکار است،و کمک کردن در اتمام کار نیک نیک است؛و کتمان از دو طرف تحقّق نمی یابد،چه اگر مثلا گیرنده آن را اظهار کند عمل دهنده نیز مکشوف خواهد شد.

شخصی به یکی از عالمان آشکارا چیزی داد.او آن را ردّ کرد،و دیگری به او در نهان چیزی پیشکش کرد وی پذیرفت دراین باره از او پرسش شد.پاسخ داد:این مرد با پنهان داشتن احسان خود به مقتضای ادب رفتار کرد؛از او پذیرفتم،لیکن او در عمل خود سوء ادب به خرج داد و احسانش را ردّ کردم.

مردی به یکی از صوفیان در جلو چشم مردم چیزی داد او آن را ردّ کرد.به او گفت:

چرا آنچه خداوند به تو داده به او باز می گردانی؟پاسخ داد:تو در چیزی که برای خدا بود غیر خدا را شریک گردانیدی،و به این که تنها خداوند به کار تو می نگرد بسنده نکردی؛ از این رو شرك تو را به تو باز گردانیدم.

۴-در اظهار گرفتن عطا ذلّت و خواری است

(۲) و مؤمن حقّ ندارد خویشتن را خوار و ذلیل کند.

یکی از عالمان عطای پنهانی را می گرفت و از قبول بخشش آشکار امتناع می کرد و می گفت:اظهار آن موجب خواری علم و ذلّت اهل آن است و من هرگز با خوار کردن علم و ذلیل گردانیدن اهل آن چیزی از دنیا را عزیز و بلند مرتبه نمی گردانم.

۵-صدقه را در پنهانی دادن موجب احتراز از شبهٔ شرکت است.

(۳)پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرموده است:«کسی که برایش هدیّه ای آورده شود و کسانی نزد او حاضر باشند آنان در

آن هدیّه شریک می باشند.» (۱)می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)کافی از محمّد بن مسلم روایت کرده که گفته است:امام(علیه السلام)فرمود:«همنشینان انسان در هدیّه شریک او هستند.» (۲)عثمان بن عیسی به سند مرفوع روایت کرده که امام(علیه السلام)فرموده است:«اگر طعامی به کسی هدیّه شود و اشخاصی نزد او حضور داشته باشند آنان در آن هدیّه شریکند،میوه باشد یا غیر آن.» (۳)غزّالی می گوید:چنانچه هدیّه نقره یا طلا باشد آن را از عنوان هدیّه بودن خارج نمی کند،و دادن سیم و زر به تنهایی در پیش روی مردم مکروه است،مگر آن که همگی رضایت دهند؛و این عمل از شبهۀ شرکت آنها خالی نیست؛و اگر در حال تنهایی به وی دهند از این شبهه مصون خواهد بود.

امّا در اظهار و گفتن آن چهار مقصد است:

۱-گرفتن صدقه آشکار گویای

اخلاص و صدق

(۱) و مصونیّت از تلبیس و ریاست.

۲-موجب سقوط جاه و منزلت و اظهار عبودیّت و مسکنت و بیزاری از کبر و

دعوی استغناء و افتادن از چشم مردم است.

(۲)یکی از عارفان به شاگردش گفت:اگر صدقه می گیری در هر حال آشکارا بگیر؛زیرا در هر صورت تو را یکی از دو حال است:یا به سبب گرفتن صدقه آشکار از دل دهنده ساقط می شوی و این خود مرا دو مطلوب است زیرا به مصون ماندن دین نزدیکتر و آفت آن به نفس کمتر است؛و یا با اظهار صدق خود بر مرتبه خویش در دل او می افزایی و این همان چیزی است که برادر تو خواهان آن است،زیرا با مزید محبّت و حرمت تو ثواب او افزون می شود و تو هم که سبب مزید ثواب او شده ای مأجور خواهی بود.

ص:۱۶۴

۱- (۴۵) عراقی گفته است:عقیلی و ابن حبّان آن را جزء احادیث ضعیف نقل کرده اند الا وسط طبرانی و الشّعب بیهقی از حدیث ابن عبّاس.

۲- (۴۶) همان مأخذ،ج ۵،ص ۱۴۳ شماره ۱۰؛در کتاب الدّروس آمده تلافی هدیّه و مشارکت حاضران در آن چنانچه طعام یا میوه یا غیر از آن باشد مستحبّ است.

۳- (۴۷) کافی،ج ۵،ص ۱۴۴.

۳-عارف و خداشناس نظرش جز به سوی خدا نیست

(۱) و پنهان و آشکار در پیش او یکی است و اختلاف حال در توحید و خداپرستی شرك است.

برخی از عرفا گفته اند:ما به دعای کسی که صدقه را در پنهانی می گیرد و در آشکار ردّ می کند ارزش نمی نهادیم،زیرا توجّه به خلق که حاضرند یا غایب نشانهٔ نقصان حال است،بلکه باید نظر به خداوند یگانه محدود و منحصر باشد.

نقل شده است یکی از مشایخ به یکی از مریدان تمایل زیادی داشت و این امر بر دیگر شاگردان گران می آمد.شیخ بر آن شد که برتری او را به آنان نشان دهد،از این رو به هر یک از مریدان ماکیانی داد،و به هر کدام گفت:آن را در جایی ذبح کن که کسی تو را نبیند.همگی رفتند و ماکیانها را ذبح کردند و نزد او آوردند،جز آن مرید که وی مرغ را زنده باز گردانید.شیخ به او گفت:چرا مانند دیگر یاران آن را نکشتی؟پاسخ داد:جایی نیافتم که در آن کسی مرا نبیند،چه خداوند متعال در هرجا که باشم مرا می بیند.شیخ گفت:برای همین است که به او رغبت بیشتر دارم،زیرا او جز به خدا توجّه ندارد.

۴-اظهار گرفتن صدقه عمل به سنّت شکرگزاری است.

(۲)خداوند متعال فرموده است: وَ أَمّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ ؛ (۱)و کتمان نعمت ناسپاسی است.خداوند کسی را که عطای او را کتمان کند نکوهش کرده و او را بخیل شمرده و فرموده است: اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ وَ یَکْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ (۲)پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هنگامی که خداوند نعمتی بر بنده ای ارزانی داشت دوست دارد آن را بر او ببیند.» (۳)مردی به یکی از عرفا در پنهانی چیزی داد.گیرنده با دستش آن را بلند کرد و گفت:این از دنیاست و آشکار آن بهتر است،و در امور آخرت پنهان آن افضل است.از این رو برخی گفته اند:اگر در جلوی روی مردم به تو چیزی داده

۱- (۴۸) ضحی/۱۱:و نعمتهای پروردگارت را بازگو کن.

۲- (۴۹) نساء/۳۷:آنها کسانی هستند که بخل می ورزند و مردم را نیز به بخل دعوت می کنند و آنچه را خداوند از فضل و رحمت خود به آنها داده پوشیده می دارند.

۳- (۵۰) مسند طیالسی،ص ۴۰،شماره ۳۱۲ با کم و زیاد اندکی در الفاظ.

شد آن را بگیر سپس در پنهانی آن را برگردان.

بر شکر نعمت ترغیب زیاد شده،پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«کسی که شکر مردم را نگوید خدا را شکر نگفته است». (۱)و شکر احسان جانشین تلافی آن است تا آنجا که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:هر کس به شما احسانی کرد به او تلافی کنید و اگر آن را نتوانید، از او سپاسگزاری و برایش دعای خیر کنید تا آن حدّ که بدانید کار او را تلافی کرده اید. (۲)هنگامی که مهاجران در شکرگزاری از انصار به پیامبر(صلی الله علیه و آله)عرض کردند:

ای پیامبر خدا!ما قومی بهتر از این ها که نزدشان فرود آمده ایم ندیده ایم،اموال خود را با ما قسمت کردند به قدری که ترسیدیم همهٔ ثوابها را آنها برده باشند فرمود:

«چنین نیست،مادام که از آنها شکرگزاری کنید و از آنان ستایش و قدردانی به عمل آورید» (۳)یعنی این کار جبرانی برای عمل آنهاست.

اکنون که این مقاصد شناخته شد،باید دانست که آنچه از اختلاف نظر میان مردم دراین باره نقل شده اختلاف نظر در اصل مسئله نیست بلکه اختلاف در حال است.

روشن تر این که ما بطور قاطع نمی گوییم که در همه حالات پوشیده داشتن صدقه افضل است یا اظهار آن،بلکه این امر با اختلاف نیّات مختلف می شود و نیّات با اختلاف احوال و اشخاص مختلف می گردد.از این رو باید دارندهٔ اخلاص مراقب نفس خویش باشد تا با رشتهٔ غرور به چاه هلاکت نیفتد و به نیرنگ طبع و مکر شیطان فریفته نشود؛و مکر و فریب در پوشیده داشتن آن بیش از اظهار آن است،هر چند در هر یک از آن دو مداخله دارد.

امّا مکر و فریب شیطان در پوشیده داشتن صدقه به سبب این است که طبیعت انسان مایل است جاه و منزلت او پیوسته حفظ شود و قدر او از چشم مردم ساقط نگردد و مردمان به او به دیدهٔ حقارت و به دهنده به چشم منعم و احسان کننده ننگرند؛و این دردی است که در نفس نهفته و جایگزین است و شیطان به واسطه آن اغراض زشت

۱- (۵۱) پیش از این ذکر شده است.

۲- (۵۲) پیش از این ذکر شده است.

۳- (۵۳) صحیح ترمذی؛مشکاه المصابیح،ص ۲۶۱.

خود را خوب توجیه می کند تا در مقاصد پنجگانه ای که ذکر کردیم تعلّل و درنگ کند.

امّا محک و معیار همهٔ این ها یک امر است و آن این که تألّم او از آشکار شدن صدقه ای که گرفته است مانند تألّمی باشد که از آشکار شدن صدقه ای که یکی از اقران و امثال او گرفته است به وی دست دهد؛زیرا اگر مقصود او صیانت مردم از غیبت و حسد و بدگمانی است،و یا منظورش پرهیز از هتک ستر و یا کمک بر اخفای عمل عطاکننده،و یا صیانت عمل از زبونی است،همهٔ این امور در آشکار شدن صدقه ای که برادر او اخذ کرده حاصل است.لذا اگر مکشوف شدن امر برادرش بر او سنگین تر از امر دیگری باشد فرض او که در پوشیده داشتن صدقه منظورش پرهیز از این مقاصد بوده درست نیست، بلکه ناشی از مکر شیطان و فریب او بوده است؛چه زبون کردن علم از آن جهت که علم است ممنوع است نه از جهت آن که علم زید و یا عمرو است.همچنین غیبت ازآن رو حرام است که باعث تعرض به آبرویی است که مصون است نه از آن حیث که بخصوص تعرض به حیثیت زید یا دیگری است.هر کسی این مقاصد را به خوبی در نظر گیرد بسا آن که شیطان در برابر او زبون شود و گرنه همواره عملش بسیار و بهره اش اندک خواهد بود.

امّا در مورد اظهار صدقه میل طبع بدان به سبب آن است که دل دهنده خوشحال می شود و باعث ترغیب او و به نظایر این عمل است؛و اظهار آن در نزد دیگران نوعی مبالغه در شکر می باشد تا در اکرام و احترام او رغبت کنند و این دردی نهفته در باطن است و شیطان در این امر زمانی بر انسان دیندار غلبه می یابد که این پلیدی باطنی را به صورت سنّت در نظر او جلوه گر سازد و به او بگوید:شکرگزاری از منعم سنّت و پوشیده داشتن آن ریا می باشد و مقاصدی را که ذکر کردیم بر او القاء می کند تا او را به اظهار وادارد و قصد باطنی او همان است که گفته شد.معیار این امر آن است که به گرایش نفس خود به شکر بنگرد در جایی که خبر آن به عطاکننده و یا کسی که به عطای او رغبت دارد نرسد و در پیش جماعتی نباشد که از اظهار بخشش خویش کراهت و به

اخفای آن رغبت دارند و عطای خود را به کسی می دهند که آن را پوشیده نگه دارد و شکرگزاری نکند.در این هنگام اگر در احوال او تفاوتی ایجاد نشود باید بداند که انگیزه اش در اظهار اقامهٔ سنّت و ذکر نعمت است و گرنه او مغرور و فریب خورده است.

سپس هنگامی که دانست باعث او بر اظهار،عمل به سنّت است باید از ادای حقّ عطاکننده غفلت نورزد و بنگرد اگر دهنده از کسانی است که سپاسگزاری و شهرت را دوست دارد باید عطای او را پوشیده بدارد و سپاسگزاری نکند،زیرا ادای حقّ او در این است که وی را بر ظلم کمک نکند،چه انتظار شکر از دیگران ظلم است؛و هرگاه از حال او بفهمد که او شکرگزاری را دوست نمی دارد و بخشش او برای این مقصود نیست شکر او را بگوید و صدقه دادن او را اظهار کند.پیامبر(صلی الله علیه و آله)به همین مناسبت به مردی که در پیش روی او وی را ستودند فرمود:«گردن وی را زدید اگر آن را بشنود رستگار نخواهد بود.» (۱)با این حال آن حضرت بعضی را در پیش روی آنها می ستود،زیرا آن حضرت بر یقین آنها اعتماد داشت و می دانست که این عمل به حال آنها زیان ندارد بلکه بر رغبت آنها به کار خیر می افزاید؛از این رو به یکی از آنها فرمود:«او سرور چادرنشینان است» (۲)؛و درباره دیگری گفت:«اگر بزرگ قومی بر شما وارد شد او را گرامی بدارید.» (۳)و نیز سخن مردی را شنید و به شگفت آمد و فرمود:«برخی از سخنان به پایهٔ سحر می رسد.» (۴)و فرمود:«هرگاه یکی از شما در برادر خود نکویی ببیند به او خبر دهد،چه این امر

۱- (۵۴) عراقی گفته است:حدیث مذکور که از ابی بکره است متفق علیه می باشد،در روایت طبرانی افزوده است:«به خدا سوگند اگر بشنود هرگز رستگار نخواهد شد.»مسند احمد صدور حدیث را روایت کرده است، ج ۵،ص ۴۱.

۲- (۵۵) اسد الغابه ابن اثیر،ج ۴،ص ۲۱۹ از حدیث قیس بن عاصم و این که پیامبر(صلی الله علیه و آله)این سخن را به او فرموده است.

۳- (۵۶) سنن ابن ماجه،شماره ۳۷۱۲؛کافی،ج ۲،ص ۶۵۹.

۴- (۵۷) صحیح ترمذی،ج ۸،ص ۱۸۴.

بر رغبت او به نیکی می افزاید.» (۱)و فرمود:«هرگاه مؤمن در پیش رویش ستوده شود ایمان در دلش فزونی یابد.» (۲)گفته شده است:هر کس خویشتن را بشناسد ستایش مردم به او زیانی نمی رساند.

سزاوار است کسی که مراقب قلب خویش است این نکته های دقیق را رعایت کند، زیرا به کار گرفتن جوارح بدون در نظر گرفتن این دقایق به سبب کثرت رنج و کمی نفع موجب مضحکۀ شیطان و شماتت اوست.و امثال این علم است که دربارۀ آن گفته می شود:فرا گرفتن یک مسئله از آن از عبادت یک سال افضل است،چه با دانستن این علم،عبادت تمام عمر زنده می شود و با ندانستن آن عبادتهای عمر باطل می گردد.

خلاصه آن که صدقه را در برابر مردم گرفتن و در پنهان باز گردانیدن بهترین و سالم ترین روشهاست و نباید آن را با تعارف و سخن آرایی ردّ کرد،مگر آن که معرفت انسان تا آن حدّ کامل شود که آشکار و نهان برای او تفاوتی نداشته باشد و این کبریت احمر است که گفته می شود و دیده نمی شود.

بیان این که گرفتن صدقه بهتر است یا زکات

(۱)گفته شده است:گرفتن صدقه افضل است،زیرا اخذ زکات باعث ایجاد زحمت برای مستمندان و وارد ساختن فشار بر آنان است و بسا شرائط استحقاق به گونه ای که در قرآن آمده است در گیرنده بطور کامل وجود نداشته باشد،امّا در صدقه امر آسان تر است.

ولی برخی گفته اند گرفتن زکات سزاوارتر است،چه آن کمکی بر ادای واجب است و اگر همگی مستمندان از گرفتن زکات سر باززنند گناه کرده اند.دیگر آن که در زکات منّتی نیست،چه آن حقّی است که خداوند برای بندگان نیازمند خود واجب کرده است.

و نیز گرفتن زکات براساس نیازمندی است و هر انسانی بطور قطع به نیازمندی خود

۱- (۵۸) العلل دار قطنی از حدیث ابی هریره(المغنی).

۲- (۵۹) الکبیر طبرانی،مستدرک حاکم،الجامع الصغیر،باب الهمزه.

واقف می باشد در حالی که صدقه در واقع گرفتن وام است،چه صدقه دهنده غالبا آن را به کسی می دهد که به خوبی وی عقیده دارد.و نیز همگامی با مستمندان به فروتنی و تذلّل نزدیکتر و از تکبّر و برتری جویی دورتر است،زیرا گاهی انسان صدقه را به صورت هدیّه می گیرد و از آن تمیز داده نمی شود،و این روشنگر ذلّتی است که در اخذ صدقه و نیاز بدان وجود دارد.

امّا حقّ آن است که این امر بر حسب حالات مختلف شخص و آنچه بر طبع او غالب است و نیّتی که کرده است مختلف می شود؛از این رو اگر او در داشتن استحقاق خود شک و شبهه ای دارد نباید زکات اخذ کند و هرگاه خود را بطور قطع مستحقّ بداند چنان که اگر وامی گرفته و آن را در راه خیر صرف کرده و امکان ادای آن را ندارد استحقاق او مسلّم خواهد بود.اگر میان صدقه و زکات مخیّر شود چنانچه در صورت امتناع او از اخذ،صاحب مال آن را به دیگری صدقه نخواهد داد باید صدقه را از او بگیرد،چه زکات واجب است و صاحبش آن را به مستحقّ می رساند،و اخذ آن از سوی او موجب فزونی اعمال خیر و توسعهٔ حال مستمندان خواهد بود.اگر آن مال در معرض صدقه باشد و در گرفتن زکات فشاری بر مستمندان وارد نمی شود،در اخذ هر کدام که بخواهد مخیّر خواهد بود.و تفاوت چندانی میان آن دو نیست؛امّا گرفتن زکات غالبا در سرکوب نفس و خوار کردن آن مؤثّرتر است.

می گویم:در شقّ اخیر که گفته است گیرنده میان اخذ زکات و صدقه مخیّر می باشد، اخذ صدقه سزاوارتر است.چه همان گونه که ذکر شد به سبب مباح بودن آن برای معصومین(علیه السلام)از زکات پاکیزه تر است،به ویژه اگر گیرنده از اهل علم و بصیرت باشد بلکه اخذ صدقه نیز جز در صورت ضرورت شدید برای او سزاوار نیست،چه رسد به زکات؛ چنان که از حدیث منقول از امام عسکری(علیه السلام)دانسته شد،با این حال در صورت ضرورت اخذ آن واجب است.امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«ترک کنندهٔ زکات در حالی که گرفتن آن بر او واجب گردیده مانند منع کنندهٔ زکات است که ادای آن بر او

واجب شده باشد» (۱)

باب پنجم:در زکات بدن

(۱)کافی به سند خود از امام صادق(علیه السلام)و آن حضرت از پیامبر(صلی الله علیه و آله)روایت کرده است:«روزی به اصحاب خود فرمود:هر مالی که زکاتش داده نشود ملعون است،هر بدنی زکاتش داده نشود ملعون است،هر چند در هر چهل روز یک بار.عرض شد:ای پیامبر خدا!ما زکات مال را دانسته ایم،زکات بدن چیست؟فرمود:این که دچار آفت شود.امام(علیه السلام)فرمود:اصحاب چون این را شنیدند رنگ چهرهٔ آنان تغییر کرد.چون پیامبر دگرگونی رنگ رخسار آنها را دید،فرمود:آیا می دانید در این گفتار منظورم چیست؟عرض کردند:نه ای پیامبر خدا،فرمود:این که بر انسان خراشی وارد شود، پایش به سنگ خورد،بلغزد،به بیماری دچار شود،خاری در بدنش فرورود و نظایر این ها...تا آنجا که در حدیث خود فرمود:پلکهای چشم بی اختیار به لرزش درآید.» (۲)از امام صادق(علیه السلام)نقل شده که فرموده است:«برای هر جزئی از اجرای تو زکاتی از سوی خداوند بر تو واجب شده بلکه بر هر رویشگاه موی تو،بلکه بر هر چشم برهم زدن تو،زکات چشم با عبرت نظر کردن و از شهوات و نظایر آنها چشم پوشیدن است،زکات گوش شنیدن علم و حکمت و قرآن و فوائد دین،و استماع موعظه و نصیحت و آنچه رستگاری تو در آن است می باشد همچنین اعراض از هر چه ضدّ اینهاست اعمّ از دروغ و غیبت و امثال آنها.زکات زبان نصیحت به مسلمانان و بیدار ساختن غافلان و کثرت تسبیح و ذکر و جز اینهاست.زکات دست بذل و بخشش به سبب نعمتهایی که خداوند بر تو ارزانی داشته و به کار بردن آنها در راه نوشتن علوم و جلب

۱- (۶۰) تهذیب،ج ۱،ص ۳۷۸؛کافی،ج ۳،ص ۵۶۳،شماره ۲.

۲- (۶۱) همان مأخذ،ج ۲،ص ۲۵۸،شماره ۲۶.

منافعی که مسلمانان در راه طاعت حق تعالی از آنها بهره مند شوند و بازداشتن دستها از شرّ و بدی.زکات پا گام برداشتن در راه زیارت صالحان و مجالس ذکر و اصلاح میان مردم و صلهٔ رحم و جهاد و آنچه در آن صلاح دل و سلامت دین است.این ها را تنها صاحبدلان و پرهیزگاران به کار می بندند،و آنچه جز بندگان مقرّب و مخلص خداوند بدان نائل نمی شوند از حدّ شماره بیرون است،و تنها آنان صاحبان این اعمالند نه دیگران.» (۱)این است پایان کتاب اسرار زکات و مسائل مهمّ آن از کتاب المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء و به خواست خداوند در دنبال آن کتاب اسرار روزه و مسائل مهمّ آن ذکر می شود.و الحمد للّه أوّلا و آخرا.

۱- (۲) مصباح الشّریعه،باب بیست و دوّم.

کتاب اسرار روزه و مسائل مهمّ آن

اشاره

(۱)این کتاب شـشم از بخش عبادات از المحجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء است بسم اللّه الرّحمن الرّحیم سپاس ویژه خداوندی است که با دفع مکر و فریب شیطان از بندگانش منّت خود را بر آنان بزرگ داشته و شیطان را در آرزویش نومید و در ظنّ خود زیانکار و خاسر گردانیده؛چه خداوند روزه را برای دوستانش سپر و دژی استوار قرار داده،و درهای بهشت را به روی آنان گشوده و آنها را آگاه فرموده که شیطان به وسیله شهوات نهفته به دلهای آنان راه می یابد و با سرکوب این شهوات نفس مطمئنّه نیرومند و در شکست دشمن خود پیروز می شود.

و سلام و درود فراوان بر سرور پیامبران محمّد(صلی الله علیه و آله)که رهنمای حقّ و بنیانگذار سنّت است و بر خاندان معصوم و اصحاب خردمند او باد.

امّا بعد،باید دانست که روزه ربع ایمان است و این به مقتضای قول پیامبر

اکرم(صلی الله علیه و آله)است که فرموده:«روزه نصف صبر است» (۱)و«صبر نصف ایمان می باشد» (۲)دیگر این که روزه از میان سایر اعمال و ارکان دارای این امتیاز و ویژگی است که به خداوند انتساب دارد،چه پیامبر(صلی الله علیه و آله)از سوی او بیان کرده است:«هر کار نیکی ده تا هفتصد برابر ثواب دارد جز روزه که آن برای من است و پاداش آن را من می دهم.» (۳)خداوند متعال فرموده است: إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ (۴)و چون روزه نصف صبر است پاداش آن از اندازه و حساب بیرون است.در فضیلت آن کافی است که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«سوگند به آن که جانم در دست اوست بوی دهن روزه دار در نزد پروردگار از بوی مشک خوش تر است.خداوند می فرماید:او شهوت و خوردنی و آشامیدنی را به خاطر من ترک کرده پس روزه برای من است و من پاداش آن را می دهم.» (۵)همچنین پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«بهشت را دری است که به آن ریّان گفته می شود،از آن در جز روزه داران وارد نمی شوند.» (۶)به روزه دار وعده لقای پروردگار داده شده و این پاداش روزه اوست.پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرموده است:«روزه دار دو خوشحالی دارد:یکی زمان افطار و دیگری به هنگام لقای پروردگار.» (۷)و نیز فرموده است:«برای هر چیزی دری است و در عبادت روزه است.» (۸)

۱- (۱) مسند احمد،ج ۴،ص ۲۶۰؛سنن ابن ماجه،بیهقی،الجامع الصّغیر،باب صاد.

۲- (۲) الحلیه ابو نعیم؛الشّعب بیهقی؛الجامع الصغیر،باب صاد.

۳- (۳) سنن نسائی،جلد ۴،ص ۱۶۲ از ابی هریره با اختلاف در لفظ.

۴- (۴) زمر/۱۰:به صابران اجر و پاداش بی حساب داده می شود.

۵- (۵) صحیح بخاری،ج ۳،ص ۳۰،سنن نسائی،ج ۴،ص ۱۶۳.

۶- (۶) صحیح بخاری،ج ۳،ص ۳۰؛سنن نسائی،ج ۴،ص ۱۶۸ با الفاظ دیگری به همین گونه در سنن ابن ماجه.

۷- (۷) سنن ابن ماجه،شماره ۱۶۳۸؛سنن نسائی،ج ۴،ص ۱۵۹.

۸- (۸) عراقی گفته است:آن را ابن مبارک در باب زهد ذکر کرده؛در الجامع الصغیر آمده که آن را هناد از ضمره بن حبیب بطور مرسل روایت کرده است.

و فرموده است:«خواب روزه دار عبادت است.» (۱)می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)در الفقیه (۲)روایت است که امام باقر(علیه السلام)فرمود:

«اسلام بر پنج چیز بنا شده است:نماز،زکات،حجّ،روزه و ولایت.» (۳)پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«روزه سپری در برابر آتش است.» (۴)و نیز فرموده است:«روزه دار در عبادت است هر چند در بسترش خوابیده باشد،و این تا هنگامی است که غیبت مسلمانی نکند.» (۵)و نیز پیامبر(صلی الله علیه و آله)گفته که خداوند متعال فرموده است:«روزه برای من است و پاداش آن را من می دهم،و روزه دار را دو خوشحالی است:یکی زمان افطار و دیگری به هنگام دیدار پروردگارش،و به آن که جان محمّد در دست اوست سوگند که بوی دهن روزه دار در نزد خداوند از بوی مشک خوش تر است.» (۶)پیامبر(صلی الله علیه و آله)به اصحاب خود فرمود:«آیا شما را خبر ندهم به چیزی که اگر آن را به جا آورید شیطان از شما دور می شود همچنان که مشرق از مغرب دور است؟گفتند:

آری ای پیامبر خدا،فرمود:روزه روی شیطان را سیاه می کند،صدقه پشت او را می شکند،دوستی برای خدا و کمک به کارهای نیک دنبالهٔ او را قطع می کند،و استغفار رگ حیات او را می برد.برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدنها روزه است.» (۷)و فرموده است:«خداوند فرشتگانی را مأمور کرده است که برای روزه داران دعا کنند»؛و فرمود:«جبرئیل از پروردگار متعال به من خبر داد که فرموده است:فرشتگان را برای هیچ یک از آفریدگانم مأمور به دعا نمی کنم،مگر این که دعای آنها را در مورد او اجابت می کنم.» (۸)امام صادق(علیه السلام) دربارهٔ آیهٔ: اِسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ (۹)فرموده است:«مقصود

۱- (۹) شعب الایمان بیهقی،الجامع الصغیر،باب نون.

۲- (۱۰) باب فضیلت روزه،ص ۱۶۷.

۳- (۱۱) -همان مأخذ،ص ۱۶۷،شماره ۱ تا ۶ و ۱۰ و ۱۱.

۴- (۱۲) -همان مأخذ،ص ۱۶۷،شماره ۱ تا ۶ و ۱۰ و ۱۱.

۵- (۱۳) -همان مأخذ،ص ۱۶۷،شماره ۱ تا ۶ و ۱۰ و ۱۱.

۶- (۱۴) -همان مأخذ،ص ۱۶۷،شماره ۱ تا ۶ و ۱۰ و ۱۱.

۷- (۱۵) -همان مأخذ،ص ۱۶۷،شماره ۱ تا ۶ و ۱۰ و ۱۱.

۸- (۱۶) -همان مأخذ،ص ۱۶۷،شماره ۱ تا ۶ و ۱۰ و ۱۱.

۹- (۱۷) بقره/۴۵:از صبر و نماز یاری جویید.

از صبر روزه است.» و فرموده است:«هنگـامی که بر انسـان مصـیبتی نـازل و یـا دچـار سـختی می شود روزه بگیرد،چه خـداوند متعال فرموده است: وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ .» (۱)و فرموده است:«هر کس برای خدا در شدّت گرما یک روز روزه بگیرد و دچار تشـنگی شود خداوند هزار فرشـته را مأمور می کند تا زمانی که افطار کند صورت او را نوازش کنند و به وی مژده دهند که خداونـد فرموده است:چقدر بو و روح تو پاکیزه است ای فرشـتگانم گواهی دهید که من او را آمرزیدم.» (۲)امام موسی بن جعفر(علیه السـلام)فرمـوده است:«خواب قیلوله(چاشـتگاهی)کنیـد که خداونـد متعـال روزه دار را در خواب می خورانـد و می نوشانـد.» (۳)امـام صـادق(علیـه السـلام)فرمـوده است:«خـواب روزه دار عبـادت،خاموشـی او تسبیـح،عملش مقبـول و دعـایش مستجاب است.» (۴)بزرگترین پاداش را روزه ماه رمضان دارد.در حـدیث نبوی است:«کسـی که ماه رمضان را از روی ایمان و برای رضای خدا روزه بگیرد،و گوش و چشم و زبانش را از مردم باز دارد خداوند روزه اش را قبول می کند و گناهان گذشته و آینـده اش را می آمرزد و پاداش صابران را به او عطا می کنـد.» (۵)در خبر صحیح از امام صادق(علیه السلام)آمده است:«از پیامبر(صـلی الله علیه و آله) درباره شب قدر پرسـیدند،آن حضرت برخاست و در خطبه ای که ایراد کرد پس از سپاس خداوند فرمود:

امّا بعد.شـما از شب قدر از من پرسیدید و من آن را از شما پوشیده نمی دارم،چه من به آن دانا نیستم.ای مردم بدانید کسی که ماه رمضان بر او وارد شود و تنـدرست و بی عیب باشـد روزهایش را روزه بدارد،و پاره ای از قرآن را در شب آن بخواند،و بر نمازش مواظبت

۱- (۱۸) کافی،ج ۴،ص ۶۳،شماره ۷؛الفقیه،ص ۱۶۸،شماره ۸ و ۹.

۲- (۱۹) کافی،ج ۴،ص ۶۴،شماره ۸ و ص ۶۵،شماره ۱۷؛الفقیه،ص ۱۶۸،شماره ۱۴.

۳- (۲۰) کافی،ج ۴،ص ۶۵،شماره ۱۴؛الفقیه،ص ۱۶۸،شماره ۱۵.

۴- (۲۱) الفقیه،ص ۱۶۸،شماره ۱۶.

۵- (۲۲) المقنعه مفید،ص ۴۹.

کند،و در هوای گرم به نماز جمعه بشتابد و بامداد در نماز عیدش حاضر شود؛او شب قدر را درک کرده و به جایزه پروردگارش رسیده است.»امام صادق(علیه السلام)فرمود:«به خدا سوگند به جوایزی دست یافته که مانند جایزه های بندگان نیست.» (۱)و نیز به سند صحیح از آن حضرت نقل است که فرمود:«خداوند روزه را واجب فرمود تا دارا و نادار برابر شوند،زیرا دارا گرسنگی را نچشیده تا به نادار رحم کند،برای این که دارا در هر زمان چیزی را خواسته بر آن دست یافته است؛از این رو خداوند اراده فرمود میان بندگانش برابری ایجاد کند،و به دارا طعم گرسنگی و سختی را بچشاند تا بر ضعیف رقّت آورد و بر گرسنه رحم کند.» (۲)گفته شده:اگر فوائد روزه منحصر به همین بود که انسان را از پرتگاه لذّات پست حیوانی تا قلّهٔ شباهت به فرشتگان روحانی بالا می برد در ستایش و فضیلت آن کافی بود.

غزّالی می گوید:هرآینه روزه برای خداست و شرافت دارد و چون به او منسوب است،هر چند تمامی عبادات برای اوست،و خانه کعبه شریف است چون به او انتساب دارد،و سراسر زمین از آن اوست امّا نسبت روزه به او برای دو مقصود است:

اوّل-این که روزه مشتمل بر بازداشتن نفس و ترک مشتهیات است و این امری است پوشیده و پنهان و عملی نیست،که مشاهده شود در حالی که همهٔ عبادات و طاعات قابل می باشند و می توانند در معرض دید مردم قرار گیرند؛و روزه طاعتی است که جز خداوند بدان آگاه نیست چه او عملی باطنی و صبر ناب است.

دوّم-آن که روزه دشمن خدا را مقهور می کند،زیرا شهوات وسیله شیطانند و خوردن و آشامیدن شهوات را تقویت و نیرومند می کند؛از این رو پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«شیطان مانند خون در درون فرزند آدم جریان دارد،پس رهگذر او را با گرسنگی تنگ کنید.» (۳)بزودی فوائد گرسنگی در کتاب کسر الشهوتین(سرکوب شهوت بطن و

۱- (۲۳) الفقیه صدوق،ص ۱۷۴،شماره ۴ و ۵.

۲- (۲۴) الفقیه،ص ۱۶۷،شماره ۱.

۳- (۲۵) صحیح بخاری،ج ۳،ص ۶۲ صدر حدیث؛مسند احمد،ج ۳،ص ۱۵۶ و ۲۵۷ و ۳۰۹.

فرج)از بخش مهلکات بیان خواهد شد.

بنابراین چون روزه بخصوص موجب سرکوبی شیطان و بسته شدن رخنه ها و تنگ کردن گذرگاههای اوست شایستگی این اختصاص را یافته است که به خداوند انتساب داشته باشد؛چه سرکوبی دشمن خدا به منزلهٔ یاری خداوند است و خدا زمانی بنده را یاری می کند که بنده خدا را یاری دهد،چنان که فرموده است: إِنْ تَنْصُرُوا اللّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ ؛ (۱)چه بنده بايد تلاش خود را آغاز كند تا خداوند با هدايت خود او را پيروز فرمايد.به همين مناسبت فرموده است: وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ (۲).

إِنَّ اللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ (۳)و تغيير در نفس از طريق سركوب كردن شهوات است،و شهوتها چراگاه شياطين و مرغزار آنهاست و تا اين چراگاهها سرسبز و پرگياه است آمد و شد آنها برقرار خواهد بود،و مادام كه شياطين تردّد دارند جلال كبريايى بر بنده تجلّى نخواهد كرد و او پيوسته از لقاى پروردگار محجوب خواهد بود.پيامبر خدا(صلى الله عليه و آله)فرموده است:«اگر نه اين بود كه شياطين پيوسته بر گرد دلهاى آدميان مى گردند آنان ملكوت آسمانها را مى ديدند.» (۴)از اين رو روزه دروازهٔ عبادات و در جنگ با شياطين به منزلهٔ سپر است؛و چون فضيلت آن تا آن حدّ است كه ذكر شد ناگزير بايد شرائط و اركان و آداب و سنّتهاى ظاهرى و باطنى آن بيان شود و ما آنها را در سه باب ذكر مى كنيم:

۱- (۲۶) محمد(صلى الله عليه و آله)/۷:اى كسانى كه ايمان آورده ايد اگر خدا را يارى كنيد شما را يارى مى كند و گامهايتان را استوار مى دارد.

۲- (۲۷) عنكبوت/۶۹:و آنها كه در راه ما(با خلوص نيّت)جهاد كنند قطعا هدايتشان خواهيم كرد،و خدا با نيكوكاران است.

۳- (۲۸) رعد/۱۱:خداوند سرنوشت هيچ قومى را تغيير نمى دهد مگر اين كه آنها خود را تغيير دهند.

۴- (۲۹) مسند احمد از ابى هريره با اندكى اختلاف.

باب اول:در شرائط و واجبات و مکروهات و سنّتهای ظاهری روزه

اشاره

در شرائط و واجبات و مکروهات و سنّتهای ظاهری روزه

و موجبات بطلان آن

(۱)می گویم:ما این امور را بر طبق طریقهٔ اهل بیت(علیه السلام)به شرح زیر بیان می کنیم

شرائط آن:

(۲)روزه بر هر فرد مکلّفی که خالی از حیض و نفاس و از هر گونه بیماری مضری ایمن،و در محلّ خویش مقیم یا در حکم مقیم باشد واجب است.بدون رعایت این شرائط روزه درست نیست،جز از کسی که به خواب رفته یا بی هوش یا دیوانه شده به شرط آن که پیش از آن نیّت کرده باشد و همچنین روزه کودک ممیّز؛لیکن در همهٔ این ها به استثنای روزه شخص خوابیده اختلاف است،و در عدم صحّت روزه زنی که دچار حیض یا نفاس می باشد و بیماری که مبتلا به مرضی است که روزه برایش ضرر دارد هیچ گونه خلافی نیست.

در مورد مسافر اختلافی وجود ندارد که روزهٔ ماه رمضان و هر گونه روزهٔ واجب در غیر رمضان از او درست نیست جز سه روز،روزهٔ بدل هدی (۱)و هیجده روز بدل بدنه (۲)برای کسی که پیش از غروب عمدا از عرفات کوچ کرده و همچنین روزه نذر مشروط به سفر و حضر،لیکن در این روزه اخیر اشکال کرده اند،و احوط این است که از منعقد کردن چنین نذری خودداری شود.در مورد روزهٔ مستحب مسافر اقوال چندی گفته شده که یکی از آنها مکروه بودن آن است،لیکن اصحّ آن است که مسافر مطلقا از گرفتن روزه خودداری کند جز سه روز روزه حاجت در کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله).روزه هیچ یک از دارندگان عذر که ذکر شد درست نیست مگر روزهٔ مسافری که جاهل به حکم باشد و قضای روزهٔ ایّام حیض و نفاس و بیماری و مسافرت واجب است و نیز اگر عذر بیمار و

۱- (۱) گوسفند یا گاو یا شتری که در حج قربانی می کنند-م.

۲- (۲) شتر یا گاو فربه-م.

مسافر پیش از زوال برطرف شود،بر خلاف دیگر صاحبان عذر،روزه بر آنان واجب می باشد.اگر عذرشان در اثنای روزه به آنها دست دهد،چنانچه عذر آنها بیماری است باید افطار کنند هر چند کمی پیش از غروب باشد؛همچنین است زن اگر دچار حیض یا نفاس شود.امّا مسافر اصحّ این است که اگر پیش از ظهر از وطنش خارج شده باید افطار کند و بعد قضای آن را بگیرد،و چنانچه بعد از ظهر بیرون آمده است باید همچنان روزه بماند،و این طبق روایات صحیح مستفیضی است که در دست است،و در این مورد اقوال دیگری نیز گفته شده است.زن باردار نزدیک به زایمان،و زن شیردهنده ای که کم شیر باشد اگر ظنّ پیدا کنند که روزه برای آنها یا کودک آنها ضرر دارد باید افطار کنند و برای هر روز یک مدّ طعام کفّاره دهند و بعد هم قضای ایّام افطار را به جا آورند.به همین گونه است حکم مرد و زن سالخورده و کسی که دچار مرضی است که زیاد تشنه می شود و نمی تواند آن را تحمّل کند.و در سه دسته اخیر بهتر و احوط دادن دو مدّ طعام است و در وجوب قضا اقوال مختلف است و صحیح سقوط قضا از آنهاست.

نیّت در روزه شرط است و باید معیّن و قطعی باشد،و اگر روزهٔ رمضان یا نذر معیّن است قصد قربت کافی است و وقت اختیاری نیّت در روزه رمضان و نذر معیّن تمام طول شب و وقت اضطراری آنها تا هنگام زوال می باشد.در غیر این دو نوع روزه وقت نیّت مطلقا تا هنگام زوال است و در نافله تا کمی پیش از غروب است؛چنان که در روایات صحیح آمده و در برخی از آنهاست که اگر انسان پیش از زوال نیّت کند آن روز برای او روزه حساب می شود و اگر بعد از زوال نیّت کند از وقتی که نیّت کرده است به حساب می آید.در این که آیا برای تمام ماه رمضان یک نیّت کافی است یا نه اختلاف است.

روزه گیر اگر در یوم الشک نیت روزه مستحبّ کند و معلوم شود که آن روز از رمضان بوده روزهٔ او از رمضان محسوب می شود زیرا در نیّت اکتفا به قصد قربت کرده و چنانچه در آن نیّت رمضان کند بر خلاف آنچه در کتاب خلاف آمده روزه اش مجزی نخواهد بود.ثبوت هلال ماه رمضان به یکی از چهار طریق است:۱-رؤیت ماه ثابت شود هر

چند رؤیت کننده یک نفر باشد،مشروط به این که در رؤیت شکّ نداشته باشد.۲-سی روز از ماه شعبان گذشته باشد.۳-با گواهی دو تن شاهد عادل که شهادت آنها با هم توافق داشته باشد.۴-شیاعی که موجب ظنّ نزدیک به یقین شود هلال ماه رمضان ثابت می گردد و جز این ها راه دیگری وجود ندارد،و حکم شرعی با توجّه به اختلاف افق هر کشور مختلف می شود.

اما واجبات روزه و اسباب فساد و بطلان آن:

(۱)بر روزه دار واجب است بطور عمد از خوردن،آشامیدن،جماع،استمناء،قی کردن و دروغ (۱)امساک کند و در این ها خلافی نیست.همچنین در ماه رمضان و قضای آن بنا بر اقوی و اشهر،تا طلوع فجر به عمد بر جنابت باقی نماند.از سر فرو بردن در زیر آب و بنا بر قول اصحّ از شیاف با مایع خودداری کند،و گرنه جز در دو مورد اخیر باید روزه اش را قضا کند.و نیز اگر روزه واجب باشد دروغ باعث بطلان آن است و در این اختلافی نیست.همچنین باید بجز در قی عمدی در دیگر موارد نیز کفّاره بدهد و دراین باره اقوال مختلف است.اگر در ماه رمضان به عمد تا طلوع فجر بر جنابت باقی بماند باید یک برده آزاد و یا شصت مسکین را اطعام کند و یا دو ماه متوالی روزه بگیرد.کفّاره روزهٔ نذر معیّن همان کفّاره قسم است چنان که در قرآن مذکور است.کفّارهٔ قضای روزهٔ رمضان چنانچه بعد از عصر،و به قولی بعد از زوال افطار کند اطعام ده مسکین است و در صورت عجز از آن سه روز روزه است.

در سر فرو بردن زیر آب خصوصا و شیاف با مایع و دروغ بستن بر خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله)و ائمّه(علیه السلام)که آیا قضای تنها کافی است یا قضا و کفّاره هر دو واجب است و یا واجب نیست اختلاف است.امّا شیاف با جامد و دروغ بستن بر غیر از خدا و رسول (صلی الله علیه و آله)و ائمّه(علیه السلام)موجب بطلان روزه نیست.

در رسانیدن غبار به حلق مطلقا یا تنها غبار غلیظ و این که فقط قضای روزه واجب است یا قضا و کفّاره هر دو و یا عدم آنها نیز اقوال مختلف است.

ص:۱۸۱

۱- (۳) منظور دروغ بستن بر خدا و پیامبر و ائمّه(علیه السلام)چنان که ذکر می شود.

در روایت موثّق از امام رضا(علیه السلام)نقل شده که از آن حضرت در مورد روزه داری پرسیدند که چوب یا غیر آن را می سوزاند و دود در حلق او فرومی رود ؟فرمود:«باکی نیست»؛و نیز دربارهٔ روزه داری پرسیدند که غبار به حلقش داخل می شود فرمود:

«اشکالی ندارد» (1)؛و حدیثی که معارض این روایت است از حیث سند و دلالت ضعیف است.

به سند صحیح از امام باقر(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«روزه دار هرگاه از چهار چیز دوری جوید هر کار دیگری بکند به او زیان نمی رساند:خوردن،آشامیدن، جماع کردن و سر زیر آب فرو بردن.» (2)بر فراموش کننده و آنچه در حلق او موجود باشد،همچنین بر آن که مجبور شده،و آن که لازمه پرهیز را به جا آورده و نیز بر کسی که جاهل به حکم شرعی است بر هیچ کدام تکلیفی نیست،لیکن نسبت به جاهل به حکم قضای روزه احوط است و گفته شده:

کفّاره نیز بدهد کسی که در اوّل یا آخر روز به عمد افطار کند سپس معلوم شود که افطار او دقیقا در روز واقع شده باید قضای آن روز را به جا آورد خواه وقت را رعایت کرده باشد یا نه؛ و اگر بر وفق ظنّ یا اجتهاد خود باقی بماند قضا لازم نیست،و در صورت شکّ به جا آوردن فعل مفطر تنها در اوّل روز جائز است و نه در آخر روز.

اگر جنب بخوابد تا صبح شود چنانچه پیش از فجر عازم بر غسل بوده قضا بر او نیست و در غیر این صورت باید قضای روزه آن روز را به جا آورد،و اگر قصد ترک غسل را داشته کفّاره نیز بر او واجب است.

روزه گیری که به سبب افطار روزهٔ خود گناه یا کوتاهی کرده بر او واجب است که بقیّه روز را امساک کند؛و امساک در مواردی که در باب سوّم بیان خواهد شد مستحبّ است.

۱- (۴) تهذیب شیخ طوسی،ج ۱،ص ۴۴۴.

۲- (۵) الفقیه،ص ۱۷۷؛تهذیب،ج ۱،ص ۴۰۹ و ۴۰۶ و ۴۴۲.

در روزهٔ غیر معیّن مطلقا تا پیش از زوال می توان آن را باطل و از آن صرف نظر کرد،لیکن ابطال آن پس از زوال در غیر قضای رمضان مکروه است،و ابطال روزه قضای رمضان جائز نیست و موجب کفّاره می باشد.برای کسی که روزه مستحبّی گرفته افضل است که اگر به طعامی دعوت شود اجابت و افطار کند،هر چند پس از زوال باشد.

امّا مکروهات روزه:

(۱)عبارت است از بلعیدن اخلاط سر و سینه؛فرو دادن آب دهان چنانچه طعم آن به سبب چیز پاکی تغییر کرده و اجزائی از آن شیء داخل در آب دهان نشده باشد؛ریختن دارو در گوش و چشم و بینی هرگاه به حلق نرسد و همچنین در احلیل،سرمه کشیدن،استشمام بوهای تند و بو کردن گیاهان خوش بو به ویژه نرگس، نشستن در آب فقط برای زن،تر کردن لباسی که در بدن است،مسواک کردن با چوب تر،و در اکثر این ها قول به بطلان روزه نادر است.

در حال روزه مکیدن انگشتر،جویدن طعام برای کودک و خوراندن به پرندگان، چشیدن غذا اشکالی ندارد.بوسیدن و لمس کردن زن و بازی کردن با او برای کسی که این اعمال شهوتش را تحریک می کند در صورت ظنّ به عدم خروج منی مکروه است.

به جا آوردن هر کاری که موجب ضعف روزه دار شود از قبیل دخول به حمام،خون گرفتن و امثال این ها،همچنین شعر خواندن در ماه رمضان و مسافرت پس از دخول این ماه جز به هنگام ضرورت مکروه می باشد؛و قول به حرمت مسافرت پس از دخول رمضان شاذ و نادر است،لیکن پس از سپری شدن بیست و سه روز از آن کراهت سفر برطرف می شود چنان که مضمون روایت است (۱)پرخوری برای مسافر مکروه است و جماع برای او کراهت شدید دارد و بعضی آن را حرام دانسته اند.

امّا سنّتهای آن:

(۲)مستحبّ است به هنگام رؤیت هلال ماه رمضان در اوّلین شب و گرنه تا سوّمین شب (۲)روبروی قبله بایستد در حالی که دستهایش را بلند کرده باشد،نه این

ص:۱۸۳

۱- (۶) تهذیب،ج ۱،ص ۴۱۳.

۲- (۷) شیخ بهایی گفته است:وقت این دعا تا زمانی که ماه هلال گفته شود امتداد دارد،و اولی عدم تأخیر آن از شب اوّل است و در این صورت به آنچه از نظر لغت و عرف مورد یقین می باشد عمل شده است لیکن اگر میسّر نشود بنا به قول اکثر اهل لغت مبنی بر امتداد هلال تا شب دوم در این شب خوانده شود،و اگر امکان حاصل نشود در شب سوّم اقدام کند چه بسیاری از لغت شناسان ماه را در سوّمین شب نیز هلال دانسته اند.امّا آنچه مؤلف قاموس و استاد ما شیخ ابو علی گفته اند که بر ماه تا هفتمین شب هلال اطلاق می شود از نظر لغت و عرف خلاف مشهور است و گویا مجازی از قبیل اطلاق هلال بر ماه در دو شب آخر است.

که روبروی ماه بایستد و یا به آن کند.پس از آن بگوید:اللّهم أهّله علینا بالأمن و الإیمان و السّلامه و الاسلام و العافیه المجلّله و الرّزق الواسع و دفع الاسقام اللّهم ارزقنا صیامه و قیامه و تلاوه القرآن فیه،اللّهمّ سلّمه لنا و تسلّمه منّا.

مستحبّ است در شب اوّل و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوّم این ماه غسل به جا آورد.همچنین مباشرت با همسر در شب اوّل،ماه رمضان مستحبّ است،و در همه شب و روز آن و نیز به هنگام دخول و خروج این ماه و در سحرهای آن خواندن ادعیه مأثور استحباب دارد؛و نیز کثرت تلاوت قرآن در این ماه و قیام همه شبهای آن به ویژه شبهای فرد و نوافل و ادعیه مأثور مخصوص به آن،و نیز تلاوت سوره های عنکبوت و روم در شب بیست و سوّم و هزار بار سوره قدر مستحبّ است.

همچنین در این ماه کثرت جود و بخشش که موجب اجر مضاعف است و افطار دادن به روزه داران استحباب دارد.

در خبر است:«افطاری دادن به برادر روزه دارت از روزه ات بهتر است.» (۱)مستحبّ است با شیرینی و اگر یافت نشود با آب نیم گرم افطار شود،زیرا چرکهای دل را می شوید؛و نماز را بر افطار مقدّم بدارد مگر آن که برای افطار کسی منتظر وی بوده و یا با نفس خود درگیر باشد.

امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«دو واجب در پیش روی تو است:افطار و نماز،به افضل آن دو که نماز است آغاز کن،سپس فرمود:اگر نماز را در حالی که روزه دار باشی به جا آوری آن نماز تو مقبول است و اگر آن را با روزه به پایان بری نزد من

۱- (۸) کافی،ج ۴،ص ۶۸؛تهذیب،ج ۱،ص ۴۰۹؛المحاسن،ص ۳۹۶.

محبوب تر است.» (۱)در هنگام افطار می گویی:اللّهم لک صمنا و علی رزقک أفطرنا فتقبّله منّا ذهب الظّماء و ابتلّت العروق و بقی الأجر.

از مستحبّات دیگر روزه سحری خوردن است.در خبر آمده است:«سحری بخورید اگر چه جرعه هایی از آب باشد آگاه باشید درود خدا بر سحری خوران است» (۲)؛و این امر در روزهٔ واجب معیّن تاکید شده و در روز ماه رمضان تأکید بیشتر است.کمترین سحری آب و افضل آن سویق و خرماست،و خوردن آن هر قدر به طلوع فجر نزدیکتر باشد افضل است.

دیگر از مستحبّات روزه اعتکاف در مسجد است به ویژه در ده روز آخر این ماه،این عادت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)بود که چون وارد دهه آخر ماه رمضان می شد بستر را جمع می کرد و لنگ بر کمر می بست و از عبادت نمی آسود و خانواده اش را بدان وادار می فرمود (۳)زیرا شب قدر در همین دهه اخیر است،و گمان غالب این است که در شبهای فرد آن،و به ظنّ قوی تر شب بیست و یکم و یا بیست و سوّم باشد.

از نظر ما(شیعه)اعتکاف نمی تواند کمتر از سه روز و یا در غیر مسجد جامع باشد، و در مدّت اعتکاف جماع و لمس و بوسیدن زن حرام است،چه در شب و چه در روز.

همچنین جدال،خریدوفروش،استشمام بوی خوش بو،کردن گیاهان خوش بو و خروج از مسجد جز برای قضای حاجت حرام می باشد و برای حضور در نماز جمعه یا تشییع جنازه یا عیادت بیمار و امثال این ها مانعی ندارد ولی باید تا هنگام بازگشت ننشیند،و نیز بالا رفتن بر پشت بام و خروج قسمتی از بدنش از مسجد به اجبار یا به سهو اشکالی ندارد.

۱- (۹) تهذیب،ج ۱،ص ۴۰۸،آن را از زراره و فضیل از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت کرده است.

۲- (۱۰) تهذیب،ج ۱،ص ۴۰۸؛امالی شیخ طوسی،ص ۳۱۷؛المقنعه،ص ۵.

۳- (۱۱) صحیح مسلم،ج ۳،ص ۱۷۶ نظیر آن را روایت کرده است.

باب دوم:در اسرار و شرائط باطنی روزه

اشاره

(۱)بدان برای روزه سه درجه است:روزهٔ عام،خاصّ و اخصّ.

روزهٔ عامّ عبارت است از بازداشتن شکم و فرج از ارضای شهوات آنها،چنان که پیش از این به تفصیل بیان کردیم.

روزهٔ خاصّ بازداشتن گوش،چشم،زبان،دست،پا و دیگر اعضا از گناه است.

می گویم:آنچه اصحاب ما(شیعه)به سند حسن از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده اند به همین مطلب دارد.آن حضرت فرموده است:«هنگامی که روزه گرفتی باید گوش،چشم،مو و پوست تو-و جز این ها چیزهای دیگری را نیز شمردند روزه بگیرند»، و فرمود:«روز روزه ات نباید مانند روز افطارت باشد.» (۱)در حدیث دیگری افزوده شده است:«نزاع و جدال و آزار به خدمتکار را فروگذار،و باید وقار روزه در تو موجود باشد، چه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)شنید زنی روزه دار به کنیزش دشنام می دهد.دستور داد طعامی حاضر کردند و به آن زن فرمود:بخور،آن زن عرض کرد:روزه هستم،فرمود:تو چگونه روزه می باشی و حال آن که به کنیزت دشنام دادی،روزه تنها خودداری از خوردن و نوشیدن نیست.» (۲)غزّالی می گوید:امّا روزه اخصّ روزه دل است از مقاصد پست و اندیشه های دنیوی و بطور کلّی بازداشتن آن از هر چه غیر خداست؛این روزه با تفکّر دربارهٔ آنچه غیر از خدا و آخرت است و اندیشیدن در امور دنیا افطار می شود،مگر دنیایی که برای دین خواسته شود چه آن توشهٔ آخرت است و از دنیا نیست تا آنجا که صاحبدلان گفته اند:هر کس پیرامون روز خود فکر کند تا چیزی فراهم سازد که با آن افطار کند

۱- (۱) کافی،ج ۴،ص ۸۷،الفقیه ص ۱۷۷ همچنین حدیث بعدی.

۲- (۲) کافی،ج ۴،ص ۸۷،شماره ۳؛الفقیه،ص ۱۸۷؛تهذیب،ج ۱،ص ۴۰۷.

گناهی بر وی نوشته می شود،زیرا این نشانهٔ کمی وثوق به فضل خداوند و قلّت یقین به رزق مقسوم است و این مرتبهٔ پیامبران و صدّیقان و مقرّبان می باشد.البتّه گفتن این امر آسان است لیکن تحقّق دادن و به کار بستن آن بسیار دشوار می باشد،چه،آن روی آوردن به سوی خدا با منتهای همّت و روی گردانیدن از غیر او با تمامی وجود است و تشبّه به قول اوست که فرموده است: قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ (۱)می گویم:آنچه از امام صادق(علیه السلام)روایت شده به همین مطلب دارد که:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«روزه سپر است» (۲)؛یعنی مانعی است در برابر آفات دنیا و حجابی است میان انسان و عذابهای آخرت.از این رو هرگاه بر آن شدی که روزه بگیری نیّت کن که نفس را از شهوات بازداری و عزم خود را در پیروی از شیطان قطع کنی،و خویشتن را به منزلهٔ بیماری قرار ده که میل به خوردن و نوشیدن ندارد بلکه در هر لحظه منتظر است که از بیماری گناه بهبود یابد.باید درون خویش را از هرگونه آلودگی و تیرگی و غفلت که مانع قصد تو در اخلاص عمل برای رضای خداست،پاک سازی، پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)گفته است:«خدا فرموده است:روزه برای من است و من پاداش آن را می دهم.» (۳)بنابراین روزه موادّ نفس و شهوات طبع را می میراند و باعث صفای دل، پاکیزگی اعضا،آبادی ظاهر و باطن،شکر نعمتهای پروردگار،کمک به مستمندان،مزید تضرّع و خشوع و گریه،التجاء به درگاه پروردگار،انصراف از دنیا،سبک شدن حساب و افزایش حسنات می شود و فوائد دیگری دارد که از شمار بیرون است و برای کسی که دارای خرد و توفیق عمل است آنچه را ذکر کردیم کافی است.

غزّالی می گوید:امّا روزهٔ خاصّ روزهٔ شایستگان و صالحان است،و آن عبارت است از بازداشتن اعضا از گناه،و کمال آن به شش چیز است:

۱-فرو بستن چشم از نظر کردن به آنچه مکروه و ناپسند است

(۱) و از هر چه دل را

ص:۱۸۷

۱- (۳) انعام/۹۱:بگو خدا.سپس آنها را واگذار...

۲- (۴) کافی،ج ۴،ص ۶۲.و در آن آمده که:«روزه سپر از آتش است».

۳- (۵) عامّه و خاصّه آن را روایت کرده اند؛مسند احمد،ج ۱،ص ۱۵۹.

مشغول و از یاد خدا غافل کند،پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«نگاه تیری زهرناک از تیرهای ابلیس است،هر کس از بیم خداوند آن را ترک کند خداوند به او ایمانی می دهد که شیرینی آن را در دل خود می یابد.» (۱)و نیز فرموده است:«پنج چیز روزه را باطل می کند:دروغ،غیبت،سخن چینی، سوگند دروغ و نگاه از روی شهوت.» (۲)

۲-نگهداشتن زبان از یاوه گویی،دروغ،غیبت،سخن چینی،دشنام،

(۱)بدرفتاری، دشمنی،نزاع و التزام به سکوت یا اشتغال به ذکر خدا و تلاوت قرآن.روزهٔ زبان همین است.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«روزه سپری است چون یکی از شما روزه گیرد باید ناسزا نگوید و نادانی نکند،و اگر کسی با او بجنگد یا به او دشنام دهد بگوید:من روزه دارم.» (۳)در خبر است (۴)که در زمان پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)دو زن روزه داشتند.در اواخر روز گرسنگی و تشنگی آنها را به ستوه آورده بود به گونه ای که نزدیک بود تلف شوند.

کسی را نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرستادند و اجازه خواستند تا افطار کنند.آن حضرت قدحی برای آنها فرستاد و به آنها پیغام داد که از آنچه خورده اند در آن قی کنند.از گلوی هر کدام چیزی که نیم آن خون تازه و نیم دیگر گوشت خام بود بالا آمد تا قدح پر شد.مردم در شگفت شدند.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:«این دو زن از آنچه خداوند بر آنها حلال کرده بود روزه گرفتند و به آنچه بر آنها حرام کرده بود افطار کردند با هم نشستند و به غیبت مردمان مشغول شدند،و آنچه از گلوی آنها برآمد گوشت مردم است که آن دو زن خورده اند.» می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)شیخ صدوق به سند خود از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) روایت می کند که فرموده است:کسی که از مسلمانی غیبت کند روزه و وضویش باطل

۱- (۶) الکبیر طبرانی؛مجمع الزّوائد،ج ۸،ص ۶۳.

۲- (۷) عراقی گفته است:ازدی این حدیث را از روایات جابان نقل کرده و آن را ضعیف شمرده است.

۳- (۸) مسند احمد،ج ۲،ص ۳۰۶ و ۳۱۳ و ۳۵۶ و ج ۶،ص ۲۴۴.

۴- (۹) مسند احمد؛مجمع الزّوائد،ج ۳،ص ۱۷۱.

می شود،و اگر به همین حال بمیرد کسی است که حرام خدا را حلال کرده است.» (۱) کافی (۲)به سند خود از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«دروغ روزه را باطل می کند»؛عرض کردم:کدام ما از آن بر کنار هستیم؟فرمود:«این طور نیست که تو می اندیشی،مراد از کذب دروغ بستن بر خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله)و امامان(علیه السلام)است.»

۳-بازداشتن گوش از شنیدن هر چه مکروه و ناپسند است،

(۱)زیرا آنچه گفتن آن حرام است گوش دادن به آن نیز حرام است.از همین رو خداوند متعال میان شنوندۀ دروغ و حرام خور تفاوتی نگذاشته و فرموده است: سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکّالُونَ لِلسُّحْتِ ؛ (۳)و نیز: لَوْ لاٰ یَنْهاهُمُ الرَّبّانِیُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ (۴)زیرا سکوت در برابر غیبت حرام است،و خداوند فرموده است: إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ (۵)،به همین سبب پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«غیبت کننده و شنونده هر دو در گناه شریکند.» (۶)

۴-بازداشتن دیگر اعضا اعمّ از دست و پا از اعمال ناپسند

(۲) و نگهداشتن شکم از خوراک شبهه ناک در هنگام افطار،چه روزه که عبارت از بازداشتن شکم از طعام حلال است در صورت افطار بر حرام معنا نخواهد داشت و چنین روزه داری مانند کسی است که کاخی بسازد و شهری را خراب کند،زیرا طعام حلال تنها زیاد خوردن آن زیان دارد نه نوع آن و روزه برای تقلیل آن است.حال اگر کسی زیاد خوردن دوا را از بیم ضرر آن ترک کند و به خوردن سمّ روآورد سفیه و بی خرد است؛و بی شکّ حرام سمّی است که دین را نابود می کند و حلال دارویی است که اندکش سودمند و زیاد آن زیانبار است و

۱- (۱۰) عقاب الاعمال.

۲- (۱۱) همان مأخذ،ج ۲،ص ۳۴،شماره ۹.

۳- (۱۲) مائده/۴۲:آنها به گفتار دروغ بسیار گوش می دهند و خورندگان حرام هستند.

۴- (۱۳) مائده/۶۳:چرا دانشمندان نصارا و علمای یهود آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کنند.

۵- (۱۴) نساء/۱۴۰:...در این صورت شما هم مانند آنان خواهید بود.

۶- (۱۵) جامع الاخبار باب الغیبه نظیر آن،عراقی گفته است:حدیث مذکور عجیب است،طبرانی از حدیث ابن عمر با سندی ضعیف روایت کرده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)از غیبت و گوش دادن به آن نهی فرموده است.

هدف روزه تقلیل آن می باشد.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«چه بسیار روزه داری که از روزه اش جز گرسنگی و تشنگی بهره ای برای او نیست.» (۱)گفته شده مراد روزه داری است که به حرام افطار می کند،و نیز گفته اند:مقصود روزه داری است که از خوردن حلال امساك و با غیبت که خوردن گوشت مردم است و حرام می باشد افطار می کند؛و نیز گفته شده:منظور روزه داری است که اعضاء و جوارح خود را از گناه باز نمی دارد.

۵-این که به هنگام افطار شکم خود را از حلال انباشته نکند،

(۱)چه هیچ ظرفی نزد خداوند از شکم پر مبغوض تر نیست اگر چه از حلال باشد،زیرا هرگاه روزه دار آنچه را در چاشت از او فوت شده به هنگام افطار جبران کند،چگونه می تواند از روزه بهره برد و به وسیلهٔ آن دشمن خود را سرکوب کند و نیروی شهوت را بشکند؟امّا بسا آن که در ماه رمضان به خوراکهای رنگارنگ می افزایند تا آنجا که عادت بر این جاری شده که همهٔ خوردنیها را برای ماه رمضان ذخیره می سازند،و در این ماه به اندازهٔ چندین ماه غذا می خورند؛در حالی که روشن است مقصود از روزه خالی داشتن شکم و شکستن هوس است تا نفس بر رعایت تقوا قوّت یابد،لیکن اگر چاشت روز را در شام به شکم وعده دهی به حدّی که شهوتش برانگیخته شود و رغبتش قوّت گیرد سپس غذاهای لذیذ به آن بخورانی و آن را پر و اشباع کنی لذّت نفس فزونی یابد و نیرویش چند برابر شود و بسا شهواتی در او بیدار شود که اگر آن را به حال خود رها می کردی آن شهوات در او خفته بود.از این رو روح روزه و سرّ آن ضعیف گردانیدن نیروهایی است که دستمایه شیطان برای کشانیدن انسان به سوی شرّ و بدی است؛و این امر جز با تقلیل طعام حاصل نمی شود بدین گونه که هر شب به همان اندازه بخورد که اگر روزه نمی گرفت می خورد.

امّا اگر طعام روز را با شام شب جمع و صرف کند روزهٔ او سودی نخواهد داشت.بلکه یکی از آداب روزه این است که در روز زیاد نخوابد تا گرسنگی و تشنگی را احساس و ضعف قوایش را درك کند و در نتیجه صفا و جلا یابد،و در هر شب مقداری از این

ص:۱۹۰

۱- (۱۶) مسند احمد،ج ۲،ص ۴۴۱.

ضعف را در بدن باقی نگهدارد تا اقامه نماز شب و اذکار و اوراد بر او آسان شود؛و بسا شیطان به گرد دل او نگردد و بتواند به ملکوت آسمانها بنگرد،و شب قدر شبی است که چیزی از ملکوت بر او مکشوف گردد،و مراد در قول حق تعالی که فرموده است: إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ (۱)همین است.آن که میان دل و سینه خود توبره ای از خوردنیها قرار داده از این حالت محجوب می باشد؛و کسی که شکم را خالی نگهداشته نیز مجرّد این کار برای برداشتن حجاب از پیش چشم او کافی نیست بلکه باید هدف و مقصودش را از غیر خدا تهی سازد،چه او همهٔ مقصود است و اساس همهٔ این ها تقلیل طعام است.به خواست خداوند توضیح بیشتر این مطالب در کتاب اطعمه خواهد آمد.

۶-آن که پس از افطار دلش میان خوف و رجا در اضطراب باشد،

(۱)چه او نمی داند روزه اش مقبول واقع شده و در زمرهٔ مقرّبین قرار گرفته و یا پذیرفته نشده و از جملهٔ مردودین است،و او باید پس از فراغ از هر عبادتی چنین باشد.از حسن بن ابی الحسن روایت شده که وی در روز عید از کنار گروهی گذشت که می خندیدند.فرمود:همانا خداوند متعال ماه رمضان را برای خلق خود میدان مسابقه قرار داده تا در طاعت او بر یکدیگر سبقت گیرند.اقوامی سبقت گرفتند و رستگار شدند،و اقوامی عقب افتادند و زیانکار شدند.بسیار شگفت است در روزی که شتاب کنندگان رستگار و باطل گرایان زیانکار شدند کسی خنده کند و اوقاتش را به بازی بگذراند.آگاه باشید به خدا سوگند هرگاه پرده برداشته شود نیکوکار به کردار نیکش و بدکار به کردار بدش مشغول می شود؛ یعنی شادمانی کسی که در این مسابقه پذیرفته شده است او را از بازی باز می دارد، و اندوه آن که مردود شده است راه خنده را بر او می بندد.

می گویم:این حدیث را الفقیه (۲)در کتاب صلاه از حسن بن علی(علیه السلام)و در کتاب روزه (۳)از حسین بن علی(علیه السلام)با اندک تغییری در الفاظ نقل کرده است.

ص:۱۹۱

۱- (۱۷) قدر/۲:ما آن را در شب قدر نازل کردیم.

۲- (۱۸) همان مأخذ،ص ۱۳۵،شماره ۲۷.

۳- (۱۹) همان مأخذ،ص ۱۹۷،شماره ۱۹.

غزّالی می گوید:این ها بود مقاصد باطنی در روزه.

فصل:اشکال و پاسخ آن

(۱)اگر گفته شود که جلو شهوت شکم و فرج را گرفته و مقاصد مذکور را ترک کرده و فقیهان روزه اش را صحیح می دانند در این صورت این سخنان چه معنایی دارد؟ پاسخ این است که فقهای ظاهر شرائط ظاهر روزه را با ادلّه ای اثبات می کنند که از دلایلی که ما در اثبات شرائط باطنی روزه ذکر کرده ایم ضعیف تر است،به ویژه در مورد غیبت و امثال آن؛لیکن بر فقیهان ظاهر تکالیفی غیر از آنچه ممکن است شامل همهٔ غفلت زدگان شیفتهٔ دنیا بشود متوجّه نیست.امّا علمای آخرت قصدشان از صحّت، رسیدن عبادت به درجهٔ قبول است و منظور آنها از قبول وصول به مقصود است،و مقصود از روزه را تخلّق به اخلاق باری تعالی می دانند که عبارت از صمدیّت است،و در نگهداشتن خود از شهوات به اندازهٔ امکان به فرشتگان اقتدا می کنند،زیرا آنها از شهوات به دورند.بی شکّ مرتبه انسان از بهایم برتر است،زیرا در پرتو نور عقل می تواند شهوتش را بشکند،لیکن درجهٔ او از فرشتگان فروتر می باشد؛چه،شهوات بر او چیره است و به مجاهدت با آنها دچار است.هر زمان در شهوات فرورود به پایین ترین درجات نزول پیدا می کند و هم طویله ستوران می شود،و هرگاه شهوات را سرکوب کند به بالاترین درجات ترقّی می یابد و به افق فرشتگان می پیوندد.فرشتگان مخلوقات مقرّب خداوندند و کسی که به آنها اقتدا کند و به اخلاق آنها تأسّی جوید مانند آنها به خداوند تقرّب می یابد؛چه،شبیه قریب قریب است،و تقرّب در اینجا عبارت از نزدیکی به مکان نیست بلکه به صفات و اخلاق است.هرگاه سرّ روزه در نزد خردمندان و صاحبدلان این باشد دیگر تأخیر یک وعده غذای روز و جبران آن با مصرف دو وعده در شب در حالی که سراسر روز آلوده به شهوات دیگر باشد چه سودی خواهد داشت،و اگر این گونه روزه ها سودمند است دیگر قول پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)که فرموده است:«چه بسیار

روزه دارانی که از روزه خـود جز گرسـنگی و تشـنگی بهره ای نمی برنـد»،چه معنـا دارد؟از این رو ابو الـدّرداء گفته است:چه خوش است خواب زیرکان و افطار آنها که برتری دارد بر روزهٔ احمقان و بیداری آنان و بی شکّ ذرّه ای عبادت صاحب یقین و تقوا برتر و بالاتر از کوهها عبادت فریفته شدگان است.به همین سـبب دانشمندان گفته اند:چه بسیار روزه دارانی که در حال افطارند و افطارکنندگانی که روزه می باشند.افطارکننده روزه دار کسی است که می خورد و می آشامد،لیکن اعضای خود را از گنـاه بـاز می دارد.و روزه دار در حال افطار آن است که گرسـنگی و تشـنگی را تحمّل می کنـد امّا اعضایش را از گناه باز نمی دارد.آن که معنای روزه را دریافته و راز آن را شـناخته می داند که خودداری از خوردن و جماع و در همین حال افطار به ارتکاب گناه مانند آن است که کسـی برای وضو همهٔ اعضایی را که لازم است مسح کند و جمیع آداب و سـنن و اذکار وضو را به جـا آورد که او اگر چه مسـتحبّات را انجـام داده لیکن چون مهمّ را که شسـتن است به عمـل نیـاورده به سـبب این نادانی نمـازش باطل است.همچنین مثل کسـی که با خوراک افطار کنـد و با منع جوارح از ارتکاب معاصـی و مکروهات روزه بگیردماننـد کسـی است که به قصـد وضو اعضایی را که واجب است شسـتشو دهد و مسـحهای واجب را به جا آورد و به آنچه بر او فرض است بسـنده کنـد که در این صـورت نمـازش صـحیح و قابـل قبـول است؛چه،احکـام اصـلی آن را به جـا آورده اگر چه مسـتحبّات را ترک کرده است.و مثل آن که هر دو را با هم جمع کند مثل کسـی است که در وضو واجب و مستحبّ را به جا آورد،و این وضوی کامل است.پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«روزه امانتی است هر یک از شما امانتش را حفظ کند» (۱)؛و هنگامی که آن حضـرت آیه: إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها را تلاوت کرد دسـتش را بر روی چشم و گوشش نهاد و فرمود:«گوش امانت و چشم امانت است» (۲)و اگر این ها از امانتهای روزه نبودند نمی فرمود:«باید بگوید من

۱- (۲۰) عراقی گفته است:این حـدیث را خرایطی در مکارم الاخلاق از حـدیث ابن مسـعود درباره امانت و روزه نقل کرده و سند آن حسن است.

۲- (۲۱) نساء/۵۸:خداونـد به شـما فرمـان می دهـد که امانتهـا را به صاحبـان آنها برسانیـد.این خبر را ابن ابی حاتم،حاکم،ابن حبّان،ابو داود نقل کرده اند،الدرّ المنثور،ج ۲،ص ۱۷۵،بدون نقل «گوش امانت و چشم امانت است».

روزه ام»،یعنی زبـانم را بـه ودیعت به من داده انـد تـا آن را حفـظ کنم و چگـونه ممکن است بـا دادن پاسـخ به تـو آن را آزاد کنم؟بنـابراین روشن می شود که برای هر عبـادتی ظـاهر و باطن و پوست و مغزی است،و پوست هم دارای درجاتی است و هر درجه طبقاتی دارد،و تو اکنون مخیّری که به پوست مغز بسنده کنی یا در طلب مغز به جرگهٔ اولو الالباب و خردمندان درآیی.

باب سوّم:در بیان روزهٔ مستحبّ

اشاره

(۱)می گویم:در الفقیه از علی(علیه السلام)روایت شده:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:هر کس از روی میل یک روزهٔ غیر واجب بگیرد خداونـد او را وارد بهشت می کند» (۱)از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)نقل شده که فرموده است:«هر کس روزی را بـا روزه به پایـان برسانـد وارد بهشت می شود.» (۲)پیامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«هر کس یک روز را در راه خدا روزه بدارد برابر یک سال روزه به او پاداش داده می شود.» (۳)و نیز فرموده است:«هیچ روزه داری بر قومی که اطعام می کننـد وارد نمی شود،مگر آن که اعضای بـدنش برای او تسبیـح می گوینـد و فرشـتگان بر او درود می فرسـتند و درود فرشـتگان طلب آمرزش است.» (۴)حسن بن محبوب از جمیـل بن صالـح از محمّـد بن مروان روایت کرده که از ابی عبد اللّه(علیه السـلام)شنیدم که می فرمود:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روزه می گرفت تا آن اندازه که گفتند افطار نمی کند،و افطار می کرد تا آن حدّ که گفتند روزه نمی گیرد.سپس آن حضرت یک

۱- (۱) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۲.

۲- (۲) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۳.

۳- (۳) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۴.

۴- (۴) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۶.

روز روزه می گرفت و روز دیگر افطار می کرد.پس از آن روزهای دوشنبه و پنجشنبه را روزه می گرفت.و سپس از آن نیز بازگشت و در ماه سه روز را روزه می گرفت:پنجشنبه اول هر ماه،چهارشنبه وسط ماه و پنجشنبه آخر ماه؛و می فرمود:این به منزله روزهٔ تمام عمر است.پدرم(علیه السلام)می فرمود:هیچ فردی در نزد خداوند مبغوض تر از کسی نیست که به او گفته شود:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)چنین و چنان می کرده است و او بگوید:خداوند مرا عذاب نکند بر تلاشی که در ادای نماز و روزه می کنم،زیرا مانند این است که او تصوّر می کند پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)چیزی از فضیلتها را به سبب عجز از آن ترک کرده است.» (۱)در روایت حمّاد بن عثمان از ابی عبد اللّه(علیه السلام)آمده که فرموده است:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روزه می گرفت تا آن حدّ که گفتند افطار نمی کرد،و افطار می کرد تا آن اندازه که گفته شد روزه نمی گیرد.سپس همچون داود(علیه السلام)یک روز در میان روزه می گرفت،پس از آن در هر ماه سه روز روزه می داشت و می فرمود:این برابر روزه تمام عمر است و وسوسه را از سینه می زداید:«حمّاد گفت:از آن حضرت پرسیدم این سه روز کدام است فرمود:«نخستین پنجشنبه هر ماه،اوّلین چهارشنبه پس از دهم هر ماه و آخرین پنجشنبه هر ماه».عرض کردم:چگونه این روزها برای روزه گرفتن قرار داده شده اند؟فرمود:

«زیرا هنگامی که بر یکی از امّتهای پیش از ما عذاب فرود می آمد در یکی از این روزها نازل می شد،و پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)این روزها را روزه می گرفت،چه این ها روزهای هولناکی است.» (۲)فضیل بن یسار از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هرگاه یکی از شما این سه روز هر ماه را روزه بگیرد نباید با کسی جدال کند،و یا مرتکب ستم و نادانی شود،و یا در سوگند به خدا شتاب ورزد؛و اگر کسی نسبت به او ستم و نادانی کند شکیبایی ورزد.» (۳)

۱- (۵) همان مأخذ،ص ۱۹۶،شماره ۱؛کافی،ج ۴،ص ۹۰ شماره ۳.

۲- (۶) الفقیه،ص ۱۹۶،شماره ۳؛کافی،ج ۴،ص ۸۹،شماره ۱.

۳- (۷) کافی،ج ۴،ص ۸۸،شماره ۴؛الفقیه،ص ۱۷۰،شماره ۵.

عبـد اللّه بن مغیره از حبیب خثعمی نقـل کرده که گفته است:به ابی عبـد اللّه(علیه السـلام) عرض کردم:مرا از روزه مسـتحبّ و این سه روز آگاه گردان که هرگاه در سر شب جنب شوم و در حالی که می دانم جنب شـده ام عمدا تا طلوع فجر بخوابم،در ایـن صـورت می تـوانم آن روز را روزه بگیرم یـا نـه؟فرمـود:«روزه بگیر.» (۱)امیر مؤمنـان(علیه السـلام)فرموده است:روزۀ ماه رمضان و سه روز روزه در هر ماه انـدوه و تشویش را از سـینه می برد،و سه روز روزه در هر ماه به منزلـۀ روزه تمام عمر است، خداونـد متعال فرموده است: مَنْ جاءَ بِالْحَسَـنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها .» (۲)در روایت عبـد اللّه بن سـنان آمده که گفته است:ابی عبد اللّه(علیه السـلام)به من فرمود:«اگر در اوایـل مـاه دو پنجشـنبه باشـد نخستین آنهـا را روزه بگیر،و اگر در اواخر ماه دو پنجشـنبه باشد آخرین آنها را روزه بدار که آن افضل است.» (۳)از امام موسی بن جعفر(علیه السلام)پرسیدند که اگر دو پنجشنبه در ده روز آخر مـا اتّفـاق افتـد چـه بایـد کرد فرمـود:«اوّلی را روزه بگیر زیرا شایـد بـه دوّمی نرسـی.» (۴)عیص بـن قـاسم از ابی عبد اللّه(علیه السلام) دربـاره کسـی پرسـید که چـون روزه بر او دشـوار است سه روز روزۀ هر مـاه را نمی گیرد.آیـا در آن کفّـاره است؟فرمود:«در هر روزه یک مدّ طعام.» (۵)ابن مسـکان از ابراهیم بن مثنّی روایت کرده که به ابی عبد اللّه(علیه السلام)عرض کردم:

گرفتـن سـه روز روزه در هر مـاه بر مـن دشـوار است.آیـا اگر بـه جـای هر روز یـک درهـم صـدقه بـدهم مرا کفـایت می کنـد؟فرمود:«صدقه یک درهم از یک روز روزه افضل است.» (۶)حسن بن محبـوب از حسن بن ابی حمزه روایت کرده که او گفته است:به ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)یا ابی عبد اللّه امام صادق(علیه السلام)عرض کردم:هرگاه روزۀ سه روز در هر ماه

۱- (۸) الفقیه،ص ۱۷۰،شماره ۶.

۲- (۹) انعام ۱۶۰:هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن پاداش خواهد داشت.

۳- (۱۰) الفقیه،ص ۱۷۰،شماره ۱۰ تا ۱۴ و ۱۸.

۴- (۱۱) الفقیه،ص ۱۷۰،شماره ۱۰ تا ۱۴ و ۱۸.

۵- (۱۲) الفقیه،ص ۱۷۰،شماره ۱۰ تا ۱۴ و ۱۸.

۶- (۱۳) الفقیه،ص ۱۷۰،شماره ۱۰ تا ۱۴ و ۱۸.

را از تابستان برای زمستان به تأخیر اندازم گرفتن آن بر من آسان تر خواهد بود آیا می توانم این کار را بکنم؟فرمود:«آری بر آن محافظت کن.» (۱)در روایت ابن بکیر از زراره است که سه روز روزۀ هر ماه به منزله گرفتن تمام روزه های مستحبّی است. (۲)

فصل:روزه هایی که مستحبّ مؤکّد است

(۱)از جملۀ روزه هایی که مستحبّ مؤکّد است روزه تمام ماههای رجب و شعبان است یا هر چه میسّر شود،زیرا رجب ماه امیر مؤمنان(علیه السلام)و شعبان ماه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) است؛همچنان که رمضان ماه خداوند است.در گرفتن روزه این دو ماه تأکید بسیار وارد شده و ثوابهای زیاد بر آن مترتّب است.همچنین روزه گرفتن بعضی از روزهای این دو ماه یک یا دو یا سه روز تا به سی روز برسد بطور جدا از هم،اجر فراوان دارد،و ما برای رعایت اختصار از شرح این قسمت صرف نظر می کنیم.

در الفقیه (۳)از امام موسی بن جعفر(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«هر کس روز نخست ماه ذی الحجّه را روزه بدارد خداوند ثواب هشتاد ماه روزه را برایش ثبت می کند؛و اگر نه روز را روزه بگیرد خداوند روزۀ تمام عمر را برای او ثبت می کند.»امام صادق(علیه السلام)فرموده است.«روزۀ یوم التّرویه کفّارۀ یک سال و روزه روز عرفه کفّارۀ دو سال است.» (۴)روایت شده است:«در روز اوّل ذی الحجّه زبور داود نازل شده و هر کس این روز را روزه بدارد کفّاره نود سال است.» (۵)از یعقوب بن شعیب روایت شده که گفته است:از ابی عبد اللّه(علیه السلام) دربارۀ روزۀ

۱- (۱۴) الفقیه،ص ۱۷۰،شماره ۱۰ تا ۱۴ و ۱۸.

۲- (۱۵) الفقیه،ص ۱۷۰،شماره ۱۰ تا ۱۴ و ۱۸.

۳- (۱۶) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۷.

۴- (۱۷) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۸ تا ۱۰ و ۱۳ و ۱۷ و ۱۸.

۵- (۱۸) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۸ تا ۱۰ و ۱۳ و ۱۷ و ۱۸.

روز عرفه پرسیدم،فرمود:«اگر خواستی روزه بگیر و اگر نخواستی مگیر.» (1)حنان بن سدیر از پدرش نقل می کند که از ابی عبد اللّه(علیه السلام) دربارۀ روزۀ روز عرفه پرسیدم و عرض کردم:فدایت شوم آنها(اهل سنّت)گمان می کنند روزه آن روز برابر روزه یک سال است فرمود:«پدرم آن روز را روزه نمی گرفت»؛عرض کردم:فدایت شوم چرا؟فرمود:«روز عرفه روز دعا و درخواست از خداست بیم آن دارم که ضعف روزه مرا از دعا بازدارد،و نیز روزۀ آن روز را مکروه می دارم چون بیم آن است که روز عرفه روز عید قربان باشد و روزه در این روز حرام است.» (2)حسن بن علی وشّاء روایت کرده و گفته است:من در حالی که نوجوان بودم به همراه پدرم در شب بیست و پنجم ذی القعده شام را در خدمت امام رضا(علیه السلام)صرف کردیم.آن حضرت به پدرم فرمود:«شب بیست و پنجم ذی القعده شبی است که در آن ابراهیم و عیسی بن مریم تولّد یافته و زمین از زیر خانۀ کعبه گسترده شده است.کسی که این روز را روزه بدارد مانند کسی است که شصت ماه روزه گرفته باشد.» (3)و نیز روایت شده است:«در روز بیست و نهم ذی القعده خداوند کعبه را نازل فرموده و این نخستین رحمتی است که فرود آمده است.هر کس این روز را روزه بدارد کفّارۀ هفتاد سال است.» (4)حسن بن راشد از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که گفته است به آن حضرت عرض کردم:فدایت شوم برای مسلمانان غیر از دو عید(فطر و اضحی)عید دیگری است؟ فرمود:«آری ای حسن و آن از این دو عید بزرگتر و شریف تر است»؛عرض کردم:آن چه روزی است؟فرمود:«روزی که امیر مؤمنان(علیه السلام)بر مردم به پیشوایی منصوب شد».

عرض کردم:آن کدام روز است؟فرمود:«روزها در گردش است و آن روز هیجدهم ذی الحجّه است.»عرض کردم:فدایت شوم،در آن روز سزاوار است،چه کاری انجام دهیم فرمود:«ای حسن!در این روز روزه بگیر و بر محمّد(صلی الله علیه و آله)و خاندان او زیاد

۱- (۱۹) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۸ تا ۱۰ و ۱۳ و ۱۷ و ۱۸.

۲- (۲۰) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۸ تا ۱۰ و ۱۳ و ۱۷ و ۱۸.

۳- (۲۱) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۸ تا ۱۰ و ۱۳ و ۱۷ و ۱۸.

۴- (۲۲) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۸ تا ۱۰ و ۱۳ و ۱۷ و ۱۸.

صلوات بفرست و از کسانی که به آنها ستم کرده حقّ آنها را غصب کردند در پیشگاه خداوند بیزاری بجوی،زیرا پیامبران(علیه السلام)به اوصیای خود دستور می دادند که روزی را که وصیّ آنها به این سمت منصوب شده عید قرار دهند.»عرض کردم:برای کسی از ما که این روز را روزه بدارد چه پاداشی است فرمود:«روزۀ شصت ماه،و روزۀ روز بیست و هفتم رجب را فرومگذار زیرا آن روزی است که فرمان پیامبری بر محمّد(صلی الله علیه و آله)نازل شد،و ثواب روزه آن برای شما برابر شصت ماه است.» (۱)مفضّل بن عمر از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده است:«روزۀ روز غدیر خم کفّارۀ شصت سال است.» (۲)و«در نخستین روز محرّم زکریّا(علیه السلام)در پیشگاه حق تعالی دعا کرد،هر کس این روز را روزه بدارد مانند زکریّا که دعایش مستجاب شد دعای او به اجابت می رسد.» (۳)و نیز شیخ صدوق گفته است: (۴)محمّد بن مسلم و زراره بن اعین از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)از روزۀ روز عاشورا پرسیدند،فرمود:«روزۀ آن روز پیش از رمضان بود و چون حکم ماه رمضان نازل شد روزۀ روز عاشورا ترک شد.» می گویم:آنچه از اهل بیت(علیه السلام) دراین باره وارد شده نیز مؤیّد این گفتار است چنان که فرمودند:«هر کس آن روز را روزه بدارد بهره اش از آن بهرۀ ابن مرجانه و آل زیاد است و بهرۀ آنها آتش است.» (۵)امّا این که نقل شده است:«روزۀ آن کفّاره یک سال است»، (۶)یا محمول بر تقیّه و یا مقصود امساک از خوردن و آشامیدن بر اثر حزن و اندوه تا عصر آن روز است؛چنان که از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«آن روز را روزه بدار بی آن که آن را به شام برسانی و افطار کن بی آن که آن را فراهم آوری،و آن را روزه کاملی قرار مده و

۱- (۲۳) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۱۹.

۲- (۲۴) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۲۰.

۳- (۲۵) همان مأخذ،ص ۱۷۱،شماره ۱۹ تا ۲۱.

۴- (۲۶) الفقیه،ص ۱۷۱،شماره ۱.

۵- (۲۷) تهذیب،ج ۱،ص ۴۳۷؛کافی،ج ۴،ص ۱۴۷.

۶- (۲۸) تهذیب،ج ۱،ص ۴۳۷؛استبصار،ج ۲،ص ۱۳۴.

باید افطار تو یک ساعت بعد از ظهر با شربت آبی باشد؛چه آن روز در چنین وقتی جنگ با خاندان پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فروکش کرد و نبرد با آنها آرام شد.» (۱)چون سند حدیث مذکور معتبر است سزاوار است به آن عمل شود.این گونه روزه را روزه تأدیبی می گویند،و آن عبارت از این است که برای تأسّی جستن به روزه داران در پاره ای از روز از به کار بردن مفطرات امساک شود؛و این روزه غیر از این مورد در هفت جای دیگر نیز از طریق نصّ و اجماع وارد است:

۱-مسافر هرگاه در ماه رمضان پیش از ظهر یا بعد از ظهر نزد خانواده اش باز گردد و یا به شهری که قصد اقامت ده روز یا بیشتر را در آن دارد وارد شود و افطار کرده باشد.

۲-بیمار هرگاه در ماه رمضان در اثنای روز بهبود یابد.

۳-حائض و نفساء چنانچه در اثنای روزهای ماه رمضان پاک شوند.

۴-کافر هرگاه در همین ایّام مسلمان شود.

۵-کودک چنانچه در روزه ماه رمضان بالغ گردد.

۶-دیوانه در همین اوقات افاقه پیدا کند.

۷-مدهوش در روز ماه رمضان به هوش آید.

تمرین کودک برای روزه گرفتن در نه سالگی ملحق به این موارد است.

فصل:روزه های حرام

(۱)در روز عید فطر و اضحی روزه گرفتن حرام است؛همچنین بر کسی که در منا وقوف دارد حرام است ایّام تشریق را روزه بدارد؛و نیز روزهٔ یوم الشّک(روزی که میان آخر ماه شعبان و اوّل ماه رمضان مشکوک است)و روزهٔ زن و برده چنانچه مستحبّی باشد بدون اجازهٔ همسر و مولی حرام است؛و نیز روزهٔ در حال مرض و سفر جز آنچه استثنا شده و روزهٔ صمت(خاموشی)و وصال حرام است.

۱- (۲۹) مصباح المتهجّد،ص ۵۴۷.

در الفقیه آمده که معاویه بن عمّار روایت کرده است از ابی عبد اللّه(علیه السلام) دربارهٔ روزه ایّام تشریق پرسیدم،فرمود:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)تنها از روزهٔ ایّام تشریق در صورت وقوف به منا نهی کرده امّا در غیر آنجا روزهٔ ایّام مذکور اشکالی ندارد و پیامبر(صلی الله علیه و آله)از گرفتن روزه وصال نهی فرموده و خود روزه وصال می گرفت.و چون از آن حضرت پرسیدند فرمود:من مانند یکی از شما نیستم من در پیشگاه پروردگارم بسر می برم او به من می خوراند و می آشاماند.» (۱)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«روزهٔ وصال که از آن نهی شده عبارت از این است که روزه گیر شام شبش را سحری خود قرار دهد» (۲)؛و زراره از ابی عبد اللّه(علیه السلام)از روزه دهر پرسید پاسخ داد:«همچنان مکروه است»؛و فرمود:«وصل کردن روزه ها و خاموشی یک روز تا شب جائز نیست.» (۳)در حدیث زهری (۴)از امام علیّ بن الحسین(علیه السلام)آمده که فرموده است:«امّا روزه های حرام روزهٔ روز فطر،روز اضحی،سه روز ایّام تشریق و روزهٔ یوم الشّک است که بدان امر و از آن نهی شده ایم.به ما امر شده است که آن را روزه بگیریم و از ماه شعبان قرار دهیم و نهی شده ایم از این که روزی را که مردم در آن شک دارند(که از شعبان است یا رمضان)به تنهایی از رمضان قرار دهیم.»عرض کردم:فدایت شوم اگر کسی چیزی از شعبان را روزه نگرفته بود چه باید بکند؟فرمود:«در شب یوم الشّک نیّت روزه شعبان کند،اگر آن روز از رمضان باشد روزه اش کفایت می کند و اگر از شعبان باشد زیان نکرده است.»عرض کردم:چگونه ممکن است روزه مستحبّ روزه واجب را جبران کند؟ فرمود:«اگر کسی روزی از ماه رمضان را در حالی که نداند از رمضان است روزه مستحبّی بگیرد و سپس بدان آگاه شود روزه اش او را کفایت می کند،زیرا آنچه در آن روز واجب بوده عینا واقع شده است.و روزهٔ وصال روزه صمت(خاموشی)،روزهٔ نذر معصیت و روزهٔ دهر حرام است.»

۱- (۳۰) الفقیه،ص ۱۹۶ و ۱۹۷،شماره ۷ و ۹ تا ۱۱؛کافی،ج ۴،ص ۷۵؛الفقیه،ص ۱۹۶.

۲- (۳۱) الفقیه،ص ۱۹۶ و ۱۹۷،شماره ۷ و ۹ تا ۱۱؛کافی،ج ۴،ص ۷۵؛الفقیه،ص ۱۹۶.

۳- (۳۲) الفقیه،ص ۱۹۶ و ۱۹۷،شماره ۷ و ۹ تا ۱۱؛کافی،ج ۴،ص ۷۵؛الفقیه،ص ۱۹۶.

۴- (۳۳) الفقیه،ص ۱۹۶ و ۱۹۷،شماره ۷ و ۹ تا ۱۱؛کافی،ج ۴،ص ۷۵؛الفقیه،ص ۱۹۶.

و نیز آن حضرت فرمود:«و امّا روزه ای که انسان در آن مخیّر است روزهٔ روز جمعه،پنجشنبه،دوشنبه،ایّام البیض،شش روز اوّل ماه شوّال پس از ماه رمضان،روز عرفه،روز عاشورا و در همهٔ آنها انسان مخیّر است که روزه بگیرد و یا افطار کند.» می گویم:مقصود این است که بر خلاف آنچه عامّه(اهل تسنّن)گمان کرده اند بر روزهٔ ایّام مذکور نسبت به دیگر روزهای سال مزیّتی مترتّب نیست.

و نیز فرموده است:«امّا در مورد روزهٔ در حال سفر و مرض عامّه در آن اختلاف کرده اند.دسته ای گفته اند:روزه بگیرد،و دسته ای گفته اند:روزه نگیرد،گروهی گفته اند:

اگر خواست روزه بگیرد و اگر خواست افطار کند،لیکن ما می گوییم:در هر دو حالت افطار کند،و اگر در حال سفر یا مرض روزه بگیرد واجب است آنها را قضا کند،زیرا خداوند متعال فرموده است: فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیّامٍ أُخَرَ .» شیخ صدوق در علل الشّرائع (۱)گفته است:روزهٔ ایّام البیض به سبب روزهٔ پنجشنبه اوّل و آخر ماه و چهارشنبه بعد از دهم آن منسوخ شده است و شاید پاره ای از نصوص هم به آن دارد،و بعضی از علمای ما ایّام البیض را به همین ایّام تفسیر کرده اند،لیکن رأی مشهور خلاف این دو قول است.

امّا روزهٔ شش روز اوّل ماه شوّال در برخی اخبار که از طریق ما رسیده نیز تأیید شده است جز این که در خبر صحیح دیگر آمده است:«سه روز پس از روز اضحی و سه روز پس از عید فطر روزه درست نیست چه آنها روزهای خوردن و آشامیدن است» (۲)؛و این خبر مورد اعتماد است.

و نیز در الفقیه آمده که فضیل بن یسار از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:هرگاه کسی وارد شهری شود بر هم کیشان خود در آن شهر مهمان است تا آنگاه که از نزد آنها کوچ کند،و سزاوار نیست مهمان جز به اجازهٔ آنها روزه بگیرد.مبادا آنها غذایی درست کنند که به سبب روزه گرفتن او فاسد شود و نیز

۱- (۳۴) همان مأخذ،ص ۱۳۳.

۲- (۳۵) تهذیب،ج ۱،ص ۴۴۵؛کافی،ج ۴،ص ۱۴۸.

نباید آنها بی اجازۀ مهمان خود روزه بگیرند تا مبادا مهمان از آنها دچار شرم شود و چیزی را که بدان میل پیدا کرده به خاطر آنها ترک کند.» (۱)نشیط بن صالح از هشام بن حکم از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده است:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:از بینش و فهم مهمان این است که جز به اجازۀ میزبانش روزۀ مستحبّی نگیرد؛و از اطاعت زن نسبت به شوهرش این است که بی اذن و دستور او روزۀ مستحبّ نگیرد؛و از مصالح برده و مراتب طاعت و اخلاص او نسبت به مولایش این است که بدون اجازۀ او روزۀ مستحب نگیرد؛و از خوشرفتاری فرزند نسبت به پدر و مادرش این است که بی اجازه و دستور آنها روزۀ مستحبّ نگیرد و گرنه مهمان نادان،و زن سرکش،و برده فاسق و گنهکار و فرزند عاقّ پدر و مادر است.» (۲)گفته است: (۳)اخبار و احادیثی از ائمّه(علیه السلام)وارد شده است مشعر بر این که جائز نیست انسان روزۀ مستحبّی بگیرد در حالی که روزۀ واجب بر ذمّه او باشد.از جملۀ راویان این اخبار حلبی و ابو الصبّاح کنانی است که از ابی عبد اللّه(علیه السلام)نقل کرده اند.

گفته است: (۴)داود رقّی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:

«افطارت در منزل برادرت هفتاد برابر یا نود برابر افضل از روزۀ توست.» جمیل بن درّاج از آن حضرت روایت کرده که فرموده است:«کسی که در حال روزه بر برادرش وارد شود و نزد او افطار کند و به او نگوید که روزه بوده است تا بر او منّت نهد خداوند متعال ثواب یک سال روزه برایش می نویسد.» (۵)مصنّف این کتاب گفته است:این روایات همگی در مورد روزۀ سنّت و مستحبّ است.

می گویم:منظور از روزه سنّت سه روز روزه در هر ماه است،و مراد از روزه تطوّع روزه های مستحبّی غیر از آن ایّام است.

غزّالی می گوید:اکنون که اوقات فضیلت روزه روشن شد،مقتضای کمال آن است

۱- (۳۶) همان مأخذ،ص ۱۹۱،شماره ۱ و ۲ باب صوم الاذن.

۲- (۳۷) همان مأخذ،ص ۱۹۱،شماره ۲،باب صوم الاذن.

۳- (۳۸) الفقیه،ص ۱۸۶،شماره ۱.

۴- (۳۹) الفقیه،ص ۱۷۰ شماره ۱۵ تا ۱۷.

۵- (۴۰) الفقیه،ص ۱۷۰ شماره ۱۵ تا ۱۷.

که انسان معنای روزه را بفهمد و بداند که مقصود از آن تصفیهٔ باطن و به کار گرفتن فکر برای خداست.اندیشمندی که به دقایق باطن توجّه دارد به احوال خود می نگرد که گاهی مداومت در روزه را مقتضی است و زمانی اقتضای آن استمرار افطار است،و گاهی هم اقتضا دارد که افطار را با روزه درآمیزد.چون این معنا را بداند و حدّ او در سلوک راه آخرت با مراقبت دل تحقّق یابد دیگر بر صلاحیّت قلب او بیمی نیست،و این امر ترتیب مستمرّی را ایجاب نمی کند.از این رو روایت شده است:«پیامبر(صلی الله علیه و آله)به قدری روزه می گرفت که گفته می شد افطار نمی کند،و زمانی تا آن اندازه افطار می کرد که می گفتند روزه نمی گیرد،و می خوابید به طوری که می گفتند برنمی خیزد،و شبها را بیداری می کشید به قدری که گفته می شد نمی خوابد.» (1)این روش پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)بر حسب حقایقی بود که در پرتو نور نبوّت دربارهٔ حفظ حقوق اوقات بر آن حضرت مکشوف شده بود.

این پایان کتاب اسرار روزه و مسائل مهمّ آن از المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء است و به خواست خداوند به دنبال آن کتاب اسرار حجّ و مسائل مهمّ آن خواهد بود.

و الحمد للّه اوّلا و آخرا.

۱- (۴۱) صدر این حدیث پیش از این ذکر شده است.

کتاب اسرار حجّ و مسائل مهمّ آن

اشاره

(۱)این کتاب هفتم از بخش عبادات از المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء است.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم ستایش ویژهٔ خداوندی است که کلمهٔ توحید را برای بندگانش دژی محکم و سنگری استوار قرار داد،و خانهٔ کعبه را برای مردم مقصد و محلّ امن وامان گردانید،و با تخصیص و انتساب آن به خود آن را شرافت و کرامت و منّت ارزانی داشت،و زیارت و طواف آن را حجاب و سپری میان بندگان و عذاب قرار داد.و درود و سلام فراوان بر محمّد(صلی الله علیه و آله)پیامبر رحمت و سرور امّت و بر خاندان معصوم و اصحاب پسندیده او باد که رهبران حقّ و سروران خلقند.

امّا بعد،همانا حجّ از میان ارکان و مبانی اسلام عبادت عمر و ختام امر و تمام اسلام شمرده شده و دین بدان کامل می شود.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هر کسی بمیرد و حجّ نکند چنانچه بخواهد یهودی بمیرد و اگر بخواهد نصرانی.» (۱)

۱- (۱) عراقی گفته است:ابن عدی آن را روایت کرده است.می گویم:نظیر آن را ابن مردویه به سند خود از علی(علیه السلام)از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت کرده است،تفسیر ابن کثیر،ج ۱،ص ۳۸۶.

می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)به سند صحیح از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«هر کس بمیرد و حجّه الاسلام را به جا نیاورده باشد بی آن که حاجتی او را در تنگنا قرار داده،و یا بیماری او را ناتوان ساخته،و یا حاکمی او را از آن بازداشته باشد باید یا یهودی بمیرد و یا نصرانی.» (۱)غزّالی می گوید:چه بس بزرگ است عبادتی که با فقدان آن دین کمال خود را از دست بدهد و ترک کننده آن در گمراهی با یهود و نصارا برابر شود.اینک شایسته است توجّه خود را به شرح و تفصیل ارکان و سنّتها و آداب و فضائل و اسرار آن معطوف بداریم،و همۀ این ها به توفیق حقّ تعالی در سه باب روشن خواهد شد.

باب اوّل:در فضائل حجّ و مکّه و خانۀ کعبه و ارکان و شرائط آن.

باب دوّم:در اعمال ظاهری حجّ به ترتیب از مبدأ سفر تا بازگشت.

باب سوّم:در آداب دقیق و اسرار نهفته و اعمال باطنی آن.

اینک باب اوّل را آغاز می کنیم و در آن دو فصل است:

باب اول:در فضائل حج و مکه و خانه کعبه و ارکان و شرائط آن

فصل اول:در فضیلت حج،خانه کعبه،مکه و مدینه و سفر به مشاهد

فضیلت حجّ:

(۱)خداوند متعال فرموده است: وَ أَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ ، (۲)قتاده گفته است:هنگامی که خداوند به ابراهیم(علیه السلام)دستور داد مردم را برای برگزاری حجّ ندا دهد و او صدا زد ای مردم خداوند را خانه ای است،آن

۱- (۲) الفقیه،ص ۲۶۵،شماره ۳؛کافی،ج ۴،ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

۲- (۳) حجّ/۲۷:و مردم را دعوت عمومی به حجّ کن تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دور (به سوی خانه خدا)بیایند.

را زیارت کنید،حقّ تعالی آواز او را به همهٔ کسانی از نسل او تا روز قیامت که خداوند می خواهد حجّ به جا آورند رسانید.

می گویم:در الفقیه آمده است:ابراهیم(علیه السلام)آواز داد بیا به سوی حجّ،بیا به سوی حجّ و اگر آنها را صدا می زد که بیایید به سوی حجّ کسی جز انسانهایی که همان روز آفریده شده بودند حجّ نمی کرد لیکن او ندا در داد بیا به سوی حجّ،از این رو همهٔ مردمی که در پشت پدران و رحم مادران بودند دعوت او را اجابت کردند و پاسخ دادند:لبّیک ای دعوت کننده خدا،لبّیک ای دعوت کننده خدا.پس هر کس یک بار لبّیک گفت یک بار حجّ به جا آورد؛و آن که ده بار لبّیک گفت ده حجّ انجام داد؛و کسی که لبّیک نگفت توفیق ادای حجّ نیافت. (۱)

در الفقیه است که خداوند متعال فرموده است: فَفِرُّوا إِلَی اللّٰهِ ؛ (۲)یعنی به سوی خدا آهنگ حجّ کنید،و کسی که کجاوه ای برای حجّ فراهم کند مانند این است که اسبی برای جهاد در راه خدا آماده کرده است (۳)روایت شده است که خداوند متعال می فرماید:«بنده ای را که به او احسان و نیکی کرده ام اگر در هر پنج سال یک بار مرا در این مکان زیارت نکند محروم است.» (۴)ابو جعفر امام باقر(علیه السلام)فرموده است:«هیچ بنده ای حاجتی از حوایج دنیا را بر گزاردن حجّ ترجیح نداده مگر پیش از آن که حاجتش برآورده شود حاجیان را خواهد دید که با سر تراشیده از زیارت خانه خدا بازگشته اند.» (۵)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«هیچ بنده ای جز به سبب گناهی که مرتکب شده از حجّ تخلّف نمی کند،و آنچه را خداوند عفو می کند بیشتر است.» (۶)

۱- (۴) همان مأخذ،ص ۲۱۲،باب:نکت فی حجّ الانبیاء و المرسلین.

۲- (۵) ذاریات/۵۰:پس به سوی خدا بگریزید.

۳- (۶) الفقیه،ص ۲۰۴،باب:فضائل الحجّ.

۴- (۷) الفقیه،ص ۲۰۶،شماره ۳۰.

۵- (۸) الفقیه،ص ۲۵۸،باب:علّه التخلّف عن الحجّ.

۶- (۹) الفقیه،باب:علّه التخلّف عن الحجّ،ص ۲۵۸؛کافی،ج ۴،ص ۲۷۰،نظیر آن.

از آن حضرت دربارۀ مردی پرسش شد که وام دار است و با این حال قرض می کند و به حجّ می رود فرمود:«آری قرض حجّ زودتر ادا می شود.» پایان روایات الفقیه (۱).

از ابی عبد اللّه(علیه السلام)به سند صحیح نقل شده است که یک نفر اعرابی پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)را ملاقات و عرض کرد:ای پیامبر!من به قصد حجّ بیرون آمدم،لیکن از من فوت شد و من مردی توانگرم به من دستور فرما در عالم چه کاری بکنم تا به آنچه حاجیان بدان رسیده اند برسم.راوی می گوید:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)رو به او کرد و فرمود:«به (کوه)ابو قبیس بنگر اگر به اندازۀ آن زر سرخ داشته باشی و آنها را در راه خدا انفاق کنی به ثوابی که نصیب اداکننده حجّ شده نخواهی رسید.سپس فرمود:بجاآورنده حج از همان هنگام که لوازم سفر را آماده می کند چیزی را بالا و پایین نمی برد،مگر آن که ده حسنه برایش نوشته و ده گناه از او محو می شود و ده درجه بالا می رود؛و چون بر شترش سوار شود در هر قدمی که شتر برمی دارد نظیر همینها برای او نوشته می شود؛و هنگامی که خانه خدا را طواف کرد از گناهانش بیرون می آید؛و چون میان صفا و مروه سعی کند از گناهانش بیرون می آید و هنگامی که در عرفات وقوف کند از گناهانش بیرون می آید؛ و چون رمی جمرات کرد از گناهانش بیرون می آید.»(پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)همچنین مواقف حاجیان را شمرد که حجّ کننده به هنگام وقوف در هر کدام از گناهانش بیرون می رود) پس از آن فرمود:«کجا می توانی به آنچه حاجیان بدان رسیده اند برسید.»ابی عبد اللّه(علیه السلام)فرمود:«و چهار ماه بر او گناه نوشته نمی شود،و برایش حسنه ثبت می شود مگر آن که گناه کبیره ای مرتکب شود.» (۲)به سند صحیح از معاویه بن عمّار از امام صادق(علیه السلام)روایت شده است:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:حجّ و عمره فقر را زائل می کند همچنان که کورۀ آهنگری پلیدی آهن را از میان می برد.»معاویه می گوید:عرض کردم یک حجّ افضل است یا

۱- (۱۰) همان مأخذ،ص ۲۶۲،شماره ۵.

۲- (۱۱) تهذیب،ج ۱،ص ۴۴۷،طبق شماره گذاری ما.

آزاد کردن یک برده فرمود:«حجّ افضل است»؛گفتم:دو برده فرمود:«حجّ افضل است»؛من پیوسته تعداد برده را زیاد می کردم و آن حضرت می فرمود:«حجّ افضل است»تا آنگاه که به سی برده رسیدم و باز آن حضرت فرمود:«حجّ افضل است» (۱)در خبر صحیح آمده است:«حاجیان سه دسته اند:دسته ای از آتش آزاد می شوند؛ دسته دیگر از گناهان خود بیرون می روند مانند روزی که از مادر زاییده شده اند و گروهی در خانواده و اموال خود محترم و محفوظ می مانند و این پست ترین چیزی است که حجّ کننده با آن باز می گردد.» (۲)در الفقیه آمده است:امیر مؤمنان(علیه السلام)فرمود:«هیچ حجّ بجاآورنده ای تلبیه (گفتن لبّیک به هنگام محرم شدن)را آغاز نمی کند،مگر آن که همه آنهایی که در جانب راست و چپ او قرار دارند تا قعر زمین صدا را به تلبیه بلند می کنند،و دو فرشته به او می گویند:مژده باد تو را ای بندۀ خدا،و خداوند جز به بهشت مژده نمی دهد.و کسی که از روی ایمان و برای خشنودی خدا در حال احرام هفتاد بار لبّیک بگوید خداوند هزار فرشته را بر آزادی او از آتش و بیزاری او از نفاق گواه می گیرد،و کسی که به حرم خانۀ خدا برسد و از مرکب فرود آید و غسل کند و نعلین خود را به دست گیرد سپس با پای برهنه و فروتنی کامل برای خداوند وارد حرم شود خداوند هزار گناه را از نامه عمل او محو و هزار حسنه برایش ثبت و هزار درجه برایش برقرار و هزار حاجتش را برآورده می کند؛و آن که با آرامش و سکون وارد مکّه شود خداوند گناهانش را می آمرزد،و مقصود از آن کسی است که بی هیچ تکبّر و گردنکشی وارد آن شود؛و آن که با پای برهنه و آرامی و وقار و خشوع وارد مسجد شود خداوند گناهانش را می آمرزد؛و کسی که از روی معرفت به خانۀ کعبه نظر کند و حقّ آن را بشناسد خداوند گناهانش را می آمرزد و مشکلات او را برطرف می کند.» (۳)

۱- (۱۲) تهذیب،ج ۱،ص ۴۴۸.

۲- (۱۳) کافی،ج ۴،ص ۲۵۳؛تهذیب،ج ۱،ص ۲۴۸.

۳- (۱۴) همان مأخذ،ص ۲۰۵،شماره ۳.

در الفقیه است که علیّ بن الحسین(علیه السلام)فرموده است:«فرشتگان برای سعی کننده میان صفا و مروه شفاعت می کنند،و شفاعت آنها دربارۀ او مقرون به اجابت است.» (۱)ابو جعفر امام باقر(علیه السلام)فرموده است:«هیچ کسی چه نیکوکار و چه بدکار بر این کوهها وقوف نمی کند مگر آن که خداوند دعایش را اجابت می کند امّا دعای نیکوکار در مورد آخرتش به اجابت می رسد،و دعای بدکار دربارۀ دنیای او مستجاب می شود.» (۲)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:هیچ کس از مؤمنان اهل ناحیه ای در عرفه وقوف نمی کند مگر آن که خداوند مؤمنان آن ناحیه را می آمرزد؛و هیچ کسی از خانواده مؤمنان در عرفه وقوف نمی کند مگر آن که خداوند مؤمنین آن خانواده را مورد آمرزش قرار می دهد.» (۳)در الفقیه آمده است:«از اهل عرفات بزرگترین گناه را کسی دارد که از آن بازگردد و گمان کند خداوند او را نیامرزیده است،یعنی از رحمت خداوند متعال نومید باشد.» (۴)غزّالی این روایت را به احادیث وارد از طریق اهل بیت(علیه السلام)نسبت داده و می گوید:

گفته می شود پاره ای از گناهان آمرزیده نمی شوند مگر به وقوف در عرفه،و این حدیث را جعفر بن محمّد(علیه السلام)به پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)نسبت داده است.

در الفقیه آمده که امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«هر کس حجّه الاسلام را به جا آورد گره آتش دوزخ را که بر گردن اوست باز کرده است؛و هر کس دو بار حجّ به جا آورد تا آنگاه که بمیرد پیوسته در خیر و خوبی خواهد بود؛و هر کس سه بار پیاپی حجّ کند خواه پس از آن حجّ به جا آورد یا نیاورد سه بار حجّ او به منزله ادامۀ حجّ در هر سال است.» (۵)

۱- (۱۵) الفقیه،ص ۲۰۶،شماره ۲۴.

۲- (۱۶) الفقیه،ص ۲۰۷،شماره ۳۲.

۳- (۱۷) الفقیه،ص ۳۰۷،شماره ۳۳.

۴- (۱۸) همان مأخذ،ص ۲۰۷،شماره ۳۶.

۵- (۱۹) همان مأخذ،ص ۲۰۸،شماره ۴۸ و ۴۹.

روایت شـده است:«هر کس سه بار حـجّ کنـد هرگز دچار فقر نخواهـد شـد،و هر شتری سه سال با او به حـجّ رود از چهارپایان بهشت قرار داده خواهـد شد،و روایت شده است هفت سال.» (۱)امام رضا(علیه السلام)فرموده است:«هر کس از مؤمنان سه بار حـجّ کنـد خود را به بهای این عمل از خداونـد خریـده است و حقّ تعالی از او نمی پرسد که مال خود را از حلال کسب کرده است یـا از حرام.هر کس چهـار بار حـجّ کنـد هرگز فشار قبر به او نخواهـد رسـید و چون بمیرد خداونـد حجهایی را که به جا آورده در چهره ای زیبا که تا کنونماننـد آن را به چشم ندیـده مجسّم می کنـد که پیوسـته میان قبر او نماز می گزارنـد تا آن زمـان که خداونـد او را از قبرش برانگیزد و ثواب این نمازهـا برای او نوشـته می شود؛و بـدان هر رکعت از این نمـاز برابر هزار رکعت از نماز آدمیان است.کسـی که پنج بار حجّ گزارد خداوند هرگز او را عذاب نمی کند.کسی که ده بار حجّ به جا آورد خداوند هرگز او را مورد محاسـبه قرار نمی دهد.کسـی که بیست بار حج کند جهنّم را نخواهد دید و صدای نفس کشیدن آن را نخواهـد شـنید؛کسـی که چهل بار حـجّ گزارد به او گفته خواهـد شد:هر کسـی را دوست می داری شـفاعت کن،و دری از درهای بهشت به روی او گشوده خواهد شد که او و کسانی را که شفاعت کرده از آن داخل می شوند.کسی که پنجاه بار حجّ گزارد در بهشت عدن برای او شـهری ساخته می شود که در آن هزار کاخ است و در هر کاخی هزار حور العین و هزار همسر است و در بهشت از رفقای پیامبر(صـلی الله علیه و آله)قرار داده می شود؛و کسی که بیشتر از پنجاه حجّ به جا آورد مانند کسی است که پنجـاه حـجّ به همراه پیـامبر(صـلی الله علیه و آله)و اوصـیای او گزارده باشـد،و او از کسـانی خواهـد بود که هر جمعه خداونـد آنان را زیارت می کنـد و از جملـۀ آنانی است که به بهشت عدن وارد خواهد شد،بهشتی که خداوند آن را به دسـت خویش بنا کرده و آفریده است،و آن را هیچ چشـمی ندیده و هیچ آفریده ای بدان آگاهی نیافته است؛و هر کسـی حجّ زیاد به جا آورد خداوند در برابر

۱- (۲۰) همان مأخذ،ص ۲۰۸،شماره ۴۸ و ۴۹.

هر حجّ او شهری در بهشت برایش بنا می کند که دارای غرفه هایی است و در هر غرفهٔ آن حوریّه ای جا دارد و با هر حوریّه سیصد کنیز است که مردم مانند آنها را در حسن و جمال هرگز ندیده اند.» (۱)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«هر کس یک سال در میان حجّ گزارد از کسانی است که حجّ را پیوسته به جا آورده است.» (۲)اسحاق بن عمّار گفته است به ابی عبد اللّه(علیه السلام)عرض کردم من تصمیم گرفته ام همه ساله حجّ گزارم و آن را شخصا و یا با هزینهٔ خودم به وسیلهٔ یکی از افراد خاندانم انجام دهم،فرمود:«بر این کار تصمیم گرفته ای؟»عرض کردم:آری،فرمود:«اگر این کار را بکنی یقین کن که دارایی تو زیاد خواهد شد،و بشارت باد تو را به فزونی مال.» (۳)روایت شده است«بنده به چیزی تقرّب به خداوند نمی جوید که نزد پروردگار محبوب تر از پیاده رفتن به سوی بیت اللّه الحرام باشد؛همانا یک حجّ آن برابر با هفتاد حجّ است،و کسی که اندک زمانی از مرکبش فرود آید خداوند ثواب تفاوت پیاده روی و سواری را برایش می نویسد.حجّ کننده هنگامی که بند کفشش بریده شود خداوند ثواب تفاوت میان رفتن با پای برهنه و با نعلین را برایش ثبت می کند.حجّ سواره افضل از پیاده است زیرا پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)سواره حجّ را به جا آورد.» (۴)آنچه جامع میان این دو خبر است روایتی است که ابو بصیر از امام صادق(علیه السلام)نقل کرده است،او از آن حضرت پرسیده است پیاده حجّ را گزاردن افضل است یا سواره؟در پاسخ فرمود:«اگر توانگر پیاده رود تا هزینه اش کمتر شود،سواره رفتن افضل است.» (۵)حسن بن علی(علیه السلام)پیاده به سفر حجّ می رفت در حالی که هودجها و شترسواران در کنار او حرکت می کردند. (۶)

روایت شده است:«حجّ از نماز و روزه افضل است،زیرا نمازگزار تنها زمان کوتاهی از خانواده اش رو می گرداند،و روزه دار نیز در فاصله روز به خانواده اش پشت

۱- (۲۱) الفقیه،ص ۲۰۸،شماره ۵۱.

۲- (۲۲) الفقیه،ص ۲۰۸،شماره ۵۲.

۳- (۲۳) الفقیه،ص ۲۰۸،شماره ۵۳.

۴- (۲۴) الفقیه،ص ۲۰۸،شماره ۵۴.

۵- (۲۵) الفقیه،ص ۲۰۸،شماره ۵۱ تا ۵۵.

۶- (۲۶) الفقیه،ص ۲۰۸،شماره ۵۱ تا ۵۵.

می کند،لیکن حجّ گزار از محلّ خود بیرون می رود،و تن به فداکاری می دهد و دارائیش را خرج می کند و مدّتی طولانی از عائله اش دور می شود بی آن که امید به دست آوردن مالی را داشته و یا در صدد تجارت و دادوستدی باشد.» (۱)اسحاق بن عمّار روایت کرده که به ابی عبد اللّه(علیه السلام)عرض کردم مردی ضعیف الحال در مورد حجّ با من مشورت کرد به او گوشزد کردم که حجّ نکند،فرمود:«چقدر سزاوار است که یک سال تمام بیمار شود.»اسحاق می گوید:مدّت یک سال بیمار شدم (۲)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«باید هر یک از شما پرهیز کند از این که برادر مسلمانی از رفتن به حجّ باز دارد که در این صورت در دنیا دچار فتنه و در آخرت گرفتار آنچه برای او ذخیره گردیده خواهد شد.» (۳)از امام صادق(علیه السلام) دربارهٔ کسی پرسش شد که از جانب دیگری حجّ به جا می آورد که آیا اجر و ثوابی برای اوست؟فرمود:«برای کسی که از جانب دیگری حجّ می گزارد اجر و پاداش ده حجّ است و خداوند او،پدر،مادر،پسر،دختر،برادر،خواهر،عمو،عمّه، خالو و خاله اش را می آمرزد،همانا خداوند رحمتش گسترده و بخشنده است.» (۴)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«کسی که از سوی انسان دیگری حجّ کند هر دو در ثواب آن شریکند،و چون طواف واجب انجام شود شرکت آن دو منقطع می گردد«و پس از آن هر عملی به جا آورده شود ثواب آن برای حجّ کننده است.» (۵)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«اگر هزار نفر را در حجّ خود شریک کنی برای هر یک از آنها ثواب یک حجّ است بی آن که از ثواب حجّ تو چیزی کاسته شود.» (۶)روایت شده است:«خداوند برای او و آنها حجّ قرار می دهد و برای او که آنها را با خود پیوند داده اجر و پاداش است.» (۷)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«هر کس یک درهم در راه حجّ هزینه کند برای او

۱- (۲۷) الفقیه،ص ۲۰۹،شماره ۷۰.

۲- (۲۸) الفقیه،ص ۲۰۹،شماره ۶۸ و ۶۹ و ۸۳.

۳- (۲۹) الفقیه،ص ۲۰۹،شماره ۶۸ و ۶۹ و ۸۳.

۴- (۳۰) الفقیه،ص ۲۰۹،شماره ۶۸ و ۶۹ و ۸۳.

۵- (۳۱) الفقیه،ص ۲۰۹،شماره ۶۸ و ۶۹ و ۸۳.

۶- (۳۲) الفقیه،ص ۲۰۹،شماره ۶۸ و ۶۹ و ۸۳.

۷- (۳۳) الفقیه،ص ۲۰۹،شماره ۶۸ و ۶۹ و ۸۳.

بهتر است از هزار درهم که در امر حقّ به مصرف برسانـد.» (۱)علیّ بن الحسـین(علیه السلام)فرموده است:«ای گروهی که حجّ نکرده ایـد هنگامی که حاجیان وارد می شوند شاد شوید و با آنها مصافحه کنید و آنان را بزرگ و گرامی بدارید زیرا این امر ایجاب می کند که در ثواب آنها مشارکت داشته باشید.» (۲)و نیز فرموده است:«در سلام کردن به حاجیان و عمره گزاران قبل از آن که به گناه آلوده شوند پیشدستی و با آنها مصافحه کنید.» (۳)

فضیلت خانه خدا و مکّه

:

(۱)در الفقیه آمـده که ابو جعفر امام باقر(علیه السـلام)فرموده است:«چون خداوند اراده کرد زمین را بیافریند به بادها فرمان داد که بر سـطح آب بوزند تا امواج شوند،سـپس موجها کف شدند و کفها یکی گشتند و خداوند آنها را در محلّ خانه کعبه گرد آورد سـپس آنها را کوهی از کف قرار داد و بعـد زمین را زیر آن گسترش داد،و این مـدلول قول خداونـد متعال است که: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّٰاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبٰارَكاً (۴)،بنابراین نخستین خانه ای که از زمین آفریـده شده کعبه است و سپس زمین از آن گسترش یافته است.» (۵)ابو جعفر امـام باقر(علیه السـلام)فرموده است:«آدم(علیه السـلام)هزار بار با پای خود نزد این خانه آمد که هفتصد بار آن حجّ و سیصد بار آن عمره بود.او از ناحیهٔ شام می آمد و سوار بر گاو حجّ می کرد،و مکانی که توبه اش در آنجا پذیرفته شد حطیم است که میان در خانه و حجر الاسود می باشد.آدم(علیه السـلام)صد سال پیش از آن که حوّاء را ببیند به گرد خانهٔ کعبه طواف کرد.جبرئیل به او گفت:حیّاك اللّه و بیّاك؛یعنی خداوند امور تو را اصلاح کند.» (۶)

۱- (۳۴) کافی،ج ۴،ص ۲۵۵،شماره ۱۵.

۲- (۳۵) همان مأخذ،ج ۴،ص ۲۶۴،شماره ۴۸.

۳- (۳۶) همان مأخذ،ج ۴،ص ۲۵۷،شماره ۱۷.

۴- (۳۷) آل عمران ۹۵:نخستین خانه ای که برای مردم قرار داده شد در مکّه است که پربرکت...

۵- (۳۸) همان مأخذ،باب:ابتداء الکعبه و فضائلها،ص ۲۱۴؛کافی،ج ۴،ص ۱۸۹.

۶- (۳۹) همان مأخذ،ص ۲۱۱،باب:نکت فی حجّ الانبیاء.

امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«هنگامی که آدم(علیه السلام)از منا کوچ کرد فرشتگان در ابطح او را دیدار کردند و گفتند:حجّ تو مقبول باشد.آگاه باش ما این خانه را دو هزار سال پیش از حجّ تو زیارت کرده ایم.» (۱)سعید بن عبد اللّه اعرج از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:محبوب ترین سرزمینها نزد خداوند مکّه است هیچ خاکی،هیچ سنگی،هیچ درختی،هیچ کوهی و هیچ آبی در پیشگاه خداوند از خاک،سنگ،درخت،کوه و آب آن محبوب تر نیست.» (۲)در خبر دیگری است:«خداوند متعال قطعهٔ زمینی که نزد او محبوب تر از آن باشد نیافریده است-و با دست به خانهٔ کعبه کرد-و در پیشگاه خداوند چیزی گرامی تر از آن نیست،خداوند روزی که آسمانها و زمین را آفرید به خاطر آن ماههای حرام را در کتاب خود حرام فرمود.» (۳)از امام صادق(علیه السلام)روایت است که فرمود:«خداوند از هر چیزی مقداری از آن را برگزیده،و از زمین محلّ کعبه را اختیار کرده است.» (۴)و نیز فرموده است:«مادام که کعبه برپاست دین پایدار است.» (۵)از ابی حمزه ثمالی روایت شده که گفته است:«علیّ بن الحسین(علیه السلام)به ما فرمود:

کدام سرزمین افضل است»عرض کردم:خداوند و پیامبرش و فرزند پیامبرش داناترند، فرمود:امّا افضل نقاط زمین میان رکن و مقام است.اگر کسی مانند نوح در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال عمر کند و در همین مکان روزها را روزه بدارد و شبها را به عبادت بسر برد سپس بی آن که ولایت و دوستی ما را داشته باشد خداوند را دیدار کند آنها برای او هیچ سودی نخواهد داشت.» (۶)علیّ بن الحسین(علیه السلام)فرموده است:«هر کس در مکّه ختم قرآن کند نخواهد مرد تا آنگاه که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)را دیدار کند و جایگاه خود را در بهشت ببیند؛تسبیح او در

۱- (۴۰) کافی،ج ۴،ص ۱۹۴،شماره ۳.

۲- (۴۱) الفقیه،ص ۲۱۵،شماره ۸.

۳- (۴۲) الفقیه،ص ۲۱۵،شماره ۹ تا ۱۱ و شماره ۱۸.

۴- (۴۳) الفقیه،ص ۲۱۵،شماره ۹ تا ۱۱ و شماره ۱۸.

۵- (۴۴) الفقیه،ص ۲۱۵،شماره ۹ تا ۱۱ و شماره ۱۸.

۶- (۴۵) الفقیه،ص ۲۱۵،شماره ۹ تا ۱۱ و شماره ۱۸.

مکّه معادل خراج کوفه و بصره است که آن را در راه خدا انفاق کند،و هر کس در مکّه هفتاد رکعت نماز بگزارد،و در هر رکعت سوره های قل هو اللّه احد،إنّا انزلناه،آیه سخره (۱)و آیه الکرسی را بخواند نخواهد مرد مگر شهید.افطارکنندهٔ در مکّه مانند روزه دار در دیگر جاهاست،و یک روز روزه گرفتن در مکّه برابر یک سال روزه گرفتن در جاهای دیگر است.کسی که در راه مکّه گام برمی دارد در حال عبادت پروردگار است.» (۲)ابو جعفر امام باقر(علیه السلام)فرموده است:«کسی که یک سال در مکّه مجاور شود خداوند گناهان او و خانواده اش را می آمرزد و گناهان نه سال گذشتهٔ همهٔ کسانی را که برای آنها طلب آمرزش کرده و خاندان و همسایگان آنان را عفو می کند و آنان را تا یک صد و چهل سال از هر بدی محفوظ می دارد.انصراف و بازگشت از مکّه از مجاورت آن افضل است.خوابیدهٔ در مکّه مانند مجتهد شهرهای دیگر است؛سجده گزار در مکّه مانند کسی است که در راه خدا به خون خود آغشته شده است.و کسی که در غیبت حجّ کننده به خانواده او نیکی کند اجر او مانند اجر حجّ کننده است چنان که گویا حجر الاسود را لمس کرده است.» (۳)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«برای خداوند متعال پیرامون مکّه صد و بیست رحمت است.شصت تا از آنها برای طواف کنندگان و چهل تا برای نمازگزاران و بیست تا برای نظاره گران است.» (۴)روایت شده است:«کسی که به خانه کعبه می نگرد پیوسته برای او حسنه نوشته می شود و گناه او محو می شود تا آنگاه که چشم از آن بردارد.» (۵)

۱- (۴۶) مراد آیه ۵۴ تا ۵۶ سورهٔ اعراف است: إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاواتِ وَ الْأَرْضَ تا إِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ .

۲- (۴۷) الفقیه،ص ۲۱۱،شماره ۹۱.

۳- (۴۸) الفقیه،ص ۲۱۱،شماره ۹۲.

۴- (۴۹) همان مأخذ،ص ۲۰۶،شماره ۱۵.

۵- (۵۰) کافی،ج ۴،ص ۲۴۰،شماره ۴.

امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«رکن یمانی دری است که ما از آن وارد بهشت می شویم،و فرموده است در آن دری از درهای بهشت است که از زمانی که گشوده شده بسته نگردیده و در آن نهری از بهشت است که اعمال بندگان در آن انداخته می شود.» (۱)و نیز روایت شده است:«خانه کعبه دست خدا در زمین است که به وسیله آن با خلق خود مصافحه می کند.» (۲)و روایت شده است:«هر کسی از آب زمزم بنوشد به سبب آن برایش شفا حاصل و بیماری از او برطرف می شود.پیامبر(صلی الله علیه و آله)در هنگامی که در مدینه بود درخواست می کرد که آب زمزم به ایشان هدیّه شود.» (۳)غزّالی می گوید:پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«خداوند به این خانه وعده کرده است که در هر سال ششصد هزار تن آن را زیارت کنند؛اگر عدد زایران کمتر شود خداوند آن را به وسیلهٔ فرشتگان کامل می گرداند.خانه کعبه در روز قیامت مانند عروس به حال زفاف محشور خواهد شد و همهٔ آنهایی که حجّ به جا آورده اند به پرده های کعبه چنگ می زنند و در پیرامون آن می دوند تا آنگاه که وارد بهشت شود و آنها هم با او وارد آن می شوند.» (۴)در خبر است:«حجر الاسود دانهٔ یاقوتی از یاقوتهای بهشت است و روز قیامت برانگیخته می شود در حالی که دارای دو چشم و زبانی است که با آن سخن می گوید و دربارهٔ آنهایی که بحقّ و صادقانه آن را لمس کرده اند گواهی می دهد. (۵)

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)آن را زیاد می بوسید.» (۶)

ص:۲۱۷

۱- (۵۱) الفقیه،ص ۲۰۶،شماره ۲۰.

۲- (۵۲) الفقیه،ص ۲۰۶،شماره ۲۱.

۳- (۵۳) الفقیه،ص ۲۰۶،شماره ۲۲.

۴- (۵۴) عراقی گفته است:برای این حدیث اصلی نیافتم.

۵- (۵۵) مسند کبیر طبرانی از طریق بکر بن محمّد با اختلاف کمی؛مجمع الزوائد،ج ۳،ص ۲۴۲؛صحیح ترمذی،ج ۴،ص ۱۰۸ و ۱۸۲.

۶- (۵۶) مجمع الزّوائد،ج ۳، ص ۲۴۱؛سنن نسائی،ج ۵، ص ۲۳۳؛صحیح بخاری،ج ۲، ص ۱۷۶؛ صحیح مسلم،ج ۴،ص ۶۶؛صحیح ترمذی،ج ۴،ص ۹۳. صحیح مسلم،ج ۴،ص ۶۶؛صحیح ترمذی،ج ۴،ص ۹۳.

روایت شـده است:«آن حضـرت بر حجر الاـسود سـجده کرد،و در حـالی که سوار بر شتر خود بود بر گرد خـانه طواف فرمود و عصـایش را بر حجر الاسود گـذاشت،سـپس همان طرف عصا را بوسـید. (۱)عمر بر آن بـوسه زد و گفـت:مـن می دانـم که تو سنگی هستی که نه سودی داری و نه زیانی و اگر نبود که من پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله)را دیدم که بر تو بوسه زد هرگز تـو را نمی بوسیدم.سـپس گریست و صـدای گریه اش بلنـد شـد و چون به پشت سـرش نگـاه کرد علی(علیه السـلام)را دیـد و گفت:ای ابا حسن در اینجاست که اشـکها سرازیر می شود.علی(علیه السلام)فرمود:ای امیر مؤمنان بلکه آن هم سود می رساند و هم زیان، عمر گفت:چگونه؟علی(علیه السـلام)فرمود:هنگامی که خداوند از اولاد آدم(علیه السلام)پیمان گرفت کتابی برای آنها نوشت و در این سـنگ به ودیعت نهاد از این رو آن سنگ برای مؤمن به وفاداری و برای کافر به انکار گواهی می دهد،و گفته اند این سخن معنای قول مردم است که به هنگام لمس حجر الاسود می گویند:اللّهمّ ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و وفاء بعهدک.»

فضیلت اقامت در مکه و کراهت آن:

(۱)غزّالی می گوید:عالمان خدا ترس و با احتیاط از سه نظر اقامت در مکّه را مکروه دانسته اند:

۱-بیم دل زدگی و ملال بر اثر انس،زیرا بسا این حالت در فرو نشاندن آتش شوق قلبی نسبت به رعایت حرمت خانه مؤثّر واقع شود.

۲-به حرکت درآوردن شوق به مفـارقت از آن تا دواعی بازگشت به آن در دل برانگیخته شود،چه خداونـد خانه کعبه را برای مردم مقصـدی قرار داده که پیـاپی از کردار خـود تـوبه کننـد و مکرّر بـدان بازگردنـد و خود را از آن بی نیـاز ندانند.یکی از عالمان گفته است:اگر تو در شهر خود باشی و دلت مشتاق مکّه و وابسته به خانهٔ کعبه باشد برایت

۱- (۵۷) صحیح بخاری،ج ۲،ص ۱۷۶؛صحیح مسلم،ج ۴،ص ۶۷؛سنن ابو داود،ج ۱،ص ۴۳۳ بدون زیادتی آنچه روایت کرده که علی(علیه السـلام)در پشت سر او بود؛مستدرک حاکم با همین زیادتی،ج ۲، ص ۴۵۷ بدون شرطی که بخاری و مسلم ذکر کرده اند.

بهتر است تا در مکّه بوده و از اقامت در آن دلتنگ باشی و قلبت به شهر دیگر شیفته و وابسته باشد.

۳-بیم از ارتکاب خطا و گناه در مکّه زیرا این بسیار خطرناک است و با توجّه به شرافت محلّ سزاوار است دشمنی حقّ تعالی را برانگیزد.ابن مسعود گفته است:در هیچ شهری بنده به صرف تصمیم بر معصیت بی آن که آن را به عمل درآورد مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد جز در شهر مکّه و این آیه را خواند: وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ (۱)می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)روایتی است که به سند صحیح معاویه بن عمّار از امام صادق(علیه السلام)نقل می کند و می گوید:از آن حضرت دربارۀ قول خداوند متعال: وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ پرسیدم فرمود:«هر ستمی کفر و بی دینی است و زدن خدمتکار بی آن که گناهی کرده باشد نیز از همین نوع الحاد است.»این روایت در الفقیه است (۲)شیخ صدوق در الفقیه گفته است:در روایت ابو الصباح کنانی از امام صادق(علیه السلام) آمده که فرموده است:«هر ستمی که انسان در مکّه به خودش بکند اعمّ از دزدی یا ستم به کسی یا مختصر ظلمی من آن را الحاد می دانم»،و به همین سبب فقیهان پرهیز می کردند که در مکّه سکنا گزینند. (۳)

شیخ صدوق در الفقیه گفته است علاء از محمّد بن مسلم از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام) روایت کرده که فرموده است:«سزاوار نیست انسان یک سال تمام در مکّه اقامت کند.» عرض کردم:چه باید بکند؟فرمود:«از آنجا کوچ کند.و نیز شایسته نیست ساختمانی برتر از کعبه بنا کند.» (۴)و نیز روایت شده است که اقامت در مکّه دل را دچار قساوت

۱- (۵۸) حجّ/۲۵.و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد و دست به ستم زند ما از عذاب دردناک به او می چشانیم.

۲- (۵۹) الفقیه،ص ۲۱۷،شماره ۳۵.

۳- (۶۰) الفقیه،ص ۲۱۷،شماره ۳۶.

۴- (۶۱) الفقیه،ص ۲۱۸،شماره ۴۳ تا ۴۵.

می کند.» (۱)داود رقّی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت می کند که فرموده است:«هنگامی که از مناسک حجّ فارغ شدی به شهر خود بازگرد زیرا این امر باعث مزید اشتیاق تو برای بازگشت است.» (۲)غزّالی می گوید:نباید پنداشت که کراهت اقامت در مکّه با فضیلت زیارت خانه کعبه تناقض دارد،زیرا علّت کراهت ضعف و قصور مردم از قیام به حقوق آن محلّ است؛و معنای سخن ما که گفته ایم:ترک اقامت افضل است مراد اقامتی است که توأم با دل زدگی و ملال باشد،امّا در صورت ایفای حقوق خانهٔ خدا هرگز ترک اقامت در مکّه افضل نیست،و چگونه چنین نباشد؟و حال آن که پیامبر(صلی الله علیه و آله)هنگامی که به مکّه بازگشت روبه قبله کرد و فرمود:«تو بهترین سرزمینها و محبوب ترین شهرهای خدا نزد منی و اگر مرا از تو بیرون نکرده بودند از تو بیرون نمی شدم» (۳)؛و چگونه چنین نباشد و حال آن که نظر کردن به خانهٔ خدا عبادت و حسنات در آن چند برابر است.

می گویم:در الفقیه آمده است:امیر مؤمنان(علیه السلام)پس از آن که از مکّه هجرت کرد تا آن زمان که به جوار حقّ پیوست شب را در مکّه بسر نبرد،زیرا خوش نداشت در سرزمینی که از آن هجرت کرده شب را به صبح برساند.

فضیلت مدینه بر شهرهای دیگر:

(۱)غزّالی می گوید:پس از مکه هیچ سرزمینی افضل از مدینه الرسول(صلی الله علیه و آله)نیست،چه اعمال در آن نیز مضاعف است.

پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«نماز در مسجد من بهتر از هزار نماز در جاهای دیگر است بجز مسجد الحرام» (۴)؛و هر عمل دیگر نیز به همین گونه یک عمل آن برابر هزار است.پس از مدینه بیت المقدّس افضل است،چه نماز در آن برابر پانصد نماز می باشد (۵)و دیگر اعمال در آن نیز به همین نحو است.

۱- (۶۲) الفقیه،ص ۲۱۸،شماره ۴۳ تا ۴۵.

۲- (۶۳) الفقیه،ص ۲۱۸،شماره ۴۳ تا ۴۵.

۳- (۶۴) ابو یعلی؛مجمع الزّوائد،ج ۳،ص ۲۸۳؛ترمذی.

۴- (۶۵) مسند احمد؛بزّاز؛مجمع الزّوائد،ج ۴،ص ۴؛ابو یعلی؛الکبیر طبرانی،مجمع الزّوائد،ج ۴،ص ۵.

۵- (۶۶) الکبیر طبرانی و رجال آن موثّق می باشند؛مجمع الزّوائد،ج ۴،ص ۷.

می گویم:سخن دراین باره بر طبق طریقهٔ خاصّه(شیعه)در کتاب صلاه گفته شده.

در الفقیه آمده است:خالد بن ماد القلانسی از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«مکّه حرم خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله)و علیّ بن ابی طالب(علیه السلام)است،نماز در آن برابر صد هزار نماز،و انفاق یک درهم در آن برابر صد هزار درهم است.مدینه نیز حرم خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله)و علی بن ابی طالب(علیه السلام)است و هر نماز در آن برابر ده هزار نماز می باشد، و انفاق یک درهم در آن معادل ده هزار درهم است.همچنین کوفه حرم خدا و حرم پیامبر و حرم علی بن ابی طالب(علیه السلام)است و نماز در آن برابر هزار نماز می باشد،و درباره درهمی که در آن انفاق شود سکوت فرمود.» (۱)ابو جعفر امام باقر(علیه السلام)به ابی حمزهٔ ثمالی فرمود:«ای ابا حمزه!مساجد چهارگانه:

مسجد الحرام،مسجد الرّسول،مسجد بیت المقدّس و مسجد کوفه است.نماز واجب در آنها برابر یک حجّ و نماز نافله معادل یک عمره است.» (۲)پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هر کس به مسجد من،مسجد قبا بیاید و دو رکعت نماز در آن بگزارد با ثواب عمره ای بازمی گردد.» (۳)هنگامی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)وارد مدینه شد فرمود:اللّهم حبّب إلینا المدینه کما حبّبت إلینا مکّه أو أشدّ و بارک فی صاعها و مدّها و انقل حمّاها و وباها إلی الجحفه.» (۴)روایت شده است:امام صادق(علیه السلام)از دجّال یاد کرد و فرمود:«هیچ آبشخوری نمی ماند مگر این که بر آن وارد می شود جز مکّه و مدینه زیرا بر هر شکافی از شکافهای این دو شهر فرشته ای است که آنها را از طاعون و دجّال محافظت می کند.» (۵)عبد الاعلی مولی آل سام از ابا عبد اللّه(علیه السلام)پرسید:مسجد پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)چقدر

۱- (۶۷) همان مأخذ،ص ۶۱،باب فضل المساجد و حرمتها از کتاب صلاه،شماره ۱؛کافی،ج ۴۰، ص ۵۸۶ و در آن آمده است«یک درهم انفاق در آن برابر هزار درهم است».

۲- (۶۸) الفقیه،ص ۶۱،شماره ۵ و ۷.

۳- (۶۹) الفقیه،ص ۶۱،شماره ۵ و ۷.

۴- (۷۰) الفقیه،ص ۲۹۳،شماره ۷ و ۸؛صحیح بخاری،ج ۳،ص ۲۷ از پیامبر(صلی الله علیه و آله).

۵- (۷۱) الفقیه،ص ۲۹۳،شماره ۷ و ۸؛صحیح بخاری،ج ۳،ص ۲۷ از پیامبر(صلی الله علیه و آله).

مساحت دارد فرمود:«سه هزار و ششصد ذراع مربّع». (۱)

امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«حدّ مسجد کوفه آخر محلّ سرّاجان است که طرح آدم(علیه السلام)می باشد و من کراهت دارم از این که سواره وارد آن شوم.عرض شد چه کسی مسجد را از آن حدّ تغییر داد؟فرمود:نخست طوفان زمان نوح(علیه السلام)پس از آن کسری و نعمان و سپس زیاد بن ابی سفیان آن را تغییر دادند؛و من گویی هم اکنون دیرنشینی را در مسجد کوفه می نگرم که در دیر خود که میان زاویه و منبر است و در آن هفت اصله نخل قرار دارد و از آنجا مشرف بر نوح(علیه السلام)است نشسته و با نوح(علیه السلام)سخن می گوید.» (۲)ابو بصیر گفته است:شنیدم ابی عبد اللّه(علیه السلام)می فرمود:«مسجد کوفه خوب مسجدی است هزار پیامبر و هزار وصیّ در آن نماز گزارده و از آنجا تنور به فوران درآمده و در آنجا کشتی نوح ساخته شده است.میمنه آن رضوان الهی است و وسط آن باغی از باغهای بهشت است و میسره آن مکر-یعنی منازل شیطان-است.» (۳)امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:«بار سفر نبندید جز به سوی سه مسجد:

مسجد الحرام،مسجد پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)و مسجد کوفه.» (۴)پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:هنگامی که به معراج برده شدم در حالی که بر براق سوار بودم و جبرئیل(علیه السلام)به همراهم بود از محلّ مسجد کوفه گذر کردم،جبرئیل گفت:ای محمّد فرود آی و در اینجا نماز بگزار فرمود:فرود آمدم و نماز گزاردم و گفتم:ای جبرئیل چه چیزی در اینجاست،پاسخ داد:اینجا کوفان است و این مسجد آن است.

ص:۲۲۲

۱- (۷۲) الفقیه،ص ۶۱،باب فضل المساجد از کتاب صلاه،شماره ۴ و ۱۴ تا ۱۸.

۲- (۷۳) الفقیه،ص ۶۱،باب فضل المساجد از کتاب صلاه،شماره ۴ و ۱۴ تا ۱۸.

۳- (۷۴) الفقیه،ص ۶۱،باب فضل المساجد از کتاب صلاه،شماره ۴ و ۱۴ تا ۱۸.

۴- (۷۵) این حدیث را غزّالی از پیامبر(صلی الله علیه و آله)روایت و به جای مسجد کوفه مسجد اقصی را ذکر کرده و گفته است:برخی از عالمان به استناد این حدیث بر عدم جواز سفر به قصد زیارت مشاهد متبرّک استدلال کرده اند وی پاسخ داده است که مراد در این حدیث فقط مساجد است نه مشاهد و غیر آنها زیرا مساجد دیگر به استثنای این چهار مسجد در فضیلت یکسانند،و هیچ شهری نیست مگر اینکه در آن یک یا چند مسجد است و موردی برای سفر به قصد این مساجد نیست؛و می گوید:این حدیث مشاهد را نیز شامل شود دیگر سفر به منظور زیارت قبور پیامبران(علیه السلام)جائز نخواهد بود و این قطعا باطل است بلکه در آن صورت مسافرت برای دیدار عالمان و صالحان زنده نیز جائز نمی بود در حالی که چنین نیست.

من این مسجد را بیست بار خراب و بیست بار آباد رؤیت کرده ام و فاصله میان هر بار پانصد سال بوده است.» (1)از اصبغ بن نباته روایت شده که گفته است:در یکی از روزها که در خدمت امیر مؤمنان(علیه السلام)در مسجد کوفه بودیم به ناگاه آن حضرت فرمود:«ای مردم کوفه!خداوند فضیلتی به مصلاّی شما داده که به هیچ کسی نداده است.در آن خانهٔ آدم،خانهٔ نوح، خانهٔ ادریس،مصلاّی ابراهیم خلیل و مصلاّی برادرم خضر و مصلاّی من است.همانا مسجدتان یکی از چهار مسجدی است که خداوند آن را برای اهلش برگزیده است.گویا می بینم که آن را در روز قیامت می آورند در حالی که دو جامه سپید در بردارد و شبیه به محرم است و برای اهل خود و کسانی که در آن نماز گزارده اند شفاعت می کند و شفاعتش ردّ نمی شود،و دیری نمی گذرد که حجر الاسود در آن نصب می شود؛و روزگاری فرا خواهد رسید که این مسجد محلّ نماز فرزندم مهدی(عج)و مصلاّی هر مؤمن خواهد شد و در روی زمین مؤمنی باقی نخواهد ماند مگر آن که در آن بوده و یا دلش شیفته و مشتاق آن است.بنابراین از آن دور نشوید و با گزاردن نماز در آن به خدا تقرّب جویید و در قضای حوایج خود به آن رو آورید،چه اگر مردم برکتی را که در آن است می دانستند از سراسر روی زمین به سوی آن می شتافتند هر چند بر روی برف و با سینه و سر زانو باشد.» (2)دربارهٔ مسجد سهله امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«اگر عمّ من زید به آن پناه می برد خداوند یک سال به او پناه می داد.آنجا محلّ خانه ادریس است که در آن دوزندگی می کرد،و همان محلّی است که ابراهیم از آنجا به سوی عمالقه بیرون آمد،و جایی است که داود از آنجا به سوی جالوت روان شد،در زیر آن تخته سنگ سبزی است که صورت هر پیامبری که خداوند آفریده بر آن نقش بسته است،از زیر این مسجد گل

۱- (۷۶) الفقیه،ص ۶۱،باب:فضل المساجد از کتاب صلاه،شماره ۱۴،۴ تا ۱۸.

۲- (۷۷) الفقیه،ص ۶۲،باب:فضل المساجد از کتاب صلاه،شماره ۱۹.

وجود هر پیامبر برداشته شده،و آنجا محلّ راکب(سواره)است عرض شد:راکب چیست؟فرمود:خضر(علیه السلام).» (۱)امّا مسجد براثا در بغداد هنگامی که امیر مؤمنان(علیه السلام)از نبرد نهروان بازگشت در آنجا نماز گزارد (۲)پایان روایت الفقیه.

فصل دوم:در شرائط وجوب حجّ،صحّت،واجبات،ارکان،موانع و انواع حجّ

(۱)می گویم:ما این مسائل را بر طبق طریقه اهل بیت(علیه السلام)ذکر می کنیم.

شرائط حجّ:شرط صحّت حج دو چیز است:۱-وقت ۲-اسلام.

حجّ کودک درست است،چنانچه ممیّز باشد خودش محرم می شود و در صورتی که صغیر است ولیّ وی از جانب او محرم می شود و او را در انجام دادن مناسک حجّ اعمّ از طواف،سعی و غیره وادار به عمل می کند.

وقت حجّ ماههای شوّال،ذوالقعده و نه روز از ذی حجّه است که تا طلوع فجر روز عید قربان ادامه دارد،و هر کس در غیر این مدّت محرم شود احرام او عمره است.عمره را در تمام طول سال می توان به جا آورد و افضل اوقات آن ماه رجب می باشد؛لیکن کسی که در ایّام منا مشغول مناسک آن باشد نباید به قصد عمره محرم شود زیرا به انجام دادن اعمال منا اشتغال دارد،و نیز نباید میان دو عمره کمتر از یک ماه فاصله باشد.

امّا شرائط حجّه الاسلام یعنی حجّ واجب پنج چیز است:۱-اسلام ۲-آزاد بودن ۳-بلوغ ۴-عقل ۵-وقت.

اگر کودک یا برده محرم شوند لیکن در یکی از دو موقف(عرفات-مزدلفه) کودک بالغ و برده آزاد شود حجّ آنها مجزی و کافی از حجّه الاسلام است.و برای ادای عمرهٔ واجب همهٔ شروط مذکور لازم است جز وقت در غیر تمتّع.

شرط وقوع حجّ مستحبّ از سوی آزاد بالغ این است که ذمّهٔ او از حجّ واجب

۱- (۷۸) همان مأخذ،ص ۶۳،شماره ۲۱ و ۲۲.

۲- (۷۹) همان مأخذ،ص ۶۳،شماره ۲۱ و ۲۲.

فارغ باشد.

شرائط وجوب حجّ نیز پنج چیز است:۱-اسلام ۲-بلوغ ۳-آزاد بودن ۴-عقل ۵-استطاعت.و کسی که حجّ بر او واجب شده عمره نیز بر او فرض گردیده است.کسی که به قصد زیارت یا تجارت ارادهٔ ورود به مکّه را دارد چنانچه از کسانی مانند هیزم فروش و علوفه فروش نباشد که آمد و شد آنها پیوسته تکرار می شود باید محرم شود و پس از آن با ادای اعمال عمره یا حجّ از احرام بیرون آید.

امّا استطاعت دو نوع است:اوّل آن که شخصا بتواند این عبادت را انجام دهد،و این امر منوط به وجود اسبابی است.یکی از این اسباب مربوط به شخص اوست و آن داشتن سلامت و تندرستی است؛دیگری مربوط به راه است که باید امن و دارای آب و گیاه باشد،و دیگری در مال اوست که باید هزینهٔ رفت و برگشت به وطن را داشته باشد،خواه دارای عائله ای باشد یا نباشد؛زیرا جدایی از وطن دشوار است.همچنین باید نفقهٔ کسانی را که هزینه آنها در این مدّت بر او واجب است دارا باشد و نیز دارای مالی باشد که بتواند وامهایش را ادا کند و قادر باشد مرکب سواری تهیّه یا کرایه کند و چنانچه به محمل یا شتر بارکش نیاز دارد برای خود فراهم سازد.

دوّم این که مفلوج و زمینگیر باشد،لیکن استطاعت آن را داشته باشد که کسی را اجیر کند تا حجّ را از سوی او به جا آورد و داشتن هزینهٔ رفتن به قدر کافی برای تحقّق استطاعت است.هرگاه پسر اطاعت خود را بر پدرش که زمینگیر است برای به جا آوردن حجّ از سوی او به وی عرضه کند پدر به این سبب مستطیع شناخته می شود،لیکن اگر مال خود را به او عرضه کند تا کسی را اجیر کند وی مستطیع نخواهد بود،زیرا خدمت بدنی نسبت به پدر مایهٔ شرف فرزند است و بذل مال از سوی او به پدر خالی از منّت نیست.کسی که استطاعت حجّ را پیدا کرده باید هر چه زودتر آن را انجام دهد،و تأخیر آن گناهی بزرگ و مهلك است.

واجبات حجّ هفده چیز است:۱-احرام ۲-تلبیه یا آنچه جانشین آن می شود

۳-پوشیدن دو جامۀ احرام ۴-وقوف در عرفات ۵-گذراندن شب در مشعر الحرام ۶-وقوف در مشعر ۷-رمی جمرۀ عقبه ۸-قربانی اگر امکان داشته باشد ۹-حلق یا تقصیر ۱۰-طواف زیارت ۱۱-دو رکعت نماز طواف ۱۲-سعی میان صفا و مروه ۱۳-طواف نساء ۱۴-دو رکعت نماز طواف نساء ۱۵-گذراندن شبهای تشریق در منا ۱۶-سه بار رمی جمرات ۱۷-ترتیب میان این افعال.

ارکان حجّ هفت چیز است:۱-احرام ۲-تلبیه ۳-وقوف در عرفات ۴-وقوف در مشعر الحرام ۵-طواف ۶-سعی میان صفا و مروه ۷-ترتیب.

هرگاه چیزی از این ارکان به عمد نه به سهو ترک شود حجّ باطل می گردد لیکن اگر آنچه به سهو ترک شده دو وقوف با هم باشد حجّ باطل می گردد.

در عمره هر دو وقوف،گذراندن شب در مشعر الحرام،مناسک منا و طواف نساء ساقط است؛بنابراین واجبات عمره هشت و ارکان آن پنج چیز است.

امّا آنچه در احرام حجّ ممنوع شده هفت چیز است:۱-پوشیدن پیراهن ۲-پوشیدن شلوار ۳-پوشیدن کفش ۴-بر سر بستن دستار ۵-پوشیدن قبا ۶-پوشیدن جامۀ تکمه دار ۷-پوشیدن جبّه،بلکه سزاوار است لنگ و ردا و نعلین بپوشد؛و اگر نعلین نیابد دمپایی به پا کند؛و اگر لنگ نیابد شلوار بپوشد؛امّا به کار بردن کمربند،همیان،نعلین و جوراب به هنگام ضرورت همچنین طیلسان(جامه گشاد)اگر تکمه بر آن ندوزد اشکالی ندارد.نباید برای زینت انگشتر به دست کند،لیکن به قصد متابعت از سنّت جائز است و این بسته به نیّت است،و در هنگام سواری هودج را سایبان قرار ندهد،و سرش را نپوشاند زیرا احرام مرد در سر است.

برای زن جائز است لباس دوخته شده بپوشد لیکن نباید صورتش را به چیزی که با آن تماس یابد بپوشاند زیرا احرام زن در صورت است.

۲-بوی خوش؛و باید از هر چه خردمندان آن را خوش بو می شمارند و نیز روغنهای خوش بو دوری جوید هر چند روغن را پیش از احرام استعمال کرده و بوی آن در بدن او

باقی مانده باشد.امّا دربارهٔ استعمال روغنهایی که فاقد بوی خوش باشند بی آن که ضرورتی وجود داشته باشد دو قول است.و نیز باید از کشیدن سرمه چنانچه در آن بوی خوش به کار رفته باشد اجتناب کند.

۳-زینت و تنظیف و ملحقات آنها؛و لازم است از سرمه کشیدن با سیاهی،نظر کردن در آیینه،ستردن مو،گرفتن ناخن،کشتن حشرات تن و اخراج خون از بدن اجتناب کند،استعمال حنا برای زینت و دخول به گرمابه و مالش بدن کراهت دارد.

۴-جماع و مقدّمات آن از قبیل بوسیدن،لمس کردن،نظر کردن از روی شهوت، استمناء،زناشوئی،تزویج،گواهی بر عقد و اقامهٔ آن.

۵-شکار حیوانات خشکی حرام است و مقصود از آن حیوانی است که در نزد قومی قابل خوردن و در نزد دیگران مطلقا و بالاصاله خوردن گوشت آن ممتنع باشد، بجز افعی،کژدم،موش و گفته شده:هر جانوری که خوف انگیز باشد.نه تنها شکار صید خشکی به شرحی که ذکر شد بلکه تملّک،کشتن،خوردن،دلالت بر آن، به آن، وسیله سازی برای رعایت دادن سلاح جهت شکار آن و امثال این ها حرام می باشد.

۶ و ۷-فسوق و جدال حرام است؛فسوق به دروغ و دشنام تفسیر شده است.در روایت صحیح آمده که مراد از آن دروغ و فخرفروشی است و جدال را گفتن«نه به خدا»و«آری به خدا»تفسیر کرده اند،و گفته شده:مراد هر چیزی است که سوگند گفته می شود.

کفّاره محرّمات مذکور و دیگر احکام آنها در کتابهای فقه بیان شده و دراین باره تفاوتی میان حجّ و عمره نیست.

حجّ سه گونه است:تمتّع،قران و افراد.افضل آنها حجّ تمتّع است و عمره اش مقدّم بر آن و پیوستهٔ با آن است و در ماههای حجّ واقع می شود و آن را عمرهٔ تمتّع و جز آن را عمرهٔ مفرده می نامند.

حجّ تمتّع بر کسانی واجب است که دست کم چهل و هشت میل از مکّه دور باشند، و از نظر اصحاب ما(شیعه)بر طبق نصّ قرآن و احادیث مستفیض اهل بیت(علیه السلام)برای

این گونه مردم حجّ دیگری وجود ندارد جز به هنگام اضطرار مانند تنگی وقت و حدوث حیض و مانند این ها.امّا دو نوع دیگر حجّ بر مردم مکّه و کسانی که در کمتر از فاصلهٔ مذکور قرار دارند واجب است و در برگزاری هر یک از آن دو نوع مخیّر می باشند.بنا بر اصحّ اقوال برای آنها جائز نیست که جز در هنگام ضرورت عدول به حجّ تمتّع کنند.

امّا کسی که می خواهد حجّ مستحبّ به جا آورد مخیّر است که هر کدام از سه نوع حجّ را که بخواهد برگزار کند لیکن حجّ تمتّع افضل است.همچنین کسی که حجّ را نذر کرده بی آن که نوع آن را تعیین کرده باشد میان سه نوع حجّ مخیّر خواهد بود؛و نیز کسی که در مکّه و خارج آن منزل دارد چنانچه مدّت اقامت او در هر یک از این دو منزل مساوی باشد وظیفه اش همان خواهد بود که ذکر شد.اگر مدّت اقامت او در یکی از این دو منزل بیشتر شود باید واجبی را که متوجّه اوست به جا آورد و تخییری برای او نیست؛ و هر کس دو سال در مکّه اقامت کند دیگر از اهل مکّه است و نمی تواند حجّ تمتّع به جا آورد.

بنا به رأی اکثر فقیهان تنها تفاوت و اضافه ای که حجّ قران بر افراد دارد این است که در حجّ قران علاوه بر اعمال حجّ افراد باید قربانی را به هنگام احرام با خود سوق دهد، و گفته شده که تفاوت میان این دو نوع حجّ علاوه بر آنچه ذکر شد جمع میان حجّ و عمره در حجّ قران است بی آن که محلّ شوند،و به همین سبب آن را حجّ قران گفته اند.

باب دوم :در ترتیب اعمال ظاهری حجّ از آغاز

اشاره

در ترتیب اعمال ظاهری حجّ از آغاز سفر تا بازگشت که در ده فراز ذکر می شود

(۱)می گویم:من در بیان تمامی این فرازها تصرّف و آنها را مطابق طریقهٔ اهل بیت(علیه السلام) ذکر می کنم جز فراز نخست که آن را به حال خود می گذارم،زیرا موضوع آن از طریقه حقّه دور نیست.بعلاوه محتوای آن را به خواست خداوند طبق طریقه ائمّهٔ معصومین(علیه السلام)در کتاب آداب سفر از بخش عادات بیان خواهم کرد.

اوّل مستحبّات حجّ از آغاز خروج تا احرام و آن هشت چیز است: (۱)

۱-در مال،

شایسته است سفر را با توبه آغاز کند؛

(۲)مظالمی را که بر ذمّه اوست ردّ کند؛وامهایش را بپردازد؛نفقه کسانی را که هزینه آنها بر عهده اوست تا زمان بازگشت آماده کند؛ امانتهایی را که از مردم در نزد اوست بازپس دهد،و مالی را که برای رفت و بازگشت او کفایت کند از محلّ حلال و پاکیزه تهیّه کند و همراه خود ببرد بی آن که بر خود سخت گیرد بلکه به مقداری باشد که بتواند با وجهی که به همراه دارد در تهیّه توشه توسعه دهد و به مستمندان و بینوایان کمک رساند.باید پیش از خروج از محلّ خود چیزی صدقه دهد و برای خویش مرکوبی بخرد که در حمل بار توانمند و از ضعف و ناتوانی آن ایمن باشد؛یا آن که چنین مرکوبی را کرایه کند و در این صورت باید همهٔ باری را که می خواهد بر او حمل کند کم یا زیاد به صاحب آن نشان دهد و رضایت او را به دست آورد.

۲-در مورد رفیق و هم سفر باید رفیقی پارسا و خیرخواه و مددکار را طلب کند

(۳) تا او را در کارهای نیک یاری دهد؛و اگر چیزی را فراموش کند به یاد او آورد و اگر در خاطر دارد به وی کمک کند،و اگر دچار بیم شود او را دلیر گرداند،و اگر ناتوان شود به او نیرو دهد،و اگر دلتنگ شود او را صبور گرداند.امّا رفقا و برادرانی را که در وطن دارد از آنها خداحافظی کند و از آنها خواهان دعا شود،زیرا خداوند در دعای آنها خیری قرار می دهد.مستحبّ است به هنگام وداع بگوید:أستودع اللّه دینک و أمانتک و خواتیم عملک.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به کسی که ارادهٔ سفر داشت می فرمود:«فی حفظ اللّه و کنفه،زوّدک اللّه التّقوی،غفر ذنبک و وجّهک للخیر أینما توجّهت».

۳-آنچه به هنگام بیرون آمدن از خانه مستحبّ می باشد این است که در موقع

تصمیم گرفتن بر خروج دو رکعت نماز گزارد.

(۴)در رکعت نخست پس از فاتحه الکتاب سورهٔ قل یا أیّها الکافرون و در رکعت دوّم سورهٔ اخلاص بخواند،و چون از نماز فارغ شود دستهایش را بلند کند و با خلوص تمام و نیّتی پاک خدا را بخواند و بگوید:اللّهمّ

أنت الصّاحب فی السّفر و انت الخلیفه فی المال و الاهل و الولد و الأصحاب احفظنا و إیّاهم من کلّ آفه و عاهه اللّهم انّا نسالک فی مسیرنا هذا البرّ و التوفیق و التّقوی و من العمل ما ترضاه اللّهم إنّا نسالک أن تطوی لنا الارض و تهوّن علینا السّفر و ان ترزقنا فی سفرنا سلامه البدن و الدّین و المال و تبلّغنا حجّ بیتک الحرام و زیاره قبر نبیّک(صلی الله علیه و آله)اللّهم انّی اعوذ بک من وعثاء السّفر و کآبه المنقلب (1)و سوء المنظر فی الاهل و المال و الولد و الاصحاب اللّهم اجعلنا و إیّاهم فی جوارک و لا تسلبنا و إیّاهم نعمتک و لا تغیّر ما بنا و بهم من عافیتک

۴-چون به در خانه رسد بگوید:

(۱)بسم اللّه توکّلت علی اللّه و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه،ربّ أعوذ بک أن أضلّ أو ضلّ،أو أظلم أو ظلم،أو أجهل أو یجهل علیّ،اللّهم إنّی لم أخرج أشرا و لا بطرا و لا ریاء و لا سمعه بل خرجت اتّقاء سخطک و ابتغاء مرضاتک و قضاء لفرضک و اتّباع سنّه نبیّک(صلی الله علیه و آله)و شوقا إلی لقائک.و چون به راه افتد بگوید:اللّهم بک انتشرت و علیک توکّلت و بک اعتصمت و إلیک توجّهت اللّهم انت ثقتی و أنت رجائی فاکفنی ما أهمّنی و ما لا اهتمّ به،و ما أنت أعلم به منّی،عزّ جارک و جلّ ثناؤک و لا إله غیرک،اللهمّ زوّدنی التّقوی و اغفر لی ذنبی و وجّهنی للخیر أینما توجّهت؛و این دعا را در هر منزلی که از آن کوچ می کند بخواند.

۵-مستحبّ است که چون بر مرکوب خود سوار شود بگوید:

(۲)بسم اللّه و باللّه و اللّه اکبر توکّلت علی اللّه و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلیّ العظیم،ما شاء اللّه کان و ما لم یشأ لم یکن،سبحان الّذی سخّر لنا هذا و ما کنّا له مقرنین و إنّا إلی ربّنا لمنقلبون،اللّهم إنّی وجّهت وجهی إلیک و فوّضت أمری إلیک و توکّلت فی جمیع اموری علیک أنت حسبی و نعم الوکیل؛و چون بر مرکوب خود قرار گرفت و آن در زیر او آرام شد هفت بار بگوید:سبحان اللّه و الحمد اللّه و لا إله الاّ اللّه و اللّه اکبر.و

ص:۲۳۰

۱- (۱) وعثاء-مشقّت و رنج،کآبه-غم و اندوه.

نیز بگوید:الحمد للّه الّذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لو لا أن هدانا اللّه،اللّهم أنت الحامل علی الظهر و أنت المستعان علی الامور.

۶-در مورد فرود آمدن مستحبّ است که تا هنگامی که هوای روز گرم نشده فرود

نیاید

(۱) و بیشتر راه پیمایی در شب صورت گیرد.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«بر شما باد به شب روی،چه زمین در شب به گونه ای در نور دیده می شود که در روز در نور دیده نمی شود» (۱)و باید در شب کمتر بخوابد تا به پیمودن راه کمک شود؛و چون چشمش به منزل افتد بگوید:اللّهم ربّ السّماوات السّبع و ما أظللن و ربّ الشّیاطین و ما أضللن و ربّ الرّیاح و ما ذرین و ربّ البحار و ما جرین،أسألک خیر هذا المنزل و خیر أهله،و أعوذ بک من شرّ هذا المنزل و شرّ ما فیه و اصرف عنّی شرّ شرارهم.چون در منزل فرود آید دو رکعت نماز بگزارد سپس بگوید:اللّهم إنّی أعوذ بکلماتک التامّات الّتی لا یجاوزهنّ برّ و لا فاجر من شرّ ما خلقت.و چون تاریکی شب فرارسد بگوید:یا أرض ربّی و ربّک اللّه،أعوذ باللّه من شرّک و شرّ ما فیک و شرّ ما ربّ علیک،أعوذ باللّه من شرّ کلّ أسد و أسود و حیّه و عقرب و من شرّ ساکن البلد و والد و ما ولد،و له ما سکن فی اللّیل و النّهار و هو السّمیع العلیم.

۷-در نگهبانی از خود،شایسته است در روز احتیاط کند و به تنهایی در بیرون از

محدوده کاروان براه نیفتد،

(۲)زیرا ممکن است کشته شود یا از کاروان به جا ماند؛و نیز در هنگام خوابیدن احتیاط و هوشیاری را رعایت کند،و اگر در اوّل شب بخوابد سر بر بازوی خود نهد و اگر در آخر شب بخوابد بازویش را راست نگه دارد و سرش را در کف دست قرار دهد.پیامبر(صلی الله علیه و آله)در سفرهای خود به همین گونه می خوابید،زیرا ممکن است خوابی گران به انسان دست دهد و خورشید برآید و او نداند،در نتیجه آنچه از ثواب نماز از او فوت می شود افضل از ثوابهایی است که از حجّ عاید او می گردد بهتر این است که در شب دو رفیق به نوبت نگهبانی کنند،چون یکی از آنها دو بخوابد دیگری

۱- (۲) -مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۴۴۵؛الفقیه،ص ۲۲۲؛ابو یعلی؛بزّاز و ابو داود؛مجمع الزوائد،ج ۳، ص ۲۱۳.

پاسداری کند و سنّت همین است؛اگر دشمنی یا درّنده ای در روز یا شب قصد حمله به او کند آیه الکرسی و آیهٔ شهد اللّه و سوره های اخلاص و معوّذتین را بخواند و بگوید:

بسم اللّه ما شاء اللّه لا قوّه إلاّ باللّه،حسبی اللّه،توکّلت علی اللّه،ما شاء اللّه،لا یأتی بالخیرات الاّ اللّه،لا یصرف السّوء إلاّ اللّه حسبی اللّه و کفی،سمع اللّه لمن دعاه، لیس وراء اللّه منتهی،و لا دون اللّه ملجأ،کتب اللّه لأغلبنّ أنا و رسلی إنّ اللّه قوی عزیز،تحصّنت باللّه العظیم،و استعنت بالحیّ الّذی لا یموت،اللّهم احرسنا بعینک الّتی لا تنام و اکنفنا برکنک الّذی لا یرام،اللّهم ارحمنا بقدرتک علینا فلا نهلک و انت ثقتنا و رجاؤنا اللّهم اعطف علینا قلوب عبادک و إمائک برأفه و رحمه إنّک أنت أرحم الرّاحمین.

۸-چون در راه بر زمین بلندی برآید مستحبّ است پس از گفتن سه بار تکبیر

بگوید:

(۱)اللّهم لک الشّرف علی کلّ شرف و لک الحمد علی کلّ حال و چون بر زمین نشیبی درآید خداوند را تسبیح گوید،و هنگامی که در سفر دچار وحشت شود بگوید:

سبحان اللّه الملک القدّوس ربّ الملائکه و الرّوح جللت السّماوات و الأرض بالعزّه و الجبروت.

دوم-آداب احرام از میقات و آن شش چیز است:

۱-چون به میقات مشهور که

مردم از آنجا محرم می شوند برسد به نیّت احرام غسل کند،

(۲)لیکن اگر می خواهد حجّ تمتّع به جا آورد باید در مکّه محرم شود،و احرام از غیر مکّه مجزی نیست مگر در حالت جهل و فراموشی؛و باید غسل خود را با تنظیف و دست مالیدن بر بدن به ویژه ستردن موهای زیربغل و زهار،گرفتن ناخن،کوتاه کردن شارب و به کار بردن مسواک کامل گرداند.از سنّتهای مؤکّد است که از اوّل ذی قعده موهای سرش را نگه دارد.

۲-لباسهای دوخته شده را از خود دور سازد

(۳) و جامهٔ احرام بپوشد و آن باید مشتمل بر دو پارچه پاک و پاکیزه و سفید و از جنسی باشد که نماز در آنها جائز است؛یکی از آن دو را ازار خود کند و دیگری را به دوش افکند.

۳-پس از ادای یکی از نمازهای واجب محرم شود

(۱) و در صورت عدم اتّفاق دو رکعت نماز بگزارد و پس از آن احرام بندد.در برخی اخبار آمده است شش رکعت نماز بگزارد،و افضل ساعات احرام هنگام ظهر است.

۴-بعد از نماز دعا کند و نیّت خود را بر زبان آورد

(۲) و شرط کند که هر کجا از ادای عمل بازماند خداوند او را محلّ گرداند،و اگر نتواند حجّ را به اتمام برساند عمره را بطور کامل به جا آورد.در خبر صحیح معاویه بن عمّار (۱)از ابی عبد اللّه(علیه السلام)آمده است:چون از نماز فراغت یافتی خداوند را سپاس گو و ستایش کن و بر پیامبر(صلی الله علیه و آله)درود بفرست و بگو:اللّهم إنّی أسألک أن تجعلنی ممّن استجاب لک و آمن بوعدک و اتّبع أمرک فانّی عبدک و فی قبضتک لا اوقی إلاّ ما وقیت و لا آخذ إلاّ ما أعطیت و قد ذکّرت بالحجّ فأسألک أن تعزم لی علیه علی کتابک و سنّه نبیّک و تقوّینی علی ما ضعفت عنه و تتسلّم (۲)منّی مناسکی فی یسر منک و عافیه و اجعلنی من وفدک الّذی رضیت و ارتضیت و سمّیت و کتبت اللّهم إنّی خرجت من شقّه بعیده و أنفقت مالی ابتغاء مرضاتک اللّهم فتمّم لی حجّی،اللّهم إنّی ارید التمتّع بالعمره إلی الحجّ علی کتابک و سنّه نبیّک صلواتک علیه و آله فإن عرض لی عارض یحبسنی فحلّنی لقدرک الّذی قدّرت علیّ اللّهم إن لم تکن حجّه فعمره (۳)أحرم لک شعری و بشری و لحمی و دمی و عظامی و مخّی و عصبی من النّساء و الثیاب و الطّیب أبتغی بذلک وجهک و الدّار الآخره.کافی است این دعا را یک بار به هنگام بستن احرام بخوانی، سپس از جا برخیز و اندکی راه برو و پس از پیمودن کمی راه پیاده یا سواره تلبیه بگو.

در روایت صحیح حمّاد بن عثمان از ابی عبد اللّه(علیه السلام)آمده که به آن حضرت عرض کردم:من می خواهم عمره و حجّ تمتّع به جا آورم،چه باید بگویم.فرمود:«می گویی:

۱- (۳) تهذیب،ج ۱،ص ۴۶۸؛کافی،ج ۴،ص ۳۳۱؛الفقیه،ص ۲۳۶.

۲- (۴) یعنی از من بپذیر،در کافی یک تاء حذف شده است.

۳- (۵) یعنی:اگر اتمام حج برای من میسر نشد این احرام برای عمره باشد و آن را به عمره ای کامل مبدّل فرما.

اللّهم إنّی أرید أن أتمتّع بالعمره إلی الحجّ علی کتابک و سنّه نبیّک؛و اگر خواستی آنچه را اراده داری در دلت بگو.» (۱)

۵-پس از آمادگی و عزم چنانچه سواره است تأمّل کند تا شترش او را بلند کند،

(۱)و اگر پیاده است حرکت را آغاز کند و سپس طبق آنچه در روایت پیش ذکر شد تلبیه بگوید.

در روایت صحیح دیگری آمده است:«افضل این است که کمی راه برود سپس تلبیه بگوید.» (۲)صورت تلبیه این است:لبّیک اللّهم لبّیک،لبّیک لا شریک لک لبّیک إنّ الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک؛و اگر زیاد کند بگوید:لبّیک یا ذا المعارج لبّیک،و اگر بخواهد برابر آنچه در اخبار آمده می تواند بر تلبیه ها بیفزاید؛و باید در تلبیهٔ عمرهٔ تمتّع،حجّ و عمره را با هم ذکر،و نخست عمره و پس از آن حجّ را نیّت کند به اعتبار این که عمره داخل در حجّ تمتّع است.

در خبر صحیح آمده است که امیر مؤمنان(علیه السلام)در تلبیه می فرمود:«لبّیک بحجّه و عمره معا لبّیک»؛ (۳)و اگر بجاآورنده حجّ تمتّع اعمال خود را به نیّت حجّ آغاز کند جائز است،زیرا عمرهٔ تمتّع داخل در حجّ است.

بجاآورندهٔ حجّ از همان لحظه که محرم می شود همهٔ چیزهایی که پیش از این ذکر شد بر او حرام می گردد.

کسی که حجّ قران را به جا می آورد مخیّر است که با تلبیه یا اشعار و یا تقلید محرم شود و با هر کدام حجّ خود را آغاز کند بقیّه برای او مستحبّ است و احرام تنها با یکی از آنها منعقد خواهد شد.

اشعار در اصطلاح عبارت از این است که حجّ کننده مذکور با نیزه بر جانب راست

۱- (۶) کافی،ج ۴،ص ۲۳۲.

۲- (۷) الفقیه،ص ۲۳۷،از روایت هشام بن حکم،شماره ۶.

۳- (۸) تهذیب،ج ۱،ص ۴۷۰ ضمن حدیثی.

کوهان شتر قربانی خود بزنـد،گفته شـده:که از خون کوهان بر صورت شتر بمالـد؛و تقلیـد این است که نعل کهنه ای بر گردن قربانی خود ببندد،و این اختصاص به گاو و گوسفند دارد،چه این ها حیواناتی ضعیفترند.

۶-در طول بستن احرام زیاد تلبیه بگوید

(۱) و آن را تکرار کنـد به ویژه جملـۀ:لبّیک ذا المعارج لبّیک و هر زمان سواره ای ببیند،یا بر تلّ و تپه ای بالا رود،یا در درّه و زمین پستی فرود آیـد،همچنین در آخر شب و هنگام بیـداری از خواب و در عقب نمازها و در هر بار که سوار و پیاده می شود با صدای بلند تلبیه را تجدید کند.در روایت حریز (۱)آمده است:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)هنگامی که محرم شد جبرئیل بر آن حضـرت فرود آمد و عرض کرد:اصـحاب خود را به عجّ و ثجّ امر کن،عجّ،تلبیه را با صدای بلند گفتن و ثجّ،کشـتن شتر قربانی است.

افضـل این است که کسـی که از مسـجد شـجره محرم می شود و سواره است صـدا را به تلبیه بلنـد نکنـد تا آنگاه که مرکوبش وارد بیابان شود،و آن که از مکّه احرام بسـته است تلبیه نگوید تا زمانی که مرکوبش به قطاء (۲)برسد و آن را بلند نگوید مگر زمانی که مشرف بر سرزمین ابطح (۳)شود و اگر اعمال حجّ را به جا می آورد واجب است در روز عرفه به هنگام فرا رسـیدن ظهر گفتن تلبیه را قطع کنـد.همچنین اگر به عمرۀ تمتّع مشغول است هنگـام دیـدن خانه های مکّه،و چنانچه عمرۀ مفرده به جا می آورد و برای بسـتن احرام از مکّه خارج شده با مشاهدۀ خانۀ کعبه،و اگر از خارج مکّه محرم شده با ورود در حرم از گفتن تلبیه خودداری کند.

سوم.آداب دخول حرم تا طواف و آن شش چیز است:

اشاره

۱- (۹) کافی،ج ۴،ص ۳۳۶،شماره ۵.

۲- (۱۰) قطاء محلّی است پائین تر از ردم،و ردم سدّی است که مانع ورود سیل به خانه خدا می شود و آن را مدعا می گویند.

۳- (۱۱) مسیل یـا زمین پست و همـوار وسـیعی است که در کـف آن سـنگریزه است از منتهـای دره ای که در وادی مناسـت آغاز،و آخر آن به مقبره ای که مردم مکه آن را معلّی می نامند متّصل می شود.

۱-برای دخول در حرم از چاه میمون یا رود فخّ غسل کند،

(۱)

(۱)و چون وارد حرم شود بگوید:اللّهم انّک قلت فی کتابک المنزل-و قولک الحقّ-و أذّن فی النّاس بالحجّ یأتوک رجالا و علی کلّ ضامر یأتین من کلّ فج عمیق اللّهم و انّی أرجو أن أکون ممّن أجاب دعوتک و قد جئت من شقّه بعیده و من فجّ عمیق سامعا لندائک و مستجیبا لک،مطیعا لأمرک و کلّ ذلک بفضلک علیّ و احسانک إلیّ فلک الحمد علی ما وفّقتنی له،أبتغی بذلک الزّلفه عندک و القربه الیک و المنزله لدیک و المغفره لذنوبی و التّوبه علیّ منها بمنّک اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و حرّم بدنی علی النّار و آمنّی من عذابک و عقابک برحمتک یا کریم.

۲-غسل کند و با آرامش و وقار از سمت ابطح از ثنیه کدا-به فتح کاف-وارد

مکّه شود،

(۲)گفته اند:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)از شاهراه به آن عدول فرموده است،و هنگام خروج از ثنیّه کدا-به ضمّ کاف-خارج شود،و این را ثنیّه سفلی و اولی را ثنیّه علیا می گویند.

۳-با غسل و با وقار و آرامش،پابرهنه و با خشوع در حالی که پای راست را مقدّم

بدارد از باب بنی شیبه وارد مسجد الحرام شود،

(۳)چه کسی که با خشوع وارد آن شود گناهانش آمرزیده خواهد شد.هنگامی که به در مسجد می رسد بگوید:السّلام علیک ایّها النبیّ و رحمه اللّه و برکاته بسم اللّه و من اللّه و ما شاء اللّه و السّلام علی رسول اللّه و آله و السّلام علی ابراهیم و آله و السّلام علی أنبیاء اللّه و رسله و الحمد للّه ربّ العالمین.

۴-به هنگامی که نظرش به خانهٔ کعبه افتد بگوید:

(۴)الحمد للّه الّذی عظّمک و شرّفک و کرّمک و جعلک مثابه للنّاس و أمنا مبارکا و هدی للعالمین.

۵-چون نظرش به حجر الأسود افتد در حالی که روبروی آن قرار می گیرد بگوید:

۱- (۱۲) بئر میمون در قسمت بالای مکّه است و منصور دوانقی در همان جا دفن شده است.فخّ به فتح اوّل و تشدید ثانی درّه ایست در مکّه که حسین بن علی بن حسن علوی در یوم الترویه به سال ۱۶۹ به همراه گروهی از خاندانش در آن شهید شده است(المراصد).

(۱)الحمد للّه الّذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لو لا أن هدانا اللّه،سبحان اللّه،و الحمد للّه و لا إله الاّ اللّه،و اللّه اکبر،لا إله الاّ اللّه وحده لا شریک له،له الملک و له الحمد یحیی و یمیت،و یمیت و یحیی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر،اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد کافضل ما صلّیت و بارکت و ترحّمت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنّک حمید مجید و سلام علی جمیع النبیّین و المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین،اللّهم إنّی أومن بوعدک و اصدّق رسلک و أتّبع کتابک.

۶-حجر الاسود را لمس کند و ببوسد،و اگر نمی تواند دست بر آن کشد و دستش را

ببوسد،

(۲)و اگر این را هم نمی تواند با دستش به آن کند و دستش را ببوسد و بگوید:

أمانتی أدّیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاه،آمنت باللّه و کفرت بالجبت و الطّاغوت و اللاّت و العزّی و عباده الشیطان و عباده الأوثان و عباده کلّ ندّ یدعی من دون اللّه.

چهارم.طواف:

(۳)در طواف واجب است شرایطی را که در نماز معتبر است در آن رعایت کند اعمّ از طهارت از حدث و خبث،طهارت لباس و بدن و محلّ طواف،ستر عورت،همچنین باید ختنه کرده باشد،و طهارت تنها در طواف واجب شرط است نه در مستحبّ.و نیز در طواف نیّت واجب است همچنین واجب است طواف را از حجر الاسود آغاز و بدان ختم کند،و شروع عرفی کفایت می کند،لیکن متأخّران واجب دانسته اند طواف کننده نخستین جزء حجر الاسود را محاذی نخستین جزء از اعضای مقدّم بدنش قرار دهد بگونه ای که پس از نیّت به یقین یا به ظنّ با تمام بدنش بر آن عبور کند؛ و نیز واجب است خانه کعبه را سمت چپ خود قرار دهد و حجر(اسماعیل)را در طواف داخل کند،و در بین خانه و مقام(ابراهیم)طواف به عمل آورد،و مقدار فاصله مقام را با کعبه در تمامی جهات جز بر حسب ضرورت رعایت کند،دیگر آن که طواف خود را با هفت بار دور زدن کامل گرداند.

مستحبّ است در طواف با سکینه و وقار باشد و گامها را نزدیک به هم بردارد،و نزدیک به کعبه باشد لیکن بر شادروان طواف نکند زیرا آن از خانه کعبه است،و نیز مستحبّ است در هر دور مطابق آنچه ذکر کردیم حجر الاسود را ببوسد و ارکان خانه به ویژه رکن یمانی را در آغوش گیرد و چون به در خانه رسد بگوید:سائلك فقیرك مسكینك ببابك فتصدّق علیه بالجنّه،اللّهم البیت بیتك،و الحرم حرمك،و العبد عبدك،و هذا مقام العائذ المستجیر بك من النّار،فاعتقنی و والدیّ و أهلی و ولدی و إخوانی المؤمنین من النّار یا جواد یا كریم.

چون مقابل میزاب برسد بگوید:اللّهم أعتق رقبتی من النّار و وسّع علیّ من الرّزق الحلال و ادرأ عنّی شرّ فسقه العرب و العجم،و شرّ فسقه الجنّ و الإنس،و در حال عبور بگوید:اللّهم إنّی إلیك فقیر و إنّی منك خائف مستجیر،فلا تبدّل اسمی و لا تغیّر جسمی.

در حال طواف بگوید:اللّهم انّی أسألك باسمك الّذی یمشی به علی طلل (۱)الماء كما یمشی به علی جدد الأرض،و أسألك باسمك المخزون المكنون عندك،و أسألك باسمك الأعظم الأعظم الّذی اذا دعیت به أجبت،و اذا سئلت به أعطیت أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تفعل بی كذا و كذا.

در هر دور چون به رکن یمانی رسد آن را در آغوش گیرد و ببوسد و بر پیامبر و خاندانش درود فرستد؛و در فاصلۀ این رکن با رکنی که حجر الاسود در آن قرار دارد بگوید:ربّنا آتنا فی الدّنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا برحمتك عذاب النّار؛و چون مشغول دور هفتم طواف شود در مستجار بایستد،و آن قسمت مؤخّر کعبه نزدیک رکن یمانی مقابل در کعبه است،در اینجا دستها را بگشاید و گونه و شکمش را به خانه بچسباند و بگوید:اللّهم البیت بیتك و العبد عبدك و هذا مقام العائذ بك من النّار، اللّهم إنّی حللت بفنائك فاجعل قرای مغفرتك،و هب لی ما بینی و بینك،

۱- (۱۳) طلل:جای بلند.

و استوهبنی من خلقک،و آنچه بخواهد دعا کند و در پیشگاه پروردگار خود به گناهان خویش اعتراف کند و بگوید:اللّهم من قبلک الرّوح و الرّاحه و الفرج و العافیه اللّهم إنّ عملی ضعیف فضاعفه لی و اغفر لی ما اطّلعت علیه منّی و خفی علی خلقک، أستجیر باللّه من النّار،و برای خود دعای بسیار کند،سپس رکن یمانی و رکنی را که حجر الاسود در آن قرار داده شده است لمس کند و ببوسد و طواف خود را در همین جا به پایان برساند و بگوید:اللّهم قنّعنی بما رزقتنی و بارک لی فیما آتیتنی.

چون از طواف فارغ شود به مقام ابراهیم(علیه السلام)بیاید و در آنجا دو رکعت نماز بگزارد و مقام را جلو خود قرار دهد،و در رکعت نخست پس از حمد توحید و در رکعت دوّم جحد را بخواند،سپس تشهّد و سلام بگوید و خداوند را حمد و سپاس گوید و بر پیامبر(صلی الله علیه و آله)و خاندانش درود بفرستد و از خداوند بخواهد که اعمالش را بپذیرد و این را آخرین حجّ او قرار ندهد،و بگوید:الحمد للّه بمحامده کلّها علی نعمائه کلّها حتّی ینتهی الحمد إلی ما یحبّ ربّی و یرضی اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمد و تقبّل منّی،و طهّر قلبی،و زکّ عملی؛و باید در دعا زیاد کوشش کند سپس نزد حجر الاسود حاضر شود و آن را لمس کند و ببوسد یا دست بر آن کشد یا به آن کند،و همان چیزی را که در اول گفته بود دو باره بگوید،زیرا او ناگزیر از آن است.باید دانست که طواف در هر حجّ و عمره رکن است و هر کس آن را بعمد ترک کند حجّ یا عمرهٔ او باطل خواهد بود،و اگر بسهو ترک کند باید قضای آن را به جا آورد هر چند پس از اتمام مناسک باشد،و چنانچه بازگشت به مکّه برایش دشوار باشد باید برای این عمل نایب انتخاب کند.

پنجم-سعی میان صفا و مروه:

(۱)چون از طواف و توابع آن فراغت یافت کنار چاه زمزم بیاید و اگر بتواند پیش از آن که به صفا برود از آب آن بنوشد و در هنگام آشامیدن بگوید:اللّهم اجعله علما نافعا،و رزقا واسعا،و شفاء من کلّ داء و سقم إنّک قادر یا ربّ العالمین.

سپس به سوی صفا بیرون رود و از در مخصوص آن وارد شود و بر روی آن بایستد و به کعبه نگاه کند و روبروی رکنی که حجر الاسود در آن است قرار گیرد.در این هنگام خداوند را حمد و سپاس گوید و به قدری که می تواند نعمتها و نیکیهایی را که خدا به او کرده به یاد آورد،و پس از آن سه بار بگوید:لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له،له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کلّ شیء قدیر،و نیز سه بار بگوید:اللّهم إنّی أسألك العفو و العافیه و الیقین فی الدّنیا و الآخره،و سه بار بگوید:ربّنا آتنا فی الدّنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا عذاب النّار،و صد بار بگوید:الحمد للّه و صد بار سبحان اللّه،و صد بار لا إله الاّ اللّه و صد بار أستغفر اللّه و أتوب إلیه و صد بار صلّ علی محمّد و آل محمد و سپس بگوید:یا من لا یخیب سائله و لا ینفد نائله،صلّ علی محمّد و آل محمّد و أعذنی من النّار برحمتك،و به آنچه دوست دارد برای خود دعا کند،و باید وقوف او در صفا در بار نخست طولانی تر از دفعات دیگر باشد.پس از آن از صفا فرود آید و بر روی پلّه چهارم مقابل خانهٔ کعبه بایستد و بگوید:اللّهم انّی أعوذ بك من عذاب القبر و فتنته و غربته و وحشته و ظلمته و ضیقه و ضنکه،اللّهم أظلّنی فی ظلّ عرشك یوم لا ظلّ إلاّ ظلّك؛سپس از پلّه پایین آید و در حالی که پشتش را برهنه کرده باشد بگوید:یا ربّ العفو،یا من أمر بالعفو،یا من هو أولی بالعفو،یا من یثیب علی العفو،العفو العفو العفو،یا جواد یا کریم یا قریب یا بعید اردد علیّ نعمتك،و استعملنی بطاعتك و مرضاتك،سپس با آرامش و وقار به راه افتد تا به مناره برسد و این طرف دیگر محلّ سعی است پس از آن با هروله سعی به جا آورد،و بگوید:بسم اللّه و اللّه اکبر،اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد،اللّهم اغفر و ارحم و تجاوز عمّا تعلم إنّك أنت الأعزّ الاکرم و اهدنی للّتی هی أقوم،اللّهم إنّ عملی ضعیف فضاعفه لی و تقبّل منّی،اللّهم لك سعیی و بك حولی و قوّتی،تقبّل عملی یا من یقبل عمل المتّقین،هنگامی که از کوچه عطّاران گذشت هروله را قطع کند و با آرامش و وقار گام بردارد و بگوید:یا ذا المنّ و الطّول و الکرم و النعماء و الجود

صلّ علی محمّد و آل محمّد و اغفر لی ذنوبی إنّه لا یغفر الذّنوب إلاّ انت یا کریم.

هنگامی که به مروه درآمد بر آن بالا رود و بایستد به طوری که خانۀ کعبه بر او نمایان باشد و همان دعایی را که بر کوه صفا خوانده بخواند و حوایج خود را از خداوند بخواهد و در دعای خود بگوید:یا من أمر بالعفو،یا من یجزی علی العفو،یا من دلّ علی العفو،یا من زیّن العفو،یا من یثیب علی العفو،یا من یحبّ العفو،یا من یعطی علی العفو،یا من یعفو علی العفو،یا ربّ العفو،العفو العفو،در این موقع به پیشگاه خداوند گریه و زاری کند و اگر قادر بر گریه نیست تظاهر به آن کرده سعی کند هر چند به اندازۀ بال مگسی اشک از چشمش سرازیر شود،و در دعا کردن بکوشد؛سپس از مروه فرود آید و به سوی صفا رود و چون به کوچه عطّاران رسد سعی را با هروله به سوی مناره ای که نزدیک کوه صفاست انجام دهد و پس از رسیدن به آن هروله را قطع کند و قدم بردارد تا به کوه صفا درآید و روی آن بایستد به طوری که رویش به سوی خانۀ کعبه باشد و آنچه را در دفعۀ نخست گفته بگوید تا به کوه مروه درآید.پس هفت بار میان صفا و مروه طواف یا رفت و آمد کند بگونه ای که وقوف او بر کوه صفا چهار بار و بر مروه چهار بار و سعی میان آنها هفت دور باشد و از کوه صفا شروع و به مروه ختم گردد.کسی که در قسمتی از بین راه هروله را ترک کند باید بی آنکه رویش را به سمت دیگر بگرداند بطور قهقرا تا جایی که هروله را ترک کرده واپس رود سپس از آنجا تا محلّی که باید هروله را در آن قطع کند هروله کنان حرکت کند.

در سعی طهارت از حدث و خبث مستحبّ است و می دانیم که سعی در حجّ و عمره رکن است،و کسی که به عمد آن را ترک کند حجّ یا عمره اش باطل است.لیکن اگر از روی فراموشی ترک کرده باشد آن را به جا آورد و چنانچه ادای آن بر او دشوار باشد برای آن نایب بگیرد.

هنگامی که از عمل سعی فارغ شد باید از مروه فرود آید،و موهای سرش را از هر طرف و موهای ابروها و محاسن و شاربش را اندکی کوتاه کند و ناخنهایش را بگیرد و

مسمّای کوتاه کردن مو یا ناخن کافی است،و چون این کارها را انجام دهد از احرام خارج شده و آنچه بر او حرام گردیده بود حلال می شود.

ششم-وقوف به عرفات و آنچه پیش از آن است:

(۱)حجّ گزار چون برای حجّ محرم شود،چنان که گذشت باید تلبیه گویان رهسپار منا شود و سزاوار است که رفتن به سوی منا در یوم التّرویه انجام شود،و مخیّر است که پیش از نماز ظهر و عصر کوچ کند یا پس از آن؛لیکن امام باید پیش از نماز ظهرین رهسپار منا شود تا نمازها را در آنجا برگزار کند و دراین باره تأکید شده است.حجّ گزار به هنگامی که متوجّه منا می شود بگوید:

اللّهم إیّاک أرجو،و إیّاک أدعو فبلّغنی أملی،و أصلح لی عملی؛و چون به منا وارد شد بگوید:الحمد للّه الّذی أقدمنیها صالحا فی عافیه و بلّغنی هذا المکان،اللّهم و هذه منی و هی ممّا مننت به علی أولیائک و أهل طاعتک و انّما أنا عبدک و فی قبضتک.سپس نماز مغرب و عشا را در منا و نماز صبح را در مسجد خیف به جا آورد.

باید نماز خود را در کنار مناره ای که در وسط مسجد است و از هر طرف سی ذراع فاصله دارد بگزارد،چه این مکان مسجد پیامبر(صلی الله علیه و آله)و جایگاه نماز پیامبرانی بوده که پیش از آن حضرت در این مسجد نماز گزارده اند و آنچه در پیرامون مناره از هر طرف خارج از این سی ذراع است جزء مسجد نیست.شایسته است حج گزار تا طلوع فجر روز عرفه در منا بسر برد،لیکن جائز نیست آن را در وادی محسّر (۱)بگذراند مگر پس از دمیدن آفتاب.خروج از منا پیش از طلوع فجر جز به هنگام ضرورت جائز نیست،لیکن امام باید تا دمیدن خورشید در آنجا بماند.سپس حج گزار باید به سوی عرفات رهسپار شود،و او در حالی که رو به سوی آن دارد بگوید:اللّهم إلیک صمدت،و ایّاک اعتمدت،و وجهک اردت،و قولک صدّقت و أمرک اتّبعت أسألک أن تبارک

۱- (۱۴) عبد المؤمن بغدادی در المراصد می گوید:محسّر با ضمّ میم و فتح حاء و کسر سین مشدّد و راء نام دره ای است میان منا و مزدلفه و آن نه از مناست و نه از مزدلفه،آنچه مشهور است همین است.و گفته شده که: آن محلّی میان مکّه و عرفه است،و نیز گفته اند:نام محلّی میان منا و عرفه است.

لی فی أجلی و أن تقضی لی حاجتی و أن تجعلنی ممّن تباهی به الیوم من هو أفضل منّی.پس از آن تلبیه گویان رهسپار عرفات شود و هنگامی که وارد عرفات شد و خیمه خود را در نمره که نزدیک مسجد است بر پا کند زیرا پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)در همان جا خیمه و قبّهٔ خویش را بر پا کرد.چون ظهر روز عرفه فرارسد تلبیه را قطع و غسل کند و نمازهای ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه در آن مکان به جا آورد.این که دستور داده شده در گزاردن نماز شتاب و هر دو نماز با هم خوانده شود به خاطر این است که برای دعا فراغت حاصل گردد.زیرا عرفه،روز دعا و مسألت از درگاه پروردگار است.

سپس با آرامش و وقار به موقف بیاید و در دامنهٔ کوه سمت چپ آن بایستد و دعای این موقف را بخواند،و برای پدر و مادرش زیاد دعا و از خداوند جهت آنها طلب عفو و بخشش کند،و در آنجا جز با طهارت و غسل توقّف نکند،باروبنهٔ خود را جمع کند و با تمام وجود و از ته دل رو به سوی دعا آورد.وقوف در عرفات تا غروب آن روز واجب است،و اگر پیش از غروب از آنجا بعمد کوچ کند باید یک شتر قربانی کند،و اگر نداند و یا فراموش کند چیزی بر او نیست.

در الفقیه (1)آمده که زرعه از ابی بصیر از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هنگامی که به موقف آمدی روبروی خانهٔ کعبه قرار گیر و خداوند را صد بار تسبیح و صد بار تکبیر و صد بار بگو:ما شاء اللّه لا قوّه إلاّ باللّه،و صد بار اشهد أن لا إله الاّ اللّه وحده لا شریک له،له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر،سپس ده آیه از آغاز سوره بقره و پس از آن سه بار قل هو اللّه احد و آیه الکرسی را می خوانی و چون از آنها فارغ شدی آیه سخره را تا آخر آن بخوان و آن این است: إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ... سپس قل أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ ؛و چون از آنها فارغ شدی خداوند متعال را بر نعمتهایی که به تو ارزانی داشته است سپاس گوی،

۱- (۱۵) همان مأخذ،ص ۲۸۶،شماره ۳۰.

و نعمتهای او را به یاد آور و یکایک را بشمار،و بر نعمت زن و فرزند یا مال که به تو کرامت فرموده او را ستایش کن و بر آنچه تو را بدان آزموده و مبتلا ساخته سپاسگزاری کن و بگو:اللّهم لک الحمد علی نعمائک الّتی لا تحصی بعدد و لا تکافئ بعمل،و به هر آیه ای از آیات قرآن که خداوند در آن خود را ستوده،و به هر تسبیحی که در هر آیه خود را تنزیه کرده،و به هر تهلیلی که در قرآن برای خود فرستاده او را حمد و تسبیح و تهلیل گوی و بر محمّد و خاندانش زیاد صلوات بفرست و در این مورد بسیار کوشش کن،و به هر نامی که خداوند خود را در قرآن بدان نامیده و به هر اسمی که آن را نیکو می شماری او را بخوان،و به نامهایی که در آخر سوره حشر آمده است او را یاد کن و بگو:أسألک یا اللّه یا رحمان بکلّ اسم هو لک،و أسألک بقوّتک و قدرتک و عزّتک و بجمیع ما أحاط به علمک و بجمعک و بأرکانک کلّها و بحقّ رسولک(صلی الله علیه و آله)و باسمک الأکبر الأکبر،و باسمک العظیم الّذی من دعاک به کان حقّا علیک أن تجیبه،و باسمک الأعظم الأعظم الّذی من دعاک به کان حقّا علیک أن لا تردّه،و أن تعطیه ما سأل أن تغفر لی جمیع ذنوبی فی جمیع علمک فیّ.»همهٔ حوایج دنیا و آخرت خود را از خدا بخواه و اشتیاق خود را برای تشرّف در آینده و در هر سال به پیشگاه او عرضه بدار،و هفتاد بار بهشت را مسألت کن، و هفتاد بار توبه کن،و باید از جملهٔ دعاهای تو این باشد:اللّهم فکّنی من النّار،و أوسع علیّ من رزقک الحلال الطیّب،و ادرأ عنّی شرّ فسقه الجنّ و الإنس و شرّ فسقه العرب و العجم.باری اگر این دعا را مقدّم داشتی و هنوز خورشید غروب نکرده بود آن را دوباره بخوان و از دعا و زاری و مسألت از درگاه الهی خسته و ملول مشو.

معاویه بن عمّار (۱)از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به علی(علیه السلام) فرموده است:آیا دعای روز عرفه را که دعای پیامبران پیش از من بوده است به تو یاد دهم؟علی(علیه السلام)عرض کرد:آری ای پیامبر خدا فرمود:می گویی:لا إله إلاّ اللّه

ص:۲۴۴

۱- (۱۶) الفقیه،ص ۲۸۷،شماره ۳۱؛تهذیب،ج ۱،ص ۴۹۸ به سند دیگر با زیادتی در آخر آن.

وحده لا شریک له،له الملک و له الحمد،یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر،اللّهم لک الحمد أنت کما تقول و خیر ما یقول القائلون،اللّهم لک صلاتی و دینی و محیای و مماتی و لک تراثی و بک حولی و منک قوّتی اللّهم إنّی أعوذ بک من الفقر و من وسواس الصّدر و من شتات الأمر و من عذاب النّار و من عذاب القبر اللّهم إنّی أسألک من خیر ما تأتی به الرّیاح،و أعوذ بک من شرّ ما تأتی به الرّیاح و أسألک خیر اللیل و النّهار.» در روایت عبد اللّه بن سنان است (۱):«اللّهم اجعل فی قلبی نورا و فی سمعی و بصری و لحمی و دمی و عظامی و عروقی و مفاصلی و مقعدی و مقامی و مدخلی و مخرجی نورا و أعظم لی نورا یا ربّ یا ربّ یوم ألقاک انّک علی کلّ شیء قدیر.» مصنّف کتاب مذکور (۲)می گوید:این دعای کافی و کاملی است برای موقف عرفه، و من دعای جامعی برای آن در کتاب دعاء الموقف نقل کرده ام؛هر کس بخواهد به آن کتاب مراجعه کند،و ان شاءالله با آن خدا را بخواند.پایان گفتار الفقیه می گویم:دعای عرفهٔ امام حسین بن علی(علیه السلام) (۳)و همچنین دعای علیّ بن الحسین(علیه السلام)در صحیفه مبارکه (۴)مشهور است.وقوف یا بودن در عرفه رکن است؛هر کس آن را بعمد ترک کند حجّ او باطل است؛و اگر دارای عذری بوده چنانچه بتواند تا پیش از فجر روز قربان آن را تدارک کند و گرنه وقوف در مشعر او را کافی است؛و اگر در امکان تدارک آن تا پیش از فجر دچار شکّ شود واجب نیست آن را تدارک کند و وقوف در مشعر او را کفایت می کند و حجّ او درست است.

هفتم-در کوچ کردن از عرفات به مشعر الحرام

(۱) و وقوف در آن:در الفقیه (۵)آمده است که در روز عرفه هنگامی که آفتاب غروب کرد با آرامش و وقار حرکت،و با طلب

۱- (۱۷) الفقیه،ص ۲۸۷،شماره ۳۲؛تهذیب،ج ۱،ص ۴۹۸ ذیل حدیث.

۲- (۱۸) از سخنان شیخ صدوق در ذیل این حدیث است.

۳- (۱۹) اقبال الاعمال سیّد بن طاوس،ص ۳۰۹.

۴- (۲۰) صحیفه سجّادیه،دعای چهل و هفتم.

۵- (۲۱) همان مأخذ،ص ۲۸۷،شماره ۳۳.

آمرزش از خداونـد از آنجـا کوچ کن چه حقّ تعـالی فرموده است: ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفـاضَ النّاسُ ۲۲وَ اسْتَغْفِرُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

زرعه از ابی بصیر روایت کرده که ابی عبد اللّه(علیه السلام)فرموده است:«چون روز عرفه آفتاب غروب کرد بگو:اللّهم لا تجعله آخر العهـد من هذا الموقف و ارزقنیه أبدا ما ابقیتنی و اقلبنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا لی بافضل ما ینقلب به الیوم أحـد من و فـدک و حجّاج بیتک الحرام،و اجعلنی الیوم من اکرم و فـدک علیک و أعطنی أفضل ما أعطیت أحدا منهم مـن الخیر و الـبرکه و الرحمه و الرّضـوان و المغفره،و بـارک لی فیمـا أرجـع إلیه من اهـل و مـال او قلیـل او کـثیر و بـارک لهم فیّ.»چون از آنجـا کوچ کنی در راه رفتن روش میانه را برگزین و بر تو است که با آرامش و وقار باشـی و وجیف را که نوعی راه رفتـن شـتر اسـت و بسیاری از مردم در کوههـا و درّه هـا بـدان عـادت دارنـد ترک کنی،زیرا پیـامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)شترش را باز می داشت تا حـدّی که سر شتر به رانش می رسـید،و به آرامش دسـتور می داد.لـذا بایـد سنّت آن حضـرت متابعت شود.باری چون به کثیب احمر که در سمت راست جاده است رسیدی بگو:اللّهم ارحم موقفی و بارک لی فی عملی و سلّم لی دینی و تقبّل مناسکی.چون بـه مزدلفه که آن را جمع می نامنـد درآمـدی در بطن الـوادی که سـمت راست جادّه و نزدیـک مشـعر الحرام است فرود آی،و اگر در آن جـایی نیافتی نبایـد از آبگیرهایی که در وادی محسّر است تجاوز کنی،زیرا این هـا حـدّ فاصـل میان جمع[مزدلفه] و مناست.نمازهای مغرب و عشا را با یک اذان و دو اقامه بگزار،و نوافل مغرب را پس از نمـاز عشاء به جای آور،و در شب یوم النّحر نماز مغرب را جز در مزدلفه برگزار مکن، اگر ربع شب یا ثلث آن سپری شـد بقیّه شب را در مزدلفه بمـان.و بایـد از جمله دعاهـای تو در آن این باشـد:اللّهم هـذه جمع فـاجمع لی فیها جوامع الخیر کلّه،اللّهم لا تؤیسنی من الخیر الّذی سألتک أن تجمعه لی فی قلبی،و عرّفنی ما عرّفت

اولیائک فی منزلی هـذا و هب لی جوامع الخیر و الیسـر کلّه.اگر توانستی آن شب را نخوابی مخواب،زیرا درهای آسـمانها برای بالاـ رفتن صـدای مؤمنـان در این شب بـاز است.آنـان آوایی همچون آوای زنبوران عسل دارنـد،خداونـد متعال می گویـد:من پروردگار شما هستم،و شما بندگان من هستید.ای بندگان من حقّم را ادا کردید،و حقّ است بر من که دعایتان را اجابت کنم و بار گناه را از دوش هر کس که بخواهم در این شب برمی دارم،و گناهان هر کس را که اراده کنم می آمرزم.

صدوق در الفقیه می گوید:سنگریزه های لازم را برای رمی جمرات از مزدلفه برگیر،و اگر خواستی آنها را از محلّ اقامت خود در منا بردار،و مبادا از سـنگریزه های رمی شـده برگیری.همچنین نبایـدماننـد آنچه مردم عوام می کنند سـنگها را خرد و تکثیر کنی،بـاکی نیسـت کـه سـنگهای مـورد نیـاز خـود را برای رمی جمرات از هر جـای حرم جز از مسـجد الحرام و مسـجد خیف برداری،و سنگها نقطه دار و همچون دانه های سفالی زینتی و به اندازه یک سر انگشت بوده و هفتاد عدد باشد؛آنها را بشوی و در کنار جامه ات محفوظ بدار.

هنگـامی که فجر طلـوع کنـد نمـاز بامـداد را بخوان و در مشـعر الحرام در دامنـۀ کوه وقوف کن.مسـتحبّ است کسـی که حجّ نخست اوست مشـعر الحرام را پیاده یا اگر سوار است بسـرعت برود.خداوند متعال فرموده است: فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ اذْکُرُوهُ کَما هَداکُمْ وَ إِنْ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضّالِّینَ (۱)؛و باید برای وقوف غسل کرده باشی و در این هنگـام بگو:اللّهم ربّ المشـعر الحرام و ربّ الرّکن و المقـام و ربّ الحجر الاسود و زمزم و ربّ الأیّام المعلومات فکّ رقبتی من النّار و اوسع علیّ من رزقک الحلال و ادرأ عنّی شـرّ فسقه الجنّ و الإنس و شرّ فسقه العرب و العجم،اللّهم أنت خیر مطلوب إلیه و خیر مدعوّ و خیر مسئول و لکلّ وافد جائزه فاجعل جائزتی فی موطنی هذا أن تقیلنی عثرتی و تقبل معذرتی و تتجاوز

۱- (۲۳) بقره/۱۹۸:...هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را در نزد مشعر الحرام یاد کنید،او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت کرد.اگر چه پیش از آن از گمراهان بودید.

عن خطیئتی و تجعل التّقوی من الدّنیا زادی و تقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بأفضل ما یرجع به أحد من وفدک و حجّاج بیتک الحرام.

برای خود،پدر و مادر،فرزندان،خانواده،مال و دارایی ات و برادران و خواهران مؤمن بسیار دعا کن چه آنجا محلّی شریف و عظیم و وقوف در آنجا واجب است.

هنگامی که خورشید دمید هفت بار در پیشگاه خداوند به گناهانت اعتراف کن،و هفت بار از او بخواه که به تو توفیق توبه دهد،و هنگامی که در مزدلفه جمعیّت زیاد و جا تنگ شد به سوی مأزمین (۱)بالا روند.پایان گفتار صدوق می گویم:بودن در مشعر الحرام به حدّی که صدق وقوف کند رکن است.هر کس آن را بعمد ترک کند حجّی برای او نیست،و اگر به سبب عذری آن را ترک کرده است هر چند پیش از زوال باشد آن را تدارک کند و در غیر این صورت بنا به قول اصحّ حجّ او باطل است،هر چند وقوف اختیاری عرفه را درک کرده باشد.

هشتم.در کوچ کردن از مشعر الحرام به منا

(۱) و ادای مناسک آن:صدوق در الفقیه گفته است:هنگامی که خورشید بر کوه ثبیر (۲)بتابد و شتران جای پای خود را ببینند به منا کوچ کن.مبادا پیش از طلوع خورشید کوچ کنی که در این صورت بر تو واجب خواهد شد یک گوسفند قربانی کنی،هنگامی که رهسپار منا می شوی با آرامش و وقار حرکت کن.اگر پیاده راه می پیمایی و یا اگر سواره ای در رفتن حدّ میانه را انتخاب کن و بر تو است که پیوسته استغفار کنی،چه خداوند متعال فرموده است: ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ ؛و پس از کوچ کردن مردم از مشعر الحرام توقّف در آن کراهت دارد.باری چون به وادی محسّر رسیدی و آن بیابان بزرگی میان مزدلفه و مناست و به منا نزدیکتر است به مقدار صد گام با شتاب حرکت کن و اگر سواره هستی مرکب خود را اندکی به سرعت درآور و بگو:ربّ اغفر و ارحم و

۱- (۲۴) مأزمین دو تنگه است که یکی میان مزدلفه و عرفه و دیگری بین مکّه و مناست.

۲- (۲۵) ثبیر به تقدیم ثای سه نقطه بر بای یک نقطه نام کوهی میان مکّه و مناست و از منا دیده می شود و رو به سمت مکّه در طرف راست قرار دارد.

تجاوز عمّا تعلم إنّك أنت الأعزّ الأكرم،همان گونه که در سعی مکّه گفتی.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)در اینجا شترش را به حرکت در می آورد،و می فرمود:اللّهم سلّم عهدی (۱)و اقبل توبتی و أجب دعوتی و اخلفنی فیما ترکت بعدی.» کسی که سعی در وادی محسّر را ترک کند لازم است برگردد و آن را به جا آورد،و کسی که محلّ سعی را در این وادی نمی داند از مردم بپرسد.

سپس به سوی منا روانه شو،و چون به منا منزل کردی قصد رمی جمره عقبه کن که آن دورترین جمره است و باید با وضو باشی و از سنگریزه هایی که برای رمی جمرات با خودداری هفت عدد بیرون آور و در وسط وادی روبه قبله بایست به طوری که میان تو و جمره ده یا پانزده گام فاصله باشد و در حالی که روبه قبله ای و سنگریزه ها در کف دست چپ توست بگو:اللّهم هذه حصیانی فأحصهنّ لی و ارفعهنّ فی عملی.سپس یکی یکی از آنها را بردار و از روبرو به جمره بزن،و از بالا آن را میفکن؛و با هر سنگریزه ای که پرت می کنی بگو:اللّه أکبر اللّهم ادحر (۲)عنّی الشّیطان و جنوده اللّهم اجعله حجّا مبرورا و عملا مقبولا و سعیا مشکورا و ذنبا مغفورا اللّهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و علی سنّه نبیّک محمّد(صلی الله علیه و آله)،تا آنگاه که هفت سنگ را به آن بزنی؛جائز است با هر سنگریزه ای که به جمره می زنی یک تکبیر بگویی.اگر احیانا سنگی از دستت در جمره یا در راه بیفتند به جای آن سنگریزه ای از جلوی پایت بردار،و مبادا از سنگهای رمی شده برداری.

الفقیه می گوید:باید در روزهای دوم و سوم و چهارم در هر روز بیست و یک سنگریزه رمی جمرات کنی،به جمره اول هفت سنگریزه می زنی و در آنجا می ایستی و دعا می کنی؛به جمره دوم نیز هفت سنگریزه پرتاب می کنی و نزد آن می ایستی و دعا می کنی؛پس از آن هفت سنگریزه به جمرهٔ سوّمی پرتاب می کنی لیکن در اینجا نمی ایستی.هنگامی که در روز قربانی از رمی جمرات به محلّ خود در منا بازگشتی بگو:

۱- (۲۶) کافی،ج ۴،ص ۴۷۱:«اللّهم سلّم لی عهدی».

۲- (۲۷) دحر به معنای راندن و دور کردن است.

اللّهم بک وثقت و علیک توکّلت فنعم الربّ أنت و نعم المولی و نعم النّصیر.

حیوان قربانی خود را اگر شتر یا گاو و گوسفند است خریداری کن و اگر نه قوچ نر فربهی،و اگر آن را نیافتی گوسفند اخته ای و اگر آن را نیز نیافتی بز نری و اگر این را هم نیابی آنچه را میسّر تو است قربانی کن و شعائر الهی را بزرگ شمار فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ. و نباید پوست یا قلاده یا بخش مهمّ آن را به قصّاب دهی بلکه همه آن را صدقه ده و از دادن چیزی از آن به قصّاب خودداری کن.

هنگامی که قربانی خود را خریداری کردی روبه قبله او را نحر یا ذبح کن و بگو:

وجّهت وجهی للّذی فطر السّماوات و الأرض حنیفا مسلما و ما أنا من المشرکین، إنّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه ربّ العالمین لا شریک له و بذلک أمرت و أنا من المسلمین،اللّهمّ منک و لک بسم اللّه و اللّه أکبر،اللّهم تقبّل منّی.

پس از آن قربانی را ذبح کن و سر او را تا نمرده و سرد نشده جدا مکن؛سپس از آن بخور و صدقه بده و به هر کس که بخواهی اهداء کن.

می گویم:قربانی کمتر از یک رأس کافی نیست مگر به هنگام ضرورت،و قربانی کردن یک گاو از سوی پنج نفر چنانچه همخوراک باشند مجزی است.در خبر صحیح آمده که قربانی اگر غیر از گوسفند است باید ثّنی باشد و در گوسفند کافی است که دوساله باشد.شتر ثّنی آن است که وارد ششمین سال عمر خود،و در غیر شتر داخل سوّمین سال و به قولی دوّمین سال خود شده باشد.و نیز باید حیوان قربانی کامل و بی نقص باشد و چنانچه کور یا لنگ و یا گوش بریده باشد کافی نخواهد بود،مگر آن که گوشش شکافته و یا سوراخ شده و چیزی از آن تلف نشده باشد.

در الفقیه آمده پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«حیوان لنگ،کور که لنگی و کوری آنها آشکار است و نیز حیوان لاغر،گر،گوش بریده و شکسته شاخ را قربانی نکنید.» (۱)مستحبّ است حیوان قربانی فربه باشد و چنان که در اخبار آمده در سیاهی بیند،در

۱- (۲۸) همان مأخذ،ص ۲۷۳،شماره ۷.

سیاهی راه برود،و در سیاهی بخورد و بیاشامد.تفسیر این صفات سه گانه مشهور است و گفته شده این اوصاف از اهل بیت(علیه السلام)روایت شده است.دیگر این که قربانی در شب عرفه به عرفات آورده شده باشد،و این که شتر و گاو قربانی مادّه و اگر گوسفند است نر باشد،و شتر را ایستاده و در حالی که میان پا و زانوی شتر بسته شده باشد قربانی،و نیزه را از سمت راست بر آن وارد کنند،و این که خود انسان اگر آگاهی دارد حیوان را ذبح کند و گرنه دستش را با دست ذبح کننده همراه سازد.

هنگامی که از قربانی فارغ شد،در حالی که روبه قبله باشد سرش را بتراشد و از موی جلو سر شروع کند و بگوید:اللّهم أعطنی بکلّ شعره نورا یوم القیامه،و موهای خود را در منا زیر خاک کند،و چنانچه بخواهد می تواند موی سرش را کوتاه کند،لیکن کسی که حجّ نخستین اوست و ملبِّد یعنی آن که برای جلوگیری از ژولیدگی مو و پیدایش حشره صمغ یا خطمی در میان موهایش گذارده شایسته بلکه واجب است سرش را بتراشد.

زمانی که سرش را تراشید همه چیز جز بوی خوش و زن بر او حلال می شود؛و هنگامی که طواف حجّ و سعی میان صفا و مروه را به جا آورد بوی خوش،و وقتی طواف نساء را انجام دهد زن بر او حلال می شود.

بر کسی که حجّ تمتّع می گزارد واجب است در روز قربانی یا فردای آن روز رهسپار مکّه شود تا طواف زیارت و سعی و طواف نساء را به جا آورد و تأخیر از آن جائز نیست.لیکن برای کسی که حجّ مفرده می گزارد وقت موسّع است و می تواند اعمال مذکور را به تأخیر اندازد.

بر حجّ گزار واجب است شبهای یازدهم و دوازدهم ذی الحجّه را در منا بیتوته کند، و اگر این شبها را در جای دیگر بسر برد باید در برابر هر شب یک گوسفند قربانی کند، مگر این که در غیر آنجا مشغول به عبادت باشد یا آن که پس از آن نیمۀ شب از منا بیرون رود.

ص:۲۵۱

نهم-در کوچ کردن از منا:

(۱)شیخ صدوق در الفقیه (۱)گفته است:چون خواستی روز چهارم پس از روز قربانی از منا کوچ کنی هنگامی که خورشید طلوع کرد کوچ کن و بر تو واجب نیست که در ساعت معیّنی از روز یا پیش از ظهر و یا بعد از ظهر حرکت کنی، لیکن اگر خواستی با نخستین گروه در سوّمین روز پس از قربانی منا را ترک کنی هنگامی که ظهر فرا رسید آنجا را ترک کن،زیرا اجازه نداری پیش از زوال از آنجا کوچ کنی و اگر در منا توقّف کنی تا آفتاب غروب کند اجازه نداری از آنجا خارج شوی و بر تو واجب است که تا روز چهارم پس از روز قربانی در منا اقامت داشته باشی و این آخرین کوچ کردن است.سپس با گفتن تهلیل و حمد و ثنای خداوند و دعا رهسپار مکّه شو.

چون به مسجد پیامبر(صلی الله علیه و آله)یعنی مسجد الحصباء رسیدی وارد آن شو و به اندازه ای که رفع خستگی کنی به پشت بر روی زمین قرار گیر و استراحت کن امّا کسی که جزء گروه نخست از منا کوچ کرده است نمی تواند تحصّب یعنی بدین گونه که ذکر شد رفع خستگی کند.پس از آن با آرامش و وقار وارد شهر مکّه شو زیرا در این موقع از تمام آنچه در حجّ یا عمره بر تو واجب بوده فراغت یافته ای،و یک درهم خرما خریداری کن و آن را صدقه بده تا کفّاره چیزی باشد که ممکن است در حال احرام از تو سر زده باشد و تو ندانسته ای.

اگر دوست داری که وارد خانۀ کعبه شوی وارد شو،و اگر نخواهی در آن داخل شوی چیزی بر تو نیست مگر آن که صروره باشی یعنی نخستین حجّ تو باشد که در این صورت ناگزیر از دخول در آنی،و باید پیش از ورود غسل کنی و هنگام دخول بگویی:

اللّهم انّک قلت فی کتابک و من دخله کان آمنا فآمنّی من عذابک النّار.

سپس بر روی سنگفرش میان دو ستون مسجد دو رکعت نماز بگزار.در رکعت نخست سوره حمد و حم سجده و در رکعت دوم به عدد آیات آن سوره قرآن تلاوت کن و در زوایای مسجد نماز بگزار و بگو:اللّهم من تهیّأ او تعبّأ او أعدّ أو استعدّ لوفاده الی

۱- (۲۹) همان مأخذ،ص ۲۹۱،شماره ۵۷.

مخلوق رجاء و رفـده و نوافله و جوائزه فإليک يا سيّدی تهيئتی و إعـدادی و اسـتعدادی رجاء رفدک و نوافلک و جائزتک فلا تخيّب اليوم رجائی يا من لا يخيّب عليه سائل و لا ينقصه نائل و لا يبلغ مدحته قائل فإنّی لم آتک بعمل صالح قدّمته و لا شفاعه مخلوق رجوتها لکنّی أتيتک مقرّا بالظّلم و الإساءه علی نفسـی، أتيتک بلا حجّه و لا عـذر فأسألک يا من هو کذلک ان تعطينی منيتی و تقلّبنی برحمتـک و لا تردّنی محروما خائبا يا عظيم يا عظيم يا عظيم أرجوک للعظيم أسألک يا عظيم أن تغفر لی الـذنب العظيم فإنّه لا يغفر الذّنب العظيم الاّ العظيم؛و بايد با کفش و نعلين وارد آن نشوی و آب دهن و آب بينی در آن نيندازی.

هنگـامی که خواستی خـانه کعبه را وداع کنی هفت بـار آن را طـواف کن و در هر کجـای حرم که خواسـتی دو رکعت نمـاز بگزار و در حطيم حاضـر شو-حطيم ميان در کعبه و حجر الاسود است-و در حالی که ايسـتاده و به پرده کعبه چنگ زده باشی حمد و ثنای الهی را به جای آور و بر پيامبر خدا(صـلی الله عليه و آله)و خاندانش درود بفرست سـپس بگو:اللّهم عبدک و ابن عبـدک ابن أمتک حملته علی دوابّک و سـيّرته فی بلادک و اقدمته المسـجد الحرام،اللّهم و قد کان فی أملی و رجائی أن تغفر لی فإن کنت يا ربّ قـد فعلت ذلک فازدد عنّی رضـی و قرّبنی إليک زلفی و إن لم تکن يا ربّ فعلت ذلک فمن الآن فاغفر لی قبل أن تنأی داری عن بيتک غير راغب عنه و لا مسـتبدل به هـذا أو ان انصـرا فی إن کنت قـد أذنت لی اللّهم فاحفظنی من بين يدیّ و من خلفی و من تحتی و من فوقی و عن يمينی و عن شمالی حتّی تقدمنی أهلی صالحا فإذا اقدمتنی أهلی فلا تخل منّی و اکفنی مئونه عيالی و مئونه خلقک.

چون به در حناطين رسيدی رويت را به سوی خانه کعبه کن و به سجده برو و از خداوند مسألت کن که حجّ تو را قبول کند و آن را آخرين حـجّ تو قرار ندهد.سـپس در حالی که به سوی مقصد خود در حرکتی بگو:آئبون،تائبون،حامدون لربّنا،شاکرون، الی اللّه راغبون و الی اللّه راجعون و صلّی اللّه علی محمّد و آله کثيرا و حسبنا اللّه و

ص:۲۵۳

نعم الوكيل.

دهم-زیارت مدینه و آداب آن و زیارت اهل بیت(علیهم السلام)

(۱):شیخ صدوق در الفقیه (۱)از محمّد بن سلیمان دیلمی از ابراهیم بن ابی حجر اسلمی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«کسی که برای گزاردن حجّ به مکّه بیاید و مرا در مدینه زیارت نکند روز قیامت رابطه ام را با او قطع خواهم کرد؛و کسی که به زیارت من بیاید شفاعتم برایش واجب است و کسی که شفاعتم برایش واجب شود بهشت برایش واجب است؛و هر کس در یکی از دو حرم مکّه و مدینه بمیرد عرضهٔ آتش نمی شود و اعمال او محاسبه نمی گردد،و اگر چه مرده است لیکن به سوی خدا هجرت کرده است و در روز قیامت با اصحاب بدر محشور خواهد شد.» در همان کتاب از هشام بن مثنّی از سدیر از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«به مکّه آغاز کنید و سفرتان را به زیارت ما پایان دهید.» (۲)از عمر بن اذینه از زراره از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:

«به مردم امر شده که نزد این سنگها بیایند و بر گرد آنها طواف کنند سپس نزد ما بیایند و از دوستی خودشان نسبت به ما خبر دهند و یاری خود را بر ما عرضه بدارند.» (۳)در الفقیه آمده است که امام حسین بن علیّ بن ابی طالب(علیه السلام)به پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) عرض کرد:«ای پدر!پاداش کسی که تو را زیارت کند چیست؟پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:ای پسرک من!کسی که مرا در حال حیات یا ممات زیارت کند،یا از پدر یا برادرت یا از تو زیارت به عمل آورد حقّ است بر من که در روز قیامت وی را زیارت کنم و او را از گناهانش برهانم.» (۴)ابی الحسن وشّاء از ابی الحسن الرّضا(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هر امامی پیمانی بر عهدهٔ دوستان و شیعیان خود دارد،و از کمال وفای به این عهد است که آنها قبور ائمّه(علیه السلام)خود را زیارت کنند.هر کس از روی رغبت آنها را زیارت و آنچه را که

۱- (۳۰) همان مأخذ،ص ۲۹۳ و ۲۹۲ و ۲۹۶.

۲- (۳۱) همان مأخذ،ص ۲۹۳ و ۲۹۲ و ۲۹۶.

۳- (۳۲) همان مأخذ،ص ۲۹۳ و ۲۹۲ و ۲۹۶.

۴- (۳۳) همان مأخذ،ص ۲۹۳ و ۲۹۲ و ۲۹۶.

آنها بدان گرایش دارند تصدیق کند در روز قیامت امامان او شفیعان او خواهند بود.» (۱)علیّ بن حکم از زیاد بن ابی الحلال از ابی عبد اللّه(علیه السلام)نقل کرده که فرموده است:

«هیچ پیامبر و وصیّ پیامبری نیست که بیش از سه روز در زمین درنگ کند جز آن که روح و استخوان و گوشت او به آسمان برده می شود،و مردم تنها محلّ آثار آنها را زیارت و از دور به آنها سلام می کنند.» (۲)امّا آداب آن:از جمله این است که چون حجّ گزار از مکّه به سوی مدینه روآورد مستحبّ است هنگام رسیدن به غدیر خم در مسجد آن نماز بگزارد.

در الفقیه از احمد بن محمّد بن ابی نصر از ابان از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«نماز در مسجد الغدیر مستحبّ است زیرا پیامبر(صلی الله علیه و آله)در این محلّ امیر مؤمنان(علیه السلام)را به خلافت منصوب کرد و جایی است که خداوند در آن حقّ را آشکار ساخت.» دیگر آن که در معرّس النّبی(اقامتگاه پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرود آید،در الفقیه (۳)از معاویه بن عمّار از ابی عبد اللّه(علیه السلام)نقل کرده که فرموده است:«هنگامی که از مکّه به سوی مدینه بازگشتی چون به ذی الحلیفه رسیدی به معرّس النّبی(صلی الله علیه و آله)برو اگر وقت نماز واجب یا نافله است در آنجا نماز بگزار و اگر در غیر وقت نماز است اندکی در آن بیاسای زیرا پیامبر(صلی الله علیه و آله)در آن محلّ توقّف می کرد و در آن نماز می گزارد.» علیّ بن مهزیار از محمّد بن قاسم بن فضیل روایت کرده که گفته است:به ابی الحسن امام موسی بن جعفر(علیه السلام)عرض کردم:شتردارمان ما را از معرّس عبور داد و در آنجا فرود نیامد؟فرمود:«ناگزیر باید به آنجا بازگردید»؛و ما هم بازگشتیم. (۴)

عیص بن قاسم از ابی عبد اللّه(علیه السلام) دربارۀ غسل در معرّس پرسید فرمود:«در آنجا

۱- (۳۴) همان مأخذ،ص ۲۹۷.

۲- (۳۵) الفقیه،ص ۲۹۷.

۳- (۳۶) همان مأخذ،ص ۲۹۲.

۴- (۳۷) همان مأخذ،ص ۲۹۲.

غسلی بر تو نیست.» (۱)و تعریس این است که چون از معرّس عبور کنند چه روز باشد و چه شب در آنجا نماز بگزارند،و اندکی در آن بیاسایند. (۲)

غزّالی می گوید:کسی که عازم زیارت مدینه است در طول راه صلوات بسیار بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)بفرستد،و هنگامی که چشمش به دیوارهای مدینه و درختان آن بیفتد بگوید:اللّهم هذا حرم رسولک فاجعله لی وقایه من النّار و أمانا من العذاب و سوء الحساب.و باید پیش از دخول به شهر با آب چاه حرّه غسل کند و بوی خوش به کاربرد و پاکیزه ترین جامه هایش را بپوشد و هنگامی که وارد آن می شود با فروتنی و تعظیم داخل گردد.

شیخ صدوق در الفقیه گفته است:هنگامی که وارد مدینه می شوی پیش از دخول یا در همان موقع غسل کن و به سوی مرقد پیامبر(صلی الله علیه و آله)بشتاب،و از در جبرئیل وارد مسجد شو؛و چون داخل شدی بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)سلام کن،سپس در کنار ستون مقدّم سمت قبر و زاویهٔ آن بایست در حالی که روبه قبله باشی و شانهٔ چپ تو به سمت قبر و شانه راستت نزدیک آن باشد،زیرا آن محلّ سر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)است سپس می گویی:

أشهد أن لا إله الاّ اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله،و أشهد أنّک رسول اللّه،و أشهد أنّک محمّد بن عبد اللّه،و أشهد أنّک قد بلّغت رسالات ربّک و نصحت لامّتک و جاهدت فی سبیل اللّه و عبدت اللّه مخلصا حتی أتاک الیقین و دعوت إلی سبیل ربّک بالحکمه و الموعظه الحسنه و ادّیت الّذی علیک من الحقّ،و انّک قد رؤفت بالمؤمنین و غلظت علی الکافرین فبلغ اللّه بک أشرف محلّ المکرّمین،الحمد للّه الّذی استنقذنا بک من الشّرک و الضّلاله،اللّهم اجعل صلواتک و صلوات ملائکتک المقرّبین و عبادک الصّالحین و أنبیائک المرسلین و أهل السّماوات و الأرضین و من سبّح لک یا ربّ العالمین من الاوّلین و الآخرین

۱- (۳۸) همان مأخذ،ص ۲۹۲.

۲- (۳۹) همان مأخذ،ص ۲۹۲.

علی محمّـد عبدک و رسولک و نبیّک و أمینک و نجیّک و حبیبک و صـفیّک و خاصّـتک و صـفوتک من بریّتک و خیرتک من خلقک،اللّهم و أعطه الدّرجه و الوسـیله من الجنّه و ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاوّلون و الآخرون،اللّهم إنّک قلت و قولک الحق:و لـو أنّهم إذ ظلمـوا أنفسـهم جـاءوک فاسـتغفروا اللّه و اسـتغفر لهم الرّسول لوجـدوا اللّه توّابـا رحیمـا،و انّی أتیت نـبیّک مستغفرا تائبا من ذنوبی یا رسول اللّه إنّی أتوجّه إلی اللّه ربّی و ربّک لیغفر لی ذنوبی.

اگر حاجتی داری قبر پیامبر(صـلی الله علیه و آله)را پشت دو شانه ات قرار ده و رو را به قبله کن و دسـتها را بلند کرده حاجتت را از خداوند بخواه،زیرا سزاوار است که حاجتت ان شاءالله برآورده شود.

سپس در حالی که به سـنگ سبز باریکی که پس از قبر است تکیه و رو را به قبله کرده ای بگو:اللّهم إلیک ألجأت أمری و الی قبر محمّد عبدک و رسولک صلواتک علیه و آله اسندت ظهری و القبله الّتی رضیت لمحمّد(صلی الله علیه و آله)استقبلت اللّهم إنّی أصـبحت لا أملک لنفسـی خیر ما أرجو لها،و لا أدفع عنها شرّ ما أحذر علیها و اصبحت الامور بیدک فلا فقیرا فقر منّی،إنّی لما أنزلت إلیّ من خیر فقیر اللّهم ارددنی منک بخیر لا رادّ لفضـلک اللّهم إنی أعوذ بک من أن تبدّل اسـمی و أن تغیّر جسـمی أو تزیل نعمتک عنّی،اللّهم زیّنی بالتقوی و جمّلنی بالنعمه و اغمرنی بالعافیه و ارزقنی شکر العافیه.

سپس نزد منبر برو و چشـمان و صورتت را به بالای دسـته های منبر بمال؛چه گفته شـده که آن مایه شـفای چشـمان است،و در کنار منبر بایست و خداونـد را حمـد و سـپاس گوی و حاجتت را بخواه،زیرا پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«میان قـبر و منـبرم بـاغی از باغهـای بهشت است و منبرم بر دری از درهـای بهشت قرار دارد و پـایه هـای آن در بهشت روییـده شـده است.» پس از آن به مقام النّبی(صلی الله علیه و آله)برو در آنجا آنچه می خواهی صلوات بفرست،

ص:۲۵۷

همچنین به هنگام دخول به مسجد و خروج از آن.

بعد از آن به مقام جبرئیل برو و آن زیر ناودان است،زیرا هنگامی که از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)اجازهٔ ورود می خواست در آنجا می ایستاد.سپس بگو:أی جواد أی کریم أی قریب ای بعید أسألك أن تردّ علیّ نعمتك.و آن جایگاهی است که حایض چنانچه روبه قبله باشد نباید دعا کند مگر آن که خود را پاك بیند.سپس دعای خون را بخوان و بگو:اللّهم إنّی اسألك بکلّ اسم هو لك او تسمّیت به لأحد من خلقك أو هو مأثور فی علم الغیب عندك و أسألك باسمك الأعظم الأعظم الأعظم و بکلّ حرف أنزلته علی موسی،و بکلّ حرف أنزلته علی عیسی،و بکلّ حرف أنزلته علی محمد صلواتک علیه و آله و علی أنبیاء اللّه الاّ فعلت بی کذا و کذا.

و حایض بگوید:إلاّ أذهبت عنّی هذا الدّم.اگر در مدینه سه روز اقامت می کنی روز چهارشنبه را روزه بگیر و در شب چهارشنبه در کنار ستون توبه نماز بگزار.این ستونی است که ابی لبابه خود را به آن بست؛و روز چهارشنبه نیز در کنار آن بنشین؛ سپس شب پنجشنبه در پای ستونی که بعد از آن و نزدیک به مقام النبی(صلی الله علیه و آله)است برو و آن شب و روز را در آنجا بنشین و روز پنجشنبه را روزه بگیر؛سپس در شب جمعه به پای ستونی که به مقام النّبی(صلی الله علیه و آله)و مصلای آن حضرت نزدیک می باشد برو و آن شب و روز را در آن محلّ به نماز بگذران و روز جمعه را روزه بگیر.اگر بتوانی در این روزها سخن مگوی جز به اندازه ای که ناگزیر از آنی؛همچنین جز برای قضای حاجت از مسجد بیرون مرو،و در شب و روز این ایّام جز اندکی مخواب،و در روز جمعه به حمد و ثنای الهی بپرداز و بر پیامبر و خاندانش صلوات بفرست و حاجت خود را از خداوند بخواه و بگو:اللّهم ما کانت لی إلیك من حاجه شرعت فی طلبها و التماسها أو لم أشرع سألتکها او لم أسألکها فإنّی أتوجّه إلیك بنبیّك محمّد نبیّ الرّحمه فی قضاء حوائجی صغیرها و کبیرها.

ص:۲۵۸

زیارت فاطمه(علیه السلام)در مسجد مستحبّ است:شیخ صدوق در الفقیه (۱)گفته است:دربارهٔ محلّ قبر فاطمه(علیه السلام)سرور زنان جهانیان روایات مختلف است.برخی روایت کرده اند که در بقیع مدفون است،و بعضی گفته اند میان قبر و منبر دفن شده و پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:«فاصله میان قبر و منبرم باغی از باغهای بهشت است» (۲)زیرا قبر آن حضرت میان قبر و منبر می باشد.دسته ای هم نقل کرده اند که در خانه اش دفن شده و زمانی که بنی امیّه مسجد را توسعه دادند قبر آن حضرت در مسجد واقع شد و از نظر من صحیح همین است.

صدوق گفته است:آن عبارت از قسمتی است که از ستونی که از در جبرئیل به مسجد وارد می شوند تا انتهای محوّطه مرقد مطهّر پیامبر(صلی الله علیه و آله)را فرا می گیرد؛و پس از آن برای آن حضرت زیارتنامه ای طولانی نقل کرده که هر کس بخواهد می تواند به الفقیه (۳)مراجعه کند.

و نیز گفته است:چون نزد قبر ائمّه(علیه السلام)در بقیع آمدی آن را در پیش روی خود قرار ده و بگو:السّلام علیکم یا أئمّه الهدی،السّلام علیکم یا أهل التّقوی،السّلام علیکم یا حجج اللّه علی أهل الدّنیا السّلام علیکم ایّها القوّامون فی البریّه بالقسط،السّلام علیکم یا أهل الصّفوه السّلام علیکم یا أهل النّجوی أشهد أنّکم قد بلّغتم و نصحتم و صبرتم فی ذات اللّه عزّ و جلّ و کذّبتم و أسیء الیکم فغفرتم،و أشهد أنّکم الائمّه الرّاشدون،و أنّ طاعتکم مفترضه،و أنّ قولکم الصّدق،و انّکم دعوتم فلم تجابوا و أمرتم فلم تطاعوا،و أنّکم دعائم الدّین و أرکان الأرض فلم تزالوا بعین اللّه ینسخکم فی اصلاب المطهّرین و ینقلکم من أرحام المطهّرات،لم تدنّسکم الجاهلیه الجهلاء،و لم یشترک فیکم فتن الأهواء،طبتم و طاب منبتکم،أنتم الّذین منّ اللّه علینا بکم دیّان الدّین فجعلکم فی بیوت أذن اللّه أن ترفع و یذکر

۱- (۴۰) همان مأخذ،ص ۲۹۵.

۲- (۴۱) کافی کلینی،ج ۴،ص ۵۵۳ و ۵۵۴.

۳- (۴۲) ص ۲۹۵.

فیها اسمه،و جعل صلاتنا علیکم رحمه لنا و کفّاره لذنوبنا إذ اختارکم لنا و طیّب خلقنا بما منّ علینا من ولایتکم و کنّا عنده بفضلکم معترفین،و بتصدیقنا ایّاکم مقرّین و هذا مقام من أسرف و أخطأ و استکان و أقرّ بما جنی و رجا بمقامه الخلاص و أن یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی من النّار،فکونوا لی شفعاء فقد وفدت الیکم اذ رغب عنکم اهل الدنیا،و اتّخذوا آیات اللّه هزوا و استکبروا عنها،یا من هو قائم لا یسهو و دائم لا یلهو و محیط بکلّ شیء لک المنّ بما وفّقتنی و عرّفتنی بما ائتمنتنی علیه اذ صدّ عنه عبادک و جهلوا معرفتهم و استخفّوا بحقّهم و مالوا إلی سواهم،و کانت المنّه منک علیّ مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به،فلک الحمد اذ کنت عندک فی مقامی مکتوبا فلا تحرمنی ما رجوت و لا تخیّبنی فیما دعوت؛و آنچه می خواهی برای خودت دعا کن.

سپس در مسجد آنجا هشت رکعت نماز به جا آور،و در آنها هر سوره ای که می خواهی قرائت کن و در هر دو رکعت سلام بده.گفته می شود:در آنجا فاطمه(علیه السلام) نماز گزارده است.

شیخ صدوق می گوید:زیارت هیچ یک از مشاهد شریفۀ آنجا را ترک مکن،از جمله مسجد قبا،مشربه امّ ابراهیم،مسجد الفضیخ،قبور شهداء،مسجد احزاب که همان مسجد فتح است،و در این مشاهد به قدری که مایل باشی نماز مستحبّ به جای آور و هنگامی که برای زیارت قبور شهدا آمدی بگو:السّلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدّار،و چون به مسجد الفتح درآمدی بگو:یا صریخ المکروبین و یا مجیب المضطرّین اکشف عنّی غمّی و همّی و کربی کما کشفت عن نبیّک صلواتک علیه و آله همّه و غمّه و کربه و کفیته هول عدوّه فی هذا المکان.

هنگامی که خواستی از مدینه بیرون روی در نزد قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله)حاضر شو و به آن حضرت سلام کن،سپس در پای منبر بیا و به قدری که می توانی بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) صلوات بفرست،و برای دین و دنیای خود به اندازه ای که دوست داری دعا کن.پس از

آن به سوی قبر مطهّر پیامبر(صلی الله علیه و آله)بازگرد و در نزدیکی ستونی قرار بگیر که پایین ستون پشت سر پیامبر(صلی الله علیه و آله)است و شانهٔ چپ خود را به قبر بچسبان و پس از آن شش یا هشت رکعت نماز به جای آور و در هر رکعت حمد و سوره و در هر دو رکعت یک قنوت بخوان و چون از آنها فارغ شدی روبروی پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)قرار گیر و در حالی که با آن حضرت وداع می کنی بگو:صلّی اللّه علیک،السّلام علیک،لا جعله اللّه آخر تسلیمی علیک،اللّهم لا تجعله آخر العهد من زیاره قبر نبیّک صلواتک علیه و آله و ان توفّیتنی قبل ذلک فإنّی أشهد فی مماتی علی ما أشهد فی حیاتی أن لا إله إلاّ أنت و أنّ محمّدا عبدک و رسولک.

می گویم:امّا زیارت دیگر ائمّه(علیه السلام)در نزد قبور آنها و آداب آن و آنچه باید در آنجا گفت و فضیلت زیارت آنان به خواست خداوند در کتاب سفر از بخش عادات بیان خواهد شد.

غزّالی می گوید:هنگامی که حجّ گزار به شهر خود نزدیک و بر آن مشرف شد مرکبش را به حرکت درآورد و بگوید:اللّهم اجعل لنا بها قرارا و رزقا حسنا.سپس باید کسی را نزد خانواده اش بفرستد تا بازگشت او را به آنها اطّلاع دهد و ورود او ناگهانی نباشد،چه سنّت همین است که خبر دهد،و نباید در شب بر خانواده اش وارد شود و چون وارد شهر گردد نخست عازم مسجد شود و در آنجا دو رکعت نماز به جا آورد که این نیز سنّت است،و هنگامی که وارد خانه اش شود بگوید:توبا توبا لربّنا أوبا لا یغادر علینا حوبا،و چون در منزلش آرام گرفت نباید نعمتی را که خداوند به او ارزانی داشته و زیارت خانه و حرم و قبر پیامبرش(صلی الله علیه و آله)را نصیب او گردانیده فراموش و ناسپاسی کند و به غفلت و لهو و ارتکاب معاصی بازگردد،زیرا این ها نشانه حجّ مقبول نیست بلکه علامت قبولی حجّ این است که چون به وطن بازگردد نسبت به دنیا بی میل و زاهد،و به آخرت مایل و راغب گردد و خود را برای لقای پروردگار کعبه پس از زیارت کعبه آماده سازد.

باب سوم:در آداب دقیق و اعمال باطنی حجّ

دقایق آداب حجّ ده چیز است:

۱-هزینه ای که برای حجّ می کند حلال باشد

(۱) و از تجارت و کسبی که دل را مشغول و فکر را پریشان کند دست بازدارد تا هدف او تنها خدا و دل او مطمئن و متوجّه ذکر و تعظیم شعائر او باشد.در حدیثی از طریق اهل بیت(علیه السلام)آمده است:چون آخر الزّمان شود حجّ کنندگان چهار صنف باشند:پادشاهان برای تفرّج،توانگران برای تجارت،بینوایان برای تکدّی و عالمان برای ریا و سمعه (۱)و در این خبر به همهٔ اغراض دنیوی که در حجّ تصوّر می شود شده و همهٔ آنها مانع درک فضیلت حجّ است.و انسان را از این که در مقام گزاردن حجّ باشد بیرون می برد به ویژه هرگاه با خود حجّ کاسبی کند و آن را در برابر گرفتن اجرت برای دیگران به جا آورد و با عمل آخرت دنیا را طلب کند.

پرهیزگاران و صاحبدلان از این کار کراهت داشته و زمانی آن را روا دانسته اند که اجیر قصد اقامت در مکّه را داشته و فاقد هزینهٔ رسیدن به آنجا باشد.

می گویم:یا قصدش گزاردن حجّ بوده و از کسانی نباشد که پیش از آن حجّ کرده و یا هرگز نتواند امکان نیل به آن را در آینده به دست آورد.

غزّالی می گوید:اگر به این قصد اجرت بگیرد و دنیا را وسیله اصلاح دین قرار دهد نه دین را وسیله اصلاح دنیا،باکی نیست.در این صورت باید نیّت او زیارت خانه خدا و کمک به برادر مسلمانش باشد تا واجبی از ذمّهٔ او برداشته شود،و قول پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) را باید بر همین مورد حمل کرد که فرموده است:«خداوند با یک حجّ سه کس را وارد بهشت می کند:وصیّت کننده،اجراکننده و حجّ گزارنده را» (۲)و من نمی گویم برای کسی

۱- (۱) این حدیث را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد بدون کلمهٔ سلاطین نقل کرده و ابو عثمان صابونی در کتاب مأتین با عبارت دیگر چنان که در المغنی آمده روایت کرده است.

۲- (۲) عراقی گفته است:بیهقی آن را در شعب الایمان از حدیث جابر با سندی ضعیف ذکر کرده است.

که واجب اسلام را به جا آورده گرفتن اجرت حلال است یا حرام،لیکن سزاوارتر این است که این کار را بکند و این عمل را شغل خود قرار ندهد زیرا خداوند دنیا را بر سبب دین می دهد و دین را به سبب دنیا عطا نمی کند.

در خبر آمده است:«کسی که در راه خدا می جنگد و در برابر آن اجرت می گیرد، مانند مادر موسی(علیه السلام)است که فرزندش را شیر می داد و اجرت می گرفت.» (۱)بنابراین کسی که در گرفتن اجرت برای حجّ مانند مادر موسی(علیه السلام)باشد عمل او در اخذ اجرت اشکالی ندارد زیرا وی اجرت می گیرد تا بتواند حجّ به جا آورد و زیارت کند نه این که حجّ می کند تا اجرت بگیرد،همچنان که مادر موسی(علیه السلام)اجرت می گرفت تا با این عمل حال او بر دشمنان پوشیده بماند و دادن شیر به فرزندش میسّر شود.

۲-دشمنان خدا را با دادن مکس (مالیّات)یاری ندهد،

(۲)

(۱)چه آنها مانند امرای مکّه و اعرابی که در راهها کمین می کنند راه مسجد الحرام را به روی مسلمانان می بندند،و دادن مال به آنها اعانت بر ظلم و تسهیل اسباب آن برای آنان است و به منزلهٔ کمک به حفظ جان آنهاست.پس باید دقّت کند و چاره ای برای خلاصی از آن بیابد،و اگر نتواند به قول برخی از عالمان عمل کند و در این قول اشکالی نیست که گفته اند در چنین حالی حجّ مستحبّ را ترک کردن و از راه بازگشتن افضل از اعانت به ستمگران است،چه عمل آنها بدعتی است که آن را احداث کرده اند و تسلیم در برابر آن موجب این است که سنّتی شایع گردد در حالی که دادن جزیه موجب ذلّت و خواری مسلمانان است اگر گفته شود:آن را به زور از وی می ستانند و او به دادن آن ناگزیر است،سخنی بی معناست،چه اگر در خانه بنشیند یا از راه بازگردد چیزی از او نمی ستانند بلکه بسا باشد حج گزار اسباب رفاه و مکنت خود را ظاهر می کند و در نتیجه از او مطالبه بیشتر می شود در صورتی که اگر در جامعه فقرا و نادارها باشد چیزی از او مطالبه نمی کنند.

۱- (۳) ابن عدی در مراسیل خود،بیهقی از جبیر بن نفیل بطور مرسل،الجامع الصغیر باب میم.

۲- (۴) مکس مالیاتی بوده که کارگزاران حکومت به هنگام فروش کالاهای معینی یا در موقع ورود به شهرها از مردم می گرفته اند.

بنابراین خود او نفس خویش را در معرض اضطرار قرار داده است.

۳-در تهیّهٔ توشهٔ راه توسعه دهد

(۱) و به انفاق و بخشش خوش دل باشد،بی آن که اسراف کند و یا بر خود سخت گیرد،بلکه میانه روی را برگزیند.مقصود از اسراف استفاده از غذاهای لذیذ و رفاه طلبی و تنعّم به شیوهٔ ارباب ناز و نعمت است،و گرنه کثرت بذل و بخشش اسراف نیست چنان که گفته اند:در اسراف خیری نیست همچنان که در امر خیر اسراف نیست،و بذل توشه در راه حجّ انفاق در راه خداست و یک درهم آن ثواب هفتصد درهم را دارد.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«حجّ مقبول را پاداشی جز بهشت نیست.»عرض کردند ای پیامبر خدا!چه چیزی سبب قبولی حجّ است؟فرمود:

«به نرمی سخن گفتن و طعام دادن.» (۱)می گویم:در الفقیه آمده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«از بزرگواری آدمی است که چون به سفر رود توشه اش را نیکو کند»؛«علیّ بن الحسین(علیه السلام)هنگامی که برای حجّ یا عمره به مکّه سفر می کرد پاکیزه ترین خوراکیها از قبیل بادام،شکر و سویق ترش و شیرین را توشهٔ سفر خود می کرد.» (۲)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«هنگامی که به سفر می روید سفره ای ترتیب دهید و آن را آراسته کنید.»در روایتی آمده که«این عمل در زیارت امام حسین(علیه السلام)مکروه است.» (۳)

۴-ترک رفث و فسوق و جدال،

(۲)که قرآن بدان گویاست.رفث اسم جامعی است برای هر سخن لغو و فحش و ناسزا،و عشقبازی با زنان و شوخی با آنان و گفتگو پیرامون جماع و مقدّمات آن را نیز شامل می شود زیرا این ها انسان را به جماعی که در آن هنگام بر او حرام است تحریک می کند و انگیزهٔ حرام حرام است.فسوق نیز واژه ای است کلّی که

۱- (۵) صحیح مسلم،ج ۴،ص ۱۰۷(صدور حدیث)؛مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۴۸۳(ذیل حدیث)؛ مسند احمد،ج ۳،ص ۳۲۵ و ۳۳۴(تمام حدیث).

۲- (۶) همان مأخذ،ص ۲۲۷،باب الزّاد فی السفر.

۳- (۷) همان مأخذ،ص ۲۲۶،باب اتخاذ السفره فی السفر و باب السفر الذی یکره فیها اتخاذ السفره.

بر هر چه موجب خروج از طاعت خدا شود اطلاق می گردد و جدال عبارت از زیاده روی در خصومت و کشمکش و درگیری است که سبب پیدایش کینه در دلها و پریشانی فکر می شود و مغایر با حسن خلق است.در حدیث آمده است که گفتار نرم و خورانیدن طعام از اسباب قبولی حجّ است و مجادله با سخن نرم منافات دارد.بنابراین نباید به رفیق و شتردار و دیگر یاران و هم سفران خود زیاد اعتراض کند بلکه نسبت به پویندگان راه خانۀ خدا فروتنی و نرمش داشته و خوشخو باشد و خوش خویی تنها خودداری از آزار دیگران نیست،بلکه تحمّل آزار آنهاست.گفته شده:سفر را از آن جهت سفر می گویند که پرده از اخلاق انسان برمی دارد،از این رو به کسی که ادّعا کرد فلان شخص را می شناسد گفته شد:آیا با او سفر کرده ای پاسخ داد:نه،گفتند:گمان نمی رود تو او را بشناسی.

۵-اگر بتواند و قدرت داشته باشد پیاده حجّ کند

(۱) که این افضل است،و در پیاده رفتن از مکّه به موقف و منا بیشتر تأکید شده است.یکی از عالمان گفته است:سواره بودن فضیلتش بیشتر است زیرا باعث انفاق و صرف هزینه و عدم دلتنگی است.و نیز سختی و آزار آن کمتر و به سلامت شخص نزدیکتر و مایۀ اتمام حجّ است.محقّقا این سخن با آنچه در نخست گفته شد مغایر نیست لیکن باید موضوع تفصیل داده شود به این معنا که اگر برای کسی پیاده رفتن به حجّ آسان تر است این عمل برای او افضل است و اگر پیاده روی موجب ضعف و منجرّ به بدخلقی و قصور او در ادای مناسک می شود سواری برایش افضل خواهد بود.

از یکی از عالمان پرسیدند که برای ادای عمره پیاده رفتن افضل است یا با درهمی الاغی را کرایه کردن.پاسخ داد:اگر دادن درهمی بروی گرانتر است کرایه کردن الاغ افضل از پیاده روی است،و اگر مانند توانگران پیاده روی بر او دشوارتر است پیاده رفتن فضیلتش بیشتر خواهد بود.گویا مقصود او از این پاسخ وادار کردن نفس به مجاهده بوده است و در این صورت سخن او خالی از دلیل نیست لیکن افضل آن است که راه را پیاده

بپیمایـد و درهم را در راه خیر صـرف کنـد و این سـزاوارتر است از آن که درهم را به مکاری دهد تا عوض رنجی باشد که به حیوان داده است،و اگر نفس او نتواند هم مشقّت تن و هم نقصان مال را تحمّل کند آنچه او گفته است دور از صواب نیست.

می گویم:از طریق شیعه آنچه در کتـاب تهـذیب از امـام صـادق(علیه السـلام)روایت شـده دلیـل این مطلب است.آن حضـرت فرموده است:«خداونـد به چیزی سـخت تر و با فضـیلت تر از پیاده رفتن(به سوی خانه اش)عبادت نشـده است.» (۱)و نیز از آن حضـرت روایت است:«سواره رفتن افضل از پیاده روی است چه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)سواره می رفت.» (۲)در روایت دیگری است:«سواره رفتن شـما نزد من محبوب تر است زیرا انسان برای دعا و عبادت قوی تر خواهـد بود.» (۳)و نیز در روایت دیگری آمـده است:«پیاده نروید و سواره راه را طیّ کنید.»عرض شد:به ما خبر رسـیده که حسن بن علی(علیه السـلام)بیست بار پیاده حجّ کرد،فرمود:«حسن بن علی راه را پیاده می پیمود و محملها و مرکبهایش در کنار او حرکت می کردند.» (۴)در الفقیه از امام صـادق(علیه السـلام)نقـل شـده که از آن حضـرت پرسـیدند پیاده رفتن(به حـجّ)افضل است یا سواره؟ فرمود:اگر انسان توانگر باشد و پیاده(به حجّ)رود تا هزینه اش کمتر شود سواری افضل است.» (۵)

۶-از نشستن در محمل اجتناب کند،

(۱)مگر آن که بیم داشـته باشـد که به سـبب عـذری نتواند بر شتر بی محمل سوار شود و خود را نگهدارد و در این امر دو چیز مقصود است:

۱-کم کردن رنج شتر زیرا محمل او را آزار می دهد.

۲-پرهیز از روش متنعّمان و متکبّران.

ص:۲۶۶

۱- (۸) همان مأخذ،ص ۴۴۸.

۲- (۹) همان مأخذ،ص ۴۴۸.

۳- (۱۰) همان مأخذ،ص ۴۴۸.

۴- (۱۱) تهذیب،ص ۴۴۸.

۵- (۱۲) همان مأخذ،ص ۲۰۸،شماره ۵۵.

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)بر شتری حجّ کرد که پالان آن کهنه و قطیفه مندرسی که بهای آن چهار درهم (۱)بود در زیر خود داشت و با همان شتر طواف کرد (۲)تا مردم روش و شمایل آن حضرت را مشاهده کنند و فرمود:«مناسک خود را از من فرا گیرید» (۳)گفته اند:محمل را حجّاج پدید آورده و عالمان هم زمان وی از آن کراهت داشتند.

۷-حجّ گزار بدحال و ژولیده مو و گردآلود باشد

(۱) و زیاد زینت نکند و به آنچه مایهٔ فخرفروشی و برتری جویی است مایل نشود تا نامش در زمرهٔ متکبّران و متنعّمان ثبت نگردد،و از سلک ضعیفان و مسکینان و به ویژه ارباب صلاح بیرون نیاید چه بنا به حدیث فضاله بن عبید (۴)پیامبر(صلی الله علیه و آله)به ژولیدگی و پابرهنگی دستور داده و از تنعّم و رفاه نهی فرموده،در خبر است:«حج گزار ژولیده مو،گردآلود و چرکین است» (۵)خداوند متعال می فرماید:به زیارت کنندگان خانه من بنگرید که ژولیده مو و غبارآلود از هر راه دور به سوی من آمده اند، (۶)و نیز در قرآن می گوید ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ (۷)و تفث ژولیدگی و گردآلودگی است و برطرف کردن آنها به ستردن مو و چیدن ناخنهاست.

۸-با مرکوبش با مدارا رفتار کند،

(۲)و چیزی که در توان آن نیست بر وی ننهد و محمل از حدّ توان آن بیرون است و خوابیدن در آن سبب آزار مرکوب و گران بار شدن آن

۱- (۱۳) سنن ابن ماجه،شماره ۲۸۹۰.

۲- (۱۴) سنن ابن ماجه،شمارهٔ ۲۹۴۸؛سنن نسائی،ج ۵،ص ۲۳۳.

۳- (۱۵) صحیح مسلم،ج ۴،ص ۷۹؛سنن نسائی،ج ۵،ص ۲۷۰ نظیر آن.

۴- (۱۶) عراقی گفته است:امر به ژولیدگی مو و پابرهنگی را بغوی و طبرانی از حدیث عبد اللّه بن ابی حدود نقل کرده اند،وی گفته پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«تمعددوا و اخشوشنوا و انصلوا و امشوا حفاه»و آن را ابن عدی از حدیث ابی هریره روایت کرده است و این هر دو راوی ضعیف اند،اما حدیث فضاله در نهی از تنعّم و رفاه و این که پیامبر(صلی الله علیه و آله)از بسیاری رفاهیّتها نهی می کرده از حدیث احمد بن حنبل از معاذ است که در آن آمده:ایّاک و التنعم».و می گویم:ابن ماجه به شماره ۲۹۳۹ از ابن عباس نقل کرده که گفته است:پیامبران پیاده و پابرهنه وارد حرم می شده اند و با پای برهنه به دور کعبه طواف کرده و مناسک را به جا می آورده اند.

۵- (۱۷) ترمذی و ابن ماجه به شماره ۲۸۹۶ از حدیث ابن عمر،و گفته این حدیث عجیب است.

۶- (۱۸) حاکم،ج ۱،ص ۴۶۵.

۷- (۱۹) حجّ/۲۹:پس از آن باید آلودگیها را از خود برطرف سازند.تفث در زبان عرب جز از طریق مفسرین دانسته نمی شود،و معنایش این است که با چیدن ناخنها و کوتاه کردن شارب و تراشیدن سر چرکها را از خود دور سازند،کافی،الفقیه.

است.اهل ورع بر روی چهارپایان نمی خوابیدند،مگر آن که نشسته چرت آنها را فرا می گرفت و بر روی ستور زیاد نمی ماندند.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«پشت ستوران خود را کرسی نکنید.» (۱)مستحبّ است که سواره بامداد و شبانگاه از ستور فرود آید تا بدین طریق به وی آسایش دهد،و آن سنّت است و از پیشینیان اخباری دربارهٔ آن رسیده است.برخی از آنان حیوان را به شرط آن که از آن فرود نیایند کرایه می کردند و تمام اجرت را می پرداختند؛سپس از آن فرود می آمدند تا احسانی به حیوان کرده باشند و عمل آنها جزء حسنات آنان ثبت و در ترازوی اعمال آنها گذاشته شود نه در ترازوی عمل مکاری هر کس حیوانی را آزار دهد و بیرون از توان او بر آن بار نهد روز رستاخیز از او بازخواست می شود.

کوتاه سخن این که هر رنجی راحتی و هر زحمتی پاداشی دارد،و باید حقّ ستور و حقّ مکاری هر دو رعایت شود.ساعتی فرود آمدن از ستور هم سبب آسایش حیوان و هم مایه شادی دل مکاری و نیز رفع زحمت تن و حرکت دادن پا و پرهیز از بی حسّی اعصاب بر اثر طول مدّت سواری است.

می گویم:بیان کامل این ادب به خواست خداوند بر اساس طریقه اهل بیت(علیه السلام)در کتاب آداب السفر از بخش عادات خواهد آمد.

۹-با ذبح قربانی هر چند واجب نیست به خداوند تقرّب جوید،

(۱)و سعی کند قربانی چاق و ارزشمند باشد.در تفسیر قول خداوند متعال که فرموده است: وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللّهِ (۲)گفته اند مراد نیکو کردن و فربه گردانیدن قربانی است.سوق دادن قربانی از میقات چنانچه مایه فرسایش و رنجوری آن نشود افضل است،و نیز باید در خرید آن چانه نزند.پیشینیان در سه چیز،گران آن را می خریدند و از چانه زدن در آنها کراهت داشتند:حیوانی که در اعمال حج قربانی می شود.قربانی روز اضحی و برده و آن هر چه گرانتر و نزد اهلش ارزشمندتر باشد افضل است،چه مقصود از آن زیاد کردن گوشت

۱- (۲۰) الجعفریّات ص ۸۵،مستدرک حاکم ج ۲،ص ۱۰۰،مسند احمد،ج ۳،ص ۴۴۰.

۲- (۲۱) حجّ/۳۳:...کسانی که شعائر خدا را بزرگ بدارند.

قربانی نیست بلکه منظور تزکیه نفس و تهذیب آن از صـفت بخل و آراسـتن آن به زیور تعظیم نسـبت به خداست که: لَنْ یَنالَ اللّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ (۱)و این امر با مراعات بالا بودن بهای قربانی حاصل می شود.

می گویم:در کـافی از مردی به نـام سواره روایت شـده که گفته است:مـا گروهی در منا بودیم و حیوان قربانی گران و کمیاب بود در این موقع ابی عبد اللّه(علیه السـلام)را دیدیم که در کنار رمه گوسـفندی ایسـتاده و برای خرید گوسفند سخت چانه می زنـد،ما ایسـتادیم و منتظر ماندیم.چون از خرید آن فارغ شد رو به ما کرد و فرمود:«گمان می کنم از چانه زدن من در شـگفت شده اید»عرض کردیم:آری،فرمود:«گول خورده نه سـتوده است و نه پاداشی دارد.» (۲)غزّالی می گوید:از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)پرسـیدند:چه چیزی مایـهٔ قبولی حجّ است فرمود:«العجّ و الثجّ» (۳)،عـجّ عبارت از بلنـد کردن صدا به تلبیه و ثجّ نحر شتر قربانی است.

پیامبر(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«هیـچ عمل آدمی در یوم النجر(روز عید قربان)نزد خداوند محبوب تر از قربانی کردن نیست،و قربانی در روز قیامت با شاخها و سـمهای خود می آیـد،و آن خون پیش از آن که بر زمین ریخته شود در نزد خداوند ارزشـی والا می یابد، پس به آن خوش دل باشـید.» (۴)در خـبر است که:«شـما را به هر مویی از پوست آن و به هر قطره ای از خون آن حسنه ایست،و آن در ترازوی اعمال شما گذاشته خواهد شد پس بدان شاد باشید.» (۵)

[۱۰به مالی که برای ادای حجّ و قربانی هزینه می کند خوشحال باشد،]

(۱)۱۰-به مالی که برای ادای حجّ و قربانی هزینه می کند و بر خسارت یا مصیبت

۱- (۲۲) حجّ/۳۷:گوشت و خون این شتران به خدا نمی رسد.آنچه به او می رسد پرهیزگاری شماست.

۲- (۲۳) همان مأخذ،ج ۴،ص ۴۹۶،شماره ۳.

۳- (۲۴) نظیر این حدیث پیش از این ذکر شده و ابو یعلی مانند این را نقل کرده لیکن در سلسله سـند آن راوی ضعیفی است به مجمع الزوائـد،ج ۳،ص ۲۲۴ مراجعه شـود؛ترمـذی آن را در،ج ۴،ص ۴۴-۴۶ آورده و آن را عجیـب شـمرده و عراقی گفته است:ابن ماجه و حاکم و بزاز آن را نقل کرده اند و لفظ از بزاز است.

۴- (۲۵) سنن ابن ماجه،شماره ۳۱۲۶ از عایشه و شماره ۳۱۲۷ از زید بن ارقم.

۵- (۲۶) سنن ابن ماجه،شماره ۳۱۲۶ از عایشه و شماره ۳۱۲۷ از زید بن ارقم.

مالی یا بـدنی که احیانا بر او وارد شود خوشـحال باشـد،زیرا این ها دلیل قبولی حـجّ اوست؛ چه درهمی که در طریق حجّ برای خـدا هزینه شود برابر هفتصـد درهم است و مصائبی که در این راه تحمل گردد به منزله شدایدی است که در طریق جهاد بر او وارد شود.برای حجّ گزار در برابر هر رنجی که بر خود هموار سازد،و در مقابل هر زیانی که به آن دچار شود ثواب و پاداشـی است و نزد خداوند متعال هیچ عملی ضایع و نادیده گرفته نمی شود.

گفته اند که از علایم قبولی حجّ این است که گناهانی را که پیش از آن مرتکب می شده ترک و دوستان بیکاره و نادرست را به دوستان صالح و شایسته بدل کند و مجالس ذکر و توجّه به خدا را به جای مجالس لهو و غفلت برگزیند.

بیان اعمال باطنی حجّ

اشاره

(۱)و وجه اخلاص در نیّت و طریق عبرت گرفتن به مشاهد شریفه و کیفیّت تفکر در آن و تذکر اسرار و معانی آنها از اول حجّ تـا پایان آن بـدان نخستین گام در طریق حـجّ دریافتن است،یعنی فهمیـدن این که حـجّ در دین چه موقعیّتی دارد؛دوّم-شوق به آن،سوّم-عزم بر آن،چهارم-قطع علایقی که مانع از آن است،پنجم-خریدن توشهٔ راه،ششم-کرایه کردن مرکب سواری،هفتم-خریـدن جامـهٔ احرام،هشـتم-بیرون آمـدن از وطن،نهم-ورود به بیابـان،دهم-احرام از میقـات بـا گفتن تلـبیه،یـازدهم،دخـول به مکّه،دوازدهم-به جا آوردن اعمال و مناسک،چنان که پیش از این شرح داده شده است،و در هر یک از این امور یادگیرنده را تـذکری و عبرت پـذیر را عبرتی،و مرید صادق را نیّتی،و زیرکان را تعریف و ای است،و ما به کلید رمز این ها می کنیم تا اگر ابواب آنها گشوده و اسـباب آنها دانسـته شود اسرار آنها بر هر حجّ گزار به اندازهٔ صفای دل و پاکی باطن و فراوانی دانش وی بر او مکشوف گردد.

۱-فهمیدن:

(۲)بدان رسیدن به قرب خداوند متعال جز به دوری جستن از شهوات،و خودداری از لذّات،و بسنده کردن بر ضرورات و تجرّد برای خداوند در همهٔ حرکات و

سکنات میسّر نیست.از این رو در ادیان گذشته راهبان از مردم کناره گیری و بر قلّهٔ کوهها منزل اختیار می کردند،و برای انس با خدا دوری و بیگانگی از مردم را بر می گزیدند و به امید آخرت لذّات حاضر را ترک و مجاهدتهای سخت را بر خود هموار می کردند.

خداوند متعال در کتاب خویش آنها را ستوده و فرموده است: ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ (۱).

هنگامی که این رویّه متروک و مندرس شد و مردم به پیروی از شهوات رو آوردند و از تجرّد برای عبادت خداوند دوری گزیده در آن سستی کردند،خداوند محمّد(صلی الله علیه و آله)را به رسالت برانگیخت تا راه آخرت را آباد کند و سنّت پیامبران(علیه السلام)و سلوک در راه آنان را زنده سازد.از این رو هنگامی که اهل ادیان دربارهٔ رهبانیّت و سیاحت در اسلام از او پرسیدند فرمود:«خداوند برای ما آن را به جهاد و تکبیر گفتن بر هر بلندی بدل فرموده» و مراد از آن حجّ است (۲)و از سائحان پرسش کردند فرمود:«آنها روزه دارانند» (۳)؛ بنابراین خداوند سبحان نعمت خود را بر این امّت ارزانی داشته و حجّ را برای آنان به جای رهبانیّت قرار داده و خانهٔ کعبه را شرافت بخشیده آن را به خود منسوب ساخته و مقصد بندگان خویش گردانیده است.همچنین برای بزرگداشت خانهٔ خود گرداگرد کعبه را حریم آن کرده و عرفات را به منزلهٔ آستان ورود به حرم خود قرار داده و برای تأکید بر حرمت آن آشکار،صید و قطع درخت را تحریم فرموده و آن را شبیه بارگاه پادشاهان قرار داده است تا زائران از هر راه دور و طالبان از هر سو ژولیده مو و گردآلود بدان رو آورند،در حالی که در برابر پروردگار خانه فروتن و زبون نسبت به عزّت و جلال او خاضع و خاشع باشند،با اعتراف به این که او منزّه است از آن که خانه ای او را فرا گیرد یا شهری بر او محیط شود تا رقیّت و بندگی آنها تمام تر و اذعان و انقیاد آنها نسبت به پروردگار خویش کامل تر شود.از این رو برای ادای این امر آنان را به اعمالی مکلّف

۱- (۲۷) مائده/۸۲:...این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی دانشمند و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق)تکبر نمی ورزند.

۲- (۲۸) سنن ابی داود،ج ۲،ص ۵ نظیر آن.

۳- (۲۹) شعب الایمان بیهقی از حدیث ابی هریره؛المغنی.

ساخت که نفوس با آنها انس نداشته و عقول آنها را درک نمی کند،مانند انداختن سنگ به جمرات و آمد و رفت مکرّر میان صفا و مروه با امتثال این اوامر و اعمال است که منتهای رقیّت و کمال عبودیّت ظاهر می شود؛چه زکات کمکی است به مسلمانان و دلیل آن روشن و مفهوم است و عقل بدان راغب می باشد.روزه نیز موجب شکستن شهواتی است که خداوند آنها را دشمن می دارد،و با دست بازداشتن از مشغولیّتها و سرگرمیها باعث حصول فراغت برای عبادت است.رکوع و سجود در نماز نیز با افعالی که شکل خاشعانه دارد تواضعی در برابر خداوند متعال می باشد و نفوس بشری نیز با تعظیم خداوند مأنوس است.امّا رفت و آمد میان صفا و مروه و رمی جمرات و نظایر این اعمال اموری است که نه نفس از آنها لذّتی می برد و نه طبع با آنها انس دارد و نه عقل معانی آنها را درک می کند و آنچه انسان را به انجام دادن این اعمال وامی دارد تنها امر خداوند و صرفا قصد امتثال حکم اوست؛چه اجرای امر او واجب است،و در این امر عقل از تصرّف و دخالت معزول و نفس و طبع از سابقۀ انس و انگیزۀ رغبت تهی است، زیرا عقل هر چه را درک کند معنایش این است که طبع بدان گرایشی یافته و این گرایش کمکی به او و انگیزه ای برای تحقّق دادن آن امر خواهد بود.از این رو در ادای اعمال حجّ کمال رقیّت و نهایت عبودیّت ظاهر می شود.به همین مناسبت پیامبر(صلی الله علیه و آله)به خصوص دربارۀ حجّ فرموده است:«لبّیک در حجّ به راستی تعبّد و بندگی است»؛ (1)و این را در نماز و غیر آن نفرمود.چون حکمت باری تعالی رستگاری خلق را به اعمالی منوط و مربوط ساخته که بر خلاف جهت هوسهای آنهاست و زمام این اعمال را در دست شرع قرار داده،لذا مردم باید در این اعمال راه تسلیم و انقیاد را بپویند و به مقتضای بندگی عمل کنند که از میان عبادات آنچه در تزکیۀ نفس و انصراف آن از خواستهای طبع و اخلاق و وادار کردن آن به رقیّت و عبودیّت حق تعالی مؤثّرتر است،فهم معانی آن دشوارتر می باشد.اینک هرگاه این مطلب را دریافته باشی خواهی دانست که شگفتی مردم از این

1- (30) بزاز مرفوعا و موقوفا آن را روایت کرده است؛مجمع الزوائد،ج 3،ص 233؛عراقی گفته است: دار قطنی آن را در علل از حدیث انس نقل کرده است.

اعمال ناشی از غفلت آنها از اسرار عبادات است؛و در تفهیم اصل حجّ همین مقدار که گفته شد کافی است.

۲-شوق به آن:

(۱)و این تنها زمانی در دل برانگیخته می شود که حقیقتا درک و دانسته شود که خانهٔ کعبه خانهٔ خداست و مانند بارگاه پادشاهان قرار داده شده است.

کسی که قصد آن کند قصد خدا کرده و زائر اوست،و آن که در دنیا قصد زیارت خانه او را کرده سزاوار است که زیارتش ضایع نشود و در میعادگاهی که معیّن شده است مقصود او برآورده شود و مقصود او نظر کردن به وجه کریم خداوند و رسیدن به لقای اوست.

بنابراین شوق به لقای خداوند ناگزیر او را به اسباب این لقا تشویق می کند.

علاوه بر آن،کسی که دوستدار چیزی است هر چه را که به محبوبش منسوب است دوست می دارد،و خانهٔ کعبه منسوب به خداوند است و سزاوار است به صرف همین انتساب مشتاق آن بود،چه رسد به این که زیارت آن متضمن طلب ثوابهای فراوانی است که خداوند به زیارت کنندگان آن وعده داده است.

می گوییم:نباید از واژهٔ نظر به وجه خداوند سبحان که در کتاب و سنّت و غیر این دو آمده تصوّر شود مراد نظر کردن با چشم سر به صورتی مانند صورتهای دیگر است.

بی شکّ خداوند از این مقوله برتر است،بلکه مقصود معنای دیگری است که آن را تنها راسخان در علم می دانند.

غزّالی می گوید:

۳-عزم بر آن:

(۲)حجّ گزار باید بداند که با این عزم قصد جدایی از اهل و وطن و هجرت از شهوات و لذّات و رو آوردن به زیارت خانهٔ خدا را دارد؛لذا باید قدر خانه و شأن پروردگار خانه را بزرگ بشمارد و بداند که بر انجام دادن کاری بزرگ و امری سترگ تصمیم گرفته است و هر کس چیز بزرگی طلب کند خود را در خطر بزرگی می افکند.باید نیّت او دور از شائبه ریا و سمعه و خالص برای رضای خداوند باشد؛و به یقین بداند که تنها قصد و عمل خالص او قبول می شود،و هیچ چیزی زشت تر از آن

نیست که انسان قصد خانه و درگاه شاه کند و مقصود او غیر از آن باشد.از این رو باید عزم خود را در درون خویش تصفیه کند و تصفیهٔ آن به اخلاص است و اخلاص به دوری جستن از هر چه در آن ریاء و سمعه است میسّر می شود و بترسد از این که بهتر را بدل به بدتر کند.

۴-قطع علایق:

(۱)این بدان معناست که ردّ مظالم کند و توبه خود را از همهٔ گناهان برای خدا خالص سازد و بدان که هر مظلمه ای علاقه ای است و هر علاقه مانند طلبکار حاضری است که گریبان او را گرفته و فریاد می کند:به کجا می روی؟آیا قصد زیارت خانهٔ شاه شاهان داری در حالی که در خانه خود فرمان او را اجرا نمی کنی و آن را سبک می شماری و مهمل می گذاری یا آن که شرم نداری از این که همچون بنده ای گنهکار بر او وارد شوی و او تو را برگرداند و نپذیرد؟بنابراین اگر می خواهی زیارتت قبول شود اوامر او را اجراء کن و مظالم را بازگردان و نخست از همهٔ گناهان خود به درگاه او توبه کن و علاقه خویش را از توجّه به آنچه غیر اوست منقطع گردان تا روی دل به او آوری، همچنان که روی ظاهر را به سوی خانه او کرده ای؛اگر چنین نکنی بهرهٔ تو از سفر حجّ در اوّل جز رنج و تعب و در آخر جز ردّ و طرد چیز دیگری نخواهد بود.حجّ گزار باید علایق خود را از موطن خود چنان قطع کند که گویا دیگر به آنجا باز نخواهد گشت و وصایای خود را دربارهٔ عائله و فرزندانش بنویسد،زیرا مسافر و اثاث او در معرض نابودی است مگر آن که خداوند حفظ کند،و هنگام قطع علایق از موطن خود برای سفر حجّ،قطع علایق را برای سفر آخرت به یاد آورد،چه آن را در پیش رو دارد و آنچه را در این سفر به جا می آورد به امید تسهیل آن سفر است و آنچه ثابت و سرنوشت ساز می باشد همان سفر آخرت است.از این رو نباید به هنگام آماده شدن برای مسافرت حجّ از آن سفر غافل بماند.

۵-توشهٔ راه:

(۲)و باید آن از محلّ حلال فراهم شود،و چون حرص بر فزونی توشه را در خود احساس کند و بخواهد طعامی تهیّه کند که در طول سفر باقی بماند و پیش از

رسیدن به مقصد فاسد و تباه نشود به یاد آورد که سفر آخرت از این سفر طولانی تر است توشهٔ آن پرهیزگاری است و آنچه غیر از آن است و گمان می رود که می تواند توشهٔ این راه باشد به هنگام مرگ از او جدا می شود و به همراه او باقی نخواهد ماند و مانند طعام و خرمایی است که در نخستین منازل سفر ضایع و تباه می شود و مسافر به وقت حاجت حیران و سرگردان می ماند که چه کند.بنابراین بپرهیز از این که اعمالش که توشهٔ سفر آخرت اوست پس از مرگ با وی باقی نماند و شایبه های ریاء و کدورات تقصیر آنها را تباه گرداند.

۶-مرکب سواری:

(۱)هنگامی که آن را آماده سازد شکر حق تعالی را به جا آورد که چهارپایان را مسخّر او فرموده تا رنج راه را از او بردارند و سختیهای سفر را برایش آسان کنند.در این هنگام مرکبی را به یاد آورد که بر روی آن به دیار آخرت سفر می کند و آن تابوتی است که او را در آن حمل خواهند کرد،چه سفر حجّ از جهتی شبیه سفر آخرت است،لذا باید بنگرد که آیا سفر او بر این مرکب شایستگی آن را دارد که توشهٔ سفر بر آن مرکب شود،زیرا آن سفر بسیار نزدیک است و چه می دانی شاید همین حالا-روی دهد، و سواریش بر تابوت پیش از سواریش بر مرکب حجّ اتّفاق افتد،چه سوار شدن او بر تابوت امری قطعی و یقینی می باشد و تحقّق اسباب سفر حجّ مورد شکّ و تردید است.

پس چگونه است که در تهیّه اسباب سفر مشکوک حزم و احتیاط را به کار می گیرد،و از حیث توشه و مرکب موجبات اطمینان خود را فراهم می کند،لیکن امر سفر یقینی را مهمل می گذارد و آن را به دست فراموشی می سپارد.

۷-خریدن جامهٔ احرام:

(۲)در هنگام خرید آن باید به یاد کفن و پیچیدن خود در آن بیفتد چه او بزودی در هنگام نزدیک شدن به خانهٔ خدا جامهٔ احرام را به تن خواهد کرد و بسا سفرش تمام نشود و بدان نرسد.لیکن تردیدی نیست که او در حالی که در کفن پیچیده شده است خداوند را ملاقات خواهد کرد،و همچنان که خانه را جز با لباس و هیئتی که مخالف عادت اوست نمی بیند پس از مرگ نیز خداوند را در جامه ای که متفاوت با لباس

اهل دنیاست دیدار خواهد کرد،و این دو جامه شبیه یکدیگرند،چه هیچ کدام آنها دوخته نیست.

۸-بیرون آمدن از وطن:

(۱)حجّ گزار باید بداند که از عائله و وطن خود جدا شده و در سفری که شباهت به سفرهای دنیا ندارد،رو به سوی خدا آورده است.باید به یاد آورد که چه می خواهد و متوجّه کجا و خواهان زیارت چه کسی است.بداند او رو به سوی ملک الملوک آورده و در زمرهٔ زائران او قرار گرفته است؛زائرانی که حضرتش آنان را به سوی خود فراخوانده و آنها را اجابت کردند و ایشان را تشویق فرموده و مشتاق شدند،و از آنها خواست برخیزند،برخاستند و علایق را قطع کردند و از خلایق جدا شده رو به خانه او آوردند،خانه ای که خداوند امر آن را بزرگ شمرده و شأن آن را عظیم داشته و قدر آن را رفیع گردانیده است تا لقای خانه در برابر فقدان لقای پروردگار خانه تسلّی خاطر باشد،و این تا زمانی است که به غایت مطلوب و نهایت مقصود خود برسند و سعادت نظر کردن به مولای خود را بیابند.باید در دل امید به وصول و قبول داشته باشد امّا این به سبب دلگرمی به اعمال و کوچ کردن از وطن و دوری از خانواده و مال نباشد بلکه ناشی از وثوق او به فضل الهی و امید به تحقّق وعده هایی باشد که خداوند به زائران خانه خویش داده است،و امیدوار باشد که اگر به مقصد نرسد و مرگ او در راه فرارسد خداوند را در زمرهٔ واردان و زائرانش دیدار کرده است،زیرا فرموده است: وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللّهِ (۱)

۹-در آمدن به بیابان تا رسیدن به میقات:

(۲)حجّ گزار باید با مشاهدهٔ دشواریها و پست و بلندیهای این راه،وحشتها و بازخواستهای از زمان مرگ و خروج از دنیا تا میعادگاه قیامت را به یاد آورد،و بیم از راهزنان او را به یاد سؤال نکیر و منکر اندازد،و ترس از درندگان برای او یادآور کژدمها و کرمها و مارها و افعیهای گور باشد،و با جدایی از خانواده و نزدیکان وحشت قبر و سختی و تنهایی آن را به یاد آورد،و باید ترس او در

۱- (۳۱) نساء/۱۰۰:و کسی که از خانه اش به سوی خدا و پیامبرش هجرت کند سپس مرگش فرارسد پاداش او بر خداست.

گفتار و کردارش توشه ای برای وحشتهای او در قبر باشد.

۱۰-احرام و تلبیه در میقات:

(۱)حجّ گزار بایـد بدانـد که تلبیه اجابت نـدای حق تعالی است و امیـد داشـته باشد که پاسخ او مقبول واقع شود؛و نیز بیمناک باشـد از این که به او لاـ لبّیـک و لاـ سـعدیک گفته شود.بنـابراین بایـد حـالتی میان بیم و امیـد داشت و از قـدرت و توان خود بیزاری جست و به فضـل و کرم الهی تکیه کرد،چه وقت تلبیه آغـاز کـار و زمانی مهمّ و پرخطر است.سـفیان بن عیینه (۱)گفته است:علی بن الحسـین(علیه السـلام)حـجّ کرد و هنگـامی که در میقات احرام بست و بر شترش سوار شـد رخسارش زرد شـد و لرزه بر انـدامش افتاد،و چنان می لرزیـد که نتوانست تلبیه گویـد.به آن حضـرت گفته شد:چرا تلبیه نمی گویی،فرمود:بیم دارم که پروردگارم به من بگوید:لا لبّیک و لا سـعدیک و زمانی که تلبیه گفت مدهوش شد و از روی شتر به زمین افتاد.این حالت پیوسته به او دست می داد تا آنگاه که حجّ خود را به پایان رسانید.

احمد بن ابو الحواری گفته است:هنگامی که ابو سلیمان دارانی می خواست احرام ببندد و من همراه او بودم وی تلبیه نگفت تا یک میل راه پیمودیم.آنگاه تلبیه گفت و بی هوش شـد.چون به هوش آمـد گفت:ای احمـد خداونـد به موسـی وحی فرمود به ستمگران بنی اسـرائیل بگو کمتر یـاد من کننـد،زیرا هر کـدام از آنهـا مرا یاد کنـد من وی را با لعنت یاد می کنم.وای بر تو ای احمد به من چنین رسیده است که هر کس با مال حرام

ص:۲۷۷

۱- (۳۲) مؤلّف التّنقیـح پس از نقـل اقوال مشایـخ پیرامون این مرد گفته است:به هر حال با عقیـده قطعی بسـیاری از بزرگان به این که وی عـامی مـذهب بـوده و وثـاقت او به ثبـوت نرسـیده نمی توان به روایت او اعتمـاد کرد.آری کسـی که توثیق عـامی مذهب را معتبر بداند می تواند به توثیق ابن حجر در تقریب او اکتفا کند که گفته است:وی ثقه،حافظ،فقیه،امام و حجّت است جز این که حافظهٔ وی دگرگون شد و در حدیث تدلیس کرد، لیکن از ثقات سـران طبقه هشـتم محدّثان است-الخ-لذا اعتماد بر توثیق آنهـا دشوار است زیرا عـدالت آنان ماننـد طهارت همان زنی است که او را بی بی تمیز می گفتنـد و هیـچ چیزی او را نجس نمی کرد،در اینجـا نیز چنـان که دیـده می شـود در حـالی که به تـدلیس او اعـتراف می کنـد او را توثیق کرده و امـام و حجّت دانسـته است. وی در آنچه در اوائـل جـامع الاـصول گفته به تـدلیس او و گواهی داده و خلاصه گفتارش این است که:از این قوم کسانی هسـتند که در حدیث تدلیس می کنند و می گویند:این را فلانی گفته لیکن پس از بررسـی،طریق سماع او که چیز دیگری بوده آشکار می شود،و سفیان بن عیینه از همین کسان است،وی یکی از ائمه مردم مکه می باشد الخ.

حجّ کند آنگاه که تلبیه گوید خداوند به او پاسخ می دهد:لا لبّیك و لا سعدیك حتّی تردّ ما فی یدیك (۱)و ما ایمن نیستم از این که همین سخن به ما گفته شود.

هنگـامی که صـدای حاجیـان به تلبیه در میقـات بلنـد می شود و نـدای حقّ تعـالی را که فرموده است: وَ أَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوكَ رِجالاً پاسخ می دهنـد بایـد تلبیه کننـده فریاد خلق را به هنگام نفخـۀ صور و حشـر اموات از قبور و ازدحام آنها را در عرصات قیامت به یاد آورد در حالی که به ندای حقّ پاسخ می گویند و به دو دسته مقرّب و مبغوض یا مقبول و مردود تقسیم می شونـد و همـۀ آنها در آغاز میان خوف و رجا مردّد بوده انـد همان گونه که حجّ گزار در میقات مردّد است که آیا برای او میسّر خواهد شد که حجّ را تمام کند یا نه؟و آیا آن قبول می شود یا نه؟

۱۱-در هنگام دخول به شهر مکّه به یاد آورد که به حرم امن الهی رسیده

(۱) و امیـدوار باشد که با ورود به آن از عقاب خداوند در امان می ماند؛و بترسد از این که شایسـتگی قرب خداوند را نداشـته باشد و در نتیجه با دخول به حرم نومید و مستحقّ خشم الهی شود.

امّا بایـد در همـۀ اوقات امیـدش بر ترسـش غلبه داشـته باشـد،چه کرم خداوند عام و شـرافت خانه او عظیم و حقّ زیارت کننده محفوظ است و خداوند پناهنده و التجاکننده را ضایع نمی گذارد.

۱۲-هنگامی که چشمت به خانۀ خدا افتاد باید عظمت آن را به یاد آوری

(۲) و چنین تصوّر کنی که از غایت تعظیمی که نسبت به آن داری نظاره گر پروردگار خانه ای و امیـدوار باشـی که خـداوند لقای خود را روزیت گرداند،همچنان که دیدار خانه اش را نصیبت ساخته است؛و شکر خدا را به جا آور که تو را به این مرتبه رسانیـده و در زمرۀ زائران و واردشـدگان بر خـود قرار داده اسـت.و نیز بـه خـاطر آور کـه در روز رسـتاخیز همگی مردم رو به سمت بهشت دارنـد و ورود به آن را آرزومندنـد،لیکن آنان را به دو دسـته تقسـیم می کنند.به دسـته ای اجازۀ دخول داده می شود و دسته دیگر را باز می گردانند.

به همین گونه است حال حاجیان که حجّ گروهی مقبول است و گروه دیگر مردودند؛و

۱- (۳۳) یعنی:لبیک و سعدیک برایت مباد تا آنگاه که آنچه را در دست توست به صاحبانش برگردانی.

نباید از یادآوری امور آخرت در هر چیزی که می بینی غافل بمانی زیرا همهٔ احوال حاجیان نشانه هایی از احوال آخرت است.

۱۳-طواف خانه:

(۱)بدان طواف در حکم نماز است،و باید آنچه را از تعظیم و خوف و رجاء و محبّت در بخش نماز گفته ایم به خاطر آوری و بدانی در عمل طواف به فرشتگان مقرّبی شباهت می یابی که پیرامون عرش حلقه زده و بر گرد آن طواف می کنند،و گمان مکن که مقصود طواف جسمانی به دور خانه است،بلکه مراد طواف دل به ذکر خداوند خانه است تا آن حدّ که هیچ چیزی را جز به یاد او آغاز نکنی و پایان ندهی همچنان که طواف کننده طواف را از خانه شروع و به خانه ختم می کند؛و باید بدانی که طواف شریف،طواف دل به حضرت ربوبیّت است و کعبه در عالم ملك و شهود مثالی ظاهری از حضرت ذو الجلال می باشد که از عالم ملکوت است و با چشم دیده نمی شود چنان که بدن در عالم شهادت نموداری ظاهری برای قلب است که در عالم غیب می باشد و چشم آن را نمی بیند،و عالم ملك و شهادت برای کسی که در را به روی او باز کرده اند نردبان جهان غیب و ملکوت است.بر همین اساس است که فرموده اند بیت المعمور مقابل کعبه است و طواف فرشتگان بر گرد آن مانند طواف آدمیان به دور خانه کعبه است،و چون رتبهٔ بیشتر مردم از طواف آن خانه پایین تر است به آنها دستور داده شده به قدر امکان به فرشتگان تشبّه جویند و این خانه را زیارت کنند و وعده داده اند که هر کس به قومی تشبّه جوید از آنها بشمار خواهد آمد،و کسی که می تواند آن طواف را به جا آورد همان است که دربارهٔ او گفته اند:کعبه به زیارت او می رود و به گرد او طواف می کند چنان که برخی از اهل مکاشفه آن حالت را نسبت به بعضی از اولیای خدا مشاهده کرده اند.

۱۴-استلام حجر الاسود:

(۲)باید در آن هنگام معتقد شوی که با خداوند بیعت می کنی تا او را فرمانبردار باشی؛از این رو بر آن باش که به این بیعت وفا کنی،چه کسی که در بیعت غدر کند سزاوار خشم خداوند است.ابن عبّاس از پیامبر(صلی الله علیه و آله)روایت کرده که

فرموده است:«حجر الاسود دست خدا در زمین است خداوند با خلقش به وسیله آن مصافحه می کند همچنان که یکی از شما با دیگری مصافحه می کند.» (۱)

۱۵-چنگ زدن به پردهٔ کعبه و چسبیدن به ملتزم :

(۲)

(۱)بایـد نیّت تو در این امر تقرّب جستن به خداوند و محبّت و اشتیاق به خانه و پروردگار خانه باشد و غرض از تماس کسب تبرّک و امید به این باشد که هر جزئی از بدنت با خانه تماس یافته از آتش مصون ماند،و قصد تو از چنگ زدن به پردهٔ کعبه الحاح در طلب آمرزش و درخواست امان باشد؛مانند گنهکاری که به دامن کریمی که نسبت به او مرتکب تقصیر شده چنگ زند و زاری کند که از او بگذرد و نشان دهد که جز او پناهی ندارد و جز عفو و کرمش ملجئی برای او نیست،و این که دامن او را رها نمی کند،مگر آن که گذشته وی را عفو کند و نیز در آینده به او امن وامان مرحمت فرماید.

۱۶-سعی میان صفا و مروه

(۲) در محوّطه خانهٔ کعبه شبیه آمد و شد پیاپی بندگان به دربار پادشاهان است تا اخلاص خود را در خدمت اظهار کند،باشد که مورد عنایت و مرحمت قرار گیرد،چه او مانند کسی است که بر پادشاه وارد و سپس از نزد او خارج شده در حالی که نمی دانـد پادشاه درباره اش چه فرمانی صادر خواهد کرد.آیا مورد قبول سلطان قرار خواهد گرفت یا رانده و مردود خواهد شد.از این رو پیوسته به درگاه پادشاه رفت و آمـد می کند و امیدوار است که اگر در نوبت نخست مورد ترحّم قرار نگرفته در نوبت دوّم مشمول رحمت قرار گیرد.باید هنگامی که سعی میان صفا و مروه را انجام می دهد از بالا و پائین آمدن دو کفّهٔ ترازوی اعمال در عرصهٔ قیامت یاد کند،و صفا را کفّهٔ حسنات و مروه را کفّهٔ سیّئات انگارد و به خاطر آورد که در آن هنگام نظر او بر رجحان و نقصان این دو کفّه دوخته می شود و میان عذاب و آمرزش حیران و مردّد خواهد بود.

۱- (۳۴) تاریخ خطیب،ابن عساکر از جابر و پیش از این ذکر شد؛مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۴۵۷،بدون شرط مسلم و بخاری و بدون جمله:مانند مصافحه یکی از شما با دیگری.

۲- (۳۵) در شرح زبیدی آمده که ملتزم میان در کعبه و حجر الاسود است-م.

۱۷-وقوف در عرفات:

(۱)در اینجا لازم است از مشاهده ازدحام خلق،و بلند شدن آوازها و اختلاف زبانها و این که هر فرقه ای در ادای مناسک و آمد و شد به مشاعر از ائمّه خود پیروی و به طریقهٔ آنها رفتار می کند،صحرای محشر و اجتماع امّتها را با پیامبران و امامان خویش به خاطر آوری و این که هر امّتی به پیامبر خود اقتدا و به شفاعت او چشم امید دارد و در آن یگانه عرصهٔ پهناور متحیّر است که شفاعت در مورد او ردّ یا پذیرفته خواهد شد؛و چون این را به یادآوری زاری و تضرّع به خداوند را ملازم دل خود کن تا در زمرهٔ رستگاران و مرحومان محشور شوی،و به اجابت دعاهای خویش امیدوار باش چه موقف بسیار شریف است و رحمتی که از سوی خداوند متعال به همهٔ خلایق می رسد به واسطهٔ دلهای عزیز کسانی است که اوتاد زمین می باشند،و این موقف هیچ گاه از ابدال و اوتاد و طبقات صالحان و صاحبدلان خالی نیست.از این رو هنگامی که مقصد مردم یکی شود و از ته دل به زاری و تضرّع پردازند و دستها را به سوی خدا بلند کنند و گردنها به طرف او کشیده شده و چشمها به آسمان دوخته شود و همه یکدل و یک زبان از خداوند درخواست رحمت کنند گمان مبر که آنها را نومید کند و سعی آنها را ضایع گرداند،و رحمت خداوند شامل کسانی غیر از آنها شود؛از این رو گفته اند:از بزرگترین گناهان این است که کسی در عرفات حاضر شود و گمان کند که خداوند او را مورد آمرزش قرار نداده است.بی شکّ اشتراک مساعی و اعتماد بر مجاورت ابدال و اوتاد که از شهرهای مختلف در آنجا گرد می آیند رمز حجّ و مقصود غایی آن است.از این رو پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«حجّ عرفه است (۱)و برای جلب رحمت خداوند هیچ طریقی مانند اشتراک مساعی و همیاری دلها در یک زمان و در یک مکان نیست.» می گویم:امّا در مورد وقوف در مشعر باید بدانی که مولایت پس از آن که از تو رو

۱- (۳۶) احمد،حاکم و بیهقی آن را به سند صحیح از عبد الرّحمن بن یعمر روایت کرده اند؛الجامع الصغیر باب جیم.

گردانیده و تو را از درگاهش رانده و طرد کرده رو به سویت فرموده و به تو اجازه داده که وارد حرم او شوی،زیرا مشعر الحرام جزئی از حرم است و عرفه خارج از آن است.

بنابراین در آستانهٔ رحمت الهی قرار گرفته ای و نسیم رأفت او بر تو وزیده و با اجازهٔ دخول در حرم،سلطان وجود خلعت قبول بر تو پوشانیده است.و این که غزّالی وقوف به مشعر را ذکر نکرده به سبب این است که عامّه آن را واجب نمی دانند و خداوند آنان را از این رکن عظیم محروم فرموده است.

غزّالی می گوید:

۱۸-رمی جمرات:

(۱)باید قصد تو در این عمل،اطاعت امر الهی و اظهار رقیّت و بندگی و صرف امتثال باشد بی آن که عقل و نفس در آن دخالت و تصرّفی کند و نیز به منظور تشبّه جستن به ابراهیم(علیه السلام)باشد،چه شیطان در این محلّ به نزد او آمد تا در حجّ او شبهه ای پدید آورد یا با ارتکاب گناهی او را دچار فتنه ای سازد و خداوند به ابراهیم(علیه السلام) دستور داد که با انداختن سنگ او را دور و از خود مأیوس گرداند.اینک اگر از دلت بگذرد که ابراهیم(علیه السلام)به شیطان سنگ انداخت و او را از پیش خود دور ساخت برای این بود که شیطان بر او وارد شده بود و ابراهیم(علیه السلام)او را دید،لیکن شیطان نزد من نیامده و من او را ندیده ام دیگر سنگ انداختن چه معنا دارد.باید بدانی که این خیال از شیطان است و او آن را در دل تو انداخته تا اراده ات را در رمی جمرات سست گرداند و به دلت اندازد که این کاری بیهوده و شبیه بازی کودکان است که نباید به آن مشغول شوی لیکن تو باید با جدیّت و کوشش در رمی او را از پیش خود برانی و دماغش را به خاک بمالی و بدانی که تو در ظاهر سنگ به سوی عقبه می اندازی امّا در واقع سنگ را بر چهرهٔ شیطان می زنی و پشت او را می شکنی،زیرا خواری و مقهوریّت شیطان جز با تعظیم و امتثال امر الهی و به مجرّد فرمان او بی آن که عقل و نفس در آن دخالتی کنند حاصل نمی شود.

۱۹-کشتن قربانی:

(۲)بدان که آن مایه تقرّب به حقّ تعالی از راه امتثال امر اوست،و باید قربانی را کامل به جا آوری و امید داشته باشی که حقّ تعالی در برابر هر جزئی از آن

جزئی از وجود تو را از آتش دوزخ آزاد می گردانـد؛به همین گونه وعـده داده اند و هر قدر قربانی بزرگتر و اجزای آن کامل تر باشد رهایی اجزای بدنت از آتش بیشتر و کامل تر خواهد بود.

۲۰-زیارت مدینه:

(۱)هنگـامی که چشـمت به دیوارهـای مـدینه افتـاد به خـاطر آور این شـهری است که خداونـد آن را برای پیامبرش برگزیـد و هجرتش را از مکّه به این شـهر قرار داد،و این جـایی است که رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله)احکـام پروردگـارش را در آن تشریع کرد و سنّتهای خویش را برقرار فرمود،و در آن با دشـمنان خدا به نبرد پرداخت و دین خدا را در آن آشکار ساخت تا آنگاه که خداوند روح مقدّسـش را قبض فرمود،و تربت او را در این شـهر قرار داد.سپس جای قدمهای پیامبر(صـلی الله علیه و آله)را که در آن رفت و آمـد می کرده است در نفس خویش تصوّر کن زیرا بر هیـچ جـای پایی از زمین مـدینه گام نمی نهی مگر این که آن جـای پـای مقـدس آن حضـرت است.بنـابراین در زمین آنجا جز با آرامش و بیم قـدم مگـذار،و به یاد آور که پیامبر(صلی الله علیه و آله)در کوچه های این شهر رفت و آمد می کرد و خشوع و وقار او را در راه رفتن به خاطر آور و آنچه را خداونـد از کمال معرفت خود در دل وی به ودیعت نهاده و آوازه اش را بلنـد گردانیـده و نام او را قرین نام خویش کرده و اعمال کسـی را که هتك حرمت آن حضـرت کنـد هر چند به بلند کردن صدای خود بر صدای او باشد بی ثمر شـمرده از نظر بگذران.سـپس نعمتی را که خداونـد به کسانی ارزانی داشت که به مصاحبت او مشـرّف و به مشاهـده و اسـتماع گفتار او نایل شدنـد به یـادآور،و از این که به همنشـینی با او و اصـحابش توفیق نیافته ای بسـیار انـدوهگین باش و بینـدیش که تو در دنیا از دیـدن او محروم بوده و از دیـدن او در آخرت در خطر شكّ و تردیدی و بسا که او را در آن جهان نیز نبینی مگر با حسـرت و انـدوه از این که اعمال بـد تو میان قبول او و تو حایل شده باشد چنان که فرموده است:«گروههایی نزد من آورده می شوند که می گویند:یا محمّد یا محمّد من می گویم:پروردگارا!این ها یاران منند پاسخ می رسد:تو نمی دانی این ها پس از تو چه کرده اند،پس می گویم:دورو هلاك باشند.»

ص:۲۸۳

می گویم:معنای این حدیث و مقصود از اصحاب و کارهایی که کرده اند بر اهل معرفت و صاحبان خرد پوشیده نیست،و روشن است که اصحاب به همهٔ امّت گفته نمی شود.

غزّالی می گوید:اگر حرمت شریعت پیامبر(صلی الله علیه و آله)را هر چند در دقیقه ای از دقایق ترک کنی نباید ایمن باشی از این که انحراف تو از راه میان تو و او حایل شود؛با این حال امیدوار باش که خداوند میان تو و او مانعی قرار ندهد چه خداوند ایمان را روزی تو ساخته و تو را از وطنت برای زیارت او برانگیخته بی آن که قصد تجارت و یا جلب منفعت دنیوی داشته باشی بلکه به محض محبّت خود نسبت به او و اشتیاقی که به دیدن آثار و مشاهدهٔ در و دیوار روضه اش داشته ای نفس تو این سفر را به جبران عدم توفیق تو در زیارت شخص آن حضرت تجویز کرده است.از این رو چقدر سزاوار است که خدا به دیده رحمت به تو بنگرد.

چون به مسجد النّبیّ رسیدی به یادآور که واجبات الهی نخست در همین محلّ اقامه شده و بهترین خلق خدا چه در حیات و چه در ممات در همین جا گرد آمده بودند بنابراین بسیار امیدوار باش که با دخول به این مکان خداوند تو را مورد ترحّم قرار دهد لذا با خشوع و تعظیم به مسجد وارد شو،و چقدر برای این محلّ سزاوار است که خواهان خشوع از هر دل مؤمنی باشد.

۲۱-زیارت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله):

(۱)چنان که پیش از این ذکر کردیم باید در پیش روی آن حضرت بایستی و او را به همان گونه که در حال حیات باید زیارت کرد زیارت کنی، و به قبر او نزدیک مشو،مگر به مقداری که اگر در حال حیات می بود می توانستی به او نزدیک شوی،و بدان که او حضور و ایستادن و زیارت تو را می داند،و سلام و صلوات تو به او می رسد.در خیال خود رخسار کریم او را در حالی که در لحد مقابل تو قرار دارد تصوّر کن و پایگاه رفیع او را به خاطر آور،از آن حضرت روایت شده که:«خداوند متعال فرشته ای را به قبر او گماشته تا سلام هر کسی از امّتش را که به او سلام کند به وی

برساند.» (۱)این روایت در مورد کسی است که در کنار روضهٔ او حضور نیافته،پس چگونه است حال کسی که به شوق لقای او از وطن بیرون آمده و بیابانها را درنوردیده تا به جبران آن که نتوانسته رخسار کریم آن حضرت را زیارت کند به مشاهدهٔ روضهٔ منوّر او بسنده کند!پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هر کس یک بار بر من درود فرستد خدا ده بار به او درود می فرستد.» (۲)این پاداش کسی است که به زبان بر او صلوات فرستد،و در این صورت پاداش کسی که با بدن خود به زیارت او شتافته چه خواهد بود و سپس نزدیک منبر بیا و چنین پندار که پیامبر(صلی الله علیه و آله)بر بالای منبر رفته و طلعت شریف او را در دلت تصوّر کن که در حالی که بر روی منبر ایستاده و مهاجران و انصار چشمان خود را به او دوخته اند با خطبهٔ خویش آنان را به فرمانبرداری از خداوند تشویق می کند،و تو در این هنگام از خداوند بخواه که در قیامت میان تو و او جدایی نیندازد.این ها که گفته شد وظیفهٔ دل در اعمال حجّ است.

حجّ گزار چون از همهٔ این ها فراغت یابد باید غم و اندوه و ترس قلب او را فرا گیرد زیرا او نمی داند که حجّش قبول شده و در زمرهٔ دوستان قرار گرفته یا حجّ او مردود گردیده و به طردشدگان ملحق شده است؛و باید این را از دل و اعمال خود درک کند، چه اگر ببیند دلش از سرای غرور نفرت دارد و با حضرت حقّ انس می گیرد،و اعمال او با شرع هماهنگ است باید به قبولی حجّ خویش مطمئن شود،زیرا خداوند متعال اعمال کسی را که مورد محبّت اوست قبول می کند،و او هر کس را دوست بدارد متولّی حالش می شود و آثار محبّت خود را به او ظاهر می سازد،و قدرت دشمن خود ابلیس را از او باز می دارد؛و ظهور این احوال بر حجّ گزار نشاط قبولی حجّ اوست،و اگر وضع بر خلاف این باشد بهرهٔ او از حجّ جز رنج و تعب چیز دیگری نبوده است،و از این حالت به خدا پناه می بریم.

۱- (۳۷) سنن نسائی،ج ۳،ص ۴۳.

۲- (۳۸) سنن نسائی،ج ۳،ص ۵۰ با الفاظ مختلف.

فصل:اسرار و دقایق حجّ طبق آنچه از امام صادق(علیه السلام)نقل شده است

(۱)می گویم:ما این گفتار را با آنچه از مولای ما امام صادق(علیه السلام)در اسرار حجّ و دقایق آن وارد شده برای کسب تبرّک به کلام آن حضرت و حسن ختام به پایان می بریم.

در مصباح الشریعه از آن حضرت روایت شده که فرموده است:«هرگاه خواستی حجّ به جا آوری دلت را برای توجّه به خداوند از هر مشغولیّت و هر گونه حجاب تهی ساز،و تمامی امور خویش را به خداوند واگذار،و در همهٔ حرکات و سکناتی که از توبه ظهور می رسد به خدا توکّل کن و تسلیم قضا و قدر و فرمان او باش؛و دنیا و آسایش و مردم را واگذار و حقوقی را که از جهت مخلوقان بر ذمّهٔ تو است ادا کن،و بر زاد و راحله و یاران و نیرو و جوانی و مال خود تکیه مکن،زیرا بسا این ها دشمن و مایه وبال تو شوند؛ چه کسی که طالب خشنودی خداست و بر غیر او تکیه می کند خداوند آن غیر را وبال و دشمن او قرار می دهد تا بداند او و هیچ کس دیگر را جز به حفظ و توفیق او نیرو و چاره ای نیست،بنابراین به گونه ای آماده این سفر باش که گویا از آن باز نمی گردی و مصاحبت خود را با همراهان نیکو کن و پیوسته اوقات فرائض الهی و سنّتهای پیامبر (صلی الله علیه و آله)و آنچه را از ادب و بردباری و شکیبایی و شکر و مهربانی و بخشش و دهش توشه بر تو واجب می شود مراعات کن.سپس از گناهان خویش با آب خالص توبه غسل کن،و جامهٔ صدق و صفا و خضوع بر تن کن،و از هر چیزی که تو را از ذکر خدا باز دارد و از طاعت او محجوب سازد محرم شو،و تلبیه بگو؛تلبیه ای که معنایش اجابت صادقانه و بی شائبه و پاکیزه برای خداوند متعال در پاسخ ندای او باشد و این در حالی صورت گیرد که بر عروه الوثقای او چنگ زنی،و با قلب خویش به همراه فرشتگان بر گرد عرش طواف کن همچنان که با نفس خویش به همراه مسلمانان پیرامون کعبه طواف می کنی،و از هوسهای خود هروله کن،و از نیرو و توان خویش بیزاری جو،و با رفتن به سوی منا از غفلتها و لغزشهای خود بیرون شو،و چیزی را که برای تو روا نیست و شایستگی آن را

نـداری آرزو مکن.در عرفات به خطاهای خویش اعتراف کن،و میثاق خود را با خداونـد و وحـدانیّت او تازه کن و به او تقرّب بجوی،و بـا وقوف به مزدلفه تقوا پیشه کن،و بـا بالاـ رفتن بر کوه بـا روح خود به سوی ملاـء اعلاـ پرواز کن و به هنگام قربانی گردن هوس و طمع را بزن؛در موقع رمی جمرات شـهوتها و پستیهـا و زشتیهـا را دور بیفکن،و بـا سـتردن مو عیبهـای ظـاهری و بـاطنی را از خود دور کن،و با دخول به حرم در حریم امن الهی و در کنف حفظ و حمایت او از پیروی هوای نفس وارد شو،و با طواف خانه کعبه تعظیم و احترام صاحب خانه و معرفت جلال و قـدرت او را تحقّق ده حجر الاسود را با رضا به قسـمت او و خضـوع در برابر عزّت او لمس کن و ببوس و بـا طواف وداع بـا آنچه غیر خـداست تودیع کن،و بـا وقوف بر کوه صـفا روح و باطنت را برای روزی که او را دیدار می کنی صاف و پاک کن و با وقوف در مروه صفاتت را پاکیزه ساز و خود را در معرض دید خداوند بدان،و بر شرط حجّ خود و بر پیمانی که با خدا بسته ای و آن را تا رستاخیز بر خویشتن واجب دانسته ای استقامت کن؛و بدان خداوند بدین سبب حجّ را واجب کرده و تنها آن را از میان همهٔ عبادات به خود انتساب داده و فرموده است: وَ لِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا و پیامبر(صلی الله علیه و آله)احکام و مناسک آن را تشریع فرموده تا بدین وسیله از او درخواست کمـک و اسـتعانت شود،و به مرگ و قبر و بعث و قیامت ای باشـد و مشاهـدهٔ مناسک حـجّ از آغاز تا پایان برای خردمنـدان و صاحبـدلان بیـان فضـیلت مسـابقه ای است که میـان اهـل بهشت و اهل دوزخ دایر است.» (۱)در اینجـا گفتار آن حضـرت(علیه السـلام)و نیز کتاب اسـرار حـجّ و مسائل مهمّ آن از کتاب المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء به پایان می رسد و پس از این کتاب آداب تلاوت قرآن آغاز می شود.

و الحمد للّه اوّلا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلّی اللّه علی محمّد و آله.

۱- (۳۹) همان مأخذ باب بیست و یکم.

کتاب آداب تلاوت قرآن

اشاره

(۱)و این کتاب هشتم از بخش عبادات المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء است بسم اللّه الرّحمن الرّحیم سپاس ویژهٔ خداوندی است که با فرستادن پیامبرش و نازل کردن کتابش بر بندگانش منّت نهاده است؛کتابی که باطل از هیچ سو بدان راه ندارد و بر اندیشمندان و صاحب نظران امکان می دهد که از داستانها و اخباری که در آن است پند گیرند،و با بیان احکام و جدا کردن حلال از حرام چگونگی سلوک در راه درست و صراط مستقیم در آن روشن شده است.آری قرآن فروغ و روشنی است؛با تمسّک به آن است که از غرور و فریب رهایی حاصل می شود و دلها شفا می یابد.هر گردنکشی با آن مخالفت کند خداوند پشتش را می شکند،و هر کس دانش را از غیر آن طلب کند خداوند گمراهش می گرداند.قرآن ریسمان محکم پروردگار و فروغ تابناک او،و دستاویز مطمئن و دژ استوار اوست،اقیانوسی است که بر اندک و بسیار و خرد و کلان احاطه دارد؛شگفتیهای آن پایان نمی پذیرد و لطائف و غرایب آن به آخر نمی رسد؛فوائد آن در نزد اهل فهم محدود نمی شود.و کثرت تلاوت خوانندگان از تازگی و حلاوت آن نمی کاهد.کتابی است که پیشینیان و آیندگان را راهنمایی کرده و چون جنّیان آن را شنیدند بی درنگ به

انذار قوم خود شتافتند و گفتند: إِنّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً یَهْدِی إِلَی الرُّشْدِ فَآمَنّا بِهِ (۱).

هر کس به آن ایمان آورد توفیق یافته،و کسی که بر طبق آن سخن گوید راست گفته،و آن که بدان تمسّک جوید هدایت پیدا کرده،و کسی که به آن عمل کند رستگار شده است.خداوند متعال فرموده است: إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ (۲).و از اسباب حفظ آن در دلها و بقای آن در مصحفها مداومت در تلاوت و آموختن و درس دادن آن است با رعایت آداب و شرائط و اعمال ظاهری و باطنی آن،و این ها را ناگزیر باید به تفصیل بیان داشت.از این رو این مطالب در چهار باب به شرح زیر ذکر می شود.

باب اوّل:در فضیلت قرآن و قاریان.

باب دوّم:در آداب ظاهری تلاوت.

باب سوّم:در اعمال باطنی تلاوت.

باب چهارم:در فهم قرآن و تفسیر آن به رأی و جز آن.

باب اوّل:در فضیلت قرآن و قاریان و نکوهش مقصّران در تلاوت آن

اشاره

فضیلت قرآن

(۱)پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هر کس قرآن بخواند و چنین پندارد به کسی چیزی بهتر از این داده شده آنچه را خداوند بزرگ داشته کوچک شمرده است.» (۳)و نیز فرموده است:«در روز قیامت هیچ شفاعت کننده ای نه پیامبر و نه فرشته و نه غیر آن برتر از قرآن نیست.» (۴)

۱- (۱) جنّ/۲ و ۳:...قرآن عجیبی شنیده ایم که به راه راست هدایت می کند و از این رو ما به آن ایمان آورده ایم.

۲- (۲) حجر/۹:ما قرآن را نازل کردیم و ما بطور قطع آن را پاسداری می کنیم.

۳- (۳) طبرانی از حدیث عبد اللّه بن عمر با سندی ضعیف،المغنی،و بزودی از کافی نیز نقل خواهد شد.

۴- (۴) عراقی گفته است:آن را عبد الملک بن حبیب بطور مرسل از سعید بن سلیم روایت کرده،طبرانی از ابن مسعود نقل کرده:«قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته است»،مسلم از ابی امامه روایت کرده است که:«قرآن بخوانید زیرا روز قیامت قرآن در حالی وارد می شود که برای تلاوت کننده اش شفاعتگر است.»

و نیز:«اگر قرآن در پوستی باشد آتش آن را نمی سوزاند.» (۱)و نیز:«برترین عبادت امّتم خواندن قرآن است.» (۲)و نیز:«خداوند«طه»و«یس»را هزار سال پیش از آفرینش خلایق قرائت فرمود، چون فرشتگان قرآن را شنیدند گفتند:خوشا به حال مردمی که این کتاب بر آنها نازل می شود،و خوشا درونهایی که آن را ضبط می کند،و خوشا زبانهایی که به آن گویا می شود.» (۳)و نیز:«بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و آن را یاد دهد.» (۴)و نیز:خداوند می فرماید:«کسی که خواندن قرآن او را از دعا و درخواست از من باز دارد بهترین پاداش شکرگزاران را به او عطا می کنم.» (۵)و نیز:«در روز قیامت سه کس بر روی توده ای از مشک سیاه قرار دارند،و دچار بیم نمی گردند،و مورد حسابرسی واقع نمی شوند تا آنگاه که از حساب مردم فراغت حاصل گردد،از جمله آنها کسی است که قرآن را برای رضای خداوند می خواند و گروهی را بدان رهبری می کند و آنها از او خشنودند.» (۶)و نیز:«اهل قرآن اهل اللّه و خوّاص او می باشند.» (۷)

۱- (۵) امالی شریف مرتضی،ج ۱،ص ۴۲۶ از عقبه بن عامر و ج ۲،ص ۳۰۹ نظیر آن،(سنن)دارمی، ج ۲،ص ۴۳۰.

۲- (۶) فضائل القرآن ابو نعیم از حدیث نعمان بن بشیر و انس با اسنادی ضعیف،المغنی.

۳- (۷) سنن دارمی،ج ۲،ص ۴۵۶،از حدیث ابی هریره.

۴- (۸) صحیح بخاری،ج ۶،ص ۲۳۶،دارمی،ج ۲،ص ۴۳۷،ابن ماجه شماره ۲۱۱ و ۲۱۲،ترمذی، ج ۱۱،ص ۳۲.

۵- (۹) صحیح ترمذی،ج ۱۱،ص ۴۶ از حدیث ابی سعید با اندک اختلاف و گفته است حدیثی حسن و عجیب است،عراقی گفته است:ابن شاهین آن را با الفاظ دیگری مصنّف نقل کرده است.

۶- (۱۰) احمد،ترمذی و طبرانی از حدیث ابن عمر با اختلافی در هر دو حدیث؛الجامع الصغیر،باب الثاء.

۷- (۱۱) ابن ماجه شماره ۲۱۵،مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۵۵۶.

و نیز:«دلها مانند آهن زنگار می گیرد،عرض کردند:به چه چیز زنگار آنها زدوده می شود،فرمودند:به خواندن قرآن و یادآوری مرگ.» (۱)و نیز:«خداوند به آواز قرآن خوان بیشتر توجّه دارد تا صاحب کنیزک خنیاگر به آواز کنیزک خود.» (۲)می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)کافی به سند خود از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«اهل قرآن در بالاترین درجات آدمیان بجز پیامبران و رسولان قرار دارند.بنابراین حقوق اهل قرآن را تضعیف نکنید،زیرا در پیشگاه خداوند عزیز جبّار مقامی بلند دارند.» (۳)و نیز کافی به سند خود از امام صادق(علیه السلام)نقل کرده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است»،قرآن را بیاموزید زیرا آن در روز قیامت به صورت جوانی زیبا و رنگ پریده نزد خواننده آن می آید و می گوید:من همان قرآنم که تو شبها را با من بیدار بسر بردی و روزهای گرم را تشنه گذراندی و بر خشک کامی شکیبایی کردی،و اشکهای خود را جاری ساختی،و من به هرجا بازگردی با تو خواهم بود،هر تاجری امروز به دنبال تجارت خویش است،و من اکنون پشتیبان تو و هر تاجری نظیر تو هستم،اینک مژده باد تو را که کرامت حق تعالی بزودی به تو می رسد،فرمود:تاجی می آورند و بر سرش می گذارند،و خطّ امان از آتش را به دست راست او،و حکم زندگی جاوید را در بهشت به دست چپ او می دهند،و دو حلّه به او می پوشانند،سپس به او گفته می شود:بخوان و بالا برو،و او هر آیه ای که می خواند یک درجه بالا می رود،و به پدر و مادرش اگر مؤمن باشند دو حلّه می پوشانند،و پس از آن به آنها می گویند:این برای آن است که قرآن را به او آموختید.» (۴)

۱- (۱۲) مشکاه المصابیح بغوی،ص ۱۸۹،بیهقی از حدیث ابن عمر با سندی ضعیف.

۲- (۱۳) مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۵۷۱،به شرط نقل بخاری و مسلم؛السّنن الکبری،بیهقی،ج ۱،ص ۲۳۰.

۳- (۱۴) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۰۳،شماره ۱.

۴- (۱۵) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۰۳،شماره ۳.

و نیز کافی به سند خود از آن حضرت روایت کرده که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:

«قرآن سبب هدایت از گمراهی،روشنی از کوری و گذشت از لغزش هاست.در ظلمت نور،در گور فروغ،در هلاکت ایمنی،در سرگردانی و نومیدی رشد و صواب،در فتنه ها روشنگر،در دنیا و آخرت پیام و کمال دین شما در آن است؛هیچ کس از قرآن منحرف نمی شود،مگر آن که سرازیر دوزخ می گردد.» (۱)و نیز کافی به سند خود از آن حضرت نقل کرده که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«ای مردم شما اکنون در دنیا و سرای صلح و سازش به سر می برید و در سفر هستید،و با شتاب شما را می برند،و شما می بینید شب و روز و خورشید و ماه هر تازه ای را کهنه و هر دوری را نزدیک می کنند و هر وعده ای را بسر می رسانند.بنابراین برای گذر از این راه وسایل لازم را فراهم کنید.امام(علیه السلام)فرمود:در این هنگام مقداد بن اسود برخاست و گفت:ای پیامبر خدا!سرای صلح و سازش چیست؟فرمود:خانه ای که رساننده(به گور)و جداکننده(از علایق دنیا)است.پس هنگامی که فتنه ها چون شب تار شما را فرا گرفت به قرآن پناه برید چه آن شفیعی است که شفاعتش پذیرفته است و گزارشگری است که گفتارش گواهی شده است،هر کس آن را پیشوای خود قرار دهد او را به بهشت رهبری می کند و هر که آن را در پشت سرش اندازد وی را به دوزخ می کشاند.قرآن راهنمایی است که به بهترین راهها دلالت می کند و کتابی است که در آن تفصیل و بیان و تحصیل است،و آن جداکننده حقّ از باطل است و شوخی و سرسری نیست،برای آن ظاهر و باطنی است؛ظاهرش حکم و فرمان است و باطنش علم و دانش؛ظاهرش زیبا و شگفت انگیز و باطنش ژرف و عمیق،باطن او را باطنی است و این باطن را نیز باطنی دیگر شگفتیهایش به شماره در نمی آید،و عجایبش کهنه نمی گردد؛در آن چراغهای هدایت و نشانه های حکمت است و برای کسی که صفات را بشناسد دلیل معرفت است، پس باید شخص تیزبین به دقّت نظر کند،و نظر و اندیشه اش را تا درک صفت ادامه دهد

۱- (۱۶) همان مأخذ،ص ۶۰۰،شماره ۸.

تـا آن که را به هلاـکت افتـاده نجـات بخشـد،و کسـی را که از هر سو گرفتـار گردیـده رهایی دهـد،زیرا اندیشـیدن حیات دل بیناست همان گونه که جویای نور در تاریکیها راه را به وسـیله نور می پیمایـد،بر شـما باد که خود را نیکو برهانید و کم انتظار برید.» (۱)و نیز به سـند خود از آن حضـرت روایت کرده که:پیامبر(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«من نخستین کسی هستم که در روز قیامت با کتاب خـدا و خانـدانم بر خداوند عزیز جبّار وارد می شوم و پس از آن امّتم،سـپس از آنها می پرسم که با کتاب خدا و خاندانم چه کردید؟» (۲)و حدیث ثقلین که مورد اتّفاق شـیعه و سنّی می باشد مشهور است،حدیث مذکور پیش از این با الفاظ مختلف در کتاب قواعد عقاید (۳)ذکر شده است.

و نیز به سند خود از آن حضرت روایت کرده که:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:

«همانا سـزاوارترین مردمان به ترس از خدا در نهان و عیان کسی است که نگهدار قرآن است.و شایسته ترین مردم در آشکار و نهان به نماز خواندن و روزه گرفتن کسـی است که نگهدار قرآن است،سـپس به آواز بلند فرمود:ای دارندۀ قرآن به وسـیله آن فروتنی پیشه کن تا خـدا تو را بلند مرتبه گرداند.و با آن تکبّر و برتری جویی مکن تا تو را خوار و زبون سازد،ای نگهدار قرآن خـود را برای خـدا بـدان بیـارای تـا خـدایت بـدان بیارایـد.و خود را برای مردم به آن آرایش مـده تـا خـدا تو را زشت و رسوا گرداند.کسـی که قرآن را از آغاز تا انجام(با تـدبّر و فهم)ختم کنـد مانند این است که نبوّت را در دل خود جای داده،لیکن به او وحی نمی رسد؛و آن که قرآن را گرد آورد شایسـته اوست که هر کس نسـبت به او نادانی و سـتم کند او درباره اش ستم و نادانی نکند،و در برابر کسـی که بر او خشم گیرد خشـمگین نگردد،و به کسـی که به او تندی کند تند نشود.بلکه برای حرمت قرآن و بزرگداشت آن عفو کند و چشم پوشد و بیامرزد و شکیبایی ورزد.و هر کس قرآن بدو

۱- (۱۷) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۹۸،شماره ۲.
۲- (۱۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۰۰،شماره ۴.
۳- (۱۹) ج ۱،ص ۱۹۳.

داده شود و گمان کند به کسی بهتر از آنچه به او داده شده است چیزی داده اند بی شکّ آنچه را خداوند بزرگ داشته حقیر شمرده و آنچه را خداوند حقیر شمرده بزرگ دانسته است.» (۱)و نیز به سند خود از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت کرده که:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده است:«هرگاه کسی در یک شب ده آیه از قرآن بخواند از جمله غافلان نوشته نمی شود.و اگر پنجاه آیه تلاوت کند در زمرهٔ ذاکران ثبت می گردد.و اگر صد آیه بخواند از قانتان(پارسایان)،و اگر دویست آیه قرائت کند از خاشعان،و هرگاه سیصد آیه تلاوت کند از فایزان(رستگاران).و اگر پانصد آیه بخواند از مجتهدان نوشته می شود،و اگر هزار آیه بخواند ثواب کسی برای او ثبت می گردد که یک قنطار از طلا انفاق کرده باشد.و قنطار معادل پانزده هزار مثقال طلا و هر مثقال بیست و چهار قیراط است، کوچک ترین آنها به قدر کوه احد و بزرگ ترین آنها به اندازهٔ میان زمین و آسمان است.» (۲)و نیز به سند خود از سعد اسکاف نقل کرده که گفته است،پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود:

«به من به جای تورات سوره های طوال(طولانی)و به جای انجیل سوره های صد آیه ای:و به جای زبور سوره های مثانی داده شده و با سوره های مفصّل(کوتاه)که شصت و هشت سوره است به آنها برتری داده شده ام؛و این قرآن بر دیگر کتابها و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود نگهبان و گواه است.» (۳)

۱- (۲۰) کافی،ج ۲،ص ۶۰۴،شماره ۵.

۲- (۲۱) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۲،شماره ۵.

۳- (۲۲) سوره های طوال عبارت از هفت سوره اوّل قرآن پس از فاتحه الکتاب است بنابراین که سوره انفال و برائت یکی شمرده شود زیرا همه آنها دربارهٔ جنگهای پیامبر(صلی الله علیه و آله)نازل شده و آنها را قرین هم گفته اند از این رو میان آنها بسم اللّه فاصله نشده است،یا آن که سوره یونس را هفتمین سوره های طوال بدانیم.و مثانی هفت سوره از قرآن است که پس از سوره های طوال قرار دارند و از آن جهت آنها را مثانی گفته اند که پس از هفت سوره اوّل هفت سوره دومند.مفرد مثانی مثنی است مانند معانی و معنی و نیز گاهی مثانی را بر همه سوره های قرآن اعم از سوره های کوتاه و بلند اطلاق کرده اند.امّا مئون(صدآیه ای ها) عبارت از سوره بنی اسرائیل و شش سوره پس از آن است زیرا هر یک از آنها نزدیک به صد آیه است.

در نهج البلاغه (۱)ضمن سخنان امیر مؤمنان(علیه السلام)آمده است:«...سپس قرآن را بر او (پیامبر)فرستاده و آن نوری است که قندیلهایش خاموش نمی شود؛چراغی است که شعلۀ آن فرونمی نشیند؛دریایی است که قعر آن نمایان نمی گردد؛راهی است که پیمودن آن گمراهی ندارد؛شعاع تابانی است که روشنی آن به تاریکی نمی گراید؛ فرقانی است که دلایلش سست نمی شود؛کاخی است که پایه هایش ویران نمی گردد؛ داروی شفابخشی است که با آن بیمار را بیم درد نیست؛شرافتی است که یاران آن شکست نمی خورند؛حقّی است که مددکاران آن مغلوب نمی شوند.از این رو قرآن کان ایمان و مرکز آن،سرچشمۀ دانشها و دریاهای آن،بستانهای عدالت و آبگیرهای آن، پایه های اسلام و زیربنای آن و نشیبهای حقّ و فرازهای آن است.دریایی است که آب برندگان آن را خالی نمی کنند؛چشمه هایی است که آبکشها آب آن را کم نمی گردانند؛ آبشخورهایی است که واردان از آن نمی کاهند؛منزلگاه هایی است که مسافران راه آن را گم نمی کنند؛نشانه هایی است که رهنوردان از دیدن آنها ناتوان نیستند و بلندیهایی است که قصد کنند کان از آن عبور نتوانند کرد.خداوند آن را مایۀ رفع تشنگی دانشمندان،و بهار دلهای فقیهان و اندیشمندان،و مقصد راههای نیکان و دارویی قرار داد که پس از آن دردی نیست،و نوری که پس از آن ظلمتی نیست.ریسمانی است که دستاویز آن محکم است؛دژی است که قلّۀ آن بلند است.برای کسی که آن را دوست بدارد عزّت،و برای کسی که به آن درآید صلح و سلامت،و برای کسی که از آن پیروی کند هدایت،و برای کسی که خود را بدان منتسب کند معذرت است،برهان است برای کسی که با آن سخن گوید،و گواه است برای کسی که به وسیلۀ آن با دشمن مجادله کند،و پیروزی است برای کسی که به آن استدلال کند؛نگهدارنده کسی است که به آن عمل کند؛مرکب رهوار کسی است که آن را به کار گیرد؛نشانه است برای کسی که نشانه

۱- (۲۳) خطبه ۱۹۶.

جوید و پیگیری کند؛سپر برای کسی است که بدان مجهّز شود،دانش است برای کسی که فرا گیرد؛خبر است برای کسی که نقل کند،و حکم است برای کسی که داوری کند.» در کافی به سند خود از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«در وصیّت امیر مؤمنان(علیه السلام)به اصحابش آمده است:«بدانید قرآن در روز هدایت و در شب تاریک روشنی است و این بر حسب تلاش و نیاز است.» (۱)و نیز به سند خود از زهری نقل کرده که گفته است:«از علیّ بن الحسین(علیه السلام)شنیدم که می فرمود:«آیه های قرآن گنجینه های علمند.هر زمان گنجینه ای را بگشایی شایسته است به آنچه در آن است نظر کنی و بیندیشی.» (۲)و نیز به همین سند روایت کرده که گفته است:«علیّ بن الحسین(علیه السلام)فرمود:«اگر همهٔ آنهایی که میان مشرق و مغربند بمیرند چون قرآن با من است دچار وحشت نمی شوم.»و نیز آن حضرت هنگامی که ملک یوم الدّین را قرائت می فرمود آن قدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود بمیرد. (۳)

و نیز به همین سند نقل کرده که به علیّ بن الحسین(علیه السلام)عرض کردم:کدام یک از اعمال افضل است؟فرمود:«حالّ مرتحل»؛عرض کردم:حالّ مرتحل چیست؟فرمود:

«گشودن قرآن و ختم آن،هر زمان قرآن را شروع کند آن را به پایان برساند.» (۴)و نیز به سند خود از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«قرآن در روز قیامت با نیکوترین چهره وارد می شود و از برابر مسلمانان عبور می کند،آنان می گویند:این مردی از ماست،و پس از آن از مقابل پیامبران می گذرد آنان نیز می گویند:

او از ماست.سپس از برابر فرشتگان مقرّب عبور می کند،آنان می گویند:او از ماست،تا این که بر پروردگار متعال وارد می شود،و می گوید:پروردگارا!فلان فرزند فلان روزهای گرم دنیا را با تشنگی بسر برده و شبهایش را به بیداری گذرانده،و فلان فرزند فلان

۱- (۲۴) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۰۰،شماره ۶.

۲- (۲۵) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۰۲ و ۶۰۹.

۳- (۲۶) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۰۲ و ۶۰۹.

۴- (۲۷) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۰۵.

تشنگی روزهای گرم دنیا را ندیده و شبهایش را بیدار بسر نبرده است.خداوند متعال می فرماید:آنها را وارد بهشت کن و در منازل خود جای ده.پس او بر می خیزد و آنها به دنبال او حرکت می کنند.در این هنگام به مؤمن می گوید:بخوان و بالا برو».امام(علیه السلام) فرمود:«مؤمن می خواند و بالا-می رود تا آنگاه که به درجه ای که برای او تعیین شده برسد و در آن فرود می آید.» (1)و نیز کافی به سند خود از ابی عبد اللّه(علیه السلام)نقل کرده که فرموده است:«دفترها در روز قیامت سه دفتر است:دفتری که نعمتها در آن ثبت شده،دیگری دیوان حسنات،و سوّمی دیوان سیّئات است.دفتر نعمتها را با دفتر حسنات برابر می کنند،نعمتها همهٔ حسنات را فرا می گیرد و در خود محو می کند و تنها دفتر سیّئات باقی می ماند.سپس انسان مؤمن به حساب فرا خوانده می شود.در این موقع قرآن با بهترین چهره ای پیش می رود و می گوید:پروردگارا من قرآنم و این بنده مؤمن تو است.او برای تلاوت من پیوسته به خود رنج می داد،و شبهایش را با نیکو و هموار خواندن من طولانی می کرد و چون نماز شب می خواند اشکهایش سرازیر می شد،پس همان گونه که مرا خشنود کرده او را خشنود فرما،امام(علیه السلام)فرمود:«خداوند عزیز جبّار می فرماید:ای بنده من دست راستت را بگشای و خداوند آن را از رضوان خود و دست چپش را از رحمت خود پر می کند.سپس به او گفته می شود:این بهشت برای تو مباح است.قرآن تلاوت کن و بالا برو،او هر آیه ای که می خواند یک درجه بالا می رود.» (2)و نیز به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرموده است:«حافظ قرآن اگر به آن عمل کند با سفیران گرامی پاک خداوند قرین خواهد شد.» (3)و نیز به سند خود از آن حضرت نقل کرده که فرموده است:«خداوند عزیز جبّار کتابش را بر شما فروفرستاد،و آن راستگو و نیکخواه است،اخبار شما،اخبار پیشینیان

۱- (۲۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۰۱،از ابی عبد اللّه(علیه السلام).

۲- (۲۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۰۲.

۳- (۳۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۰۳.

شما،اخبار آیندگان شما و اخبار آسمان و زمین در آن است،و اگر کسی بر شما وارد شود و شما را به این ها خبر دهد در شگفت خواهید شد.» (1)و نیز به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرموده است:«شایسته است مؤمن نمیرد،مگر آنگاه که قرآن را فرا گیرد و یا مشغول فرا گرفتن آن باشد.» (2)و نیز به سند خود از آن حضرت نقل کرده که فرموده است:«آن که برای آموختن قرآن می کوشد و با کمی حافظه در حفظ آن خود را به رنج می افکند دو پاداش دارد.» (3)و نیز به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرموده است:«کسی که سوره ای از قرآن را فراموش کند آن سوره با چهره ای زیبا و درجه ای والا در بهشت ظاهر می شود.

وی به او می گوید:تو کیستی؟چقدر زیبایی!کاش برای من می بودی سوره می گوید:آیا مرا نمی شناسی؟من فلان سوره هستم و اگر مرا فراموش نکرده بودی تو را به همین درجه می رساندم.» (4)و نیز به سند خود از آن حضرت نقل کرده که فرموده است:«کسی که قرآن بخواند غنیّ و توانگر می شود.و پس از آن نیازی برای وی نیست و اگر قرآن بی نیازش نکند هیچ چیز او را بی نیاز نخواهد کرد.» (5)و نیز به سند خود از حفص بن غیاث روایت کرده که گفته است:شنیدم موسی بن جعفر(علیه السلام)به مردی می فرمود:«آیا دوست می داری در دنیا باقی بمانی؟»عرض کرد:

آری فرمود:«برای چه؟»عرض کرد:برای خواندن قل هو اللّه أحد امام(علیه السلام)پاسخی به او نداد،و پس از ساعتی به من فرمود:«ای حفص!هر کس از دوستان و پیروان ما بمیرد و قرآن را نیاموخته باشد در گورش قرآن به او آموخته می شود تا خداوند درجه او را بالا

1- (31) همان مأخذ،ج 2،ص 599.

2- (32) همان مأخذ،ج 2،ص 607.

3- (33) همان مأخذ،ج 2،ص 606.

4- (34) همان مأخذ،ج 2،ص 607.

5- (35) همان مأخذ،ج 2،ص 605.

برد،زیرا درجات بهشت به اندازۀ آیات قرآن است،به او گفته می شود:بخوان و بالا برو، پس می خواند و بالا می رود.»سپس حفص گفت:من کسی را ندیدم که از موسی بن جعفر(علیه السلام)نسبت به خویش بیمناک تر و در میان مردم از او امیدوارتر باشد.تلاوت قرآنش حزن انگیز بود،و هنگامی که قرآن می خواند گویی انسانی مخاطب اوست.» (۱)

در نکوهش تلاوت غافلان

(۱)می گویم:کافی به سند خود از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده است:«قرآن را با آهنگ و آواز عرب بخوانید و از لحن فاسقان و گنهکاران دوری کنید،زیرا پس از من مردمانی بیایند که هنگام خواندن قرآن آواز خود را در گلو بچرخانند مانند آوازه خوانان و نوحه سرایان و راهبان که صدایشان از گلوگاهشان تجاوز نمی کند،دلهای آنها و دل کسانی که از کار آنها خوششان آید وارونه است.» (۲)و نیز به سند خود از امام صادق(علیه السلام)نقل کرده که از آن حضرت دربارۀ قول خداوند متعال: وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً پرسیدند،پاسخ دادند:«امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:یعنی آن را خوب ادا کن و آن را مانند شعر با شتاب مخوان و همچون ریگ آن را پراکنده مساز لیکن دلهای سخت خود را به وسیله آن(از خداوند)بیمناك سازید،و همّت شما این نباشد که سوره را زود به آخر برسانید.» (۳)و نیز به سند خود از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)نقل می کند که فرموده است:

«قرآن خوانان سه دسته اند:دسته ای تلاوت قرآن را سرمایه خود کرده آن را وسیله گرفتن مستمرّی از پادشاهان و گردن فرازی بر مردم قرار می دهند؛و دسته ای قرآن می خوانند و مانند چوبه تیر که آن را می تراشند الفاظ آن را از بر کرده حدود و احکام آن را ضایع

۱- (۳۶) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۴.

۲- (۳۷) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۴.

۳- (۳۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۴.مزمّل/۴:...و قرآن را با دقّت و تأمّل بخوان.

می سازند خداوند امثال این گونه قاریان قرآن را زیاد نکند،و دسته ای قرآن را تلاوت می کنند و آن را داروی دردهای دل خویش قرار می دهند،شبها را با آن به بیداری می گذرانند،روزها را با آن تشنه بسر می برند،در مساجد به خواندن آن اقدام می کنند،و برای آن از بستر آسایش دوری می گزینند،خداوند عزیز جبّار به خاطر آنها بلاها را دفع و قدرت را از دشمنان سلب و باران را از آسمان نازل می کند.به خدا سوگند در میان قرآن خوانان این گونه قاریان از کبریت احمر نایاب ترند.» (۱)و به سند خود از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«برخی از مردم قرآن می خوانند تا بگویند فلانی قاری قرآن است،و بعضی قرآن می خوانند تا از این راه دنیا را به چنگ آورند،و در این ها هیچ خیری نیست،و برخی دیگر قرآن می خوانند تا در نماز و روز و شب خود از آن بهره مند شوند.» (۲)در اخبار آمده است:«بسا قرآن خوانی که قرآن او را لعن می کند.» (۳)غزّالی می گوید:...ابن مسعود گفته است:سزاوار است حامل قرآن به شبش که او بیدار و مردم در خوابند،و به روزش که مردمان در امر دین کوتاهی می کنند.و به حزن و اندوهش که مردم در فرح و شادیند،و به گریه اش در هنگامی که مردم می خندند،و به خاموشیش در حالی که مردم از هر دری سخن می گویند،و به فروتنی او در زمانی که مردم کبر می ورزند ممتاز و شناخته شود.و باید حامل قرآن فروتن و نرم خو باشد؛و بدرفتار،مجادله گر،نعره زن و داد و فریاد کن و تندخو نباشد.

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«بیشتر منافقان این امّت قاریان قرآنند.» (۴)و نیز فرموده است:«قرآن بخوان مادام که تو را(از بدی)باز می دارد.و اگر باز ندارد تو آن را نمی خوانی.» (۵)

۱- (۳۹) کافی،ج ۲،ص ۶۲۷.

۲- (۴۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۰۹.

۳- (۴۱) بر مأخذ آن آگاهی نیافتم جز این که انس بن مالک آن را نقل کرده است.

۴- (۴۲) مسند احمد،ج ۴،ص ۱۵۱ و ۱۵۵،طبرانی،بیهقی،الجامع الصغیر،باب الالف.

۵- (۴۳) مسند الفردوس دیلمی از حدیث ابن عمر:الجامع الصغیر.

و نیز فرموده است:«کسی که حرام قرآن را حلال شمارد به آن ایمان نیاورده است.» (۱)یکی از پیشینیان گفته است:بنده ای شروع به تلاوت سوره ای از قرآن می کند،و تا زمانی که از آن فارغ شود قرآن برایش طلب رحمت می کند،و نیز بنده ای خواندن سوره ای را آغاز می کند و تا آنگاه که از آن فراغت یابد قرآن به او لعنت می فرستد.گفته شد:این چگونه ممکن است؟پاسخ داد:هرگاه حلال آن را حلال و حرام آن را حرام کند قرآن برایش طلب آمرزش می کند و گرنه بر او لعنت می فرستد.

یکی از دانشمندان گفته است:بنده قرآن می خواند و در همین حال خودش را لعن می کند و توجّه ندارد که آیهٔ: أَلا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الظّالِمِینَ را می خواند در حالی که خود او ستمکار است،و آیهٔ:ألا لعنه اللّه علی الکاذبین را می خواند و او خود از جملهٔ دروغ گویان است.

در تورات آمده است:ای بندهٔ من از من شرم نمی کنی؟چه اگر در راهی که می روی نامه ای از دوستت به تو رسد به خاطر آن از راه به کناری می روی و می نشینی و آن را کلمه به کلمه با دقّت می خوانی تا چیزی از آن ناخوانده و نفهمیده نماند،و من کتابم را به سوی تو فرستاده ام بنگر که در آن چه اندرزهایی را ذکر و تکرار کرده ام تا در ابعاد آن بیندیشی با این حال تو روگردانیده ای.ای بندهٔ من!آیا من در نزد تو از یکی از دوستانت پست ترم؟اگر یکی از این دوستانت در نزد تو بنشیند تمامی صورت خود را متوجّه او می کنی و با تمام حواسّ به سخنان او گوش می دهی،و اگر در این اثنا کسی سخنی بگوید تا تو را از شنیدن گفتار او باز دارد به وی می کنی که خاموش باشد، هان اینک من رو به تو کرده و با تو سخن می گویم در حالی که تو با دل خویش از من روگردانیده ای و مرا از یکی از دوستانت پست تر به حساب آورده ای.

ص:۳۰۲

۱- (۴۴) صحیح ترمذی،ج ۱۱،ص ۴،المصابیح بغوی،ج ۱،ص ۱۴۵.

باب دوّم:در آداب ظاهری تلاوت،و آن ده چیز است

۱-حالت خواننده قرآن

(۱) تلاوت کننده باید با وضو باشد و به حالت ادب و آرامش ایستاده یا نشسته روبه قبله قرار داشته سرش را به زیر انداخته باشد.چهار زانو و متکبرانه ننشیند و تکیه ندهد،و باید جلوس او در تنهایی مانند نشستن شاگرد در نزد استادش باشد.بهترین حالات برای قرائت قرآن این است که خواندن آن ایستاده در حال نماز و در مسجد باشد و این افضل اعمال است.

می گویم:افضل این است که قرآن را در خانه بخوانند،چه این عمل از ریا دورتر است.در کافی از لیث بن ابی سلیم بطور مرفوع روایت شده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«خانه هایتان را با خواندن قرآن در آنها نورانی کنید و مانند یهود و نصارا که نماز را در معابد و کلیساهایشان می خواندند و خانه هایشان را عاطل می گذاشتند خانه هایتان را گور قرار ندهید،چه هرگاه در خانه ای زیاد تلاوت قرآن شود خیر آن بسیار و افراد آن زیاد خواهد شد،و آن مانند ستارگان آسمان که روشنی بخش مردم زمینند اهل آسمانها را روشنی می بخشد.» (۱)از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«خانه ای که انسان مسلمان در آن قرآن می خواند اهل آسمان آن را چنان می بینند که اهل دنیا ستارهٔ درخشان را در آسمان مشاهده می کنند.» (۲)و نیز از آن حضرت روایت شده که امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:«خانه ای که در آن قرآن تلاوت و ذکر خدا می شود برکات آن زیاد می گردد و فرشتگان در آن حاضر و

۱- (۱) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۰،شماره ۱.

۲- (۲) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۰،شماره ۲.

شیاطین از آن دور می شوند،و به اهل آسمانها روشنی می بخشد همان گونه که ستارگان به مردم زمین روشنی می دهند؛«خانه ای که در آن قرآن نمی خوانند و در آن یاد خدا نمی شود برکت آن کم می گردد و فرشتگان از آن دور و شیاطین در آن حاضر می شوند.» (۱)در عدّه الدّاعی از امام رضا(علیه السلام)نقل شده که آن حضرت از پدران خویش به طور مرفوع از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت کرده که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«برای خانه هایتان بهره ای از قرآن قرار دهید،زیرا خانه ای که قرآن در آن خوانده می شود مایهٔ آسایش اهل آن بوده و خیر آن بسیار است و ساکنان آن در توسعه می باشند،و اگر در آن قرآن خوانده نشود،مایهٔ تنگی و سختی برای اهل آن بوده و خیر آن کم و ساکنان آن همواره در نقصان خواهند بود.» (۲)غزّالی می گوید:اگر قرآن را بی وضو و گاهی که در بستر بر پهلو خوابیده است بخواند نیز به او ثوابی داده می شود،لیکن ثواب کمی خواهد بود،خداوند متعال فرموده است: اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ (۳)،خداوند همهٔ قرآن خوانان را ستوده،لیکن ایستاده را بر نشسته و نشسته را بر خوابیده مقدّم داشته است.

علی(علیه السلام)فرموده است:«کسی که ایستاده در حال نماز قرآن بخواند به هر حرفی از آن صد حسنه،و اگر نشسته در حال نماز بخواند به هر حرفی پنجاه حسنه به او داده می شود.و اگر در غیر نماز با وضو بخواند به هر حرفی بیست و پنج حسنه (۴)،و اگر بدون وضو بخواند به هر حرفی ده حسنه برایش خواهد بود،و آنچه از قرآن در نماز شب قرائت شود افضل است زیرا بیشتر مایه فراغت دل است.» ابو ذر غفاری(ره)گفته است:کثرت سجود در روز و طول قیام در شب است.

۱- (۳) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۰،شماره ۳.

۲- (۴) همان مأخذ،ص ۲۱۱.

۳- (۵) آل عمران/۱۹۱:...همانها که خدا را در حال ایستادن و نشستن و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند یاد می کنند.

۴- (۶) تا اینجا را کلینی از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)به همان گونه که در کلام مؤلّف آمده روایت کرده است.

می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)کافی (۱)از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هر کس قرآن را ایستاده در نماز بخواند به هر حرفی صد حسنه برایش نوشته می شود.و کسی که آن را نشسته در نماز بخواند به هر حرفی پنجاه حسنه،و اگر در غیر نماز آن را بخواند به هر حرفی ده حسنه برایش ثبت می شود.» از بشر بن غالب اسدی از امام حسین بن علی(علیه السلام)روایت کرده است:«کسی که در نماز شب ایستاده یک آیه از کتاب خدا را بخواند به هر حرفی صد حسنه برایش نوشته می شود،و اگر در غیر نماز آن را قرائت کند به هر حرفی ده حسنه برایش ثبت می شود،و اگر قرآن را بشنود به هر حرفی حسنه ای برایش می نویسند،و اگر قرآن را در شب ختم کند فرشتگان تا بامداد برایش طلب رحمت می کنند و چنانچه در روز آن را ختم کند فرشتگان نگهبان تا شب برایش درخواست رحمت می کنند،و او را دعای مستجابی است (۲)که از آنچه میان آسمان و زمین است برایش بهتر است.راوی می گوید:عرض کردم:این ثوابها برای کسی است که قرآن را خوانده است.کسی که آن را نخوانده چه ثوابی دارد.فرمود:ای برادر بنی اسد!خداوند بخشنده و بزرگوار و کریم است اگر آنچه را می داند بخواند خداوند این ثوابها را به او خواهد داد.» (۳)محمّد بن بشیر از علیّ بن الحسین(علیه السلام)روایت کرده و گفته است:این حدیث از ابی عبد اللّه(علیه السلام)نیز روایت شده.امام(علیه السلام)فرموده است:«هر کس حرفی از قرآن را بی آن که خودش آن را قرائت کند بشنود خداوند حسنه ای برای او ثبت و گناهی را از او محو می کند و او را یک درجه بالا می برد؛و کسی که قرآن را با نظر و بی صدا بخواند خداوند به هر حرفی حسنه ای به او می دهد و گناهی از او محو می کند و او را یک درجه بالا می برد.و هر کس یکی از حروف ظاهر قرآن را یاد گیرد خداوند ده حسنه برای او

۱- (۷) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۱.

۲- (۸) شاید مراد از ختم قرآن در شب یا روز فراغت از آن در این دو وقت باشد امّا دعای مستجاب مترتّب بر ختم آن است چنان که در وافی آمده است.

۳- (۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۱.

می نویسد و ده گناه از او محو می کند و ده درجه او را بالا می برد،فرمود:من نمی گویم:به هر آیه ای بلکه به هر حرف با،یا تا،یا نظیر آنها،و فرمود:هر کس یکی از حروف ظاهر قرآن را نشسته در نماز بخواند خداوند پنجاه حسنه برای او می نویسد و پنجاه گناه از او محو می کند و پنجاه درجه او را بالا می برد.هر کس حرفی از قرآن را ایستاده در نماز بخواند خداوند به هر حرفی صد حسنه برایش می نویسد و صد گناه از او محو می کند و صد درجه او را بالا می برد.هر کس قرآن را به تمامی بخواند برای او دیر یا زود دعای مستجابی است.عرض کردم:فدایت شوم همهٔ آن را ختم کند،فرمود:«آری همه اش را.» (۱)

۲-مقدار خواندن قرآن

(۱)می گویم:من از آنچه غزّالی دراین باره از شیوه اصحاب خود نقل کرده که در یک شبانه روز یک یا دو یا سه بار قرآن را ختم می کرده اند صرف نظر می کنم زیرا این مبالغه و گزاف گویی است و بر خلاف حکم عقل و روایاتی است که در این مورد از اهل بیت(علیه السلام) نقل شده است.خود او از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت کرده که فرموده است:«کسی که قرآن را در کمتر از سه روز ختم کند آن را نفهمیده است.» (۲)سپس ذکر کرده که ختم قرآن یک یا دو بار در هفته مستحبّ است.

در کافی به سند خود از محمّد بن عبد اللّه آمده که گفته است:به امام صادق ابی عبد اللّه(علیه السلام)عرض کردم:تمامی قرآن را در یک شب بخوانم؟فرمود:«خوش ندارم قرآن را در کمتر از یک ماه ختم کنی.» (۳)از علیّ بن ابی حمزه نقل شده که گفته است:«بر امام صادق(علیه السلام)وارد شدم؛در این هنگام ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد:فدایت شوم آیا همهٔ قرآن را در ماه رمضان در

ص:۳۰۶

۱- (۱۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۲،شماره ۶.

۲- (۱۱) صحیح ترمذی،ج ۱۱،ص ۶۵،ابن ماجه شماره ۱۳۴۷ از ابن عمر با تقدیم و تأخیر.

۳- (۱۲) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۷.

یـک شب بخـوانم؟فرمـود:«نه» گفت:در دو شب،فرمود:«نه»عرض کرد:در سه شب فرمود:«آری»و بـا دست کرد و فرمود:«ای ابا محمـد رمضـان دارای حقّ و حرمـتی است که هیـچ یـک از ماههـای دیگر شبیه آن نیست (۱)،اصـحاب پیامبر(صلی الله علیه و آله)قرآن را در یـک ماه یا کمتر ختم می کردنـد،قرآن را نبایـد با شـتاب خوانـد بلکه بایـد آن را هموار و شـمرده و با آهنگ خوش قرائت کرد،و چون به آیه ای برسـی که در آن ذکر بهشت شـده درنگ کنی و آن را از خداونـد بخواهی،و چون به آیه ای گذر کنی که در آن از دوزخ یاد شده توقف کنی و از آن به خدا پناه بری». (۲)

از حسین بن خالد از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که گفته است:به آن حضرت عرض کردم:در چه مدّت قرآن را ختم کنم؟فرمود:«آن را به پنـج یا هفت بخش تقسـیم و تلاوت کن.بدان نزد من قرآنی است که به چهارده جزء تقسـیم شده است.» (۳)می گویم:چنان که در این حـدیث آمده،برای پویندگان راه،عمل سـزاوار است، هفته ای یک بار قرآن را ختم کنند؛و برای آنهایی که دست اندرکار اصـلاح قلوب و افکارند و یا به تبلیغ و نشر علوم مشغولند طبق دو حدیث اوّل ماهی یک بار قرآن را به پایـان برساننـد؛و آنهـایی که در معانی قرآن می اندیشـند به سـبب نیازی که به غور و تأمل دارنـد می تواننـد به کمتر از این بسـنده و طبق آنچه در احادیث وارد شـده که در هر روز پنجاه آیه از قرآن خوانده شود عمل کنند.این کمترین مقداری اسـت که باید روزانه از قرآن تلاوت شود.

در کافی به سند حسن از حریز از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:

«قرآن میثاق الهی با بندگان است؛سزاوار است انسان مسلمان در این میثاق بنگرد و هر روز پنجاه آیه از آن را بخواند.» (۴)

۱- (۱۳) امـام(علیه السـلام)اجـازه ختم قرآن را در سه روز به مناسـبت حق ماه رمضان و حرمت و امتیاز آن میان ماههای دیگر توجیه فرموده است.

۲- (۱۴) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۷.

۳- (۱۵) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۷.

۴- (۱۶) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۰۹.

۳-تقسیم قرآن به اجزاء

(۱)کسی که قرآن را در هفته یک بار ختم کند آن را به هفت جزء منقسم سازد،زیرا صحابه قرآن را به اجزای مختلف تقسیم می کرده اند،روایت شده است برخی از آنها در شب جمعه سوره بقره را آغاز می کردند و تا مائده ادامه می دادند؛در شب شنبه سوره انعام را تا هود،در شب یکشنبه سوره یوسف را تا مریم،در شب دوشنبه سوره طه را تا قصص،در شب سه شنبه سوره عنکبوت را تا ص،در شب چهارشنبه سوره تنزیل تا الرّحمن تلاوت و در شب پنجشنبه قرآن را ختم می کردند.

ابن مسعود قرآن را بر غیر ترتیبی که ذکر شد به هفت جزء تقسیم می کرد.گفته شده قرآن هفت جزء است:جزء اوّل مشتمل بر سه سوره،جزء دوّم پنج سوره،جزء سوّم هفت سوره،جزء چهارم نه سوره،جزء پنجم یازده سوره،جزء ششم سیزده سوره،جزء هفتم سوره های مفصّل(کوچک)از سوره ق تا آخر قرآن،صحابه به همین گونه قرآن را تقسیم بندی و قرائت می کردند.دراین باره حدیثی از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)نقل شده و این امر پیش از تقسیم قرآن به پنج و ده و سی جزء بوده است.هر گونه تقسیم بندی قرآن جزء بدین صورت بدعت است.

۴-نوشتن قرآن

(۲)مستحبّ است نویسندگان قرآن را نیکو و خوانا بنویسند،و در نقطه و علامت گذاری با رنگ سرخ و جز آن اشکالی نیست؛زیرا مقصود از آن آراستن و واضح کردن کلمات و جلوگیری از غلط خواندن و خطای قاریان است.بعضی از پیشینیان قرآن را به پنج و ده و سی جزء تقسیم می کردند،و برخی نقطه گذاری را به رنگ سرخ انجام می دادند و گرفتن اجرت در برابر این کار را زشت می شمردند و می گفتند:

قرآن را از این ها دور بدارید.گمان می رود آنان از بیم آن که این اعمال منجر به بدعتها و

نوآوریهای زیادتری شود آنها را ناپسند می شمردند تا این راه را مسدود کنند و شوق خود را به حفظ قرآن از هر گونه تغییر اظهار بدارند.امّا اگر چنین اعمالی به مانعی نینجامد و به نوعی واقع شود که مایه مزید معرفت گردد اشکالی نخواهد داشت.برخی از اینان می گفتند:از قرآن نقطه دار تلاوت می کنم و خودم قرآن را نقطه نمی گذارم.

اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر نقل کرده که گفته است:قرآن در مصحفها خالی از نقطه و علامت بود.نخستین چیزی که در آن احداث کردند نقطه گذاری بر«با»و«تا» بود و گفتند:زیرا سبب روشنی و وضوح آن است.سپس در پایان آیه ها نقطه های بزرگ گذاشتند و گفتند:باکی نیست؛زیرا با این کار آغاز هر آیه دانسته می شود.و پس از آن خواتیم و فواتح را پدید آوردند.

برخی گفته اند این ها را حجّاج احداث کرده است،او قاریان را فرا خواند تا کلمات و حروف قرآن را شمردند و آن را به اجزای متساوی تقسیم و بر سی جزء مرتّب کردند و تقسیمات دیگری نیز به عمل آوردند.

می گویم:کافی به سند خود از محمّد بن ورّاق نقل کرده که گفته است:من کتابی را به ابی عبد اللّه(علیه السلام)عرضه داشتم که در آن قرآنی بود که با آب طلا-مهر و عشرگذاری گردیده و در آخر آن سوره ای با آب طلا نوشته شده بود.آن را به امام(علیه السلام)نشان دادم؛آن حضرت عیبی بر آن نگرفت جز نوشتن قرآن با طلا-و فرمود:«خوش ندارم که قرآن جز با مرکّب سیاه که در آغاز با آن نگارش یافته نوشته شود.» (۱)داود بن سرحان از آن حضرت روایت کرده که فرموده است:«آراستن مصحف و شمشیر با زر و سیم اشکالی ندارد.» (۲)

۵-ترتیل

(۱)و آن در قرائت قرآن مستحبّ است،زیرا ما بزودی بیان خواهیم کرد که مقصود از

۱- (۱۷) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۲۹.

۲- (۱۸) همان مأخذ،ج ۶،ص ۴۷۵.

قرائت تفکّر است و ترتیل به این امر کمک می کند.بدین سبب امّ سلمه قرائت پیامبر(صلی الله علیه و آله)را قرائتی که حرف به حرف تفسیرکننده بوده توصیف کرده است. (۱)

ابن عبّاس گفته است:اگر سوره های بقره و آل عمران را با ترتیل بخوانم و در آنها تدبّر کنم نزد من محبوب تر است از این که همهٔ قرآن را با شتاب تلاوت کنم.

می گویم:پیش از این دراین باره حدیثی از اهل بیت(علیه السلام)نقل شده است.در کافی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«قرآن را با اعراب بخوانید،زیرا قرآن عربی است.» (۲)در قرآن مجید آمده است: وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً ؛و ترتیل عبارت از حفظ وقوف و بیان حروف است چنان که از امیر مؤمنان(علیه السلام)روایت شده است.حفظ وقوف را به وقف تامّ و حسن،و بیان حروف را به ادای تمامی صفات معتبر در آنها تفسیر کرده اند اعمّ از جهر،همس،اطباق،استعلاء و جز این ها. (۳)

در روایت دیگری است که آن حضرت در معنای ترتیل فرموده است:«آن را خوب ادا کن،و آن را مانند شعر با شتاب مخوان و همچون ریگ آن را پراکنده مساز، لیکن دلهای سخت خود را به وسیله آن(از خداوند)بیمناک سازید و همّت شما این نباشد که سوره را زود به آخر برسانید.» (۴)و نیز در معنای ترتیل گفته اند،یعنی:آن را با آرامی و تدبّر بخوان،و نیز گفته شده ترتیل این است که اگر شنونده بخواهد حروف کلمات را بشمارد بتواند،چنان که دربارهٔ

۱- (۱۹) سنن ابی داود،ج ۱،ص ۳۳۸،سنن ترمذی،ج ۱۱،ص ۴۳ ابواب فضائل القرآن و ص ۴۸ ابواب القراءات؛مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۷۸.

۲- (۲۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۵.

۳- (۲۱) جهر به معنای بلند کردن صداست و همس ضدّ آن است؛اطباق به معنای پوشاندن است زیرا هنگام تلفّظ حروف اطباق که ص و ض و طاء و ظاء است زبان همچون طبقی کام بالا را می پوشاند؛استعلاء به معنای طلب بلندی است زیرا هنگام تلفظ حروف استعلاء که ق،ظ،خ،ص،ض،غ،و طاء است زبان به بالا میل می کند-م.

۴- (۲۲) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۴.

قرائت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت شده است. (۱)

از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که ترتیل عبارت از این است که:«درنگ کنی و آواز خود را نیکو سازی.» (۲)غزّالی می گوید:بدان ترتیل مستحبّ است و این تنها به منظور تدبّر در آیات نیست،زیرا برای غیر عرب زبان که معنای قرآن را نمی فهمد نیز ترتیل و تأنّی در قرائت مستحبّ است،چه این امر به تعظیم و احترام نزدیک تر و تأثیر آن در دل شدیدتر است.

۶-گریستن

(۱)گریه با قرائت مستحبّ است؛پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«قرآن بخوانید و گریه کنید و اگر نمی گریید خود را به گریه کنندگان مانند کنید.» (۳)صالح مرّی گفته است: (۴)قرآن را در خواب بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)خواندم،به من فرمود:«ای صالح!این قرائت قرآن است گریه کو؟» ابن عبّاس گفته است:هنگامی که در سجده سبحان اللّه می خوانید در سر برداشتن از سجود شتاب مکنید تا آنگاه که بگریید؛و اگر چشم کسی از شما نمی گرید دلش بگرید؛و طریق وادار کردن خود به گریه این است که غم و اندوه را به دلش وارد کند، زیرا اندوه منشأ گریه است.

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«قرآن با غم نازل شده است هنگامی که آن را می خوانید خود را غمین سازید.» (۵)

۱- (۲۳) این حدیث پیش از این طبق روایت ام سلّمه از ترمذی،ابی داود،نقل شده و نسائی نیز آن را روایت کرده است.

۲- (۲۴) مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۷۸.

۳- (۲۵) سنن ابن ماجه به شماره ۴۱۹۶ از حدیث سعد بن ابی وقّاص به استثنای جملهٔ«قرآن بخوانید».

۴- (۲۶) او یکی از زاهدان بصره بوده و چنان که ذهبی گفته روایات او ضعیف و متروک است.

۵- (۲۷) عراقی گفته است:ابو یعلی و ابو نعیم آن را در حلیه از حدیث ابن عمر روایت کرده اند.

می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)کافی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«قرآن با اندوه نازل شده است پس آن را با اندوه بخوانید.» (۱)و نیز کافی از آن حضرت نقل کرده است:«خداوند به موسی بن عمران وحی فرمود که چون در برابر من بایستی مانند فقیر ذلیل بایست،و هنگامی که تورات می خوانی آن را با آوازی حزن انگیز بخوان.» (۲)غزّالی می گوید:وجه احضار غم به دل تأمّل در تهدید و وعید و میثاق و عهودی است که در قرآن است و پس از آن باید دربارۀ کوتاهیهای خود در قبال اوامر و نواهی الهی بیندیشد و در نتیجه اندوهگین و گریان شود؛و اگر مانند صاحبان دلهای پاک غم و اندوه او را فرا نگیرد باید بر این فقدان غم و گریه بگرید،زیرا این بزرگ ترین مصیبت است.

۷-ادای حقّ آیات

(۱)بدین ترتیب که چون به آیه سجود برسد سجده کند،همچنین هرگاه آیات سجده را از زبان دیگری بشنود.

می گویم:در قرآن پانزده سجده است؛چهارتای آنها واجب است و به آنها عزائم گفته می شود و بقیّۀ آنها مستحبّ می باشند،و در سوره حجّ دو سجده است.کمترین کاری که برای ادای این سجده باید انجام داد نهادن پیشانی بر زمین است،و کاملترین آن این است که شرائط سجود نماز در آن رعایت شود،اعمّ از پوشیدن عورت،روبه قبله بودن، پاکی جامه و بدن از پلیدی نجاست و حدث و این که تکبیر بگوید و اعضای هفتگانه را بر زمین نهد و در سجود دعا بخواند و پس از سر برداشتن از سجده تکبیر بگوید.وقت این سجده هنگامی است که قدر واجب (۳)از آیه را بر زبان آورد و باید فوری آن را

۱- (۲۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۴،به شماره ۲.

۲- (۲۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۵،به شماره ۶.

۳- (۳۰) قدر واجب مجموع آیه است و با قرائت بعضی از آن سجده واجب نمی شود.

انجام دهد.و با تأخیر ساقط نمی شود.در خبر صحیح از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که از آن حضرت پرسیدند کسی آیه سجده را می خواند و فراموش می کند که سجده کند تا آنگاه که رکوع و سجود را به جا می آورد؟فرمود:«اگر سجده از غرائم است هر زمان به یادش آمد سجده کند.» (۱)در کافی از آن حضرت روایت شده است که هرگاه یکی از شما آیهٔ سجدهٔ واجب را تلاوت کند در سجود خود بگوید:سجدت لک تعبّدا و رقّا لا مستکبرا عن عبادتک و لا مستنکفا و لا متعظّما بل أنا عبد ذلیل خائف مستجیر. (۲)

غزّالی می گوید:و در سجود خود به آنچه متناسب و سزاوار آیه ای است که آن را قرائت کرده دعا کند؛فی المثل هنگامی که آیهٔ: خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ را قرائت کند بگوید:اللّهمّ اجعلنی من السّاجدین لوجهك المسبّحین بحمدك و أعوذ بك أن أكون من المستكبرين عن أمرك أو على أوليائك و چون آیه: وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً بخواند بگوید:اللّهم اجعلنی من الباکین الخاشعین لك:و در هر سجده ای چنین کند.

۸-استعاذه پیش از قرائت

(۱)بدین نحو که بگوید:اعوذ باللّه السّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم،ربّ أعوذ بک من همزات الشیاطین و أعوذ بک ربّ أن یحضرون و سوره:قل أعوذ بربّ النّاس و سوره حمد را بخواند و چون از قرائت هر سوره فارغ شود بگوید:صدق اللّه تعالی و بلّغ رسوله الکریم اللّهم أنفعنا به و بارک لنا فیه،الحمد للّه ربّ العالمین،و أستغفر اللّه الحیّ القیّوم؛و در اثنای قرائت چون به آیه ای رسد که در آن تسبیح و تکبیر است تسبیح و تکبیر بگوید،و اگر به آیه دعا و استغفار رسد دعا و استغفار

۱- (۳۱) نوادر بزنطی؛مستطرفات السرائر؛تهذیب؛ج ۱،ص ۲۱۹.

۲- (۳۲) کافی،ج ۳،ص ۳۲۸،شماره ۲۳.

کنـد،و اگر به آیه مشـتمل بر امیـد و رجا گذرش افتد از خدا بخواهد،و اگر به آیه تخویف و تهدید برسد به خداوند پناه برد و اسـتعاذه کنـد،و این ها را می توانـد به زبان یا به دل انجام دهد و بگوید:سـبحان اللّه،نعوذ باللّه،اللّهم ارزقنا،اللهم ارحمنا.حذیفه گفته است:

با پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله)نماز گزاردم،آن حضـرت سوره بقره را آغاز فرمود،چون به آیه عذاب می رسـید استعاذه می فرمود و به آیهٔ رحمت که می رسید مسألت می کرد و به آیه تنزیه که می رسید تسبیح می گفت و هنگامی که از قرائت سوره فارغ شد آنچه را در موقع ختم قرآن بر زبان می آورد خواند که:اللّهم ارحمنی بالقرآن و اجعله لی اماما و نورا و هدی و رحمه اللّهم ذکّرنی منه ما نسیت،و علّمنی منه ما جهلت،و ارزقنی تلاوته آناء اللّیل و النّهار و اجعله حجّه یا ربّ العالمین. (۱)

می گویم:اگر در آغاز به گفتن أعوذ باللّه من الشیطان الرّجیم بسـنده کنـد در امتثال امر کافی است،چه خداونـد متعال فرموده است: فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیم (۲).گفته انـد:این امر برای تطهیر زبان از ذکر غیر خـداست که بر آن جاری شده است تا برای ذکر خداوند آماده شود،و برای پاکیزه کردن خانه دل از لوث وسوسه هاست تا سـلطان معرفت در آن فرود آید،و شایسته است به هنگام استعاذه به این ها توجّه داشته باشد.

از امـام صادق(علیه السـلام)نقل شـده که فرموده است:«هنگامی که مصـحف را برای تلاوت به دست می گیری بگو:اللّهم إنّی أشـهدک أنّ هـذا کتابک المنزل من عندک علی رسولک محمّد بن عبد اللّه(صـلی الله علیه و آله)و کلامک النّاطق علی لسان نبیّـک جعلته هادیـا منک الی خلقک و حبلا متّصـلا فیما بینک و بین عبادک اللّهم إنّی نشـرت عهـدک و کتابک اللّهم فاجعل نظری فیه عباده و قراءتی فیه ذکرا و فکری فیه اعتبارا و

۱- (۳۳) صـدر این حدیث را احمد و ابو یعلی روایت کرده اند،مجمع الزّوائد،ج ۲،ص ۲۷۲،عراقی گفته است:ابو منصور مظفّر بن حسـین ارجانی در فضائل القرآن و ابو بکر بن ضـحّاک در الشمائل آن را از طریق ابی ذرّ هروی از داود بن قیس به تفصیل روایت کرده اند.

۲- (۳۴) نحل/۹۸:هنگامی که قرآن می خوانی از شرّ شیطان رانده شده به خدا پناه بر.

اجعلنی ممّن اتّعظ ببیان مواعظک فیه و اجتنب معاصیک،و لا تطبع عند قراءتی علی قلبی و لا علی سمعی و لا تجعل علی بصری غشاوه،و لا تجعل قراءتی قراءه لا تدبّر فیها بل اجعلنی أتدبّر آیاته و احکامه،آخذا بشرائع دینک،و لا تجعل نظری فیه غفله و لا قراءتی هذرا إنّک أنت الرءوف الرّحیم.» (۱)و روایت شده که به هنگام فراغ از قرائت بگوید:«اللّهم إنّی قد قرأت ما قضیت من کتابک الذی أنزلته علی نبیّک الصّادق(علیه السلام)فلک الحمد ربّنا،اللّهم اجعلنی ممّن یحلّ حلاله و یحرّم حرامه و یؤمن بمحکمه و متشابهه و اجعله انسا فی قبری و انسا فی حشری و اجعلنی ممّن ترقیه بکلّ آیه درجه فی اعلی علیّین آمین ربّ العالمین.» (۲)و از آن حضرت نقل کرده اند که چون به یا ایها النّاس،و یا ایّها الّذین آمنوا می رسید می گفت:لبّیک ربّنا،و چون سوره شمس را ختم می کرد می گفت:صدق اللّه و صدق رسوله،و چون اللّه خیر أمّا یشرکون را قرائت می کرد می فرمود:اللّه خیر اللّه اکبر،و هنگامی که آیه: ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ را می خواند می فرمود:کذب العادلون باللّه،و چون آیه: اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ را تلاوت می کرد سه بار تکبیر می گفت،و هنگامی که از قرائت سوره اخلاص فارغ می شد می فرمود:کذلک اللّه ربّی.

و نیز روایت شده که در هنگام قرائت قول خداوند متعال: فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِماءٍ مَعِینٍ ، می فرمود:اللّه ربّنا،و با خواندن أَ لَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی می گفت:

سبحانک بلی،و با قرائت: أَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ ،می فرمود:بل أنت اللّه الخالق؛و در برابر آیهٔ أَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ ،بل أنت اللّه الزارع در برابر: أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤُنَ ،بل أنت اللّه المنشئ،و در برابر: فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ ،لا بشیء من

۱- (۳۵) اختصاص شیخ مفید،ص ۱۴۱.

۲- (۳۶) اختصاص شیخ مفید،ص ۱۴۱.

آلائک ربّ اکذّب،می فرمود:و به همین گونه نسبت به آیات دیگر.ظاهرا آن حضرت آنچه را مناسب هر آیه بوده بیان می فرموده است (۱).

برای ختم قرآن دعاهای مشهوری است.بهترین و کاملترین آنها دعایی است که در صحیفهٔ سجّادیهٔ امام علیّ بن الحسین(علیه السلام)وارد شده است (۲).

۹-بلند خواند قرآن

(۱)شک نیست که انسان ناگزیر است قرآن را چنان بخواند که خودش بشنود؛امّا بلند خواندن آن به گونه ای که آن را به گوش دیگری برساند از جهتی مستحبّ و از جهت دیگر مکروه است.روایتی که از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)نقل شده است دلالت بر استحباب پنهانی خواندن قرآن دارد،چه فرموده است:«فضیلت پنهان خواندن قرآن بر تلاوت آشکار آن مانند فضیلت صدقهٔ پنهان بر صدقهٔ آشکار است.» (۳)و با عبارتی دیگر فرموده است:«خوانندهٔ قرآن در آشکار مانند دهندهٔ صدقه در آشکار و خوانندهٔ آن در پنهانی مانند دهندهٔ صدقه در پنهانی است.» (۴)در خبری که مفهوم عامّ دارد آمده است:«عمل پنهانی بر عمل آشکار هفتاد برابر برتری دارد.» (۵)همچنین فرموده است:

بهترین روزی آن است که نیاز را برآورد و بهترین ذکر آن است که پنهان باشد.» (۶)در خبر آمده است:«قرائت خود را در بین مغرب و عشاء بر یکدیگر آشکار نکنند.» (۷)سعید بن مسیّب یک شب در مسجد پیامبر(صلی الله علیه و آله)شنید عمر بن عبد العزیز که

۱- (۳۷) کافی،ج ۱،ص ۱۹،تهذیب،ج ۱،ص ۱۷۱ و ۲۲۱ و ۲۴۷؛ثواب الاعمال.

۲- (۳۸) دعای ۴۲ که آغاز آن این است:اللّهم صلّ علی محمد و آله و أفرشنی مهاد کرامتک.

۳- (۳۹) به این حدیث با این الفاظ آگاهی نیافتم.

۴- (۴۰) سنن ابی داود،ج ۱،ص ۳۰۶،ترمذی،ج ۱۱،ص ۴۱ و گفته است:این حدیث حسن و غریبی است؛الکبیر طبرانی از دو طریق با الفاظی دیگر؛مجمع الزّوائد،ج ۲،ص ۲۶۶.

۵- (۴۱) الشعب بیهقی،المغنی،وسائل الشیعه باب استحباب العباده فی السّر...از ابواب مقدمه العبادات.

۶- (۴۲) احمد،ابن حبان و بیهقی از سعد بن ابی وقّاص به سند صحیح،الجامع الصغیر باب الخاء.

۷- (۴۳) سنن ابو داود ج ۱،ص ۳۰۶،بدون ذکر مغرب و عشاء،مسند احمد،ابو یعلی با،الفاظی دیگر، مجمع الزّوائد،ج ۲،ص ۲۶۵.

خوش آواز بود در نمازش قرائت را بلند می خواند.به غلامش گفت:برو به این نمازگزار بگو آهسته بخواند.غلام گفت:مسجد از آن ما نیست و این نمازگزار را از آن بهره ای است.سعید آواز برآورد که ای نمازگزار اگر با نماز خود رضای حقّ تعالی را می طلبی آوازت را آهسته کن و اگر خشنودی مردم را می جویی آنان هرگز نمی توانند چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنند.عمر خاموش شد و رکعات را سبک به پایان رسانید،و هنگامی که سلام نماز را گفت نعلین خویش را برداشت و بازگشت،و او در آن زمان حاکم مدینه بود.

آنچه بر استحباب جهر دلالت دارد این است که روایت شده پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)شنید گروهی از اصحاب در نماز شب قرائت را بلند می خوانند.آن حضرت عمل آنها را تصویب کرد (۱)و فرمود:«چون یکی از شما برای نماز شب برخیزد باید قرائت را بلند بخواند،زیرا فرشتگان و اهل خانه چون صدای او را بشنوند به او اقتدا می کنند.» (۲)در جمع میان این احادیث آنچه مناسب تر به نظر می رسد این است که آهسته خواندن از ریا و تظاهر دورتر و نسبت به کسی که خود را از این اوصاف در امان نمی بیند افضل است؛ لیکن اگر از این جهت بیمی بر خود ندارد و بلند خواندن او وقت نماز را بر دیگری مشوّش نمی کند بلند خواندن افضل خواهد بود،زیرا عمل در آن بیشتر است و فایده اش به دیگری نیز می رسد،و خیری که دیگری از آن بهره مند شود بهتر از خیری است که از حدّ صاحبش تجاوز نکند،بعلاوه بلند خواندن دل خواننده را بیدار و فکر او را دربارۀ آنچه می خواند متمرکز و گوشش را به آن مشغول،و خواب را از او دور می سازد و بر نشاط او برای خواندن می افزاید،و از کسالت او می کاهد،و با بلند خواندن امید آن را دارد که خوابیده ای را بیدار کند،و سبب احیای وی شود،و بسا بیکاره ای غفلت زده او را مشاهده کند و به سبب نشاط او به کار و جنبش درآید و مشتاق خدمت شود.قاری هر

ص:۳۱۷

۱- (۴۴) سنن ابی داود،ج ۱،ص ۳۰۶.

۲- (۴۵) الکبیر طبرانی در باب حدیث؛مجمع الزوائد،ج ۲،ص ۲۶۶.

زمان چیزی از این نیّات به دلش برسد بلند خواندن برایش افضل خواهد بود،و اگر همهٔ این نکات را در نیّت داشته باشد اجر او چند برابر می باشد؛و اعمال نیکوکاران با کثرت نیّت رشد و نمو می یابد و اجر آنها مضاعف می گردد،و اگر در یک عمل ده نیّت در نظر داشته باشد برای او ده اجر خواهد بود.از این رو می گوییم:تلاوت قرآن از روی مصحف افضل است،زیرا موجب مزید فعالیّت چشم و دقّت در مصحف و حمل آن است و به سبب این ها ثواب آن زیاد می شود.گفته اند ختم قرآن از روی مصحف ثواب آن هفت برابر است،زیرا نظر کردن به قرآن عبادت است،و بسیاری از صحابه قرآن را از روی مصحف می خواندند و کراهت داشتند از این که روزی از خانه بیرون آیند در حالی که به قرآن نگاه نکرده باشند.

می گویم:از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت شده که فرموده است:«بهره ای را که چشمانتان از عبادت دارند به آنها بدهید.»عرض شد:ای پیامبر خدا!بهرهٔ چشمها از عبادت چیست؟فرمود:«نظر کردن به قرآن و تفکّر در آن و عبرت گرفتن از شگفتیهای آن.» (۱)علاّمه طوسی در کتاب آداب خود از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت کرده که فرموده است:«بهترین عبادت امّتم نظر کردن به قرآن و خواندن آن است.» (۲)در کافی به سند خود از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«کسی که قرآن را از روی مصحف بخواند از چشمانش بهره برده و از گناهان پدر و مادرش کاسته است،هر چند آنها کافر باشند.» (۳)و نیز به سند خود از اسحاق بن عمّار روایت کرده که گفته است:به ابی عبد اللّه(علیه السلام) عرض کردم:فدایت شوم من قرآن را از بردارم،آن را از حفظ بخوانم افضل است یا از روی مصحف؟فرمود:«بخوان و به مصحف نگاه کن که این افضل است.آیا نمی دانی که نظر کردن به مصحف عبادت است؟» (۴)

۱- (۴۶) الشعب بیهقی با سند ضعیف از ابی سعید؛الجامع الصغیر.

۲- (۴۷) آداب المتعلّمین،ص ۱۵۱،چاپ ملحق به شرح باب حادی عشر.

۳- (۴۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۳،شماره ۱.

۴- (۴۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۱۳،شماره ۳.

و سزاوار این بود که غزّالی نظر کردن به مصحف را یکی دیگر از آداب تلاوت قرار می داد.

۱۰-نیکو خواندن قرآن

(۱)بدین طریق که آواز را با گردانیدن آن در گلو بیاراید بی آن که زیاد آن را بکشد و نظم صدا را به هم زند،و این سنّت است،پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«با آواز خود قرآن را زینت دهید.» (۱)و نیز فرموده است:«خداوند به چیزی اجازه نداده که مانند اجازهٔ او به خواندن قرآن با آواز خوش باشد» (۲)؛و نیز:«کسی که با قرآن تغنّی نکند از ما نیست.» (۳)گفته اند:مراد از تغنّی استغنا و بی نیازی است،و نیز گفته اند:مقصود ترنّم و گردانیدن صداست و این معنا از نظر اهل لغت درست تر است.

و نیز روایت شده است که آن حضرت شبی به صدای عبد اللّه بن مسعود گوش فرا داد؛سپس فرمود:«هر کس بخواهد قرآن را تروتازه آن چنان که نازل شده است بخواند باید مانند ابن امّ عبد(ابن مسعود)قرائت کند.» (۴)و نیز به ابن مسعود فرمود:«بخوان».ابن مسعود عرض کرد:ای پیامبر خدا قرآن بر شما نازل شده من بخوانم؟فرمود:«من دوست دارم قرآن را از غیر خودم بشنوم»؛ابن مسعود قرآن می خواند و پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)می گریست (۵).و نیز فرمود:«کسی که به آیه ای از کتاب خدا گوش فرا دهد آن آیه در روز قیامت برای او نوری خواهد بود.»و در خبر است:«ده حسنه برایش نوشته می شود»؛ (۶)و هر قدر ثواب شنونده زیاد باشد

ص:۳۱۹

۱- (۵۰) سنن دارمی،ج ۲،ص ۴۷۴،احمد،ابو داود،ابن ماجه،در سنن بیهقی آمده:«آوازتان را با قرآن زینت دهید.»

۲- (۵۱) صحیح بخاری؛صحیح مسلم؛سنن بیهقی،ج ۲،ص ۵۴ و،ج ۱۰،ص ۲۲۹؛در صحیح بخاری و مسلم اضافه شده«آن را بلند بخواند.»و به همین گونه در سنن دارمی است،ج ۲،ص ۴۷۱ و ۴۷۲.

۳- (۵۲) صحیح بخاری؛صحیح مسلم؛سنن بیهقی،ج ۲،ص ۵۴ و،ج ۱۰،ص ۲۲۹؛در صحیح بخاری و مسلم اضافه شده«آن را بلند بخواند.»و به همین گونه در سنن دارمی است،ج ۲،ص ۴۷۱ و ۴۷۲.

۴- (۵۳) سنن ابن ماجه،شماره ۱۳۸.

۵- (۵۴) صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۶- (۵۵) مسند احمد از حدیث ابی هریره و سند آن ضعیف است؛الجامع الصغیر باب میم.

خواننده که سبب آن است در ثواب او شریک خواهد بود،مگر این که قصد او از تلاوت ریا و خودنمایی باشد.

می گویم:دراین باره از طریق خاصّه(شیعه)در کافی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«برای هر چیزی زیوری است و زیور قرآن آواز خوش است.» (۱)و نیز از آن حضرت نقل شده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«از بالاترین زیباییها موی زیبا و آواز خوش است.» (۲)امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«خداوند هر پیامبری را برانگیخته خوش آواز بوده است.» (۳)و نیز از آن حضرت روایت است که فرمود:«علیّ بن الحسین(علیه السلام)قرآن را از همهٔ مردم خوش آوازتر می خواند.سقّاها که عبور می کردند بر در خانه اش می ایستادند و به قرائت آن حضرت گوش فرا می دادند.ابو جعفر امام باقر(علیه السلام)نیز از همه کس خوش آوازتر بود.» (۴)علی بن محمد نوفلی از ابی الحسن امام موسی بن جعفر(علیه السلام)روایت کرده که نزد آن حضرت دربارهٔ آواز خواندن یاد کردم،فرمود:«علیّ بن الحسین(علیه السلام)هنگامی که قرآن می خواند،بسا کسی از نزدیک او می گذشت از آواز خوش او مدهوش می شد؛و اگر امام چیزی از آوازش را آشکار کند مردم تاب شنیدن آن را نخواهند داشت».عرض کردم:

مگر نبود که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)با مردم به جماعت نماز می خواند و آوازش را به قرآن بلند می کرد،فرمود:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به اندازه تحمّل و طاقت آنانی که پشت سرش بودند آوازش را بلند می کرد.» (۵)از ابی بصیر نقل شده که گفته است:به ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)عرض کردم:هر زمان قرآن را با صدای بلند می خوانم شیطان نزدم می آید و می گوید:تو با این کار به

۱- (۵۶) کافی،ج ۲،ص ۶۱۴،باب ترتیل القرآن بالصّوت الحسن.

۲- (۵۷) کافی،ج ۲،ص ۶۱۴،باب ترتیل القرآن بالصّوت الحسن.

۳- (۵۸) کافی،ج ۲،ص ۶۱۴،باب ترتیل القرآن بالصّوت الحسن.

۴- (۵۹) کافی،ج ۲،ص ۶۱۴،باب ترتیل القرآن بالصّوت الحسن.

۵- (۶۰) کافی،ج ۲،ص ۶۱۴،باب ترتیل القرآن بالصّوت الحسن.

خانواده ات و مردم ریاکاری و خودنمایی می کنی.فرمود:«ای ابا محمّد!قرآن را با آوازی متوسّط بخوان که خانواده ات بشنوند،و آوازت را در خواندن قرآن در گلو بچرخان،زیرا خدای عز و جلّ آواز خوش را که در گلو چرخانده شود دوست دارد.» (۱)از جابر نقل شده که گفته است:به ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)عرض کردم:مردمی هستند که چون چیزی از قرآن را ذکر کنند و یا برای آنان خوانده شود مدهوش می شوند، به طوری که اگر دستها یا پاهای یکی از آنها را ببرند نمی فهمد،فرمود:سبحان اللّه این از شیطان است(اهل حقّ)به چنین چیزی توصیف نشده اند همانا تأثّر از قرآن نرم دلی و رقّت و ریختن اشک و ترس است.» (۲)در الفقیه آمده که مردی از علیّ بن الحسین(علیه السلام)دربارۀ خریدن کنیزکی خوش آواز پرسش کرد.فرمود:«گناهی بر تو نیست که آن را بخری تا بهشت را به یادت آورد.» یعنی با قرائت قرآن و زهد و آنچه غنا نیست یادآور بهشت باشد،امّا غناء حرام و ممنوع است.پایان گفتار الفقیه. (۳)

امّا استماع قرآن به هنگامی که دیگری آن را بخواند شاید واجب باشد،زیرا در کتاب و سنّت به آن امر شده و خداوند متعال فرموده است: وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . (۴)

در تهذیب به سند صحیح از معاویه بن وهب نقل شده که گفته است:به ابی عبد اللّه(علیه السلام)عرض کردم مردی که به پیشنمازی او خشنود نیستی در نمازی که قرائت آن را به جهر می خواند پیشنمازی می کند،فرمود:«هرگاه شنیدی کتاب خدا خوانده می شود به آن گوش بده،عرض کردم:او مرا مشرک می داند،فرمود:«اگر او معصیت خدا می کند تو اطاعت خدا کن.»من سخنم را تکرار کردم،لیکن آن حضرت به من اجازه نداد،عرض کردم:من در خانه ام نماز می گزارم سپس به سوی او می روم.پاسخ داد:

۱- (۶۱) کافی،ج ۲،ص ۶۱۴،باب ترتیل القرآن بالصّوت الحسن.
۲- (۶۲) کافی،ج ۲،ص ۶۱۴،باب ترتیل القرآن بالصّوت الحسن.
۳- (۶۳) کافی،ج ۲،ص ۶۱۴،باب ترتیل القرآن بالصّوت الحسن.
۴- (۶۴) اعراف/۲۰۴:و هنگامی که قرآن خوانده شود گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید.

«خودت می دانی»و فرمود:علی(علیه السلام)در نماز صبح بود؛ابن کوّا که در پشت سر آن حضرت نماز می گزاشت این آیه را خواند: وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ . (۱)علی(علیه السلام)به احترام قرآن خاموش ماند تا او آیه را تمام کرد،سپس قرائت خود را از سر گرفت.ابن کوّا دوباره آیه را خواند.آن حضرت نیز خاموشی اختیار و پس از آن قرائت را اعاده کرد.ابن کوّا برای بار دیگر آیه را خواند.علی(علیه السلام)خاموشی گزید و سپس این آیه را تلاوت فرمود: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لا یُوقِنُونَ . (۲)پس از آن سوره را به پایان رسانید و به رکوع رفت.» (۳)از ابن بکیر به سند موثّق نقل شده که گفته است:از ابی عبد اللّه(علیه السلام)پرسیدم اگر ناصبی امام جماعت باشد در نماز با او چه بگوییم؟فرمود:«اگر قرائت را بجهر بخواند به خاطر قرآن سکوت کن و گوش بده سپس رکوع و سجود را فرادا به جا بیاور.» (۴)

باب سوّم:در اعمال باطنی تلاوت

اشاره

(۱)و آن ده چیز است:۱-فهم اصل کلام ۲-تعظیم ۳-تدبّر ۴-حضور قلب ۵-تفهّم ۶-ترک موانع فهم ۷-تخصیص ۸-تأثّر ۹-ترقّی ۱۰-تبرّی.

۱-آنچه در مرتبهٔ نخست قرار دارد فهم عظمت کلام و درک فضل و لطف

باری تعالی دربارهٔ بندگان است

۱- (۶۵) زمر/۶۵:به تو و همه پیامبران پیش از تو وحی شده که اگر مشرک شوی تمام اعمالت نابود می شود و به یقین از زیانکاران خواهی بود.

۲- (۶۶) روم/۶۰:پس شکیبایی کن همانا وعده خداوند حقّ است،و هرگز کسانی که ایمان ندارند نباید تو را خشمگین سازند.

۳- (۶۷) کافی،ج ۲،ص ۲۵۵.

۴- (۶۸) تهذیب،ج ۱،ص ۲۵۵.

(۱)که این کلام را از عرش جلال خود در سطح فهم مردم نازل فرموده است،و باید اندیشید که چگونه خداوند در رسانیدن معانی کلام خود که صفتی قائم به ذات اوست به مرتبهٔ فهم مردم،به بندگان لطف و کرم فرموده و چگونه آن صفت در طیّ حروف و اصوات که از صفات بشری است بر آنان تجلّی کرده است.بشر عاجز است از این که صفات باری تعالی را جز از طریق صفات خویش درک کند،و اگر جمال کلام او در کسوت حروف پوشیده نبود بی شکّ آسمان و زمین یارای شنیدن کلام او را نداشت؛و آنچه بین اینهاست از مشاهدهٔ عظمت قدرت و انوار جلال او متلاشی می شد.اگر خداوند موسی را پابرجا نمی داشت هرگز یارای شنیدن کلام او را نداشت، چنان که کوه مبادی تجلّی او را طاقت نیاورد و ریزریز شد.تفهیم عظمت کلام حقّ تعالی جز با مثالهایی در حدّ فهم مردم امکان پذیر نیست،از این رو برخی از ارباب معرفت گفته اند:هر حرفی از سخن خداوند در لوح محفوظ بزرگتر از کوه قاف است،و اگر همهٔ فرشتگان جمع شوند که یک حرف آن را حمل کنند نخواهند توانست،مگر آن که اسرافیل درآید چه او فرشتهٔ لوح است،و او به اذن خداوند و قوّت و قدرت او آن را برمی دارد،زیرا باری تعالی وی را توانا گردانیده و بدان کار مشغول ساخته است.

یکی از حکیمان برای بیان لطف خداوند در رسانیدن معانی کلام خود-با همهٔ علوّ مرتبه-به سطح فهم انسان-با همهٔ پستی درجه-تعبیر زیبایی به کار برده و مثلی آورده که نارسا نیست.و آن این که او یکی از پادشاهان را به شریعت پیامبران دعوت کرد.

پادشاه چیزهایی از او پرسید.وی پاسخهایی درخور فهمش به او داد.پادشاه گفت:تو معتقدی و ادعا می کنی که آنچه پیامبران آورده اند سخن آدمیان نیست و کلام خداوند است،در این صورت آدمیان چگونه می توانند سخنان خداوند را درک کنند؟حکیم پاسخ داد:ما می بینیم هنگامی که مردم می خواهند بعضی مفاهیم را به چهارپایان و پرندگان بفهمانند و آنها را به جلو یا عقب برانند یا آنها را به رفتن به سویی یا برگشتن از آن وادار کنند،چون می بینند چهارپایان قادر به تمیز گفتار آدمیان که از روی عقل و با

حسن ترتیب و نظم بدیع از آنها صادر می شود نیستند خود را در مرتبه تمیز حیوانات قرار می دهند و با وضع صداهایی که در خور این حیوانات است مانند بانگ زدن،سوت کشیدن و آوازهایی که نزدیک به آواز آنهاست و تاب تحمّل آن را دارند مقاصد خود را به آنها می فهمانند.مردم نیز به همین گونه از فهم کلام خداوند و کنه آن و درک کمال صفات او عاجزند و به صوت و حرف که میان ایشان تبادل می شود حکمت الهی و صفات او را می شنوند،همچنان که چهارپایان به بانگ زدن و سوت کشیدن مقاصد آدمیان را درک می کنند،و این امر مانع آن نیست که حرف و صوت به سبب شرافت معانی و حکمتهایی که در آن صفات نهفته است عزّ و شرف یابند و بر اثر عظمت آنها معظّم شوند.بنابراین صوت برای حکمت به منزله جسد و مسکن،و حکمت برای صوت همچون جان و روان است؛و همان گونه که«تن آدمی شریف است به جان آدمیّت» حرف و صوت کلام نیز به سبب حکمتهایی که در آن است شریف و ارجمند می باشند.

بی شکّ سخن را منزلتی عالی و پایگاهی بلند است؛سلطنت آن قاهر و حکم آن در حقّ و باطل نافذ است؛او داوری دادگر و گواهی پسندیده است؛امر و نهی می کند و باطل را یارای آن نیست که در برابر کلام حکمت آمیز قدّ برافرازد،همچنان که سایه را قدرت آن نیست که در برابر اشعّه تابناک خورشید عرض وجود کند.آدمیان توان آن را ندارند که در اعماق حکمت غور و نفوذ کنند،همان گونه که با چشمان خود نمی توانند به عین خورشید بنگرند.لیکن از چشمه خورشید تنها آن مقدار که چشمان آنها بدان زنده شود و حوایج آنها بدان برآورده گردد بهره مند می شوند.از این رو سخن مانند پادشاهی است که در پس پرده باشد؛چهره اش غایب و فرمانش حاضر است؛و چون خورشید است که عزیز و ظاهر می باشد؛لیکن عنصر آن مکنون و پوشیده است،و چون ستارگان درخشان آسمان است که اگر چه بر گردش آنها آگاهی حاصل نیست،امّا به نور آنها راه را می توان یافت.شکّ نیست که سخن کلید خزاین نفیس و آب حیات است که هر کس از آن بنوشد نمی میرد،و داروی دردهاست؛دارویی که هر کس از آن بخورد بیمار نخواهد شد.

ص:۳۲۴

آنچه را این حکیم ذکر کرده اندکی از بسیار و قطره ای از دریای معانی کلام الهی است.و افزون بر این مقدار در حوصله علم معامله نیست،از این رو شایسته است بدان بسنده شود.

۲-دیگر تعظیم متکلّم است

(۱)بدین صورت که باید قاری قرآن در آغاز تلاوت، عظمت متکلّم را به یاد آورد،و بداند آنچه را می خواند سخن بشر نیست،و تلاوت کلام خداوند در نهایت خطر و اهمیّت است؛چه فرموده است: لاٰ یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ ، (۱)و همان گونه که ظاهر جلد مصحف و اوراق آن از ظاهر بدن لمس کننده مصون است،جز این که با طهارت باشد باطن معنای آن نیز به حکم حق تعالی از باطن قلب انسان محجوب است،مگر آن که از همهٔ پلیدیها منقطع و به انوار تعظیم و توقیر حق تعالی منوّر شود؛و همان طوری که هر دستی شایستگی ندارد جلد مصحف را لمس کند هر زبانی قابلیّت ندارد حروف آن را تلاوت،و هر دلی را نرسد که معانی آن را درک کند.به مناسبت همین تعظیم بوده که عکرمه هنگامی که قرآن را باز می کرد بی هوش می شد،و می گفت:آن کلام پروردگار من است،آن کلام پروردگار من است.تعظیم کلام به سبب تعظیم متکلّم است و عظمت متکلّم زمانی احساس می شود که در صفات و افعال او تفکّر شود،و چون عرش و کرسی و آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست از جنّ و انس و ستوران و درختان را به یاد آورد و بداند که آفریننده همهٔ آنها و قادر بر آنها و روزی دهنده آنها یکی است.و همه در قبضهٔ قدرت او،یا مشمول فضل و رحمت و یا مبغوض خشم و سطوت اویند،خواهد دانست که اگر نعمت بخشد به فضل و کرم اوست و اگر عقوبت کند به مقتضای عدالت و دادگری اوست.او کسی است که می گوید:آنها در بهشت باشند مرا باکی نیست،و آنها در دوزخ باشند مرا باکی نیست،و این منتهای عظمت و غایت علوّ مرتبه است،پس تفکّر در امثال این مسائل موجب بزرگداشت متکلّم و سپس تعظیم کلام است.

ص:۳۲۵

۱- (۱) واقعه/۷۹:و نباید جز پاکان آن را مسّ کنند.

۳-دیگر حضور قلب و ترک حدیث نفس است.

(۱)در تفسیر آیهٔ: یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ (۱)گفته شده است:یعنی با جدیّت و کوشش کتاب را بگیر،و گرفتن آن با سعی و جدیّت به این معناست که هنگام قرائت خود را از غیر آن تهی و تمام فکر خود را متوجّه آن سازد.به یکی از بزرگان گفتند:آیا هنگامی که قرآن می خوانی با خودت حدیث نفس می کنی؟پاسخ داد:چه چیزی می تواند از قرآن نزد من محبوب تر باشد تا دربارهٔ آن با خود سخن بگویم؟برخی از پیشینیان چنانچه سوره ای از قرآن را می خواندند که در حال خواندن آن از تمرکز حواس برخوردار نبودند آن را اعاده می کردند،و این حالت از تعظیم قاری ناشی می شود،زیرا کسی که کلامی را بزرگ بشمارد چون آن را بخواند بدان شاد می شود و با آن انس می گیرد و از آن غافل نمی شود؛ و در قرآن چیزهایی است که اگر خواننده شایستگی داشته باشد دلش بدانها انس می گیرد،و در این صورت چگونه ممکن است اندیشه اش متوجّه چیزی غیر از آن شود، چه او در صحنهٔ قرآن در حال سیر و گردش است،و آن که در حال گردش و تماشاست به چیزی غیر از آن فکر نمی کند،گفته اند:در قرآن میدانها،باغها،ایوان سراها،عروسها، دیباها،مرغزارها و کاروان سراهاست،سوره هایی که با الم آغاز می شوند میادین قرآنند،و سوره هایی که با الر شروع می شوند باغهای آن و سوره های حامدات ایوان سراها و مسبّحات عروسها و حامیمات دیباها و سوره های کوتاه مرغزارهای آن و آنچه غیر از اینهاست کاروانسراهای آن است؛هنگامی که تلاوت کننده وارد میدانها شود،هرگاه از میوهٔ باغها بچیند.به ایوان سراها درآید،عروسان را ببیند،دیبا بپوشد،در مرغزارها به گردش درآید و در غرفه های کاروانسراها سکنا گزیند در این ها مستغرق،و از هر چه غیر از آنهاست منصرف می شود،دلش از قرآن دور نمی شود و فکرش پریشان نمی گردد.

۴-دیگر تدبّر است

(۲) و آن غیر از حضور قلب است؛چه کسی که حضور قلب دارد ممکن است در غیر قرآن نیندیشد لیکن بر شنیدن آن از سوی خود بسنده کند و در این

۱- (۲) مریم/۱۲:ای یحیی کتاب خدا را با قوّت بگیر.

حال به تـدبّر نپردازد،و مقصود از قرائت تـدبّر است،ازاین رو ترتیل در آن سنّت است چه شـمرده و آرام خواندن آیات امکان می دهـد که در باطن آنها تـدبّر شود.علی(علیه السـلام)فرموده است:«در عبادت بی فقه و قرائت بی تدبّر خیری نیست.» (۱)اگر تدبّر بدون تکرار قرائت میسّر نشود باید آن را تکرار کند،مگر آن که در پشت سر امام جماعت باشد که اگر او در همان آیه باقی بماند و امام به آیه دیگر مشغول شود گناه کرده است؛و در این حال مانند کسی است که دیگری با او سخن بگوید و وی از یـک کلمه او در شـگفت شود و از توجّه به دیگر کلمـات او بازمانـد.همچنین هر گـاه در رکوع آیه ای بخوانـد و دربارهٔ آن مشـغول تفکّر شود این وسوسه خواهـد بود.از عامر بن عبـد قیس نقل شـده که گفته است:در نماز دچار وسواس می شوم.به او گفتنـد:وسـواس در امور دینی؟پاسـخ داد:اگر نیزه هـا در جوف من فروکننـد نزد من محبوب تر است از این که وسوسه دنیـا را داشـته بـاشم،لیکن دلم به این مشـغول می شـود که مرا در پیشـگاه خداونـد موقفی است و بر گشت من از آنجـا چگونه خواهد بـود.او این را وسواس شـمرده و درست همین است،زیرا از آنچه بـدان مشـغول بوده به چیز دیگر پرداخته است و چون شـیطان نسبت به امثال او قدرتی ندارد آنان را به مقصدی دینی مشغول می کند تا آنها را از عملی که افضل است باز دارد.

روایت شـده است پیـامبر(صـلی الله علیه و آله)بسم اللّه الرحمن الرحیم را قرائت کرد و بیست بـار آن را تکرار فرمود، (۲)و این برای تدبّر در معانی آن بود.

از ابی ذرّ نقـل شـده که گفته است:پیـامبر(صـلی الله علیه و آله)شبی ما را امامت کرد و در سرتاسـر آن شب پیوسـته این آیه را تکرار می فرمود: إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ . (۳)

تمیم داری یک شب تمام،این آیه را تکرار می کرد: أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ . (۴)

۱- (۳) تحف العقول حسن بن علی بن شعبه حرّانی،ص ۲۰۴،بطور مرسل.

۲- (۴) معجم ابو ذر هروی از حدیث ابی هریره،المغنی.

۳- (۵) مائده/۱۱۸:اگر آنها را مجازات کنی بندگان تواند...خبر را ابن ماجه در سنن خود به شماره ۱۳۵۰ نقل کرده است.

۴- (۶) جاثیه/۲۱:آیا کسانی که مرتکب بدیها شدند گمان کردند...

سعید بن حبیر در سرتاسر شبی آیه: وَ امْتازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ . (۱)را مکرّر می خواند.

یکی از پیشینیان گفته است:من خواندن سوره ای را آغاز می کنم،لیکن توجّه به بعضی از مطالب مرا تا بامداد از اتمام آن باز می دارد.

و نیز یکی از اینان می گوید:هر آیه ای را نفهمم و دلم متوجّه آن نباشد،برای خواندن آن ثوابی نمی بینم.

از ابو سلیمان دارانی نقل شده که گفته است:من آیه ای می خوانم و چهار یا پنج شب در آن تأمّل می کنم و اگر رشته فکر خود را در آن قطع نکنم از آن نمی توانم بگذرم و به آیهٔ دیگر برسم.

و نیز از یکی از پیشینیان نقل شده که شش ماه تمام در سوره هود مانده بود و پیوسته آن را تکرار می کرد،و از تدبّر در آن فارغ نمی شد.

یکی از عارفان گفته است:من در هر جمعه و در هر ماه و در هر سالی یک ختم قرآن می کنم،و قرآنی را نیز از سی سال پیش شروع کرده و هنوز از آن فارغ نشده ام.

روشن است که این تفاوت به سبب اختلاف مراتب تدبّر و تعمّق است.همین شخص می گوید:من خود را مزدوری می انگارم که روزانه و هفتگی و ماهانه و سالانه کار انجام می دهد.

۵-تفهّم

(۱) و آن عبارت از این است که از هر آیه ای آنچه سزاوار آن است برداشت و استنباط کند،زیرا قرآن مشتمل بر ذکر صفات و افعال باری تعالی و بیان احوال پیامبران(علیه السلام)و ذکر حالات تکذیب کنندگان آنهاست که چگونه نابود شدند؛و نیز شامل اوامر و نواهی پروردگار و ذکر بهشت و دوزخ است.امّا صفات باری تعالی مانند آیه:

لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ . (۲)و نیز:

۱- (۷) یس/۵۹:جدا شوید امروز ای گنهکاران.

۲- (۸) شوری/۱۱:چیزی مانند او نیست،او شنوا و بیناست.

اَلْمَلِكَ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ . (۱)است که باید در معانی این اسماء و صفات اندیشید تا اسرار آنها بر خواننده کشف شود،زیرا آنها معانی و رموزی را در بردارند که کشف آنها جز برای افراد موفّق حاصل نمی شود.گفتار علی(علیه السلام) به همین معنا دارد در آنجا که فرموده است:«پیامبر(صلی الله علیه و آله)هیچ رازی به من نگفته که آن را از مردم پوشیده داشته باشد جز این که باید خداوند متعال به بنده ای در کتابش فهمی عطا کند، پس باید در طلب این فهم حریص بود.» (۲)ابن مسعود گفته است:هر کس دانش اوّلین و آخرین را خواهان است باید در قرآن کاوش کند.بیشتر علوم قرآن مندرج در اسماء و صفات باری تعالی است،زیرا بیشتر مردم از آنها جز چیزهایی که در خور فهم آنان است درک نکرده اند و به عمق آنها دست نیافته اند.

امّا افعال خداوند مانند ذکر آفرینش آسمانها و زمین و جز آنها،لازم است خواننده از آنها به صفات و عظمت باری تعالی پی برد زیرا فعل نمایانگر فاعل و عظمت این بیانگر عظمت آن است.بنابراین باید در فعل فاعل را مشاهده کند و به فعل نظر نداشته باشد.هر کس حقّ را بشناسد آن را در هر شیء موجود می بیند،زیرا هر چیزی از اوست و بازگشت آن به سوی او و قیام آن بدوست،و به راستی او همه چیز است؛کسی که او را در هر چیزی که می بیند نبیند بی شکّ او را نشناخته،و کسی که او را شناخته می داند که هر چه غیر از خداست باطل است،و همه اشیاء جز ذات پاک او هلاک و نابودند؛و این

۱- (۹) حشر/۲۳:...حاکم و مالک اصلی اوست،از هر عیب منزّه است،ستم نمی کند،به مؤمنان امنیّت می بخشد،مراقب همه چیز است،قدرتمندی است شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می کند،او شایسته بزرگی است.

۲- (۱۰) عراقی گفته است:نسائی آن را از روایت ابی جحیفه نقل کرده که گفته است:از علی(علیه السلام)پرسیدم آیا از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)چیزی جز قرآن نزد شما وجود دارد؟فرمود:«به خدایی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید نه مگر آن که خداوند به بنده ای دربارۀ کتابش فهمی عطا کند.»در صحیح مسلم بدین صورت آمده:آیا از پیامبر خدا نزد شما چیزی هست که در قرآن نیست.در سنن ابی داود و نسائی آمده که:گفتیم آیا پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)چیزی را به شما سفارش کرده که آن را به مردم توصیه نکرده باشد،فرمود:«نه جز آنچه در این کتاب من است»و فهم درباره قرآن را ذکر نفرموده است.

به آن معنا نیست که در آینده هلاک خواهند شد،بلکه اگر آنها را قائم به ذات خود بدانی هم اکنون نابودند مگر این که آنها را قائم به امر حقّ و باقی به قدرت او بدانی و وجود آنها را تبعی و استقلال وجود را برای غیر او بطلان محض بشناسی،و این امر یکی از اصول علم مکاشفه است؛از این رو شایسته است هنگامی که تلاوت کننده قرآن آیات:

أَ فَرَأَیْتُمْ ما تَحْرُثُونَ ،و أَ فَرَأَیْتُمُ الْماءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ ،و أَ فَرَأَیْتُمُ النّارَ الَّتِی تُورُونَ ،و أَ فَرَأَیْتُمْ ما تُمْنُونَ . (۱)را می خواند نظرش را در آب،آتش،کشت و منّی محدود نکند بلکه در منّی تأمّل کند که نطفه ای است با اجزای متشابه و بنگرد که چگونه به گوشت، استخوان،رگ و پی منقسم شده و شکلهای مختلف پذیرفته است مانند سر،دست،پا، کبد،دل و جز این ها و پس از آن در صفات خوبی که از آن به ظهور می رسد دقّت کند مانند شنوایی،بینایی،عقل و غیر آنها و همچنین به خوبهای بدی که از آن به وجود می آید بیندیشد مانند خشم،شهوت،کفر و جهل و تکذیب و مجادله،چنان که خداوند فرموده است: أَ وَ لَمْ یَرَ الْإِنْسانُ أَنّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَهٍ فَإِذا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ ؛. (۲)و باید در این عجایب تأمّل کند تا به چیزی که از این ها شگفت انگیزتر است برسد و آن صفتی است که همهٔ این شگفتیها از آن به ظهور می رسد،و باید همواره به صنعت بنگرد تا صانع را از خلال آن ببیند.

در مورد حالات پیامبران(علیه السلام)چون بشنود که چگونه آنان را تکذیب و برخی از آنان را آزار کردند و کشتند صفت بی نیازی خداوند را از پیامبران و آفریدگان درک کند و بداند که اگر همه را نابود گرداند در سلطنت و قدرت او خللی وارد نمی شود،و هنگامی که بشنود خداوند در آخر کار به آنها نصرت خواهد داد قدرت و اراده او را در یاری حقّ بشناسد.

۱- (۱۱) واقعه/۶۳،۶۸،۷۱،۵۸ به ترتیب:آیا هیچ دربارهٔ آنچه کشت می کنید اندیشیده اید،آیا به آبی که می نوشید فکر کرده اید،آیا دربارهٔ آتشی که می افروزید اندیشه کرده اید.آیا از نطفه ای که در رحم می ریزید آگاهید؟
۲- (۱۲) یس/۷۷:آیا انسان ندید(نمی داند)که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم و او به مخاصمه آشکار برخاست.

دربارۀ احوال تکذیب کنندگان مانند عاد و ثمود و آنچه بر سر آنها آمده است باید با شنیدن سرگذشت آنها ترسی از قدرت و خشم خداوند در دل او حاصل شود.و عبرت اندوزد و بداند که اگر غفلت کند و سوء ادب ورزد و به مهلتی که به او داده شده است فریفته شود دور نیست که خشم خداوند او را فرا گیرد و فرمان او دربارۀ اش اجراء شود، همچنین هنگامی که اوصاف بهشت و دوزخ و دیگر مفاهیم قرآن را می شنود باید به همین گونه رفتار کند،و بداند که رسیدن به ژرفای معانی قرآن ممکن نیست زیرا آنها را نهایتی نیست و هر بنده ای به اندازۀ روزی خود از آن بهره مند می شود.خداوند فرموده است: وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلاّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ . (۱)قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً . (۲)از این رو علی(علیه السلام) فرموده است:«اگر بخواهم می توانم هفتاد شتر را از تفسیر فاتحه الکتاب گران بار کنم.» (۳)غرض از آنچه ذکر کردیم بیان راه تفهّم است تا این در به روی طالبان باز شود.امّا فهم همۀ معانی قرآن و رسیدن به عمق آن امری است که نباید در آن طمع داشت،و کسی که از درک آنچه در قرآن است حتّی در پست ترین درجات آن بهره ای ندارد داخل در مصداق این آیه است که: وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ حَتّی إِذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِکَ قالُوا لِلَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ ما ذا قالَ آنِفاً ؛و فرموده است: أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ . (۴)و مهر بر دلها عبارت از موانع فهم است که ما بزودی آنها را ذکر خواهیم کرد.

گفته اند مرید زمانی مرید است که آنچه را می خواهد در قرآن بیابد،و زیاد و کم را در

۱- (۱۳) انعام/۵۹:...و هیچ تر و خشکی نیست جز این که در کتابی آشکار ثبت است.

۲- (۱۴) کهف/۱۰۹:بگو اگر دریاها برای(نوشتن)کلمات پروردگارم مرکّب شوند دریاها پایان می گیرند پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد هر چند همانند آنها را بر آنها اضافه کنیم.

۳- (۱۵) من برای این حدیث سندی نیافتم.

۴- (۱۶) محمد(صلی الله علیه و آله)/۱۶:گروهی از آنان به سخنانت گوش فرا می دهند امّا هنگامی که از نزد تو خارج می شوند به کسانی که خداوند به آنها علم و دانش بخشیده(از روی استهزاء)می گویند:این مرد الآن چه گفت؟ آنها کسانی هستند که خداوند بر دلهایشان مهر نهاده است...

پرتو آن بشناسد،و با اعتماد به خداوند از بندگانش بی نیاز شود.

۶-ترک موانع فهم:

(۱)بیشتر مردم از درک معانی قرآن به سبب موانع و حجابهایی که شیطان در دلهای آنان به وجود آورده محرومند و عجایب اسرار قرآن برای آنها پوشیده مانده است.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«اگر نه این است که شیاطین برگرد دلهای فرزندان آدم می گردند می توانستند ملکوت آسمانها را نظاره کنند.» (۱)معانی قرآن نیز از جملهٔ ملکوت است و نیز هر چه به حواس درنمی آید و جز به نور بصیرت درک نمی شود از ملکوت می باشد حجابهای فهم چهار چیز است:

اوّل-در تلاوت قرآن همهٔ فکر او متوجّه ادای حروف از مخارج آنها باشد؛و متولّی حفظ این ها شیطانی است که بر قاریان قرآن گمارده شده تا آنها را از توجّه به معانی کلام خداوند باز دارد؛از این رو پیوسته آنها را به تکرار و اعاده حروف وامی دارد و به آنها وانمود می کند که حروف را از مخرج ادا نکرده اند؛و کسی که همهٔ فکرش متوجّه مخارج حروف باشد چگونه ممکن است معانی بر او کشف شود؛و آن که فریفته این نیرنگ است بزرگ ترین ملعبه شیطان و مورد مسخره و استهزای اوست.

دوّم-پیرو مذهبی باشد که آن را به تقلید شنیده و بر جمود به آن اکتفا کرده و تعصّب نسبت به آنچه شنیده در نفس او راسخ گشته است،بی آن که از راه بصیرت و مشاهده به معتقدات خود رسیده باشد.چنین شخصی در قید و بند اعتقادات خویش است و نمی تواند از حدود آنها تجاوز کند و ممکن نیست چیزی جز همین معتقدات به دل او خطور کند و نظرش پیوسته متوقّف بر مسموعاتش می باشد.اگر از دور برقی بدرخشد و معنایی مخالف آنچه شنیده بر او ظاهر شود شیطان تقلید بر او حمله می آورد و می گوید:چگونه این اندیشه به ذهن تو راه یافته در حالی که آن خلاف عقیده پدران تو است در نتیجه آنچه را به ذهنش رسیده از نیرنگهای شیطان تلقّی می کند و از آن دوری می جوید و از نظایر آن اجتناب می کند.به همین مناسبت صوفیان گفته اند:علم حجاب

۱- (۱۷) این خبر پیش از این از خطیب و جز او نقل شده است.

است،و مقصود آنها از علم اعتقاداتی است که بیشتر مردم آنها را از راه تقلید به دست آورده و یا به صرف کلمات جدلی که متعصّبان مذاهب آنها را به رشته نگارش درآورده و به آنان القاء کرده اند به این عقاید پایبند شده اند.امّا علم حقیقی که همان کشف و شهود با نور بصیرت است چگونه ممکن است حجاب باشد و حال آنکه این علم مطلوب غایی است.تقلید مذکور گاهی باطل و مانعی در راه دین است،مانند این که کسی معتقد شود که استوای بر عرش عبارت از جا گرفتن و استقرار خدا بر عرش است،و اگر به دل او خطور کند که فی المثل مراد از قدّوس این است که خداوند از همهٔ آنچه بر آفریدگان رواست پاک و منزّه می باشد تقلید مانع می شود که این عقیده در دل او جا گیرد و اگر در دلش مستقرّ شود عقاید حقّه دیگری برای او کشف و حاصل می گردد؛لیکن چون این عقیده با تقلید باطل او تعارض دارد به سرعت آن را از خاطر می زداید.گاهی هم تقلید درست و حقّ است،لیکن مانع فهم و کشف است،زیرا عقاید حقّی که مردم به داشتن آنها مکلّفند مراتب و درجاتی دارد.و آنها را اصولی ظاهری و باطنی است.و اکتفای به ظاهر مانع غور و تعمّق در باطن است.ما در کتاب قواعد عقاید در آنجا که از تفاوت میان علم باطن و ظاهر سخن گفته ایم این مطلب را شرح داده ایم.

سوّم-در دنیا بر گناهی اصرار داشته و یا به کبری متّصف بوده و یا کم وبیش به هوسی مطاع دچار باشد.این ها سبب تاریکی و زنگار دل است و مانند پلیدی است که بر آیینه نشیند و مانع تجلّی حقّ صریح در آن گردد.این برای دل بزرگ ترین حجاب است، و بیشتر مردم به همین حجاب از حقّ محجوبند.هر چه شهوتها در دل بیشتر متراکم شود معانی کلام الهی محجوب تر و از دسترس فهم دورتر خواهد شد؛و هر چه دل در امر دنیا سبکبارتر باشد تجلّی معانی در آن آسان تر و نزدیکتر است.دل مانند آیینه و شهوات همچون زنگار و معانی قرآن مانند صورتهایی است که در آیینه منعکس می شود، ریاضت دادن دل از طریق دور کردن شهوات مانند زدودن آیینه از کدورتهاست.از این رو پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هنگامی که امّت من دینار و درهم را بزرگ بشمارند

شکوه اسلام از آنها زائل می شود،و چون امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند از برکات وحی محروم گردند.» (۱)فضیل در تفسیر این حدیث گفته است:یعنی از فهم قرآن بی نصیب شوند،و خداوند در فهم و تذکار انابه و بازگشت به سوی او را شرط کرده و فرموده است: تَبْصِرَةً وَ ذِکْری لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ (۲)و نیز: وَ ما یَتَذَکَّرُ إِلاّ مَنْ یُنِیبُ (۳)،و نیز: إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ (۴).پس کسی که زرق و برق دنیا را بر نعمتهای آخرت برگزیده از اولو الالباب نیست و اسرار کتاب خدا بر او مکشوف نمی شود.

چهارم-تفسیری ظاهری خوانده و معتقد شده که الفاظ قرآن را معنایی نیست جز آنچه از ابن عبّاس و مجاهد و جز این دو نقل کرده اند و آنچه غیر از اینهاست تفسیر به رأی است،و هر کس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند خود را در آتش جای داده است؛ و این نیز از حجابهای بزرگ است.ما معنای تفسیر به رأی را بزودی در باب چهارم شرح خواهیم داد و روشن خواهیم کرد که آن تعارضی با قول علی(علیه السلام)ندارد که فرموده است:

«...مگر خداوند فهمی در قرآن به بنده اش عطا کند.»زیرا اگر معنا به آنچه از ظاهر آن نقل شده منحصر بود مردم در آن دچار اختلاف نمی شدند.

۷-تخصیص

(۱) و آن عبارت از این است که فرض کند مقصود هر خطابی که در قرآن آمده اوست.اگر نهی یا امری بشنود بداند که او مورد امر و نهی است و اگر وعد یا وعیدی به گوش او بخورد به همین گونه خود را مورد خطاب بداند؛و اگر داستانهای امّتهای پیشین و پیامبران را استماع کند بداند که مقصود داستان سرایی نیست،بلکه منظور این است که از این داستانها پند گیرند و از مضامین آنها آنچه نیاز دارند استفاده کنند.

هیچ داستانی در قرآن نیست،مگر این که ذکر آن برای پیامبر(صلی الله علیه و آله)و امّت او فایده ای

۱- (۱۸) عراقی گفته است:ابن ابی الدّنیا در کتاب الامر بالمعروف آن را بطور مفصّل از حدیث فضیل بن عیاض نقل کرده است.

۲- (۱۹) ق/۸:تا وسیله بینایی و بیداری هر بنده توبه کاری باشد.

۳- (۲۰) مؤمن/۱۳:تنها کسانی متذکّر این حقایق می شوند که به سوی خدا بازگردند.

۴- (۲۱) رعد/۲۲ و زمر/۹:تنها اندیشمندان متذکّر می شوند.

دربردارد،از این رو خداوند فرموده است: ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ (۱)و باید بنده معتقد باشد که خداوند با ذکر احوال پیامبران(علیه السلام)و بیان شکیبایی آنان در برابر آزار و اذیّتها و پایداری آنان در دین برای نصرت الهی قلب او را محکم و استوار می کند.چگونه این را معتقد نشود و حال آن که قرآن بخصوص برای پیامبر(صلی الله علیه و آله)نازل نشده بلکه آن شفا و هدایت و رحمت و نور برای همهٔ جهانیان است.بدین سبب است که خداوند به همهٔ خلایق امر کرده که نعمت کتاب او را شکرگزاری کنند و فرموده است: وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَهِ (۲)؛و نیز: لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ کِتاباً فِیهِ ذِکْرُکُمْ (۳)؛و نیز: وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ (۴)؛و نیز:

کَذلِکَ یَضْرِبُ اللّهُ لِلنّاسِ أَمْثالَهُمْ (۵)؛و نیز: وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ (۶)؛و نیز: هذا بَصائِرُ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ رَحْمَهٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ (۷)؛و نیز: هذا بَیانٌ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَهٌ لِلْمُتَّقِینَ (۸).و چون در خطاب به همهٔ مردم مقصودند طبعا آحاد و افراد نیز مورد خطاب می باشند و آن که مشغول تلاوت قرآن است نیز در آنچه برای او و دیگر مردم است طرف خطاب است،از این رو باید فرض کند که مقصود گوینده اوست.خداوند فرموده است: وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ . (۹)

۱- (۲۲) هود/۱۲۰:...آنچه دلت را به آن آرامش می دهیم.
۲- (۲۳) بقره/۲۳۱:و نعمت خداوند را بر خود و کتاب آسمانی و دانش و حکمتی را که بر شما نازل کرده است به یاد آورید.
۳- (۲۴) انبیاء/۱۰:ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکّر(و بیداری)شما در آن است.
۴- (۲۵) نحل/۴۴:و ما این ذکر را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم فرود آمده است برای آنها روشن کنی.
۵- (۲۶) محمد(صلی الله علیه و آله)/۳:این گونه خداوند برای مردم زندگیشان را توصیف می کند.
۶- (۲۷) زمر/۵۵:و از بهترین دستورهایی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است پیروی کنید.
۷- (۲۸) جاثیه/۲۰:این(قرآن و شریعت آسمانی)وسایل بینش و مایه هدایت و رحمت برای مردمی است که یقین دارند.
۸- (۲۹) آل عمران/۱۳۸:این بیانی است برای همهٔ مردم و هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران.
۹- (۳۰) انعام/۱۹:این قرآن را بر من وحی کرده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می رسد انذار کنم(از نافرمانی خداوند بترسانم).

محمّد بن کعب قرظیّ گفته است:کسی که قرآن به او می رسد مانند این است که خداوند با او سخن می گوید و اگر کسی این را فرض کند تلاوت قرآن را عملی برای خود به حساب نمی آورد،بلکه خود را مانند برده ای که نامهٔ مولایش را می خواند تا در آن تأمل و به مقتضای آن عمل کند قرآن را تلاوت می کند.از این رو یکی از دانشمندان گفته است:این قرآن رسالتهایی است که از سوی پروردگارمان به ما رسیده است با تعهّداتی که باید آنها را در نمازها تدبّر کنیم و در خلوتها بر آنها واقف شویم و در طاعات با رعایت سنّتهای جاری آنها را اجراء کنیم.مالك بن دینار می گفت:ای اهل قرآن!در دل شما قرآن چه کشت کرده است؟قرآن بهار مؤمن است،همچنان که باران بهار زمین است،قتاده گفته است:هر کس با قرآن همنشین شود چون برخیزد در او یا زیادتی پدید آمده است و یا نقصان،خداوند متعال فرموده است: هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظّالِمِينَ إِلاّ خَساراً . (۱)

۸-تأثّر؛

(۱)و آن عبارت از این است که دل خواننده بر حسب اختلافات آیات متأثّر شود و به مقتضای هر درك وجد و حال و یا بیم و هراس او را فرا گیرد و دلش اندوهگین یا بیمناك و یا امیدوار و غیر آن گردد،و هر قدر معرفتش کامل تر باشد خوف و خشیت بر دل او بیشتر غلبه خواهد داشت؛چه غالب آیات قرآن مشتمل بر سختگیری و تهدید است.و در قرآن رحمت و آمرزش جز با شرایطی که صاحبان معرفت از رسیدن به آنها ناتوانند دیده نمی شود مانند قول خداوند متعال: وَ إِنِّی لَغَفّارٌ که متعاقبا آن را به چهار شرط مقرون ساخته و فرموده است: لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى (۲)؛و نیز: وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ

۱- (۳۱) إسراء/۸۲:قرآن را نازل می کنیم که شفا و رحمت برای مؤمنان است و ستمگران را جز خسران (زیان)نمی افزاید.

۲- (۳۲) طه/۸۲:من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل شایسته انجام دهند و سپس هدایت شوند می آمرزم.

(۱).خداوند در این آیه نیز چهار شرط ذکر کرده و هر کجا شرائط به اختصار بیان شده شرط جامعی قرار داده و فرموده است: إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۲)،و احسان جامع همهٔ این شرطهاست.همچنین کسی که قرآن را از آغاز تا پایان بررسی کند همین معنا را درک می کند و هر کس این را بفهمد سزاوار است محزون و از خداوند بیمناک باشد.از این رو گفته اند:به خدا سوگند امروز هر بنده ای قرآن را تلاوت کند در حالی که به آن ایمان داشته باشد باید اندوهش بسیار،شادیش کم،گریه اش زیاد،خنده اش اندک،تلاش او فراوان و آسایش او ناچیز باشد.وهیب بن ورد گفته است:ما در این احادیث و مواعظ نگریستیم هیچ چیزی را نیافتیم که بیدارکننده تر و حزن انگیزتر از تلاوت قرآن و تدبّر در آن باشد.تأثّر بنده به سبب تلاوت قرآن زمانی است که متّصف به صفت آیه ای شود که آن را می خواند،به هنگام خواندن آیهٔ تهدید و وعید و آیات آمرزش مشروط از ترس چنان زار و نزار گردد که گویی مرگ او فرا رسیده و چون آیاتی را که مشعر بر وسعت رحمت پروردگار و وعدهٔ آمرزش و مغفرت است بخواند چنان شاد شود که گویی از خوشحالی به پرواز درآمده است؛و به هنگام تلاوت اسماء و صفات باری تعالی در برابر جلال و عظمت او سر فرود آورد،و آنگاه که قرآن از کافران و نسبتهای ناروای آنها به خداوند مانند داشتن زن و فرزند،یاد می کند آواز خود را پست کند و از کثرت شرم ناشی از قبح گفتار آنها دلش شکسته شود، و در آنجا که قرآن بهشت را توصیف می کند شوق او برانگیخته شود،و در جایی که دوزخ را شرح می دهد از ترس بدنش بلرزد،چنان که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به ابن مسعود فرمود:«بر من بخوان.»ابن مسعود گفته است:من سوره نساء را آغاز کردم،چون به آیه:

فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً (۳)رسیدم دیدم

۱- (۳۳) عصر/۲-۴:به عصر سوگند انسانها همهٔ در زیانند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به شکیبایی و استقامت توصیه کرده اند.

۲- (۳۴) اعراف/۵۶:چه رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است.

۳- (۳۵) نساء/۴۰:حال آنها چگونه است در آن روز که برای هر امّتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و تو را گواه این ها قرار می دهیم،خبر را ابن ابی شیبه،احمد،عبد بن حمید،بخاری،ترمذی،نسائی، ابن منذر،ابن ابی حاتم،بیهقی در الدّلائل از طریق ابن مسعود نقل کرده اند و نظیر آن را حاکم در مستدرک از عمرو بن حریث روایت کرده و آن را صحیح دانسته است؛الدّر المنثور،ج ۲،ص ۱۶۳.

چشمان آن حضرت پر از اشک شد و به من فرمود:«اکنون تو را بس است.»و این بدان سبب بود که تصوّر آن حال تمامی قلب مبارک او را فرا گرفته بود.در میان خائفان کسانی بودند که چون آیات وعید را می شنیدند مدهوش بر زمین می افتادند و یا جان به جان آفرین تسلیم می کردند.تلاوت کننده در چنین حالات هراس انگیز از زمرۀ ناقلان کلام خداوند بیرون آمده و در جرگۀ خائفان قرار می گیرد؛چه هرگاه آیه: إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۱)را بخواند و نترسد از جملۀ ناقلان خواهد بود،و هنگامی که آیه: عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا (۲)را قرائت می کند اگر دارای حالت توکّل و انابه نباشد ناقل خواهد بود؛و زمانی که آیه: وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلی ما آذَیْتُمُونا (۳)را تلاوت می کند باید از حالت صبر و یا عزم بر آن برخوردار باشد تا حلاوت تلاوت را دریابد،و چنانچه دارای این صفات نباشد و این حالات دلش را فرا نگرفته باشد بهره اش از تلاوت قرآن جز حرکت زبان و لعن صریح بر خویش چیز دیگر نیست؛چنان که در قول خداوند متعال آمده است: أَلا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الظّالِمِینَ (۴)؛و نیز: کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ (۵)؛و نیز: وَ هُمْ فِی غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ (۶)؛و نیز: فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیاةَ الدُّنْیا (۷)؛و نیز: وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ (۸)و همچنین آیات دیگر.و در زمرۀ کسانی وارد می شود که مشمول این آیات می باشند:

۱- (۳۶) انعام/۱۵:بگو من(نیز)اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب آن روز بزرگ می ترسم.

۲- (۳۷) ممتحنه/۴:...ما بر تو توکّل کردیم و به سوی تو بازگشتیم.

۳- (۳۸) ابراهیم/۱۲:و ما بطور مسلّم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد.

۴- (۳۹) هود/۱۸:...لعنت خدا بر ستمکاران باد.

۵- (۴۰) صف/۳:نزد خداوند بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی کنید.

۶- (۴۱) انبیاء/۲:...امّا آنها در غفلتند و روگردانند.

۷- (۴۲) نجم/۲۹:پس از این ها که از ذکر ما روی می گردانند و جز زندگی مادّی دنیا را نمی طلبند اعراض کن.

۸- (۴۳) حجرات/۱۱:...و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند.

وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ إِلاّ أَمانِيَّ (۱)؛یعنی جز خواندن تنها چیزی از آن نمی دانند؛و نیز: وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ (۲)؛ زیرا قرآن بیانگر آیاتی است که در آسمانها و زمین است و هرگاه انسان آنها را نادیده بگیرد و تحت تأثیر آنها واقع نشود از این آیات اعراض کرده است.از این رو گفته اند:

کسی که به اخلاق قرآن آراسته نیست هنگامی که قرآن بخواند خداوند متعال او را ندا می کند که تو را با سخن من چه کار؟تو از من رو گردانی،اگر به سوی من باز نمی گردی کلام مرا فروگذار.مثل انسان گنهکاری که مکرّر قرآن می خواند،مثل کسی است که نامه پادشاه را هر روز مکرّر بخواند و پادشاه در آن نامه به او نوشته باشد که در آبادی کشور بکوشد،لیکن او به ویرانی آن مشغول باشد و تنها به خواندن نامه شاه بسنده کند،و با وجود مخالفت اگر از خواندن نامه خودداری کند،شاید رفتار او از استهزاء و ریشخند دورتر و استحقاق او برای مجازاتهای سخت کمتر باشد.از این رو یوسف بن اسباط گفته است:من قصد تلاوت قرآن می کنم چون به یاد می آورم که در آن چه چیزهاست از خشم پروردگار بیمناک می شوم و به تسبیح و استغفار رو می آورم.کسی که دستورهای قرآن را به کار نبندد،مشمول قول خداوند متعال است که فرموده است: فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ ما يَشْتَرُونَ (۳).به همین مناسبت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده است:«قرآن بخوانید مادام که دلهای شما به هم نزدیک و پوستهای شما برای آن نرم شود و هرگاه دچار اختلاف شدید آن را نخوانده اید.»در برخی روایات است:

«هرگاه دچار اختلاف شدید از خواندن آن بازایستید.» (۴)خداوند متعال فرموده است:

اَلَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

۱- (۴۴) بقره/۷۸:و برخی از آنها عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند.

۲- (۴۵) یوسف/۱۰۵:و چه بسیار نشانه ای(از خدا)در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می گذرند و از آن روی برمی گردانند.

۳- (۴۶) آل عمران/۱۸۷:..امّا آنها آن را پشت سر افکندند و به بهای کمی مبادله کردند،چه بد متاعی خریدند.

۴- (۴۷) صحیح بخاری،ج ۶،ص ۲۴۴،سنن دارمی،ج ۲،ص ۲۴۱.

(۱).پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:از همهٔ مردم کسی قرآن را خوش آوازتر می خواند که چون به خواندن او گوش دهی دریابی که او از خداوند می ترسد.» (۲)و نیز فرموده است:«شنیدن قرآن کسی که از خدا می ترسد از صدای قرآن هر کس دیگر دلنشین تر است.» (۳)بنابراین مقصود از قرائت قرآن این است که حالات مذکور در دل پدید آید و به دستورهای آن عمل شود و گرنه جنباندن زبان برای ادای حروف آن کاری آسان است.از این رو یکی از قاریان گفته است:قرآن را نزد شیخ خود خواندم و چون بازگشتم تا بار دوّم آن را بخوانم بر من بانگ زد و گفت:خواندن قرآن را نزد من برای خود کاری قرار داده ای؛برو و آن را نزد خدا بخوان و بنگر که چه چیزی را به تو امر و از چه چیزی تو را نهی می کند و چه چیزی را به تو می فهماند.صحابه در احوال و اعمال خویش برای همین مقصود می کوشیدند.هنگامی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به دیار آخرت شتافت شمار صحابه بیست هزار تن بود که جز شش نفر آنها قرآن را در حفظ نداشتند،و در دو نفر از این شش نفر نیز اختلاف است،بیشتر صحابه یک یا دو سوره را در حفظ داشتند و آن که سوره بقره و انعام را در حافظهٔ خود داشت از علمای آنها به شمار می آمد،و چون یکی از آنها می آمد تا قرآن بیاموزد چون به آیه: فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ، وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ (۴)می رسید می گفت:این مرا بس است و به خانه اش باز می گشت،و پیامبر(صلی الله علیه و آله)می فرمود:«آن مرد فقیه بازگشت،» (۵)و آنچه عزیز و گرامی است همین

۱- (۴۸) انفال/۳:آنانی که هرگاه نام خدا برده شود دلهاشان ترسان می شود،و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود ایمانشان افزون می گردد و تنها بر پروردگارشان توکّل دارند.

۲- (۴۹) سنن دارمی،ج ۲،ص ۴۷۱،از مسعر از عبد الکریم با الفاظ دیگری.

۳- (۵۰) عراقی گفته است:ابو عبد اللّه حاکم آن را از کتاب فضائل القرآن ابو القاسم غافقی روایت کرده است.

۴- (۵۱) زلزال/۷ و ۸:پس هر کس به اندازه سنگینی ذرّه ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند،و هر کس به اندازه ذرّه ای کار بد کند آن را می بیند.

۵- (۵۲) مستدرک حاکم،ج ۲،ص ۵۳۲،با اختلاف کمی در الفاظ.

حالت است که مگر خداوند بر بنده اش منّت نهد و چنین حالتی را در عقب هر آیه نصیب او گرداند؛امّا مجرّد جنبش زبان فایده اش اندک است،بلکه کسی که قرآن را به زبان می خواند و در عمل دستورهای آن را به کار نمی بندد سزاوار آن است که مشمول قول خداوند متعال باشد که فرموده است: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمی (۱)؛و نیز: کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسِیتَها وَ کَذلِکَ الْیَوْمَ تُنْسی (۲)؛یعنی آیات مرا ترک کردی و در آنها نیندیشیدی و از آنها باک نداشتی،چه کسی که در کاری کوتاهی کند گویند فراموش کرده است.ادای حقّ تلاوت قرآن به این است که زبان و عقل و دل در خواندن شریک باشند،وظیفهٔ زبان ادا کردن حروف است بطور صحیح با ترتیل،وظیفهٔ عقل تفسیر معانی و وظیفهٔ دل پند گرفتن و اثر پذیرفتن از طریق اجرای اوامر و نواهی الهی است.بنابراین زبان پنددهنده و عقل تفسیرکننده و دل پندپذیرنده است.

۹-ترقّی؛

(۱)مقصود از آن این است که نفس به مرحله ای برسد که کلام خدا را از خدا بشنود نه از خودش،و قرائت را سه درجه است:

اوّل-که پست ترین درجه است این که انسان فرض کند قرآن را در پیش روی خداوند می خواند و نزد او ایستاده است و خداوند به او نظر می کند و از وی قرآن را می شنود،در این صورت حالت سؤال و تملّق و زاری و لابه خواهد داشت.

دوّم-این که با چشم دل چنان مشاهده کند که گویا پروردگار با الطاف خود او را مخاطب قرار می دهد و با کرم و احسان خود با او راز می گوید.او در این مقام حالت شرم و تعظیم و شنیدن و فهمیدن را دارد.

سوّم-آن که در کلام متکلّم را ببیند،و در کلمات صفات باری تعالی را مشاهده

۱- (۵۳) طه/۱۲۴:و هر کس از یاد من روی گرداند زندگی سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم.
۲- (۵۴) طه/۱۲۶:برای این که آیات من به تو رسید و آنها را فراموش کردی تو نیز امروز فراموش می شوی.

کند و به خودش و خواندنش بنگرد و به این که مورد انعام قرار گرفته و نعمت حقّ شامل حال او شده است توجّه نکند بلکه همۀ فکرش متوجّه متکلّم بوده و منحصر بر او باشد، چنان که گویی در مشاهده متکلّم مستغرق شده و از هر چه غیر اوست بریده است.این درجه از آن مقرّبان و آنچه پیش از این گفته شد خاصّ اصحاب یمین و آنچه بیرون از اینهاست درجات غافلان است.جعفر بن محمّد الصّادق(علیه السلام)به بالاترین این درجات کرده و فرموده است:«به پروردگار سوگند که خداوند در کلام خود بر خلایق تجلّی فرموده لیکن آنان نمی بینند.» (۱)و نیز از حالتی که در نماز به آن حضرت دست داد و بی هوش بر زمین افتاد پس از بهوش آمدن پرسیدند فرمود:همواره آیه را در دل و در گوش خود تکرار می کردم تا آن را از گویندۀ آن شنیدم،در این هنگام تنم نتوانست در مشاهده قدرت او پایدار بماند.»در امثال این درجات حلاوت انس با خدا و لذّت مناجات با او بسیار عظیم است.یکی از حکیمان گفته است:قرآن را می خواندم و از آن لذّتی نمی یافتم تا گاهی که آن را چنان خواندم که گویی آن را از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) می شنوم که بر اصحابش می خواند،سپس از این مقام ترقّی یافتم و آن را چنان می خواندم که گویی آن را از جبرئیل(علیه السلام)می شنوم که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)آن را القاء می کند.پس از آن در مقامی بالاتر خداوند تجلّی فرمود چنان که من اکنون آن را از متکلّم می شنوم و در این حال لذّت و نعمتی را درک می کنم که بی آن صبر نتوانم کرد.

حذیفه گفته است:اگر دلها پاک باشند هرگز از خواندن قرآن سیر نمی شوند؛چه دلها به سبب طهارت به مرحله ای می رسند که متکلّم را در کلام او مشاهده می کنند.از این رو ثابت بنانی گفته است:در خواندن قرآن بیست سال رنج کشیدم.و اکنون بیست سال است که از تلاوت آن لذّت می برم.و چون بنده در قرائت کلام الهی تنها متکلّم را مشاهده کند فرمان الهی را امتثال کرده در آنجا که فرموده است: فَفِرُّوا إِلَی اللّٰهِ (۲)؛و

۱- (۵۵) اسرار الصلاه شهید دوّم،ص ۲۰۴.

۲- (۵۶) ذاریات/۵۰:پس به سوی خدا بگریزید.

نیز: وَ لاٰ تَجْعَلُوا مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ (۱)؛و کسی که خدا را در همه چیزها نبیند غیر او را دیده و توجّه بنده به سوی هر چه غیر از اوست متضمن شرک خفی است و توحید ناب آن است که در هر شیء جز خدا چیزی را مشاهده نکند.

۱۰-تبرّی،

(۱)و مقصود از آن این است که از توان و قدرت خود بیزاری جوید،و به خود به چشم رضا و پاکی ننگرد.چون آیات وعد و مدح صالحان را تلاوت کند خود را در زمرهٔ آنها نشمارد و اهل یقین و صدّیقان را مشمول آن آیات بداند و آرزو کند که خداوند او را به آنان ملحق گرداند؛و هنگامی که آیات وعید و نکوهش گنهکاران و تقصیرکاران را می خواند خود را از جملهٔ آنها بشمارد و انگار کند که در این ترس و بیم او مورد خطاب است.

می گویم:امیر مؤمنان(علیه السلام)ضمن خطبه ای که در آن پرهیزگاران را توصیف کرده به این مطلب کرده و فرموده است:«آنان هرگاه بر آیه ای مرور کنند که در آن تهدیدی است از ته دل به آن گوش فرا می دهند و گمان می کنند که جهنّم در بیخ گوش آنها نفس می کشد.» (۲)غزّالی می گوید:هرگاه در هنگام قرائت خویشتن را مقصّر و گنهکار بیند این امر سبب تقرّب او به درگاه خداوند متعال خواهد بود؛زیرا اگر کسی در حال قرب خود را دچار بعد و دوری از درگاه خداوند بداند لطفی از جانب حق تعالی به او شده است تا خدا را به سبب این ترس به درجهٔ بالاتری از قرب برساند،و آن که در حال بعد خویش را مقرّب درگاه خداوند بشمارد مورد مکر حقّ قرار گرفته تا به درجه دیگری از بعد که فروتر از درجه پیش است فرود آید،و هر زمان به دیده رضا به خود بنگرد به سبب نفس خویش محجوب شود،و اگر از حدّ توجّه به خود بگذرد و در تلاوت خود جز خدا چیزی را نبیند بر حسب درجات احوال ملکوت بر او مکشوف می گردد؛چه در آن هنگام که آیات امید و رجاء را می خواند و خوشحالی بر او غلبه می کند صورت بهشت بر او

۱- (۵۷) ذاریات/۵۱:و با خدا معبود دیگری قرار ندهید.

۲- (۵۸) نهج البلاغه،خطبه ۱۹۱.

منکشف می شود و آن را به گونه ای که گویا با چشم سر آن را می بیند مشاهده می کند.اگر خوف بر او غالب شود دوزخ بر او ظاهر می گردد به نحوی که انواع عذابهای آن را می بیند،زیرا کلام خداوند مشتمل بر معانی سهل و روشن و مفاهیم سخت و دشوار و آیات امیدبخش و نیز هول انگیز است.و این ها به مقتضای صفات حق تعالی است،چه برخی از آنها مشتمل بر لطف و رحمت و بعضی مشعر بر انتقام گیری و کیفر است.و دل بر حسب مشاهده کلمات و صفات منقلب و دگرگون می شود.و بر حسب هر حالتی برای مکاشفه ای که مناسب و نزدیک به آن حالت است آماده می گردد؛زیرا اگر شنیده ها مختلف باشد محال است شنونده بر یک حالت باقی بماند.قرآن مشتمل بر سخنان خداوندی است که راضی و خشنود،ناراضی و خشمگین،نعمت دهنده و انتقام گیرنده است،و نیز کلام خداوندی جبّار،متکبّر و بی باک و پروردگاری عطوف و مهربان است که هیچ کس را از لطف خود بی بهره نمی گذارد.

فصل:در کیفیّت قرائت قرآن بنا به روایت منقول از امام صادق(علیه السلام)

(۱)می گویم:از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«کسی که قرآن بخواند و در برابر آن فروتنی نکند و دلش نرم نشود و درون او را اندوه و ترس فرا نگیرد نسبت به عظمت مقام پروردگار اهانت کرده و دچار زیان آشکاری شده است.»بنابراین قاری قرآن به سه چیز نیازمند است که عبارتند از دلی خاشع،تنی فارغ و خلوتگاهی مناسب.

هنگامی که دلش برای خدا خاشع شود شیطان رجیم از او می گریزد،خداوند متعال فرموده است: فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ (۱)؛و چون خاطرش از آنچه موجب پریشانی فکر می شود فارغ باشد تمام اندیشه اش متوجّه تلاوت می گردد و حالتی به او دست نمی دهد که او را از انوار قرآن و فوائد آن محروم گرداند.پس از حصول این دو شرط اگر خلوتگاهی به دست آورد و از مردم دوری گزیند،و روح و درون او با خدا انس گیرد و حلاوت راز و نیازی را که بندگان صالح خداوند با او دارند

۱- (۵۹) نحل/۹۸:هنگامی که قرآن می خوانی از شرّ شیطان رانده شده به خدا پناه بر.

درک کنـد،و لطف و اختصاص او را نسبت به آنها با بـذل کرامات و اشارات بـدیع بداند در این صورت جامی از این شـربت خوشگوار نوشیده است و دیگر هیچ حالتی را بر این حالت اختیار نمی کند،و هیچ وقتی را بر این وقت رجحان نمی دهد بلکه تلاوت قرآن را بر هر طاعت و عبادت ترجیـح می دهـد،زیرا خواندن قرآن بی هیچ واسـطه ای راز و نیاز با خداوند است.اینک بنگر که کتاب پروردگار خویش و منشور ولایت او را بر خود چگونه تلاوت می کنی،و اوامر و نواهی او را چگونه پاسـخ می دهی.و حـدود و احکام او را چگونه،امتثال می کنی،چه آن کتابی عزیز است که باطل از هیـچ سو بـدان راه نـدارد.و تنزیلی از سوی خداونـد حکیم و حمیـد می باشـد.پس آن را شـمرده و هموار بخوان،در برابر آیات وعد و وعید آن توقّف،و در امثال و مواعظ آن تفکّر کن و بپرهیز از این که قرآن خواندنت مایهٔ ضایع شدن حدود و احکام قرآن شود.» (۱)

باب چهارم:در فهم قرآن و تفسیر آن به رأی بی استناد به نقل

اشاره

(۱)شایـد گفته شود که من ضـمن آنچه پیش از این گفته ام در فهم اسـرار قرآن و آنچه از معـانی آن بر صاحبـان دلهای پاک کشف می شود مبالغه کرده و امر را بزرگ و دشوار شـمرده ام،لیکن این سـخن چگونه روا باشد در حالی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:

کسی که قرآن را به رأی خویش تفسیر کند جایگاهش دوزخ است.» (۲)به همین سبب اهل علم از مفسّران ظاهری،متصوّفه را نکوهش کرده و به خـاطر این که آنها در تأویل کلمات قرآن بر خلاف آنچه از ابن عبّاس و دیگر مفسّـران روایت شـده است تصرّف کرده اند،گفته اند:این عمل آنها کفر است.حال اگر آنچه این مفسّران گفته اند درست باشد فهم قرآن جز حفظ تفسیر آن معنایی ندارد و اگر درست نیست حدیث پیامبر(صلی الله علیه و آله)

۱- (۱) مصباح الشریعه،باب چهاردهم.

۲- (۲) ترمذی،ج ۱۱،ص ۶۷،از الفاظ مختلف از ابن عبّاس؛الغنیه صـدوق در حـدیثی طولانی از پیامبر(صـلی الله علیه و آله)با الفاظ دیگری.

خدا(صلی الله علیه و آله)که:«هر کس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند جایگاهش دوزخ است.»چه مفهومی خواهد داشت؟ باید دانست کسی که گفته است قرآن را جز تفسیر ظاهری آن معنای دیگری نیست از حدّ نفس خویش خبر داده و در این که از درک خود خبر داده،مرتکب خطا نشده،لیکن از این که همۀ خلق را در درجه ای از فهم قرار داده که حدّ درک اوست خطا کرده است؛چه اخبار و آثار دلالت دارد بر این که ارباب فهم را برای غور در معانی قرآن میدانی وسیع است.علی(علیه السلام)فرموده است:«...مگر آن که خداوند فهمی در قرآن به بنده ای عطا کند» (۱)؛و اگر معانی قرآن منحصر به همین تفسیر ظاهری منقول باشد مراد از این فهم چیست؟ پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«قرآن را ظاهر و باطن و حدّ و مطلعی است.» (۲)و این حدیث بطور موقوف (۳)از ابن مسعود که از علمای تفسیر است نیز روایت شده است، در این صورت معنای ظاهر و باطن و حدّ و مطلع چیست؟ علی(علیه السلام)فرموده است:«اگر بخواهم هفتاد شتر را از تفسیر فاتحه الکتاب گران بار می کنم»؛و چون تفسیر ظاهری این سوره بسیار مختصر است معنای این گفتار چه خواهد بود؟ ابو الدّرداء گفته است:انسان فقیه نمی شود،مگر آن که برای قرآن معانی مختلفی قرار دهد.

یکی از دانشمندان گفته است:هر آیه شصت هزار معنا دارد و آنچه از معانی آن باقی می ماند بیشتر از این است.

دیگری گفته است:قرآن مشتمل بر دویست و هفتاد و هفت هزار علم است،چه

۱- (۲) مأخذ آن پیش از این ذکر شده است.

۲- (۳) عراقی گفته است:ابن حبّان آن را در صحیح خود از ابن مسعود نقل کرده؛تفسیر عیّاشی با الفاظی دیگر؛تفسیر برهان،ج ۱،ص ۲۰.در جلد اوّل نیز این حدیث آورده شده است.

۳- (۴) حدیث موقوف آن است که از مصاحب معصوم نقل شود.چه سلسله سند به صحابی متّصل باشد چه منفصل.علم الحدیث استاد شانه چی،ص ۱۶۰-م.

هر کلمه ای را علمی است،و این تعداد چهار برابر می شود زیرا هر یک را ظاهر و باطن و حدّ و مطلعی است.این که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)بسم اللّه الرّحمن الرّحیم را بیست بار تکرار فرمود (۱)به خاطر تدبّر در باطن معانی آن بوده و گرنه تفسیر آن روشن است و چنین آیه ای احتیاج به تکرار ندارد.ابن مسعود گفته است:کسی که علم اوّلین و آخرین را خواهان است قرآن را بررسی و در آن غور کند،و این گونه علم تنها با تفسیر ظاهری قرآن حاصل نمی شود.

کوتاه سخن این که همهٔ علوم مندرج در افعال و صفات خداوند است و افعال و صفات او در قرآن شرح داده شده در حالی که این علوم را نهایتی نیست.و در قرآن به صورت کلّی به آنها شده و تفصیل آنها به مراتب تعمّق در فهم قرآن مربوط است.

و مجرّد ظاهر تفسیر هیچ گونه ای به آنها ندارد،بلکه نسبت به همهٔ مسائلی که حلّ آنها برای اندیشمندان مشکل است و نظرّیات و معقولاتی که مردم در آنها اختلاف دارند در قرآن راجع به آنها رموز و دلالاتی است که درک آنها به اهل فهم اختصاص دارد و ممکن نیست تفسیر ظاهری قرآن عهده دار این مقصود باشد.از این رو پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده است:«قرآن را بخوانید و عجایب آن را بخواهید.» (۲)علی(علیه السلام)از پیامبر(صلی الله علیه و آله)روایت کرده (۳)که فرموده است:«سوگند به آن که مرا بحقّ برانگیخت،امّت من از اصل دین و جماعت خود به هفتاد و دو فرقه منقسم می شود که همهٔ آنها گمراه و گمراه کننده اند و به دوزخ دعوت می کنند هنگامی که اوضاع چنین شود بر شماست که به کتاب خدا چنگ زنید،چه خبر آنچه پیش از شما بوده و پس از شما خواهد بود و حکم آنچه میان شما واقع می شود همگی در آن است.هر کس از جبّاران با آن مخالفت کند خداوند پشت او را می شکند؛و هر کس علم را در غیر آن طلب کند خداوند او را گمراه می سازد.آن ریسمان استوار الهی و نور پرفروغ و شفای سودبخش

۱- (۵) عراقی گفته است:ابو ذر هروی آن را در معجم خود با سندی ضعیف از ابی هریره روایت کرده است.

۲- (۶) ابن ابی شیبه،بیهقی از ابی هریره،مستدرک حاکم،الجامع الصغیر باب الف.

۳- (۷) مجمع البیان فنّ ششم از حارث اعور از علی(علیه السلام)از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)؛ترمذی؛ج ۱۱؛ص ۳۰.

اوست.برای کسی که به آن تمسّک جوید مصونیّت،و برای کسی که از آن پیروی کند رستگاری است،کژ نمی شود تا آن را راست کنند،و گمراه نمی شود تا آن را به راه آورند،عجایب آن پایان نمی پذیرد،و تکرار زیاد،آن را کهنه نمی کند.» در حدیث حذیفه آمده که چون پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به وی خبر داد که پس از او امّت دچار اختلاف و تفرقه می شود عرض کرد:ای پیامبر خدا اگر آن وضع را درک کنم به من چه می فرمایی؟پاسخ داد:«کتاب خدا را بیاموز و به آنچه در آن است عمل کن،چه راه رهایی از آن همین است.»من سخنم را سه بار تکرار کردم،و آن حضرت سه بار فرمود:

«کتاب خدا را بیاموز و به آنچه در آن است عمل کن که در آن رستگاری است.» (۱)علی(علیه السلام)فرموده است:«هر کس قرآن را بفهمد همهٔ علوم برای او آشکار می شود:» (۲)و این تذکّری است به آن که قرآن به همهٔ علوم دارد.

ابن عبّاس دربارهٔ قول خداوند متعال: وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً ؛ (۳)،گفته است:حکمت فهم قرآن است.خداوند فرموده است: فَفَهَّمْناها سُلَیْمانَ وَ کُلاًّ آتَیْنا حُکْماً وَ عِلْماً ؛ (۴)بر طبق این آیه خداوند آنچه را به آنها داده علم نامیده و آنچه سلیمان را بدان تخصیص داده فهم گفته و آن را بر علم و حکمت مقدّم داشته است.

این ها اموری است که دلالت دارند بر این که فهم معانی قرآن دامنه ای وسیع و میدانی گسترده دارد و تفسیری که از ظاهر آن نقل می شود نهایت ادراک آن نیست.

امّا دربارهٔ قول پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)که:«هر کس قرآن را به رأی تفسیر کند...»و نهی آن حضرت از این کار و گفتار یکی از صحابه که گفته است:کدام زمین مرا برمی دارد و کدام آسمان بر من سایه می افکند اگر به رأی خود در قرآن سخن گویم،و نیز احادیث و اخبار دیگری که در نهی از تفسیر قرآن به رأی وارد شده است یا مقصود از آنها اکتفای

۱- (۸) مسند احمد،ج ۵،ص ۳۸۶ و ۳۸۸ و ۳۹۰؛صحیح مسلم،ج ۸،ص ۱۷۳.

۲- (۹) بر مأخذ آن دست نیافتم.

۳- (۱۰) بقره/۲۶۹:و به هر کس حکمت داده شد خیر فراوانی داده شده است.

۴- (۱۱) انبیاء/۷۹:ما آن را به سلیمان تفهیم کردیم و به هر یک از آنها داوری و علم دادیم.

به نقل و مسموع و ترک استنباط و استقلال در فهم است و یا مراد چیز دیگری است،و این که منظور آن باشد که هیچ کس پیرامون قرآن جز طبق آنچه شنیده است سخن نگوید به علل زیر قطعا باطل است:

۱-اگر شرط است که مسموع از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)و مستند به ایشان باشد،این امر جز در بعضی از آیات قرآن میسّر نیست و اگر مراد سخنانی باشد که ابن عبّاس و ابن مسعود از پیش خود گفته اند باید اقوال آنها پذیرفته نشود و گفته شود که تفسیر به رأی است،زیرا آن را از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)نشنیده اند و گفته های صحابه نیز از همین قرار است.

۲-صحابه و مفسّران در تفسیر برخی آیات با یکدیگر اختلاف نظر دارند و گفته های آنها در این موارد به قدری متفاوت و ناهماهنگ است که جمع میان آنها امکان پذیر نیست؛و این که همهٔ آنها گفته هایشان را از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)شنیده باشند امری محال است و چنانچه یکی از آنان گفتهٔ خود را از آن حضرت شنیده است گفته های بقیّه را باید ترک کرد.و بطور قطع و یقین روشن می شود که هر مفسری به مقتضای آنچه استنباط کرده آیات را معنا و تفسیر کرده است تا آنجا که دربارهٔ حروف مقطع اوایل سور هفت قول ذکر کرده اند؛مثلا گفته شده که«الر»همان حروف «الرّحمن»است،و نیز گفته اند که«الف»به اللّه و«لام»به لطیف و«راء»به رحیم دارد،و چیزهای دیگری گفته اند که جمع میان همهٔ این ها غیر ممکن است چه رسد به این که همه آنها را از پیامبر(صلی الله علیه و آله)شنیده باشند.

۳-پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)برای ابن عبّاس دعا کرد و فرمود:«بار الها!او را در دین فقیه گردان و تأویل را به او بیاموز.» (۱)اگر تأویل مانند تنزیل به مسموع منحصر باشد تخصیص آن به ابن عبّاس چه معنایی دارد؟

۱- (۱۲) صحیح بخاری،ج ۸،ص ۳۴،با لفظ:اللّهم علّمه الحکمه،و در جای دیگر:علّمه الکتاب آمده و در استیعاب ضمن تذکره حال ابن عبّاس اللّهم علّمه الحکمه و تاویل القرآن ذکر شده و سند آن صحیح شمرده شده است.

۴-خداوند متعال فرموده است: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ، (۱)حقّ تعالی در این آیه برای عالمان اثبات استنباط کرده و این غیر از سماع است.

باری،همهٔ آنچه از آثار و اخبار مربوط به فهم قرآن در اینجا ذکر شد با پندار مذکور منافات دارد،و این که تصوّر شود تأویل قرآن باید مستند به اخبار و منحصر به سماع باشد بطور قطع باطل است بلکه برای هر کسی رواست که به اندازه فهم و عقل خود مطالبی را از قرآن استنباط و برداشت کند.

می گویم:سخن گفتن پیرامون مفاهیم قرآن بدون استناد به اخبار و احادیث در صورتی منع شده است که انسان بخواهد الفاظ مشکل قرآن را تفسیر و از آنها کشف مقصود کند،و یا عبارت از تأویل الفاظی است که دارای معانی محتملی می باشند و انسان یکی از آن معانی را با معنای دیگر آن تطبیق دهد بدون این که در کلام ای به معنای دیگری غیر از معنایی که با دلیل حقانیّت آن ثابت شده بر سبیل احتمال و بدون جزم و حصر وجود داشته باشد و گرنه در مطلق این امر و یا در بعضی صور آن چنان که پس از این بحث و تحقیق خواهد شد اشکالی وجود ندارد.

امّا عللی که غزّالی ذکر کرده به دلایل زیر هیچ کدام با طریقه ما(شیعه) سازگار نیست.

۱-در طریقهٔ ما شرط است که احادیث و اخباری که قرآن را تفسیر می کنند از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)و یا یکی از ائمّه معصوم(علیه السلام)که راسخان در علم و مورد نظر در آیه: وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ می باشند صادر شده باشد.ما ضمن احادیثی که از آنها به ما رسیده است به معانی آیاتی که ناگزیر از دانستن آنها هستیم دست یافته ایم و همینها ما را کفایت است؛و آنچه از غیر آنها نقل شده نه برای ما حجیّت دارند و نه نیازی به آنهاست.

۱- (۱۳) نساء/۸۳:...و اگر آن را به پیامبر و پیشوایان ارجاع کنند از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد.

۲-ما تردید نداریم که همهٔ اقوال صحابه و مفسّران از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)شنیده نشده و آنچه مایهٔ اختلاف شده همین است؛از این رو ما به هیچ روی به این گفته ها اعتماد نمی کنیم و برای ما حجّت و دلیل نیستند.

۳-دعایی را که غزّالی نقل کرده دربارهٔ امیر مؤمنان(علیه السلام)صادر شده و اگر درست باشد که این دعا دربارهٔ ابن عبّاس نیز وارد شده باید واژهٔ تأویل که در دعا آمده است به معنای اخیر آن باشد که ذکر گردید و یا دعا برای توفیق وی در شنیدن تأویل قرآن و فهمیدن آن از اهلش که معصومین(علیه السلام)اند،باشد.

امّا این که گفته است:همهٔ آثار و اخباری را که در فهم قرآن نقل کردیم با پنداری که ذکر شد منافات دارد گفتاری درست است،و احادیثی که از طریق خاصّه(شیعه)در این مورد در دست است فراوان می باشد و ما از بیم اطناب از آنها چشم می پوشیم.

غزّالی می گوید:امّا نهی از تفسیر به رأی را می توان به یکی از دو صورت توجیه کرد.

۱-این که انسان در چیزی دارای رأی بوده و طبع و هوس او بدان گرایش داشته باشد و بخواهد قرآن را بر وفق رأی و هوای نفس خود تفسیر و برای اثبات صحّت مقصود خویش بدان استدلال کند،و اگر او دارای این رأی و گرایش نبود این معنا از قرآن در ذهن او پدید نمی آمد.این امر گاهی از روی علم انجام می شود،چنان که کسی برای نشان دادن صحّت بدعت خود به بعضی از آیات قرآن استدلال کند در حالی که او می داند که مراد آیه چیز دیگری است و او برای مشتبه کردن امر بر حریف به این کار اقدام کرده است.گاهی این عمل به سبب نادانی است و آن زمانی است که آیه محتمل معانی چندی است و او به معنایی می گراید که موافق مقصودش باشد و به حکم رأی و هوای نفس خود آن را بر معانی دیگر ترجیح می دهد.از این رو قرآن را به رأی خویش تفسیر کرده،یعنی رأی وی بوده که او را وادار به این تفسیر کرده و اگر رأی او در کار نبود قرآن را بدین صورت تفسیر نمی کرد.زمانی هم انسان این عمل را بر اساس هدف

صحیحی انجام می دهد و می خواهد برای تأیید غرض خود از قرآن دلیل بیاورد،و به آن برای مقصود خود استدلال می کند در حالی که می داند مراد از آن چیز دیگری است، مانند این که کسی بخواهد مردم را به استغفار در سحرگاهان فرا خواند و برای صحّت گفتار خود به حدیث پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)که فرموده است:تسحّروا فإنّ السّحور برکه (۱)، استدلال و ادّعا کند که مراد از آن سحرخیزی برای ذکر است در حالی که می داند مقصود سحری خوردن است؛یا مانند کسی که مردم را به مجاهده با قساوت قلب دعوت می کند، و می گوید:خداوند فرموده است: اِذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی (۲)،و به دلش کند و بگوید مراد از واژه فرعون دل است.برخی از واعظان و سخنرانان گاهی برای آرایش سخن و ترغیب شنوندگان این روش را در مقاصد صحیح فراوان به کار می برند،در حالی که این علل ممنوع است.باطنیان نیز برای اجرای مقاصد فاسد خویش و فریب دادن مردم و دعوت آنها به مذهب باطل خود از این شیوه استفاده می کنند،و قرآن را موافق آرای خویش بر چیزهایی حمل و تفسیر می کنند که می دانند بطور قطع مراد غیر از اینهاست.

این اقسامی که ذکر شد یکی از دو جهت منع تفسیر به رأی است.مراد از رأی نظریّه فاسدی است که بر وفق هوا و هوس باشد نه ناشی از اجتهاد صحیح،و رأی شامل هر دو یعنی هم صحیح و هم فاسد می گردد.و گاهی تنها به نظریّهٔ فاسدی که برخاسته از هوا و هوس باشد تخصیص داده می شود.

امّا جهت دوم منع از تفسیر به رأی این است که انسان بر اساس عربیّت ظاهر قرآن بی آن که به حدیث و نقل تکیه و اعتماد کند آیاتی را که مربوط به غرایب قرآن است و الفاظ مبهم و مبدل آن،و آنچه را به اختصار گفته شده و یا در آنها حذف و اضمار و تقدیم و تأخیر است مورد تفسیر قرار دهد،چه کسی که تفسیر ظاهر را نیکو نداند و در استنباط معانی تنها بر اساس عربی دانی مبادرت به تفسیر قرآن کند اشتباهاتش زیاد و در

۱- (۱۴) صحیح بخاری و صحیح مسلم از انس بن مالک در کتاب الصّوم؛در جلد اوّل نیز این حدیث ذکر شده است.طیالسی،ص ۲۶۸.

۲- (۱۵) طه/۲۶:برو به سوی فرعون که او طغیان کرده است.

زمرهٔ کسانی است که قرآن را به رأی خود تفسیر می کنند؛زیرا در تفسیر ظاهر قرآن برای پرهیز از غلط و اشتباه چاره ای از مراجعه به نقل و سماع نیست و پس از این است که فهم و استنباط وسعت و توان پیدا می کند؛همچنین غرایبی که جز به نقل و روایت فهمیده نمی شود در قرآن فراوان است و ما به برخی از آنها خواهیم کرد تا نظایر آنها دانسته شود،و باید دانست که نباید در حفظ تفسیر ظاهر سستی کرد و آن را ناچیز شمرد.

چه پیش از دانستن ظاهر قرآن نمی توان به رسیدن به باطن آن امیدوار بود و کسی که تفسیر ظاهر قرآن را نداند و مدعی فهم اسرار قرآن شود مانند کسی است که هنوز از در خانه وارد نشده ادّعا کند که به صدر خانه رسیده است؛یا مدّعی شود که مقاصد ترکان را از گفتارشان می فهمد در حالی که زبان ترکی را نمی داند،چه ظاهر تفسیر به منزله تعلیم زبانی است که برای فهمیدن قرآن ناگزیر از دانستن آنیم.آنچه در آن از نقل و روایت گزیری نیست اقسام بسیاری دارد که در زیر بیان می شود:

۱-ایجاز از طریق حذف و اضمار مانند قول خداوند متعال: وَ آتَيْنا ثَمُودَ النّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِها ؛ (۱)معنایش این است که ناقه نشانه روشنگری بود و آنان با کشتن آن به خودشان ستم کردند.کسی که تنها به ظاهر عبارت بنگرد گمان می کند منظور این است که ناقه بینا بوده و کور نبود و نمی داند به چه سبب آنها ظلم کردند و آیا به خودشان ظلم کردند یا به دیگری.و نیز در آنجا که فرموده است: وَ أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ (۲)،که منظور حبّ عجل است و حبّ حذف شده است.و نیز فرموده است: إِذاً لَأَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَياةِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ (۳)،یعنی دو برابر عذاب زنده ها و دو برابر عذاب مرده ها که واژه عذاب حذف شده و به جای أحیاء(زنده ها)و موتی (مرده ها)حیات و ممات ذکر شده است،و همهٔ این ها در لغت فصیح جائز است.

۱- (۱۶) اسراء/۵۹:ما به(قوم)ثمود ناقه دادیم که(معجزه ای)روشنگر بود امّا آنها بر آن ستم کردند.
۲- (۱۷) بقره/۹۳:...و محبّت گوساله به سبب کفرشان به دلهای آنها نوشانیده شد.
۳- (۱۸) اسراء/۷۸:و اگر چنین می کردی ما دو برابر مجازات را در حیات دنیا و دو برابر مجازات را پس از مرگ به تو می چشانیدیم.

فرموده است: وَ سْئَلِ الْقَرْيَهَ الَّتِي كُنّا فِيها وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنا فِيها (۱)؛مراد پرسش از اهل قریه است،واژه اهل حذف شده و در تقدیر است.همچنین فرموده است: ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (۲)؛یعنی بر اهل آسمانها و زمین پوشیده شده،و اگر چیزی بر طلب کننده پوشیده بماند بر او سنگین خواهد بود،واژه خفیت به ثقلت بدل شده و فی به جای علی به کار رفته و أهل حذف و در تقدیر است.همچنین فرموده است: وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ (۳)؛یعنی شکر روزی خود را تکذیب می کنید.و نیز: رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِكَ (۴)؛یعنی علی ألسنه(زبانهای)رسلک و واژۀ ألسنه حذف شده است.و نیز: إِنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَهِ الْقَدْرِ (۵)؛مراد نزول قرآن است در حالی که واژه قرآن پیش از این ذکر نشده است.و نیز: حَتّى تَوارَتْ بِالْحِجابِ (۶)؛فاعل توارت خورشید است و در پیش مذکور نیست.و نیز: اَلَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ (۷)؛ یعنی یقولون(می گویند)ما نعبدهم ولی یقولون حذف شده است.و نیز: فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً (۸)؛یعنی:لا یفقهون(نمی فهمند).و نیز: ما أَصابَكَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِكَ ؛ (۹)یعنی:یقولون(می گویند)ما أصابک...چه اگر آن را در تقدیر نگیریم این آیه با آیه: قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ تناقض خواهد داشت.

۲-منقول منقلب مانند: وَ طُورِ سِينِينَ ؛یعنی طور سینا،و نیز:

۱- (۱۹) یوسف/۸۲:از(مردم)آن شهر که در آن بودیم سؤال کن و نیز از کاروانی که با آن آمدیم بپرس.

۲- (۲۰) اعراف/۱۸۷:...امّا در آسمانها و زمین سنگین و پراهمیّت است.

۳- (۲۱) واقعه/۸۲:و به جای شکر روزیهایی که به شما داده شده آن را تکذیب می کنید.

۴- (۲۲) آل عمران/۱۹۴:پروردگارا آنچه را به وسیله پیامبران ما را وعده فرمودی به ما مرحمت کن.

۵- (۲۳) قدر/۱:ما آن(قرآن)را در شب قدر نازل کردیم.

۶- (۲۴) ص/۳۲:...تا در پشت پرده پنهان شد.

۷- (۲۵) زمر/۲:و آنها که غیر از خدا را اولیای خود قرار دادند(می گویند)این ها را نمی پرستیم...

۸- (۲۶) نساء/۷۸ و ۷۹:...پس چرا این ها حاضر نیستند حقایق را درک کنند.آنچه از نیکیها به تو می رسد از ناحیه خداست و آنچه از بدی به تو می رسد از خود توست.

۹- (۲۷) نساء/۷۸ و ۷۹:...پس چرا این ها حاضر نیستند حقایق را درک کنند.آنچه از نیکیها به تو می رسد از ناحیه خداست و آنچه از بدی به تو می رسد از خود توست.

سَلامٌ عَلی إِلْ یاسِینَ (۱)؛یعنی:بر الیاس،و گفته شده:مراد ادریس است چه در قرائت ابن مسعود سلام علی إدراسین است.

۳-این که به نظر رسد کلمه ای در ظاهر مکرّر است و با سخن قبل پیوستگی ندارد مانند: وَ ما یَتَّبِعُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ شُرَکاءَ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ (۲)؛و نیز:

قالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ (۳)که معنایش این است:مستکبران از قومش به کسانی که از مستضعفان که ایمان آورده بودند گفتند.

۴-تقدّم و تأخّر که در آن گمان اشتباه می رود،مانند آن که فرموده است: وَ لَوْ لا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَکانَ لِزاماً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی (۴)؛معنایش این است که:و لو لا کلمه سبقت من ربّک و أجل مسمّی لکان لزاما،چه اگر أجل بر کلمه عطف نشود باید مانند لزاما منصوب شود.و فرموده است: یَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها (۵)؛یعنی یسألونک عنها کأنّک حفیّ.و فرموده است: لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ، کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ (۶)؛این سخن در ظاهر متّصل نیست بلکه آن به آیه:

قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ (۷)؛اتصال دارد،یعنی:غنایم برای خداوند و پیامبر اوست،زیرا تو به بیرون آمدن راضی بودی و آنان از آن کراهت داشتند و در میان دو آیهٔ مذکور بطور معترضه امر به تقوا و غیر آن شده است.و از همین گونه است آیه: حَتّی تُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَحْدَهُ إِلاّ قَوْلَ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ

۱- (۲۸) صافّات/۱۳۰:سلام بر الیاسین.

۲- (۲۹) یونس/۶۶:و آنها که غیر خدا را شریک او می خوانند از منطق و دلیلی پیروی نمی کنند و تنها از پنداری بی اساس پیروی می کنند.

۳- (۳۰) اعراف/۷۵:اشراف منکر قوم او به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند.

۴- (۳۱) طه/۱۲۹:و اگر سنّت و تقدیر پروردگارت و ملاحظه زمان مقرّر نبود عذاب الهی بزودی دامان آنها را می گرفت.

۵- (۳۲) اعراف/۱۸۷:از تو به گونه ای می پرسند که گویا از وقوع آن باخبری.

۶- (۳۳) انفال/۴ و ۵:برای آنان درجات(فوق العاده ای)نزد پروردگارشان است و برای آنها آمرزش و روزی بی نقص و عیب است.همان گونه که خداوند تو را از خانه ات بحقّ بیرون فرستاد(به سوی میدان بدر)در حالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند.

۷- (۳۴) انفال/۲:بگو انفال مخصوص خدا و پیامبر است.

(۱) .

۵-مبهم و آن کلمه یا حرفی است که میان چند معنا مشترک باشد،امّا کلمه مانند واژه شیء،قرین،امّت و روح و نظایر آنها،خداوند متعال فرموده است: ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ ءٍ (۲)در اینجا مراد از شیء نفقه است که خداوند روزی او کرده است.و نیز: وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَجُلَیْنِ أَحَدُهُما أَبْکَمُ لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ ءٍ ؛ (۳)یعنی امر به عدل و استقامت،و نیز: فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلا تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْ ءٍ (۴)؛مراد پرسیدن از صفات ربوبی است و این ها علومی است که پرسش از آنها روا نیست تا آنگاه که دانای به آنها در زمانی که شایسته است از آنها سخن گوید.و نیز: أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَیْرِ شَیْ ءٍ (۵)؛ یعنی:بدون آفریننده ای،زیرا بسا ممکن است کسی توهّم کند که چیزی آفریده نمی شود مگر از چیز دیگر.

امّا قرین،خداوند فرموده است: وَ قالَ قَرِینُهُ هذا ما لَدَیَّ عَتِیدٌ (۶)،مراد از قرین فرشته ای است که بر انسان گمارده شده است.و نیز قالَ قَرِینُهُ رَبَّنا ما أَطْغَیْتُهُ (۷)در اینجا مقصود از قرین شیطان است.

امّا امّت در هشت معنا به کار رفته است:

۱-جماعت،مانند قول خداوند متعال، وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِنَ النّاسِ یَسْقُونَ (۸).

۲-پیروان پیامبران(علیه السلام)مانند:نحن من امّه محمّد(صلی الله علیه و آله).

۱- (۳۵) ممتحنه/۴:...تا به خدای یگانه ایمان بیاورید جز آن سخن ابراهیم که به پدرش(عمویش آزر) وعده داد.

۲- (۳۶) نحل/۷۵ و ۷۶:خداوند مثالی زده:بنده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست.و خداوند مثالی(دیگر)زده است:دو نفر را که یکی از آن دو گنگ مادرزاد است و قادر بر هیچ کاری نیست.

۳- (۳۷) نحل/۷۵ و ۷۶:خداوند مثالی زده:بنده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست.و خداوند مثالی(دیگر)زده است:دو نفر را که یکی از آن دو گنگ مادرزاد است و قادر بر هیچ کاری نیست.

۴- (۳۸) کهف/۷۰:(خضر)گفت:پس اگر می خواهی به دنبال من بیایی از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم (بموقع)آن را برایت باز گو کنم.

۵- (۳۹) طور/۳۵:آیا آنها بدون سبب آفریده شده اند؟

۶- (۴۰) ق/۲۳:فرشته همنشین او می گوید:این نامه اعمال اوست که نزد من حاضر و آماده است.

۷- (۴۱) ق/۲۷:و همنشین او از شیاطین می گوید:پروردگارا من او را به طغیان واداشتم.

۸- (۴۲) قصص/۲۳:گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیرآب می کنند.

۳-مردی که جامع همهٔ خوبیها باشد و مردم به او اقتدا کنند،مانند: إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلّهِ . (۱)

۴-دین،مانند قول خداوند: إِنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ . (۲)

۵-وقت و زمان،مانند قول خداوند متعال: إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ . (۳)و نیز: وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ . (۴)

۶-قامت و بلندی اندام مانند:فلان حسن الامّه:یعنی فلان خوش قامت است.

۷-مردی که در دین منفرد و وی را شریکی نباشد و پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:یبعث زید بن عود بن نفیل امّه واحده. (۵)

۸-مادر،گفته می شود:هذه امّه زید،یعنی این مادر زید است.

روح نیز در قرآن در معانی بسیاری به کار رفته است که ما با ذکر آنها سخن را به درازا نمی کشانیم.

همچنین گاهی ابهام در حروف است،مانند قول خداوند متعال: فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً، فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً (۶)؛های نخست ضمیر برای سم اسبان موریات (۷)است که با آن گرد و غبار برمی انگیزند،و های دوّم کنایه از غارت و هجوم است،یعنی هجوم کنندگان بامداد به میان جمع مشرکان رفتند و همهٔ آنها را غارت کردند.و نیز: فَأَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ (۸)؛های اوّل ضمیر برای ابر و های دوّم کنایه از آب است و امثال این ها در قرآن بسیار است.

ص:۳۵۷

۱- (۴۳) نحل/۱۲۰:ابراهیم(به تنهایی)یک امّت مطیع فرمان خدا بود.

۲- (۴۴) زخرف/۲۳:ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم.

۳- (۴۵) هود/۸:...تا زمان محدود.

۴- (۴۶) یوسف/۴۵:...و بعد از مدّتی متذکّر شد.

۵- (۴۷) اسد الغابه،ج ۲،ص ۲۳۶.

۶- (۴۸) عادیات/۴ و ۵:و گرد و غبار به هر سو پراکنده کردند،و(ناگهان)در میان دشمن ظاهر شدند.

۷- (۴۹) منظور از موریات اسبانی است که با سرعت به سوی میدان نبرد حرکت می کنند و در اثر برخورد سمّ آنها با سنگهای بیابان برق جستن می کند.تفسیر نمونه-م.

۸- (۵۰) اعراف/۵۷:پس به وسیلهٔ آن ابر آب را نازل می کنیم و با آن هر گونه میوه ای را بیرون می آوریم.

۶-تدریج در بیان مانند قول خداوند متعال: شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ (۱).از این بیان معلوم نمی شود که نزول قرآن در شب بوده است یا روز،و از آیه:

إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ (۲)معلوم می شود که در شب بوده لیکن روشن نیست که در کدام شب بوده است و آیه: إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ (۳).این شب را معلوم می کند،و بسا گمان رود که در ظاهر این آیات اختلاف است.

در این آیات و امثال آنها نمی توان از نقل و سماع بی نیاز بود،و قرآن از آغاز تا پایان از این نوع کلام خالی نیست،زیرا قرآن به زبان عرب نازل شده و مشتمل بر اصناف کلام آنها اعمّ از ایجاز،تطویل،اضمار،حذف،ابدال و تقدیم و تأخیر است تا برای آنان قانع کننده و معجزه باشد.

بنابراین هر کس به ظاهر عربی قرآن اکتفا و به تفسیر آن مبادرت کند،بی آن که در این امور از نقل و سماع مدد گیرد در شمار کسانی است که قرآن را به رأی تفسیر کرده اند،مانند این که از آیه ای معنایی را که مشهورتر است بفهمد و طبع و رأیش بدان مایل شود،سپس هرگاه در جای دیگر آن را بشنود طبع او از آن منصرف گردد و به معنای مشهور بگرود،و نسبت به معانی متعدّد آن به بررسی آنچه دراین باره نقل شده نپردازد.این از اموری است که احتمالا از آن نهی شده است،لیکن از تلاش برای پی بردن به اسرار معانی قرآن چنان که پیش از این بیان شده منعی به عمل نیامده است،و هرگاه انسان آنچه را دربارۀ این گونه آیات گفته شده است فرا گیرد ظاهر تفسیر را دانسته است،امّا این ها ترجمۀ الفاظ است و برای فهم حقایق قرآن کافی نیست.

تفاوت میان حقایق معانی قرآن و ظاهر تفسیر آن را با مثالی می توان دانست؛و آن این که خداوند فرموده است: وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ رَمی (۴)،ظاهر تفسیر این

۱- (۵۱) بقره/۱۸۵:ماه رمضان است که قرآن در آن نازل شده است.

۲- (۵۲) دخان/۳:ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم.

۳- (۵۳) قدر:ما آن(قرآن)را در شب قدر نازل کردیم.

۴- (۵۴) انفال/۱۷:و این تو نبودی که(خاک و ریگ به صورت آنها)پاشیدی بلکه خدا پاشید.

آیه روشن و لیکن حقیقت معنای آن مشکل است.چه این آیه هم رمی(انداختن)را اثبات و هم نفی می کند و این دو در ظاهر ضدّ یکدیگرند،مگر این که انسان بداند که پیامبر(صلی الله علیه و آله)از جهتی رمی کرده و از جهت دیگر نکرده و از آن جهت که رمی نکرده خداوند رمی کرده است.همچنین خداوند فرموده است: قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَیْدِیکُمْ (۱)؛بنا بر ظاهر آیه،اگر آنها با دشمن پیکار می کنند چگونه خداوند دشمن را عذاب می کند،و اگر خداوند با به حرکت درآوردن دست رزمندگان دشمن را عذاب می دهد دستور پیکار با آنها چه معنایی دارد؟حقیقت این معنا به دریایی عظیم از علوم مکاشفات مربوط می شود و تفسیر ظاهری کافی نیست.بلکه انسان باید وجه ارتباط افعال را با قدرتی که در او حادث می شود بداند و وجه ارتباط آن قدرت را با قدرت حق تعالی بشناسد تا پس از کشف امور دشواری که بسیارند صدق قول حق تعالی بر او معلوم گردد که: وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ رَمی .

اگر همهٔ عمر آدمی در کشف اسرار این معانی و آنچه مربوط به مقدّمات و لواحق آن است صرف شود،ممکن است عمر انسان به پایان برسد پیش از آن که بتواند به همهٔ لواحق این معانی دست یابد.

در قرآن هیچ کلمه ای نیست،مگر آن که تحقیق آن به همان چیزی که ذکر شد نیاز دارد.و اسرار قرآن بر راسخان در علم به اندازه وسعت دانش و صفای دل و قوّت انگیزه های آنها در تدبّر و تجرّد در طلب،کشف می شود،و برای هر یک از آنها در ترقّی به درجات بالاتر حدّ و مرتبه ای است؛امّا دست یافتن به تمامی حقایق معانی قرآن امری است که نمی توان امید آن را داشت هر چند دریاها مرکّب و درختها قلم شود،چه اسرار کلمات الهی بی پایان است و دریاها به آخر می رسد پیش از آن که کلمات الهی پایان یابد.از این رو مردم اگر هم در شناخت تفسیر ظاهر مشترک باشند از این حیث متفاوتند، و تفسیر ظاهر در این مورد کافی نیست.

ص:۳۵۹

۱- (۵۵) توبه/۱۴:با آنها پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می کند.

مثال این مطلب،استنباط ارباب قلوب از ذکری است که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)در سجودش می خواند که:أعوذ برضاك من سخطك،و أعوذ بمعافاتک من عقوبتک،و أعوذ بک منک،لا احصی ثناء علیك،أنت کما أثنیت علی نفسک (۱)،زیرا به آن حضرت گفته شده بود: وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (۲)؛از این رو تقرّب به خدا را در سجود خود یافته بود پس از آن در صفات الهی نگریست و از بعضی از آنها به بعضی دیگر پناه برد، چه رضا و خشم دو صفت اند.سپس قرب او زیاد شد و قرب اوّل در آن مندرج گشت و از صفات به ذات ترقّی فرمود و گفت:أعوذ بک منک،پس از آن قرب او فزونی یافت به حدّی که از استعاذت در بساط قرب شرم فرمود و به ثنای الهی التجا کرد و گفت:لا أحصی ثناء علیك.سپس دانست که این هم قصور است و گفت:أنت کما أثنیت علی نفسک.این ها خطوراتی است که تنها از دل ارباب قلوب می گذرد.و این الفاظ را غیر از آنچه گفته شد معانی عمیقتری است که عبارت از فهمیدن معنای قرب و اختصاص آن به سجود و معنای استفاده از صفتی به صفت دیگر،و استعاذه از او به اوست.اسرار این معانی بسیار است و تفسیر ظاهر لفظ،مفید این اسرار نیست.همچنین این ها تناقضی با ظاهر تفسیر ندارد،بلکه مایهٔ کمال آن و سبب رسیدن به باطن قرآن از طریق ظاهر آن است،و منظور ما از فهم معانی باطنی قرآن همین است نه فهمیدن چیزی که با ظاهر آن تناقض داشته باشد.و اللّه أعلم.

فصل:در عدم تحریف قرآن

(۱)می گویم:از روایات بسیاری که از طریق اهل بیت(علیه السلام)به دست ما رسیده استنباط می شود قرآنی که در دسترس ماست تمام قرآنی نیست که بر پیامبر خدا محمّد(صلی الله علیه و آله) نازل شده است؛بلکه پاره ای از آن خلاف چیزی است که خداوند نازل کرده و بعضی از

۱- (۵۶) سنن ابو داود و در کتاب صلاه باب دعا در رکوع و سجود،ج ۱،ص ۲۰۳،صحیح مسلم،ج ۲، ص ۵۱؛ترمذی،ج ۱۳،ص ۲۸.

۲- (۵۷) علق/۱۹:و سجده کن و تقرّب جوی.

آن دگرگون و تحریف شده،و نیز چیزهای بسیاری از آن حذف گردیده که از جمله نام علی(علیه السلام)است که در جاهای بسیاری از قرآن آن را ساقط کرده اند.و نیز قرآن فعلی به ترتیبی نیست که مورد رضایت خداوند و پیامبرش(صلی الله علیه و آله)باشد.علیّ بن ابراهیم بن هاشم (قمی)در تفسیرش می گوید:امّا آنچه خلاف چیزی است که خداوند نازل فرموده این آیه است که: کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ (۱)ابی عبد اللّه(علیه السلام)به تلاوت کنندهٔ این آیه فرمود:خیر امّه یقتلون أمیر المؤمنین و الحسین بن علیّ؟عرض شد:ای فرزند پیامبر خدا!پس چگونه نازل شده است؟فرمود:بدین صورت بوده است:«خیر أئمّه اخرجت للنّاس آیا نمی بینی خداوند در آخر آیه آنان را ستوده و فرموده است:« تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ » (۲).به همین گونه آیهٔ: اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّهَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً نزد ابی عبد اللّه(علیه السلام)تلاوت شد،آن حضرت فرمود:«درخواست بزرگی از خداوند کرده اند به این که آنها را بر پرهیزگاران پیشوا قرار دهد»؛عرض شد:ای فرزند پیامبر خدا!این آیه چگونه نازل شده است؛فرمود:

«بدین گونه فرود آمده است: و اجعل لنا من المتّقین إماما (۳)دربارهٔ آیه: لَهُ مُعَقِّباتٌ

۱- (۵۸) آل عمران/۱۱۰:شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شدید،امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خداوند ایمان دارید.

۲- (۵۹) آل عمران/۱۱۰:شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شدید،امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خداوند ایمان دارید.

۳- (۶۰) فرقان/۷۵:آنها کسانی هستند که می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما،مایه روشنی چشم به ما عطا فرما و ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده.این خبر را علیّ بن ابراهیم قمی یک بار در مقدّمه تفسیر خود بطور مرسل و بار دیگر در ذیل همین آیه به همین گونه ذکر کرده است لیکن آن با سیاق آیات تنافی دارد زیرا خداوند در این آیات بندگانی را توصیف کرده که مرتبه آنها خیلی بالاتر از درجات متقین است،به آیات این سوره مراجعه شود که خداوند فرموده است: وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً. تا آنجا که فرموده است: حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً .خداوند در این آیات اوصاف بزرگی را که بیشتر آنها جز در معصومین(علیه السلام)جمع نمی شود ذکر کرده است و امام باقر(علیه السلام)تصریح فرموده که این آیات دربارهٔ اوصیای پیامبر(صلی الله علیه و آله)است،به تفسیر برهان ج ۳،ص ۱۷۳ مراجعه شود،و این سؤال از کسانی مانند آنان بزرگ نیست بلکه به مقتضای مقام شامخ آنهاست،علاوه بر این خبر مذکور با حدیثی که خود او بطور مسند از ابان بن تغلب و او از ابی عبد اللّه(علیه السلام)نقل کرده تناقض دارد.او نقل کرده که:ابان گفته است:از ابی عبد اللّه(علیه السلام) دربارهٔ قول خداوند پرسیدم که فرموده است: اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا.. فرمود:«آنها ما اهل بیت هستیم»و نیز با خبری که او از راوی دیگری نقل کرده منافات دارد،و آن این که مراد از أزواجنا خدیجه و از ذرّیاتنا فاطمه(علیه السلام)و قرّه أعین حسن و حسین(علیه السلام)می باشند و منظور از وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً علیّ بن ابی طالب(علیه السلام)است.

مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ (۱).ابی عبد اللّه(علیه السلام)فرمود:«چگونه چیزی از امر خدا حفظ می شود و چگونه معقّب(دنبال کننده)از پیش رو او را حفظ می کند،عرض شد:ای فرزند پیامبر خدا!پس آن چگونه است؟فرمود:این آیه بدین گونه نازل شده است: له معقّبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بأمر اللّه .و امثال این ها بسیار است.

امّا آنچه در آن تحریف به عمل آمده است مانند آیه: لکنّ اللّه یشهد بما أنزل إلیک(فی علیّ) و نیز: أنزله بعلمه و الملائکه یشهدون (۲)؛و نیز: یا أیّها الرّسول بلّغ ما أنزل إلیک من ربّک(فی علیّ)و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته (۳)؛و نیز: إنّ الّذین کفروا و ظلموا(آل محمد حقهم)لم یکن اللّه لیغفر لهم (۴)؛و نیز: و سیعلم الّذین ظلموا(آل محمّد حقّهم)أیّ منقلب ینقلبون (۵)؛و نیز: تری الّذین ظلموا(آل محمّد حقّهم)فی غمرات الموت (۶)و نظایر این آیات فراوان است و آنها را در محلّ

۱- (۶۱) رعد/۱۱:برای انسان مأمورانی است که پیاپی از پیش رو و از پشت سرش او را از حوادث (غیر حتمی)حفظ می کنند.یک خبر نیز در تفسیر قمی است.این که خداوند فرموده است: لَهُ مُعَقِّباتٌ ظاهرا معنایش این است که خداوند را فرشتگانی است که پیاپی انسان را دنبال و حفظ می کنند و فرموده است: مِنْ أَمْرِ اللّهِ یعنی بأمر اللّه چنان که در روایتی که قمی نیز در ذیل آیه مذکور از ابی الجارود از امام باقر(علیه السلام)نقل کرده بر همین معنا تصریح شده و اشکالی در آن نیست.و العلم عند اللّه.

۲- (۶۲) نساء/۱۶۶:لیکن خداوند گواهی می دهد به آنچه بر تو نازل کرده است.از روی علمش نازل کرده است و فرشتگان نیز گواهی می دهند.

۳- (۶۳) مائده/۶۷:ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملا(به مردم)برسان و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای.

۴- (۶۴) نساء/۱۶۸:آنان که کافر شدند و ستم کردند هرگز خداوند آنها را نخواهد آمرزید.

۵- (۶۵) شعراء/۲۲۷:و بزودی آنهایی که ستم کردند می دانند که بازگشت آنها به کجاست.

۶- (۶۶) آیه ای به این الفاظ در قرآن نیست.و آنچه به این معنا در سوره انعام آیه ۹۳ آمده به این صورت است: وَ لَوْ تَری إِذِ الظّالِمُونَ فِی غَمَراتِ الْمَوْتِ ،یعنی:و اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در شداید مرگ فرورفته اند.

خود ذکر خواهیم کرد-پایان گفتار علیّ بن ابراهیم قمی. (۱)

از علی(علیه السلام)نقل شده که مردی در نزد آن حضرت آیه: وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ (۲)را قرائت کرد،آن حضرت فرمود:و طلع درست است و طلح موردی ندارد و آیه: لَها طَلْعٌ نَضِیدٌ (۳)را تلاوت فرمود،عرض شد آن را تغییر دهیم؟فرمود:امروز قرآن مورد تعرّض و تغییر قرار نمی گیرد.

از ابن عبّاس نقل شده که نزد او و طلح منضود خوانده شد.گفت:نه و طلع منضود درست است.نظیر این از امام صادق(علیه السلام)نیز روایت شده است.

کافی به سند خود از ابن ابی نصر روایت کرده که گفته است:ابو الحسن امام موسی بن جعفر(علیه السلام)به من مصحفی داد و فرمود:«در آن نگاه مکن.»من آن را باز و این آیه را قرائت کردم: لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا ،دیدم در ذیل آن هفتاد مرد از قریش با ذکر نام و نام پدرانشان ذکر شده است.می گوید:امام(علیه السلام)کسی پیش من فرستاد و پیغام داد:

«مصحف را به من باز گردان.» (۴)و نیز به سند خود از سالم بن سلمه نقل کرده که گفته است:مردی نزد ابی عبد اللّه(علیه السلام)قرآن تلاوت کرد و من حروفی را از قرآن می شنیدم که غیر از حروفی بود که مردم قرائت می کردند و ابی عبد اللّه(علیه السلام)به آن مرد فرمود:«از این قرائت بازایست و

۱- (۶۷) به مقدّمه تفسیر او مراجعه شود،پوشیده نماند که این گفتار و نظایر آن مورد مخالفت گروه انبوهی از بزرگان علمای ماست.چه اخباری که او روایت کرده اکثر آنها ضعیف یا مرسل و یا مخدوش است و چنان که می دانیم به این گونه روایات نمی توان اعتماد و استدلال کرد،به مقدّمه تفسیر آلاء الرّحمن تألیف علاّمه شیخ جواد بلاغی،و البیان فی تفسیر القرآن تألیف حضرت آیه اللّه سیّد ابو القاسم موسوی خوئی ص ۱۳۶،مراجعه شود.

۲- (۶۸) واقعه/۲۹:و در سایه درخت طلح بسر می برند،خبر در تفسیر کشّاف ذیل همین آیه نقل شده است.

۳- (۶۹) ق/۱۰:...که میوه های متراکم دارند.

۴- (۷۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۳۱.منظور این است که او این اسامی را در تفسیر قول خداوند که: لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا در این مصحف نوشته یافته است نه این که آنها جزئی از قرآن بوده است و پوشیده نیست که هر کس در این سوره دقّت کند به خوبی می فهمد که ذکر نام هفتاد تن از قریش مانند زید،عمرو،بکر،خالد و امثال این ها در فاصلۀ میان واژۀ مشرکین و خبر آن که منفکّین است آیه را از نظام قرآن خارج می کند و بیقین خلاف فصاحت و بلاغت آن است.

قرآن را به گونه ای که همهٔ مردم می خواننـد بخوان تا آنگاه که قائم ما قیام کند و چون او قیام کند کتاب خدا به همان گونه که نـازل شـده است تلاوت خواهـد شـد»،و مصـحفی را کـه علی(علیـه السـلام)بـه خطّ خـود نوشـته بـود بیرون آورد و فرمود:«علی(علیه السلام)به هنگـامی که از نوشـتن این مصـحف فـارغ شـد آن را برای مردم آورد،و به آنهـا گفت:«این کتاب خـداست به همان گونه که آن را بر پیامبرش محمد(صـلی الله علیه و آله)نازل فرموده است و من آن را در دو لوح گرد آورده ام.»آنان پاسخ دادنـد:نزد ما مصـحفی است کامل که قرآن در آن گرد آمده و نیازی به آنچه نزد تو است نداریم.آن حضـرت فرمود:«هان به خـدا سوگنـد پس از امروز دیگر هرگز آن را نخواهیـد دیـد بر من لازم بود در این هنگام که آن را جمع آوری کرده ام شما را آگاه کنم تا آن را تلاوت کنید.» (۱)امّا بر همهٔ آنچه ذکر شد این اشکال وارد است که در صورت قبول چنین امری دیگر هیچ گونه اعتماد و اطمینانی بر قرآن و هیچ جزئی از آن برای ما باقی نمی ماند و بر این اساس محتمل است که هر آیه ای از آن دسـتخوش تحریف و دگرگونی قرار گرفته و خلاف چیزی باشد که خداوند نازل کرده است؛در این صورت در قرآن چیزی که برای ما حجّت و دلیل باقی باشـد باقی نخواهـد مانـد و فایده آن منتفی و امر به پیروی و تمسّک به آن (۲)و جز این ها بیهوده خواهـد بود،و نیز در برابر قول خداونـد متعال: وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ (۳)؛و نیز: إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ (۴)چگونه ممکن است تحریف و تفسیر در آن راه یابد.

برای ردّ این اشـکال به نظر می رسد که مقصود ائمّهٔ معصومین(علیه السلام)از تحریف و تغییر و حذف از حیث معنا بوده است نه در الفاظ و معنای قول آنها که فرموده انـد:کذا نزلت(این گونه نازل شده است)همین بوده است و نه آنچه مردم از ظاهر این گفتار

۱- (۷۱) همان مأخذ،ج ۲،ص ۶۳۲،شماره ۲۲.

۲- (۷۲) و عرضه کردن اخبار بر آن.

۳- (۷۳) فصّلت/۴۱ و ۴۲:و این کتابی است قطعا شکست ناپـذیر،هیـچ گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر بر آن وارد نمی شود.

۴- (۷۴) حجر/۹:ما قرآن را نازل کردیم و ما حتما آن را پاسداری می کنیم.

درک می کننـد؛و منظور آنها این نبوده که الفاظ بـدین صورت نازل شـده پس حذف در آنها صورت گرفته تا واقع را مخفی بدارنـد و نـور حقّ را خـاموش سازنـد.آنچه این نظر را تأییـد می کنـد روایـتی است که کـافی به سـند خـود از ابی جعفر امـام باقر(علیه السـلام)نقل کرده که آن حضـرت در نامه خود به سـعد الخیر (۱)نوشـته است:«و از جملهٔ موارد ترک کتاب خدا این است که آنان حروف آن را ادا و حـدود آن را تحریف می کنند.آنها آن را روایت می کنند،لیکن رعایت نمی کنند،نادانها از روایـاتی که آنـان در حفظ دارنـد به شـگفت می آینـد،و عالمان از عـدم رعایت آنها انـدوهگین می شونـد.» امّا مصـحف ابی الحسن امام موسی بن جعفر(علیه السلام)که آن را به ابن ابی نصر داده و او را از نظر کردن در آن منع کرده،و نیز نهی ابی عبد اللّه(علیه السـلام)از مردی که قرآن را بر غیر طریقی که مردم می خواندنـد قرائت کرد احتمـال دارد آن تفسـیری بـوده است از سوی آنهـا بر قرآن طبق آنچه خداونـد اراده کرده و نازل فرموده است نه این که این زیادتیها عینا اجزای الفاظی بوده است که از سوی خداوند نازل گردیده است.

علیّ بن ابراهیم در تفسـیرش به سـند خود از ابی عبد اللّه(علیه السـلام)روایت کرده است که پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله)به علی(علیه السـلام)فرمود:«ای علی قرآن در پشت بستر من در مصاحف و حریر و کاغذ است.آن را بردارید و گردآوری کنید و آن را ضایع نکنید چنان که یهود تورات را ضایع کردند.پس علی(علیه السـلام)روانه شد و آن را در پارچه زردی گردآوری و آن را در خـانه خـود مهر کرد و فرمود:رداء بر تن نخواهم کرد تـا آنگـاه که قرآن را جمع آوری کنم.راوی می گویـد:گـاهی کسـی به در خانه می آمـد تا او را دیـدار کنـد و آن حضـرت بـدون رداء بیرون می آمد و این وضع ادامه داشت تا آن را گرد آورد.و گفت:«پیامبر(صـلی الله علیه و آله) فرموده است:اگر مردم قرآن را به همان گونه که نازل شـده است قرائت کننـد حتّی دو نفر با هم اختلاف پیدا نخواهند کرد.» شیخ صدوق ابو جعفر محمّد بن علی بن بابویه قمی گفته است:اعتقاد ما این است

۱- (۷۵) کافی،ج ۸،ص ۵۳.

که قرآنی که خداوند متعال بر پیامبرش محمّد(صلی الله علیه و آله)نازل کرده همین است که در میان دو جلد در دسترس مردم قرار دارد و بیش از این نیست،تعداد سوره هایش در نزد عامّه یک صد و چهارده سوره و نزد ما سوره و الضّحی و أ لم نشرح یک سوره است،و لإیلاف و أ لم تر کیف نیز سوره واحدی است،و کسی که به ما نسبت دهد که ما می گوییم قرآن بیش از این است دروغگوست،و آنچه در ثواب قرائت هر یک از سوره های قرآن،و ثواب ختم تمامی آن،و جواز قرائت دو سوره در یک رکعت از نوافل،و نهی از خواندن دو سوره در یک رکعت از فرائض روایت شده گواه روشنی است بر اعتقاد ما درباره قرآن و تصدیق این که مقدار قرآن همین است که در دسترس همگان قرار دارد.همچنین روایاتی که در مورد نهی از قرائت قرآن در یک شب،و عدم جواز ختم آن در کمتر از سه روز در دست است نیز گواه دیگری بر گفتار ما درباره قرآن است.پایان گفتار شیخ صدوق رحمه اللّه علیه.

پایان کتاب آداب تلاوت قرآن از کتاب المحجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء و پس از آن به خواست خداوند کتاب اذکار و دعوات خواهد آمد.و الحمد للّه أوّلا و آخرا.

کتاب اذکار و دعوات

اشاره

(۱)و این نهمین کتاب از بخش عبادات المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء است بسم اللّه الرّحمن الرّحیم سپاس ویژهٔ خداوندی است که رأفت او فراگیر و رحمت او گسترده و شامل است؛ آن خدایی که به بندگانی که یاد او می کنند با یاد خود از آنها به آنان تلافی می کند و فرموده است: فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ (۱)؛و نیز آنان را به درخواست و دعا ترغیب می کند و فرموده است: اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ (۲)؛و فرمانبردار و گنهکار و دور و نزدیک را به درگاه جلال خود راه می دهد و به برآوردن حاجات و آرزوهای خود امیدوار می سازد که:

فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ (۳).و درود فراوان بر محمّد مصطفی و خاندان و یاران برگزیده او باد.

امّا بعد،باید دانست که پس از تلاوت کتاب خداوند هیچ عبادتی که به زبان ادا شود از ذکر خداوند و تقاضای رفع حاجات از درگاه او و به وسیله خواندن دعاهای مأثور افضل نیست.به همین مناسبت ناگزیر باید نخست فضیلت مطلق ذکر را به اجمال بیان کرد

۱- (۱) بقره/۱۵۲:پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم.

۲- (۲) مؤمن/۶۰:مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

۳- (۳) بقره/۱۸۶:(بگو)من نزدیکم دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا می خواند اجابت می کنم.

و سپس تفصیل اذکار معیّن و فضیلت دعا و شرائط و آداب آن را شرح داد،و دعاهای مأثوری را که جامع مقاصد دین و دنیا و مشتمل بر دعاهای خاصّ جهت طلب آمرزش و استعاذه و جز این باشد نقل کرد،و این مطالب در چهار باب به شرح زیر نگاشته می شود:

باب اوّل:در فضیلت ذکر و فوائد آن به اجمال و تفصیل.

باب دوّم:در فضیلت دعا و آداب آن،و فضیلت استعاذه و صلوات بر پیامبر(صلی الله علیه و آله).

باب سوّم:در دعاهای منتخب از ادعیه مأثوره که سند آنها حذف شده است.

باب چهارم:در اذکار مأثوره به هنگام بروز حوادث.

باب اوّلدر فضیلت ذکر به اجمال و تفصیل طبق آیات و اخبار

اشاره

در فضیلت ذکر به اجمال و تفصیل طبق آیات و اخبار

(۱)آیات:آیاتی که بر فضیلت ذکر به اجمال دلالت دارد به شرح زیر است:

۱-فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ .ثابت بنانی گفته است:من می دانم خداوند مرا در چه زمانی یاد می کند،گروهی از این سخن دچار شگفتی شدند و گفتند چگونه آن را می دانی؟پاسخ داد:هرگاه من او را یاد کنم او مرا یاد خواهد کرد ۲- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّهَ ذِكْراً كَثِیراً . (۱)

۳- فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللّهَ . (۲)

۴- فَإِذا قَضَیْتُمْ مَناسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّهَ كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً . (۳)

۵- اَلَّذِینَ یَذْكُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ . (۴)

۱- (۱) احزاب/۴۱:ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید.

۲- (۲) بقره/۱۹۸:و هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را در نزد مشعر الحرام یاد کنید.

۳- (۳) بقره/۲۰۰:و هنگامی که مناسک(حجّ)خود را انجام دادید ذکر خدا گویید،همان گونه که پدرانتان را یاد می کنید بلکه از آن هم بیشتر.

۴- (۴) آل عمران/۱۹۱:همانها که خدا را در حال ایستادن و نشستن و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند یاد می کنند.

۶- فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْكُرُوا اللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكُمْ . (۱)ابن عبّاس گفته است:یعنی در شب و روز،در خشکی و دریا،در سفر و حضر،در توانگری و تنگدستی،در بیماری و تندرستی و در آشکار و نهان.

۷-خداوند در نکوهش منافقان فرموده است: وَ لا يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلاّ قَلِيلاً . (۲)

۸- وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَكُنْ مِنَ الْغافِلِينَ . (۳)

۹- وَ لَذِكْرُ اللّهِ أَكْبَرُ (۴)،ابن عبّاس گفته است:این کلام را دو وجه است:یکی آن که ذکر حق تعالی نسبت به شما بزرگتر از ذکر شما نسبت به اوست؛دیگر آن که ذکر خداوند برتر از هر عبادت دیگر است.و آیات دیگری از این قبیل.

اخبار:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است.

۱-«گوینده ذکر خدا در میان غافلان مانند درخت سبزی است که در میان گیاه خشک خرد شده قرار داشته باشد.» (۵)۲-«گوینده ذکر خدا در میان غافلان مانند رزمنده در میان فراریان است.» (۶)۳-«گوینده ذکر خدا در میان غافلان مانند زنده در میان مردگان است.» (۷)۴-«خداوند می فرماید:من با بنده ام هستم مادام که مرا یاد می کند و لبهایش را به

۱- (۵) نساء/۱۰۳:و هنگامی که نماز را به پایان رسانیدید خدا را یاد کنید در حال ایستادن،نشستن و به هنگامی که به پهلو خوابیده اید.

۲- (۶) نساء/۱۴۲:...و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند.

۳- (۷) اعراف/۲۰۴:پروردگارت را در دل خود از روی تضرّع و خوف و آهسته و آرام صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش.

۴- (۸) عنکبوت/۴۵:هرآینه ذکر خدا را از آن هم برتر است.

۵- (۹) حلیه ابو نعیم از ابن عمر با سندی ضعیف،الجامع الصغیر.

۶- (۱۰) طبرانی از ابن مسعود،و در این آمده است،مانند:«صبرکنندگان در میان فراریان است».کافی کلینی،ج ۲،ص ۵۰۲،با اندک اختلاف.

۷- (۱۱) مأخذ آن را نیافتم جز در مصابیح بغوی،ج ۱،ص ۱۴۸،مسلم و غیر او.

ذکر مـن می جنبانـد.» (۱)۵-«آدمی هیـچ عملی انجـام نمی دهـد کـه وی را از عـذاب الهی نجـات دهنـده تر از ذکر خـدا باشد.»عرض کردند:ای پیامبر!حتّی جهاد در راه خدا،فرمود:«جهاد در راه خدا هم،مگر آن که چندان شمشیر زنی که شمشیرت بشکند.» (۲)و این را سه بار تکرار فرمود.

۶-«هر کس دوست دارد در مرغزارهای بهشت بچرد بسیار ذکر خدا بگوید.» (۳)۷-از آن حضرت پرسیدند:کدام عمل افضل است؟فرمود:«این که بمیری و زبانت از ذکر خدا تر باشد.» (۴)۸-خداوند فرموده است:«چون بنده ام در نفس خود مرا یاد کند من در ذات خود وی را یاد کنم،و چون در میان جمعیّتی یاد من کنـد من در میان جمعیّتی بهتر از آن یاد او کنم و اگر به قـدر یک وجب به من نزدیک شود من یک ذراع به او نزدیک می شوم،و اگر به انـدازه یک ذراع به من تقرّب جویـد من به اندازه یک باع (۵)بـه او تقرّب می جـویم،و اگر بـه طرف مـن قـدم بردارد من شـتابان به سـوی او می روم» (۶)؛یعنی با سـرعت او را اجابت می کنم.

می گویم:از طریق خاصّه(شـیعه)کافی به سـند حسن از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که خداوند می فرماید:«کسی که ذکر من او را از سؤال از من باز دارد من بهتر از آنچه

۱- (۱۲) ابن ماجه به شماره ۳۷۹۲،مؤلّف مشکاه می گوید:بخاری،بیهقی،ابن حبّان از حدیث ابی هریره و حاکم از حدیث ابی الدّرداء آن را روایت کرده اند.

۲- (۱۳) الدعوات الکبیر بیهقی،مشکاه المصابیح،ص ۱۹۹.

۳- (۱۴) المصنّف ابن ابی شیبه،طبرانی از حدیث معاذ با سـند ضعیف،المغنی،در جلد اوّل،ص ۸۶،به نقـل از معانی الاخبار و جامع ترمـذی و در مصابیـح السّـنه بغوی،ج ۱،ص ۱۴۹ بـدین گونه ذکر شـده:«هرگـاه به باغهای بهشت گـذر کردیـد در آنها بچرید،عرض کردند:باغهای بهشت کدام است؟فرمود:حلقات ذکر.

۴- (۱۵) عمل الیوم و اللّیله ابن السّنی،ص ۳ از معاذ بن جبل.

۵- (۱۶) اندازه سر انگشتان دست راست تا سر انگشتان دست چپ وقتی دستها را به طور افقی دراز کنند-م.

۶- (۱۷) صحیح مسلم،ج ۸،ص ۶۷،بغوی،ج ۱،ص ۱۴۸.صدر حدیث طیالسی،ص ۲۶۵.

را کـه بـه سؤال کننـده می دهم به او عطـا خـواهم کرد.» (۱)و نیز بـه سـند خـود از ابی عبـد اللّه(علیه السـلام)روایت کرده که خداونـد فرموده است:«هر که مرا در نهان یاد کند من در آشـکار او را یاد می کنم.» (۲)و نیز به سـند خود از ابن فضّال مرفوعا نقـل کرده که خداونـد به عیسـی فرمـود:«ای عیسـی مرا در پیش خود یـاد کن تـا من تو را در پیش خود یـاد کنم،و مرا در نزد جمعیّت خویش یاد کن تا تو را در نزد گروهی که بهتر از جمعیّت آدمیان است یاد کنم.ای عیسـی دلت را برای من نرم کن،و در خلوتها بسـیار ذکر مرا بگو،و بـدان خرسـندی من این است که به من اظهار نیاز کنی و در این امر زنـده باش و مرده مباش.» (۳)و نیز از آن حضـرت روایت شـده که فرموده است:«کسـی که زیاد ذکر خـدا بگوید خداوند او را در سایه بهشت خود قرار می دهد.» (۴)و نیز از آن بزرگوار نقل شـده که پیامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«کسـی که زیاد ذکر خدا بگوید خداونـد او را دوست می دارد،و آن که زیاد یاد خـدا کنـد برای او دو برائت نوشـته می شود،یکی از آتش و دیگری از نفاق.» (۵)و نیز از آن حضـرت نقل شده که فرموده است:«شیعیان ما کسانی هستند که چون خلوت کنند زیاد ذکر خدا بگویند.» و نیز فرموده است:«هیـچ چیزی نیست،مگر این که برای آن حـدّ و نهـایتی است جز ذکر که نهـایتی ندارد.خداونـد نمازهـا را واجب فرمود،کسـی که آنها را ادا کنـد حـدّ آنها را به جا آورده،و روزه ماه رمضان را واجب کرد،هر کس آن ماه را روزه بگیرد این واجب را به نهـایت رسانیـده،همچنین حـجّ که هر کس آن را به جا آورد،این تکلیف را ادا کرده است جز ذکر که خداونـد به اندک آن راضـی نمی شود و برای آن حدّ و نهایتی نیست»؛ (۶)سپس این آیه را تلاوت فرمود: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّهَ ذِکْراً کَثِیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً

۱- (۱۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۰۱ و ۵۰۲.

۲- (۱۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۰۱ و ۵۰۲.

۳- (۲۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۰۱ و ۵۰۲.

۴- (۲۱) همان مأخذ،ص ۵۰۰،شماره ۵.

۵- (۲۲) همان مأخذ،ص ۴۹۹،شماره ۲ و ۳.

۶- (۲۳) همان مأخذ،ص ۴۹۹،شماره ۲ و ۳.

(۱)،و فرمود:«در اینجا خداوند برای ذکر حدّ و اندازه ای مقرّر نکرده است.

پدرم بسیار ذکر خدا می گفت،بسا همراه او حرکت می کردم و او به ذکر خداوند مشغول بود؛با او طعام می خوردم و او در همین حال ذکر می گفت؛با مردم گفتگو می کرد لیکن این امر او را از ذکر خدا باز نمی داشت،می دیدم زبانش به سقف دهانش چسبیده در حالی که لا إله الاّ اللّه می گفت.ما را به گرد خود جمع و امر می کرد که تا طلوع خورشید به ذکر خدا مشغول باشیم.و به هر کدام از ما که می توانست قرائت قرآن کند دستور قرائت می داد و به آن که نمی توانست امر به ذکر می کرد.خانه ای که در آن قرآن خوانده گردد و زیاد در آن ذکر خدا گفته شود برکت آن زیاد می گردد،و فرشتگان در آن حاضر و شیاطین از آن دور می شوند،و همچون ستارگان تابانی که برای مردم زمین نورافشانی می کنند برای اهل آسمان می درخشد.خانه ای که در آن قرآن نمی خوانند و در آن ذکر خدا گفته نمی شود برکت آن کم می شود و فرشتگان از آن دور،و شیاطین در آن حاضر می شوند.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«آیا می خواهید شما را به بهترین اعمالتان خبر دهم؟عملی که بیش از هر چیز درجات شما را بالا می برد و در نزد پروردگارتان پاکیزه ترین اعمال و از دینار و درهم و دیدار دشمن که او را بکشید یا کشته شوید بهتر است؟»عرض کردند:آری ای پیامبر خدا!فرمود:«آن بسیار ذکر خدا گفتن است.»سپس علی(علیه السلام)فرمود:«مردی نزد پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)آمد و عرض کرد:بهترین اهل مسجد کیست؟فرمود:آن که بیشتر از همه ذکر خدا گوید.و پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:کسی که به او زبان ذکرگویی داده شده بیقین خیر دنیا و آخرت به او عطا گردیده است.»و دربارهٔ قول خداوند: وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ (۲)فرمود:یعنی«اعمال خیری را که برای خدا انجام می دهی زیاد مشمار.» (۳)و نیز فرموده است:«خداوند به موسی(علیه السلام)وحی فرمود:به زیادی مال خوشحال

۱- (۲۴) احزاب/۴۱ و ۴۲:ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید.و صبح و شام او را تسبیح گویید.

۲- (۲۵) مدّثر/۶:و منّت مگذار و عملت را بزرگ مشمار.

۳- (۲۶) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۸،شماره ۱.

مباش،و یاد مرا در هیچ حالی ترک مکن،زیرا زیادی مال آخرت را از یاد می برد،و ترک یاد من دل را سخت و قسی می کند.» (۱)از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت است که فرمود:«در توراتی که تحریف نگردیده نوشته شده است که موسی(علیه السلام)به پروردگار عرض کرد:«بار الها مجالسی برای من پیش می آید که تو گرامی تر و بزرگتری از آن که تو را در آنجا یاد کنم،حق تعالی فرمود:یاد من در هر حالی خوب است.» (۲)از ابی عبد اللّٰه(علیه السلام)نقل شده که فرموده است:«باکی نیست که انسان به هنگام بول کردن ذکر خدا بگوید،زیرا آن در هر حالی پسندیده است،و از این که ذکر خدا بگویی خسته مشو.» (۳)و نیز از آن حضرت روایت شده است که:«صاعقه به گوینده ذکر خدا اصابت نمی کند.» (۴)

فضیلت مجالس ذکر

(۱)پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هر گروهی که در محفلی با هم بنشینند و ذکر خدا بگویند،فرشتگان به گرد آنها در می آیند و رحمت الهی آنها را فرا می گیرد و خداوند در میان مقرّبان خود آنها را یاد می کند.» (۵)و نیز فرموده است:«هر دسته ای گرد هم آیند ذکر خدا گویند و بدین کار جز خشنودی او را نخواهند ندا کننده ای از آسمان آنها را ندا می کند برخیزید که شما آمرزیده شده اید و گناهان شما به حسنات بدل شده است.» (۶)

۱- (۲۷) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۷،شماره ۷ و ۸ و ۶.

۲- (۲۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۷،شماره ۷ و ۸ و ۶.

۳- (۲۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۷،شماره ۷ و ۸ و ۶.

۴- (۳۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۰۰ شمارهٔ ۲.

۵- (۳۱) صحیح مسلم،ج ۸،ص ۷۲؛مسند احمد،ج ۳،ص ۳۳؛ترمذی،ج ۱۲،ص ۲۷۱ همگی از حدیث ابی هریره و ابو سعید خدری.

۶- (۳۲) مسند احمد،ج ۳،ص ۱۴۲.

و نیز:هر گروهی در جایی بنشینند و در آنجا ذکر خدا نگویند و بر پیامبرش(صلی الله علیه و آله) درود نفرستند،این گردهمایی در روز قیامت برای آنها مایهٔ حسرت و افسوس خواهد بود. (۱)

داود(علیه السلام)عرض می کند:«پروردگارا هرگاه ببینی که من از مجلس ذاکران تو می گذرم و به مجلس غافلان می روم پایم را بشکن چه این نعمتی است که به من ارزانی می داری.» پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود:«مجلس خوب برای مؤمن کفّارهٔ دو ملیون مجلس بد می شود.» (۲)از ابی سعید خدری از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت شده که فرموده است:«خداوند علاوه بر فرشتگانی که اعمال مردم را می نویسند،فرشتگانی دارد که در روی زمین در گردشند،هنگامی که دسته ای را ببینند که به ذکر خدا مشغولند یکدیگر را صدا می کنند که به سوی مطلوب خود بشتابید.پس می آیند و تا سقف آسمان دنیا بر گرد آنان جمع می شوند،خداوند بر فرشتگان می فرماید:بندگانم را در حال انجام دادن چه کاری ترک کردید؛می گویند:ما آنها را در حالی که مشغول تسبیح و تحمید و تمجید تو بودند رها کردیم.خداوند می فرماید:آنها هیچ مرا دیده اند؛پاسخ می دهند:نه،خداوند می فرماید:

اگر مرا می دیدند چگونه بودند؛عرض می کنند:اگر تو را می دیدند تحمید و تمجید و تسبیح آنها بیشتر بود،خداوند به آنها می فرماید:از چه چیزی به من پناه می برند؛عرض می کنند:از آتش،خداوند می فرماید:هیچ آن را دیده اند؟پاسخ می دهند:نه،می فرمایند:

اگر می دیدند چگونه بودند؟عرض می کنند:اگر آن را می دیدند بیشتر از آن رمنده و گریزان بودند،خداوند می فرماید:آنها چه می خواهند؟عرض می کنند:بهشت را،

۱- (۳۳) کافی کلینی،ج ۲، ص ۴۹۷؛ترمذی،ج ۱۲، ص ۲۷۲،نظیر آن از حدیث ابی هریره و آن را حدیثی حسن دانسته است؛المصابیح،ج ۱،ص ۱۴۹ با اختلاف کمی در الفاظ.

۲- (۳۴) عراقی گفته است:مؤلّف الفردوس آن را از حدیث ابی وداعه ذکر کرده و مرسل است،و فرزند او آن را نقل نکرده است،و من سندی برای آن نیافتم.

می فرماید:آیا آن را دیده اند؟می گویند:نه،می فرماید:اگر می دیدند چگونه بودند؟ می گویند:اگر آن را دیده بودند حرص آنها بر آن شدیدتر بود،خداوند می فرماید:من شما را گواه می گیرم که آنها را آمرزیدم،فرشتگان می گویند:در میان این گروه فلانی است که قصد پیوستن به آنها را نداشته و برای کاری آمده است خداوند می فرماید:آنها گروهی هستند که همنشین آنها بدبخت نمی شود.» (۱)می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)کافی به سند صحیح از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هیچ مجلسی نیست که در آن نیکان و بدان گرد آیند و بی آن که ذکر خدا گویند از آنجا برخیزند جز این که در روز قیامت مایهٔ حسرت و افسوس آنها خواهد بود.» (۲)و نیز از آن حضرت روایت شده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هر گروهی که در مجلسی گرد آیند و در آن ذکر خدا نگویند و بر پیامبرش درود نفرستند.این مجلس در روز قیامت مایهٔ حسرت و وبال آنها خواهد بود.» (۳)و نیز از ابی عبد اللّه(علیه السلام)نقل شده که فرموده است:«هر مجلسی که گروهی در آن گرد آیند و در آن ذکر خدا نگویند و از ما یاد نکنند،این مجلس در روز قیامت مایهٔ حسرت و افسوس آنها خواهد بود؛»سپس گفت:«ابو جعفر امام باقر(علیه السلام)فرموده است:

همانا یاد ما یاد خدا و یاد دشمن ما یاد شیطان است.» (۴)کافی به سند صحیح از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«در توراتی که تحریف نشده نوشته است که موسی(علیه السلام)از پروردگارش پرسید که:بار الها آیا تو نزدیک منی تا با تو راز گویم یا دور از منی که فریاد کنم؟خداوند به او وحی فرمود که:

ای موسی من با هر کس که یادم کند همنشینم،موسی(علیه السلام)عرض کرد:در آن روز که

۱- (۳۵) صحیح بخاری،ج ۸، ص ۱۰۸؛صحیح مسلم،بطور مختصر،ج ۸، ص ۶۸؛حاکم،ج ۱، ص ۴۹۵؛ ترمذی،ج ۱۳،ص ۸۹؛المصابیح بغوی،ج ۱،ص ۱۴۸.

۲- (۳۶) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۶،شماره ۱.

۳- (۳۷) پیش از این ذکر شده است.

۴- (۳۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۶،شماره ۲ و ۴.

هیچ پناهگاهی جز پناه تو نیست چه کسی در پناه تو خواهد بود؟فرمود:آنانی که مرا یاد می کنند و آنها را یاد می کنم،و به خاطر من دوستی می کنند و من آنان را دوست می دارم؛ همانهایی که هرگاه بخواهم به مردم زمین بلایی وارد کنم آنها را به یاد می آورم و به خاطر آنها بلا را از آنها دور می گردانم.» (۱)

فضیلت تهلیل

(۱)پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«بهترین چیزی که من و پیامبران پیش از من گفته اند کلمه:لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریك له می باشد.» (۲)و نیز فرموده است:برای اهل لا إله إلاّ اللّه نه در گور وحشتی است و نه در قیامت.

گویی آنها را به هنگام صیحه[قیامت]می بینم که خاك را از سرهای خود می افشانند و می گویند:الحمد للّه الّذی أذهب عنّا الحزن إنّ ربّنا لغفور شکور (۳)پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«همگی شما به بهشت می روید،جز کسی که گردنکشی کند و مانند شتر که از صاحب خود برمد از فرمان خدا سرپیچد،عرض شد:ای پیامبر خدا!کیست که گردنکشی می کند؟فرمود:کسی که لا إله الاّ اللّه نگوید.پس زیاد لا إله الاّ اللّه بگویید پیش از آن که میان شما و آن حایلی ایجاد شود،چه آن کلمهٔ توحید، کلمهٔ اخلاص،کلمهٔ تقوا و کلمهٔ طیّبه است،و آن دعوت حقّ و دستاویز محکم و بهای بهشت می باشد.» (۴)

۱- (۳۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۶،شماره ۲ و ۴.

۲- (۴۰) ترمذی،ج ۱۳،ص ۸۳،در ضمن حدیثی دیگر و گفته است:این حدیث شگرفی است؛ السنن الکبری بیهقی،ج ۵،ص ۱۱۷.

۳- (۴۱) المسند الکبیر طبرانی از ابن عمر به سند ضعیف،الجامع الصغیر باب لام.

۴- (۴۲) عراقی گفته است:بخاری روایت کرده که:«همهٔ امّت من وارد بهشت می شوند جز کسی که گردنکشی کند»حاکم علاوه کرده که:«مانند شتر که از صاحبش برمد از فرمان خداوند سرپیچی کند»و آن را حدیثی صحیح دانسته است،بخاری اضافه کرده که:عرض کردند ای پیامبر خدا!چه کسی گردنکشی می کند فرمود:«هر کس اطاعت من کند وارد بهشت می شود و کسی که از فرمان من سرپیچی کند گردنکشی کرده است».ابن عدی،ابی یعلی،طبرانی،ابن وردان نیز آن را روایت کرده اند،و ابو الشیخ در ثواب گفتن لا إله الاّ اللّه که کلمهٔ توحید است آن را از حدیث حکم بن عمیر ثمالی بطور مرسل نقل کرده است.

خداونـد فرموده است: هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلاّ الْإِحْسانُ ؟ (۱)؛گفته شـده احسـان در دنیا گفتن لا إله إلا اللّه و احسان در آخرت بهشت است،همچنین است معنای قول خداوند: لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَهٌ . (۲)

می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)کافی از ابی حمزه روایت کرده که گفته است:

شنیـدم ابـا جعفر(امـام بـاقر(علیه السـلام)می فرمـود:«هیـچ ثوابی بزرگـتر از ثواب گفتن لاـ إله الاّـ اللّه نیست،زیرا هیـچ چیزی با خداوند برابر نبوده،و هیچ کس در کارها با او انباز نیست.» (۳)وصّافی بطور مرفوع روایت کرده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«کسـی که لا إله الاّ اللّه بگویـد برای او درختی در بهشت غرس می شود که از یاقوت سـرخ است در مشـک سفید می روید،از عسل شـیرین تر،و از برف سـفیدتر و از مشک خوشـبوتر است؛ در آن(میوه ای)نظیر پسـتان دوشیزگان است که از زیر هفتاد جامه برآمده باشد.» (۴)پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«بهترین عبادت گفتن لا إله إلاّ اللّه است.» (۵)و نیز فرموده است:«بهـترین عبـادت اسـتغفار است زیرا خداونـد در کتـابش فرموده است: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاـ إِلهَ إِلاّـ اللّهُ وَ اسْـتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ . (۶)

از ابی عبـد اللّه امـام صـادق(علیه السـلام)روایت شـده که فرموده است:«بهـای بهشت گفتن لا إله الاّ اللّه و اللّه اکبر می باشـد.» (۷)و نیز از آن حضرت نقل شده است:«جبرئیل به پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)عرض کرد:

خوشا به حال کسانی از امّت تو که بگوینـد:لا إله الاّ اللّه وحـده وحـده وحده.» (۸)و نیز به سـند صحیح از آن حضرت روایت است:«هر کس پیش از طلوع خورشید و

۱- (۴۳) رحمان/۶۰:آیا جزای نیکی غیر از نیکی است؟

۲- (۴۴) یونس/۲۶:کسانی که نیکی کردند پاداش نیک و زیاده بر آن دارند.

۳- (۴۵) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۱۶ و ۵۱۷.

۴- (۴۶) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۱۶ و ۵۱۷.

۵- (۴۷) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۱۶ و ۵۱۷.

۶- (۴۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۱۷.

۷- (۴۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۱۷.

۸- (۵۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۱۷.

پس از غروب آن ده بار بگوید:لا إله الاّ اللّه وحده لا شریک له،له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حیّ لاـ یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر،این ذکر کفّارۀ گناهان آن روز او خواهد بود.» (۱)و نیز از آن بزرگوار نقل شده:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است،هر کس نماز بامداد را بگزارد و پیش از آن که از جا برخیزد ده بار بگوید:لا إله الاّ اللّه وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر،و پس از نماز مغرب نیز به همین نحو عمل کند،هیچ بنده ای با عملی افضل از عمل او خداوند را ملاقات نخواهد کرد،جز کسی که نظیر عمل او را انجام داده باشد.» (۲)و نیز از آن حضرت روایت است که:«هر کس در هر روز ده بار بگوید:أشهد أن لا إله الاّ اللّه وحده لا شریک له إلها واحدا أحدا صمدا لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا؛ خداوند چهل و پنج هزار حسنه در نامه او ثبت و چهل و پنج هزار سیّئه از نامه عمل وی محو می کند و چهل و پنج هزار درجه او را بالا می برد.» (۳)در روایت دیگری آمده است:«این دعا برای او در آن روز حرزی از شرّ شیطان و سلطان خواهد بود.و گناه کبیره ای دامنگیر او نخواهد شد.» (۴)و نیز نقل شده که فرموده است:«کسی که در هر روز بگوید:لا إله الاّ اللّه حقّا حقّا،لا إله الاّ اللّه عبودیّه و رقّا لا إله الاّ اللّه ایمانا و تصدیقا خداوند به او توجّه می کند و از او رو نمی گرداند تا آنگاه که وارد بهشت شود.» (۵)ابان بن تغلب روایت کرده که آن حضرت فرمود:«ای ابان هرگاه به کوفه وارد شدی این حدیث را روایت کن که:هر کس از روی اخلاص شهادت لا إله الاّ اللّه را بگوید بهشت بر او واجب می شود.»عرض کردم:از هر صنفی از اصناف مردم نزد من

۱- (۵۱) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۱۸.

۲- (۵۲) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۱۸.

۳- (۵۳) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۱۹.

۴- (۵۴) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۱۹.

۵- (۵۵) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۱۹.

می آیند.آیا برای همهٔ آنها این حدیث را روایت کنم؟فرمود:«آری ای ابان چون روز قیامت شود و خداوند گذشتگان و آیندگان را در یک جا جمع کند شهادت لا إله الاّ اللّه از آنها سلب می شود،جز از کسانی که بر این امر(ولایت)باشند.» (۱)در برخی اخبار آمده است:«و اخلاص او نسبت به آن این است که وی را از ارتکاب محرّمات الهی باز می دارد.» (۲)صدوق از اسحاق بن راهویه روایت کرده که گفته است هنگامی که امام ابو الحسن الرّضا(علیه السلام)به نیشابور وارد شد و خواست از آنجا به سوی مأمون حرکت کند محدّثان نزد آن حضرت گرد آمدند و عرض کردند:ای فرزند پیامبر خدا آیا از نزد ما کوچ می کنی بی آن که برای ما حدیثی بیان فرمایی تا ما از آن بهره مند شویم؟آن حضرت که در این هنگام در هودج نشسته بود سرش را بیرون آورد و فرمود:«از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که می فرمود از پدرم جعفر بن محمّد شنیدم و او می فرمود از پدرم محمّد بن علی شنیدم و او می فرمود:از پدرم علیّ بن الحسین شنیدم،و او می فرمود:از پدرم حسین بن علی شنیدم،و او می فرمود:از پدرم علی بن ابی طالب شنیدم،و او می فرمود:از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)شنیدم،و او می فرمود:از جبرئیل شنیدم که می گفت:از خداوند جلّ و اعلا شنیدم که فرمود:لا إله الاّ اللّه دژ من است هر کس وارد دژ من شود از عذاب من ایمن خواهد بود»؛و هنگامی که مرکب آن حضرت به حرکت درآمد ما را صدا کرد و فرمود:«با شروط آن و من از شروط آن هستم.» (۳)

فضیلت اذکار دیگر

(۱)در کافی به سند حسن از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«مستمندان نزد پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)آمدند و عرض کردند:ای پیامبر خدا!توانگران دارای برده اند و آنها

۱- (۵۶) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۲۰.

۲- (۵۷) این خبر در جلد اوّل ذکر شده است.

۳- (۵۸) عیون اخبار الرضا(علیه السلام)،ص ۲۷۵.

را آزاد می کننـد و ما برده نـداریم؛دارای ثروتنـد و به حـجّ می رونـد و ما ثروتی نـداریم؛برای آنها صدقه دادن ممکن است و برای ما میسّر نیست؛آنها می تواننـد جهاد کننـد و ما نمی توانیم.پیامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)فرمود:هر کس صـد بار تکبیر بگوید عمل او از آزاد کردن صد برده افضل است،و هر کس صد بار خدا را تسبیح بگوید این کار او از قربانی کردن صد شتر افضل است،و هر کس صـد بار حمـد خـدا بگویـد افضل است از فرسـتادن صد اسب با زین و لجام و رکاب برای جهاد در راه خدا،و هر کس صد بار لا إله الاّ اللّه بگوید عمل او در آن روز از عمل هر کس دیگر افضل است مگر آن که گروهی بیش از ایـن تعـداد بگویـد.»راوی گفتـه اسـت:چـون ایـن خـبر بـه گـوش تـوانگران رسـید آنـان نیز بـه خوانـدن ایـن اذکـار اقـدام کردند.مسـتمندان دوباره نزد پیامبر(صـلی الله علیه و آله)بازگشـتند و گفتنـد:ای پیامبر خدا!آنچه تو فرمودی به گوش توانگران رسیده و آنها هم آن اذکار را می خوانند، پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود: ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ،یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ . (۱)

از یکی از صـادقین(علیه السـلام)روایت شـده که فرموده است:«زیاد تهلیل و تکبیر بگوییـد، زیرا نزد خداونـد چیزی از تهلیل و تکـبیر محبـوب تر نیست.» (۲)و نیز از آن حضـرت روایـت اسـت کـه امیر مؤمنـان(علیـه السـلام)-و در برخی نسـخه هـا پیـامبر خدا(صلی الله علیه و آله)-فرموده است:«تسبیح نصف میزان است،الحمد للّه میزان را پر می کند،و اللّه اکبر میان آسمان و زمین را مملوّ می سازد.» (۳)از ابی جعفر امام باقر(علیه السـلام)روایت است که فرمود:«پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله)از کنار مردی عبـور کرد که در بـاغ خود چیزی می کاشت.پیـامبر(صـلی الله علیه و آله)ایسـتاد و به او فرمود:آیـا تو را دلالـت کنم بر کشـت چیزی که ریشه اش پایدارتر و به ثمر رسیدن آن سریع تر و میوه اش خوشبوتر و بادوام تر است؛عرض کرد:آری ای پیامبر خدا مرا راهنمایی فرما.فرمود:در هر صبحگاه و شامگاه بگو:سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله الاّ اللّه و اللّه اکبر؛زیرا اگر

۱- (۵۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۰۵.

۲- (۶۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۰۶.

۳- (۶۱) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۰۶.

این را بگویی به عدد هر سبحان اللّه ده درخت از انواع میوه ها برای تو غرس می شود که باقیات صالحات خواهند بود.آن مرد عرض کرد:ای پیامبر خدا اینک تو را گواه می گیرم که این باغ من بر مسلمانان مستمندی که استحقاق داشته باشند صدقه است و هم اکنون تحویل داده می شود؛در این هنگام خداوند این آیات قرآن را نازل فرمود: فَأَمّا مَنْ أَعْطی وَ اتَّقی، وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْری (۱).» و به سند خود از مفضّل روایت کرده که گفته است:به ابی عبد اللّه(علیه السلام)عرض کردم:

فدایت شوم دعای جامعی به من بیاموز،فرمود:«خدا را حمد گو،زیرا در این صورت هر نمازگزاری با گفتن سمع اللّه لمن حمده برای تو دعا خواهد کرد.» (۲)از محمّد بن مروان روایت شده که گفته است به ابی عبد اللّه(علیه السلام)عرض کردم کدام عمل نزد خداوند محبوب تر است؟فرمود:این که او را حمد گویی. (۳)-در برخی نسخه ها به جای تحمده،تمجّده(بزرگ بشماری)آمده است- و نیز از آن حضرت نقل شده:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)در هر روز سیصد و شصت بار به تعداد رگهای بدن،خدا را حمد می گفت و می فرمود:الحمد للّه ربّ العالمین کثیرا علی کلّ حال» (۴)و نیز:«کسی که چون صبح کند چهار بار الحمد للّه ربّ العالمین بگوید شکر آن روز را ادا کرده،و اگر به هنگام درآمدن شب آن را بخواند شکر آن شب را هم به جا آورده است.» (۵)و نیز فرموده است:«تسبیح فاطمه زهرا(علیه السلام)از جملهٔ ذکر کثیر است که خداوند فرموده است:«اذکروا اللّه ذکرا کثیرا.» (۶)

۱- (۶۲) لیل/۶ تا ۸:امّا آن کس که(در راه خدا)انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد و جزای نیک الهی را تصدیق کند ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم.کافی ج ۲،ص ۵۰۶.

۲- (۶۳) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۰۳.

۳- (۶۴) کافی،ج ۲،ص ۵۰۳.

۴- (۶۵) کافی،ج ۲،ص ۵۰۳.

۵- (۶۶) کافی،ج ۲،ص ۵۰۳.

۶- (۶۷) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۰۰.

و نیز:«کسی که ده بار بگوید:یا ربّ یا ربّ به او گفته می شود:لبّیک چه حاجت داری؟» و نیز:«کسی که ده بار یا اللّه یا اللّه بگوید به او پاسخ داده می شود:لبّیک حاجتت چیست؟ (۱)و نیز:«کسی که بگوید:یا ربّ یا اللّه،یا ربّ یا اللّه،یا ربّ یا اللّه تا نفسش قطع گردد به او گفته می شود:لبّیک حاجتت چیست؟» (۲)و نیز فرموده است:«هنگامی که انسان دعا می کند هرگاه پس از دعا بگوید:

ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه الاّ باللّه خداوند می فرماید:بنده ام رضا داده و تسلیم امر من شده است حاجتش را برآورید.» (۳)و نیز:«کسی که هفتاد بار بگوید:ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه الاّ باللّه،خداوند هفتاد نوع بلا را که ساده ترین آنها خناق است از او دفع می کند»؛عرض شد:خناق چیست؟فرمود:«آن که به دیوانگی مبتلا می شود،دچار خناق شده است.» (۴)از امیر مؤمنان(علیه السلام)به طور مرفوع روایت شده که فرموده است:«هر بنده ای در صبح و شام سه بار بگوید:رضیت باللّه ربّا،و بالاسلام دینا و بمحمد(صلی الله علیه و آله)نبیّا،و بالقرآن بلاغا،و بعلیّ اماما بر خداوند حقّ است که در روز قیامت او را خشنود گرداند.» (۵)کافی به سند صحیح از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هر بنده ای صبحگاهان پیش از طلوع خورشید بگوید:اللّه اکبر،اللّه اکبر کبیرا و سبحان اللّه بکره و أصیلا،و الحمد للّه ربّ العالمین کثیرا،لا شریک له و صلّی اللّه علی محمّد و آله،فرشته ای به سرعت آنها را می گیرد و در میان بال خود قرار می دهد و آنها را به آسمان دنیا بالا می برد،فرشتگان به او می گویند:چه همراه داری؛می گوید:

۱- (۶۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۲۰.

۲- (۶۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۲۰.

۳- (۷۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۲۱.

۴- (۷۱) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۲۱.

۵- (۷۲) کافی،ج ۲،ص ۵۲۵.

کلماتی با من است که آنها را یکی از مؤمنان گفته که اینهاست فرشتگان گویند:خدا رحمت کند و بیامرزد کسی که این کلمات را گفته است.این فرشته به هر آسمانی گذر کند همینها را به اهل آن می گوید؛و آنها نیز می گویند:خداوند رحمت کند و بیامرزد کسی که این کلمات را گفته است تا آنگاه که به حاملان عرش الهی می رسد.به آنها می گوید:کلماتی با من است که مردی از مؤمنان آنها را گفته و عبارتند از این ها.حاملان عرش می گویند:خداوند رحمت کند و بیامرزد این بنده را،آنها را ببر به سوی حافظان گنجهای سخنان مؤمنان،زیرا این ها کلمات آن گنجهاست تا آنگاه که در دیوان کنوز ثبت شوند.» (۱)

فصل:اشکال و پاسخ آن

(۱)غزّالی می گوید:اگر گفته شود:چرا ذکر خداوند با همه سبکی و آسانی آن بر زبان و رنج اندک،بر بسیاری از عبادات با همه مشقّت زیادی که در آنهاست ترجیح داده شده و افضل و سودمندتر بشمار آمده است.باید دانست که پاسخ این سؤال جز در خور علم مکاشفه نیست.آنچه از آن در علم معامله می توان بیان کرد آن است که ذکری مؤثّر و سودمند است که دائمی و با حضور قلب باشد و ذکری که با دلی غافل انجام شود سودش اندک است.احادیثی که در دست است نیز بر همین مطلب دلالت دارد.

همچنین حضور قلب و ذکر در لحظه ای کوتاه و غفلت از خدا و اشتغال به دنیا در دیگر اوقات نیز دارای چندان سودی نیست،و حضور دل با خدا بطور دایم یا در بیشتر اوقات است که مقدّم بر هر عبادت است،بلکه شرافت هر عبادت بدان است و ثمرهٔ عبادات بدنی است.امّا ذکر دارای آغاز و پایانی است.آغاز آن انس و دوستی ببار می آورد و پایان آن بر انس و محبّت می افزاید.و آنچه مطلوب ذکر است همین انس است،زیرا مرید در آغاز کار با تکلّف و زحمت،دل را از وسوسه ها دور و به ذکر خدا مشغول

۱- (۷۳) همان مأخذ،ج ۲،ص ۵۲۶.

می دارد و چون توفیق مداومت یابد بدان انس می گیرد و نهال محبّت کسی که در یاد و ذکر اوست در دلش غرس می شود.نباید از این مطلب در شگفت شد،چه عادت بر این جاری است که اگر از غایبی در نزد کسی که او را ندیده است تعریف و از خصال نیکوی او مکرّر تمجید کنند محبّت او در دل این شخص جای می گیرد.و گاهی ممکن است بر اثر کثرت یاد و توصیف زیاد عاشق او شود.سپس هرگاه کسی که در آغاز با زحمت و رنج این امر را انجام می داده بر اثر کثرت ذکر عاشق شود.او در پایان به کثرت یاد او مضطرّ و ناگزیر خواهد شد،به گونه ای که نمی تواند از آن بازایستد،زیرا هر کس چیزی را دوست بدارد زیاد یاد آن می کند و هر کس چیزی را زیاد یاد کند هر چند به زحمت و تکلّف باشد آن چیز محبوب او خواهد شد.

به همین گونه ذکر خدا در آغاز با تکلّف و زحمت همراه است،تا آنگاه که انس حاصل شود و محبّت به بار آید،و در آخر صبر از آن ممتنع می گردد،و در این هنگام است که موجب موجب می شود و ثمر مثمر می گردد.این معنای سخن آن کس است که گفته:بیست سال رنج قرآن را کشیدم سپس بیست سال از آن در خوشی و لذّت بسر بردم و تنعم و لذّت تنها از طریق انس و محبّت به دست می آید،و انس و محبّت جز بر اثر ادامه رنج و تحمّل زحمت طولانی حاصل نمی شود تا آنگاه که تحمّل زحمت جزء طبیعت او گردد؛و این مطلب بعید نیست،چه گاهی انسان طعامی را که در آغاز مکروه طبع اوست تناول و زحمت خوردن آن را تحمّل می کند،لیکن بر اثر مداومت و مواظبت بر آن بتدریج طبع او با آن موافق می شود به طوری که ممکن است بر دوری آن صبر نکند.زیرا نفس عادت پذیر است و بر هر چه مکلّف شود بردباری می کند، چنان که گفته اند:هی النّفس ما عوّدتها تتعوّد (1)؛یعنی آنچه در آغاز نفس را با زحمت به آن عادت می دهی در پایان جزء طبع او می شود و به آن عادت می کند.

سپس هنگامی که انسان با ذکر خدا مأنوس شد از غیر خدا منقطع می گردد،زیرا

۱- (۷۴) این نفس را به هر چه عادت دهی عادت می کند.

هر چه غیر خداست به هنگام مرگ از انسان جدا می شود و در گور از عیال،مال،فرزند و شهر و دیار نشانی نیست و جز یاد خدا چیزی برای او باقی نخواهد ماند.اگر از پیش با آن مأنوس بوده از قطع موانعی که او را از آن باز می داشته خوشحال و بدان متنعّم خواهد بود.

زیرا ضرورتهای زندگانی دنیا انسان را از ذکر خدا باز می دارد،و پس از مرگ این ضرورتها وجود ندارد،و در حقیقت میان او و محبوبش خلوتی فراهم شده و سعادت او افزون گشته و از زندانی که در آن از انس با محبوبش ممنوع بوده رهایی یافته است.از این رو پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«روح القدس در دل من دمید که هر چه را دوست داری دوست بدار،لیکن از آن جدا خواهی شد» (۱)و مقصود آن حضرت همهٔ چیزهایی است که به دنیا تعلّق دارد،زیرا این ها نسبت به هر کسی با مرگ از میان می روند. کُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ (۲)و دنیا نسبت به هر کسی با مرگ او فانی می شود تا انسان در زمانی که عمر او بسر می رسد و مهلت او پایان می یابد خود را در نفس خویش نیز فانی کرده باشد.بندهٔ شایسته پس از مرگ به این انس لذّت می یابد تا آنگاه که در جوار خداوند متعال فرود آید و از مرتبهٔ ذکر به درجهٔ لقا و دیدار ترقّی یابد.

و این پس از آن است که آنچه در گورهاست برانگیخته شوند و آنچه در سینه هاست ظهور یابند.

و نباید لقای خداوند و بقای ذکر او را پس از مرگ انکار کرد و گفت:آدمی معدوم شده،چگونه ممکن است ذکر خداوند با او باقی بماند؟چه عدم انسان بدان گونه نیست که مانع ذکر باشد بلکه او از دنیا و عالم مشهود معدوم شده نه از عالم ملکوت،سخن پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به همین معنا دارد که:«گور یا حفره ای از حفره های آتش و یا باغی از باغهای بهشت است.» (۳)و نیز فرموده است:«ارواح شهیدان در چینه دان مرغان

۱- (۷۵) این خبر پیش از این ذکر شده است.

۲- (۷۶) رحمان/۲۶ و ۲۷:تمام کسانی که روی آن هستند فانی می شوند و تنها ذات ذو الجلال پروردگارت باقی می ماند.

۳- (۷۷) کافی کلینی،ج ۳،ص ۲۴۲،ترمذی مانند آن را با تقدیم و تأخیر.

سبزی قرار دارند.» (۱)،و گفتار آن حضرت به کشتگان مشرکان در جنگ بدر که فرمود:

«ای فلان و ای فلان و ای فلان-و آنها را نام برد-آنچه را پروردگارم به من وعده داده بود حقّ یافتم.آیا آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟»عمر این را شنید.عرض کرد:ای پیامبر خدا!چگونه این ها بشنوند و چطور پاسخ گویند در حالی که کشته شده اند؟پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:«به آن که جانم در دست اوست سوگند که شما سخن مرا شنواتر از آنها نیستید لیکن آنان نمی توانند پاسخ بگویند» (۲)؛و این حدیث از جملۀ احادیث صحیحی است که در مورد مشرکان فرمود،امّا درباره مؤمنان و شهیدان گفته است:«ارواح آنها در چینه دانهای پرندگان سبز به زیر عرش آویخته است.» (۳)می گویم:در تهذیب (۴)روایت شده که یونس بن ظبیان گفته است:در خدمت ابی عبد اللّه(علیه السلام)بودم.آن حضرت به من فرمود:«مردم دربارۀ ارواح مؤمنان چه می گویند؟ «عرض کردم:می گویند:آنها در چینه دانهای پرندگان سبزی در قندیلهای زیر عرش قرار دارند.فرمود:«سبحان اللّه،مؤمن در نزد خدا گرامی تر از آن است که روح او در چینه دان پرندۀ سبزی قرار داده شود.ای یونس!هنگامی که خداوند مؤمن را قبض روح می کند روحش را در بدنی همانند بدن او در دنیا قرار می دهد.می خورند و می آشامند،و هرگاه شخصی بر او وارد شود او را به همان صورتی که در دنیا داشته است می شناسد.» غزّالی می گوید:این حالت و آنچه با این الفاظ به آن شده با ذکر خداوند منافات ندارد.حقّ تعالی فرموده است: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ (۵)؛و به خاطر شرافت ذکر خداوند است که مقام شهادت عظمت یافته زیرا

۱- (۷۸) صحیح مسلم،ج ۶،ص ۳۸ از حدیث ابن مسعود ضمن حدیثی دیگر.

۲- (۷۹) صحیح مسلم،ج ۸،ص ۱۶۳ از حدیث انس؛صحیح بخاری،ج ۲،ص ۱۱۷ از ابن عمر.

۳- (۸۰) ابن جریر از سدی،ابن ابی حاتم از ابی سعید،درّ المنثور،ج ۲،ص ۹۶.

۴- (۸۱) همان مأخذ،ج ۱،ص ۱۳۱؛کلینی،ج ۳،ص ۲۴۵،با همین الفاظ.

۵- (۸۲) آل عمران/۱۶۹ و ۱۷۰:(ای پیامبر)هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه آنها زنده اند.و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

آنچه مطلوب است عاقبت کار است و مقصود از آن وداع دنیا و ورود بر خداست در حالی که دلش مستغرق محبّت او بوده و علایقش از غیر او منقطع باشد.و اگر چه ممکن است بنده بتواند همّت و فکر خود را به خداوند منحصر کند.لیکن نمی تواند به اختیار در همین حال بمیرد جز در میدان نبرد که طمع از جان و مال و اهل و فرزند بلکه از همهٔ دنیا بریده باشد؛چه او این ها را برای این که زندگی کند می خواهد در صورتی که او در راه محبّت حقّ و جلب رضای او دل از زندگی کنده است.از این رو هیچ وارستگی و تجرّدی برای خدا در شرع از این تجرّد بالاتر نیست و به همین سبب مقام شهادت رفیع و بزرگ شمرده شده و دربارهٔ آن فضیلتها و ثوابهایی وارد گردیده که نهایت ندارد؛از جمله هنگامی که عبد اللّه انصاری در جنگ احد به شهادت رسید پیامبر(صلی الله علیه و آله)به فرزندش جابر فرمود:«ای جابر!آیا تو را مژده ای بدهم؟عرض کرد:آری ای پیامبر،خداوند تو را به خیر مژده دهاد،فرمود:خداوند پدرت را زنده کرد و در پیش روی خود نشانید به طوری که میان او و خداوند حجابی نبود،سپس حقّ تعالی به او فرمود:ای بنده من هر چه می خواهی از من بطلب تا آن را به تو ارزانی بدارم،عرض کرد:ای پروردگار من مرا به دنیا بازگردان تا یک بار دیگر در راه تو و پیامبرت کشته شوم،خداوند فرمود:قضای من از پیش بر این جاری شده که مردگان به دنیا باز نگردند.» (۱)بنابراین کشته شدن سبب خاتمه یافتن عمر در چنین حالتی است،چه اگر کشته نمی شد و مدّت دیگری زنده باقی می ماند بسا شهوات دنیا دوباره به سراغ او می آمد.و بر ذکر خدا که بر دلش چیره بود غلبه می یافت.از این رو اهل معرفت از خاتمهٔ کار و پایان عمر بسیار بیمناکند.زیرا اگر چه دل ملازم ذکر خداست لیکن پیوسته در حال دگرگونی است و دور نیست که به شهوات خود توجّه کند و از فترت یا حالت غفلتی که به او دست دهد جدا نشود.پس هرگاه در آخر کار امری از امور دنیا در دل او وجود پیدا کند و بر دل او چیرگی یابد و با همین حالت از دنیا برود بیم آن است که استیلای این حالت بر او باقی

۱- (۸۳) سنن ابن ماجه،شماره ۱۹۰.

بمانـد و پس از مرگ نیز مشـتاق آن بـوده و آرزومنـد بـازگشت به دنیـا باشـد،و این به سـبب کمی بهره او از آخرت است.چه آدمی بر چیزی می میرد که بر آن زیسـته و بر چیزی زنـده می شـود که بر آن مرده است.مصـون ترین حالاـت از این خطر این است که عمر به شـهادت در راه خدا ختم گردد،و این هم در صورتی است که شـهید قصد رسـیدن به مال یا نام و آوازه و جز این ها را نداشـته باشد.چنان که اخباری در این مورد نیز وارد شده است.بلکه انگیزه او محبّت خداوند و اعلای کلمهٔ او باشد؛و همین حـالت است که حقّ تعـالی از آن بـدین گونه تعبیر فرموده است: إِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَـهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ . (۱)این گونه اشخاصـند که دنیـا را در برابر آخرت می فروشـند و حـالت شـهید بر وفق معنای لا إله الاّ اللّه است،زیرا او مقصودی جز خداونـد نـدارد.و هر مقصودی معبود،و هر معبودی اله است،و شـهید این را به زبـان حال می گویـد،چه او را جز خدا مقصدی نیست،و کسـی که این را به زبان گوید و حال او آن را تأیید نکند کار او با خداست و از خطر ایمن نتواند بود.به همین سـبب است که:ذکر لاـ إله الا اللّه را بر دیگر اذکار برتری داده انـد.و این ترجیـح در بعضـی موارد مطلق ذکر شـده و در برخی جاهـا مقیّـد به صـدق و اخلاص است،چنان که در روایات آمـده است:«هر کس لا إله الا اللّه را از روی اخلاص بگوید وارد بهشت می شود» (۲)و معنای اخلاص مطابقت حال با مقال است.از خداوند درخواست می کنیم که ما را سـرانجام از اهل لاـ إله الا اللّه قرار دهـد و حال و مقال و ظاهر و باطن ما را تا آن زمان که از این دنیا می رویم یکسان و مطابق گردانـد،بی آن که به دنیا اعتنا کنیم بلکه از آن دلتنگ بوده و به ستوه آمده و به لقای پروردگار مشتاق باشیم.کسی که مشتاق لقای پروردگار است خداونـد نیز مشـتاق دیـدار اوست،و آن که از دیدار خداوند کراهت دارد خداوند نیز دیدار او را ناخوش می دارد.این ها اشاراتی دربارهٔ معانی ذکر بود و در بخش علم معامله بیش از این دراین باره نمی توان سخن گفت.

۱- (۸۴) توبه/۱۱۲:خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری می کند که(در برابرش)بهشت برای آنان باشد.

۲- (۸۵) بزّاز از ابی سعید با سند صحیح نقل کرده،الجامع الصغیر.

می گویم:از امام صادق(علیه السلام)روایت شده (۱)که فرموده است:«کسی که از روی حقیقت خدا را یاد می کند مطیع و آن که از او غافل است عصیانگر و نافرمان است.»چه طاعت نشانهٔ هدایت و گناه علامت گمراهی است و سرچشمهٔ این دو ذکر و غفلت است.

بنابراین دلت را قبلهٔ زبانت قرار ده و جز به اشارهٔ دل و موافقت عقل و رضایت ایمان آن را به حرکت درنیاور،زیرا خداوند به نهان و آشکار تو آگاه است،و مانند کسی باش که مشغول جان دادن و یا ایستاده در عرصه محشر است.بی آن که از زحمت آنچه پروردگار تو را بدان مکلّف ساخته است اعمّ از امر،نهی،وعد و وعید رو بگردانی و به چیزی که خداوند تو را بدان مکلّف نکرده است بپردازی،دلت را با آب حزن بشوی.و برای این که خداوند تو را یاد می کند خدا را یاد کن،چه او در حالی که از تو بی نیاز است یاد تو می کند و یاد او برتر و مقدّم تر و مطلوب تر و کامل تر از یاد تو از اوست؛و چون بدانی خداوند تو را یاد می کند در تو فروتنی و شرم و خضوع پدید می آید و این حالت سبب می شود که به فضل و کرم دیرین او نظر افکنی و طاعت و عبادت خود را هر چند بسیار باشد در برابر منّتها و بخششهای او ناچیز بدانی و خود را برای رضای او خالص گردانی، لیکن هرگاه یاد خود را از او در نظرگیری این امر سبب می شود که به ریا،خودپسندی، بی خردی،درشت خویی دچار شوی،و طاعت خود را بزرگ بشماری و فضل و کرمش را فراموش کنی و این ها بر دوری تو از درگاه خداوند می افزاید و با گذشت زمان وحشت و اضطراب در تو پدید می آورد.

باید دانست که ذکر دو گونه است:یکی ذکری که خالص است و با موافقت دل انجام می شود؛دیگر ذکری است که انسان را از یاد او باز می دارد.چنان که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«لا احصی ثناء علیک أنت کما أثنیت علی نفسک»در این بیان پیامبر(صلی الله علیه و آله)برای ذکر خدا مقداری قرار نداده،چه او به این حقیقت آگاه بوده که

۱- (۸۶) مصباح الشریعه باب پنجم.همان گونه که پیش از این شده صحّت انتساب این کتاب به امام صادق(علیه السلام)مورد تردید بسیاری از علمای شیعه است و آن را از ساخته های صوفیان دانسته اند،رجوع شود به تعلیقات آیه اللّه العظمی مرعشی نجفی بر کتاب احقاق الحق جلد اوّل-م.

ذکر خداوند از او بر ذکر او از خداوند سبقت دارد،و آنها که رتبه شان از پیامبر پایین تر است به اظهار عجز از ستایش خداوند سزاوارترنـد،از این رو کسـی که بخواهـد خـدا را یاد کنـد بایـد بداند مادامی که خدا توفیق ذکر خود را به او ندهد،نمی تواند خدا را یاد کند.

باب دوّم:در آداب دعا و ثواب آن و فضیلت برخی از دعاهای مأثور

فضیلت دعاء

(۱)خداوند فرموده است: وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی . (۱)

و نیز: اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ (۲).و نیز: قُلِ ادْعُوا اللّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَیًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی . (۳)

و نیز: وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ . (۴)

نعمان بن بشـیر از پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله)روایت کرده که فرموده است:«دعا عبادت است سـپس آیهٔ: اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ را قرائت کرد.» (۵)و نیز فرموده است:«دعا مغز عبادت است.» (۶)

۱- (۱) بقره/۱۸۵:و هرگـاه بنـدگانم از تو دربـارهٔ من سؤال کننـد(بگو)من نزدیکم دعـای دعاکننـده را به هنگـامی که مرا می خواند پاسخ می گویم پس آنها باید دعوت مرا بپذیرند.

۲- (۲) اعراف/۵۵:پروردگارت را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید،او متجاوزان را دوست نمی دارد.

۳- (۳) اسراء/۱۱۰:بگو«اللّه»را بخوانید یا«رحمان»را هر کدام را بخوانید(ذات پاکش یکی است) برای او نامهای نیکو است.

۴- (۴) مؤمن/۶۳:پروردگار شـما گفته است مرا بخوانید تا(دعای)شـما را اجابت کنم،کسانی که از عبادت من تکبّر می ورزند بزودی با ذلّت وارد دوزخ می شوند.

۵- (۵) احمد بن حنبل:ترمذی،نسائی،ابو داود و ابن ماجه همگی از نعمان بن بشیر،مشکاه المصابیح ص ۱۴۹.

۶- (۶) ترمـذی،ج ۱۲،ص ۲۶۶ از حـدیث انس،ایـن که دعـا دارای چنین منزلـتی است بـدین سـبب است که حقیقت عبـادت خضوع و تذلّل در برابر حقّ تعالی است و این امر در دعا بطور کامل حاصل است.

و نیز:«بنـده در دعایش یکی از سه چیز را به دست می آورد،یا گناهی از او آمرزیده می شود.یا خیری در حال به او می رسد و یـا خیری برای او ذخیره می گردد.» (۱)و نیز:«از خداونـد و فضل او بخواهیـد،چه خـدا دوست دارد که از او بخواهند،و بهترین عبـادت انتظار فرج است.» (۲)می گویم:از طریق خـاصّه(شـیعه)کـافی به سـند حسن از ابی جعفر امام باقر(علیه السـلام) روایت کرده است:«خداونـد می فرمایـد: إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبـادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ ،مراد از آن دعاست.و دعا بهترین عبادت است.

عرض کردم: إِنَّ إِبْراهِیمَ لَأَوّاهٌ حَلِیمٌ .فرمود:أوّاه بسیار دعاکننـده است.» (۳)و نیز به سـند موثّق روایت شـده که از آن حضـرت پرسیدند کـدام عبـادت افضـل است؟فرمود:«هیـچ چیزی نزد خـدا افضـل از آن نیست که از او بخواهنـد و از آنچه نزد اوست درخـواست کننـد و مبغـوض ترین مردم نزد خداونـد کسـی است که از بنـدگی او تکـبّر ورزد و از آنچه نزد اوست نخواهـد.» (۴)کافی به سـند صـحیح از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«بر شما باد به دعا زیرا هیچ چیزی مانند آن شمـا را به خداونـد نزدیـک نمی کند.هیـچ حاجت کوچکی را به خاطر کوچکی آن رها نکنیـد،و برای آن به درگاه خـدا دعا کنیـد،زیرا آن کس که حاجـات کوچـک به دست اوست همـان است که حاجـات بزرگ در اختیـار اوست.» (۵)و نیز به سـند صحیـح از میسر بن عبد العزیز نقل کرده اند که گفته است:«امام صادق(علیه السـلام)به من فرمود:ای میسر دعا کن و مگو که کـار گذشـته است(و آنچه مقـدّر شـده همان می شود)همانا نزد خـدای عزّ و جلّ منزلت و مقامی است که جز به درخواست و مسألت بدان نتوان رسید،و اگر بنده ای دهانش را ببندد و درخواست نکند چیزی به او

۱- (۷) الفردوس دیلمی از حدیث انس،المغنی.

۲- (۸) ترمذی،ج ۱۳،ص ۷۷ از حدیث ابن مسعود به سند صحیح.

۳- (۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۶۶،شماره ۱.

۴- (۱۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۶۶،شماره ۲.

۵- (۱۱) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۶۷،شماره ۶.

داده نخواهد شد.پس درخواست کن تا به تو داده شود.ای میسر هیچ دری نیست که کوبیده شود جز این که امید آن است که به روی کوبنده باز شود.» (۱)و نیز فرموده است:«هر کس از فضل خداوند درخواست نکند نیازمند می شود.» (۲)و نیز از آن حضرت روایت شده:«امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:محبوب ترین اعمال در زمین نزد خداوند دعاست،و بهترین عبادت عفاف و پرهیزگاری است،فرمود:

امیر مؤمنان(علیه السلام)مردی بود که بسیار دعا می کرد.» (۳)و نیز از آن حضرت نقل شده است:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده:دعا سلاح مؤمن، ستون دین و نور آسمانها و زمین است.» (۴)و به همین سند از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:

«دعا کلید نجات و وسیلۀ رستگاری است.بهترین دعا آن است که از سینه ای پاک و دلی پرهیزگار برآید،و آن سبب نجات در مناجات است و با اخلاص خلاصی حاصل می شود،و هنگامی که فزع و بی تابی سخت شود مفزع و پناهگاه خداوند است.» (۵)و نیز از آن حضرت روایت شده:«دعا قضای الهی را که مبرم و محکم شده برمی گرداند،پس بسیار دعا کن،زیرا آن کلید هر رحمت و پیروزی در هر حاجت است، و به آنچه نزد خداوند متعال است جز به وسیلۀ دعا نمی توان رسید،هیچ دری بسیار کوبیده نمی شود جز آن که امید است باز شود.» (۶)و نیز از آن حضرت نقل شده که امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:«دعا سپر مؤمن است،و هرگاه دری را زیاد بکوبی آن در به رویت باز می شود.» (۷)و نیز امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«دعا از نیزۀ آهنین نافذتر است.» (۸)

۱- (۱۲) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۶۶،شماره ۳.

۲- (۱۳) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۶۷،شماره ۴ و ۸.

۳- (۱۴) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۶۷،شماره ۴ و ۸.

۴- (۱۵) کافی،ج ۲،ص ۴۶۸،شماره ۱ و ۲.

۵- (۱۶) کافی،ج ۲،ص ۴۶۸،شماره ۱ و ۲.

۶- (۱۷) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۷۰،شماره ۷.

۷- (۱۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۶۸،شماره ۴.

۸- (۱۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۶۹،شماره ۷ و ۲.

به سند حسن از عمر بن یزید نقل شده که گفته است:از ابی الحسن موسی بن جعفر(علیه السلام)شنیدم که می فرمود:«دعا آنچه را مقدّر شده و آنچه را مقدّر نشده برمی گرداند،عرض کردم:مقدّر شده را دانسته ام،مقدر نشده کدام است.فرمود:تا این که واقع نشود.» (1)در خبر صحیح از ابی ولّاد آمده که امام موسی بن جعفر(علیه السلام)فرموده است:«بر شما باد به دعا،زیرا دعا به درگاه خدا و خواستن از او بلایی را که مقدّر و بدان حکم شده و تنها اجرای آن باقی مانده است دور می گرداند،از این رو چون به درگاه خداوند دعا و از او خواسته شود یکباره بلا را برمی گرداند.» (2)در کافی از ابی ولّاد از آن حضرت روایت شده که فرموده است:«هیچ بلایی بر بندهٔ مؤمن نازل نمی شود که خداوند به او الهام دعا کند جز این که آن بلا بزودی برطرف می شود؛و هیچ بلایی بر بنده مؤمن نازل نمی گردد که از دعا کردن خودداری کند جز این که آن بلا طولانی خواهد بود،پس هرگاه بلا نازل شد بر شماست که به درگاه خداوند دعا و زاری کنید.» (3)در خبر حسن از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«آیا بلای طولانی از غیر طولانی را می شناسید؟»عرض کردیم:نه،فرمود:«هرگاه یکی از شما به هنگام بلا ملهم به دعا شد بدانید آن بلا کوتاه است.» (4)و از آن حضرت روایت است:«بر شما باد به دعا کردن،زیرا در دعا شفای هر دردی است.» (5)و اخبار در فضیلت دعا بیش از آن است که بشمار آید.

1- (20) همان مأخذ،ج 2،ص 469،شماره 7 و 2.

2- (21) همان مأخذ،ج 2،ص 470،شماره 8.

3- (22) کافی،ج 2،ص 471،شماره 2 و 1.

4- (23) همان مأخذ.

5- (24) همان مأخذ،ج 2،ص 470،شماره 1.

غزّالی می گوید:

آداب دعا

اشاره

(۱)و آن ده چیز است:

می گویم:بلکه بیش از این است و ما پس از ذکر این ده چیز آنها را بیان خواهیم کرد.

۱-اوقات شریف را برای دعا انتظار کشد

(۲) مانند روز عرفه از ایّام سال،و ماه رمضان از همهٔ ماهها،و روز جمعه از هفته ها،و وقت سحر از ساعات شب؛چه خداوند متعال فرموده است: وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ (۱)و پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«خداوند در هر شب به هنگامی که ثلث آخر آن باقی مانده باشد به آسمان دنیا فرود می آید و می فرماید:چه کسی مرا می خواند تا اجابتش کنم،چه کسی از من می خواهد تا به او دهم و چه کسی از من آمرزش می طلبد تا او را بیامرزم.» (۲)می گویم:این حدیث پیش از این در آداب نماز جمعه ذکر شده و بدین شرح است:

«خداوند در ثلث آخر هر شب و شب جمعه در اول شب فرشته ای به آسمان دنیا نازل و او را مأمور می کند که فریاد زند آیا هیچ خواهنده ای هست که خواسته اش را بدهم،هیچ توبه کننده ای هست که توبه اش را بپذیرم،هیچ آمرزش خواهی هست تا او را بیامرزم.» (۳)در عدّه الدّاعی (۴)از امام باقر(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«همانا خداوند در هر شب جمعه از آغاز تا پایان آن از بالای عرش خود ندا می کند آیا هیچ بنده مؤمنی هست که تا پیش از سپیده دم برای دین و دنیایش مرا بخواند تا او را اجابت کنم؛آیا هیچ

۱- (۲۵) ذاریات/۱۸:و در سحرگاهان استغفار می کنند.

۲- (۲۶) بخاری،ج ۲،ص ۶۳؛مسلم،ج ۲،ص ۱۷۵؛ابو عوانه،ج ۲،ص ۲۸۹.

۳- (۲۷) الفقیه،ص ۱۱۴،شماره ۲۵.

۴- (۲۸) همان مأخذ،ص ۲۷؛الفقیه،ص ۱۱۳،شماره ۲۴؛بقیّه روایات در العدّه،ص ۲۸ و ۲۹.

بنـده مؤمنی هست که تا پیش از طلوع فجر از گناهانش توبه کنـد تا توبه اش را بپذیرم؛آیا هیچ بنده مؤمنی هست که روزی را بر او تنـگ کرده بـاشم و تـا پیش از طلوع فجر فزونی روزیش را از من بخواهـد تا آن را زیاد کنم و بر او توسـعه دهم؛آیا هیچ بنـده مؤمن بیماری هست که تا پیش از دمیدن صـبح شـفایش را از من بخواهد تا او را بهبود بخشم؛آیا هیچ بنده مؤمن زندانی غمگینی هست که آزادیش را از من بخواهـد تا او را از زنـدانش آزاد گردانیـده رهایی دهم؛آیا هیـچ بنده مؤمن سـتمدیده ای هست که پیش از سپیـده دم از من بخواهـد که حقّ او را بـاز سـتانم تـا او را یاری کرده حقّ او را بگیرم،فرمود:پیوسـته به همین گونه ندا می کند تا فجر بدمد.» از یکی از صادقین(علیه السـلام)روایت شده است:«بندهٔ مؤمن حاجتی را از خداوند می خواهد و خداوند برآوردن حاجتش را تا روز جمعه به تأخیر می اندازد.» از امام صادق(علیه السلام) دربارهٔ سخن یعقوب به فرزندانش که سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی فرموده است:«درخواست آنهـا را تـا سـحرگاه شب جمعه به تـأخیر انـداخت.» و نیز از آن حضـرت روایت شده که پیامبر(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«کسی که حاجتی دارد آن را در نماز عشاء از خدا بخواهد،زیرا آن به هیچ یک از امّتهای پیشین داده نشده است،یعنی عشای آخر.» در روایتی آمده است:«در سدس اوّل از نصف دوّم شب»،و آنچه این حدیث را تأیید می کند روایاتی است که در فضـیلت و ترغیب کسـی است که در شب به هنگامی که مردم خوابیده باشند نمـاز بگزارد،و در میـان غافلان ذکر خـدا بگویـد.شکّ نیست که در آن هنگام خواب بر بیشتر مردم غلبه کرده است،بر خلاف نیمـهٔ اول شـب زیرا بسـا حـالت روز در آن وقـت ادامـه داشـته باشـد.و در آخر شب نیز ممکن است مردم برای امـور معـاش یا مسـافرت به پاخیزنـد امّـا وسـط شب وقت غفلت و یـا فراغ قلب برای عبادت است و وقتی است که انسان با مجاهـدهٔ با نفس از خواب دست می کشد و از بستر نرم دوری

می گزینـد و با صاحب اختیار بنـدگان و پادشاه دنیا و آخرت خلوت می کنـد و در آن نیمه شب مقصود همین است،چنان که عمر بن اذینه روایت کرده است که از ابی عبـد اللّه(علیه السـلام)شـنیدم که می فرمود:«در شب ساعتی است که هر بنـدهٔ مؤمن آن را درک کنـد و در آن ساعت نماز گزارد و دعا کند خداوند دعایش را اجابت می کند؛عرض کردم خداوند امور شـما را اصلاح فرماید این کدامیک از ساعات شب است؟فرمود:

«هنگامی که نیمهٔ شب بگذرد و سدس اوّل از نیمه دوّم باقی مانده باشد.» (۱)می گویم:دراین باره اخبار دیگری است.

در کافی از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت است:«از سحرگاه تا طلوع آفتاب درهای آسمان باز می شود و در آن هنگام روزیهـا قسـمت می گردد،و حوایـج بزرگ در آن برآورده می شـود.» (۲)الفقیه از پیـامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)نقل کرده است:«هنگام ظهر درهای آسمان و درهای بهشت باز می شوند و دعا به اجابت می رسد.و خوشا به حال کسی که در این وقت عمل شایسـته ای از او بالا رود.» (۳)در آداب جمعه گفته شـد که در روز جمعه سـاعت نـامعیّنی است که در آن دعا به اجابت می رسد،و سخنانی دراین باره ذکر شد که باید به یاد داشت.

۲-حالات شریف را مغتنم بشمارد؛

(۱)چون هنگـام یورش جهادگران در راه خـدا، موقع نزول باران،زمان برپایی نمازهای واجب و در عقب این نمازها،در فاصـلهٔ اذان و اقامه،و در هنگام روزه داشتن.

می گویم:زیـد شـحّام از امـام صـادق(علیه السـلام)روایت کرده که فرموده است:«در چهـار وقت دعا کنیـد:در هنگام ورزیـدن بادها،در موقع برطرف شدن سایه ها،به هنگام ریزش باران،و زمانی که نخستین قطره خون از کشتهٔ مؤمن می چکد،زیرا در این اوقات درهای

۱- (۲۹) پایان گفتار عده الدّاعی.

۲- (۳۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۷۸ در ضمن حدیثی دیگر.

۳- (۳۱) همان مأخذ،ص ۵۶،شماره ۱۲.

آسمان باز می شود.» (۱)از امام صادق(علیه السلام)،روایت است:«امیر مؤمنان فرموده است:در چهار موقع دعا را مغتنم شمارید،هنگام تلاوت قرآن،موقع اذان،زمان نزول باران و هنگامی که جهادگران برای نیل به شهادت به دشمن یورش می برند.» (۲)و نیز از آن حضرت روایت است:«در چهار جا دعا به اجابت می رسد:در نماز وتر،پس از سپیده دم،پس از ظهر و پس از مغرب.» (۳)غزّالی می گوید:در حقیقت شرافت اوقات نیز به شرف حالات برگشت دارد؛چه سحرگاهان وقت خلوص و صفای دل و فراغ از عوامل تشویش است.و روزهای جمعه و عرفه نیز وقتی است که مقاصد همسو و دلها برای جلب رحمت الهی همیار می شود،و این خود یکی از اسباب شرافت این اوقات است،صرف نظر از اسراری که در این اوقات نهفته است و بشر از آنها اطّلاعی ندارد،حالت سجود نیز در خور این است که دعا در آن به اجابت برسد؛چه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«بنده به هنگامی که در سجده است از همهٔ اوقات به پروردگارش نزدیکتر است پس در آن بسیار دعا کنید.» (۴)ابن عبّاس از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت کرده که فرموده است:«من منع شده ام از این که در رکوع یا سجود قرآن قرائت کنم.امّا در رکوع پروردگار متعال را تعظیم کنید.و در سجود در دعا بکوشید که آن سزاوار اجابت است.» (۵)می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)نیز روایاتی وارد است که دلالت بر همین امر دارد و در اوایل کتاب اسرار الصّلاه ذکر شده است.

۳-به هنگام دعا روبه قبله کند و دستها را بالا برد

(۱)به حدّی که زیربغلهای او دیده شود.جابر بن عبد اللّه روایت کرده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به موقف عرفه آمد و روی خود را

۱- (۳۲) کافی،ج ۲،ص ۴۷۶ و ۴۷۷.

۲- (۳۳) کافی،ج ۲،ص ۴۷۶ و ۴۷۷.

۳- (۳۴) کافی،ج ۲،ص ۴۷۶ و ۴۷۷.

۴- (۳۵) پیش از این ذکر شده است.

۵- (۳۶) صحیح مسلم،ج ۲،ص ۴۸ از سعید بن منصور،السّنن الکبری بیهقی،ج ۲،ص ۸۸؛این خبر را دیگران از ابن عیینه نقل کرده اند.

به قبله کرد و پیوسته دعا می فرمود تا آفتاب غروب کرد. (۱)

سلمان(رض)گفته است:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود:«همانا پروردگارتان بسیار با شرم و بخشنده است.شرم می کند از این که بنده اش دستهایش را به سوی او بلند کند و او آنها را خالی برگرداند.» (۲)انس روایت کرده است که پیامبر(صلی الله علیه و آله)در دعا دستهایش را به قدری بلند می کرد که سفیدی زیربغل آن حضرت دیده می شد و با انگشتانش نمی کرد. (۳)

ابو الدّرداء گفته است:این دستها را پیش از آن که با غلّ بسته شود بلند کنید.

سپس شایسته است در پایان دعا دستهایش را به صورتش بکشد.

ابن عبّاس گفته است:«پیامبر(صلی الله علیه و آله)به هنگام دعا دو کف دستش را به هم متّصل می کرد و آنها را نزدیک صورتش قرار می داد.» (۴)عمر گفته است:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)چون دست به دعا برمی داشت پیش از آن که آنها را برگرداند به صورتش می کشید (۵)،و این وضع دستها بود و چشم به آسمان نمی افکند و می فرمود:«مردم از نظر کردن به آسمان در هنگام دعا بازایستند و گرنه بینایی آنها گرفته می شود.» (۶)می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)کافی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هیچ بنده ای دستش را به سوی خداوند عزیز جبّار نمی گشاید،جز این که خداوند متعال شرم می کند که آن را تهی بازگرداند و از فضل و رحمت خود آنچه را بخواهد در آن قرار می دهد؛و هر یک از شما که دعا کند باید دستهایش را برنگرداند تا آنگاه که آنها

۱- (۳۷) صحیح مسلم،ج ۴،ص ۴۲ با تغییری در الفاظ.

۲- (۳۸) ترمذی،ج ۱۳،ص ۶۸؛ابو داود،ج ۱،ص ۳۴۲.

۳- (۳۹) صحیح بخاری،ج ۲،ص ۳۸؛صحیح مسلم،ج ۳،ص ۲۴ بدون جملهٔ(و با انگشتانش نمی کرد)و آن را در نماز استسقاء ذکر کرده،السّنن الکبری بیهقی،ج ۳،ص ۳۵۸.

۴- (۴۰) الکبیر طبرانی از حدیث ابن عبّاس،المغنی.

۵- (۴۱) مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۵۳۶.

۶- (۴۲) ابن ماجه به شماره ۱۰۴۴؛ابو داود،ج ۱،ص ۲۰۶؛مسلم،ج ۲،ص ۲۹ و الفاظ خبر از اوست و دارای زیادتیهایی است.

را به سر و رویش کشیده باشد.» (۱)در عدّه الدّاعی آمده است:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به هنگام دعا و تضرّع دستها را بلنـد می کرد و مانند فقیری بود که درخواست طعام کند.» (۲)ضمن آنچه از طرف خدا به موسی(علیه السلام)وحی شده آمده است:«در پیشگاه من کف دستهایت را از روی ذلّت مانند برده ای که از مولایش کمک بخواهد بگشای،اگر این کار را بکنی مورد ترحّم من قرار خواهی گرفت و من گرامی ترین قدرتمنـدانم.ای موسـی از فضـل و رحمت من بخواه چه این ها به دسـت مـن اسـت و کسـی جز من مالـك آنهـا نیست؛و هنگـامی که از من درخـواست می کنی بنگر رغبت تـو به آنچه نزد من اسـت چگونه است؟ برای هر عمل کننده ای پاداشی است و به ناسپاسها هم در برابر تلاشی که می کنند پاداش داده می شود.» (۳)ابو بصیر از امام صادق(علیه السلام) دربارهٔ دعا و بلند کردن دستها پرسید،امام(علیه السلام)فرمود:

«این بر پنـج گونه است،امّـا برای پناه بردن به خـدا(از شرّ دشـمنان)درون دسـتهایت را به سـمت قبله کن،و در دعا برای روزی دسـتهایت را باز کن و درون آنها را به سـمت آسمان بدار.و تبتّل(انقطاع از غیر خدا) کردن با انگشت سبّابه است،و ابتهال بلند کردن دسـتهاست به طوری که از سـرت بگـذرد،امّا دعای متضـرّع این است که انگشت سبّابه را در برابر رویت بجنبانی و این دعای خیفه(ترس)است.» از محمّـد بن مسـلم روایت شده که گفته است:از ابی عبد اللّه امام صادق(علیه السـلام)شـنیدم که می فرمود:«مردی از کنـارم گـذشت در حـالی که من در نمـازم با دست چپ دعا می کردم.»آن مرد گفت:ای بنـده خـدا با دست راسـت(دعـا کن)«گفتم:ای بنـده خـدا پروردگـار متعال بر این هم حقّی داردماننـد حقّی که بر آن دارد.» و فرمود:«رغبت این است که هر دو دست را بگشایی و درون آنها را آشکار کنی؛

۱- (۴۳) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۷۱.

۲- (۴۴) همان مأخذ،ص ۱۳۸؛الکبری بیهقی،ج ۵،ص ۱۱۷ با اختلاف کمی در الفاظ.

۳- (۴۵) العدّه،ص ۱۳۸ و اصل آن در روضهٔ کافی است،ص ۴۶.

رهبت(خوف)این است که دو دست را بگشایی و پشت آنها را ظاهر سازی؛تضرّع آن است که انگشت سبّابه راست را به راست و چپ بجنبانی،و تبتّل جنبانیدن انگشت سبّابه چپ است که آن را به آرامی به سوی آسمان بالا بری و پایین آوری؛و ابتهال این است که دستها و دو ذراع را به سمت آسمان بگشایی؛و ابتهال زمانی است که ببینی اسباب گریه فراهم است.» (۱)از سعید بن یسار نقل شده که گفته است:امام صادق(علیه السلام)درون دو کف دستش را به سمت آسمان باز کرد و فرمود:«این رغبت است»؛و پشت دو دستش را به طرف آسمان کرد و فرمود:«این رهبت است»؛و انگشتانش را به راست و چپ گردانید و فرمود:«این تضرّع است»؛و انگشتانش را بالا-می برد و پایین می آورد.و فرمود:«این تبتّل است»؛و دستش را تا برابر رویش به جانب قبله کشید و فرمود:«این ابتهال است»؛ و گفت:ابتهال هنگامی است که اشک جاری شود.در حدیث دیگری است که:

«خضوع و فروتنی در دعا این است که دو دستش را بر شانه هایش بگذارد.» (۲)مؤلّف عده الدّاعی می گوید:حالات مذکور یا مسائلی است تعبّدی که علّت آنها را نمی دانیم،و یا مراد از گشودن دو کف دست در حال رغبت این است که این عمل به حال رغبت کننده در بسط آرزوها و حسن ظنّ و امیدواری او به فضل و کرم حق تعالی نزدیکتر و مناسب تر است،و در حقیقت رغبت کننده خواستهایش را از درگاه خداوند مسألت می کند و دو کف دستهایش را می گشاید تا احسان حقّ تعالی در آنها قرار گیرد.

مقصود از قرار دادن پشت دو کف دست به سمت آسمان در حال رهبت این است که با زبان ذلّت و حقارت به دانای آشکار و نهان بگوید:من دستم را به سوی تو نگشوده ام بلکه کف دستهایم را بر زمین قرار داده ام،زیرا من در پیشگاهت خوار و ذلیل و از تو شرمنده ام.منظور از حرکت دادن انگشتان به سمت راست و چپ در حال تضرّع این است که به فرزند مرده و مصیبت زده ای تشبّه جوید که پیوسته دستها را به هم

۱- (۴۶) العدّه؛ص ۱۳۹،به نقل از کافی،ج ۲،ص ۴۸۰.

۲- (۴۷) همان مأخذ.

می گرداند و در چهار طرف خود نوحه سر می دهد.مراد از بلند کردن انگشتان و نهادن آنها در تبتّل این است که با توجّه به آن که معنای این واژه انقطاع است برای تحقّق آمال و آرزوهای خود به زبان حال بگوید:من از غیر تو بریده ام و تنها به سوی تو رو آورده ام که تو شایسته الوهیّت و معبودیّتی و فقط با یک انگشت خود می کند تا به وحدانیّت خداوند اعتراف کرده باشد.این که در ابتهال روبه قبله باشد و دو دستش را مقابل صورتش قرار دهد،و یا دستها و بازوهایش را به سوی آسمان بلند کند،یا دستهایش را به قدری بالا برد که از سرش بگذرد بر حسب روایات این نوعی از انواع عبودیّت و اظهار حقارت و ذلّت و کوچکی است،مانند غریقی که دستها و بازوهای لخت خود را بلند می کند و به ذیل رحمت و دامن رأفت او متوسّل می شود،رحمتی که مایه نجات هلاک شوندگان و فریادرس بیچارگان و وسیلهٔ گشایش برای جهانیان است، و این مقامی بزرگ است و بنده بدین مقام نمی رسد،مگر آن که اشکش ریزان شود و آه و ناله اش درهم پیچد،و همچون بندهٔ زبون و خواری باشد که از آمال و آرزوهایش منصرف،و از سؤال و درخواست از دیگران روگردان بوده و پیوسته در خدمت پروردگار بزرگ خود باشد.این که برای اظهار خضوع و فروتنی دو دستش را بر شانه هایش بگذارد برای این است که خود را مانند بنده جنایتکاری بداند که به سوی مولایش برده می شود، در حالی که هوسهایش او را به بند کشیده و بار گناه پاهایش را در کنده و زنجیر کرده و آهسته به زبان حال می گوید:این دستهای من است که بر اثر ستمی که به خود کرده ام و جرأتی که علیه تو روا داشته ام در پیشگاه تو آنها را در غل و زنجیر کرده ام.

۴-آواز خود را نه چندان بلند و نه چندان آهسته کند.

(۱)چه روایت شده است که مردم هنگامی که به همراه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)حرکت می کردند چون به نزدیکی مدینه رسیدند صدا را به تکبیر بلند کردند.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:«ای مردم کسی را که می خوانید کر و یا غایب نیست او میان شما و گردن مرکبهای شماست.» (۱)

ص:۴۰۱

۱- (۴۸) سنن ابو داود،ج ۱،ص ۳۵۰؛ترمذی،ج ۱۳،ص ۱۴؛صحیح مسلم،ج ۸،ص ۷۳.

دربارهٔ قول خداوند که فرموده است: وَ لاـ تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَ لاـ تُخافِتْ بِها (۱)، گفته اند:مقصود از آن دعاست،خداوند زکریّای پیامبرش را در آنجا که فرموده است:

إِذْ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفِیًّا (۲)می ستاید،و نیز فرموده است: اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً . (۳)

می گویم:در عدّه الداعی آهستگی در دعا از جمله آداب آن شمرده شده است زیرا آن از ریا بدور است.همچنین مقتضای قول حقّ تعالی است که: اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً ؛و نیز اسماعیل بن همّام از امام ابی الحسن الرّضا(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:

«دعای بنده در پنهانی یک دعاست لیکن برابر هفتاد دعای آشکار می باشد.» (۴)در روایت دیگری آمده است:«دعای پنهانی تو برتر از هفتاد دعاست که آن را آشکار به جا آوری.» (۵)از پیامبر(صلی الله علیه و آله)روایت شده است که:«خداوند به سه نفر بر فرشتگانش مباهات می کند:کسی که در بیابانی بی آب و علف صبح کند و در این حال اذان و اقامه بگوید و نماز بگزارد.خداوند به فرشتگان می گوید:به بنده ام بنگرید که نماز می گزارد و هیچ کس جز من او را نمی بیند؛پس از آن هفتاد هزار فرشته فرود می آیند و در پشت سرش نماز می گزارند و تا فردای آن روز برایش طلب آمرزش می کنند.و دیگر کسی است که در شب برخیزد و در تنهایی نماز بگزارد و سپس سجده کند و در حال سجده به خواب رود،خداوند می گوید:به بنده ام بنگرید که روح او نزد من و جسدش برای من در سجده است.دیگر مردی است که در حال رزم است یارانش می گریزند و او پایداری می کند و می رزمد تا کشته می شود.» (۶)

۱- (۴۹) اسراء/۱۱۰:و نمازت را زیاد بلند یا آهسته مخوان.

۲- (۵۰) مریم/۳:در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه خواند.

۳- (۵۱) اعراف/۵۵:پروردگارتان را از روی تضرّع و در پنهانی بخوانید.

۴- (۵۲) کافی،ج ۲،ص ۴۷۶،چنان که در وافی آمده تفاوت دو روایت در این است که اولی مشعر است بر این که دعای پنهان برابر هفتاد دعای آشکار است و دوّمی افاده زیادتی می کند و این حکم به مساوات و زیادتی در صورتی است که دعای آشکار عاری از ریا و سمعه باشد و گرنه میان آنها هیچ تناسبی وجود نخواهد داشت چنان که در وافی آمده است.

۵- (۵۳) کافی،ج ۲،ص ۴۷۶،چنان که در وافی آمده تفاوت دو روایت در این است که اولی مشعر است بر این که دعای پنهان برابر هفتاد دعای آشکار است و دوّمی افاده زیادتی می کند و این حکم به مساوات و زیادتی در صورتی است که دعای آشکار عاری از ریا و سمعه باشد و گرنه میان آنها هیچ تناسبی وجود نخواهد داشت چنان که در وافی آمده است.

۶- (۵۴) امالی شیخ در حدیث ابی ذرّ؛مستدرک،ج ۱،ص ۱۳.

۵-در دعا با تکلّف و ظاهرسازی سجع به کار نبرد،

(۱)چه دعاکننده باید حالت زاری و تضرّع داشته باشد و این امر با سجع گویی مناسبت ندارد.دربارهٔ قول خداوند متعال که:

اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَهً إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ گفته اند مقصود خودنمایی در به کار بردن سجع است.

می گویم:در عدّه الدّاعی آمده است:از جملهٔ شرائط دعا این است که حرام یا قطع رحم یا چیزی را که متضمّن کمی حیا و سوء ادب باشد درخواست نکند،وی می گوید:

مفسّـران دربارهٔ قول خداوند متعال: اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَهً گفته اند مراد با خشوع و تذلّل و پنهانی دعا کردن است،و: إِنَّهُ لاـ یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ بدین معناست که در دعا از حدّ تجاوز نشود.فی المثل دعاکننده مقام پیامبران را از خدا نخواهد.امیر مؤمنان(علیه السلام) فرموده است:«ای دعاکننده چیزی را که انجام نشدنی و یا حلال نیست درخواست مکن.»و نیز فرموده است:«هر کس بیش از مقدار خود درخواست کند مستحقّ محرومیّت است.» (۱)غزّالی می گوید:سزاوارتر این است که به دعاهای مأثور بسنده کند،چه اگر در دعا از این حدّ تجاوز کند ممکن است چیزی را از خدا بخواهد که به مصلحت او نباشد،و همه نمی توانند خوب دعا کنند.از این رو در اخبار و احادیث آمده که در بهشت نیز به عالمان نیاز است،زیرا به بهشتیان گفته می شود که بخواهید و آنها نمی دانند چه بخواهند تا آنگاه که عالمان به آنها بیاموزند.

پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«در دعا از سجع بپرهیزید.کافی است که هر کدام از شما بگوید:اللّهم إنّی أسألك الجنه و ما قرّب الیها من قول و عمل و أعوذ بک من النّار و ما قرّب الیها من قول و عمل.» (۲)

ص:۴۰۳

۱- (۵۵) گفتار عدّه الداعی در اینجا به پایان می رسد.ص ۱۱۰.

۲- (۵۶) من به حدیثی با این عبارت دست نیافتم.بخاری در صحیح خود ج ۸،ص ۹۲ از ابن عبّاس روایت کرده که گفته است:از به کار بردن سجع در دعا بپرهیز،چه من در روش صحابه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)دقّت کردم آنها از آن دوری می کردند.دعا در سنن ابن ماجه شماره ۳۸۴۶؛مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۵۲۲.

در خبر آمده است:«بزودی گروهی خواهند آمد که در دعا و وضوء از حدّ تجاوز می کنند.» (۱)برخی از بزرگان گفته اند:با زبان ذلّت و خواری دعا کن نه با فصاحت و زبان آوری.گفته می شود:دعای عالمان و ابدال از هفت کلمه تجاوز نمی کند و یا کمتر از آن است،و گواه این مطلب آخر سوره بقره است.خداوند در هیچ جا خبر نداده که دعای بندگانش از این اندازه بیشتر بوده است.

و بدان که منظور از سجع کلام مصنوع و متکلّفانه است،چه این نوع سخن با تذلّل و تضرع مناسبت ندارد،و گرنه در دعاهای مأثور از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)کلمات هم وزن فراوان است لیکن متکلّفانه نیست،مانند قول آن حضرت:«أسألك الأمن یوم الوعید، و الجنّه یوم الخلود مع المقرّبین الشّهود،و الرّکع السّجود،و الموفین بالعهود،انّک رحیم و دود،و أنت تفعل ما ترید» (۲)و نظایر این ها و بنابراین باید به دعاهای مأثور بسنده کرد و یا با زبان تضرّع بدون سجع و تکلّف از خدا درخواست و مسألت کرد،زیرا آنچه محبوب می باشد زاری و تضرّع است.

۶-با فروتنی و زاری و ترس دعا کند.

(۱)خداوند فرموده است: إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً (۳)؛و نیز: اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَهً .پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد او را مبتلا می کند تا زاری و تضرّع او را بشنود.» (۴)می گویم:پیش از این مکرّر به این موضوع کرده ایم.در دعاهای اهل بیت(علیه السلام)آمده است:و لا ینجینی منك إلّا التضرّع إلیك (۵)؛یعنی خداوندا!مرا از تو نجات نمی دهد جز زاری و تضرع به پیشگاه تو.

ص:۴۰۴

۱- (۵۷) سنن ابن ماجه،شماره ۳۸۶۴؛ابو داود،ج ۱،ص ۲۲.

۲- (۵۸) صحیح ترمذی،ج ۱۲،ص ۳۰۳ در حدیثی طولانی.

۳- (۵۹) انبیاء/۹۱:آنها در نیکیها سرعت می کردند و از روی رغبت و رهبت(امید و بیم)ما را می خواندند.

۴- (۶۰) الشعب بیهقی،الفردوس دیلمی از ابی هریره،الجامع الصغیر باب همزه.

۵- (۶۱) صحیفه سجّادیه دعای چهل و هشتم که در روز اضحی و جمعه خوانده می شود.

در آنچه از سوی خدا به موسی(علیه السلام)وحی شده آمده است:«ای موسی!هنگامی که مرا می خوانی ترسان و بیمناک باش و پیشانی بر خاک نه و با گرامی ترین اعضای بدنت برایم سجده کن؛و آنگاه که در پیش روی من می ایستی خوار و متواضع باش؛و زمانی که با من مناجات می کنی با دلی ترسان مناجات کن.» (۱)به عیسی(علیه السلام)وحی فرمود:«ای عیسی!همچون غریق اندوهگینی که هیچ فریادرسی برای او نباشد مرا بخوان.ای عیسی!دلت را برای من خوار گردان،و در خلوت مرا بسیار یاد کن،و بدان خشنودی من در این است که نسبت به من فروتنی کنی، و در این امر زنده باش و مرده مباش و آواز اندوهناک خود را به من بشنوان.» (۲)

۷-از روی جزم و قطع دعا کند

(۱) و به اجابت یقین و به آن امید صادق داشته باشد.

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هرگاه یکی از شما دعا کند نگوید:خدایا اگر خواستی مرا بیامرز،خدایا اگر خواستی به من رحم کن بلکه باید بطور قطع درخواست کند،چه خدا را وادار کننده ای نیست.» (۳)و نیز فرموده است:«هرگاه یکی از شما دعا کند باید آنچه را می خواهد بزرگ باشد،زیرا برای خداوند هیچ چیزی بزرگ نیست.» (۴)و نیز:«خداوند را بخوانید و یقین به اجابت داشته باشید.و بدانید خداوند دعای دل غافل را اجابت نمی کند.» (۵)می گوییم:از طریق خاصّه(شیعه)کافی از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هنگامی که دعا می کنی گمان کن که حاجتت بر در خانه است.» (۶)و نیز از آن حضرت روایت شده است:«خداوند دعای دل غافل را اجابت

ص:۴۰۵

۱- (۶۲) کافی،ج ۸،ص ۴۴.

۲- (۶۳) کافی،ج ۸،ص ۱۳۸ و ۱۴۱،و در آن آمده است:«ای عیسی!دلت را برایم پاکیزه کن.»

۳- (۶۴) ابن ماجه به شماره ۳۸۵۴؛بخاری،ج ۸،ص ۹۲ از ابی هریره.

۴- (۶۵) صحیح مسلم،ج ۸،ص ۶۴.

۵- (۶۶) ترمذی،ج ۱۳،ص ۲۲،و گفته است حدیث شگفتی است.

۶- (۶۷) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۷۳،شماره ۱ تا ۳.

نمی کند؛پس هرگاه دعا می کنی دلت را متوجّه او کن و یقین به اجابت داشته باش.» (۱)و نیز فرموده است:«هرگاه خدا را می خوانی با دل رو به سوی او کن و بر این گمان باش که حاجتت بر در خانه است.» (۲)و نیز فرموده است:«هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه و آله)طلب باران کرد و به اندازه ای باران آمد که گفتند بیم غرق شدن است.آن حضرت با دستش ای کرد و گفت:خدایا باران را به اطراف ما بفرست و بر ما نفرست.در این موقع ابرها پراکنده شدند.مردم عرض کردند:ای پیامبر خدا یک بار دیگر برای ما طلب باران کردی امّا باران بر ما نبارید و این بار که طلب باران فرمودی بر ما بارید فرمود:من در آن بار که دعا کردم نیّت آن را نداشتم سپس که دعا کردم برای آن نیّت کردم.» (۳)

۸-در دعا اصرار و پافشاری و سه بار آن را تکرار کند.

(۱)ابن مسعود گفته است:

پیامبر(صلی الله علیه و آله)هنگامی که دعا می کرد سه بار آن را تکرار می فرمود،و چون درخواست می کرد سه بار آن را تکرار می کرد. (۴)باید اجابت را دیر نداند،چه پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:دعای کسی از شما به اجابت می رسد که شتاب نکند و نگوید:دعا کردم به اجابت نرسید؛و چون دعا کند باید از خداوند زیاد بخواهد،چه شخص کریم و بسیار بخشنده ای را برای حاجت خود می خواند. (۵)

یکی از پیشینیان گفته است:من بیست سال است خداوند را برای حاجت خود می خوانم و اجابتم نکرده است؛و من امید اجابت دارم؛و از خداوند خواسته ام که مرا توفیق دهد تا آنچه را برایم سودی ندارد ترک گویم.

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هرگاه یکی از شما چیزی از خداوند درخواست

۱- (۶۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۷۳،شماره ۱ تا ۳.

۲- (۶۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۷۳،شماره ۱ تا ۳.

۳- (۷۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۷۴،شماره ۵.

۴- (۷۱) این حدیث مورد اتّفاق شیعه و سنّی است و در صحیح بخاری و مسلم از ابن مسعود روایت شده است؛سنن ابو داود،ج ۱،ص ۳۴۹،ابن سنّی در اعمال روز و شب ص ۹۹ بدین گونه:پیامبر(صلی الله علیه و آله)دوست می داشت که سه بار دعا را تکرار کند و سه بار استغفار بگوید.

۵- (۷۲) صحیح بخاری،ج ۸،ص ۹۲؛صحیح مسلم،ج ۸،ص ۸۷؛ترمذی،ج ۱۲،ص ۲۷۶.

کنـد چون به اجابت رسـد بگویـد:الحمـد للّه الّذی بنعمته تتم الصّالحات،و اگر در اجابت تأخیر شود بگوید:الحمد للّه علی کلّ حال.» (۱)می گویم:از طریق خـاصّه(شـیعه)کافی از امام باقر(علیه السـلام)روایت کرده که فرموده است:«به خـدا سوگنـد بنـده مؤمن چون برای حاجتش در پیشگاه الهی الحاح و پافشاری کنـد خداوند حاجتش را روا می سازد»؛و در روایت دیگری آمده است:«خداوند اجابت می کند»،و واژه مؤمن در آن حذف شده است. (۲)

از امام صادق(علیه السـلام)نقل شده«چون بنده مؤمن دعا کند،خداوند در کار حاجت اوست مادام که شـتاب نورزد.» (۳)و نیز فرموده است:«بنـده اگر شـتاب ورزد و برای حـاجت خود به پـاخیزد،خداونـد می فرمایـد:آیـا بنـده مؤمن من نمی دانـد که من برآورندهٔ حوایجم؟» (۴)از آن حضرت روایت شده که فرموده است:«خدای عزّ و جلّ خوش ندارد مردم در انجام حاجات خود به همدیگر اصـرار کنند،لیکن آن را نسبت به خودش دوست می دارد،چه خداوند دوست دارد که از او بخواهند و از آنچه در نزد اوست طلب کنند.» (۵)و نیز از آن حضـرت نقل شده که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«خداوند رحمت کند بنده ای را که حاجتی را از خدا طلب کند و در دعای خود اصـرار ورزد خواه اجابت شود یا نشود.سپس این آیه را تلاوت فرمود: وَ أَدْعُوا رَبِّی عَسی أَلاّ أَکُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِیًّا. (۶)

در عدّه الدّاعی از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت شده:«خداوند بندهٔ درخواستگر

۱- (۷۳) مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۴۹۹؛الدّعوات بیهقی از ابی هریره با سندی ضعیف؛الجامع الصّغیر.

۲- (۷۴) همان مأخذ،ج ۲،۴۷۵،شماره ۵.

۳- (۷۵) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۷۴،شماره ۱ و ۲.

۴- (۷۶) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۷۴،شماره ۱ و ۲.

۵- (۷۷) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۷۵،شماره ۴ و ۶.

۶- (۷۸) آیه در سوره مریم/۴۸:...و پروردگارم را می خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم بی پاسخ نماند.

الحاح کننده را دوست می دارد.»در کتب پیشین آمده است:«از دعا کردن خسته مشو چه خداوند از اجابت خسته نمی شود.» (۱)در کافی از امام صادق(علیه السلام)نقل شده که فرموده است:«بنده دعا می کند خداوند به دو فرشته می فرماید من دعایش را اجابت کردم،لیکن حاجتش را نگهدارید،زیرا دوست دارم آوازش را بشنوم.و نیز بنده ای دعا می کند و خداوند می فرماید:در برآوردن حاجتش شتاب کنید که آوازش را خوش ندارم.» (۲)و نیز از آن حضرت روایت شده است:«مؤمن پیوسته در حال خیر و خوبی و امیدواری به رحمت خداست مادام که شتاب نورزد تا نومید نشود و ترک دعا نکند.

عرض کردم:چگونه شتاب می کند؟فرمود:این که بگوید من از فلان وقت تاکنون دعا می کنم و نمی بینم اجابت شود.» (۳)و نیز فرموده است:«مؤمن برای حاجتی که دارد دعا می کند،خداوند می فرماید:

اجابتش را به تأخیر اندازید به خاطر شوقی که به آواز و دعای او دارم،و چون روز قیامت شود خداوند می فرماید:ای بندهٔ من تو مرا خواندی و من اجابت دعایت را به تأخیر انداختم،و اکنون ثواب تو چنین و چنان است.» (۴)

۹-دعا را با ذکر خدا آغاز کند

(۱) و ابتدا به سؤال نکند.سلمه بن اکوع گفته است:

هیچ گاه نشنیدم پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)دعا را آغاز کند،جز این که آن را با گفتن سبحان ربّی العلیّ الأعلی الوهّاب شروع می کرد. (۵)

در خبر از آن حضرت نقل شده که فرموده است:«هرگاه از خداوند حاجتی بخواهید آن را با صلوات بر من آغاز کنید،چه خداوند گرامی تر از آن است که دو حاجت

۱- (۷۹) آیه در سوره مریم/۴۸:...و پروردگارم را می خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم بی پاسخ نماند.
۲- (۸۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۸۹،شماره ۳.
۳- (۸۱) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۰،شماره ۸ و ۹.
۴- (۸۲) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۰،شماره ۸ و ۹.
۵- (۸۳) مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۴۸۹،صحیح الاسناد گفته است:در زمره راویان این حدیث عمر بن راشد یمانی است که جمهور او را ضعیف دانسته اند.

از او خواسته شود،یکی را برآورد و دیگری را ردّ کند.» (۱)این خبر را ابو طالب مکّی روایت کرده است.

می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)عدّه الداعی از حارث بن مغیره روایت کرده که گفته است شنیدم ابی عبد اللّه(علیه السلام)می فرمود:«بپرهیزید از این که چیزی از حوایج دنیا از خدا بخواهید،جز این که آن را با مدح و ثنای پروردگار و صلوات بر پیامبر(صلی الله علیه و آله)آغاز و سپس حاجت خود را درخواست کنید.» (۲)امام(علیه السلام)فرمود:«مردی به مسجد درآمد و دو رکعت نماز خواند سپس حاجت خود را از خدا خواست،پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:این بنده در درخواست از پروردگارش شتاب کرد.مرد دیگری آمد و دو رکعت نماز گزارد سپس خدا را سپاس گفت و بر پیامبر(صلی الله علیه و آله)درود فرستاد،پیامبر(صلی الله علیه و آله)به او فرمود:«بخواه تا به تو داده شود.» (۳)محمد بن مسلم روایت کرده که ابی عبد اللّه(علیه السلام)فرموده است:«در کتاب امیر مؤمنان(علیه السلام)است که ستایش خداوند و صلوات بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)پیش از درخواست حاجت است و هنگامی که خدا را می خوانی نخست او را تمجید و ستایش کن»،عرض کردم:چگونه او را تمجید کنم؟فرمود:«می گویی:یا من هو أقرب الیّ من حبل الورید،یا من یحول بین المرء و قلبه،یا من هو بالمنظر الأعلی،یا من لیس کمثله شیء.» (۴)معاویه بن عمّار از امام صادق(علیه السلام)نقل کرده که فرموده است:«در دعا نخست مدح و ثنای الهی و سپس اقرار به گناهان و پس از این ها مسألت و درخواست است،به خدا سوگند بنده از گناه بیرون نمی آید،مگر این که اقرار به آن کند.» (۵)عیص بن قاسم روایت کرده است که ابی عبد اللّه(علیه السلام)فرمود:«هرگاه کسی از شما

۱- (۸۴) ظاهرا از کتاب قوت القلوب نقل شده و از آن نسخه ای نزد من نیست.

۲- (۸۵) همان مأخذ،ص ۱۱۴،کافی،ج ۲،ص ۴۸۴.

۳- (۸۶) همان مأخذ،از کافی،ج ۲،ص ۴۸۵.

۴- (۸۷) همان مأخذ از کافی،ج ۲،ص ۴۸۴.

۵- (۸۸) همان مأخذ از کافی،ج ۲،ص ۴۸۴.

حاجتی دارد پروردگار را ستایش کند و سپاس گوید،چه کسی که از سلطان حاجتی می خواهد بهترین سخنی را که در توان اوست برای او آماده می کند.بنابراین به هنگام درخواست حاجت خداوند عزیز جبار را تمجید و ستایش کنید و او را مدح و ثنا گویید.

سپس می گویی:یا أجود من أعطی و یا خیر من سئل،و یا أرحم من استرحم،یا واحد یا أحد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد،یا من لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا یا من یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و یقضی ما أحبّ،یا من یحول بین المرء و قلبه،یا من هو بالمنظر الأعلی،یا من لیس کمثله شیء یا سمیع یا بصیر.»و نامهای خداوند را زیاد بر زبان جاری کن و نامهای او بسیارند و همچنین بر محمّد(صلی الله علیه و آله)و خاندان او صلوات بفرست و بگو:اللّهم أوسع علیّ من رزقك الحلال ما أکفّ به وجهی و أؤدی به عن أمانتی و أصل به رحمی و یکون لی عونا علی الحجّ و العمره.» (۱)هشام بن سالم از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«دعا همواره محجوب است تا آنگاه که دعاکننده بر محمّد(صلی الله علیه و آله)و آل او صلوات بفرستد.» (۲)و نیز از آن حضرت روایت است:«هر کس دعا کند و نام پیامبر(صلی الله علیه و آله)را نبرد آن دعا بر بالای سرش می چرخد و چون نام پیامبر(صلی الله علیه و آله)را ببرد آن دعا بالا می رود.» (۳)و نیز از آن بزرگوار نقل شده که فرموده است:«کسی که به درگاه خداوند حاجتی دارد باید دعایش را با صلوات بر محمّد و آل او شروع کند و سپس حاجتش را بخواهد.و در پایان هم بر محمّد و آل او صلوات بفرستد،زیرا خدای عزّ و جلّ کریم تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد و وسط آن را واگذارد،چه صلوات بر محمّد و آل او محجوب نیست.» (۴)

۱۰-دیگر ادب باطن است

(۱) و آنچه اساس اجابت دعاست عبارت از:توبه،ردّ مظالم و رو آوردن به خدا با اراده قوی است زیرا این مهم ترین سبب اجابت است،از

۱- (۸۹) همان مأخذ از کافی،ج ۲،ص ۴۸۵.

۲- (۹۰) همان مأخذ از کافی،ج ۲،ص ۴۹۱ و ۴۹۴.

۳- (۹۱) همان مأخذ از کافی،ج ۲،ص ۴۹۱ و ۴۹۴.

۴- (۹۲) همان مأخذ از کافی،ج ۲،ص ۴۹۱ و ۴۹۴.

کعب الاحبار روایت شده که گفته است:در زمان موسی(علیه السلام)قحطی سختی مردم را فرا گرفت،موسی(علیه السلام)به همراه بنی اسرائیل بیرون آمد و برای آنها طلب باران کرد لیکن باران نبارید و سه بار این کار را تکرار کرد همچنان باران نیامد.خداوند به موسی(علیه السلام) وحی فرمود که من دعای شما و آنهایی را که با تو هستند اجابت نمی کنم،زیرا در میان شما سخن چینی است،موسی(علیه السلام)عرض کرد:پروردگارا او کیست تا وی را از میان جمع خود بیرون کنیم،خداوند وحی فرمود:ای موسی!من شما را از سخن چینی منع می کنم و خودم سخن چین باشم؟موسی(علیه السلام)به بنی اسرائیل گفت:شما همگی از سخن چینی توبه کنید و آنها نیز توبه کردند و پس از آن خداوند باران برای آنها نازل فرمود.

سفیان گفته است:چنین شنیده ام که بنی اسرائیل هفت سال دچار قحطی شدند و کار آنها به جایی رسید که مردار را از میان مزبله ها به دست آورده می خوردند و با گوشت کودکان خود سدّ رمق می کردند.و بر کوهها بالا می رفتند و زاری می کردند.

خداوند به پیامبران آنها وحی فرمود:که اگر چندان به سوی من بیایید که قدمهایتان تا زانو کوفته و فرسوده گردد و دستهایتان به اطراف آسمان برسد و زبانتان از کثرت دعا کند گردد من دعای هیچ دعا کننده ای از شما را اجابت نمی کنم،و به هیچ گریه کننده ای از شما رحم نمی ورزم تا آنگاه که مظالم را به اهل آن بازگردانید.آنها فرمانبرداری کردند و حقّ تعالی نیز در همان روز برایشان باران فرستاد.

مالک بن دینار گفته است:بنی اسرائیل را قحطی فرا رسید،و آنها بارها بیرون رفتند و طلب باران کردند.خداوند به پیامبر آنها وحی فرمود به آنان خبر دهد که شما با بدنهای نجس به سوی او بیرون می روید و دستهایی را به سوی او بالا می برید که به خون بی گناهان آلوده است،و شکمهایتان را از حرام پر کرده اید هم اکنون خشم من بر شما شدّت یافته است و جز دوری از من بهره ای ندارید.

ابو الصّدیق ناجی گفته است:سلیمان(علیه السلام)با جمعی برای طلب باران بیرون آمد.

مورچه ای را دید که بر پشت افتاده و دست و پاها را به سوی آسمان بلند کرده و

می گوید:پروردگارا ما آفریده هایی از آفریدگان توایم و از روزی تو بی نیاز نیستیم به سبب گناهان دیگران ما را نابود مگردان.سلیمان به همراهانش گفت:بازگردید که با دعای دیگران سیرآب می شوید.

اوزاعی گفته است:مردم برای طلب باران بیرون آمدند.بلال بن سعید از میان آنها برخاست و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سپس گفت:ای گروه حاضران آیا شما به کردار بد خویش اعتراف ندارید:گفتند:بلی،گفت:بار خدایا شنیده ایم که تو فرموده ای:

ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ و ما به اعمال بد خویش اعتراف می کنیم.آیا جز این است که آمرزش تو برای امثال ماست؟خداوندا بر ما ببخشای و رحمت خود را شامل حال ما گردان و ما را سیرآب فرما و دستها را به آسمان بلند کرد و دیگران نیز چنین کردند.در این هنگام باران شروع به باریدن کرد.

به مالک بن دینار گفته شد:برای ما دعا کن،پاسخ داد:شما از دیر آمدن باران نگرانید و من در انتظار سنگ نگرانم.

روایت شده است که عیسی بن مریم(علیه السلام)به صحرا رفت تا طلب باران کند،به جمعی که همراهش بودند گفت:هر کس گناهی را مرتکب شده بازگردد.همگی بازگشتند و با او جز یک مرد باقی نماند.عیسی(علیه السلام)رو به او کرد و گفت:آیا تو را هیچ گناهی نیست؛پاسخ داد:به خدا سوگند هیچ چیزی نمی دانم،جز این که یک روز نماز می گزاردم،زنی از برابر من گذشت با همین چشم خود به او نگریستم،چون او از آنجا ردّ شد انگشتم را در چشمم فروبردم و آن را بیرون کشیده به پشت سر آن زن انداختم.

عیسی(علیه السلام)به او فرمود:دعا کن تا آمین بگوییم،او دعا کرد.ابرها در آسمان ظاهر شد و سپس باریدند و زمینها سیرآب شد.

یحیی بن غسّانی گفته است:در روزگار داود(علیه السلام)مردم دچار قحطی شدند.آنان سه تن از دانشمندان خود را برگزیدند و به بیابان رفتند تا به وسیله آنها از خداوند طلب باران کنند.یکی از آنها گفت:بار خدایا!تو در تورات خود دستور داده ای کسی را که

بر ما ستم کرده است ببخشیم.خداوندا ما بر نفس خود ستم کرده ایم،پس ما را ببخش و دیگری گفت:بار خدایا!تو در تورات خود فرموده ای که ما بردگانمان را آزاد کنیم، خداوندا ما بردگان توایم ما را آزاد فرما.سوّمی گفت:بار الها تو در تورات خود تذکّر داده ای که هرگاه گدایان بر در خانه ما ایستند آنها را نومید باز نگردانیم.خدایا ما گدایان و مسکینان توایم،بر در خانه ات ایستاده ایم دعای ما را ردّ مفرما،در همین هنگام باران بارید.

عطاء سلّمی گفته است:ما دچار خشکسالی شدیم،بیرون آمدیم تا از خداوند طلب باران کنیم.ناگهان در گورستان با سعدون دیوانه روبرو شدیم.او به من نگریست و گفت:ای عطاء امروز روز رستاخیز است یا آنچه در گورهاست برانگیخته شده اند.پاسخ دادم:نه لیکن باران از ما بازداشته شده است و آمده ایم تا از خداوند باران بخواهیم.

گفت:ای عطاء با دلهای زمینی بیرون آمده اید یا با دلهای آسمانی؟گفتم:بلکه با دلهای آسمانی گفت:ای عطاء هیهات!به تقلّب گران بگو تقلّب نکنند چه ناقد و آن که سره را از ناسره جدا می کند بصیر و بیناست.سپس به سوی آسمان نگریست و گفت:ای خدا و ای مولای من شهرهایت را به سبب گناهان بندگانت ویران مکن،به نامهای مکنون و نعمتهای تو همانهایی که موانع آنها را پوشیده داشته است سوگند که آبی گوارا بر ما ببار، آبی که بندگانت را به آن زنده کنی و شهرهایت را بدان سیرآب فرمایی،ای کسی که بر همه چیز توانایی.عطاء گفت:هنوز گفتارش به پایان نرسید که رعد و برق در آسمان ظاهر شد و باران مانند آبی که از دهانۀ مشک سرازیر شود باریدن گرفت.در این هنگام او برگشت و می گفت:

أفلح الزاهدون و العابدون إذ لمولاهم اجاعوا البطونا (۱)

أسهروا الاعین العلیله حبّا فانقضی لیلهم و هم ساهرونا (۲)

شغلتهم عباده اللّه حتّی قیل فی النّاس إنّ فیهم جنونا (۳)

ص:۴۱۳

۱- (۹۳) زاهدان و عابدان رستگار شدند زیرا به خاطر او شکمهایشان را خالی نگهداشتند.

۲- (۹۴) چشمان دردمند خود را به خاطر دوستی او بی خوابی دادند و شبهایشان را بیدار بسر بردند.

۳- (۹۵) عبادت الهی آنها را به خود مشغول کرد تا آنجا که در میان مردم گفته شد آنها را دیوانگی فرا گرفته است.

ابن مبارک گفته است:در سالی که در مدینه قحطی سختی بود به آنجا وارد شدم.

مردم برای طلب باران از شهر بیرون می رفتند و من هم با آنها همراه شدم.ناگهان غلام سیاهی را دیدم در حالی که دو پارچه کتان در بر کرده یکی را شلوار خود ساخته و دیگری را بر دوش انداخته است آمد و در کنارم نشست و شنیدم می گفت:بار الها کثرت گناهان و کردار زشت بندگان چهره ها را در پیشگاه تو کهنه و کریه ساخته است.خدایا باران آسمان را از ما بازداشته ای تا بدین وسیله ما را تنبیه و مجازات کنی،ای بردبار صاحب وقاری که بندگانت جز نیکی از تو انتظار ندارند،همین ساعت همین ساعت آنها را سیرآب گردان،پیوسته السّاعه السّاعه می گفت تا آسمان به ابر پوشیده شد و باران از هر سو باریدن گرفت.ابن مبارک گفته است:من نزد فضیل رفتم،او گفت تو را اندوهگین می بینم؟پاسخ دادم:دیگری بر ما سبقت گرفت و بی ما دوستی او را یافت،و داستان را برای او گفتم.فضیل نعره ای زد و بی هوش بر زمین افتاد.

می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)از اهل بیت(علیه السلام)روایت شده است:«از جمله مواعظی که خداوند به عیسی بن مریم(علیه السلام)فرمود این است:ای عیسی به ستمگران بنی اسرائیل بگو چهره هایتان را شسته و دلهایتان را چرکین و آلوده کرده اید،آیا به من مغرور و یا بر من گستاخ شده اید؟برای مردم دنیا خود را خوش بو می کنید در حالی که درون شما در پیش من به منزلهٔ مرداری گندیده است.گویا شما گروهی مردگانید.ای عیسی(علیه السلام)به آنها بگو از کسبهای حرام دست بازدارید،و در برابر دشنام گویی ناشنوا باشید،و با دل به سوی من رو آورید،چه من خواهان صورت ظاهر شما نیستم،ای عیسی!به ستمگران بنی اسرائیل بگو در حالی که شما اموال حرام را در آغوش دارید و بتها را در خانه هایتان نگه می دارید مرا نخوانید زیرا من سوگند خورده ام که هر کس از شما مرا بخواند اجابتش کنم و اجابت خود را نسبت به آنها لعنت برای آنان قرار دهم تا متفرّق و پراکنده شوند.» (۱)

۱- (۹۶) عدّه الدّاعی پایان باب سوّم،ص ۱۰۲.

از پیامبر خـدا(صـلی الله علیـه و آلـه)نقـل کرده انـد کـه فرمـوده اسـت:«بـه مـن وحی شـد کـه ای برادر رسولاـن و ای برادر انذارکنندگان قوم خود را انذار و هشدار ده که داخل خانه ای از خانه های من،و وارد بر هیچ بنده ای از بندگان من نشوند که بر ذمّـه یکی از آنهـا مظلمه را باشـد،زیرا مـادام که در پیشـگاه من به نمـاز می ایسـتد او را لعن می کنم تـا آنگـاه که مظلمه را برگرداند در این هنگام(که مظلمه را رد کرده)من گوش اویم،همان گوشـی که با آن می شـنود،و چشم اویم،همان چشمی که با آن می بینـد،و از جملهٔ دوسـتان و برگزیدگان من می باشد و با پیامبران و صدّیقان و شـهیدان در بهشت همسایه من خواهد بود.» (۱)از امیر مؤمنان(علیه السـلام)روایت شده که فرموده است:«خداوند به عیسی(علیه السلام)وحی فرمود که به بنی اسرائیل بگو:به خانه ای از خانه های من جز با چشـمانی فروهشـته و دلهایی پاک و دستهایی پاکیزه وارد نشوید؛و آنان را آگاه کن که من دعای هیچ یک از آنها و هیچ کس از آفریدگان را که نزد او مظلمه ای باشد اجابت نمی کنم.» (۲)در حدیث قدسی آمده است:«از تو دعا و از من اجابت است.و هیچ دعایی جز دعای خورندهٔ حرام از من محجوب نیست.» از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)نقل شده است:«کسی که می خواهد دعایش به اجابت برسد کسب و کار و طعام خود را پاکیزه بدارد»؛و در پاسخ کسی که گفت:دوست دارم دعـایم به اجـابت برسـد فرمود:«معـاش خود را پاکیزه بـدار و حرام به شـکم خود وارد مکن.» (۳)از امام صادق(علیه السـلام)روایت است:«هر کس شاد می شود که دعایش به اجابت برسـد بایـد طعام و کسب خود را حلال و پاکیزه کند.» (۴)و نیز فرموده است:«ترک یـک لقمه حرام در نزد خداونـد محبوب تر از دو هزار رکعت نمـاز مستحبّی است؛و ترک یک ششم درهم حرام در پیشگاه خداوند برابر هفتاد حجّ مقبول است.» (۵)

ص:۴۱۵

۱- (۹۷) عده الدّاعی پایان باب سوّم،ص ۱۰۲.

۲- (۹۸) عده الدّاعی پایان باب سوّم،ص ۱۰۲.

۳- (۹۹) عده الدّاعی پایان باب سوّم،ص ۱۰۲.

۴- (۱۰۰) عده الدّاعی پایان باب سوّم،ص ۱۰۲.

۵- (۱۰۱) عده الدّاعی پایان باب سوّم،ص ۱۰۲.

از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)نقل شده که فرموده است:«اگر آن قدر نماز بگزارید که مانند میخ لاغر شوید،و روزه بگیرید تا مانند گوژپشتان شوید خداوند از شما نمی پذیرد جز آن که دارای تقوایی بازدارنده باشید.» (۱)و نیز فرموده است:«عبادت با خوردن حرام مانند ساختمان کردن بر روی شنزار است؛»و گفته شده:«بر روی آب است.» (۲)و نیز:«با عمل نیک همان مقدار دعا کافی است که نمک برای طعام کافی است.» (۳)همهٔ این احادیث را کتاب عدّه الدّاعی روایت کرده و من از آن کتاب و جز آن ده آداب دیگر برای دعا اضافه بر آنچه غزّالی ذکر کرده به شرح زیر استفاده و استخراج کرده ام.

۱-نام حاجت را بردن.ابو عبد اللّه فرّاء از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده است:

«خداوند می داند بنده اش هنگامی که دعا می کند چه می خواهد لیکن دوست دارد که حوایج به درگاهش شرح داده شود.» (۴)از کعب الاحبار نقل شده که در تورات نوشته شده است:ای موسی!من از آفریدگانم غافل نیستم لیکن دوست دارم آواز دعای بندگانم را به فرشتگانم بشنوانم و ملائکهٔ نگهبان تقرّب فرزندان آدم را به من ببینند،با در نظر گرفتن این که من آنها را در وصول به این تقرّب توان داده و اسباب آن را برایشان فراهم ساخته ام.

۲-تعمیم در دعا،ابن قدّاح از ابی عبد اللّه(علیه السلام)نقل کرده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده است:«هرگاه کسی از شما دعا کند برای عموم دعا کند که آن دعا به اجابت نزدیکتر است.» (۵)۳-اجتماع در دعا،خداوند متعال فرموده است: وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ

۱- (۱۰۲) عدّه الدّاعی پایان باب سوّم،ص ۱۰۲.

۲- (۱۰۳) عدّه الدّاعی پایان باب سوّم،ص ۱۰۲.

۳- (۱۰۴) عدّه الدّاعی پایان باب سوّم،ص ۱۰۲.

۴- (۱۰۵) کافی،ج ۲،ص ۴۷۶.

۵- (۱۰۶) همان مأخذ،ص ۴۸۷.

(۱)؛و نیز دستور داد که برای مباهله اجتماع کنند.

ابو خالد روایت کرده که ابو عبد اللّه(علیه السلام)فرموده است:هرگاه چهل نفر مرد نزد هم اجتماع کنند و در امری خداوند را بخوانند حقّ تعالی دعای آنها را مستجاب می کند؛و اگر چهل نفر نبودند و چهار نفر بودند ده بار خدا را بخوانند خداوند دعایشان را اجابت می کند؛و چنانچه چهار نفر نباشند و یک نفر باشد چهل بار خدا را بخواند خداوند عزیز جبّار دعایش را مستجاب می کند.» (۲)عبد الأعلی از آن حضرت روایت می کند:«هرگاه چهار گروه گرد هم آیند که برای مطلبی به درگاه خدا دعا کنند جز این نیست که با اجابت آن دعا از هم جدا می شوند.» (۳)علیّ بن عقبه از مردی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که آن حضرت فرموده است:«هرگاه امری پدرم را اندوهگین می ساخت زنان و کودکان را جمع می کرد،سپس دعا می کرد و آنها آمین می گفتند.» (۴)سکونی از آن حضرت روایت کرده است که:«دعاکننده و آمین گو در ثواب شریکند.» (۵)۴-گریستن در حال دعا.در عدّه الدّاعی (۶)آمده است که آن مهم ترین آداب دعا و بالاترین حالات آن است،زیرا:

اوّلا-گریه دلالت بر رقّت قلب دارد و رقّت دل نشانهٔ اخلاصی است که موجب استجابت دعاست.امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«هرگاه بدنت لرزید و چشمت گریست و قلبت ترسید پس بگیر،بگیر که حاجتت نزدیک و به تو توجهی شده است.» (۷)و نیز همان طوری که در حدیث آمده خشکی چشم ناشی از قساوت دل و

۱- (۱۰۷) کهف/۲۸:با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند.

۲- (۱۰۸) کافی،ج ۲،ص ۴۸۷.

۳- (۱۰۹) کافی،ج ۲،ص ۴۸۷.

۴- (۱۱۰) کافی،ج ۲،ص ۴۸۷.

۵- (۱۱۱) کافی،ج ۲،ص ۴۸۷.

۶- (۱۱۲) عدّه الدّاعی،ص ۱۱۹.

۷- (۱۱۳) کافی،ج ۲،ص ۴۷۸.

گویای دوری از رحمت خداست.از جملهٔ چیزهایی که خداوند به موسی وحی فرمود این است:ای موسی!آرزوهایت را در دنیا دراز مکن تا دلت سخت نشود،و سخت دل از من دور است» (۱)؛و نیز دعای سخت دل مردود است.چه امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«خداوند دعای سخت دل را نمی پذیرد.» (۲)ثانیا-گریه دلالت بر انقطاع از خلق و زیادی خشوع نسبت به خالق دارد.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد نوایی از حزن و اندوه در دل او برقرار می کند،چه خداوند هر دل اندوهگین را دوست می دارد،و کسی را که از خوف خدا بگرید هرگز وارد دوزخ نمی کند،مگر آن که شیر به پستان باز گردد،و هرگز غبار جهاد در راه خدا و دود جهنّم در بینی مؤمن جمع نمی شود،و هرگاه خداوند بنده ای را دشمن بدارد نوای خنده ای در دلش قرار می دهد،و خنده دل را می میراند،و اللّه لا یحبّ الفرحین.» (۳)ثالثا-گریه موافق با اوامر حقّ تعالی و سفارشهایی است که به پیامبرانش کرده در آنجا که فرموده است:«ای عیسی!از چشمانت اشک و از دلت خوف و خشیت به من ببخش.» (۴)و به موسی(علیه السلام)فرموده است:«در هنگامی که با من مناجات می کنی با خوفی برخاسته از دلی بیمناک با من مناجات کن...»تا آنجا که می گوید:«از کثرت گناهان مانند کسی که از دشمنش بگریزد به من فریاد زن.» (۵)رابعا-در گریه ویژگیها و ثوابهایی است که در دیگر طاعات یافت نمی شود، سپس صاحب عدّه اخبار بسیاری را در فضیلت گریستن به هنگام دعا نقل کرده که شاید

۱- (۱۱۴) کافی،ج ۲،ص ۳۲۹.

۲- (۱۱۵) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۷۵.

۳- (۱۱۶) ارشاد دیلمی صدر حدیث در باب حزن،و تمام آن در باب گریه از خوف خدا.و خداوند شادمندان را دوست نمی دارد.

۴- (۱۱۷) امالی شیخ،مستدرک حاکم،ج ۲،ص ۲۹۴؛تحف العقول ابن شعبه بطور مرسل،ص ۵۰۱؛کافی کلینی،ج ۸،ص ۱۴۱ بطور مسند.

۵- (۱۱۸) کافی،ج ۸،ص ۴۲.

در جای دیگری از این کتاب آنها را ذکر کنیم.

پس از این گفته است:اگر گریه بر تو دست ندهد خود را به گریه وادار کن،چه امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«و اگر تو را گریه ای نیست خود را به گریه وادار کن.» (۱)از سعید بن یسار نقل شده که گفته است:به ابی عبد اللّه(علیه السلام)عرض کردم:آیا اگر در دعا گریه به من دست ندهد خود را به گریه وادار کنم؟فرمود:«آری هر چند به اندازه سر مگسی باشد.» (۲)از ابی حمزه روایت است که ابی عبد اللّه(علیه السلام)به ابی بصیر فرمود:«اگر از وقوع امری بیمناک شدی و یا حاجتی داشتی ابتدا خداوند را به گونه ای که سزاوار اوست حمد و ثناگو و سپس بر پیامبرش صلوات بفرست و خود را به گریه وادار کن اگر چه به اندازه سر مگسی باشد.پدرم می فرمود:نزدیک ترین حالات بنده به پروردگار عزّ و جلّ زمانی است که در سجده و گریان باشد.» (۳)و نیز از آن حضرت نقل شده است:«اگر گریه ات نمی آید خود را به گریه وادار کن که اگر به اندازۀ سر مگسی اشک بریزی به به(خوشا به حالت).» (۴)۵-اعتراف به گناه پیش از اظهار حاجت.این امر نیز گویای گسستن از خلق و پیوستن به حقّ و فروتنی نفس است«و کسی که برای خدا فروتنی کند خداوند مرتبۀ او را بلند می گرداند»؛«و خدا در نزد دلهای شکسته است.»روایت شده است:«عابدی هفتاد سال خداوند را عبادت کرد در حالی که روزها را روزه می داشت و شبها را به عبادت بسر می برد.از خداوند حاجتی خواست،لیکن حاجتش برآورده نشد.او خطاب به نفس خویش کرد و گفت:از تو بدبختم اگر در تو خیری بود حاجتت برآورده شده بود.در این هنگام خداوند فرشته ای بر او فروفرستاد و گفت:ای فرزند آدم لحظه ای که در آن خود را نکوهش و تحقیر کردی بهتر از عبادتهای گذشته توست.» از امام صادق(علیه السلام)نقل شده که فرموده است:«هرگاه در یکی از شما رقّت دل

۱- (۱۱۹) کافی،ج ۲،ص ۴۸۳.

۲- (۱۲۰) کافی،ج ۲،ص ۴۸۳.

۳- (۱۲۱) کافی،ج ۲،ص ۴۸۳.

۴- (۱۲۲) کافی،ج ۲،ص ۴۸۳.

حاصل شود دعا کند،زیرا دل تا پاک نشود رقّت پیدا نمی کند.» (۱)و بسا همین رقّت قلب سبب گریه و ریزش اشک شود،که این خود یکی از آداب دعاست؛و در فوائد این ادب همین بس که سبب ادب دیگر است.امام صادق(علیه السلام)فرموده است:جز این نیست که در دعا نخست مدح و ثنای الهی و سپس اقرار به گناه و پس از آن اظهار حاجت است.

به خدا سوگند هیچ بنده ای جز به اقرار،از گناه بیرون نرفته است.» (۲)آنچه در ادب دهم ذکر شده است بر این ادب نیز دلالت دارد و این قریب به آن است.

۶-رو آوردن به خدا از ته دل،کسی که به تو رو نیاورده استحقاق آن را ندارد که به او رو آوری،چنان که اگر کسی که می دانی از سخن گفتن با تو غفلت کرده و از پاسخگویی به تو اعراض داشته با تو به سخن درآید شایسته آن است که با او سخن نگویی و از پاسخ دادن به او روی گردانی.امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«کسی که بخواهد منزلت خود را نزد خدا بداند بنگرد که منزلت خداوند نزد او چگونه است،زیرا خداوند بنده را در جایگاهی قرار می دهد نظیر جایگاهی که بنده خدا را در نفس خویش در آن جایگاه فرود آورده است.» (۳)امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:«خداوند دعای دل غافل را نمی پذیرد.» (۴)سیف بن عمیره از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هرگاه خدا را بخوانی از ته دل به او رو بیاور.» (۵)در آنچه خداوند به عیسی(علیه السلام)وحی فرموده آمده است:«جز در حال تضرّع و زاری و یکی کردن فکر خود مرا مخوان چه هر وقت مرا بخوانی به همان گونه تو را

۱- (۱۲۳) کافی،ج ۲،ص ۴۷۷.

۲- (۱۲۴) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۸۴.

۳- (۱۲۵) عدّه الداعی،ص ۱۲۷؛مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۴۹۵ از پیامبر(صلی الله علیه و آله).

۴- (۱۲۶) کافی،ج ۲،ص ۴۷۳.در بعضی نسخه هاست(دعای بندهٔ غافل).

۵- (۱۲۷) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۱.

اجابت می کنم.» (۱)غزّالی ایـن ادب را بـا آداب دهگـانه ای کـه ذکر کرده بیـان داشـته است و سـزاوار بـود کـه آن را ادب جداگانه ای قرار می داد.

۷-تقدّم در دعا پیش از بروز حاجت،پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به ابی ذرّ فرمود:«آیا کلماتی را به تو یاد ندهم که خداوند به سـبب آنهـا به تو نفع رسانـد؟»عرض کرد:آری ای پیـامبر خـدا،فرمود:«خـدا را به یـاد داشـته باش تا او را در پیش روی خود ببینی،در خوشی با خدا آشنا باش،تا در سختی تو را بشناسد.» (۲)هارون بن خارجه از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«دعـا در حـال راحتی و آسـایش نیازمنـدیهای در حـال بلا را برطرف می کنـد.» (۳)در خبر صـحیح آمـده که آن حضـرت فرموده است:«هر کس در دعا پیشی جوید دعایش به هنگام نزول بلا اجابت می شود،و گفته می شود:صدای آشنایی است و از بالا رفتن به آسـمان ممنوع نمی شود؛و کسـی که در دعا پیشـدستی نکند چون بلا به او رسد دعایش مسـتجاب نمی شود و فرشـتگان می گویند:این آواز را نمی شناسیم.» (۴)از آن حضـرت روایت شده که فرموده است:«جدّم می فرمود:در دعا پیشـدستی کنید،زیرا چون بنده ای بسـیار دعا کند و بلایی به او رسد و به دنبال آن دعا کند،گفته می شود:آوازی آشـناست،و اگر بسـیار دعـا نکنـد و بلاـیی به او رسـد و به دنبـالش دعـا کنـد به او گفته می شود:تا به امروز کجا بودی؟» (۵)و نیز فرموده است:«علیّ بن الحسین(علیه السلام)می فرمود دعا پس از نزول بلا سودی ندارد.» (۶)

۱- (۱۲۸) عدّه الدّاعی،ص ۱۲۷.

۲- (۱۲۹) المکارم طبرسـی.ص ۵۳۹ بطور مسـند و معنعن(در تمـام سلسـله سـند تصـریح به لفظ عن فلان شـده) از ابی الاسود دوئلی،او گفته است:به ربذه درآمدم و بر ابو ذر غفّاری وارد شدم.سپس حدیث مزبور را ذکر کرده است.

۳- (۱۳۰) کافی،ج ۲،ص ۴۷۲.

۴- (۱۳۱) کافی،ج ۲،ص ۴۷۲.

۵- (۱۳۲) کافی،ج ۲،ص ۴۷۲.

۶- (۱۳۳) کافی،ج ۲،ص ۴۷۲.

و نیز:«کسی که از بلایی بترسد که بدو رسد و پیش از رسیدن آن بلا برای دفع آن دعا کند خداوند هرگز آن بلا را به او نمی نمایاند.» (1)۸-دعا برای برادران و درخواست دعا از ایشان،ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هر کس چهل مؤمن را در دعا مقدّم بدارد دعایش اجابت می شود» (2)؛و تأکید شده که پس از فراغ از نماز شب باشد.

روایت شده که خداوند به موسی(علیه السلام)وحی فرمود:«ای موسی!مرا با زبانی بخوان که با آن گناه نکرده ای.عرض کرد:کجا آن برای من میسّر است؟فرمود:مرا با زبان غیر از خودت بخوان.» (3)پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هیچ چیزی در اجابت دعا سریع تر از دعای غایب برای غایب نیست.» (4)فضیل بن یسار از ابی جعفر(علیه السلام)نقل کرده که فرموده است:«دعایی که بیشتر امید استجابت آن می رود و زودتر به اجابت می رسد دعای مؤمن (5)برای برادر دینی در پشت سر اوست.» (6)و نیز از آن حضرت روایت شده که فرموده است:«زودترین دعایی که به اجابت می رسد دعای برادر دینی برای برادرش در پشت سر اوست.چون ابتدا به دعا برای برادرش کند فرشته ای که بر او موکّل است می گوید:آمین و برای تو دو چندان است.» (7)عبد اللّه بن سنان از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«دعای انسان برای برادر دینی اش در پشت سر او روزی را زیاد و ناخوشی را برطرف می کند.» (8)از آن حضرت روایت شده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هیچ مؤمنی نیست

۱- (۱۳۴) کافی،ج ۲،ص ۴۷۲.

۲- (۱۳۵) کافی،ج ۲،ص ۵۰۹.

۳- (۱۳۶) عدّه الدّاعی،ص ۱۲۸.

۴- (۱۳۷) کافی،ج ۲،ص ۵۱۰؛سنن ابو داود،ج ۱،ص ۳۵۲.

۵- (۱۳۸) کافی،«دعوه المرء».

۶- (۱۳۹) کافی،ج ۲،ص ۵۰۷ باب«الدعاء للاخوان بظهر الغیب»به ترتیب شماره ۱.

۷- (۱۴۰) کافی،ج ۲،ص ۵۰۷ باب«الدعاء للاخوان بظهر الغیب»به ترتیب شماره ۴.

۸- (۱۴۱) کافی،ج ۲،ص ۵۰۷ باب«الدعاء للاخوان بظهر الغیب»به ترتیب شماره ۵.

که برای مردان مؤمن و زنـان مؤمنه دعـا کنـد جز این که خداونـدماننـد آنچه را برای ایشـان دعا کرده است به شـمارهٔ هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای که از آغاز روزگار تا روز قیامت به دنیا آیـد به او باز می گردانـد.همانا بنـده ای باشد که در روز قیامت دسـتور داده می شود او را به دوزخ برند و بدان سو کشـیده می شود،مردان مؤمن و زنان مؤمنه می گویند:پروردگارا این است آن که برای ما دعا می کرد شـفاعت ما را دربارهٔ او بپـذیر،خداوند شـفاعت آنان را می پذیرد و او نجات می یابد.» (۱)علیّ بن ابراهیم از پـدرش حـدیث کرده که گفته است:عبـد اللّه بن جنـدب را در موقـف(عرفـات)دیـدم،و من وقوفی بهـتر از وقوف او مشاهـده نکرده ام،پیوسـته دسـتهایش به سـوی آسـمان بلنـد و اشـکهایش بر گـونه هـایش روان بـود،به طوری که بر زمین می ریخت.

همین که مردم از آنجا برگشـتند به او گفتم:ای ابا محمّـد من وقوفی بهتر از وقوف تو ندیدم،گفت:به خدا سوگند من جز برای برادران دینی خود دعایی نکردم،و این بـدان سـبب بود که ابو الحسن امام موسـی بن جعفر(علیه السـلام)به من فرمود:«هر کس برای برادر دینی خود در پشت سـر او دعـا کنـد از عرش به او نـدا می شود که برای تو صـد هزار برابر است»؛ از این رو خوش نداشتم صد هزار دعای تضمین شده را به خاطر یک دعا که نمی دانم به اجابت می رسد یا نه ترک کنم. (۲)

۹-در نیازهـای خود جز بر خداونـد اعتمـاد نکنـد،و این حـالت از مکمّلات دعاست، خداونـد متعال فرموده است: وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ . (۳)

حفص بن غیاث از ابی عبد اللّه(علیه السـلام)روایت کرده که فرموده است:«هرگاه کسـی بخواهد که هر چه از خداوند مسألت می کنـد خداوند به او عطا کند باید از همهٔ مردم چشم پوشد و امیدی جز به باری تعالی نداشـته باشد.هنگامی که خداوند این حالت را از دل او بداند هر چه از او بخواهد به او می دهد.» (۴)

۱- (۱۴۲) کافی،ج ۲،ص ۵۰۷ باب«الدعاء للاخوان بظهر الغیب»به ترتیب شماره ۱ و ۴ و ۲ و ۵.

۲- (۱۴۳) کافی،ج ۲،ص ۵۰۸،باب الدّعاء للاخوان بظهر الغیب.

۳- (۱۴۴) طلاق/۳:و هر کس بر خداوند توکّل کند او را کفایت می کند.

۴- (۱۴۵) کافی،ج ۲،ص ۱۴۸،شماره ۲.

ضمن آنچه خداوند به یکی از پیامبرانش وحی فرموده آمده است:«به عزّت و جلالم سوگند من آرزوی هر کسی را که به دیگری غیر از من چشم امید دوخته باشد به نومیدی می کشانم،و در میان مردم بر او جامه خواری می پوشانم،و او را از رحمت و فضل خود دور می گردانم.آیا بندهٔ من در سختیها از دیگری انتظار کمک دارد در صورتی که رفع آنها در دست من است و به دیگری چشم امید دوخته در حالی که من بی نیاز و بخشنده ام؛کلید درهای بسته به دست من است،و درگاهم به روی کسانی که مرا بخوانند گشوده است.آیا نمی دانید کسی را که بلایی به او رسیده برطرف کردن آن جز از من از کس دیگر ساخته نیست؛پس چرا از من روی می گرداند و امید و آرزو از دیگری دارد.در حالی که من از جود و کرم خود آنچه را از من درخواست نکرده به او بخشیده ام امّا او از من روی گردانیده و از من درخواستی نکرده و در بلایی که دچار شده از دیگری تقاضای کمک کرده است.من خدایی هستم که پیش از درخواست می بخشم در این صورت آیا ممکن است از من درخواست شود و نبخشم؟هرگز،آیا جود و کرم از آن من نیست،آیا زمان دنیا و آخرت در دست من قرار ندارد؟اگر اهل آسمانهای هفتگانه و زمینها همگی درخواست عطا و بخشش کنند و حاجت یکایک آنها را برآورم در ملک و قدرت من به اندازهٔ بال مگسی کاستی پدید نمی آید،و چگونه ممکن است مملکتی که من سرپرست آنم دچار کاستی شود،چه بدبخت است کسی که نافرمانی من کند،و حرمت مرا پاس ندارد.» (۱)این خبر را امام صادق(علیه السلام)از پدرانش از امیر مؤمنان(علیه السلام) روایت کرده است.

از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)نقل شده که فرموده است:«هر کس از توسّل به مخلوق چشم پوشد و به من متوسّل شود من روزی او را در آسمانها و زمین ضامنم،و اگر مرا بخواند او را اجابت می کنم،و چنانچه از من بخواهد به او می بخشم،و اگر طلب آمرزش کند او را می آمرزم،و هر کس از من چشم پوشد و به مخلوق متوسّل شود اسباب آسمانها و زمین را

۱- (۱۴۶) کافی،ج ۲،ص ۶۶ با اضافاتی؛فقه الرّضا نظیر آن؛مستدرک الوسائل،ج ۲،ص ۲۸۸.

از دسترس او قطع می کنم و اگر از من بخواهد به او نمی بخشم و اگر مرا بخواند اجابتش نمی کنم.» (۱) ۱۰-از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«ادب دعا را نگهدار و بنگر چه کسی را می خوانی،و چگونه او را می خوانی و برای چه او را می خوانی.عظمت و کبریایی خداوند را رعایت کن،و علم او را به آنچه در ضمیر تو است،و آگاهی او را بر اسرار تو و آنچه از حقّ و باطل در درون تو نهفته است به چشم دل بنگر،و راه نجات و هلاک خود را بشناس تا مبادا از خداوند چیزی بخواهی که شاید هلاکت تو در آن باشد در حالی که گمان کنی نجات تو در آن است،خداوند متعال فرموده است: وَ يَدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً (۲).بیندیش چه چیزی درخواست می کنی،و برای چه آن را تقاضا داری،و دعا عبارت از استجابت تو در همه چیز برای حقّ،و پالایش دل در مشاهدۀ ربّ،و ترک همۀ اختیارات و تسلیم همگی امور خود چه ظاهر و چه باطن آنها به پروردگار است.و اگر تو شرائط دعا را به جا نیاوری نباید در انتظار اجابت باشی چه او آشکار و نهان را می داند،و شاید او را به چیزی می خوانی که می داند قصد تو خلاف آن است.یکی از صحابه به دیگری گفت:شما با دعا کردن انتظار باران دارید و من انتظار سنگ دارم.

و بدان اگر خداوند ما را به دعا کردن فرمان نداده بود،و ما خود از روی اخلاص او را می خواندیم تفضّل می فرمود و دعای ما را اجابت می کرد چه رسد به این که خداوند اجابت را برای کسی که شرائط دعا را رعایت کند ضامن شده است.از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) دربارۀ اسم اعظم الهی پرسش شد،فرمود:(همۀ اسمهای خداوند اعظم اند)؛و باید دلت را از هر چه غیر خداست تهی گردانی.و به هر نامی که می خواهی او را بخوانی،و در حقیقت خداوند به نامی بدون نام دیگر اختصاص ندارد بلکه خداوند واحد قهّار است.

۱- (۱۴۷) صحیفه الرّضا(علیه السلام)،ص ۲.

۲- (۱۴۸) اسراء/۱۳:و انسان بدیها را طلب می کند همان گونه که خوبیها را می طلبد و انسان همواره شتاب کار است.

پیامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«خداوند دعای دل غافل را اجابت نمی کند.»باری اگر آنچه از شـرائط دعا را که برایت ذکر کردم بـه جـا آوری و درونـت را برای خـدا خـالص گردانی تـو را بـه یکی از سـه چیز مژده می دهـم:یـا آنچـه را درخواست کرده ای بزودی اجـابت می شود،و یـا آنچه از خواست تو بزرگتر و مهمّ تر است برایت ذخیره می گردد،و یا بلایی از تو دفع می شود که اگر تو را فرا می گرفت نابود می شـدی.از پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله) نقل است که:خداوند فرموده است:«کسـی که ذکر من او را از درخواست از من باز دارد آنچه را برتر از چیزی است که به درخواست کننـدگان می دهم به او خـواهم داد.» (۱)امـام صـادق(علیه السـلام)فرموده است:«یـک بـار خـدا را خوانـدم و اجابتم فرمود لیکن حاجتم را فراموش کردم،زیرا اجابت او به سبب توجّه حقّ تعالی به بنده اش در هنگام دعاست و این بزرگتر و گران قدرتر از چیزی است که بنده خواسـتار آن اسـت،هر چنـد بهشـت و نعمتهـای جـاودان آن باشـد.امّا ایـن نـوع دعـا را جز عالمـان محبّ و عارفـان بحقّ که برگزیدگان خدا و خاصّان اویند نمی توانند به جا بیاورند.» (۲)

فصل:غلط خواندن دعا مکروه است

(۱)می گویم:از جملهٔ محسّنات و کمالات دعا این است که غلط خوانده نشود،از ابی جعفر امام جواد(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«دو نفر که در نسب و دین بـا هم برابرنـد آن که بـاادب تر است نزد خـدا افضل است.راوی می گویـد:عرض کردم:فدایت شوم برتری او را در میان مردم و مجالس می دانم.برتری او نزد خداوند به چه سبب است؟فرمود:قرآن را به همان گونه که نازل شـده است تلاوت می کنـد و دعا را بـدون غلط می خوانـد،چه دعای غلط به آسـمان بالا نمی رود.» (۳)خلاصهٔ آنچه در عدّه الدّاعی دراین باره آمده این است:در دعا حفظ اعراب الفاظ شـرط اجابت و ترتّب ثواب بر آن نیست،بلکه شـرط تمامیّت فضیلت و کمال منزلت و

۱- (۱۴۹) مصباح الشریعه باب نوزدهم.

۲- (۱۵۰) مصباح الشریعه باب نوزدهم.

۳- (۱۵۱) عدّه الدّاعی،ص ۱۰.

علوّ رتبهٔ آن است،و این که امام(علیه السلام)فرموده است:«و دعا را بدون غلط می خواند»،از باب ستایش آن است،چه دعا اگر بی اعراب و غلط نباشد معانی آن روشن و دلالت آن ظاهر است،و الفاظی که دلالت آنها بر معانی خود روشن است برتر از الفاظی است که مبهم است و باید آنها را تأویل کرد؛و نیز دعای با اعراب و بدون غلط فصیح تر است و در دعا فصاحت مورد نظر است،به ویژه اگر مأثور از ائمه(علیه السلام)باشد تا آن دلیل فصاحت گوینده و نمایانگر فضیلت معصوم باشد؛و نیز اگر لفظ دارای اعراب باشد چنانچه شنونده نحوی است طبع او از شنیدن آن بیزار نمی شود لیکن اگر بدون اعراب و غلط باشد طبع او از آن نفرت یافته و بسا از آن آزرده نیز می شود.

گفته اند:اعمش به سخنان مردی گوش داد که در گفتارش مرتکب غلط می شد.

گفت:این کیست که سخن می گوید و دل مرا آزار می دهد.نقل کرده اند مردی به مرد دیگر گفت:آیا این جامه را می فروشی؟پاسخ داد:لا عافاك اللّه(نه خدا تو را عافیت دهد)او گفت:اگر این را بدانید دانا شده اید،بگو:لا و عافاك اللّه(نه و خدا تو را عافیت دهاد).

نقل شده است مردی به یکی از بزرگان در برابر پرسشی که از او کرد گفت:لاـ و اطال اللّه بقاك،آن بزرگ گفت:من هیچ واوی ندیدم که موقعیّتش از این واو بهتر باشد.

این که امام(علیه السلام)فرموده است:«دعای غلط به آسمان بالا نمی رود»به این معناست که دعای غلطی که اهل فنّ بر غلط بودن آن گواهی دهند چنانچه معنا را دگرگون کند به آسمان بالا نمی رود،و مطابق آنچه هست به دعاکننده ثواب داده می شود بلکه پاداش او بر وفق نیّت و قصد وی از دعا خواهد بود.

آنچه مؤیّد این مطلب است روایت محمّد بن یعقوب از علیّ بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)است که:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:شخص عجمی از امّتم چون قرآن به عجمی بخواند فرشتگان آن را به عربی بالا می برند.» (۱)

ص:۴۲۷

۱- (۱۵۲) کافی،ج ۲،ص ۶۱۶،شماره ۱.

علاوه بر این ما در دعاهای مأثور از اهل بیت(علیه السلام)الفاظی می یابیم که معانی آنها را نمی دانیم،و این گونه الفاظ بسیارند.از جملهٔ آنها نامها و قسمها و مقاصد و حاجات و فوائد و درخواستهایی است که در این دعاهاست.ما به این اسامی تمسّک می جوییم و چیزهایی را از خداوند مسألت می کنیم در حالی که به هیچ یک از این ها دانا نیستیم،و هیچ کس نگفته است امثال این گونه دعاها اگر با اعراب صحیح باشد مردود است،با این که فهم عامی نسبت به معانی الفاظی که غلط اعراب گذاری شده بیشتر از فهم نحوی نسبت به ادعیّه ای است که معانی آنها روشن نبوده و بر تفسیر و لغات آنها آگاه نیست، بلکه تنها اعراب آنها را می داند.بنابراین خداوند به اندازهٔ قصد و نیّت دعاکننده به او پاداش می دهد،چه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«اعمال بر اساس نیّات است»؛و نیز فرموده است:«نیّت آدمی بهتر از عمل اوست»؛و این ها در این مورد نصوصی صریح اند.

بنابراین پاداش بر اساس نیّت است و دعاکننده از این راه سود می برد و اگر پاداش بر مبنای عمل ظاهر داده می شد او هلاک می گردید.همچنین پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:

«سین بلال نزد خداوند شین است.»مردی نزد امیر مؤمنان(علیه السلام)آمد و عرض کرد:ای امیر مؤمنان!امروز بلال با فلانی مناظره داشت و کلمات را غلط ادا می کرد،امّا فلانی فصیح سخن گفت و بر گفتار بلال می خندید.امیر مؤمنان(علیه السلام)فرمود:«ای بنده خدا منظور از فصاحت بیان اصلاح عمل و پاکیزه ساختن آن است،اگر فلانی اعمالش سخت غلط و اشتباه باشد فصاحت بیان و شیوایی سخن چه سودی به او می رساند و اگر اعمال بلال در کمال درستی و پاکیزگی باشد نارسایی و سستی بیان او چه زیانی به او وارد می کند.» این حدیث ثابت می کند که غلط همان گونه که دامنگیر الفاظ می شود بر اعمال نیز وارد می گردد،و ضرر زمانی است که غلط در عمل واقع شود نه در الفاظ. (۱)

فضیلت صلوات بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)

(۱)خداوند متعال فرموده است: إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً .

۱- (۱۵۳) تا اینجا از کتاب عدّه الدّاعی،ص ۱۰ است.

(۱)روایت کرده انـد روزی پیامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)وارد شد و در حالی که اثر خوشـحالی در چهرهٔ آن حضـرت دیده می شـد،فرمـود:«جبرئیـل بر من وارد شـد و گفت:خداونـد متعـال می فرمایـد:آیـا راضـی نمی شـوی که از امّتت هر کس بر تو صلوات بفرستد من ده صلوات بر او بفرستم،و هر کس از امّتت به تو سلام گوید من ده سلام به او گویم.» (۲)و نیز فرمود:«هر کس بر من صلوات بفرستد مادام که صلوات می فرستد فرشتگان بر او درود می فرستند خواه بنده کم گوید و خواه بسیار.» (۳)و نیز:«سزاوارترین مردمان به من کسی است که بر من بیشتر صلوات بفرستد.» (۴)و نیز:«مؤمن را از بخل همین بس که در نزد او نام من برده شود و بر من صلوات نفرستد.» (۵)و نیز:«در روز جمعه بر من زیاد صلوات بفرستید.» (۶)و نیز:«هر کس از امّتم بر من صلوات بفرستد ده حسنه برای او ثبت و ده گناه از نامهٔ عمل او محو می گردد.» (۷)و نیز:«هر کس به هنگامی که اذان و اقامه را می شنود بگوید:اللّهم ربّ هذه الدّعوه التّامه و الصّلاه القائمه صلّ علی محمّد عبدك و رسولك و أعطه الوسیله و

۱- (۱۵۴) احزاب/۵۶:خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند،ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گویید و تسلیم فرمانش باشید.

۲- (۱۵۵) سنن دارمی،ج ۲،ص ۳۱۷؛المصابیح بغوی،ج ۱،ص ۶۴.

۳- (۱۵۶) سنن ابن ماجه از عامر بن ربیعه از پدرش،شماره ۹۰۷.

۴- (۱۵۷) ترمذی،ج ۲،ص ۲۶۹ و آن را حدیثی حسن دانسته است؛ابن حبّان از ابن مسعود؛الدّر المنثور،ج ۵، ص ۲۱۸.

۵- (۱۵۸) مسند احمد،ج ۱،ص ۲۰۱ از حسین بن علی(علیه السلام)؛ترمذی،ج ۱۳،ص ۶۳،از علی(علیه السلام)با الفاظ دیگری.

۶- (۱۵۹) سنن ابو داود،ج ۱،ص ۲۴۱،ضمن حدیثی دیگر،ابن ابی شیبه و ابن مردویه او اضافه کرده که فرموده است:...زیرا بر من عرضه می شود»؛الدّر المنثور،ج ۵،ص ۲۱۹.

۷- (۱۶۰) ابو یعلی به نحوی دیگر،مجمع الزوائد،ج ۱۰،ص ۱۶۱،نسائی در باب«فی الیوم و اللّیله»با اضافه ای،المغنّی.

الفضیله و الشّفاعه یوم القیامه،شفاعت من او را فرا می گیرد.» (۱)و نیز:«هر کس در کتابی بر من صلوات بفرستد مادام که نامم در آن کتاب است فرشتگان برای او طلب آمرزش می کنند.» (۲)و نیز:«در زمین فرشتگانی است که در گردشند و سلام امّتم را به من می رسانند.» (۳)و نیز:«هر کس بر من سلام کند خداوند روحم را به من برمی گرداند تا پاسخ سلام او را بدهم.» (۴)یکی از بزرگان گفته است:من احادیث را می نوشتم و در آن صلوات بر پیامبر(صلی الله علیه و آله)را ذکر می کردم،لیکن سلام را نمی نوشتم.پیامبر(صلی الله علیه و آله)را به خواب دیدم، فرمود:«آیا در کتابت صلوات را بر من کامل نمی فرستی؟»من پس از آن هر چه نوشتم صلوات و سلام را بر آن حضرت ذکر کردم.

می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)کافی از ابی بصیر روایت کرده که گفته است:

ابو عبد اللّه(علیه السلام)فرمود:«هنگامی که نام پیامبر(صلی الله علیه و آله)برده شود بر او زیاد صلوات بفرستید،زیرا هر کس یک صلوات بر پیامبر(صلی الله علیه و آله)بفرستد خداوند هزار بار در هزار صف از فرشتگان بر او صلوات می فرستد،و بر اثر صلوات خداوند و فرشتگان چیزی از آفریدگان نمی ماند جز این که بر این بنده درود می فرستد،و هر کس در این فضیلت رغبت نکند نادان و مغرور است و خداوند و پیامبر و خاندانش از او بیزارند.» (۵)از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«کسی که بر من صلوات بفرستد خداوند و فرشتگانش بر او صلوات می فرستند،هر که خواهد کم و هر که خواهد زیاد فرستد.» (۶)

۱- (۱۶۱) صحیح بخاری،ج ۱،ص ۱۵۰ با اختلاف کمی در الفاظ؛اوسط طبرانی؛مجمع الزوائد،ج ۱،ص ۳۳۳.

۲- (۱۶۲) اوسط طبرانی؛ابو الشیخ در الثّواب و المستغفری در«الدّعوات»از حدیث ابی هریره با سند ضعیف،المغنی.

۳- (۱۶۳) سنن دارمی،ج ۲،ص ۳۱۷؛المصابیح بغوی،ج ۱،ص ۶۴.

۴- (۱۶۴) ابو داود،ج ۱،ص ۴۷۰؛الدّعوات الکبیر بیهقی؛مشکاه المصابیح،ص ۸۶؛اوسط طبرانی، مجمع الزوائد،ج ۱۰،ص ۱۶۲.

۵- (۱۶۵) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۲،شماره ۶.

۶- (۱۶۶) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۲،شماره ۷.

و نیز از آن حضرت نقل شده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«صلوات بر من و خاندانم نفاق را برطرف می کند.» (۱)و نیز از آن حضرت نقل شده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«صداهایتان را با صلوات بر من بلند کنید که نفاق را از میان می برد.» (۲)و نیز آن حضرت فرموده است:«کسی که ده صلوات بر محمّد و آل او بفرستد خداوند و فرشتگانش صد صلوات بر او می فرستند و کسی که صد صلوات بر محمّد و آل او بفرستد خداوند و فرشتگانش هزار صلوات بر او می فرستند.آیا گفتار خداوند را نشنیده ای که فرموده است: هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً. (۳)

از امام باقر یا امام صادق(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«هیچ چیزی در ترازوی عمل سنگین تر از صلوات بر محمّد و آل محمّد(صلی الله علیه و آله)نیست.همانا کسی باشد که روز قیامت اعمالش را در ترازو می گذارند و سبک باشد.پس پیامبر(صلی الله علیه و آله)ثواب صلوات بر او را بیرون می آورد و در ترازو می نهد به سبب آن سنگین می گردد و بر کفّهٔ دیگر می چربد.» (۴)عبد السّلام بن نعیم گفته است:به ابی عبد اللّه(علیه السلام)عرض کردم:من وارد خانه(کعبه) شدم و هیچ دعایی جز صلوات بر محمّد و آل او به خاطر نداشتم،فرمود:«بدان هیچ کس مانند تو(در فضیلت و ثواب)از خانه بیرون نیامده است.» (۵)عبید اللّه بن عبد اللّه دهقان گفته است:خدمت حضرت رضا(علیه السلام)شرفیاب شدم،آن حضرت به من فرمود:«معنای گفتار خداوند که فرموده است: وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی (۶)چیست؟»عرض کردم:یعنی هر زمان نام پروردگارش را به یاد آورد نماز گزارد،فرمود:

۱- (۱۶۷) کافی،ج ۲،ص ۴۹۲،شماره ۸.

۲- (۱۶۸) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۳،شماره ۱۳.

۳- (۱۶۹) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۳،شماره ۱۳.

۴- (۱۷۰) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۴،شماره ۱۵.

۵- (۱۷۱) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۴،شماره ۱۷.

۶- (۱۷۲) اعلی/۱۵:و نام پروردگارش را به یاد آورد و نماز بخواند.

اگر چنین است خداوند تکلیفی نابجا و طاقت فرسا کرده است،عرض کردم:قربانت شوم پس معنای آن چگونه است؟فرمود:«هر زمان نام پروردگارش را یاد کند بر محمّد و آل او صلوات فرستد.» (۱)از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«هرگاه یکی از شما نماز بخواند و در نمازش نام پیامبر(صلی الله علیه و آله)و آل او را نبرد با این نماز راهی غیر از راه بهشت می رود.» پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هر کس نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد به دوزخ می رود و خداوند او را(از رحمت خود)دور می کند»؛و فرمود:«هر کس نام من نزد او برده شود و فرستادن صلوات را بر من فراموش کند راه بهشت را گم کرده است.» (۲)از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هر کس من نزدش نام برده شوم و فراموش کند که بر من صلوات بفرستد خداوند او را به راهی غیر از راه بهشت خواهد برد.» (۳)و نیز امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«پدرم شنید مردی به پرده کعبه درآویخته و می گوید:اللّهم صلّ علی محمّد.پدرم به او فرمود:ای بنده خدا صلوات را ناقص مگو و به حقّ ما ستم مکن،بگو اللّهم صلّ علی محمّد و أهل بیته.» (۴)

فضیلت استغفار

(۱)خداوند متعال فرموده است:

۱- (۱۷۳) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۴،شماره ۱۸.

۲- (۱۷۴) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۵.

۳- (۱۷۵) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۵،شماره ۲۰،این حدیث گویای این است که فراموشی مجازاتی است از سوی حقّ تعالی در برابر برخی اعمال زشت بنده که سبب محرومیّت وی از این فضیلت شده است.هر چند فراموشی به دلیل:رفع عن امتی الخطأ و النّسیان...مجازات ندارد.

۴- (۱۷۶) همان مأخذ،ج ۲،ص ۴۹۵،شماره ۲۱.

وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَہُمْ ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ (۱)علقمه بن اسود روایت کرده که عبد اللّه بن مسعود گفته است:در کتاب خداوند عزّ و جلّ دو آیه است که بنده هر گناهی کرده باشد چون آنها را بخواند و استغفار کند خداوند او را می آمرزد،فرموده است: وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَہُمْ ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ ؛و نیز: وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَحِیماً (۲)خداوند متعال فرموده است: وَ الْمُسْتَغْفِرِینَ بِالْأَسْحارِ (۳)؛و نیز: فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کانَ تَوّاباً (۴)پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)بسیار می فرمود:«سبحانك اللّهم و بحمدك اللّهم اغفر لی إنّک أنت التوّاب الرّحیم.» (۵)و فرموده است:«کسی که بسیار استغفار کند خداوند برای هر غم او گشایشی و برای هر تنگی راهی برای او قرار می دهد و از جایی که گمان نمی برد به او روزی می رساند.» (۶)و فرمود:«من هر روز هفتاد بار أستغفر اللّه و أتوب الیه می گویم» (۷)؛با این که خداوند گناهان گذشته و آینده او را آمرزیده بود.

و فرمود:«همانا بر دلم پوششی می افتد،و من هر روز صد بار استغفار می کنم.» (۸)

۱- (۱۷۷) آل عمران/۱۳۵:و آنها که چون مرتکب عمل زشتی شوند یا به خویشتن ستم کنند به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند.

۲- (۱۷۸) نساء/۱۱۰:کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم ورزد سپس از خداوند طلب آمرزش کند خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

۳- (۱۷۹) آل عمران/۱۷:...و استغفارکنندگان در سحرگاهان.

۴- (۱۸۰) نصر/۳:پروردگارت را تنزیه کن و بستای و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است.

۵- (۱۸۱) مستدرك حاکم نظیران،ج ۱،ص ۵۰۲،ابن السّنی فی عمل الیوم و اللّیله،ص ۹۸.

۶- (۱۸۲) ابن ماجه،شماره ۳۸۱۹.

۷- (۱۸۳) ابن ماجه،شماره ۳۸۱۶؛اوسط طبرانی؛مجمع الزوائد،ج ۱۰،ص ۲۰۸.

۸- (۱۸۴) ابو داود،ج ۱،ص ۳۴۸؛صحیح مسلم،ج ۸،ص ۷۲.

و فرمود:«هر کس به هنگامی که در بسترش جای می گیرد سه بار بگوید:

أستغفر اللّه الـذی لا إله الاّ هو الحیّ القیّوم خداوند گناهانش را می آمرزد،هر چند به اندازهٔ کف دریاها یا به عدد ریگ بیابان یـا به تعـداد برگ درختـان و یـا به عـدد روزهای دنیا باشـد.» (۱)در حـدیث دیگری آمـده اسـت:«هر کس این ذکر را بگـوید گناهـانش آمرزیـده می شود هر چنـد از جهاد با کافران گریخته باشـد.» (۲)حـذیفه گفته است:من نسـبت به خانواده ام بدزبان بودم به پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله)عرض کردم:بیم آن دارم که زبانم مرا وارد جهنّم کند،آن حضـرت فرمود:«چرا هر روز صد بار اسـتغفار نمی کنی.» (۳)عایشه گفته است:پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله)فرمود:«اگر مرتکب گناه شدی اسـتغفار کن، چه توبه از گنـاه،پشـیمانی و طلب آمرزش است.» (۴)همچنین عـایشه روایت کرده که آن حضـرت فرموده است:«اللّهم اجعلنی مـن الّـذین إذا أحســنوا استبشـروا و إذا أسـاءوا اسـتغفروا» (۵)و فرمـود:«هرگـاه بنـده گنـاهی مرتکب شـود و بگویـد:اللّهم اغفر لی.خداوند می فرماید:بنده ام گناهی کرده و دانسـته است او را پروردگاری است که گنهکار را مؤاخذه می کند و گناه را می آمرزد،بنـده ام هر چه می خواهی بکن من تو را آمرزیـدم.» (۶)و فرمود:«کسـی که اسـتغفار کند بر گناه اصرار نکرده است هر چند در روز هفتاد مرتبه به آن بازگشت کند.» (۷)

۱- (۱۸۵) ترمذی،ج ۱۲،ص ۲۸۴ از ابی سعید نقل کرده و گفته است:این حدیث حسن و غریبی است.

۲- (۱۸۶) ترمذی،ج ۱۳،ص ۸۰؛مستدرک،حاکم ج ۱،ص ۵۱۱.

۳- (۱۸۷) مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۵۱۱،ابن السّنی فی عمل الیوم و اللّیله ص ۹۷.

۴- (۱۸۸) مسند احمد و در سلسله راویان محمّد بن یزید واسطی است؛مجمع الزوائد،ج ۱۰،ص ۱۹۸.

۵- (۱۸۹) ابن ماجه،شماره ۳۸۲۰،الدّعوات الکبیر بیهقی؛مشکاه المصابیح،ص ۲۰۶.

۶- (۱۹۰) ابن السنی فی عمل الیوم و اللّیله،ص ۹۷.

۷- (۱۹۱) ترمذی،ج ۱۳،ص ۶۹؛ابن السّنی فی الیوم و اللّیله،ص ۹۷.

و فرمود:«مردی از پیشینیان که هرگز کار خیری انجام نداده بود نگاهی به آسمان کرد و گفت:برای من پروردگاری است ای پروردگار مرا بیامرز،خداوند سبحان فرمود:

تو را آمرزیدم.» (۱)و فرمود:«هر کس گناهی مرتکب شود و بداند خداوند بر آن آگاه است حقّ تعالی او را می آمرزد هر چند از او طلب آمرزش نکند.» (۲)و فرمود:«خداوند می فرماید:ای بندگان من شما همگی گنهکارید جز کسی که من او را مصون داشته ام،پس آمرزش بخواهید تا شما را بیامرزم،و کسی که بداند من می توانم از گناهانش درگذرم او را می آمرزم و باک ندارم.» (۳)و فرمود:«کسی که بگوید:سبحانک ظلمت نفسی و عملت سوءا فاغفر لی إنّه لا یغفر الذّنوب إلاّ أنت،گناهانش را می آمرزم هر چند مانند قطار مورچگان باشد.» (۴)می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)سکونی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«بهترین دعا استغفار است.» (۵)و پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«برای دلها زنگاری است،مانند زنگار مس؛آن را با استغفار بزدایید.» (۶)

۱- (۱۹۲) مأخذ این حدیث را نیافتم.

۲- (۱۹۳) اوسط طبرانی و در سلسله راویان آن ابراهیم بن هراسه است که متروک است؛مجمع الزوائد،ج ۱۰،ص ۲۱۱؛کافی کلینی،ج ۲،ص ۴۲۷ از امام صادق(علیه السلام).علاّمه مجلسی در مرآه العقول گفته است:شاید مراد علمی است که در نفس مؤثّر واقع شود و عمل شایسته به بار آورد و گرنه هر مسلمانی به این امر اقرار دارد و اگر انکار کند کافر است.و کسی که پیوسته مراقب این امر باشد و در آن درست تفکّر کند به ندرت از او گناهی صادر می شود،و اگر مرتکب گناه شود به دنبال آن پشیمان و ترسان می گردد و در این صورت توبه حقیقی کرده هر چند به زبان استغفار نکرده باشد و اگر بر اثر غلبه شهوت گناهش را تکرار کند و سپس خوف از خدا او را فرا گیرد و نفس خویش را سرزنش کند فریب خورده ای توبه کار است.

۳- (۱۹۴) ابن ماجه به شماره ۴۲۵۷ از ابی ذرّ؛شرح السنّه بغوی از ابن عبّاس.

۴- (۱۹۵) الدعوات بیهقی از سخنان علی(علیه السلام)با زیاده و اختلاف،المغنی.

۵- (۱۹۶) کافی،ج ۲،ص ۵۰۴.

۶- (۱۹۷) برای این حدیث از طریق شیعه مأخذی نیافتم جز در العدّه ص ۱۹۴،اوسط طبرانی و الصغیر او با اضافه ای،مجمع الزوائد ج ۱۰،ص ۲۰۷.

عبیـد بن زراره از ابی عبد اللّه(علیه السـلام)نقل کرده که فرموده است:«هرگاه بنده زیاد اسـتغفار کند نامۀ اعمالش بالا می رود در حالی که می درخشد.» (۱)یاسر خادم از امام رضا(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«استغفار مانند برگ بر درخت است که چون درخت بجنبـد برگ می ریزد،و کسـی که از گناهی اسـتغفار کنـد و باز آن را انجام دهـد مانند کسـی است که پروردگارش را ریشخند کند.» (۲)از امام صادق(علیه السلام)روایت شده است:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)از هیچ مجلسی هر چند مدّت توقّفش کوتاه بود برنمی خاست،جز این که بیست و پنج بار به درگاه خداوند استغفار می کرد.» (۳)و نیز فرموده است:«پیامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)بامـداد هر روز هفتاد بار طلب آمرزش و هفتاد بار توبه می کرد.راوی می گویـد:عرض کردم:چگونه می گفت؟فرمود:هفتـاد بـار استغفر اللّه،استغفر اللّه و هفتـاد بار اتوب إلی اللّه،اتوب الی اللّه می گفت.» (۴)و نیز فرموده است:«اسـتغفار و گفتن لاـ إله الاّـ اللّه بهترین عبـادت است.خداونـد عزیز جبّـار فرموده است: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاـ إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ .» (۵)ابو عبـد اللّه ورّاق گفته است:اگر بر تو گناهـانی به انـدازه قطره های باران و کف دریاها باشـد چنانچه از روی اخلاـص پروردگارت را با این دعا بخوانی ان شاء اللّه محو خواهـد شـد:اللّهم إنّی اسـتغفرک من کلّ ذنب تبت الیک منه ثمّ عـدت فیه،و أسـتغفرک من کـلّ مـا وعـدتک به من نفسـی ثمّ لم أف لـک به،و أسـتغفرک من کلّ عمل أردت به وجهک فخالطه غیرک،و أسـتغفرک من کلّ نعمه أنعمت بها علیّ فاستعنت بها علی معصیتک،و أستغفرک یا عالم الغیب و الشّهاده من کلّ ذنب أتیته فی ضیاء النّهار و سواد اللّیل فی ملاء و خلاء و سرّ و علانیه یا حلیم.گفته شده که این استغفار آدم(علیه السلام)و یا خضر(علیه السلام)است.

۱- (۱۹۸) کافی،ج ۲،باب استغفار،ص ۵۰۴.

۲- (۱۹۹) کافی،ج ۲،باب استغفار،ص ۵۰۴.

۳- (۲۰۰) کافی،ج ۲،باب استغفار،ص ۵۰۴.

۴- (۲۰۱) کافی،ج ۲،باب استغفار،ص ۵۰۴.

۵- (۲۰۲) کافی،ج ۲،باب استغفار،ص ۵۰۴.

باب سوّم: برگزیده ای از دعاهای مأثور که سند آنها حذف شده است

اشاره

برگزیده ای از دعاهای مأثور که سند آنها حذف شده است

(۱)می گویم:من دراین باره به ذکر دوازده دعای کوتاه که کافی به سند خود از اهل بیت(علیه السلام)روایت کرده و به سه فقره دعا از کتاب عدّه الداعی بسنده می کنم.سپس انواع استعاذه را به همان گونه که غزّالی نقل کرده ذکر می کنم.هر کس خواهان دعاهای بیشتری است می تواند به کتابهایی که دانشمندان ما که رحمت خدا بر آنها باد در این مورد گرد آورده اند مراجعه کند.پس از صحیفۀ سجّادیه می توان از مصابیح سه گانه (۱)مهج الدّعوات و اقبال و جز این ها نام برد.آنچه از کلمات اهل بیت (علیه السلام)در ادعیه و اذکار مندرج در این کتابها آمده چیزهایی است که دیگر افراد بشر از آوردن مانند آنها عاجزند، إِنَّ فِي هذا لَبلاغاً لِقَوْمٍ عابِدِينَ . (۲)

۱-کافی از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده

(۳)

(۲) که فرموده است:«چون صبح و شام کنی ده بار بگو:اللّهم ما أصبحت بی من نعمه أو عافیه فی دین أو دنیا فمنک وحدک لا شریک لک،لک الحمد و لک الشّکر بها علیّ یا ربّ حتّی ترضی و بعد الرّضا.هرگاه این ذکر را بخوانی شکر نعمتهایی را که خداوند در این شبانه روز به تو ارزانی داشته است اداء کرده ای.» در روایت دیگری آمده که امام(علیه السلام)فرموده است:«نوح(علیه السلام)این دعا را در بامداد و شام می خواند و به همین سبب عبد شکور(بنده شکرگزار)نامیده شد»و آن حضرت افزود که:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هر کس با خدا راست گفت رستگار شد.»

۲-کافی از آن حضرت(علیه السلام)روایت کرده است:

(۴)

(۳)اللّهم لک الحمد أحمدک و استعینک و أنت ربّی و أنا عبدک،أصبحت علی عهدک و وعدک،و اومن

۱- (۱) مراد مصباح شیخ طوسی و مصباح کفعمی است و امکان دارد منظور مصباح المتهجّد،مصباح کفعمی و مصباح ابن الباقی باشد چنان که در هامش برخی از نسخه های این کتاب ذکر شده است.

۲- (۲) انبیاء/۱۰۶:در این ابلاغ روشنی است برای گروه عبادت کنندگان.

۳- (۳) ج ۲،ص ۹۹،باب الشکر،شماره ۲۸ و ۲۹.

۴- (۴) ج ۲،ص ۵۲۹،شماره ۲۱.

بوعدك،و اوفی بعهدک ما استطعت،و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه وحده لا شریک له،و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله،أصبحت علی فطره الاسلام و کلمه الاخلاص و ملّه ابراهیم(علیه السلام)و دین محمّد(صلی الله علیه و آله)علی ذلک أحیی و أموت إن شاء اللّه، أحینی ما أحییتنی و أمتنی إذا أمتّنی علی ذلک،و ابعثنی اذا بعثتنی علی ذلک، أبتغی بذلک رضوانک و اتّباع سبیلک،الیک ألجات ظهری،و الیک فوضت أمری،آل محمّد أئمّتی لیس لی أئمّه غیرهم بهم أئتمّ و ایّاهم أتولّی و بهم أقتدی اللّهم اجعلهم أولیائی فی الدّنیا و الآخره و ألحقنی بالصّالحین و آبائی معهم.».

۳-کافی از آن حضرت(علیه السلام)روایت کرده

(۱)

(۱) که فرموده است:«سه چیزند که پیامبران از آدم(علیه السلام)به بعد آن را دست به دست کرده اند تا به پیامبر ما(صلی الله علیه و آله)رسیده است و آن این که چون صبح می شد می فرمود:اللّهم إنّی أسألک ایمانا تباشر به قلبی (۲)و یقینا حتّی أعلم أنّه لا یصیبنی الاّ ما کتبت لی و رضّنی بما قسمت لی»کافی گفته است برخی از اصحاب ما این دعا را روایت کرده و بر آن افزوده اند:حتّی لا احبّ تعجیل ما أخّرت و لا تأخیر ما عجّلت،یا حیّ یا قیّوم برحمتک أستغیث،أصلح لی شأنی کلّه و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین أبدا و صلّی اللّه علی محمّد و آله.

۴-کافی از آن حضرت(علیه السلام)روایت کرده

(۳)

(۲) که فرموده است:«پدرم چون صبح می شد می فرمود:بسم اللّه و باللّه و الی اللّه و فی سبیل اللّه و علی ملّه رسول اللّه(صلی الله علیه و آله) اللّهم إلیک أسلمت نفسی و إلیک فوّضت أمری و علیک توکّلت یا ربّ العالمین، اللّهم احفظنی بحفظ الایمان (۴)من بین یدیّ و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و

۱- (۵) ج ۲،ص ۵۲۴،شماره ۱۰.

۲- (۶) یعنی:ایمانی که آن را در دل من بیابی و ظاهری و زبانی محض نباشد،و یا به این معناست که:... ایمانی که آن را خودت در دل من ثابت نگهداری،باشر الأمر:یعنی خودش کار را عهده دار شد.

۳- (۷) ج ۲،ص ۵۲۵،شماره ۱۳.

۴- (۸) یعنی:آن را مخفی بداری،یا با حفظ ایمان مرا حفظ کن.یا به آنچه اهل ایمان را حفظ می کنی مرا محفوظ بدار،یا به حفظی که مایه ایمنی من از خطرات دنیا و آخرت باشد،چه مؤمن یکی از نامهای خداوند متعال است.گفته شده حفظی که ایمان اقتضای آن را دارد شامل حفظ از هر چیزی است که به دین زیان رساند همچنان که شامل آنچه به دنیا ضرر رساند نیز می گردد.

من فوقی و من تحتی،لا إله الاّ أنت،لا حول و لا قوّه الا باللّه،نسأل اللّه العفو و العافیه من کلّ سوء و شرّ ما فی الدّنیا و الآخره،اللّهم إنّی أعوذ بک من عذاب القبر و من ضغطه القبر و من ضیق القبر،و اعوذ بک من سخطك و من سطواتك فی اللّیل و النّهار،اللّهم ربّ المشعر الحرام و ربّ البلد الحرام و ربّ الحلّ و الاحرام أبلغ محمّدا و آل محمّد عنّی السّلام،اللّهم انّی أعوذ بدرعك الحصینه و أعوذ بجمعك أن تمیتنی غرقا أو حرقا أو شرقا أو قودا أو صبرا أو مستمّا (۱)أو تردّیا فی بئر أو أكیل سبع أو موت الفجأه أو بشیء من میتات السّوء و لكن أمتنی غلی فراشی فی طاعتك و طاعه رسولك(صلی الله علیه و آله)مصیبا للحقّ غیر مخطئ أو فی صفّ الّذین نعتّهم فی کتابک«کأنّهم بنیان مرصوص (۲)أعیذ نفسی و ولدی و ما رزقنی ربّی بقل أعوذ بربّ الفلق-تا آخر سوره-أعیذ نفسی و ولدی و ما رزقنی ربّی بقل أعوذ بربّ النّاس-تا آخر سوره-و می فرمود:الحمد للّه عدد ما خلق،و الحمد للّه مثل ما خلق،و الحمد للّه ملء ما خلق و الحمد للّه مداد كلماته،و الحمد للّه زنه عرشه،و الحمد للّه رضی نفسه،و لا إله الاّ اللّه الحلیم الكریم،و لا إله الاّ اللّه العلیّ العظیم،سبحان اللّه ربّ السّماوات(السّبع)و الأرضین و ما بینهما و ربّ العرش العظیم،اللّهم أنّی أعوذ بک من درك الشّقاء و من شماته الأعداء و أعوذ بك من الفقر و الوقر و أعوذ بک من سوء المنظر فی الأهل و المال و الولد،و ده بار بر محمّد و آل محمّد صلوات می فرستاد.»

۵-کافی از آن حضرت(علیه السلام)نقل کرده

(۳)

(۱) که امیر مؤمنان(علیه السلام)می فرموده است:

۱- (۹) شرق به فتح به معنای غصّه و قود به معنای قصاص و صبر این است که انسان را بازداشت کنند یا دست و پایش را ببندند تا گردن او را بزنند،مستمّا به فتح میم مصدر میمی است،و به ضمّ میم به کسی گفته می شود که به او سمّ خورانیده شده است.هر چند در کتب لغت ذکر نشده است،و شاید مستمما صحیح باشد.

۲- (۱۰) صف/۴:...همچون بنایی پولادین.رصّ-چسبیدن چیزی به چیز دیگر مانند پیوستگی اجزای بنا با یکدیگر است.

۳- (۱۱) ج ۲،ص ۵۴۴،شماره ۱.

«هر کس این ذکر را پیش از آن که نمازش را آغاز کند بگوید با محمّد و آل او(علیه السلام)خواهد بود:اللّهم إنّی أتوجّه إلیک بمحمّد و آل محمّد و اقدّمهم بین یدی صلاتی و أتقرّب بهم إلیک (۱)فاجعلنی بهم وجیها فی الدّنیا و الآخره و من المقرّبین،أنت مننت علیّ بمعرفتهم فاختم لی بطاعتهم و معرفتهم و ولایتهم فانّها السعاده اختم لی بها إنّک علی کلّ شیء قدیر،سپس نماز بگزار،و هنگامی که بازگردی بگو:اللّهم اجعلنی مع محمّد و آل محمّد فی کلّ عافیه و بلاء و اجعلنی مع محمّد و آل محمّد فی کلّ مثوی و منقلب،اللّهم اجعل محیای محیاهم و مماتی مماتهم و اجعلنی معهم فی المواطن کلّها و لا تفرّق بینی و بینهم انّک علی کلّ شیء قدیر.»

۶-کافی از آن حضرت(علیه السلام)روایت کرده

(۲)

(۱) که فرموده است:«بگو:اللّهم اجعلنی أخشاک کأنّی أراک،و أسعدنی بتقواک و لا تشقنی بمعاصیک،و خر لی فی قضائک،و بارک لی فی قدرک حتّی لا أحبّ تأخیر ما عجّلت و لا تعجیل ما أخّرت و اجعل غنای فی نفسی و متّعنی بسمعی و بصری و اجعلهما الوارثین منّی و انصرنی علی من ظلمنی و أرنی فیه قدرتک یا ربّ و أقرّ بذلک عینی.»

۷-کافی از آن حضرت(علیه السلام)روایت کرده

(۳)

(۲) این دعایی جامع برای دنیا و آخرت است که بعد از حمد و ستایش باری تعالی می گویی:«اللّهم أنت اللّه لا إله الاّ أنت الحلیم الکریم،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت العزیز الحکیم،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الواحد القهّار،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الملک الجبّار،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الرّحیم الغفّار،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الشّدید المحال،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الکبیر المتعال،و أنت اللّه لا إله الاّ انت السمیع البصیر،و أنت اللّه لا إله الاّ

۱- (۱۲) یعنی:خداوندا به تو رو می آورم در حالی که به محمد(صلی الله علیه و آله)و آل او معرفت دارم،از آنها پیروی و آثار آنها را پیگیری می کنم،دوستی آنها را مقدّم می شمارم و در طریق آنها گام برمی دارم،و به شریعت آنها عمل می کنم،و بر طاعت آنها پایدارم.اوامر آنها را اجراء و نواهی آنها را ترک می کنم و همه این ها را وسیلۀ تقرّب به درگاه تو می دانم.

۲- (۱۳) ج ۲،ص ۵۷۷،شماره ۱.

۳- (۱۴) ج ۲،ص ۵۸۳،شماره ۱۸.

أنت المنيع القدير،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الغفور الشّكور،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الحميد المجيد،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الغنىّ الحميد،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الغفور الودود،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الحنّان المنّان،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الحكيم الدّيان،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الجواد الماجد،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الواحد الأحد،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الغائب الشاهد،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت الظّاهر الباطن،و أنت اللّه لا إله الاّ أنت بكلّ شىء عليم،تمّ نورك فهديت و بسطت يدك فأعطيت،ربّنا وجهك اكرم الوجوه،وجهتك خير الجهات،و عطيّتك أفضل العطايا و أهنؤها،تطاع ربّنا فتشكر،و تعصى ربّنا فتغفر لمن شئت، تجيب المضطرّ و تكشف السّوء،و تقبل التوبه و تعفو عن الذّنوب،لا تجازى أياديك و لا تحصى نعمك،و لا يبلغ مدحتك قول قائل اللّهم صلّ على محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم و روحهم و راحتهم و سرورهم و أذقنى طعم فرجهم و أهلك أعدائهم من الجنّ و الانس،و آتنا فى الدّنيا حسنه و فى الآخره حسنه و قنا عذاب النّار،و اجعلنا من الّذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون،و اجعلنى من الّذين صبروا و على ربّهم يتوكّلون،و ثبتنى بالقول الثابت فى الحياه الدنيا و فى الآخره، و بارك لى فى الحياه و الممات و الموقف و النشور و الحساب و الميزان و أهوال يوم القيامه،و سلّمنى على الصّراط و أجزنى عليه و ارزقنى علما نافعا و يقينا صادقا و تقى و برّا و ورعا و خوفا منك و فرقا (۱)يبلغنى منك زلفا و لا يباعدنى عنك و أحببنى و لا تبغضنى و تولّنى و لا تخذلنى و أعطنى من جميع خير الدّنيا و الآخره ما علمت منه و ما لم أعلم و أجرنى من السّوء كلّه بحذافيره (۲)ما علمت منه و ما لم أعلم.»

۸-کافی از آن حضرت(علیه السلام)روایت کرده است:

(۳)

(۱)«يا نور يا قدّوس يا أوّل

ص:۴۴۱

۱- (۱۵) با فتح اوّل و دوّم ترس و هراس.

۲- (۱۶) از همه سوی آن.

۳- (۱۷) ج ۲،ص ۵۸۹.

الأوّلين و یا آخر الآخرین و یا رحمان یا رحیم اغفر لی الـذّنوب الّتی تغیّر النّعم،و اغفر لی الذّنوب الّتی تحلّ النّقم (۱)و اغفر لی الـذّنوب الّتی تهتک العصم،و اغفر لی الذّنوب الّتی تنزل البلاء،و اغفر لی الذّنوب الّتی تدیل (۲)الاعداء،و اغفر لی الذّنوب الّتی تعجّل الفناء،و اغفر لی الـذّنوب الّتی تقطع الرّجاء،و اغفر لی الـذّنوب الّتی تظلم الهواء،و اغفر لی الـذّنوب الّتی تکشف الغطاء،و اغفر لی الذّنوب الّتی تردّ الدّعاء،و اغفر لی الذّنوب الّتی تحبس غیث السّماء.» امام زین العابدین(علیه السلام)در تفسیر (۳)این گناهان فرموده است:«گناهانی که نعمتها را تغییر می دهد ستم کردن بر مردم،ترک عادات خوب و انجام ندادن کارهای نیک، کفران نعمت و ناسپاسی است.خداوند متعال فرموده است: إِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ . (۴)

گناهـانی که موجب پشیمانی است:یکی قتـل نفسـی است که خداونـد آن را حرام کرده و ضـمن داسـتان قابیل که برادرش را کشت و از دفن او عاجز ماند فرموده است:

فَأَصْبَحَ مِنَ النّادِمِینَ (۵).دیگر ترک صـلهٔ رحم است در هنگامی که قدرت آن را دارد و دیگر ترک نماز تا آنگاه که وقت آن بگذرد؛همچنین ترک وصیّت،ترک ردّ مظالم،منع زکات تا فرا رسیدن مرگ و بند آمدن زبان.

گناهانی که نعمتهای الهی را زائل می کند (۶)؛معصیت کردن عالم،ستم کردن بر مردم،استهزاء و ریشخند کردن آنها.

گناهانی که روزی را از میان می برد:اظهار ناداری،خوابیدن و به جا نیاوردن نماز

۱- (۱۸) یعنی:عقوبات الهی را نازل می کند.

۲- (۱۹) أدال الشیء-آن چیز را دست بدست و نوبتی قرار داد.

۳- (۲۰) معانی الاخبار،ص ۲۷۱.

۴- (۲۱) رعد/۱۱:همانا خداوند سرنوشت هیچ قوم(و ملّتی)را تغییر نمی دهد مگر آن که آنها خود را تغییر دهند.

۵- (۲۲) مائده/۳۱:...و سرانجام از پشیمان شدگان گردید.

۶- (۲۳) در معانی الاخبار به جای این جمله الذنوب التی تنزل النقم آمده است.

عشاء و نماز صبح،تحقیر نعمتهای خداوند،شکایت از معبود و زنا. (۱)

گناهانی که پردهٔ عصمت و پاکی انسان را می درد:میگساری،قماربازی،مسخرگی برای این که مردم را بخندانند،بیهوده گویی،شوخی،ذکر عیبهای مردم و همنشینی با اهل شکّ.

گناهانی که بلا نازل می کند:نرسیدن به فریاد دل شکستگان،ترک کمک به ستمدیدگان،واگذاشتن امر به معروف و نهی از منکر.

گناهانی که باعث غلبه دشمنان می شود:آشکارا ستم کردن،آشکارا فسق و فجور به جا آوردن،مباح کردن حرام،نافرمانی از نیکان و فرمانبرداری از اشرار.

گناهانی که سبب کوتاهی عمر می شود:قطع رحم،سوگند دروغ،گفتار دروغ،زنا، سدّ راه مسلمانان،ادّعای امامت به ناحقّ.

گناهانی که امید را از میان می برد:نومیدی از بخشایش خداوند،نومیدی از رحمت خداوند،اعتماد به غیر خدا،تکذیب وعده های الهی.

گناهانی که هوا را تیره می کند:سحر و کهانت،ایمان به نجوم،تکذیب قضا و قدر و عقوق پدر و مادر.

گناهانی که پرده از باطن آدمی برمی دارد:وام گرفتن بدون قصد ادای آن،ولخرجی، سختگیری بر خانواده و فرزندان و خویشاوندان،بدخلقی،کم صبری،دلتنگی و تنبلی و اهانت به دینداران.

گناهانی که سبب عدم استجابت دعا می شود:بدی نیّت،پلیدی باطن،نفاق با برادران،ترک تصدیق اجابت دعا،تأخیر نمازهای واجب تا وقت آنها بگذرد. (۲)

۹-کافی از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده است:

(۳)

(۱)«مردی نزد امیر مؤمنان(علیه السلام)آمد

۱- (۲۴) در معانی الاخبار واژه زنا نیست.

۲- (۲۵) در معانی الاخبار اضافه شده است:و گناهانی که باران را باز می دارد:ستم حکّام در داوریها،گواهی دروغ،کتمان شهادت،ندادن زکات،ندادن وام و ماعون(دادن لوازم جزئی به عاریت)بی رحمی نسبت به بینوایان و درماندگان،ستم به یتیمان و بیوه زنان،و محروم کردن گدایان در شب.

۳- (۲۶) ج ۲،ص ۵۹۵،شماره ۳۵.

و عرض کرد:ای امیر مؤمنـان مـالی دارم کـه آن را بـه ارث برده ام،و چیزی از آن را در راه طـاعت خداونـد هزینـه نکرده ام.همچنیـن مـالی دارم کـه از راه کسب به دست آورده ام و از آن هم چیزی در راه طـاعت خداونـد خرج نکرده ام،دعـایی یا عملی را به من بیـاموز که چون آن را انجام دهـم گناهان گذشـته ام محو شود و آنچه کرده ام آمرزیـده گردد.امیر مؤمنان(علیه السـلام)فرمود:بگو،عرض کرد ای امیر مؤمنـان چه بگویم؟فرمود:بگو آنچه من می گویم:یـا نوری فی کـلّ ظلمه،و یا أنسـی فی کـلّ وحشه،و یـا رجـائی فی کـلّ کربه، و یـا ثقتی فی کلّ شـدّه،و یا دلیلی فی الضّـلاله،أنت دلیلی اذا انقطعت دلاله الأدلّاء فإنّ دلالتک لا تنقطع و لا یضلّ من هدیت،أنعمت علیّ فأسـبغت،و رزقتنی فوفّرت،و غذیتنی فأحسنت غذائی و أعطیتنی فأجزلت بلا اسـتحقاق لـذلک بفعـل منّی و لکن ابتـداء منـک لکرمـک وجـودک فتقوّیت بکرمـک علی معاصـیک،و تقویت برزقـک علی سخطـک،و أفنیت عمری فیما لا تحبّ،فلم یمنعک جرأتی علیک و رکوبی لما نهیتنی عنه،و دخولی فیما حرّمت علیّ أن عـدت علیّ بفضـلک، و لم یمنعنی حلمـک عنی و عـودک علیّ بفضـلک أن عـدت فی معاصـیک، فـأنت العوّاد بالفضـل و أنـا العوّاد بالمعاصـی،فیا أکرم من أقرّ له بذنب،و أعزّ من خضع له بالذلّ،لکرمک أقررت بذنبی و لعزّک خضـعت بذلّی فما أنت صانع بی فی کرمک و اقراری بذنبی و عزّک و خضوعی بذلّی،افعل بی ما أنت أهله و لا تفعل بی ما أنا أهله.»

۱۰-کافی بطور مرفوع روایت کرده

(۱)

(۱) که فرموده است:«روزی جبرئیـل(علیه السـلام)بر پیامبر(صـلی الله علیه و آله)وارد شـد و گفت:پروردگارت می فرمایـد:اگر خواستی مرا در یک شبانه روز به گونه ای که سزاوار من است عبادت کنی دستهایت را به سوی من بلند کن و بگو:اللّهم لک الحمد حمدا خالدا مع خلودک،و لک الحمد حمدا لا منتهی له دون علمک، و لک الحمد حمدا لا أمد له دون مشیّتک،و لک الحمد حمدا لا جزاء لقائله

۱- (۲۷) ج ۲،ص ۵۸۱،شماره ۱۶.

الاّ رضاك،اللّهم لك الحمد كلّه،و لك المنّ كلّه و لك الفخر كلّه،و لك البهاء كلّه،و لك النّور كلّه،و لك العزّه كلّها،و لك الجبروت كلّها،و لك العظمه كلّها،و لك الدّنيا كلّها و لك الآخره كلّها،و لك اللّيل و النّهار كلّه،و لك الخلق كلّه، بيدك الخير كلّه،و اليك يرجع الأمر كلّه علانيته و سرّه،اللّهم لك الحمد حمدا أبدا،انت حسن البلاء جليل الثناء،سابغ النّعماء،عدل القضاء،جزيل العطاء، حسن الآلاء،اله من فى الارض و اله من فى السّماء،اللّهم لك الحمد فى السّبع الشّداد،و لك الحمد فى الارض المهاد،و لك الحمد طاقه العباد و لك الحمد سعه البلاد،و لك الحمد فى الجبال الأوتاد،و لك الحمد فى اللّيل اذا يغشى،و لك الحمد فى النّهار اذا تجلّى،و لك الحمد فى الآخره و الأولى،و لك الحمد فى المثانى و القرآن العظيم،و سبحان اللّه و بحمده و الارض جميعا قبضته يوم القيامه و السّماوات مطويّات بيمينه سبحانه و تعالى عمّا يشركون، سبحان اللّه و بحمده،كلّ شىء هالك الاّ وجهه،سبحانك ربّنا و تعاليت و تباركت و تقدّست،خلقت كلّ شىء بقدرتك،و قهرت كلّ شىء بعزّتك،و علوت فوق كلّ شىء بارتفاعك،و غلبت كلّ شىء بقوّتك،و ابتدعت كلّ شىء بحكمتك و علمك،و بعثت الرّسل بكتبك و هديت الصّالحين باذنك و أيّدت المؤمنين بنصرك،و قهرت الخلق بسلطانك،لا إله الاّ أنت وحدك لا شريك لك لا نعبد غيرك،و لا نسأل الاّ ايّاك،و لا نرغب الاّ اليك انت موضع شكوانا و منتهى رغبتنا و الهنا و مليكنا»

۱۱-کافی از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)نقل کرده

(۱)

(۱) که راوی گفته است:آن حضرت این دعا را جامع نامیده و آن این است:«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم أشهد أن لا إله الاّ اللّه وحده لا شریک له،و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله آمنت باللّه و بجمیع رسله و بجمیع ما أنزل به علی جمیع الرّسل،و انّ وعد اللّه حقّ و لقاءه حقّ و صدق اللّه و

۱- (۲۸) ج ۲،ص ۵۸۷،شماره ۲۶.

بلّغ المرسلون و الحمد للّه ربّ العالمين و سبحان اللّه كلّما سبّح اللّه شيء كما يحبّ اللّه أن يسبّح و الحمد للّه كلّما حمد اللّه شيء و كما يحبّ اللّه أن يحمد،و لا إله الاّ اللّه كلّما هلّل اللّه شيء و كما يحبّ اللّه أن يهلّل،و اللّه أكبر كلّما كبّر اللّه شيء و كما يحبّ اللّه أن يكبّر،اللّهم أنّى أسألك مفاتيح الخير و خواتيمه و سوابغه و فوائده و بركاته ما بلغ علمه علمى و ما قصر عن احصائه حفظى اللّهم أنهج لى اسباب معرفته و افتح لى أبوابه و غشّنى بركات رحمتك و منّ علىّ بعصمه عن الازاله عن دينك و طهّر قلبى من الشّك،و لا تشغل قلبى بدنياى و عاجل معاشى عن آجل ثواب آخرتى و اشغل قلبى بحفظ ما لا تقبل منّى جهله،و ذلّل لكلّ خير لسانى،و طهّر قلبى من الرّياء و لا تجره فى مفاصلى و اجعل عملى خالصا لك، اللّهم إنّى أعوذ بك من الشّر و انواع الفواحش كلّها ظاهرها و باطنها و غفلاتها و جميع ما يريدنى به الشيطان الرّجيم و ما يريدنى به السّلطان العنيد ممّا أحطت بعلمه و أنت القادر على صرفه عنّى،اللّهم إنّى أعوذ بك من طوارق الجنّ و الانس و زوابعهم (1)و بوائقهم و مكائدهم و مشاهد الفسقه من الجنّ و الانس و أن أستزلّ عن دينى فتفسد علىّ آخرتى و أن يكون ذلك ضررا علىّ فى معاشى او يعرض بلاء يصيبنى منهم لا قوّه لى به و لا صبر لى على احتماله فلا تبتلنى يا الهى بمقاساته فيمنعنى ذلك من ذكرك و يشغلنى عن عبادتك،انت العاصم المانع الدّافع الواقى من ذلك كلّه أسالك اللّهم الرفاهيّه فى معيشتى ما أبقيتنى معيشه أقوى بها على طاعتك و أبلغ بها رضوانك و أصير بها إلى دار الحيوان غدا و لا ترزقنى رزقا يطغينى،و لا تبتلنى بفقر أشقى به مضيّقا علىّ اعطنى حظّا وافرا فى آخرتى و معاشا واسعا هنيئا مريئا فى دنياى،و لا تجعل الدّنيا علىّ سجنا،و لا تجعل فراقها علىّ حزنا،أجرنى من فتنتها،و اجعل عملى فيها مقبولا و سعيى فيها مشكورا،اللّهم و من

۱- (۲۹) زوبعه نام شيطان يا نام سردسته جنّيان است و آن با زاء و باى موحّده و عين مهمله و جمع آن زوابع است(قاموس).

أرادنی بسوء فأرده بمثله،و من کادنی فیها فکده،و اصرف عنی همّ من أدخل علیّ همّه،و امکر بمن مکرنی فإنّک خیر الماکرین،وافقا عنّی عیون الکفره الظّلمه و الطّغاه الحسده،اللّهم و أنزل علیّ منک سکینه،و ألبسنی درعک الحصینه،و احفظنی بسترک الواقی،و جلّلنی عافیتک النافعه،و صدّق قولی و فعالی و بارک لی فی ولدی و أهلی و مالی،اللّهم ما قدّمت و ما أخّرت،و ما أغفلت و ما تعمّدت،و ما توانیت و ما أعلنت و ما أسررت فاغفره لی یا أرحم الرّاحمین.»

۱۲-کافی از آن حضرت روایت کرده است:

(۱)

(۱)«اللّهم إنّی أسألک من کلّ خیر أحاطه به علمک،و أعوذ بک من کلّ سوء أحاط به علمک،اللّهم إنّی أسألک عافیتک فی اموری کلّها و أعوذ بک من خزی الدّنیا و عذاب الآخره.»

۱۳-عدّه الدّاعی از آن حضرت روایت کرده

(۲)

(۲) که فرموده است:«هنگامی که خورشید بر بالای قلّه کوه سرخ رنگ می گردید چشمان پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)پر از اشک می شد،و سپس می فرمود:أمسی ظلمی مستجیرا بعفوک،و أمست ذنوبی مستجیره بمغفرتک،و أمسی خوفی مستجیرا بامانک،و أمسی ذلّی مستجیرا بعزّک،و أمسی فقری مستجیرا بغناک،و أمسی وجهی البالی الفانی مستجیرا بوجهک الدّائم الباقی،اللّهم ألبسنی عافیتک و غشّنی رحمتک و جلّلنی کرامتک و قنی شرّ خلقک من الجنّ و الإنس یا اللّه یا رحمان یا رحیم.»

۱۴-در عدّه الدّاعی از امام رضا(علیه السلام)روایت شده

(۳)

(۳) که فرموده است:«هر کس این دعا را در عقب نماز بامداد بخواند هر حاجتی داشته باشد خداوند آن را برآورده و گرفتاریهای او را برطرف می کند:بسم اللّه و صلّی اللّه علی محمّد و آله و افوّض أمری إلی اللّه إنّ اللّه بصیر بالعباد فوقاه اللّه سیّئات ما مکروا لا إله إلاّ أنت سبحانک إنّی کنت من الظّالمین فاستجبنا له و نجّیناه من الغمّ و کذلک ننجی

۱- (۳۰) ج ۲،ص ۵۷۸،شماره ۳.

۲- (۳۱) ص ۱۹۷،دعای هفتم.

۳- (۳۲) ص ۱۹۷،دعای پنجم.

المؤمنین،حسبنا اللّه و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمه من اللّه و فضل لم یمسسهم سوء ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه الاّ باللّه ما شاء اللّه لا ما شاء النّاس،ما شاء اللّه و إن کره النّاس حسبی الرّب من المربوبین،حسبی الخالق من المخلوقین،حسبی الرّازق من المرزوقین حسبی اللّه ربّ العالمین،حسبی من هو حسبی،حسبی من لم یزل حسبی حسبی من کان منذ کنت لم یزل حسبی،حسبی اللّه لا إله الاّ هو،علیه توکّلت و هو ربّ العرش العظیم.»

۱۵-عدّه الدّاعی از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت کرده است

(۱)

(۱) که جبرئیل با این دعا از آسمان بر پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرود آمد در حالی که شادمان و خندان بود و گفت:سلام بر تو ای محمّد،پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:«بر تو سلام ای جبرئیل»؛جبرئیل عرض کرد:همانا خداوند هدیّه ای برایت فرستاده است،فرمود:«ای جبرئیل!آن هدیّه چیست؟»،جبرئیل عرض کرد:کلماتی از گنجهای عرش است که خداوند تو را بدانها گرامی داشته است،فرمود:

«ای جبرئیل!آنها چیست؟»عرض کرد:بگو:یا من أظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریره و لم یهتک السّتر،یا عظیم العفو،یا حسن التّجاوز،یا واسع المغفره،یا باسط الیدین بالرحمه،یا صاحب کلّ نجوی و منتهی کلّ شکوی،یا کریم الصفح،یا عظیم المنّ،یا مبتدئا بالنّعم قبل استحقاقها،یا ربّنا و یا سیّدنا و یا مولانا،و یا غایه رغبتنا أسألک یا اللّه ألاّ تشوّه خلقی بالنّار،پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به جبرئیل فرمود:«ثواب گفتن این کلمات چیست؟» جبرئیل پاسخ داد:هیهات هیهات که بیان ثواب آنها ممکن نیست،و اگر فرشتگان هفت آسمان و زمینهای هفتگانه گرد هم آیند که ثواب گفتن این کلمات را تا روز قیامت شرح و توضیح دهند نمی توانند یک جزء از اجزای آن را توصیف کنند،هنگامی که بنده می گوید:یا من أظهر الجمیل و ستر القبیح خداوند قبایح او را می پوشاند و رحمت خود را در دنیا شامل او می فرماید و در آخرت وی را زیبا و صاحب جمال

ص:۴۴۸

۱- (۳۳) فصل آخر کتاب مذکور.

می گرداند.و در دنیا و آخرت هزار پرده بر اعمال زشت او می اندازد؛و چون بگوید:یا من لم یؤاخذ بالجریره و لم یهتک الستر خداوند او را در روز قیامت مورد حسابرسی قرار نمی دهد و در آن روز که پرده ها پاره می گردد پرده از روی اعمال او برداشته نمی شود؛و هنگامی که بگوید:یا عظیم العفو خداوند گناهانش را می آمرزد هر چند به اندازه کفهای دریاها باشد،و چون یا حسن التجاوز بگوید خداوند از او درمی گذرد اگر چه اعمالی مانند دزدی و میگساری و دیگر کبائر هول انگیز دنیا را مرتکب شده باشد (۱)؛؟و زمانی که بگوید:یا واسع المغفره خداوند هفتاد در رحمت به روی او می گشاید و در رحمت خداوند غوطه ور خواهد بود تا از این دنیا بیرون رود،و موقعی که یا باسط الیدین بالرحمه می گوید خداوند دست رحمت خود را بر او می گشاید؛و چون یا صاحب کلّ نجوی و منتهی کلّ شکوی می گوید خداوند ثواب هر درستکار و هر تندرست و بیمار و هر کور و فقیر و هر بیچاره و مصیبت دیده را تا روز قیامت به او می دهد؛و هرگاه یا کریم الصّفح بگوید خداوند مانند پیامبران او را گرامی می دارد.و هنگامی که یا عظیم المنّ می گوید خداوند در روز قیامت خواستهای او و خواستهای همهٔ خلایق را به وی می دهد.و چون بگوید:یا مبتدئا بالنّعم قبل استحقاقها خداوند به تعداد شکرگزاران نعمتهایش به وی اجر می دهد.و آنگاه که یا ربّنا و یا سیّدنا می گوید خداوند متعال می فرماید:ای فرشتگان من گواه باشید که او را آمرزیدم و به تعداد آفریده شدگان من در بهشت و دوزخ و هفت آسمان و هفت زمین و خورشید،ماه، ستارگان،قطره های باران،انواع آفریدگان،کوهها،سنگریزه ها،گل و جز این ها و عرش و کرسی به او پاداش می دهم.و هرگاه بگوید:یا مولانا خداوند دل او را پر از ایمان می گرداند.و چون بگوید:یا غایه رغبتنا خداوند رغبت خلایق را به وی ارزانی می دارد،

۱- (۳۴) شاید منظور این باشد که خداوند از حقّ خود نسبت به نواهی و محرّماتی که بنده مرتکب شده در می گذرد نه این که از حقوق ناس که بر ذمّه اوست صرف نظر کند،و صدور این گفتار از بنده چنانچه مقرون به نیّت و توجّه باشد به منزله توبه و انابه ای است که مقتضی عفو و غفران باری تعالی است امّا چنان که پوشیده نیست واجب است حقوقی را که از بندگان خدا بر ذمّه اوست ادا کند و یا آنها را راضی گرداند.

و هنگامی که بگوید أسألك یا اللّه ألاّ تشوّه خلقی بالنّار خداوند جبّار می فرماید:

بنده ام آزادی از آتش را از من درخواست کرده است ای فرشتگان من گواه باشید که من او و پدر و مادر و برادران و خانواده و فرزنـدان و همسایگانش و همچنین هزار کس را که دوزخ بر آنها واجب شده و او شـفیع آنها شود از آتش آزاد کردم و در پناه خود قرار دادم.

پس ای محمّـد ایـن دعـا را بـه پرهیزگـاران بیـاموز و آن را به منافقـان یـاد مـده زیرا این برای گوینـده اش ان شـاء اللّه دعـایی مستجاب است،و نیز آن دعای اهل بیت المعمور است به هنگامی که بر گرد آن طواف می کردند.»

انواع استعاذه مأثور از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)

(۱)«اللّهم انّی أعوذ بـک من البخل،و أعوذ بک من الجبن،و أعوذ بک من أن أردّ الی ارذل العمر،و أعوذ بک من فتنه الـدّنیا،و أعوذ بک من عـذاب القبر.اللّهم انّی أعوذ بک من طبع یهـدی الی طمع و طمع فی غیر مطمع،و من طمع حین لا طمع، اللهم انّی أعوذ بـک من علم لاـ ینفع،و قلب لاـ یخشع،و دعاء لا یسـمع،و نفس لا تشـبع،و من الجوع فإنّه بئس الضـجیع،و من الخیانه فانّها بئست البطانه،و من الکسل و البخل و الجبن و من الهرم و من أن أردّ الی أرذل العمر،و من فتنه الـدجّال و عذاب القبر و من فتنه المحیـا و الممات،اللّهم انّا نسألک قلوبا اوّاهه مخبته منیبه (۱)فی سبیلک.اللّهم انّا نسألک عزائم مغفرتک و موجبات رحمتک،و السّـلامه من کـلّ اثم و الغنیمه من کلّ برّ،و الفوز بالجنه و النّجاه من النّار.اللّهم إنی أعوذ بک من التردی،و أعوذ بک من الغمّ و الهمّ،و أعوذ بک أن أموت فی سبیلک مـدبرا،و أعوذ بک أن أموت فی طلب الدنیا،اللّهم انّی أعوذ بک من شـرّ ما علمت و من شر

۱- (۳۵) اوّاه- زاری کننده،مخبت-خاشع و فروتن،منیب-توبه کار و برگشت کننده به سوی خدا

ما لم أعلم،اللّهم جنّبنی منکرات الأخلاق و الأعمال و الادواء و الأهواء،اللّهم انّی أعوذ بک من جهد البلاء و درک الشّقاء و سوء القضاء و شماته الأعداء،اللّهم انّی أعوذ بک من جار السّوء فی دار المقامه فإنّ جار البادی یتحوّل،اللّهم إنّی أعوذ بک من شرّ سمعی و بصری و شرّ لسانی و قلبی و شرّ نفسی و منیّی،اللّهم أعوذ بک من القسوه و الغفله و العیله (۱)و الذّله و المسکنه،و أعوذ بک من الفقر و الکفر و الفسوق و الشّقاق و النّفاق و السّمعه و الرّیاء،و أعوذ بک من الصّمم و البکم و الجنون و الجذام و البرص و سیّئ الأسقام،اللّهم إنّی أعوذ بک من زوال نعمتک و من تحوّل عافیتک و من فجأه نقمتک و جمیع سخطک،اللّهم إنی أعوذ بک من عذاب النّار و من فتنه النّار،و عذاب القبر و فتنه القبر،و شرّ فتنه الغنی و شرّ فتنه الفقر،و شر فتنه المسیح الدجّال (۲)،و أعوذ بک من المغرم و المأثم،اللّهم انّی أعوذ بک من نفس لا تشبع،و قلب لا یخشع و صلاه لا تنفع و دعوه لا تستجاب، و أعوذ بک من سوء العمر و فتنه الصّدر،اللّهم انّی أعوذ بک من غلبه الدّین و غلبه العدوّ و شماته الأعداء.» (۳)

باب چهارم:دعاهای مأثور در هر رویداد

اشاره

دعاهای مأثور در هر رویداد

(۱)می گویم:این دعاها بسیارند و من آنها را در کتابی به نام خلاصه الأذکار گرد

ص:۴۵۱

۱- (۳۶) عیله مصدر عال یعیل می باشد و به معنای تنگ دست شدن و فقیر بودن است.

۲- (۳۷) در مجمع البحرین آمده است:مسیح لقب عیسی(علیه السلام)و از القاب شریف است و در معنای آن سخنان چندی گفته شده است...تا آنجا که می گوید:دجّال نیز مسیح نامیده شده زیرا یک چشم او ممسوح و محو است.ابن اثیر اضافه می کند:ممسوح الوجه و مسیح کسی است که در نیمی از صورت او چشم و ابرو نباشد،و گفته شده:دجّال را از آن جهت مسیح گفته اند که زمین را می پیماید.

۳- (۳۸) تا اینجا به:السّنن الکبری کتاب الاستعاذه نسایی،ج ۸،ص ۲۵۰؛سنن ابی داود،ج ۱،ص ۳۵۳؛صحیح مسلم،ج ۸،ص ۷۵؛مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۳۵۰ مراجعه شود.

آورده ام.در اینجا به مانند آنچه غزّالی در این مورد آورده ضمن افزودن مطالب مهمّی چند و کم کردن آنچه پیش از این ذکر شده است بسنده کرده و آنچه را از طریق خاصّه (شیعه) دراین باره وارد شده است نه آنچه را غزّالی نقل کرده بجز اندکی از آنها را ذکر می کنم.

می گویم:چون بامداد شود و بانگ اذان را بشنوی مستحبّ است که پاسخ مؤذّن را بدهی (۱)و این را ما پیش از این شرح داده (۲)و اذکار دخول به بیت الخلاء و خروج از آن و ادعیّهٔ وضو را در کتاب طهارت ذکر کرده ایم.

هنگامی که نعلین به پا می کنی بگو:اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و وطّئ قدمیّ فی الدّنیا و الآخره و ثبّتهما علی الصّراط یوم تزلّ فیه الأقدام.

چون به سوی مسجد روی بگو:بسم اللّه الّذی خلقنی فهو یهدین...تا آیهٔ وَ اغْفِرْ لِأَبِی ،از پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله)روایت شده که فرموده است:«کسی که وضو بگیرد سپس عازم مسجد شود و هنگام بیرون آمدن از خانه اش بگوید:بسم اللّه الّذی خلقنی فهو یهدین،خداوند او را به صواب و ایمان هدایت می کند؛و چون بگوید:و الّذی هو یطعمنی و یسقین خداوند او را از طعامهای بهشتی اطعام و از نوشیدنیهای آن سیرآب می کند؛و هنگامی که بگوید:و إذا مرضت فهو یشفین خداوند آن را کفّارهٔ گناهان او قرار می دهد؛و چون بگوید:و الّذی یمیتنی ثمّ یحیین خداوند او را در زمرهٔ شهیدان می میراند و مانند سعادتمندان زنده می گرداند؛و زمانی که می گوید:و الّذی أطمع أن یغفر لی خطیئتی یوم الدّین خداوند همهٔ خطاهایش را می آمرزد هر چند بیش از کف روی دریاها باشد؛و چون بگوید:ربّ هب لی حکما و ألحقنی بالصّالحین خداوند به او حکمت و دانشی عطا می کند،و او را به صالحان گذشته و شایستگان آینده ملحق می سازد؛و هنگامی که بگوید:و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین خداوند در برگ سپیدی می نویسد که فلان فرزند فلان از صادقین است و چون بگوید:و اجعلنی من

۱- (۱) ابن السنّی فی عمل الیوم و اللّیله ص ۲۵.

۲- (۲) همین کتاب جلد اوّل،ص ۲۹۴.

ورثه جنّه النّعیم خداوند منازلی در بهشت نعیم به او عطا می کند؛و زمانی که بگوید:

و اغفر لأبی خداوند پدرش را می آمرزد.» (۱)هنگامی که به مسجد وارد می شوی نخست نعلین خود را بررسی کن و سپس پای راست را مقدّم بدار و بگو:بسم اللّه و باللّه و من اللّه و إلی اللّه و خیر الاسماء و کلّها للّه،توکّلت علی اللّه،لا حول و لا قوّه الاّ باللّه،اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و افتح لی ابواب رحمتک و توبتک و أغلق عنّی أبواب معصیتک و اجعلنی من زوّارک و عمّار مساجدک و ممّن یناجیک فی اللّیل و النّهار و من الّذین هم فی صلاتهم خاشعون و ادحر عنّی الشّیطان الرّجیم (۲)و جنود ابلیس أجمعین.

هنگامی که نعلین را از پایت بیرون می کنی به عکس موقع پوشیدن،نخست آن را از پای چپ و پس از آن از پای راست بیرون بیاور و بگو:بسم اللّه الحمد للّه الّذی رزقنی ما اوقی به قدمی من الأذی،اللّهم ثبّتهما علی صراطک و لا تزلّهما عن صراطک السویّ،و اگر نعلین عربی و پاک است و می توانی آنها را از پا در نیاوری در نیاور چه نماز با آنها مستحب است.

و اگر دیدی در مسجد کالا خریدوفروش می کنند بگو:لا أربح اللّه تجارتک (خداوند تجارت تو را سود ندهد).

و اگر دیدی کسی در مسجد گمشده ای را می طلبد بگو:لا ردّ اللّه علیک(خداوند

۱- (۳) شعراء/۷۸ تا ۸۶:آن کسی که مرا آفرید و هدایت می کند.و کسی که مرا غذا می دهد و سیرآب می کند،و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می بخشد،و کسی که مرا می میراند و سپس زنده می گرداند،و کسی که امیدوارم گناهانم را در روز جزا ببخشد،پروردگارا به من علم و دانش مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن، و برای من در میان امّتهای آینده زبان صدق(و ذکر خیر)قرار ده،و مرا از وارثان بهشت پرنعمت گردان،و پدرم(عمویم)را بیامرز که او از گمراهان بود،امّا خبر رجوع شود به:الذکر ابن ابی الدّنیا،ابن مردویه؛ الدّر المنثور،ج ۵،ص ۸۹؛ابن السنی عمل الیوم و اللّیله؛الیوم و اللّیله نسایی؛مستدرک حاکم کتاب الدّعوات، ص ۴۹۰؛الدّعوات الکبیر بیهقی؛ثواب الاعمال؛عقاب الاعمال؛الفقیه صدوق؛کافی کتاب دعا،ج ۲، ص ۴۶۶.چون در به یکایک منابع این حدیث سود چندانی متصور نیست از آن صرف نظر کردیم و هر کس خواهان منابع این حدیث در کتب اهل سنّت است به المغنی تألیف عراقی که در ذیل احیاء العلوم غزّالی چاپ شده مراجعه کند.

۲- (۴) ادحر-بران و دور کن.

آن را به تو باز نگرداند).

و اگر دیدی کسی در مسجد شعر می خواند بگو:فضّ اللّه فاک(خداوند دهنت را بشکند)همان گونه که در حدیث نبوی آمده است. (۱)و ما ادعیّهٔ نماز را در کتاب اسرار نماز ذکر کرده ایم.

چون از نمازگاه خود برخاستی از سمت راست خویش بازگرد و بگو:سبحان ربّک ربّ العزّه عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.

هنگامی که از مسجد بیرون شدی پای چپ را مقدّم بدار و بر پیامبر(صلی الله علیه و آله)صلوات بفرست و بگو:اللّهم دعوتنی فأجبت دعوتک و صلّیت مکتوبک و انتشرت فی أرضک کما أمرتنی فأسألک من فضلک العمل بطاعتک و اجتناب معصیتک و الکفاف من رزقک برحمتک.

در آن هنگام که خورشید طلوع کند بگو:أعوذ باللّه السّمیع العلیم من همزات الشیاطین و أعوذ باللّه أن یحضرون،إنّ اللّه هو السّمیع العلیم.

و هرگاه چیزی صدقه دادی بگو:ربّنا تقبّل منّا إنّک أنت السّمیع العلیم.

و چون وارد خانه ات شدی بگو:بسم اللّه و باللّه أشهد أن لا إله الاّ اللّه وحده لا شریک له،و أشهد انّ محمّدا عبده و رسوله.سپس به اهل خانه سلام کن اگر در آن کسی باشد و گرنه پس از شهادتین بگو:السّلام علی محمّد بن عبد اللّه خاتم النّبیین، السّلام علی ائمه الهادین المهدیّین،السّلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین و چون نشستی بگو:بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و صلّی اللّه علی محمّد و آله.

و هرگاه در آیینه نگاه کنی بگو:الحمد للّه الّذی خلقنی فأحسن خلقی و صوّرنی فأحسن صورتی.الحمد للّه الّذی زان منّی ما شان من غیری،و أکرمنی بالاسلام.

و چون محاسن خود را شانه کنی بگو:اللّهم سرّح عنّی الغموم و الهموم و وحشه الصّدر و وسوسه الشّیطان،و چون طعام در سفره حاضر شود بگو:اللّهم اجعلها نعمه

۱- (۵) تهذیب،ج ۱،ص ۳۲۷،کافی،ج ۳،ص ۳۶۹،شماره ۵؛عمل الیوم و اللّیله ابن السّنی،ص ۴۲ و ۴۳.

مشکوره تصل بها نعم الجنّه.

و چون دست به سوی آن دراز کنی بگو:بسم اللّه و الحمد للّه ربّ العالمین،اللّهم انّی اسألک فی أکلی و شربی السّلامه من وعکه و القوّه علی طاعتک و ذکرک و شکرک فیما بقیته فی بدنی و أن تشجّعنی بقوّتها علی عبادتک و أن تلهمنی حسن التحرّز من معصیتک.

آداب غذا خوردن در محلّ خود ذکر خواهد شد.

و چون از خوردن طعام فارغ شدی بگو:الحمد للّه الّذی أطعمنا فی جائعین،و سقانا فی ظمآنین و کسانا فی عارین و هدانا فی ضالّین،و حمّلنا فی راجلین،و آوانا فی ضاحین،و أخدمنا فی عانین و فضّلنا علی کثیر من العالمین.

و چون خواستی آب بنوشی بگو:الحمد للّه منزّل الماء من السّماء و مصرّف الأمر کیف یشاء بسم اللّه خیر الأسماء.

و چون از نوشیدن آب فارغ شدی بگو:الحمد اللّه الّذی سقانی ماء عذبا و لم یجعله ملحا أجاجا بذنوبی و صلّ و سلّم علی الحسین(علیه السلام)و العن قاتلیه.

و چون از جایگاه خود برخاستی همان دعا را که به هنگام نشستن و در موقع برخاستن از نمازگاه خود خواندی بخوان.روایت شده که آن کفّاره هر لغوی است که در آن مجلس واقع شده و نیز امتثال امر الهی است که فرموده است:فسبّح بحمد ربّک حین تقوم.

و چون عمامه بر سر گذاری و یا انگشتر به دست کنی بگو:اللّهم سوّمنی بسیماء الایمان و توّجنی بتاج الکرامه و قلّدنی حبل الاسلام،و لا تخلع ربقه الایمان من عنقی.

و چون جامه بر تن کنی بگو:الحمد للّه الّذی کسانی ما یواری عورتی و أتجمّل به فی النّاس،و اگر جامه نو است این جملات را در اوّل آن بیفزای:اللّهم اجعله ثوب یمن و تقوی و برکه،اللّهم ارزقنی فیه حسن عبادتک و عملا بطاعتک و اداء شکر

نعمتک.

و هنگامی که از خانه ات بیرون می روی بگو:بسم اللّه آمنت باللّه و توکّلت علی اللّه.امام سجّاد(علیه السلام)فرموده است:«بنده چون از خانه اش بیرون رود شیطان با او روبرو می شود.او هرگاه بگوید:بسم اللّه،دو فرشته همراه وی به او می گویند:تضمین شدی،و چون بگوید:آمنت باللّه،به او می گویند:هدایت یافتی،و هنگامی که بگوید:

توکّلت علی اللّه به او می گویند:محفوظ شدی،از این رو شیطانها از او دور می شوند و به یکدیگر می گویند:چگونه می توانیم بر کسی که تضمین شده و هدایت یافته و تحت حفاظت درآمده دست یابیم.» (۱)چون به بازار وارد شوی بگو:لا إله الاّ اللّه وحده لا شریک له،له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر، بسم اللّهم إنّی أسألک خیر هذه السّوق و خیر ما فیها اللّهم إنّی أعوذ بک من شرّها و شرّ ما فیها،اللّهم إنّی أعوذ بک أن اصیب فیها یمینا فاجره أو صفقه خاسره.

اگر وام داری بگو:اللّهم اکفنی بحلالک عن حرامک و أغننی بفضلک عمّن سواک.

هرگاه زیانی به تو رسیده است:بگو:عسی ربّنا أن یبدلنا خیرا منها إنّا إلی ربّنا راغبون.

اگر چیزی را که به فال بد گرفته می شود دیدی و تو را خوش نیامد بگو:اللّهم لا یأتی بالحسنات الاّ انت لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه.

هرگاه کالایی خریداری کردی پس از گفتن سه بار تکبیر بگو:اللّهم إنّی اشتریته ألتمس فیه خیرک فاجعل فیه خیرا،اللّهم إنّی اشتریته ألتمس فیه رزقک فاجعل لی فیه رزقا.

هرگاه چهارپا یا برده ای خریدی موی بالای پیشانی یا بالای کوهان شتر را بگیر و

۱- (۶) کافی،ج ۲،ص ۵۴۱،شماره ۲.

بگو:اللّهم إنّی أسألک خیرها و خیر ما جبلتها علیه،و أعوذ بک من شرّها و شرّ ما جبلتها علیه.و در برده اضافه کن:اللّهم بارک فیه و اجعله طویل العمر کثیر الرزق.

هنگامی که وامت را پرداخت می کنی به گیرنده بگو:بارک اللّه فی أهلک و مالک.

و در تهنیت ازدواج بگو:بارک اللّه فیک و بارک اللّه علیک و جمع بینکما فی خیر.

دیگر ادعیه ازدواج و آداب آن در کتاب نکاح خواهد آمد.

هرگاه خانه ای بنا کردی بگو:اللّهم ادحر عنّی و عن أهلی و ولدی مرده الجنّ و الشّیاطین و بارک فیه بنزولی.

هرگاه بخواهی چیزی را کشت کنی یک مشت از بذر آن را در دست بگیر و روبه قبله بایست و سه بار بگو:أ فرأیتم ما تحرثون أ أنتم تزرعونه أم نحن الزّارعون.سپس بگو:لا بل اللّه الزّارع لا فلان،و نام خود را بر زبان آور و سپس بگو:اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و اجعله حرثا مبارکا و ارزقنا فیه السّلامه و العافیه و السّرور و الغبطه و التمام،و اجعله حبّا متراکبا و لا تحرمنی خیر ما أبتغی و لا تفتنّی بحقّ محمّد و آله الطّیبین؛پس از آن بذری را که در مشت گرفته ای بکار.

چون به آسمان نگاه کنی بگو:ربّنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النّار،تبارک الّذی جعل فی السّماء بروجا و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا.

چون هلال ماه را مشاهده کنی پس از گفتن سه بار تکبیر بگو:اللّهم أهلّه علینا بالامن و الایمان و السّلامه،و الاسلام و العافیه المجلّله و الرّزق الواسع و دفع الأسقام.

هنگامی که باد بوزد بگو:اللّهم إنّی أسألک خیر ما هاجت الرّیاح و خیر ما فیها و أعوذ بک من شرّها و شرّ ما فیها،اللّهم اجعلها علینا رحمه و علی الکافرین عذابا و صلّی اللّه علی محمّد و آله،و تکبیر بسیار بگو.

چون آواز رعد را بشنوی بگو:سبحان من يسبّح الرّعد بحمده و الملائكه من خيفته.

هرگاه صاعقه را مشاهده كردی بگو:اللّهم لا تقتلنا بغضبک،و لا تهلكنا بعذابک و عافنا قبل ذلک.

هنگام ريزش باران بگو:اللّهم سيبا هنيئا و صيّبا نافعا (۱)اللّهم اجعله سبب رحمتک و لا تجعله سبب عذابک.

هرگاه مصيبتی بر تو وارد شود بگو:انّا للّه و انّا إليه راجعون اللّهم أجرنی علی مصيبتی و اخلف لی خيرا منها.

هرگاه خبر مرگ كسی به تو رسد بگو:إنّا للّه و إنّا إليه راجعون،و انّا إلی ربّنا لمنقلبون،اللّهم اكتبه فی المحسنين،و اجعل كتابه فی علیّين،و اخلفه علی عقبه فی الغابرين،اللّهم لا تحرمنا أجره و لا تفتنّا بعده.

چون آواز خروس را بشنوی بگو:سبّوح قدّوس ربّ الملائكه و الرّوح،سبقت رحمتک غضبک لا إله الاّ أنت سبحانک و بحمدک،عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی إنّه لا يغفر الذّنوب الاّ أنت.روايت شده است كه به هنگام شنيدن آواز خروس بايد از خداوند درخواست فضل و بخشش كرد،و در موقع شنيدن پارس سگ و صدای خر از شيطان به خدا پناه برد. (۲)

هرگاه با درّنده ای برخورد كنی بگو:أعوذ بربّ دانيال و الجبّ من شرّ كلّ اسد مستأسد.

چون خشمگين شوی از شيطان به خداوند پناه ببر و بر محمّد و آل او صلوات بفرست و بگو:و يذهب غيظ قلوبهم،اللّهم اغفر لی ذنبی و أذهب غيظ قلبی و أجرنی من الشيطان الرّجيم و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلیّ العظيم.

هرگاه خنده قهقهه كنی بگو:اللّهم لا تمقتنی.

اگر عطسه كنی بگو:الحمد للّه ربّ العالمين و صلّی اللّه علی محمّد و آل محمّد.

۱- (۷) سيب-با فتح اوّل بارانی كه جريان دارد،صيّب-ابر باران دار.

۲- (۸) صحيح مسلم،ج ۸،ص ۸۵؛مجمع الزوائد،ج ۱۰،ص ۱۴۳ به نقل از طبرانی.

هرگاه چیزی را فراموش کنی دست را بر پیشانیت بگذار و صلوات بر محمّد و آل او بفرست و بگو:اللّهم انّی أسألك یا مذكّر الخیر و الآمر به ذكّرنی ما أنسانیه الشیطان.

هرگاه چیزی از تو گم شود بگو:یا من لا یخفی علیک مكتوم،و لا یشذّ عنه معلوم،و لا یغالبه منیع،و لا یطاوله رفیع،اردد بقدرتک علیّ ما فی قبضتک إنّک أهل الخیرات.

هرگاه بیمار شوی بگو:اللّهم اشفنی بشفائک،و داونی بدوائک،و عافنی من بلائک فانّی عبدک و ابن عبدک،و بگو:و ننزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین و بر موضع درد دست بكش.

اگر دچار سختی و گرفتاری شوی بگو:و افوّض أمری إلی اللّه إنّ اللّه بصیر بالعباد.

اگر غم و اندوهی به تو رسد بگو:لا إله الاّ أنت سبحانک انّی كنت من الظّالمین، و بگو:یا من یكفی من كلّ شیء و لا یكفی منه شیء،اكفنی ما أهمّنی.مردی به امام صادق(علیه السلام)از غم دل شكوه كرد.فرمود:بسیار بگو:اللّه اللّه ربّی لا اشرک به شیئا (1)آن حضرت فرمود:هرگاه از وسوسه و حدیث نفس بیم داری بگو:اللّهم إنّی عبدک و ابن عبدک و ابن أمتک ناصیتی بیدک عدل فیّ حكمک ماض فیّ قضاؤک،اللّهم إنّی أسألک بكلّ اسم هو لک أنزلته فی كتابک أو أعطیته أحدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تجعل القرآن نور بصری و ربیع قلبی و جلاء حزنی و ذهاب همّی،اللّه اللّه ربّی لا اشرک به شیئا.

غزّالی پس از ذكر دعای رفع غم با اندک تفاوتی در الفاظ آن می گوید:«پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)فرموده است:هر كس را اندوهی فرارسد و این كلمات را بگوید قطعا خداوند اندوهش را برطرف و به جای آن گشایشی در كار او فراهم می كند،عرض كردند:ای

ص:459

1- (9) كافی،ج 2،ص 561،شماره 16.

پیامبر خدا!آیا آنها را نیاموزیم؟فرمود:سزاوار است کسی که آنها را بشنود بیاموزد.» (۱)غزّالی می گوید:هرگاه در بدن خود یا دیگری دردی احساس کنی به تعویذی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود تعویذ کن.روایت شده است که اگر کسی از زخم یا جراحتی در رنج باشد انگشت سبّابه خود را بر زمین نهد سپس آن را بلند و با آب دهان تر کند و بگوید:بسم اللّه توبه ارضنا بریقه بعضنا یشفی بها سقیمنا باذن ربّنا (۲).

هرگاه در تن خود دردی یافتی دستت را بر موضع درد بگذار و سه بار بسم اللّه و هفت بار بگو:أعوذ باللّه و قدرته من شرّ ما أجدوا حاذر.

هرگاه کاری را آغاز کنی بگو:ربّنا آتنا من لدنک رحمه و هیّئ لنا من أمرنا رشدا،ربّ اشرح لی صدری و یسّر لی أمری.

اگر دیدی دعایت اجابت شده است:بگو:الحمد للّه الّذی بعزّته و جلاله تتمّ الصّالحات؛و اگر در اجابت آن تأخیر شده است بگو:الحمد للّه علی کلّ حال.

چون اذان مغرب را شنیدی بگو:اللّهم هذا اقبال لیلک و ادبار نهارک و اصوات دعاتک و حضور صلواتک أسألك أن تغفر لی.

می گویم:چون خواستی بخوابی بگو:بسم اللّه اللّهم إنّی أسلمت نفسی إلیک و وجّهت وجهی إلیک و فوّضت أمری إلیک و ألجات ظهری إلیک توکّلت الیک رهبه منک و رغبه إلیک لا ملجأ و لا منجی منک إلاّ إلیک،آمنت بکتابک الّذی أنزلت و رسولک الّذی أرسلت.سپس تسبیح حضرت زهرا(علیه السلام)را به جا آور.این گونه از امام باقر(علیه السلام)روایت شده است. (۳)

از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده اند:«هر کس هنگامی که در بستر خواب قرار می گیرد سه بار بگوید:الحمد للّه الّذی علا فقهر،و الحمد للّه الّذی بطن فخبر،

۱- (۱۰) ابن حبّان؛حاکم و احمد از حدیث عبد اللّه بن مسعود؛المغنی؛رزین؛مشکاه المصابیح،ص ۲۱۶.
۲- (۱۱) صحیح بخاری،ج ۷،ص ۱۷۲؛صحیح مسلم،ج ۷،ص ۱۷.
۳- (۱۲) الفقیه،ص ۱۲۳،باب ما یقول الرّجل إذا أوی الی فراشه(آنچه انسان به هنگام آرام گرفتن در بستر خواب می گوید)

و الحمد للّه الّذی ملک فقدر و الحمد للّه الّذی یحیی الموتی و یمیت الأحیاء و هو علی کلّ شیء قدیر،مانند روزی که از مادر متولّد شده است از گناهان خود بیرون می رود.» (۱)هرگاه در خواب دچار بیم و هراس شوی ده بار بگو:أعوذ بکلمات اللّه (۲)من غضبه و من عقابه و من شرّ عباده و من همزات الشیاطین و أن یحضرون.

هنگامی که از خواب بیدار می شوی بگو:الحمد للّه الّذی أحیانی بعد ما أماتنی و الیه النّشور.و بگو:الحمد للّه الّذی ردّ علیّ روحی لأحمده و أعبده،و بگو:

الحمد للّه الّذی بعثنی من مرقدی هذا و لو شاء لجعله الی یوم القیامه،الحمد للّه الّذی جعل اللّیل و النّهار خلقه لمن اراد أن یذکّر أو أراد شکورا.الحمد للّه الّذی جعل اللّیل لباسا و النّوم سباتا و جعل النّهار نشورا،لا إله الاّ انت سبحانک إنّی کنت من الظّالمین،الحمد للّه الّذی لا یخبو منه النّجوم و لا یکنّ منه النّشور و لا یخفی علیه ما فی الصّدور.

زمانی که پس از بیدار شدن از خواب نشستی بگو:حسبی الربّ من العباد، حسبی الّذی هو حسبی منذ کنت حسبی اللّه و نعم الوکیل.

چون برخاستی بگو:اللّهم أعنّی علی هول المطلّع،و وسّع علیّ المضجع و ارزقنی خیر ما قبل الموت،و ارزقنی خیر ما بعد الموت.امام صادق(علیه السلام)با این دعا صدا را بلند می کرد چنان که همهٔ اهل خانه می شنیدند. (۳)

غزّالی می گوید:این ها دعاهایی است که مرید از حفظ آنها بی نیاز نیست و جز این ها دعاهای سفر و وضو و نماز را در کتاب حجّ و طهارت و نماز ذکر کرده ایم.

۱- (۱۳) کافی،ج ۲،ص ۵۳۸،شماره ۱۳.

۲- (۱۴) مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۵۴۸،از عمرو بن شعیب و در آن آمده است:أعوذ بکلمات اللّه التامات من غضبه...تا آخر.

۳- (۱۵) کافی،ج ۲،ص ۵۳۸،شماره ۱۳.

فصل:سؤال از فایده دعا و پاسخ آن

(۱)غزّالی می گوید:اگر کسی بگوید:چون قضای الهی برگشتنی نیست دعا چه سودی دارد؟پاسخ این است که دفع بلا با دعا نیز از قضای خداوند است و دعا سبب ردّ بلا و جلب رحمت الهی است،چنان که سپر وسیلۀ دفع تیر،و آب سبب روییدن گیاه از زمین است و همان گونه که تیر و سپر همدیگر را دفع می کنند دعا و بلا-نیز درد و درمان یکدیگرند.شرط اعتراف به قضای الهی آن نیست که برای دفع دشمن سلاح برنگیرند در حالی که خداوند فرموده است: خُذُوا حِذْرَكُمْ (۱)و یا به زمین پس از پاشاندن تخم آب ندهند و گویند اگر قضا جاری شده که گیاه بروید بی آب دادن می روید بلکه باید دانست که ارتباط اسباب با مسبّبات نخستین قضای خداوند است که آن را به یک چشم به هم زدن تشبیه فرموده است و ترتّب یکایک مسبّبات بر هر یک از اسباب بر اساس تدریج و تقدیر همان قدر است.و بی شکّ آن که خیر را مقدّر کرده تقدیر او علّت و سببی دارد،و آن که شرّ را مقدّر کرده برای رفع آن نیز سببی را تقدیر و مقرّر کرده است، پس نزد اهل بینش تناقضی در این امور نیست.وانگهی در دعا فوایدی است که ما آن را در باب ذکر یاد کرده ایم،و در دعا نیز حضور قلب لازم است و این خود نهایت عبادت است؛چه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«دعا مغز عبادت است.» (۲)غالب مردم تنها زمانی دلهایشان به یاد خدا می افتد که آنها را حاجتی فرارسد و مشکلی برایشان پیش آید،و خداوند دربارۀ انسان فرموده است: إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعاءٍ عَرِيضٍ (۳)،زیرا حاجت او را به دعا محتاج می کند و دعا دل را با تضرّع و فروتنی متوجّه خداوند می گرداند و بدین گونه ذکر که اشرف عبادات است برای انسان حاصل می شود،از این رو بلا بر پیامبران و اولیاء و پس از آنها به ترتیب بر آن که بهتر و به خدا نزدیکتر است

ص:۴۶۲

۱- (۱۶) نساء/۷۰:...آمادگی خود را(در برابر دشمن)حفظ کنید.

۲- (۱۷) پیش از این نقل شده،الجامع الصحیح ترمذی،ج ۱۲،ص ۲۶۶.

۳- (۱۸) فصّلت/۵۱:...و هرگاه بدی به او رسد(برای برطرف شدن آن)دعای فراوان و مستمرّ دارد.

گمارده شـده است.زیرا بلا دل را به اظهار نیاز و زاری در پیشـگاه خداونـد وادار می سازد و مانع می شود که خـدا را فراموش کند.امّا غنا و بی نیازی غالبا سـبب ناسپاسـی و سرکشـی و سـرمستی است،چنان که خداوند فرموده است: إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی. (۱)

این ها چیزهایی بود که ما خواستیم آنها را از جملـۀ اذکار و ادعیه ذکر کنیم و خداوند توفیق دهندۀ کارهای خیر است امّا بقیّۀ دعاهای مربوط به خوردن،آشامیدن،سفر، عیادت بیمار به خواست خداوند هر کدام در محلّ خود ذکر خواهد شد.

این پایـان کتـاب اذکـار و دعوات از کتـاب المحجّه البیضـاء فی تهـذیب الاحیـاء است و پس از آن به خواست خداونـد کتاب ترتیب اوراد و چگونگی احیای شب خواهد آمد.

و الحمد للّه أولا و آخرا و ظاهرا و باطنا.

ص:۴۶۳

۱- (۱۹) علق/۷:انسان همین که خود را بی نیاز دید سرکشی می کند.

کتاب ترتیب اوراد و چگونگی احیای شب

اشاره

(۱)ایـن دهمیـن کتـاب از بخش عبـادات المحجّه البیضـاء فی تهـذیب الاحیـاء اسـت بسـم اللّه الرّحمـن الرّحیـم خداونـد را بر نعمتهایش سپاس فراوان می گوییم،و از او بگونه ای که استکبار و نفرت را از دل بیرون کند یاد می کنیم،و از این که شب و روز را در پی هم قرار داده تا آن که بخواهد ذکر او گوید و آن که بخواهد شکر او گزارد شکر و سپاس می گوییم.و درود فراوان بر پیامبرش که او را بحقّ برانگیخت و بشیر(برای ابرار)و نـذیر(برای فجّار)قرار داد و هم بر خانـدان معصوم او باد؛آنانی که در راه بندگی خدا کوشیدند و همهٔ دقایق عمر خود را صرف طاعت و عبادت او کردند تا هر یک از آنها در آسمان دین ستاره ای درخشان و رهنما و چراغی فروزان و رهگشا گردید.

همانا خداوند متعال زمین را رام و مسخّر بندگانش قرار داده است نه برای این که آن را وطن و قرارگاه خود سازند بلکه بدین منظور که آن را منزلگاهی شمارند و از آن توشه ای بردارنـد و از مکایـد و مهالک آن اجتنـاب ورزنـد،و به یقین بداننـد که عمرشان مانند کشتی است که سرنشین خود را به مقصدی که دارد می برد و اینان در این جهان

مسافرانی هستند که نخستین منزلگاهشان گهواره و آخرین آن گور است،و وطن آدمی یا بهشت است و یا دوزخ،و عمر مسافت این سفر است؛سالهای عمر مراحل این سفر و ماههای عمر فرسخهای آن،و روزهای عمر کیلومترهای آن،و نفسها گامهای آن است.

طاعت در آن،کالا و اوقات آن سرمایه است،و شهوات و اغراض بد رهزنانند.سود این سفر رسیدن به لقای پروردگار در سرای امن و سلامت با مالک الملک کریم و نعمتهای جاوید است،و خسارت آن دوری از خداوند با مجازاتها و غل و زنجیرها و عذابهای دردناک در درکات جحیم است.پس آن که از یک لحظه عمر خویش غافل ماند و آن را در غیر طاعتی بگذراند که او را به خداوند نزدیک گرداند در روز تغابن که یکی از نامهای روز رستاخیز است در معرض غبنی بزرگ و حسرتی بی کران باشد.به سبب همین خطر بزرگ و مهمّ سترگ ارباب توفیق دامن همّت به کمر زده و با همهٔ لذّات نفسانی بدرود گفته و باقیماندهٔ عمر را مغتنم شمرده و به منظور زنده نگهداشتن شب و روز خود برای طلب قرب ملک جبّار و رسیدن به سرای امن و قرار،اوقات مکرّر خویش را برای ادای وظایف اوراد و اذکار معیّن و مرتّب ساخته اند.به همین سبب یکی از اسباب مهمّ دانستن راه آخرت این است که دربارهٔ تقسیم اوراد و اذکار و عبادات بر مقدار اوقات که پیش از این شرح داده شده اند بسط سخن داده شود،و ما این امر مهمّ را در دو باب بیان می کنیم.

باب اوّل:در فضیلت اوراد و ترتیب آن در شبانه روز باب دوّم:در چگونگی و فضیلت احیای شب و آنچه مربوط به آن است.

باب اوّل:در فضیلت اوراد و ترتیب و احکام آن

فضیلت اوراد و بیان این که مواظبت بر آن یکی از طرق الی اللّه است

(۱)بدان ارباب حقیقت و صاحبان بینش دانسته اند که رستگاری و نجات جز در لقای

پروردگـار نیست و برای لقـای پروردگـار راهی جز این وجود نـدارد که بنـده در حـالی زنـدگی را ترک گویـد که دوسـتدار پروردگـار و عـارف به اوست؛و محبّت و انس جز به دوام ذکر محبـوب و مواظبت بر آن به دست نمی آیـد؛و معرفت خـداوند تنهـا از طریـق دوام فکر دربـارهٔ او و صـفات و افعـال او حاصـل می شود،و در عـالم وجود جز وجود بـاری تعـالی و صـفات او وجـودی نیسـت،و دوام ذکر و فکر جز بـه چشـم پوشـی از دنیـا و شـهوات آن و اکتفـا بـه قـدر حـاجت و ضـرورت میسّـر نمی باشد.همـهٔ این هـا زمانی امکان پـذیر است که اوقات شـبانه روز در ذکر و فکر مسـتغرق گردد،و چون کسالت و ملال در نهاد آدمی سرشـته شـده است طبعا نمی توانـد بر یک نوع از اسـبابی که برای ذکر و فکر معیّن شده پایداری کند بلکه اگر در یک وضع نگهداشـته شود در او ملالـت ظاهر می شود و آن را گران می شـمارد و حق تعالی از دادن ثواب ملول نمی شود مگر آن که در بنـده ملالت پدیـد آیـد.بنابراین ضـروری لطف پروردگار است که بنـده اش را به مقتضای اوقات با انتقال از وضـعی به وضع دیگر و از نوع عبادتی به نوع دیگر آسودگی و شادابی بخشد تا با این تنوّع لذت او زیاد گردد،و با زیادی لذّت رغبت او افزون شود،و با تـداوم رغبت مواظبت او بر عمل ادامه یابـد.بنابراین باید اوراد را بطور مختلف قسـمت کرد،امّا ذکر و فکر باید در همـهٔ اوقات یا اکثر آن وجود داشـته باشد،زیرا نفس بر حسب طبیعت خود به لذّات دنیا گرایش دارد و اگر انسان مثلا نیمی از وقت خویش را صرف تدابیر امور دنیا و شهوات مباح آن کند و نیم دیگر را به عبادت بگذراند به سبب موافقت با طبع جنبهٔ میل او به دنیا فزونی می یابـد چه در وقت هر دو متساویند و در این صورت چگونه می توانند این دو جنبه در برابر هم مقاومت کننـد بلکه طبع همواره یکی از این دو را برتری و رجحـان می دهـد.چه ظـاهر و باطن انسان بر کمک به امور دنیا راغب،و دل در طلب آن واله و مشـتاق است،امّا برگشت به عبادات از راه تکلّف و تحمّل زحمت است،و اخلاص و حضور قلب در آن جز در بعضـی اوقـات میسّـر نمی شود؛پس هر کس بخواهـد بـدون حساب به بهشت رود بایـد تمامی اوقات خود را در طاعت حق تعالی بسر آورد،و کسی

که خواهان این است که کفّه حسنات او سنگین تر و میزان خیرات او بیشتر باشد باید اکثر اوقاتش را در طاعت خداوند بگذراند و اگر اعمال نیک و بد را به هم بیامیزد کار او در خطر است لیکن رشتهٔ امید منقطع نیست و از کرم الهی انتظار عفو می رود،و شاید به جود و بخشش خود او را بیامرزد.

این امری است که برای اهل بصیرت روشن شده است و اگر تو از آنان نیستی در خطاب خداوند به پیامبرش(صلی الله علیه و آله)تأمّل کن و با نور ایمان از آن روشنی گیر.خداوند متعال به مقرّب ترین بندگانش و آن که منزلتش در نزد او از همه کس برتر می باشد فرموده است: إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَوِیلاً، وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً (۱).

و نیز فرموده است: وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً، وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَیْلاً طَوِیلاً (۲).

و نیز: وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ. وَ مِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبارَ السُّجُودِ (۳)، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ حِینَ تَقُومُ، وَ مِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبارَ النُّجُومِ (۴).

و نیز فرموده است: إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلاً (۵).

و نیز: وَ مِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ لَعَلَّکَ تَرْضی (۶).

و نیز: وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ

۱- (۱) مزمّل/۷ و ۸:همانا تو در روز تلاش مستمر داری،و نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند.

۲- (۲) انسان/۲۵ و ۲۶:و نام پروردگارت را هر صبح و شام یاد کن،و در شبانگاه برای او سجده کن،و مقداری طولانی از شب او را تسبیح گوی.

۳- (۳) ق/۳۹ و ۴۰:...و تسبیح و حمد پروردگارت را پیش از طلوع خورشید و قبل از غروب به جا آور، و در بخشی از شب او را تسبیح گو و بعد از سجده.

۴- (۴) طور/۴۸ و ۴۹:و هنگامی که برمی خیزی پروردگارت را حمد و تسبیح گوی،(همچنین)به هنگام شب او را تنزیه کن.و به هنگام پشت کردن ستارگان و طلوع صبح.

۵- (۵) مزمّل/۶:همانا برنامه(عبادت)شبانه پابرجاتر و بااستقامت تر است.

۶- (۶) طه/۱۳۰:(همچنین)در ساعات شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را به جا آور تا خشنود شوی.

(۱).

پس از آن بنگر که خداوند بندگان رستگار خود را چگونه توصیف کرده است:

فرموده است: أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ،قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ (۲).

و نیز: تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً (۳).

و نیز: وَ الَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِياماً (۴).

و نیز: كانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ، وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۵).

و نیز: فَسُبْحانَ اللّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ، وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ (۶)،یعنی به هنگام شب و هنگام صبح خداوند را تسبیح گویید.

و نیز: وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ (۷).

همهٔ این آیات روشنگر این است که راه رسیدن به خدا مراقبت از اوقات و صرف آنها به طور مدام در اوراد است.به همین سبب پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:

«محبوب ترین بندگان در نزد خداوند کسی است که خورشید و ماه و سایه ها را برای ذکر خدا رعایت کند» (۸).

۱- (۷) هود/۱۱۴:نماز را در دو طرف روز و اوایل شب بر پا دار،چه حسنات سیّئات را برطرف می کنند.

۲- (۸) زمر/۹:(آیا چنین کسی با ارزش است)یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول و در حال سجده و قیام است،از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است،بگو آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟

۳- (۹) سجده/۱۶:...پهلوهایشان در دل شب از بسترها دور می شود،پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند،و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.

۴- (۱۰) فرقان/۶۴:آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند.

۵- (۱۱) ذاریات/۱۷ و ۱۸:آنها کمی از شبها را می خوابیدند،و در سحرگاهان استغفار می کردند.

۶- (۱۲) روم/۱۷ و ۱۸:منزّه است خداوند به هنگامی که شام می کنید و صبح می کنید؛و حمد و ستایش مخصوص اوست در آسمان و زمین و تسبیح و تنزیه برای اوست به هنگام عصر و هنگامی که ظهر می کنید.

۷- (۱۳) انعام/۵۲:آنها را که صبح و شام خدا را می خوانند و رضای او را می طلبند از خود دور مکن.

۸- (۱۴) مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۵۱ از حدیث ابن ابی اوفی با عبارت:«همانا بهترین بندگان نزد خداوند کسانی هستند...».

و خداوند فرموده است: اَلشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبانٍ (۱).

و نیز: أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلاً، ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَیْنا قَبْضاً یَسِیراً (۲).

و نیز: وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ (۳)و نیز: وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها (۴)و گمان مکن که مقصود از گردش خورشید و ماه بر اساس محاسبه ای مرتّب و منظوم و همچنین منظور از آفرینش سایه و نور و ستارگان این است که برای امور دنیا از آنها کمک گرفته شود بلکه مراد این است که به وسیله آنها اوقات شناخته شود تا بندگان در آنها به ادای طاعت و تجارت برای سرای آخرت بپردازند.دلیل این مطلب قول خداوند متعال است که فرموده است: وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرادَ شُکُوراً (۵)؛یعنی یکی را از پس دیگری قرار داده تا آنچه در آن فوت شده در این تلافی شود،و روشن فرموده که آن برای ذکر و شکر است نه چیز دیگر.

و نیز فرموده است: وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ فَمَحَوْنا آیَةَ اللَّیْلِ وَ جَعَلْنا آیَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّکُمْ (۶)؛و فضلی که از خداوند درخواست می شود ثواب و آمرزش است.

شمارۀ وردها و ترتیب آنها

اشاره

(۱)بدان وردهای روز هفت است:از دمیدن صبح تا طلوع قرص خورشید یک ورد،و

۱- (۱۵) رحمان/۵:خورشید و ماه بر طبق حساب منظّمی می گردند.

۲- (۱۶) فرقان/۴۵ و ۴۶:آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده؟و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد،سپس خورشید را بر وجود آن دلیل قرار دادیم.

۳- (۱۷) یس/۳۹:و برای ماه منزلگاه هایی قرار دادیم.

۴- (۱۸) انعام/۹۷:او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای خشکی و دریا به وسیله آنها هدایت شوید.

۵- (۱۹) فرقان/۶۲:او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای آنها که بخواهند متذکّر شوند یا شکرگزاری کنند.

۶- (۲۰) اسراء/۱۲:ما شب و روز را دو نشانه قرار دادیم سپس نشانه شب را محو کرده و نشان روز را روشنی بخش ساختیم تا فضل پروردگار را بطلبید.

از طلوع خورشید تـا ظهر دو ورد،و از ظهر تـا عصـر دو ورد،و از عصـر تـا غروب نیز دو ورد است.در شب چهـار ورد است:از مغرب تـا هنگـام خوابیـدن دو ورد،و از نیمه آخر شب تـا طلـوع صـبح دو ورد.مـا وظیفه هر ورد و فضـیلت آن و آنچه را بـدان مربوط می شود ذکر می کنیم:

ورد اوّل

اشاره

(۱)وقت آن بین طلوع صـبح تا دمیدن خورشـید است و این وقتی شـریف می باشد،و دلیل شـرافت و فضـیلت آن این است که خداوند به آن قسم یاد کرده و فرموده است:

وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ (۱)و خود را بدان سـتوده و فرموده است: فالِقُ الْإِصْباحِ (۲)و نیز: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۳)؛و نیز با بازگرفتن سایه(شب)قدرت خود را اظهار کرده و فرموده است: ثُمَّ قَبَضْـناهُ إِلَیْنا قَبْضاً یَسِـیراً و آن وقت گرفتن سایه شب به سبب گسترش نور خورشـید است،و با آیات، فَسُبْحانَ اللّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ، و: سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ ؛و: وَ مِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ ؛و: وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا ،مردم را به تسبیح در این وقت ارشاد فرموده است.

ترتیب وردها و ورد اوّل

(۲)ترتیب وردها این است که چون انسان از خواب بیـدار شود بایـد نخست خدا را یاد کند و بگوید:الحمد للّه الّذی أحیانا بعد مـا أماتنـا و الیه النشور...تا آخر این دعا که ما آن را در آداب بیـدار شـدن از خواب در کتاب دعوات ذکر کرده ایم.و در حال گفتن دعـا جـامه اش را بپوشـد و نیّت کنـد که برای امتثال امر الهی و طلب یاری برای عبادت او ستر عورت می کنـد بی آنکه قصد ریا و یا خودآرایی داشته باشد.سپس اگر احتیاج دارد به

۱- (۲۱) تکویر/۱۸:...و صبح هنگامی که نفس برآورد.

۲- (۲۲) انعام/۹۶:او شکافنده صبح است.

۳- (۲۳) فلق/۲:بگو پناه می برم به پروردگار سپیده صبح.

مستراح رود و قضـای حاجت کنـد،در موقع ورود به آن پای چپ را مقـدّم بـدارد و دعاهایی را که در کتاب طهارت به هنگام ورود و خروج از آن ذکر کرده ایـم بخوانـد.پس از آن چنـان کـه پیش از ایـن گفتـه شـده است بر طبـق سنّت دنـدانهایش را مسواک کند،و با رعایت همه آنچه مستحبّ است و خواندن دعاهایی که آنها را در کتاب طهارت یاد کرده ایم وضو گیرد.ما بـدان سـبب ذکر اقسـام عبـادات را مقـدّم داشـته ایم تا در این کتاب تنها وجه ترکیب و ترتیب آنها را بیان کنیم.پس از فراغ از وضو دو رکعت نـافله صـبح را در منزل به جـا آورد،و پیامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)به همین گونه رفتار می کرد،پس از آن رهسـپار مسجد شود در حالی که دعای رفتن به مسجد را بخواند و با آرامش و وقار باشد،و هنگام دخول به مسجد پای راست را مقدّم بدارد و دعای ورود به مسـجد را بخواند؛سپس در طلب صف اوّل باشد اگر در آن جایی بیابد.و برای این منظور نباید پـای بر گردن مردم نهـد و مزاحمت فراهم کنـد،چنـان که در باب نماز جمعه گفته شد.سـپس اگر دو رکعت نافله صـبح را در منزل نخوانـده آن را به جا آورد.و اگر خوانده است دو رکعت نماز تحیّت گزارد.پس از آن بنشـیند و به ذکر مشـغول گردد تا نمـاز جمـاعت بر پـا شود.مطلوب تر این است که نمـاز جمـاعت در سپیـده دم و به هنگامی که هوا گرگ و میش یا تاریک و روشن است گزارده شود.و پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)در تاریکی آخر شب نماز صبح را می خواند. (۱)

سزاوار نیست نماز جماعت بکلّی ترک شود به ویژه نماز صبح و عشاء که جماعت در آنها فضیلت بسیار دارد،و روش پیشینیان بر این بود که پیش از طلوع فجر وارد مسجد می شدنـد.پس از آن نماز واجب صـبح را با مراعات همهٔ آداب ظاهری و باطنی آن که ما آنها را در کتاب نماز و پیشوایی در آن ذکر کرده ایم به جا آورد.سـپس تا طلوع آفتاب در مسجد بنشیند و به نحوی که بزودی ترتیب آن را بیان می کنیم به ذکر خدا مشغول گردد.

پیامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«اگر در جایی بنشـینم و از نماز صـبح تا طلوع آفتاب ذکر خـدا بگویم در نزد من محبوب تر است تا آن که چهار برده آزاد کنم.» (۲)پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)

۱- (۲۴) این امر مورد اتفاق است؛صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۱۹.

۲- (۲۵) سنن ابو داود،ج ۲،ص ۲۹۰ ضمن حدیثی دیگر.

چون نماز صبح را به جا می آورد در نمازگاه خود می نشست تا آفتاب طلوع می کرد (۱).

روایت شده است که آن حضرت ضمن آنچه از رحمت الهی یاد می کرد می گفت:

«خداوند فرموده است:ای فرزند آدم ساعتی پس از نماز صبح و ساعتی پس از نماز عصر مرا یاد کن من از آنچه میان دو نماز است تو را کفایت خواهم کرد.» (۲)اکنون که فضیلت این وقت آشکار شد،باید پس از گزاردن نماز صبح بر جای خود بنشیند و تا برآمدن آفتاب سخن نگوید بلکه او در این وقت چهار وظیفه دارد:خواندن ادعیه، ذکرهایی که با تسبیح آنها را تکرار می کند،تلاوت قرآن و تفکّر.

می گویم:ما سه وظیفۀ نخست را بر اساس طریقۀ اهل بیت(علیه السلام)ذکر می کنیم و می گوییم:هنگامی که از نماز فراغت یافت ابتدا دستها را تا محاذی صورت خود بلند کند به طوری که کف دستها به طرف قبله و پشت آنها مقابل صورتش قرار گیرد و سه تکبیر بگوید و این نخستین تعقیب نماز صبح است سپس بگوید:لا إله الاّ اللّه إلها واحدا و نحن له مسلمون،لا إله الاّ اللّه لا نعبد إلاّ إیّاه مخلصین له الدّین و لو کره المشرکون،لا إله الاّ اللّه ربّنا و ربّ آبائنا الأوّلین،لا إله الاّ اللّه وحده وحده، أنجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد و هو علی کلّ شیء قدیر.أستغفر اللّه الّذی لا إله الاّ هو الحیّ القیّوم و أتوب الیه.اللّهم اهدنی من عندک و أفض علیّ من فضلک و انشر علیّ من رحمتک،و أنزل علیّ من برکاتک، سبحانک لا إله الاّ أنت اغفر لی ذنوبی کلّها فإنّه لا یغفر الذّنوب کلّها جمیعا الاّ أنت.

اللّهم إنّی أسألک من کلّ خیر أحاط به علمک و أعوذ بک من کلّ شرّ أحاط به علمک اللّهم إنّی أسألک عافیتک فی اموری کلّها و أعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخره و من أهوال یوم القیامه.و أعوذ بوجهک الکریم و سلطانک القدیم و عزّتک الّتی لا ترام و قدرتک الّتی لا یمتنع منها شیء من شرّ الدّنیا و الآخره و من شرّ الأوجاع کلّها و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلیّ العظیم توکّلت علی الحیّ الّذی

۱- (۲۶) صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۳۲.

۲- (۲۷) الزّهد ابن المبارک،المغنی.

لا یموت و الحمد للّه الّذی لم یتّخذ ولدا و لم یکن له ولیّ من الذلّ و کبّره تکبیرا.

پس از این تسبیح حضرت زهرا(علیه السلام)را بگوید و این افضل اذکار تعقیب است.در تهذیب از امام صادق(علیه السلام)روایت است:«کسی که پس از فراغ از نماز واجب پیش از آن که پاهایش را جمع کند تسبیح فاطمه زهرا(علیه السلام)را بگوید آمرزیده می شود.و باید آن را با تکبیر آغاز کند.» (۱)نیز در تهذیب از آن حضرت نقل شده که فرموده است:«ما کودکانمان را همان گونه که به نماز دستور می دهیم به تسبیح فاطمه زهرا(علیه السلام)سفارش می کنیم،پس به آن مداومت کن چه هر بنده ای به آن مداومت کند شقی و بدبخت نمی شود.» (۲)نیز از آن حضرت روایت کرده اند که فرموده است:«تسبیح فاطمهٔ زهرا(علیه السلام)در عقب هر نماز نزد من محبوب تر از گزاردن هزار رکعت نماز در هر روز است.» (۳)از امام باقر(علیه السلام)روایت است:«هیچ بنده ای خداوند را عبادت و تمجید نکرده که افضل از تسبیح فاطمه زهرا(علیه السلام)باشد و اگر چیزی از آن برتر بود پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)همان را به فاطمه(علیه السلام)می بخشید.» (۴)پس از گفتن تسبیح حضرت زهرا(علیه السلام)ده بار بگوید:لا إله الاّ اللّه وحده لا شریك له،له الملك و له الحمد یحیی و یمیت،و یمیت و یحیی بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر،و این ذکر به نماز صبح اختصاص دارد.

و ده بار بگوید:سبحان اللّه العظیم و بحمده لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلیّ العظیم،و این نیز ویژه نماز صبح است.

صد بار بگوید:ما شاء اللّه کان،لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلیّ العظیم.

۱- (۲۸) همان مأخذ،ج ۱،ص ۱۶۴؛کافی کلینی،ج ۳،ص ۳۴۲.

۲- (۲۹) همان مأخذ،ج ۱،ص ۱۶۴؛کافی،ج ۳،ص ۳۴۳؛مجالس الصدوق،ص ۳۴۵؛ثواب الاعمال، باب ثواب تسبیح.

۳- (۳۰) کافی،ج ۳،ص ۳۴۳؛تهذیب،ج ۱،ص ۱۶۴؛ثواب الاعمال باب ثواب تسبیح.

۴- (۳۱) کافی،ج ۳،ص ۳۴۳؛تهذیب،ج ۱،ص ۱۶۴.

صد بار:أستغفر اللّه ربّی و أتوب إلیه.

صد بار:أستجیر باللّه من النّار و أسأله الجنّه.

صد بار:اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم.

ده بار:أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له إلها واحدا أحدا فردا صمدا لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا.

سی بار:سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله الاّ اللّه و اللّه أکبر.

سزاوار است اذکار و تسبیحات را با تسبیح تربت حسینی(علیه السلام)بشمارد.در تهذیب به سند صحیح از حضرت صاحب الأمر(علیه السلام)روایت است که:«تسبیح تربت حسینی(علیه السلام) بهترین چیزی است که با آن تسبیح گفته می شود،گاه تسبیح گوینده سبحه را می گرداند و فراموش می کند که تسبیح بگوید لیکن در همین حال ثواب تسبیح برای او نوشته می شود.» (1)سپس این ذکر را که نیز به تعقیب نماز صبح اختصاص دارد بخواند:یا مقلّب القلوب و الأبصار صلّ علی محمّد و آل محمّد و ثبّت قلبی علی دینک و دین نبیّک (صلی الله علیه و آله)و لا تزغ قلبی بعد إذ هدیتنی و هب لی من لدنک رحمه إنّک أنت الوهّاب، اللّهمّ إنّی أعوذ بک من زوال نعمتک،و تحویل عافیتک،و من فجأه نقمتک،و من درک الشّقاء،و من شرّ ما سبق فی الکتاب،اللّهم إنّی أسألک بعزّه ملکک و عظیم سلطانک و بشدّه قوّتک علی جمیع خلقک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تفعل بی کذا و کذا.

پس از آن بگوید:اعیذ نفسی و أهلی و مالی و ولدی و اخوانی و ما رزقنی ربّی و جمیع من یعنینی أمره باللّه الواحد الأحد الصّمد الّذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد،و بربّ الفلق من شرّ ما خلق تا آخر سوره،و بربّ النّاس ملک النّاس-تا آخر آن.

۱- (۳۲) همان مأخذ،ج ۲،ص ۲۷ در حدیث کتاب المزار.

سپس سوره فاتحه و آیه الکرسی را تا« هُمْ فِيها خالِدُونَ »و آیه شهد اللّه و آیه الملک،و آیه سخره و آخر سوره کهف از آیه قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّی ،و اوّل سورهٔ صافّات تا«شهاب ثاقب»و سه آیهٔ آخر آن و سه آیهٔ الرّحمن از یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ تا فَلا تَنْتَصِرانِ و چهار آیه از آخر سورهٔ حشر« لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ »و پس از آن دوازده بار سوره توحید را بخواند.

سپس در حالی که دستهایش را باز کند بگوید:اللّهم إنّی أسألک باسمک المکنون المخزون الطّهر الطّاهر المبارک و أسألک باسمک العظیم و سلطانک القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکّاک الرّقاب من النّار أسألک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تعتق رقبتی من النّار،و أن تخرجنی من الدّنیا آمنا و تدخلنی الجنّه سالما و أن تجعل دعائی أوّله فلاحا و أوسطه نجاحا و آخره صلاحا إنّک أنت علاّم الغیوب.پس از آن می گوید:اللّهم إنّی أشهدک و اشهد ملائکتک و حمله عرشک و سکّان سماواتک و أرضک و أنبیاءک و رسلک و الصّالحین من عبادک و جمیع خلقک فاشهد لی و کفی بک شهیدا أنّی أشهد أنّک أنت اللّه وحدک لا شریک لک و انّ محمّدا عبدک و رسولک،و أنّ کلّ معبود ممّا دون عرشک إلی قرار أرضک السّابعه السّفلی باطل مضمحلّ ما عدا وجهک الکریم فإنّه أعزّ و اکرم و أجلّ و اعظم من أن یصف الواصفون کنه جلاله،او تهتدی القلوب إلی کنه عظمته،یا من فاق مدح المادحین فخر مدحه وعدا وصف الواصفین مآثر حمده،و جلّ عن مقاله النّاطقین تعظیم شأنه صلّ علی محمّد و آل محمّد و افعل بنا ما أنت أهله یا أهل التّقوی و أهل المغفره.

سپس بگوید:

سبحان اللّه کلّما سبّح اللّه شیء و کما یحبّ اللّه أن یسبّح و کما هو أهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله.و الحمد للّه کلّما حمد اللّه شیء و کما یحبّ اللّه أن یحمد و کما هو أهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله.

ص:۴۷۶

و لا إله الاّ اللّه كلّما هلّل اللّه شیء و كما یحبّ اللّه أن یهلّل و كما هو أهله و كما ینبغی لكرم وجهه و عزّ جلاله،و اللّه اكبر كلّما كبّر اللّه شیء و كما یحبّ اللّه أن یكبّر و كما هو أهله و كما ینبغی لكرم وجهه و عزّ جلاله،سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله الاّ اللّه و اللّه أكبر علی كلّ نعمه أنعم بها علی كلّ أحد من خلقه ممّن كان أو یكون إلی یوم القیامه،اللّهم إنّی أسألک أن تصلّی علی محمد و آل محمّد و أسألك خیر ما أرجو و خیر ما لا أرجو،و أعوذ بک من شرّ ما أحذر و من شرّ ما لا أحذر.

پس از آن بگوید:-و این از دعاهایی است كه در عصر و شبانگاه نیز خوانده می شود:-بسم اللّه خیر الاسماء،بسم اللّه ربّ الارض و السّماء بسم اللّه الّذی لا یضرّ مع اسمه سمّ و لا داء،بسم اللّه أصبحت و علی اللّه توكّلت،بسم اللّه علی قلبی و نفسی،بسم اللّه علی دینی و عقلی،بسم اللّه علی أهلی و مالی،بسم اللّه علی عطاء ربّی،بسم اللّه الّذی لا یضرّ مع اسمه شیء فی الأرض و لا فی السماء و هو السّمیع العلیم،اللّه اللّه ربّی حقّا لا اشرک به شیئا،اللّه أكبر،اللّه أكبر،اللّه أكبر،أعزّ و أجلّ ممّا أخاف و أحذر،عزّ جارك و جلّ ثناؤك و تقدّست أسماؤك و لا إله غیرك، اللّهم إنّی أعوذ بک من شرّ نفسی و من شرّ كلّ سلطان شدید،و من كلّ شیطان مرید، و من شرّ كلّ جبّار عنید،و من شرّ قضاء السّوء،و من شرّ كلّ دابّه أنت آخذ بناصیتها إنّک علی صراط مستقیم و أنت علی كلّ شیء حفیظ،إنّ ولیّی اللّه الّذی نزّل الكتاب و هو یتولیّ الصّالحین،فإن تولّوا فقل حسبی اللّه لا إله الاّ هو علیه توكّلت و هو ربّ العرش العظیم،فسیكفیكهم اللّه و هو السّمیع العلیم،و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلیّ العظیم و صلّی اللّه علی خیر خلقه محمّد و آله الطّاهرین.

سپس بگوید:-و این از دعاهایی است كه در عصر و شبانگاه نیز خوانده می شود- أصبحت اللّهم معتصما بذمامک المنیع الّذی لا یحاول و لا یطاول من شرّ كلّ غاشم و طارق من سائر ما خلقت من خلقک الصّامت و النّاطق فی جنّه من كلّ مخوف

بلباس سابغه،ولاء أهل بيت نبيّك محمّد صلواتک علیه و علیهم محتجبا من کلّ قاصد لی باذیّه بجدار حصین الاخلاص فی الاعتراف بحقّهم و التمسّك بحبلهم موقّنا بانّ الحقّ معهم و فیهم و بهم اوالی من والوا و اجانب من جانبوا فصلّ علی محمّد و آل محمّد و أعذنی اللّهم بهم من شرّ ما أتّقیه،یا عظیم حجزت الأعادی عنّی ببدیع السّماوات و الارض و جعلنا من بین أیدیهم سدّا و من خلفهم سدّا فأغشیناهم فهم لا یبصرون.

و در بامداد دعاهای صبح را که از اهل بیت(علیه السلام)روایت شده و ما آنها را در باب سوّم از کتاب اذکار و دعوات ذکر کرده ایم و دیگر دعاها را به اندازه ای که می تواند و مناسب حال خود می بیند،و برای او آسان تر و موجب رقّت قلب بیشتر است بخواند،چه آنها دعاهای بسیار زیادی است. (۱)

تعقیباتی را که در اینجا ذکر کرده ایم از روایات متعدّدی اخذ کرده ایم و در یک روایت جمع نبوده اند؛لذا چنانچه وقت برای خواندن همهٔ آنها کفایت نکند می توان به برخی از آنها بسنده کرد؛و اگر در خود احساس خستگی و ناتوانی کند خواندن دعا را قطع کند و نفس را بر خلاف میل و رغبت آن وادار نسازد که دعا را به پایان برد،زیرا توجّه و رغبت روح عبادت و دعاست.

مستحبّ است که پس از فراغ از نماز صبح همچنان در جایگاه نمازش بنشیند هر چند مشغول به خواندن تعقیبات نباشد،زیرا از امیر مؤمنان(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«هر کس نماز[صبح را]بخواند و در جایگاه نمازش تا دمیدن خورشید بنشیند این عمل برای او حایلی از آتش خواهد بود.» (۲)

فصل:اذکاری که تکرار می شود

(۱)غزّالی پس از دعاهایی که بر اساس طریقهٔ خود ذکر کرده می گوید:امّا ذکرهایی که

۱- (۳۳) اوائل مصباح المتهجّد تا ابواب تعقیبات؛اقبال الاعمال؛بلد الامین؛وسائل الشیعه ابواب تعقیب؛ کافی،ج ۲،ص ۳۴۱.تهذیب،ج ۱،ص ۱۶۳ تا ۱۶۷؛مستدرک الوسائل،ج ۱،ص ۳۳۶ تا ص ۴۰۲.

۲- (۳۴) تهذیب،ج ۱،ص ۱۶۴ و ۲۷۷.

تکرار می شود عبارت از کلماتی است که در تکرار آنها فضیلتهایی وارد شده است.ما با ذکر آنها سخن را طولانی نمی کنیم.کمترین تعداد تکرار هر یک از کلمات سه یا هفت بار،و بیشترین تکرار هفتاد یا صد بار و حدّ وسط ده بار است،و شخص باید به اندازهٔ فراغت و وسعت وقت خود ذکر را تکرار کند و تکرار بیشتر ثوابش بیشتر است،و حدّ وسط که به میانه روی نزدیکتر است ده بار تکرار است که سزاوارتر است بر آن مداومت شود،و بهترین هر کار مداوم ترین آنهاست هر چند اندک باشد،و هر وظیفه ای که بر بسیار آن نمی توان مداومت کرد مواظبت بر کم آن افضل و تأثیر آن بر دل از بسیار آن بیشتر است.کار اندک دایمی مانند قطرات آب است که پیاپی بر زمین بچکد که بتدریج در آن حفره ای پدید می آورد هر چند بر سنگ چکیده باشد،و کار بسیار پراکنده و غیر دایمی مانند آبی است که یکباره ریخته شود و یا بطور متفرّق و در اوقات مختلف فرود آید و در نتیجه اثری محسوس بر آن مترتّب نمی شود.

غزّالی پس از بیان این مطلب ده ذکر نقل کرده که بیشتر آنها به اذکاری که ما پس از تسبیح حضرت زهرا(علیه السلام)ذکر کردیم نزدیک است.سپس گفته است:این ده ذکر چنانچه هر کدام از آنها ده بار تکرار شود صد بار می شود و این افضل است از این که یک ذکر صد بار گفته شود،زیرا هر یک از این اذکار فضیلتی جداگانه دارد.و دل با گفتن هر کدام، از نوعی تنبّه و تلذّذ برخوردار می شود،چرا که نفس از انتقال ذکری به ذکر دیگر آسودگی و رفع خستگی پیدا می کند.سپس غزّالی قرائت آیاتی را بر اساس طریقهٔ خود ذکر کرده که قریب به آیاتی است که ما نقل کرده ایم.

پس از آن می گوید:امّا تفکّر باید یکی از وظایف انسان باشد و تفصیل آنچه باید در آن اندیشید و چگونگی تفکّر را در کتاب تفکّر از بخش منجیات بیان خواهیم کرد، لیکن قدر جامع آن به دو امر بر گشت دارد:

۱-در چیزی بیندیشد که در علم معامله او را سودمند باشد،بدین گونه که خویشتن را نسبت به کوتاهیهایی که در گذشته کرده مورد حسابرسی قرار دهد و وظایف روزی را

که در پیش رو دارد معیّن کند و در برابر حوادث و موانعی که او را از امور خیر باز می دارد و به خود مشغول می سازد تدبّر و چاره جویی کند،و تقصیرات خود را که مایه آشفتگی فکر و خلل در اعمال او شده به یاد آورد تا آنها را اصلاح کند و نیّات حسنه را در رفتار خویش نسبت به خود و مسلمانان در دلش جایگزین سازد.

۲-در چیزی بیندیشد که در علم مکاشفه او را سودمند باشد،به این که گاهی در نعمتهای خداوند و مواهب پی درپی ظاهری و باطنی او بیندیشد تا شناخت او نسبت به آنچه حقّ تعالی به وی ارزانی داشته است افزون و شکر او در برابر این نعمتها زیاد شود، و گاهی دیگر در عقوبتها و کیفرهای الهی فکر کند تا معرفت او نسبت به قدرت و بی نیازی خداوند فزونی یابد و ترس و بیم او از آن زیاد گردد.هر یک از این امور را شاخه ها و فروع بسیاری است.برخی از مردم برای تفکّر در این مسائل امکانی وسیع دارند و بعضی فاقد آنند،و ما در کتاب تفکّر دراین باره بطور کامل سخن خواهیم گفت.

باری هر زمان میسّر شود باید به تفکّر پرداخت،چه آن اشرف عبادات است.و حقیقت ذکر خداوند به علاوه دو امر دیگر در آن موجود است:

۱-تفکّر مایۀ زیاد شدن معرفت است،زیرا فکر کلید کشف و معرفت است.

۲-تفکّر باعث افزایش محبّت است،چه دل تنها دوستدار کسی می شود که معتقد به عظمت اوست،عظمت و جلال خداوند تنها از طریق شناخت صفات و قدرت و شگفتیهای افعال او معلوم می شود،بنابراین از فکر،معرفت و از معرفت،تعظیم و از تعظیم محبّت به دست می آید.

از ذکر نیز انس به بار می آید که این خود نوعی از محبّت است،لیکن محبّتی که سبب آن معرفت باشد قوی تر و پایدارتر و بزرگتر است.مقایسه محبّت عارف با انس ذاکری که فاقد بینش کافی است مانند این است که عشق کسی نسبت به صاحب جمالی که او را به چشم دیده و بر حسن اخلاق و اعمال و خصال پسندیدۀ او به تجربه آگاه گشته با انس کسی که اوصاف شخصی را که به چشم ندیده و تنها محاسن جسمانی و فضائل

اخلاقی او را مکرّر شنیده بی آن که جهات این محاسن را دانسته باشد مقایسه شود؛و قطعی است که محبّت او هرگز مانند محبّت کسی که محبوب خود را دیده و صفات او را شناخته است نخواهد بود چه«شنیدن کی بود مانند دیدن.»عابدانی که با زبان و دل بر ذکر خداوند مواظبت دارند آنچه را پیامبران(علیه السلام)از سوی خداوند آورده اند با ایمان تقلیدی تصدیق می کنند و از صفات باری تعالی جز چیزهای مجملی که دیگران برای آنها تعریف و تصدیق کرده اند چیزی در اعتقاد ندارند،و عارفان کسانی هستند که جمال و جلال حقّ را با چشم بصیرت باطن که قوی تر از چشم ظاهر است مشاهده کرده اند،جز این که احدی نمی تواند بر کنه جلال و جمال او احاطه یابد،و این در قدرت هیچ آفریده ای نیست بلکه هر کسی به اندازه ای که حجاب از پیش او برداشته می شود جمال حقّ را مشاهده می کند،و برای جمال حضرت ربوبی و حجابهای آن نهایتی نیست.شمار حجابهایی که سزاوار است حجب نور نامیده شود،و کسی که به آن واصل شود گمان می کند وصول او به مبدا کامل شده هفتاد حجاب است.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:

«همانا برای خداوند هفتاد حجاب از نور است اگر آنها را بردارد انوار جلال و عظمت الهی هر بیننده ای را می سوزاند.» (۱)آن حجابها نیز دارای مراتبی است و این انوار مانند تفاوت نور خورشید و ماه و ستارگان متفاوتند،در آغاز کمترین آنها و سپس آنچه به آن نزدیکتر است ظاهر می شود.برخی از صوفیان آنچه را بر ابراهیم(علیه السلام)در طیّ درجات ترقّی او به عالی ترین مرتبه توحید آشکار شد بر همین امر تأویل کرده و گفته اند:فلمّا جنّ علیه اللّیل؛یعنی هنگامی که امر بر او تیره شد،رأی کوکبا؛یعنی،به یکی از حجابهای نور رسید،و خداوند از آن به کوکب(ستاره)تعبیر کرده و منظورش این اجسام نورانی نیست،زیرا برای هر نادانی روشن است که اجسام لایق ربوبیّت نیستند و این را در اوّلین نظر درک می کنند.بنابراین چیزی که مایه گمراهی عوام نیست نمی تواند موجب گمراهی ابراهیم خلیل(علیه السلام)باشد.این که حجابها انوار نامیده شده اند مراد نور محسوس به

۱- (۳۵) این خبر در جلد اوّل،ص ۲۷۱:نقل شده است.

وسیلهٔ چشم نیست بلکه مراد همان نوری است که در آیهٔ: اَللّٰهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ اراده شده است.البتّه ما از ذکر این معانی چشم می پوشیم،زیرا آن خارج از علم معامله است و آنچه می تواند انسان را به حقایق این معانی برساند کشفی است که تابع فکری صاف و زلال باشد.این در به روی اندکی از مردم گشوده می شود،و آنچه برای اکثر مردم حاصل است تفکّر در چیزهایی است که در علوم معامله سودمند است،و البتّه این نیز فایدهٔ بسیار و سود سرشار دارد.

این وظایف چهارگانه یعنی دعا،ذکر،قرائت و تفکّر باید وظیفه مرید پس از نماز بامداد بلکه پس از هر وردی و بعد از فراغ از وظایف هر نمازش باشد،چه پس از نماز غیر از این وظایف چهارگانه وظیفه ای نیست،و آنچه مؤیّد این معناست این است که باید نمازگزار به حکم:خذوا حذرکم سپر و سلاح خود برگیرد،و روزه سپری است که راههای شیطان را که دشمن انسان و بازدارندهٔ او از راه خدا و طریق صواب است تنگ می گرداند.پس از طلوع صبح تا دمیدن خورشید جز دو رکعت نافله فجر و فریضهٔ بامداد نمازی نیست.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)و یاران او در این وقت به گفتن ذکر مشغول می شدند،و همین سزاوارتر است مگر آن که قبل از ادای فریضهٔ صبح خواب غلبه کند و جز با نماز دفع نشود در این صورت اگر نماز گزارد باکی نیست.

می گویم:بزودی بیان خواهیم کرد که سزاوارتر مقدّم داشتن دو رکعت نماز نافلهٔ فجر بر طلوع صبح است.

ورد دوّم:

(۱)وقت آن بین طلوع خورشید تا چاشتگاه است و منظور از چاشتگاه یک نیمه از وقت میان طلوع آفتاب تا ظهر است،و اگر روز را دوازده ساعت فرض کنیم با گذشتن سه ساعت از روز چاشتگاه فرا می رسد،و آن یک چهارم روز است.در این وقت دو وظیفه اضافی وجود دارد:

۱-گزاردن نماز چاشتگاه.

می گویم:نماز چاشتگاه از دیدگاه اهل بیت(علیه السلام)و شیعیان آنها بدعت است و هر

بدعتی گمراهی و سرانجام گمراهی آتش است.کافی به سند حسن از ابی جعفر امام باقر و ابی عبد اللّه امام صادق(علیه السلام)روایت کرده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«نماز چاشتگاه بدعت است.» (۱)سیف بن عمیره بطور مرفوع روایت کرده:امیر مؤمنان(علیه السلام)از کنار مردی گذشت که در مسجد کوفه نماز چاشتگاه می خواند.آن حضرت با تازیانه اش به پهلوی او کرده و فرمود:«نماز توبه کاران را کشتی خدا تو را بکشد»؛نمازگزار گفت:این را ترک کنم؟امام(علیه السلام)فرمود:« أَ رَأَیْتَ الَّذِی یَنْهی، عَبْداً إِذا صَلّی » (۲)ابی عبد اللّه(علیه السلام)فرمود:

«انکار علی(علیه السلام)در نهی از آن کافی است.» (۳)در الفقیه از عبد الواحد بن مختار انصاری از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که گفته است:از آن حضرت درباره نماز چاشتگاه پرسیدم فرمود:نخستین کسی که این نماز را خواند قوم تو بودند و آنها از غافلان بودند،این نماز را می خواندند در حالی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)آن را نخوانده است،ابی عبد اللّه(علیه السلام)فرمود:علی(علیه السلام)از کنار مردی گذشت که این نماز را می خواند،آن حضرت فرمود:این چه نمازی است،عرض کرد:آن را ترک کنم؟علی(علیه السلام)فرمود:من بنده ای را که نماز می خواند نهی می کنم؟ (۴).

زراره از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) هرگز نماز چاشتگاه نخوانده است.»او می گوید:عرض کردم:آیا به من خبر نمی دهی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)در آغاز روز چهار رکعت نماز به جا می آورد؟فرمود:«آری آنها را از

۱- (۳۶) همان مأخذ،ج ۳،ص ۴۵۳.

۲- (۳۷) علق/۹ و ۱۰:به من خبر ده آیا کسی را که نهی می کند بنده ای را به هنگامی که نماز می خواند(آیا مستحق عذاب الهی نیست؟).

۳- (۳۸) مراد از نماز توبه کاران نافله ظهر است،و مقصود از کشتن نماز ضایع کردن و مقدّم داشتن آن بر وقت ظهر است که به منزله کشتن آن است و منظور امیر مؤمنان(علیه السلام)از استشهاد به آیه شریفه این است که: نماز تو نماز نیست تا منع از آن روا نباشد چنان که از آیه دانسته می شود،بلکه آن بدعت است و قول امام صادق(علیه السلام)نیز مؤیّد آن است.مخالفان این روایت را به صورت تحریف شده ای نقل و به گونه ای که از تحریف آنها زشت تر است تفسیر کرده اند.رجوع شود به النهایه ابن اثیر ماده نحر.

۴- (۳۹) همان مأخذ،ص ۱۴۹،باب نوادر الصلاه،شماره ۳ و ۴.

هشت رکعت نماز بعد از ظهر قرار می داد.» (۱)غزّالی می گوید:

۲-وظیفۀ دوّم در این وقت انجام دادن امور خیری است که ارتباط با مردم دارد و آنها را معمولا ـ در بامداد انجام می دهند مانند عیادت بیمار،تشییع جنازه،اعانت بر نیکوکاری و پرهیزگاری،حضور در مجالس علم و آنچه در حکم اینهاست از قبیل برآوردن حاجت مسلمانان،و جز آن.و اگر چیزی از این گونه امور اتّفاق نیفتد به ادای وظایف چهارگانه ای بپردازد که ما پیش از این آنها را ذکر کرده ایم و عبارت از دعا،ذکر، قرائت و تفکّر است،و یا اگر بخواهد نماز مستحبّی بخواند،و اگر چه آن پس از نماز بامداد مکروه است لیکن در این وقت کراهت ندارد.از این رو برای کسی که بخواهد، نماز پنجمین وظیفۀ او در این وقت است.

می گویم:از جملۀ اعمالی که سزاوار است در آغاز روز انجام شود دادن صدقه است به اندازه ای که میسّر اوست هر چند کم و ناچیز باشد.در کافی از امام صادق(علیه السلام) روایت شده که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«روز را با دادن صدقه آغاز کنید،زیرا صدقه مانع بلاست.» (۲)دیگر خوش بو کردن خود با گلاب است چه از معصومین(علیه السلام)روایت شده:«هر کس گلاب به صورتش بمالد در آن روز دچار بیچارگی و ناداری نمی شود.» (۳)سپس ناشتایی بخورد و ادعیه و آداب آن را طبق آنچه پیش از این ذکر کرده ایم به جا آورد.

ورد سوّم:

(۱)وقت آن از چاشتگاه تا ظهر است.وظیفۀ انسان در این وقت همان اعمال چهارگانه به اضافۀ دو امر است:

۱-اشتغال به کسب و تدبیر معیشت و حضور در بازار می باشد.اگر بازرگان است باید با درستی و امانت کار کند،و اگر دارای هنر و صنعت است باید با خیرخواهی و

۱- (۴۰) همان مأخذ،ص ۱۴۹،باب نوادر الصلاه،شماره ۳ و ۴.

۲- (۴۱) همان مأخذ،ج ۴،ص ۶،شماره ۵.

۳- (۴۲) مکارم طبرسی،ص ۴۷،بطور مرسل از الفردوس.

مهربـانی کـار خود را انجـام دهـد،و در تمـامی کارهای خود از ذکر خـدا غفلت نورزد،و در کسب به انـدازه ای که نیاز همان روزش برطرف شود بسـنده کنـد و این در صورتی است که بتوانـد هر روز به مقـدار نیاز روزانه اش کسب کنـد،و هنگامی که کفـاف روز خـود را به دست آورد بایـد به خـانه بـاز گردد و به تهیّه تـوشه آخرت مشـغول شـود،زیرا نیـاز او به تـوشه آخرت شدیدتر و برخورداری از آن طولانی تر است،و اشـتغال برای به دست آوردن این توشه از تلاش برای تحصیل چیزی که افزون از نیاز روزانه اوست مهمّ تر می باشد.گفته شده است:مؤمن جز در سه جا حاضر نباشد:عمارت مسجد،ساختن خانه ای که او را مسـتور بدارد و حاجتی که از آن ناگزیر باشد،و اندکند کسانی که مقدار آنچه از آن ناگزیرند بدانند،بلکه بیشتر مردم آنچه را از آن بی نیازند نیاز خود می شـمارند،زیرا شیطان به انسان وعدهٔ فقر می دهد و او را به فحشاء وامی دارد و انسانها نیز به سخن او گوش فرا می دهند و از بیم فقر و ناداری چیزی را که نخواهند خورد و از آن بهره ای نخواهند برد گرد می آورند،در حالی که خداوند به آنان وعدهٔ بخشش و آمرزش می دهد امّا آنها از آن روی می گردانند و به آن رغبت نشان نمی دهند.

۲-قیلوله(خواب یا استراحت چاشـتگاهی)و آن سـنّت است تا برای قیام شب بدان قوّت گیرد،چنان که سـحوری خوردن سـنّت است تا به سبب آن بر روزه داری توانایی یابد.و اگر برای نماز شب برنمی خیزد،و بگونه ای است که اگر نخوابد نمی تواند به عمل نیکی اشـتغال ورزد،و بسا که با غافلان بیامیزد،و با آنها به گفت و شـنود پردازد، در این صورت چنانچه شوق انجام دادن اذکـار و وظایفی را که ذکر شـد نـدارد خوابیـدن برای او سـزاوارتر می باشـد؛چه در خواب خاموشـی و سـلامت است.یکی از بزرگـان گفته است:زمـانی بر مردم فرا می رسـد که خاموشـی و خواب بهترین کارهـای آنهـاست،و چه بسا عابـدی که خواب نیکـوترین اعمـال اوسـت و ایـن بـدان سـبب اسـت کـه در عبـادتش ریـا می کنـد و در آن خـالص نیسـت،چـه رسـد بـه غـافل فاسق.پیشینیان صالح خوش داشتند که در هنگام فراغت بخوابند تا سلامت یابند،زیرا خواب برای تأمین سلامت و کسب

توانایی برای قیام شب مایهٔ تقرّب است.

می گویم:بزودی سخنانی از امام صادق(علیه السلام) دراین باره خواهد آمد.

غزّالی می گوید:لیکن شایسته است پیش از فرا رسیدن ظهر به اندازه ای که بتواند با گرفتن وضو و حضور در مسجد خود را برای نماز آماده کند و از خواب برخیزد،در این صورت این خواب چاشتگاهی از اعمال پسندیده روزانه خواهد بود،لیکن اگر در این وقت نخوابد و به کسب مشغول نشود و به نماز و ذکر بپردازد این عمل افضل و پسندیده ترین کار در روز می باشد،زیرا چاشتگاه وقت غفلت مردم از خدا و اشتغال آنها به کارهای دنیاست،و دلی که در هنگام خودداری مردم از رو آوردن به درگاه حقّ تعالی به خدمت پروردگار خویش مشغول گردد سزاوار است به این که خداوند آن را پاکیزه گرداند و برای قرب و معرفت خود آن را برگزیند.فضیلت عبادت در این وقت مانند فضیلت احیای شب است،چه شب وقت خواب و غفلت است،و چاشتگاه وقت متابعت از هواهای نفسانی و اشتغال به مقاصد دنیوی است،و این یکی از دو معنای قول خداوند متعال است که: وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً (۱)یعنی در فضیلت یکی را جانشین دیگری قرار داد،و معنای دیگر این است که اگر در یکی از این دو وقت چیزی فوت شود در دیگری آن را تدارک کند.

ورد چهارم:

(۱)وقت آن بین ظهر تا فراغ از نماز ظهر و نوافل آن است،و این کوتاه ترین و با فضیلت ترین اوراد روز می باشد.هرگاه پیش از ظهر وضو گیرد و در مسجد حاضر شود چون ظهر شود،و اذان گو اذان را آغاز کند باید صبر کند تا از جواب مؤذّن فارغ شود،سپس برخیزد و آنچه را که میان اذان و اقامه وارد است به جا آورد،و این همان وقت اظهار است که خداوند متعال فرموده است: وَ حِینَ تُظْهِرُونَ . (۲)

می گویم:نخستین کاری که هنگام فرا رسیدن ظهر باید به جا آورد همان است که

۱- (۴۳) فرقان/۶۲:و او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد.
۲- (۴۴) روم/۱۸:...و هنگامی که ظهر می کنید.

در الفقیه روایت شده و آن را امام باقر(علیه السلام)به محمد بن مسلم آموخته و به او فرموده است:بر آن محافظت کن چنان که از چشمانت محافظت می کنی،و آن این که بگوید:

سبحان اللّه و لا إله الاّ اللّه و الحمد للّه الذی لم یتّخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولیّ من الذلّ و کبّره تکبیرا سپس نافله ظهر را شروع کند و در دو رکعت نخستین آنها تکبیرات هفتگانه افتتاحیه و ادعیه آنها را بخواند،و در این نوافل توحید و جحد را قرائت کند و پس از هر دو رکعت تسبیح حضرت زهرا(علیه السلام)را بخواند،و سپس بگوید:اللّهم انّی ضعیف فقوّ فی رضاک ضعفی،و خذ الی الخیر بناصیتی، و اجعل الایمان منتهی رضای،و بارک لی فیما قسمت لی و بلّغنی برحمتک کلّ الّذی ارجو منک و اجعل لی ودّا و سرورا للمؤمنین و عهدا عندک.پس از به جا آوردن شش رکعت از نوافل اذان ظهر را بگوید و رکعت هفتم و هشتم را در بین اذان و اقامه به جا آورد،سپس برخیزد و بعد از اقامه بگوید:اللّهم ربّ هذه الدّعوه التّامه و الصلاه القائمه بلّغ محمّدا(صلی الله علیه و آله)الدّرجه و الوسیله و الفضل و الفضیله،باللّه استفتح و باللّه استنجح و بمحمّد(صلی الله علیه و آله)أتوجّه اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و اجعلنی بهم وجیها فی الدّنیا و الآخره و من المقربین.و پس از آن به ادای فریضه جماعت با رعایت همه آداب ظاهری و باطنی آن که پیش از این شرح داده ایم مشغول گردد،هنگامی که از آن فراغت یافت تعقیباتی را که ضمن نماز صبح ذکر کرده ایم بجز اذکار مختص به آن را به جا آورد،و به اندازه رغبت و یا خستگی خاطر آنچه بخواهد بر آنها زیاد و یا از آنها کم کند.

ورد پنجم:

(۱)وقت آن از پایان وقت ورد چهارم تا عصر یعنی تا باقی ماندن یک چهارم روز است چه منزلت عصر در میان ظهر و غروب مانند منزلت چاشتگاه در میان طلوع آفتاب و ظهر است.

می گویم:دو یا چهار رکعت از نوافل عصر،را در این وقت به جا آورد.

غزالی می گوید:مستحب است در این وقت در مسجد معتکف و به ذکر یا نماز و یا

اقسام دیگر امور خیر مشغول و در انتظار نماز باشد،زیرا انتظار نماز،پس از نماز از فضائل اعمال و شیوه پیشینیان صالح است که رحمت خدا بر آنها باد.در آن زمان اگر کسی میان ظهر و عصر وارد مسجد می شد از تلاوت نمازگزاران آوازی مانند آواز زنبور عسل به گوشش می رسید،باری اگر دینش در خانه اش محفوظتر و فکرش در آن جمع تر است گزاردن نماز در خانه نسبت به او افضل است،و فضیلت به جا آوردن این ورد مانند ورد سوم است،چه این ورد نیز در وقت غفلت مردمان به جا آورده می شود.خوابیدن در این وقت برای کسی که پیش از ظهر خوابیده باشد مکروه است،چه دو بار خوابیدن در روز کراهت دارد.برخی از دانشمندان گفته اند:سه چیز است که خداوند آنها را دشمن می دارد:خندیدن بدون شگفتی،خوردن در حال سیری و خواب روز بدون شب بیداری.

حد اعتدال خواب بر اساس این که شب و روز بیست و چهار ساعت است مجموعا هشت ساعت در شبانه روز می باشد.اگر همین مقدار را در شب خوابیده باشد دیگر خوابیدن او در روز معنایی ندارد،و اگر کمتر از آن بوده می تواند آن را در روز جبران کند.این برای فرزند آدم بس است که اگر شصت سال در دنیا زندگی کند بیست سال از عمرش کم شود، چه هرگاه در شبانه روز هشت ساعت که ثلث این مدت است بخوابد ثلثی از عمر او کم شده است.

لیکن چون خواب مانند طعام که غذای بدن است غذای روح می باشد،و نیز مانند علم و ذکر است که غذای قلب می باشند،لذا نمی توان بکلی از آن برید،و حد اعتدال همان است که ذکر شد،و کمتر از آن حد ممکن است منجر به آشفتگی بدن شود مگر آن که تدریجا به بیدار خوابی عادت کند و نفس خویش را بدان تمرین دهد بی آنکه در آن آشفتگی پدید آید.

می گویم:آنچه از اهل بیت(علیه السلام) دراین باره نقل شده روایتی است از امام صادق (علیه السلام)که فرموده است:«مانند بردگان (۱)بخواب و همچون غافلان مخواب چه بردگان

ص:۴۸۸

۱- (۴۵) در برخی نسخه ها مانند«عبرت گیرندگان»آمده است.

زیرک برای رفع خستگی می خوابند و غافلان برای تن آسانی به خواب می روند.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«چشمم می خوابد و دلم بیدار است».هنگامی که می خوابی قصدت این باشد که زحمت خود را بر فرشتگان محافظت کم کنی و نفس را از شهواتش بازداری و خود را بدین وسیله بشناسی و بدانی که تو موجودی ناتوان و ضعیفی و بر حرکات و سکون خویش جز به اراده خداوند و تقدیر او قدرت نداری،زیرا خواب شبیه مرگ است و از این راه می توانی بر مرگ استدلال کنی،همان خوابی که در آن هیچ بیداری نیست تا انسان بتواند آنچه را در گذشته از او فوت شده است جبران کند،و کسی که بر اثر خواب نماز واجب یا مستحب یا نافله از او فوت شود مانند غافلان خوابیده و از زیانکاران پیروی کرده و دچار غبن و خسران شده است،و آن که پس از فراغ از حقوق نمازهای واجب و مستحب بخوابد خوابی پسندیده کرده است.من برای مردم این زمان چنانچه دارای این صفات باشند چیزی را سالم تر از خواب نمی دانم،زیرا مردم مراعات دین و مراقبت از احوال خویش را ترک کرده و راه دوری را در پیش گرفته اند،و انسان اگر بکوشد که سخن نگوید چگونه می تواند نشنود،مگر آن که مانعی برای شنوایی او وجود داشته باشد،و خواب یکی از این آیات الهی است.خداوند متعال می فرماید: إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً .و در بسیاری خواب هر چند به همان نحوی صورت گیرد که ذکر شد آفاتی است،چه بسیاری خواب از نوشیدن زیاد،و نوشیدن زیاد از پرخوری بسیار ناشی می شود،و این ها نفس را از طاعت و دل را از تفکّر و خشوع باز می دارد.هر خواب خود را آخرین عهد خود با دنیا قرار ده،و پیوسته با دل و زبان خدا را یاد کن،و از آگاهی او بر اسرار تو بیمناک باش،و از ته دل در ادای نماز به هنگامی که از خواب بیدار شدی از او کمک بخواه،زیرا شیطان به تو می گوید،بخواب که هنوز شب دراز است و غرض او از میان بردن وقت راز و نیاز گفتن تو با خداست.

حالت را بر پروردگارت عرضه کن و از استغفار در سحرگاهان غافل مباش،چه مطیعان در این وقت شوقی فراوان دارند»پایان گفتار آن حضرت. (۱)

۱- (۴۶) مصباح الشریعه باب چهل و چهارم.

غزالی می گوید:این ورد طولانی ترین اوراد و برای عابدان پرفایده ترین آنهاست و آن یکی از آصالی است که خداوند در قرآن مجید ذکر کرده و فرموده است: وَ لِلّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ (۱)و هرگاه جمادات در این وقت برای خدا سجده کنند چگونه رواست که بندهٔ عاقل از به جا آوردن انواع عبادات غافل باشد.

ورد ششم:

(۱)هنگامی که وقت عصر داخل شود وقت ورد ششم فرا رسیده است،و این همان است که خداوند به آن سوگند یاد کرده و فرموده است: وَ الْعَصْرِ (۲)،این یکی از معانی این آیه است،و مراد از آن آصال است که در یکی از دو تفسیر آن به معنای عَشِیًّا (۳)در سورهٔ مریم، بِالْعَشِیِّ وَ الْإِشْراقِ (۴)در سوره ص می باشد.در این ورد جز چهار رکعت نافله عصر یا دو رکعت که میان اذان و اقامه گذارده می شود نماز دیگری نیست.پس از ادای نافله مذکور باید نماز واجب را به جا آورد و سپس به وظایف چهارگانه ای که در ورد نخست ذکر شد اقدام کند،تا آنگاه که آفتاب بر سر دیوار رسد و زرد گردد،و چون خواندن نماز در این وقت منع شده افضل تلاوت قرآن است که با تدبر و فهم خوانده شود و این عمل همهٔ معانی ذکر و دعا و تفکر را در بردارد.بنابراین در این قسم بیشتر مقاصد سه قسم دیگر مندرج است.

ورد هفتم:

(۲)هنگامی که خورشید به سبب نزدیکی آن به زمین زرد شود،به طوری که غبارها و بخارهایی که بر روی زمین است نور آن را بپوشاند و در فروغ آن زردی دیده شود وقت این ورد فرا رسیده است،و این مانند ورد اول است که وقت آن از طلوع فجر تا طلوع خورشید می باشد،چه این ورد پیش از غروب و آن پیش از طلوع خورشید است،و مراد حق تعالی در آیه: فَسُبْحانَ اللّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ (۵)همین است و آن

۱- (۴۷) رعد/۱۵:همه آنها که در آسمان و زمین هستند از روی اطاعت یا اکراه،و همچنین سایه های آنها-هر صبح و عصر- برای خدا سجده می کنند.

۲- (۴۸) عصر/۲:به عصر سوگند...

۳- (۴۹) مریم/۱۱:...و شام...

۴- (۵۰) ص/۱۸:...هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می گفتند.

۵- (۵۱) روم/۱۷:منزه است خداوند به هنگامی که شام می کنید و صبح می کنید.

در قول حق تعالی که فرموده است: وَ أَطْرافَ النَّهارِ (۱)طرف دوم روز است.در این وقت بخصوص تسبیح و استغفار و دیگر آنچه در ورد اول یاد کرده ایم مستحب است،و استغفار با آیات استغفاری که در قرآن است بیشتر استحباب دارد.

مانند: اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفّاراً (۲)و: اِسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کانَ تَوّاباً (۳)و: رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَیْرُ الرّاحِمِینَ (۴)و: فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَیْرُ الْغافِرِینَ (۵)چون آواز اذان را شنید بگوید:اللّهم هذا إقبال لیلک و إدبار نهارک.سپس پاسخ اذان را بگوید و به نماز مغرب مشغول شود،و با غروب آفتاب اوراد روز به پایان می رسد.بنده باید به احوال خود بنگرد و حساب خویش را بکند و ببیند در این مرحله ای که از عمر او گذشته آیا امروز او با دیروزش یکسان بوده؟که در این صورت زیان کرده و مغبون است و یا بدتر از دیروز بوده که در این صورت ملعون است،چه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده است:«مبارک مباد بر من روزی که در آن کار نیکی نیفزوده ام» (۶)و اگر خود را در تمام روز مشغول امور خیر بیند و از تحمل زحمت آسوده بیابد،این را مژده ای بداند و خداوند را شکر گوید که به او توفیق عطا کرده و وی را به راه راست رهنمون شده است.

اگر وضع او چنین نباشد چون شب جانشین روز است بر اوست که کوتاهیهای روز خود را در شب جبران کند،زیرا نیکیها بدیها را محو می کند و حق تعالی را شکرگزار باشد که به او تندرستی داده و طول عمر بخشیده تا به تدارک تقصیرات روز در شب مشغول شود،و به یاد آورد که روزگار عمر را پایانی است و خورشید عمر در آن افول می کند بی آنکه دیگر طلوعی داشته باشد،و در آن هنگام باب تدارک و پوزش بسته می شود.بنابراین عمر

۱- (۵۲) طه/۱۳۰...و اطراف روز حمد و تسبیح پروردگارت را به جا آور.

۲- (۵۳) نوح/۱۰:...از پروردگار خویش آمرزش بخواهید که او بسیار آمرزنده است.

۳- (۵۴) نصر/۴:...و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است.

۴- (۵۵) مؤمنون/۱۱۸:پروردگارا مرا ببخش و مشمول رحمتت قرار ده و تو بهترین رحم کنندگانی.

۵- (۵۶) اعراف/۱۵۵:...ما را بیامرز و بر ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی.

۶- (۵۷) نظیر این حدیث در جلد اول ص ۱۵ از طبرانی و ابن عبد البرّ نقل شده است.

آدمی جز همین روزهای معدود نیست که ناگزیر با گذشت ایام به پایان می رسد.

بیان اوراد شب و آنها پنج ورد است

اشاره

:

ورد اول:

(۱)هنگـامی که آفتاب غروب کرد بایـد نماز مغرب را به جا آورد،و سپس به احیای بین نماز مغرب و عشاء بپردازد.آخر وقت این ورد زمـان غـایب شـدن شـفق است یعنی حمره ای که بـا از میـان رفتن آن وقت نمـاز عشاء فرا می رسـد،و خداونـد به آن سوگنـد یاد کرده و فرموده است: فَلاٰ أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱)و نماز در این وقت همان ناشِئَةَ اللَّیْلِ (۲)است که در سوره مزّمّل آمـده است:زیرا آن نخستین ساعات شب و یکی از آناتی است که در قول خداوند متعال: وَ مِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ (۳)بدان شده است،و نمـاز در ایـن وقت نمـاز اوّابین یعنی تـوبه کننـدگان است،و در آیه: تَتَجـافی جُنُـوبُهُمْ عَنِ الْمَضـاجِعِ (۴)همین نماز اراده شـده است.روایت شـده که درباره این آیه از پیامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله)پرسـیدند فرمود:«نماز میان مغرب و عشاء است»سـپس فرمود«بر شما باد به نماز میان مغرب و عشاء که آن یاوه های روز را محو و پایان روزش را پاکیزه می کند». (۵)

عایشه روایت کرده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«افضل نمازها در نزد خداوند نماز مغرب است که آن را از مسـافر و مقیم ساقط نکرده است.نماز شب با آن آغاز و نماز روز با آن پایان می یابـد،هر کس نماز مغرب را بخوانـد و پس از آن دو رکعت نماز بجا آورد خداونـد دو کاخ در بهشت برایش بنا می کنـد»(راوی می گوید:نمی دانم از نقره یا از طلا)«و هر کس پس از آن چهار رکعت نماز گزارد خداوند گناهان بیست

۱- (۵۸) انشقاق/۱۶:سوگند به شفق.

۲- (۵۹) ناشئه اول شب است و ناشئه اللیل نخستین ساعات شب است.

۳- (۶۰) طه/۱۳۰:...و نیز در اثنای شب...تسبیح و حمد پروردگارت را به جا آور.

۴- (۶۱) سجده/۱۶:پهلوهایشان در دل شب از بسترها دور می شود(به پا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند.)

۵- (۶۲) مسـند الفردوس دیلمی از روایت اسـماعیل بن ابی زیاد شامی از اعمش،المغنی. جزری گفته است:در حـدیث سـلمان آمده که فرموده است:«بپرهیزید از بیهوده گویی های آغاز شب»و منظور بیدار ماندن قسـمت اول شب است که مانع برخاسـتن برای ادای نوافل می گردد.

سال»(یا فرمود)«چهل سال او را می آمرزد». (۱)

سعید بن جبیر از ثوبان نقل کرده که گفته است پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود:«هر کس میان نماز جماعت مغرب و عشاء در مسجد معتکف شود و جز نماز و قرآن سخنی نگوید حق است بر خدا که برای او در بهشت دو کاخ بنا کند که مسافت هر یک از آنها به اندازه صد سال راه باشد،و میان آن دو نهالها غرس کند به طوری که اگر همه مردم دنیا دور آن بگردند گنجایش خواهد داشت». (۲)

می گویم:غزالی در باب هشتم این کتاب این دو حدیث و اخبار دیگری را در فضیلت احیای میان نماز مغرب و عشاء ذکر کرده است،و ما از نقل بقیه آنچه در آنجا آورده است صرف نظر و دراین باره به ذکر چند حدیث از طریق خاصه(شیعه)بسنده می کنیم.

در الفقیه (۳)از امام باقر(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«شیطان لشکرهایش را در شب از هنگام غروب آفتاب تا ناپدید شدن شفق،و در روز از طلوع فجر تا دمیدن خورشید بسیج می کند،و گفت که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)می فرمود:در این دو موقع خدا را زیاد یاد کنید،و از شر شیطان و سپاه او به خدا پناه برید،و برای سلامت خردسالانتان در این دو وقت دعا کنید،زیرا این دو وقت اوقات غفلت است» از امام صادق(علیه السلام)روایت است«هر کس نماز مغرب را بگذارد سپس تعقیبات آن را بخواند و سخن نگوید تا آنگاه که دو رکعت نماز نافله به جا آورد نمازهایش در علیّین ثبت می شود،و اگر چهار رکعت گزارد برای او ثواب یک حجّ مقبول نوشته خواهد شد.» (۴)و نیز آن حضرت به حارث بن مغیره فرمود:«چهار رکعت نماز پس از فریضهٔ

۱- (۶۳) ابو الولید یونس بن عبید اللّه صفار در کتاب الصلاه،اوسط طبرانی بطور مختصر و با سند ضعیف،المغنی.

۲- (۶۴) ماخذ آن را نیافتم.

۳- (۶۵) همان ماخذ،ص ۱۳۳ کراهت خوابیدن پس از طلوع صبح.

۴- (۶۶) تهذیب شیخ طوسی،ج:،ص ۱۶۷،الفقیه صدوق،ص ۵۹.

مغرب را در سفر و حضر ترک مکن هر چند سواران در طلب تو باشند.» (۱)و نیز فرموده است:«در ساعت غفلت نافله به جا آورید هر چند دو رکعت سبک باشد زیرا این دو رکعت خانه کرامت»-و در خبر دیگری است«خانه سلامت-را که بهشت است برای تو وامی گذارد»و فرمود:«ساعت غفلت میان مغرب و عشای آخر است» (۲)در دو رکعت نخست حمد و توحید و در رکعت سوم اول سوره حدید را تا: وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ بخواند و در رکعت چهارم آخر سوره حشر را از: لَوْ أَنْزَلْنا قرائت کند،و این چهار رکعت نافله مغرب است.و اگر بخواهد دو رکعت نماز مستحبی دیگر بگزارد در رکعت نخست آیات: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً... تا المؤمنین،و در رکعت دوم وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ... تا فِي كِتابٍ مُبِينٍ را قرائت کند،سپس دستها را برای قنوت بگشاید و بگوید:اللّهم إنّی أسألك بمفاتح الغیب الّتی لا یعلمها الاّ انت ان تصلّی علی محمّد و آل محمد و ان تقضی حاجتی،اللّهم انت ولیّ نعمتی و القادر علی طلبتی،تعلم حاجتی و اسألك بحرمه محمد و اهل بیته علیه و علیهم السّلام لمّا قضیتها لی،و حاجتش را بخواهد.

سپس اگر بخواهد نماز وصیت را به جا آورد،و این نماز دو رکعت است،در رکعت نخست پس از حمد سیزده بار سورهٔ زلزال را بخواند،و در رکعت دوم پانزده بار سورهٔ توحید را قرائت کند.از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت شده است:«هر کس این نماز را گزارد او در بهشت کنار من خواهد بود و ثواب آن را کسی جز خدا نمی تواند بشمارد.» (۳)پس از آن هرگاه تا ناپدید شدن حمره وقت باقی مانده به اتمام تعقیبات بپردازد و گرنه به گزاردن فریضهٔ عشاء مبادرت کند،و اگر حمره پیش از آن که نوافل را به جا آورد همه یا

۱- (۶۷) کافی کلینی،ج ۳،ص ۴۴۶،تهذیب شیخ طوسی،ج ۱،ص ۱۳۴ و ۱۳۵ بدون(هر چند سواران تو را طلب کنند)و نیز تهذیب،ج ۱،ص ۱۶۷ تمامی آن را نقل کرده است.

۲- (۶۸) الفقیه،ص ۱۴۸،باب التنفل فی ساعه الغفله.

۳- (۶۹) مصباح المتهجد ص ۷۶.

پاره ای از آن ناپدید شده پس از گزاردن نماز عشاء قضای آنها را به جا آورد،زیرا مقدم داشتن نماز واجب پس از فرا رسیدن وقت فضیلت آن بر هر چیز دیگر سزاوارتر است.

ورد دوم:

(۱)این ورد با دخول وقت نماز عشاء شروع می شود و تا حد خفتن مردم ادامه دارد،و این آغاز شدت تاریکی است.خداوند به این وقت سوگند یاد کرده و فرموده است: وَ اللَّیْلِ وَ ما وَسَقَ ، (۱)یعنی قسم به شب و آنچه از تاریکی خود فراهم می آورد.

می گویم:ترتیب ورد مذکور این است که نخست نماز واجب را با تمام آداب ظاهری و باطنی آن به جماعت برگزار کرده و قنوت آن را طولانی کند،چه وقت وسعت دارد مگر آن که این امر سبب زحمت مأمومین گردد.هنگامی که از نماز فراغت یافت به خواندن تعقیباتی که مشترک میان همهٔ نمازهای پنجگانه است و تعقیباتی که مشترک میان نماز صبح و عصر است و سپس به آنچه اختصاص به نماز عشاء دارد بپردازد،و همه این ها در محل خود ذکر شده است،و از جمله آنهاست:اللّهم بحقّ محمّد و آل محمد لا تؤمّنا مکرک و لا تنسنا ذکرک،و لا تکشف عنّا سترک،و لا تحرمنا فضلک، و لا تحلّ علینا غضبک،و لا تباعدنا من جوارک،و لا تنقصنا من رحمتک،و لا تنزع عنّا برکاتک،و لا تمنعنا عافیتک،و اصلح لنا ما اعطیتنا،و زدنا من فضلک المبارک الطیّب الحسن الجمیل،و لاـ تغیّر ما بنا من نعمتک،و لا تؤیسنا من روحک،و لا تهنا بعد کرامتک و لا تضلّنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه انّک انت الوهّاب.

و نیز از جمله آنهاست این دعا که برای طلب روزی است:اللّهم انّه لیس لی علم بموضع رزقی و انا أطلبه بخطرات تخطر علی قلبی،فاجول فی طلبه البلدان و انا فیما اطلب کالحیران،لا ادری فی سهل هو ام فی ارض حزن ام فی سماء ام فی برّ أم فی بحر،و علی یدی من،قبل من،و قد علمت انّ علمه عندک و اسبابه بیدک، و انت الّذی تقسمه بلطفک و تسبّبه برحمتک،اللّهم فصّل علی محمد و آل محمد و اجعل یا ربّ رزقک لی واسعا و مطلبه سهلا و مأخذه قریبا،و لا تعذّبنی بطلب

۱- (۷۰) انشقاق/۱۷:و سوگند به شب و آنچه را جمع آوری می کند.

ما لم تقدّر لی فیه رزقا فانّك غنیّ عن عذابی و انا فقیر الی رحمتك فصلّ علی محمّد و آل محمّد،و جد علی عبدك بفضلك انّک ذو فضل عظیم،و تعقیبات خود را طولانی کند به شرط آن که توجه و رغبت داشته باشد.سپس با تضرع و فروتنی دو سجدهٔ شکر طولانی به جا آورد،پس از آن دو رکعت نماز وتیره را نشسته بگزارد.در رکعت نخست آن پس از حمد سورهٔ واقعه یا ملك و در رکعت دوم سوره توحید را بخواند و پس از فراغ از آن هر اندازه بخواهد دعا کند و پس از آن باز گردد.

در این ورد یا در این وقت از نظر اهل بیت(علیه السلام)هیچ نمازی جز آنچه ذکر کردیم تشریع و تعیین نشده و آنچه را غزّالی ذکر کرده اعم از نمازهای پیش از عشاء و بعد از آن و مقدم داشتن نماز شب و وتر در اول شب از اختراعات و بدعتهای اهل تسنن است.

الفقیه (1)از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) چیزی از روز را صرف خواندن نماز نمی کرد تا آنگاه که ظهر می شد.در این هنگام آن حضرت هشت رکعت نماز می گزاشت و این نماز اوّابین یا توبه کنندگان است،چه در این ساعت درهای آسمان گشوده می شود و دعا مستجاب می گردد.و بادها وزیدن می گیرد، و خداوند به آفریدگانش نظر می کند.چون سایه یک ذراع برمی گشت آن حضرت چهار رکعت نماز ظهر را به جا می آورد.و پس از نماز ظهر دو رکعت نماز می خواند و بعد از آن دو رکعت آخر را به جا می آورد سپس هنگامی که سایه یک ذراع برمی گشت، چهار رکعت نماز عصر را می گزارد،و دیگر نماز نمی خواند تا آنگاه که خورشید غروب می کرد.در این هنگام سه رکعت نماز مغرب را به جا می آورد،و پس از آن چهار رکعت نماز نافله می خواند،و دیگر نماز نمی گزاشت تا شفق ناپدید می شد.پس از ناپدید شدن شفق نماز عشاء را به جا می آورد،سپس در بستر خود قرار می گرفت و نماز نمی خواند تا آنگاه که نیمه ای از شب می گذشت.در این هنگام هشت رکعت نماز به جا می آورد،و در ربع آخر شب سه رکعت نماز شفع و وتر را می خواند،در آنها فاتحه الکتاب و قل هو اللّه

۱- (۷۱) همان ماخذ،ص ۶۱،باب نماز پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)تا آنگاه که از این دنیا رفت.

احد را قرائت می فرمود،و با ذکر سلام و سخن گفتن و دستور دادن به چیزی که احتیاج داشت میان نماز شفع و وتر فاصله می داد.پس از گزاردن نماز شفع از مصلای خود خارج نمی شد تا نماز وتر را می گزاشت،و در آن پیش از رکوع قنوت می خواند،سپس سلام می داد،و دو رکعت نماز فجر را اندکی پیش از آن و یا به هنگام طلوع آن و یا پس از آن به جا می آورد.سپس نماز صبح را که همان فجر است می خواند و این در زمانی بود که فجر صادق دمیده و افق به خوبی روشن شده بود.نمازهای پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)تا زمانی که از دنیا رفت همینها بوده است.» در کافی و تهذیب (۱)به سند موثّق از امام صادق(علیه السلام)روایتی که نزدیک به مضمون روایت فوق است نقل شده جز این که پس از نماز ظهر هشت رکعت نماز ذکر شده و در آخر آمده است که عرض کردم:قربانت شوم،اگر توانایی نماز بیشتری داشته باشم خداوند مرا به سبب خواندن نماز زیاد عذاب خواهد کرد؟فرمود:«نه لیکن به سبب ترک سنّت عذاب می کند»مراد این است که سنّت اکتفا بر همین مقدار است،زیرا پیامبر(صلی الله علیه و آله)بیشتر از این نماز نخوانده است.و کسی که بر آن چیزی بیفزاید اگر به خاطر عمل به حدیث:الصّلاه خیر موضوع است عمل او درست و مأجور می باشد و اگر آن را سنّت بداند و وظیفه ای قرار دهد بدعت پدید آورده و به همین سبب مستحقّ عذاب می باشد،و مانند کسانی است که نماز چاشتگاه می خوانند،و نماز شب را در اول شب مقدّم می دارند و آن را دو بار به جا می آورند بی آن که یکی از آنها قضا باشد.

در کافی (۲)به سند حسن از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)دو برابر نمازهای واجب نافله می خواند و دو برابر روزه واجب روزه می گرفت».

و نیز در همان کتاب از آن حضرت روایت است:«از آن بزرگوار درباره آنچه در

۱- (۷۲) کافی،ج ۳،ص ۴۴۳،شماره ۵،تهذیب،ج ۱،ص ۱۳۴.

۲- (۷۳) همان ماخذ،ج ۲،ص ۴۴۳،شماره ۳ و ۴ و ۶.

نمازهای مستحب افضل است پرسش شد فرمود:کامل به جا آوردن پنجاه(رکعت) است» (۱)(دو رکعت نماز وتیره عشاء که نشسته خوانده می شود یک رکعت به حساب می آید-م).

و نیز در کتاب مذکور به سند حسن از آن حضرت روایت شده که از آن بزرگوار پرسیدند آیا پیش از نماز عشاء آخر و پس از آن چیزی مقرر شده فرمود:«نه جز این که من پس از نماز عشاء دو رکعت نماز می گزارم و آن را از نماز شب به حساب نمی آورم» (۲)

ورد سوم:

اشاره

(۱)و آن عبارت از خواب است و خواب اگر از جملهٔ اوراد شمرده شود باکی نیست،چه اگر آداب آن مراعات شود از عبادات محسوب می گردد.در اخبار آمده است:

«چون بنده با طهارت و ذکر خدا بخوابد تا آنگاه که بیدار شود نمازگزار نوشته می شود،و فرشته ای در درون جامه او داخل می شود که اگر در خواب بجنبد و ذکر خدا بگوید فرشته برایش دعا و طلب آمرزش می کند. (۳)

و نیز در خبر آمده که:«هرگاه انسان با طهارت بخوابد روح او به عرش برده می شود». (۴)این امر در مورد عوام است پس نسبت به دانشمندان و صاحبان دلهای پاک امر چگونه خواهد بود؟همانهایی که در خواب اسرار بر آنها مکشوف می شود،از این رو پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«خواب عالم عبادت و نفس او تسبیح است». (۵)

آداب خواب ده چیز است

۱-وضو و مسواک.

(۲)پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«چون بنده با طهارت بخوابد روح او به عرش برده می شود،و خوابش رؤیای صادق است،و اگر بی طهارت بخوابد

۱- (۷۴) همان ماخذ،ج ۲،ص ۴۴۳،شماره ۳ و ۴ و ۶.

۲- (۷۵) همان ماخذ،ج ۲،ص ۴۴۳،شماره ۳ و ۴ و ۶.

۳- (۷۶) ابن حبان از کلام ابن عمر،الاوسط طبرانی با سندی حسن،مجمع الزوائد،ج ۱۰،ص ۱۲۸

۴- (۷۷) الزهد ابن المبارک،الاوسط طبرانی از حدیث علی(علیه السلام)؛المغنی.

۵- (۷۸) این حدیث در کتاب روزه آورده شده است.

روح او از رسیدن به آن ناتوان می شود،و خوابهایش شوریده بوده و صادق نمی باشد».و مراد از طهارت پاکیزگی ظاهر و باطن است چه در بالا رفتن پرده های غیب طهارت باطن مؤثر است.

می گویم:در الفقیه (۱)آمده که امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«کسی که وضو بسازد و پس از آن در بستر خواب قرار گیرد در حالی که به خواب رفته بسترش مسجد اوست.

و اگر به یادش آید که بی وضوست بر جامه اش و هر چه موجود باشد تیمّم کند.وی مادام که در یاد خداست در نماز می باشد.»

۲-مسواک و آب وضو را در کنار خود آماده بدارد

(۱)و نیت او این باشد که چون بیدار شود برای عبادت برخیزد،و هر زمان بیدار شود مسواک کند،برخی از پیشینیان صالح به همین گونه عمل می کردند.از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)نقل شده که در شب هر چند بار که به خواب می رفت و بیدار می شد مسواک می کرد. (۲)

می گویم:کافی به سند حسن از حلبی روایت کرده که امام صادق(علیه السلام)فرموده است:

«هنگامی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)نمازهای عشای آخر را به جا می آورد دستور می داد آب وضو و مسواکش را حاضر کنند و سرپوشیده در کنارش بگذارند.پس از آن به قدری که خدا می خواست می خوابید و سپس برمی خاست و مسواک می کرد و وضو می گرفت و چهار رکعت نماز می خواند.پس از آن می خوابید و بعد برمی خاست و مسواک می کرد و وضو می گرفت و چهار رکعت نماز می خواند.سپس می خوابید تا آنگاه که صبح می دمید.

در این هنگام برمی خاست و نماز شفع و وتر و سپس دو رکعت نماز صبح را به جا می آورد».پس از این امام صادق(علیه السلام)فرمود:«لقد کان لکم فی رسول اللّه اسوه حسنه»عرض کردم:چه موقع برمی خاست؟فرمود:«پس از ثلث شب.» (۳)در صحیحه معاویه بن وهب از امام صادق(علیه السلام)آنچه به روایت مذکور نزدیک

۱- (۷۹) همان ماخذ،ص ۱۲۳،باب ما یقول الرجل اذا اوی الی فراشه.

۲- (۸۰) السنن الکبری بیهقی،ج ۱،ص ۳۸ و ۳۹.

۳- (۸۱) همان مأخذ،ج ۳،ص ۴۴۵،شماره ۱۳.

است آمده و در آن اضافه شده است:«چون پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)از خواب برمی خاست به اطراف آسمان می نگریست،سپس آیات آل عمران را تلاوت می فرمود: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ... سپس مسواک می کرد و وضو می گرفت.پس از آن رهسپار مسجد می شد،چهار رکعت نماز به جا می آورد،و طول رکوع او به اندازه قرائتش و طول سجودش به قدر رکوعش بود،و رکوع می کرد تا آن حد که گفته می شد:چه وقت سرش را بلند می کند،و سجده می کرد تا آن اندازه که می گفتند:کی سرش را برمی دارد،پس از آن به بستر خواب برمی گشت و به قدری که خدا می خواست می خوابید،سپس بیدار می شد و می نشست و همان آیات را می خواند و به اطراف آسمان می نگریست...»و حدیث به همین گونه ادامه داده شده است. (۱)

غزالی می گوید:پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«هر کس به بستر خواب رود و نیت کند که چون بیدار شود نماز شب به جا آورد و لیکن بر اثر غلبه خواب تا صبح بیدار نشود آنچه نیت کرده است در نامه عملش نوشته می شود و خوابش از سوی خداوند به او صدقه است» (۲)

۳-کسی که وصیتی دارد باید نخوابد جز آن که وصیتش نوشته شده و در نزد او

باشد

(۱) زیرا از این که در خواب جانش گرفته شود ایمن نیست.گفته اند:هر کس بی وصیت بمیرد در برزخ تا فرا رسیدن روز قیامت به او اجازۀ سخن گفتن داده نمی شود.مردگان یکدیگر را دیدار می کنند و با هم سخن می گویند در حالی که او خاموش است،آنان به یکدیگر می گویند:این بیچاره بدون وصیت مرده است.وصیّت مستحبّ است زیرا بیم مرگ ناگهانی وجود دارد،و مرگ ناگهانی تخفیفی است جز برای کسی که به سبب گران باری او از مظالم آماده مرگ نباشد.

می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)کافی از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده که

۱- (۸۲) تهذیب،ج ۱،ص ۲۳۱ در ضمن حدیث دیگر.

۲- (۸۳) سنن نسائی،ج ۳،ص ۲۷۵،ابن ماجه،شماره ۱۳۴۴.

فرموده است:«وصیت حقی بر هر مسلمان است.» (۱)و نیز از آن حضرت روایت شده که پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرموده است:کسی که در هنگام مرگ خوب وصیت نکند در مروت و خرد او نقصانی است. (۲)

۴-به هنگامی که می خوابد از هر گناهی توبه کند،

(۱)دلش از بدخواهی نسبت به هر مسلمانی پاک باشد،اندیشه ستم به کسی را در سر نداشته باشد،تصمیم نگیرد که چون از خواب بیدار گردد معصیتی را مرتکب شود.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:

هر کس در بستر خوابش قرار گیرد در حالی که قصد ستم به کسی را نداشته باشد و به هیچ کس حسادت نورزد همهٔ گناهانش آمرزیده می شود». (۳)

۵-از بستر نرم استفاده نکند،

(۲)بلکه آن را ترک و یا میانه روی اختیار کند،برخی از پیشینیان صالح از گستردن بستر و اصلاح آن کراهت داشتند و آن را برای خواب تکلّف می شمردند.اهل صفه میان خود و زمین حایلی قرار نمی دادند و می گفتند:از خاک آفریده شده ایم و بدان باز خواهیم گشت،و معتقد بودند که این روش دل آنها را نرم تر می کند و برای تواضع نفس آنها سزاوارتر است.هر کس نمی تواند نفس خود را بدین روش وادارد باید میانه روی را اختیار کند.

۶-تا خواب غلبه نکند نخوابد،

(۳)و برای آن که بخوابد خود را به زحمت نیندازد جز این که قصد او از خواب نیرو گرفتن برای برخاستن در آخر شب باشد.پیشینیان صالح خوابشان بر اثر غلبه،و خوراکشان به سبب نیاز و گفتارشان بر حسب ضرورت بود،از این رو در قرآن توصیف شده اند به این که اندکی از شب را می خوابیدند.لیکن اگر خواب بر او غلبه کند و او را از نماز و ذکر بازدارد به طوری که نداند چه می گوید باید بخوابد تا حالتی پیدا کند که آنچه را می گوید تعقل کند.ابن عباس خوابیدن نشسته را مکروه می داشت.

۱- (۸۴) همان ماخذ،ج ۷،ص ۳،شماره ۴.

۲- (۸۵) الفقیه،باب ۷۹،ص ۵۲۱.

۳- (۸۶) ابن عساکر از انس و سند او ضعیف است،الجامع الصغیر،ابن ابی الدنیا در کتاب الفقیه.

در خبر آمده است که در شب خود را به زحمت نیفکنید.به پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) عرض کردند فلان زن شبها پیوسته نماز می گزارد،و هنگامی که خواب بر او غلبه می کند به ریسمانی می آویزد،پیامبر(صلی الله علیه و آله)از این عمل نهی فرمود. (۱)

و نیز پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود:«هر یک از شما در شب به اندازه ای که او را میسر است نماز گزارد،و هنگامی که خواب بر او چیره شود بخوابد.» (۲)و نیز فرمود:«عمل را به اندازه ای که طاقت دارید انجام دهید،چه خداوند دادن ثواب را ترک نمی کند تا آنگاه که شما ملول شوید» (۳)و نیز فرمود:«بهترین این دین آسان ترین آن است» (۴)به آن حضرت عرض شد:

فلانی نماز می خواند و نمی خوابد،روزه می گیرد و افطار نمی کند،فرمود:«لیکن من نماز می گزارم و می خوابم،روزه می گیرم و افطار می کنم،این سنت من است هر کس ازآن رو گرداند از من نیست.» (۵)و نیز فرمود:«این دین را بر خود سخت نگیرید،چه آن استوار است.هر که آن را بر خود سخت گیرد بر او غلبه خواهد کرد،پس عبادت خداوند را مبغوض خود مگردان». (۶)

۷-روبه قبله بخوابد،

(۱)و روبه قبله خوابیدن دو گونه است:یکی آن که مانند محتضر بر پشت بخوابد به طوری که صورت و کفهای پایش به سوی قبله باشد،دوم مانند روبه قبله بودن مرده در لحد به این گونه که بر جنب راست بخوابد به طوری که رو و مقدم

۱- (۸۷) السنن الکبری بیهقی،ج ۳،ص ۱۸،صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۸۹.

۲- (۸۸) صحیح مسلم،نظیر آن،ج ۲،ص ۱۸۹.

۳- (۸۹) صحیح بخاری،ج ۲،ص ۶۵،صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۸۸،السنن الکبری بیهقی،ج ۳،ص ۱۷، مسند ابی عوانه،ج ۲،ص ۲۸۹.

۴- (۹۰) مسند طیالسی از حدیث محجن بن ادرع،ص ۱۸۳.

۵- (۹۱) الکبیر طیرانی و در سلسله راویان آن بشر بن نمیر می باشد که ضعیف است،مجمع الزوائد،ج ۲، ص ۲۵۹.

۶- (۹۲) السنن الکبری بیهقی،ج ۳،ص ۱۹ با الفاظ دیگری،صحیح بخاری نظیر آن،کافی،ج ۲،ص ۸۷ مانند آنچه در السنن الکبری آمده است.

بدنش به سوی قبله باشد.

می گویم:کافی به سند صحیح از احمد بن اسحاق روایت کرده که گفته است:به ابی محمد یعنی امام حسن عسکری(علیه السلام)عرض کردم:فدایت شوم،مرا اندوهی در دل است خواستم دراین باره از پدرت بپرسم موفق نشدم،امام(علیه السلام)فرمود:«آن چیست؟»عرض کردم:از پدرانت برای ما روایت شده است که پیامبران(علیه السلام)بر قفا،مؤمنان بر دست راست،منافقان بر دست چپ و شیاطین بر صورتشان می خوابند.آن حضرت فرمود:

«همین طور است»؛عرض کردم:ای آقای من!من کوشش می کنم که بر دست راستم بخوابم لیکن نمی توانم و خوابم نمی آید،امام(علیه السلام)لحظه ای خاموش ماند و سپس فرمود:

«ای احمد نزدیک بیا»،نزدیک رفتم،فرمود:«دستت را درون جامه ات کن»،چنین کردم،آن حضرت دستش را از درون جامه اش بیرون آورد،و سه بار دست راست خود را بر پهلوی چپ من،و دست چپش را بر پهلوی راست من کشید.احمد می گوید:از آن زمان که آن حضرت این رفتار را با من فرمود دیگر نمی توانم بر سمت چپم بخوابم و بر پهلوی چپ اصلا خوابم نمی برد. (۱)

چنان که از صحیحه محمد بن مسلم (۲)برمی آید شایسته است دست راست زیر سر گذاشته شود.وی گفته است:ابو جعفر امام باقر(علیه السلام)به من فرمود:«چون انسان دست راست را زیر سر بگذارد بگوید:بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اللّهم انّی أسلمت نفسی الیك...»تا آخر دعا (۳)که در اواخر کتاب دعوات ذکر شده است.

۸-دعا به هنگام خوابیدن

(۱)می گویم:این دعا پیش از این ذکر شده است.در کافی از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت

۱- (۹۳) کافی،ج ۱،ص ۵۱۳،ضمن حدیث شماره ۲۷.

۲- (۹۴) الفقیه،ص ۱۲۳،باب:ما یقول الرجل اذا أوی الی فراشه؛بخاری؛مسلم؛احمد،ج ۴،ص ۲۸۵ از براء بن عازب.

۳- (۹۵) بقیه دعا این است:و وجّهت وجهی الیك و فوّضت امری الیك،و الجات ظهری الیك و توكّلت علیك رهبه منك و رغبه الیک لا ملجا و لا منجی منک الاّ الیک،آمنت بكتابك الّذی انزلت و برسولك الّذی ارسلت»سپس تسبیح حضرت زهرا(علیه السلام)را بخواند.

شـده:«هر کس این آیه را بخواند: قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكَمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكَمْ إِلهٌ واحِدٌ،فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً (۱)، نوری به سـمت مسـجد الحرام برایش می تابد و در میان این نور فرشتگانی هستند که برایش طلب آمرزش می کنند.» (۲)و نیز در کافی از امام صادق(علیه السلام)روایت شده است:«هیچ بنده ای به هنگام خوابیدن آخر سورهٔ کهف را نمی خوانـد جز این که در هر سـاعتی که بخواهـد بیـدار می شود.» (۳)و این امر از رازهای شـگفت انگیز آزموده شده ای است که شکی در آن نیست،و نیز باید آیه الکرسی و خواتیم بقره،تکاثر،جحد و توحید را بخواند چنان که در اخبار معتبر وارد شده است.

۹-باید به هنگام خوابیدن به یاد آورد که خواب نوعی مردن و بیداری نوعی بعث

و رستاخیز است.

(۱)خداونـد متعـال فرموده است:« اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ... »و در این آیه خواب را وفات نامیـده است،زیرا همان گونه که شـخص بیـدار چیزهایی را مشاهده می کند که تناسبی با احوال او در خواب ندارد،کسـی که در قیامت برانگیخته می شود نیز چیزهایی را می بیند که هرگز به دل او خطور نکرده و با حس آنها را نیافته و ندیده است.

خواب در میان زنـدگی و مرگ ماننـد برزخ در میان دنیا و آخرت است.لقمان به فرزندش گفت:ای پسـرک من اگر در مرگ شـک داری مخواب،چه همان گونه که می خوابی می میری،و اگر در قیامت شک داری بیـدار مشو،زیرا همان طوری که پس از خواب بیـدار می شوی پس از مرگ برانگیخته خواهی شد.کعب الاحبار گفته است:هنگامی که می خوابی بر جانب راسـت خود بخواب و رویت را به قبله کن که خوابیدن مردن است.

۱- (۹۶) کهف/۱۱۰:بگو من فقط بشری هستم مانند شما که به من وحی می شود معبود شما تنها یکی است،پس هر کس امید لقای پروردگارش را دارد،باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک بکند.

۲- (۹۷) الفقیه صدوق،ص ۱۲۴،تهذیب شیخ طوسی،ج ۱،ص ۱۸۵.

۳- (۹۸) کافی،ج ۲،ص ۵۴۰.

عایشه گفته است:پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به هنگام خواب در حالی که گونه اش را بر دست خود می نهاد و می انگاشت که همین شب وفات خواهد کرد آخرین چیزی که می گفت این بود:اللّهم ربّ السّماوات السّبع...تا آخر دعا (۱).شایسته است بنده در وقت خواب دلش را وارسی کند که با چه وضعی به خواب می رود و چه چیزی بر دل او غلبه دارد.آیا آن محبت خدا و شوق لقای اوست یا محبت دنیاست؟و باید به یقین بداند که بر حالتی که بر او غالب است خواهد مرد،و بر آن حالت که مرده است محشور خواهد شد،و هر انسان با کسی و یا با چیزی محشور می شود که محبوب اوست.

۱۰-دیگر دعا به هنگام بیدار شدن از خواب است،

(۱)در بیداریها و در حالی که از این پهلو به پهلوی دیگر می غلطد چنانچه بیدار شود آنچه را پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده است بگوید:لا إله الاّ اللّه الواحد القهّار ربّ السّماوات و الارض و ما بینهما العزیز الغفّار (۲)..و باید بکوشد آخرین چیزی که به هنگام خوابیدن بر زبان جاری می کند ذکر خداوند متعال باشد.همچنین نخستین چیزی که پس از بیداری بر زبان می آورد ذکر او باشد و این نشانهٔ محبت است،و آنچه در این دو حال ملازم دل است چیزی است که بر آن غلبه دارد،لذا باید دل خود را بدان بیازماید،چه آن علامتی است که پرده از باطن دل برمی دارد،و استحباب این اذکار برای این است که دل را به سوی ذکر خدا بکشاند.

هنگامی که بیدار می شود و می خواهد از بستر خواب برخیزد بگوید:الحمد للّه الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور (۳)...تا آخر دعاهای وقت بیداری که پیش از این ذکر کرده ایم.

می گویم:سزاوار است به محض این که از خواب برمی خیزد سجده شکر به جا آورد سپس دعای مذکور را بخواند،چه روایت شده است که پیامبر(صلی الله علیه و آله)چون از خواب بیدار

۱- (۹۹) مجمع الزوائد،ج ۱۰،ص ۱۲۱ با اندکی اختلاف.

۲- (۱۰۰) ابن السنی فی عمل الیوم و اللیله،ص ۲۰۴.

۳- (۱۰۱) سنن ابی داود،ج ۲،ص ۶۰۷،ابن السنی فی عمل الیوم و اللیله،ص ۴.

می شد سجده می کرد. (۱)

در تهذیب از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام) دربارۀ قول خداوند متعال: کانُوا قَلِیلاً مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ آمده که فرموده است:«این قوم می خوابیدند،و چون هر کدام از پهلویی به پهلوی دیگر می شدند می گفتند:الحمد للّه و لا إله الاّ اللّه و اللّه اکبر» (۲)

ورد چهارم:

(۱)این ورد با گذشت نیمه اول شب آغاز می شود و تا سد سی از شب باقی مانده ادامه دارد.در طی همین وقت است که بنده برای تهجّد(نماز شب) برمی خیزد،و واژۀ تهجّد اختصاص به اعمالی دارد که پس از هجود و هجوع که به معنای خواب است گزارده می شود.وقت این ورد در وسط شب است و شبیه به وردی است که از ظهر به بعد آغاز می شود،و ظهر وسط روز است.خداوند به این وقت سوگند یاد کرده و فرموده است؛ وَ اللَّیْلِ إِذا سَجی (۳)،یعنی هنگامی که شب آرام گیرد،و سکون و آرامش شب در همین وقت است،زیرا هر چشمی در این وقت در خواب است (۴)جز خداوند حیّ قیّوم که او را خواب و چرت فرا نمی گیرد.گفته شده:اذا سجی به معنای امتدّ و طال می باشد،یعنی هنگامی که امتداد یابد و طولانی شود،و برخی آن را به معنای اذا أظلم تفسیر کرده اند،از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)پرسیدند:کدام ساعت شب دعا مسموع تر است،فرمود:«نیمه شب» (۵)،داود پیامبر(صلی الله علیه و آله)عرض کرد:خداوندا من دوست دارم تو را عبادت کنم،کدام وقت افضل است؟خداوند به او وحی فرمود:ای داود!در آغاز شب و آخر آن برای عبادت برنخیز،زیرا آن که در آغاز شب برمی خیزد در آخر آن می خوابد،و آن که در آخر آن برمی خیزد در اول آن برنخواهدخاست لیکن در وسط شب برخیز تا تو را با من و مرا با تو خلوت باشد،و حاجتهای خود را بر من عرضه بدار.

ص:۵۰۶

۱- (۱۰۲) در جلد اول گفته شد.

۲- (۱۰۳) همان ماخذ،ج ۱،ص ۲۳۱،آیه در سوره ذاریات/۱۷:آنها کمی از شبها را می خوابیدند.

۳- (۱۰۴) ضحی/۳:و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد.

۴- (۱۰۵) یعنی در شهر و اطراف ما چشمی نمانده جز این که در خواب باشد و گرنه شب و روز برای هر قومی نسبی است زیرا پیوسته بر قومی غروب و بر دیگران طلوع می کند.

۵- (۱۰۶) سنن بیهقی،ج ۳،ص ۴،از حدیث عمرو بن عنبسه.

از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)پرسیدند کدام جزء شب افضل است؟فرمود:«نیمه باقیمانده شب» (۱)و دربارهٔ آخر شب اخباری وارد است که در آن عرش به اهتزاز درمی آید،و بادها از بهشت عدن می وزد،و خداوند جبار به آسمان دنیا نزول می کند (۲)،و امثال این ها.

ترتیب این ورد آن است که پس از فراغت از خواندن دعاهای موقع بیدار شدن،با رعایت سنتها و آداب و ادعیه ای که پیش از این ذکر شده وضو بگیرد،سپس رو به سوی نمازگاه خود آورد،و رو را به قبله کند و بگوید...

می گویم:ما اذکار و ادعیه و اوقات و نمازها را بر طبق طریقهٔ اهل بیت(علیه السلام)ذکر می کنیم:

در کافی به سند حسن از امام باقر(علیه السلام)روایت است که فرمود:«هنگامی که شب به پاخیزی به آفاق آسمان نظر کن و بگو:اللّهم انّه لا یواری عنک لیل ساج و لا سماء ذات ابراج،و لا أرض ذات مهاد،و لا ظلمات بعضها فوق بعض،و لا بحر لجیّ تدلج بین یدی المدلج من خلقک،تعلم خائنه الاعین و ما تخفی الصّدور،غارت النّجوم نامت العیون و انت الحیّ القیّوم لا تأخذک سنه و لا نوم،سبحان اللّه ربّ العالمین و اله المسلمین و الحمد للّه ربّ العالمین،سپس آیات پنج گانهٔ آل عمران را قرائت کن:

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ ...تا إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ. (۳)

سزاوار است همان گونه که در روایت حلبی و ابن وهب آمده در مسواک کردن، خوابیدن،برخاستن،نظر کردن به آسمان و جز این ها به پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)تأسی جوید.

در روایت صحیح از امام صادق(علیه السلام)آمده که فرموده است:«در شب ساعتی است که اگر بنده مسلمان آن را درک کند،و در آن به نماز و دعا پردازد،دعای او در همهٔ شبها مستجاب می شود.»عرض شد:آن کدام ساعت شب است؟فرمود:«هنگامی که نیمی از

۱- (۱۰۷) مسند احمد،ج ۵،ص ۱۷۸ از حدیث ابی ذر،ج ۴،ص ۱۱۱ و نظیر آن در کافی است.
۲- (۱۰۸) پیش از این ذکر و گفته شد که این خبر تحریف شده و مؤلف دراین باره سخنانی گفته است.
۳- (۱۰۹) همان ماخذ،ج ۳،ص ۴۴۵،در حدیث شماره ۱۲،الفقیه،ص ۱۲۷،نظیر آن.

شب بگذرد تا آنگاه که ثلثی از آن باقی بماند»،و نیز در روایت صحیح دیگری است:

«هرگاه نیمی از شب بگذرد در سدس اول از نیمه دوم»،و در سومین روایت آمده:

«ما بین نیمه شب تا ثلث باقیمانده» (۱)این ساعت از شب را اگر چه سنیان هم روایت کرده اند لیکن همان گونه که خود اعتراف کرده اند نسبت به آن شناسایی ندارند،و ما خدا را شکر می کنیم که با شناختی که اهل بیت(علیه السلام)به ما داده اند آن را می شناسیم.خداوند ما را به ادراک آن موفق گرداند.

هنگامی که وضو گرفت و خود را خوش بو ساخت روبه قبله بنشیند و با دعای امام زین العابدین(علیه السلام)که آن را در نیمه های شب می خوانده است دعا کند،و آن دعا این است:إلهی غارت نجوم سمائک،و نامت عیون انامک،و هدأت اصوات عبادک و انعامک،و غلقت الملوک علیها ابوابها،و طاف علیها حرّاسها،و احتجبوا عمّن یسألهم حاجه،او ینتجع منهم فائده،و انت یا الهی حی قیّوم،لا تأخذک سنه و لا نوم،و لا یشغلک شیء عن شیء،ابواب سمائک لمن دعاک مفتّحات،و خزائنک غیر مغلّقات،و ابواب رحمتک غیر محجوبات،و فوائدک لمن سألکها غیر محظورات،بل هی مبذولات.الهی انت الکریم الّذی لا تردّ سائلا ـ من المؤمنین سالک،و لا ـ تحتجب عن احد منهم ارادک.لا و عزّتک و جلالک لا تختزل حوائجهم دونک و لا یقضیها احد غیرک.اللّهم و قد تری وقوفی و ذلّ مقامی بین یدیک و تعلم سریرتی و تطّلع علی ما فی قلبی،و ما تصلح به أمر آخرتی و دنیای.

اللّهم إن ذکرت الموت و هول المطّلع و الوقوف بین یدیک نغصّنی مطعمی و مشربی و أغصّنی بریقی و أقلقنی عن وسادی و منعنی رقادی،کیف ینام من یخاف ملک الموت فی طوارق اللّیل و طوارق النّهار.بل کیف ینام العاقل و ملک الموت لا ینام باللّیل و لا بالنّهار و یطلب روحه بالبیات و فی آناء الساعات.

آن حضرت پس از این دعا به سجده می رفت،گونه خود را به خاک می چسباند

۱- (۱۱۰) کافی،ج ۳،ص ۴۴۷،تهذیب،ج ۱،ص ۱۶۸.

و می گفت:«اسالک الرّوح و الرّاحه عند الموت و العفو عنّی حین القاک» (۱)سپس نماز شب را آغاز کند.در رکعت نخست تکبیرات هفتگانه و دعاهای آنها را بخواند،و در این رکعت سوره توحید را یک یا سی بار قرائت کند،در رکعت دوم سوره جحد،و در شش رکعت باقیمانده به اندازه ای که وقت اقتضا کند از سور طوال بخواند،و اگر وقت تنگ باشد به سوره حمد بسنده کند،و اگر وقت مجال خواندن همهٔ نمازهای شب را ندهد به سه رکعت شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر اکتفا و بقیه را قضا کند،و در هر دو رکعت قنوت به جا آورد،و در آنها از دعاهای ماثور آنچه خواهد بخواند.

از پیامبر(صلی الله علیه و آله)روایت شده که فرموده است:«آن که در سرای دنیا قنوتش طولانی تر است در روز قیامت آسایش او بیشتر خواهد بود» (۲)،و باید میان هر دو رکعت و یک رکعت اخیر وتر با گفتن سلام فاصله دهد،سزاوارتر این است که بعد از هر سلام دعا و ذکری بخواند تا استراحت کند و بر نشاط او برای ادامه نماز افزوده گردد،و بگوید:

اللّهم انّی اسالک و لم یسال مثلک انت موضع مسأله السائلین و منتهی رغبه الراغبین ادعوک و لم یدع مثلک و ارغب الیک و لم یرغب الی مثلک،انت مجیب دعوه المضطرّین و ارحم الراحمین،أسألک بافضل المسائل و انجحها و اعظمها یا اللّه یا رحمان یا رحیم و باسمائک الحسنی و امثالک العلیا و نعمک الّتی لا تحصی و باکرم اسمائک و احبّها الیک و اقربها منک وسیله و اشرفها عندک منزله و اجزلها لدیک ثوابا و اسرعها فی الامور اجابه،و باسمک المکنون الاکبر الاعزّ الاجلّ الاعظم الاکرم الّذی تحبّه و تهواه و ترضی به عمّن دعاک و استجبت له دعاءه و حقّ علیک أن لا تردّ سائلک،و بکلّ اسم هو لک فی التوراه و الانجیل و الزّبور و الفرقان العظیم،و بکلّ اسم دعاک به حمله عرشک و ملائکتک و أنبیاؤک و رسلک و اهل طاعتک من خلقک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تعجّل فرج ولیّک و تعجّل خزی اعدائه و ان تفعل بی کذا و کذا.

ص:۵۰۹

۱- (۱۱۱) مصباح المتهجد،ص ۹۲.

۲- (۱۱۲) الفقیه صدوق،ص ۱۲۹،شماره ۲.

سپس تسبیح حضرت زهرا(علیه السلام)بخواند و پس از آن هر چه بخواهد دعا کند،و دو سجده شکر به جا آورد و بعد برخیزد و دو رکعت آخر را بگزارد،و در دو رکعت شفع و یک رکعت وتر سوره توحید و یا در شفع معوّذتین و در وتر توحید را بخواند،و در وتر خواندن توحید و معوذتین افضل است،و قنوت خود را در نماز وتر طولانی کند در حالی که گریان باشد و یا خود را به گریه وادارد،و در آن هفتاد یا صد بار استغفار کند و برای مؤمنین و مؤمنات دعا و طلب آمرزش کند،و پس از سر برداشتن از رکوع دعای ماثور بخواند و پس از فراغ از نماز دعای حزین را که از امام زین العابدین(علیه السلام)روایت شده است قرائت کند. (۱)

غزالی می گوید:در روایت صحیح آمده است که پیامبر(صلی الله علیه و آله)در نماز شب، نخست دو رکعت نماز سبک می خواند،سپس دو رکعت طولانی به جا می آورد،پس از آن دو رکعت سبکتر از نماز پیش می گزارد و پیوسته نمازها را بتدریج کوتاه تر به جا می آورد تا به رکعت سیزدهم می رسید. (۲)

ورد پنجم:

(۱)وقت آن سدس اخیر آخر شب و این هنگام سحر است.خداوند متعال فرموده است: وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ (۳)،گفته شده مراد این است که نماز می گزارند برای آن که در آن استغفار است.

می گویم:در خبر صحیح از معاویه بن عمّار روایت شده که گفته است:از امام صادق(علیه السلام)شنیدم که می فرمود:در قول خداوند متعال که فرموده است: وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ مراد هفتاد بار استغفار در نماز وتر است که در آخر شب گفته شود. (۴)

در خبر صحیح از آن حضرت آمده که فرموده است:«کسی که نماز وتر می گزارد اگر در آن هفتاد بار بگوید:استغفر اللّه و اتوب الیه و یک سال بر آن مواظبت کند

۱- (۱۱۳) مصباح المتهجد شیخ طوسی در باب:أدعیه اللیل و صلاته ص ۹۱ تا ۱۲۵.

۲- (۱۱۴) صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۸۳،از حدیث زید بن خالد جهنی.

۳- (۱۱۵) ذاریات/۱۸:و در سحرگاهان استغفار می کردند.

۴- (۱۱۶) علل الشرائع،ج ۲،ص ۵۳،تهذیب ج ۱،ص ۱۷۲.

خداوند او را از جمله مستغفرين بالاسحار ثبت می کند و آمرزش او را بر خود واجب می گرداند. (۱)

و نيز در حديث صحيح آمده كه آن حضرت فرموده است:«استغفار در وتر هفتاد بار گفته می شود،بايد دست چپ را بلند كند و با دست راست استغفار را بشمارد.پيامبر خدا(صلی الله عليه و آله)در وتر هفتاد بار استغفار می كرد و هفت بار می گفت:هذا مقام العائذ بك من النّار.» (۲)و نيز در روايت صحيح از آن حضرت نقل شده كه فرموده است:«قنوت وتر استغفار و قنوت نماز واجب دعاست» (۳)در خبر صحيح از امام رضا(عليه السلام)روايت شده كه از آن حضرت درباره ساعات نماز وتر پرسيدند فرمود:«نزد من محبوب تر فجر اول است»و در مورد افضل ساعات شب سؤال كردند فرمود:«ثلث باقيمانده شب» از امام باقر(عليه السلام)روايت است كه دربارۀ قول خداوند متعال پرسيدند كه فرموده است:« وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبارَ النُّجُومِ (۴)فرمود:«آن نماز وتر آخر شب است».

مرازم از امام صادق(عليه السلام)پرسيد:چه وقت نماز شب را به جا آورم؟فرمود:«در آخر شب آن را به جا آور» (۵)اكنون به گفتار غزالی باز می گرديم،وی می گويد:وتر مقارن فجر است كه هنگام بازگشت فرشتگان شب و آمدن فرشتگان روز می باشد.سلمان برادرش ابو الدرداء را در شبی كه به ديدار او رفته بود و داستان آن طولانی است به همين ورد دستور داد.در آخر

۱- (۱۱۷) الفقيه،ص ۱۲۱،المحاسن،ص ۵۳.

۲- (۱۱۸) الفقيه،ص ۱۲۹،شماره ۷.

۳- (۱۱۹) كافی،ج ۳،ص ۳۴۰،با تقديم و تاخير،تهذيب،ج ۱،ص ۱۷۲،الفقيه،ص ۱۳۰،چنان كه در متن است.-همان مأخذ.

۴- (۱۲۰) -طور/۴۹:به هنگام شب او را تسبيح گو و به هنگام پشت كردن ستارگان و طلوع صبح.خبر را طبرسی در ذيل همين آيه نقل كرده است.

۵- (۱۲۱) -طور/۴۹:به هنگام شب او را تسبيح گو و به هنگام پشت كردن ستارگان و طلوع صبح.خبر را طبرسی در ذيل همين آيه نقل كرده است.

این داستان آمده است:چون شب شد ابو الدرداء رفت تا به نماز شب بپردازد،سلمان به او گفت:بخواب،ابو الدرداء خوابید،سپس برخاست تا نماز شب بخواند،سلمان به او گفت:بخواب،ابو الدرداء خوابید.هنگامی که بامداد نزدیک شد سلمان به او گفت:

اکنون برخیز،و هر دو برخاستند و نماز شب گزاردند.سلمان به او گفت:همانا نفس تو را بر تو حقی،و مهمان تو را نیز بر تو حقی است،پس حق هر حقّ داری را ادا کن،و این سخن را بدین سبب گفت که همسر ابو الدرداء به سلمان خبر داده بود که او شبها نمی خوابد.از این رو هر دو به خدمت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)رفتند،و سلمان چگونگی را به عرض آن حضرت رسانید،پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:«سلمان راست گفته است.» (۱)این ورد پنجم است و سحری خوردن در آن مستحب است،و آن زمانی است که بیم طلوع فجر در میان باشد،و در این دو ورد وظیفۀ انسان نماز است.هنگامی که صبح طلوع کند اوراد پنجگانه شب بسر می رسد و اوراد روز آغاز می شود و باید برخیزد و دو رکعت نماز فجر را به جا آورد.

می گویم:افضل اوقات این دو رکعت میان دو فجر کاذب و صادق است،از این رو این دو رکعت را دساستین نامیده اند زیرا در جمع نماز شب درآمده اند.

در خبر صحیح از امام رضا(علیه السلام)آمده که فرموده است:«آن دو رکعت را جزء نماز شب قرار ده.» (۲)در خبر حسن نقل شده است که از امام صادق(علیه السلام)پرسیدند:محل این دو رکعت کجاست؟فرمود:«پیش از طلوع فجر و هرگاه فجر بدمد صبح فرا رسیده است.» (۳)در روایت صحیح دیگری از آن حضرت نقل شده:«وقت این دو رکعت پیش از طلوع فجر است و آنها جزء نماز شب اند،و نماز شب سیزده رکعت است.آیا می خواهی مقایسه کنی؟اگر روزه ماه رمضان بر تو واجب شود می توانی روزه مستحب بگیری؟

۱- (۱۲۲) صحیح بخاری،ج ۲،ص ۶۳.

۲- (۱۲۳) تهذیب،ج ۱،ص ۱۷۲،۱۷۳،استبصار،ج ۱،ص ۲۸۳.

۳- (۱۲۴) تهذیب،ج ۱،ص ۱۷۲،۱۷۳،استبصار،ج ۱،ص ۲۸۳.

پس هرگاه وقت نماز واجب فرا رسید واجب را آغاز کن.» (۱)شایسته است هنگامی که از این دو رکعت فارغ شد بر دست راستش روبه قبله مانند مردگان بخوابد،و گونه راستش را بر بالای دست راستش بگذارد،و پنج آیه آخر سوره آل عمران تا: إِنَّکَ لاٰ تُخْلِفُ الْمِیعٰادَ را بخواند،و بگوید:استمسک بعروه اللّه الوثقی الّتی لا انفصام لها.و اعتصمت بحبل اللّه المتین،و اعوذ باللّه من شرّ فسقه العرب و العجم،آمنت باللّه و توکّلت علی اللّه،ألجأت ظهری الی اللّه،و فوّضت أمری الی اللّه،من یتوکّل علی اللّه فهو حسبه،انّ اللّه بالغ امره،قد جعل اللّه لکلّ شیء قدرا،حسبی اللّه و نعم الوکیل،اللّهم من اصبح و حاجته الی مخلوق فانّ حاجتی و رغبتی الیک.و سه بار بگوید:الحمد لربّ الصّباح،الحمد لفالق الاصباح،این را در خبر صحیح سلیمان بن خالد از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده است. (۲)

سزاوار است پس از این دعایی را که در صحیفۀ سجادیه است و امام سجاد(علیه السلام)پس از نماز شب با کلمات مذکور با خدا راز و نیاز کرده است بخواند».

در تهذیب از امام هادی(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«از خواب میان نماز شب و طلوع فجر بپرهیز،لیکن دراز کشیدن بدون خواب اشکالی ندارد،کسی که در آن وقت بخوابد بر نمازی که پیش از آن خوانده ستایش نمی شود.» (۳)

فصل:اعمالی که ضمن این وردها مستحبّ است

(۱)غزّالی می گوید:

این ترتیب وردهاست برای اهل عبادت،و پیشینیان صالح دوست می داشتند که همه روزه ضمن این وردها چهار کار را نیز انجام دهند:روزه،صدقه اگر چه اندک باشد،

۱- (۱۲۵) تهذیب،ج ۱،ص ۱۷۳،استبصار،ج ۱،ص ۲۸۳.

۲- (۱۲۶) تهذیب،ج ۱،ص ۱۷۴.

۳- (۱۲۷) تهذیب،ج ۱،ص ۱۷۴.

عیادت بیمار و تشییع جنازه.در خبر آمده است:«هر کس این چهار کار را در روز انجام دهد آمرزیده می شود».و در خبر دیگری است:«وارد بهشت می شود» (۱)اگر برخی از این کارها برای او اتفاق افتد و بقیه را نتواند انجام دهد بر حسب نیت وی پاداش همهٔ آنها به او داده می شود.آنان کراهت داشتند از این که یک روز سپری شود و صدقه ای ندهند هر چند یک دانه خرما یا یک پیاز و یا یک قطعه نان باشد،چه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده است:«انسان در سایه صدقهٔ خویش است تا آنگاه که میان مردم داوری شود» (۲).و نیز فرموده است:«از آتش بپرهیزید اگر چه به نیمی از دانه خرما باشد» (۳).

و آنان دوست نمی داشتند سائل را رد کنند،زیرا این از اخلاق پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)بود که هرگز به کسی که از او چیزی درخواست می کرد جواب ردّ نمی داد (۴)،و اگر نمی توانست درخواست او را برآورد خاموش می ماند.در خبر آمده است:«فرزند آدم صبح می کند در حالی که بر هر بندی از تن وی صدقه ای است.و در تن او سیصد و شصت بند است:امر کردنت به معروف صدقه،نهی کردنت از منکر صدقه،پذیرایی تو از مهمان صدقه،راهنمایی تو صدقه،زدودن آنچه مایه آزار مردم است از راه،صدقه،حتی ذکر تسبیح و تهلیل صدقه است.» (۵)

بیان اختلاف اوراد بنا بر اختلاف احوال

(۱)بدان کسی که می خواهد برای آخرت کار کند و در این راه گام بردارد از شش حالت بیرون نیست یا عابد است،یا عالم،یا دانشجو،یا والی،یا پیشه ور،یا موحّدی است که در عبادت خدای یگانه مستغرق شده و از غیر او روی برتافته است.

۱- (۱۲۸) سنن بیهقی،ج ۴،ص ۱۸۹.

۲- (۱۲۹) مسند احمد،ج ۴،ص ۱۴۷،مستدرک حاکم،ج ۱،ص ۴۱۶.

۳- (۱۳۰) صحیح بخاری،ج ۲،ص ۱۲۹ و ۱۳۰،سنن بیهقی،ج ۴،ص ۱۷۶.

۴- (۱۳۱) صحیح مسلم،ج ۷،ص ۷۴.

۵- (۱۳۲) سنن ابو داود،ج ۲،ص ۶۵۰،سنن بیهقی،ج ۴،ص ۱۸۸ از بخاری و مسلم.

اول:عابدی است که خود را وقف عبادت خدا کرده و جز آن به هیچ کار دیگری نمی پردازد و اگر عبادت را ترک کند عاطل و بیکار خواهد بود.ترتیب اوراد او همانهاست که ذکر کردیم.آری بعید نیست که وظایف او مختلف شود به این سبب که بیشتر اوقات او به نماز یا به قرائت قرآن و یا به تسبیحات بگذرد.در میان صحابه کسانی بودند که ورد آنها در روز دوازده هزار تسبیح و برخی سی هزار تسبیح و بعضی سیصد تا ششصد یا هزار رکعت نماز بود،و کمتر چیزی که دربارهٔ اوراد آنها نقل شده صد رکعت نماز در شبانه روز است.برخی از آنان وردشان بیشتر قرآن بوده به طوری که یک نفر در روز یک ختم قرآن می کرده و بعضی دو ختم قرآن می کردند،و برخی از آنها شبانه روز خود را در تفکر پیرامون یک آیه بسر می بردند و پیوسته آن را تکرار می کردند.کرزبن وبره در مکه اقامت داشت و در هر روز هفتاد بار و در هر شب نیز هفتاد بار خانه خدا را طواف می کرد(هر طواف هفت دور است)و در همین حال در هر شبانه روز دو بار ختم قرآن می کرد.بنابراین در هر روز ده فرسخ راه می رفته و چون هر طواف دو رکعت نماز دارد مجموعا دویست و هشتاد رکعت نماز می گزارده و دو ختم قرآن و ده فرسخ طواف می کرده است.

می گویم:همان گونه که پیش از این گفته شد کثرت تلاوت قرآن و با شتاب خواندن آن بدین گونه که غزّالی ذکر کرده مذموم و ناپسند است.

در الفقیه از حذّاء از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت شده که دربارهٔ قول خداوند متعال: تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ فرموده است:«شاید تصور می کنی که آنان نمی خوابیدند؟عرض کردم خداوند و پیامبرش داناتر است،فرمود:چاره ای نیست که به این بدن باید استراحت داد تا بخوابد و چون به خواب رود بدن استراحت می کند و پس از بیدار شدن نیروی کار پیدا می کند،و خداوند شما را یاد کرده و فرموده است تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً ،این آیه در شان امیر مؤمنان(علیه السلام)و پیروان و شیعیان او نازل شده است:اینان در آغاز شب می خوابند و هنگامی که دو ثلث

شب یا آنچه خدا بخواهد سپری شود برمی خیزند و از روی بیم و امید به ثوابهای الهی دست التجا و نیاز به سوی او دراز می کنند.خداوند آنان را در کتاب خود برای پیامبرش ذکر کرده و او را از آنچه به آنان می بخشد و در جوار خود جایشان می دهد و در بهشت خود واردشان می کند و آنان را از بیم و هراس ایمنی می دهد آگاه کرده است.»عرض کردم:قربانت شوم،اگر من در آخر شب به پاخیزم چه بگویم؟فرمود:«بگو،الحمد للّه ربّ العالمین و آله المرسلین،الحمد للّه الّذی یحیی الموتی و یبعث من فی القبور، چه هرگاه این را بخوانی ان شاء اللّه پلیدیها و وسوسه های شیطان از تو دور خواهد شد» (۱)و نیز در الفقیه از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت است که فرمود:«من دشمن می دارم کسی را که نزد من بیاید و از عملکرد پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)از من بپرسد و سپس بگوید:بیشتر،گویا تصور می کند پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)در چیزی کوتاهی کرده است». (۲)

غزّالی می گوید:اگر بگویی شایسته ترین این وردها کدام است تا بیشتر اوقات در آن صرف شود؟پاسخ این است که تلاوت قرآن در حال نماز با تدبّر و ایستاده جامع همهٔ اینهاست،لیکن بسا که مواظبت بر آن دشوار باشد،از این رو افضل،اختلاف آن بر حسب حالات شخص است،چه مقصود از این اوراد پیراستن و پاکیزه کردن دل و آراستن آن به ذکر خداوند متعال و انس دادن آن با اوست.پس مرید باید به دلش بنگرد تا هر چه تأثیرش در آن قوی تر است بر همان مواظبت کند و هر زمان از آن احساس ملالت کند آن را تغییر داده به ورد دیگری مشغول شود.از این رو برای اکثر مردم بهتر آن است که مطابق آنچه گفته شد این اوراد مختلف را بر اوقات تقسیم کنند و از نوعی به نوع دیگر مشغول شوند،چه کسالت و ملال بر طبع غلبه دارد و حالات شخص نیز مختلف است لیکن هرگاه معانی این اوراد و راز آنها را بداند باید معانی را متابعت کند فی المثل اگر تسبیحی را بشنود و احساس کند در دل او موقعیت و اهمیّت دارد آن را تا زمانی که

۱- (۱۳۳) همان ماخذ،ص ۱۲۷،شماره ۶

۲- (۱۳۴) پیش از این بیان شده است.

این وقع و اهمیّت باقی است تکرار کند.

دوم:عـالمی است که مردم از دانش او و از طریق فتوا یا تـدریس یا تصـنیف سود می برنـد.ترتیب او برای به جا آوردن این اوراد خلاف ترتیب عابد است،چه عالم به مطالعهٔ کتاب و تصنیف و افاده نیاز دارد،و این امر ناگزیر به زمان محتاج است و اگر عالم بتوانـد همـهٔ اوقـات خود را در این راه به کـاربرد عمل او پس از فرائض و نوافل از هر کار دیگر افضل است.آنچه ما در کتاب علم پیرامون فضـیلت تعلیم و علم ذکر کرده ایم همه گواه صـحّت این گفتـار است.چگونه چنین نباشـد،حـال آن که در علم بر ذکر خداونـد مداومت و بر روی گفتار او و پیامبرش(صـلی الله علیه و آله)تامّل می شود،و این امر متضـمّن سود خلق و هدایت آنهـا به راه آخرت است.و بسـا طالب دانشـی مساله ای را می آموزد و با فرا گرفتن آن عبادت تمام عمر او اصـلاح می شود به طوری که اگر آن را نمی آموخت سـعی و کوشـش او ضایع و تباه بود.روشن است که مقصود ما از دانشی که مقدم بر عبادت است دانشـی است که مردم را به راه آخرت ترغیب کند و آنها را به دنیا بی میل سازد،و یا دانشـی است که در سلوک آخرت آنهـا را یـاری دهـد و آن را به همین نیّت فرا گرفته باشـند، نه علومی که بر رغبت آنهـا به مـال و جـاه و مقبولیّت در نظر مردم بیفزاید.

برای عـالم نیز سـزاوار است که اوقات خود را تقسـیم کنـد،زیرا اسـتغراق اوقات در کار علم برای طبع قابل تحمل نیست،و باید وقت پس از دمیدن صـبح تا طلوع آفتاب را به اذکار و اوراد تخصیص دهد،چنان که در ورد اول ذکر کرده ایم،و زمان پس از طلوع آفتاب تا چاشـتگاه را در افاده و تعلیم بگذرانـد،و این در صورتی است که کسانی در نزد او به فرا گرفتن دانش به قصـد اصلاح امور آخرت مشغول باشند.اگر شاگردانی از این قبیل نداشته باشد این وقت را به تفکّر بگذراند،و در مشکلات خود در علوم دین بیندیشد، زیرا صـفا و پاکیزگی دل پس از فراغت از ذکر و پیش از اشـتغال به کارهای دنیا بر هشـیاری انسان در حل مشـکلات می افزاید،و زمان از چاشتگاه تا عصر را در تصنیف و مطالعه صرف کند،و کار خود را جز برای صرف نهار و وضو و نماز واجب و قیلوله سبک-اگر

روزها طولانی باشد-رها نسازد.از عصر تا زرد شدن آفتاب به شنیدن آنچه در نزد او می خوانند از قبیل تفسیر،حدیث و علومی که نافع است مشغول شود.و از زرد شدن آفتاب تا غروب به ذکر و استغفار و تسبیح بپردازد.ورد نخست او که پیش از دمیدن آفتاب است کار زبان است،ورد دوّم که وقت آن تا چاشتگاه است کار دل و تفکّر است، ورد سوّم که تا عصر ادامه دارد کار دست و چشم از طریق مطالعه و کتاب می باشد،ورد چهارم که پس از عصر است کار گوش است تا چشم و دست را آسایشی باشد،چون بسا که مطالعه و بررسی کتب پس از عصر به چشم زیان رساند.از این رو هنگام زرد شدن آفتاب به ذکر زبان باز گردد.در این صورت هیچ جزئی از روز باقی نمی ماند مگر این که با جوارح خود عملی انجام می دهد ضمن این که در همهٔ این اعمال باید دارای حضور قلب باشد.

امّا شب بهترین قسمت،تقسیم شافعی است،چه او شب را به سه جزء تقسیم می کرده ثلث اول را به مطالعه و بررسی علوم و ثلث وسط را به نماز و ثلث آخر را به خواب تخصیص می داده است.

می گویم:سزاوارتر این است که نصف اول شب را بخوابد و نصف یا ثلث آخر شب را بیدار باشد،زیرا اواخر شب به ویژه سحرگاه باصفاتر و پربرکت تر است.پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)در بیشتر اوقات به همین گونه رفتار می کرد و چنان که ذکر کرده ایم در اوّل شب پس از نماز عشا می خوابید.اوّل نیمهٔ دوّم شب همان ساعتی است که دعا در آن مستجاب می شود،و چنان که بیان کرده ایم همه شب در ثلث آخر آن فرشتگان به آسمان دنیا فرود می آیند.

غزّالی می گوید:تقسیم شافعی در شبهای زمستان میسّر می شود،لیکن در تابستان چه بسا قابل تحمل نباشد مگر آن که در روز خوابش را زیاد کند،باری این است آنچه ما در ترتیب اوراد عالم اختیار کرده ایم.

سوّم:متعلّم و یا دانشجو باید دانست که اشتغال به تعلّم و آموختن دانش از اشتغال

به اذکـار و نوافـل افضل است،و متعلّم در ترتیب اوراد در حکم عالم است،لیکن اوقاتی را که عالم صـرف افاده و تـدریس می کنـد او باید آن را صـرف اسـتفاده و تحصـیل کند،و زمانی را که عالم در آن به تصـنیف و تالیف می پردازد او باید در آن به تعلیق و اسـتنساخ مشـغول گردد،و ترتیب اوقات متعلّم همان است که در مورد عالم ذکر کردیم.آنچه ما در فضیلت تعلّم و علم بیان کرده ایم روشـنگر افضل بودن اینهاست،بلکه هرگاه او دانشجو به معنای واقعی خود نباشد امّا تحصیل و حاشیه نویسی می کند تا عالم شود،حتّی اگر این هم نبوده و از مردم عوام باشد.لیکن در مجالس ذکر و علم و وعظ حضور می یابد اشـتغال او از پرداختن به اورادی که پس از طلوع صـبح و دمیدن آفتاب و در سایر اوقات ذکر کرده ایم افضل خواهد بود.در حدیث ابی ذرّ آمـده است که حضور در مجلس ذکر از هزار رکعت نمـاز و تشـییع هزار جنـازه و عیـادت هزار بیمـار افضـل است.و نیز پیامبر خـدا(صـلی الله علیـه و آلـه)فرمـوده اسـت:«هنگـامی که باغهـای بهشت را می بینیـد در آنهـا بچریـد.»،عرض کردنـد:ای پیـامبر خدا!باغهای بهشت چیست؟فرمود«حلقات ذکر». (۱)

می گویم:در الفقیه آمـده که پیامبر(صـلی الله علیه و آله)فرموده است:«به سوی باغهای بهشت بشـتابید.»عرض کردند:ای پیامبر خدا!باغهای بهشت چیست؟فرمود:

«حلقات ذکر». (۲)

در کافی بطور مرفوع روایت شده است که لقمان به فرزندش گفت:ای پسـرک من مجالس را با دقت انتخاب کن.اگر گروهی را دیدی که ذکر خدا می گویند با آنان بنشـین، چه اگر عالم باشـی دانشت به تو سود می رساند و اگر نادان باشی به تو دانش می آموزنـد،و شایـد خـدا آنها را در زیر سایه رحمت خود قرار دهد و تو را نیز شامل شود،و اگر دیدی گروهی گرد هم آمده اند و ذکر خدا نمی گویند با آنها منشـین،زیرا اگر عالم باشـی دانشت به تو سودی نمی رساند،و اگر نادان باشی آنها بر نادانی تو می افزایند،و شاید خداوند عقوبت خود را بر آنها نازل کند و تو را نیز فرا گیرد. (۳)

۱- (۱۳۵) این حدیث به نقل از ابی داود و جز او پیش از این ذکر شده است.

۲- (۱۳۶) همان مأخذ،ص ۵۸۸،معانی الاخبار صدوق،ص ۳۲۱.

۳- (۱۳۷) همان مأخذ،ج ۱،ص ۳۹.

مراد از ذکر علمی است که نافع باشد چنان که حدیث دوّم بر آن دلالت دارد.در قرآن آمده است: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۱)در کافی از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«در مجلس پیش کسی که به آن اعتماد دارم بنشینم در نزد من از عبادت یک سال اطمینان بخش تر است». (۲)

غزّالی می گوید:بطور خلاصه هرگاه با گفتار واعظی سخنور و پاک سیرت گرهی از گرههای محبّت دنیا از دل گشوده شود از رکعتهای بسیار کسی که دلش از محبّت دنیا آکنده باشد شریف تر و سودمندتر است.

چهارم:پیشه وری که برای اعاشه عائله اش ناگزیر از کسب است،روا نیست که امر عائله اش را مهمل گذارد و اوقاتش را به عبادت بگذراند،بلکه ورد و عبادت او این است که در وقت کار در بازار حضور یابد و به کسب پردازد،لیکن باید در کار و حرفه ای که دارد خدا را فراموش نکند،بلکه بر اذکار و تسبیحات و تلاوت قرآن مواظبت داشته باشد، زیرا این ها را می توان در ضمن کار انجام داد و آنچه انجام دادن آن در ضمن کار میسّر نیست نماز است مگر آن که ناطور یعنی نگهبان باغ یا مزرعه باشد،چه برای او ممکن است که نماز را با اوراد آن به جا آورد.سپس هر زمان از کسب فراغت یابد باید که به ترتیب اوراد باز گردد،و اگر به کسب ادامه دهد و آنچه را از کفاف او بیشتر است صدقه دهد عمل او از اورادی که ذکر کردیم افضل خواهد بود،زیرا عبادتی که سودش به دیگری رسد بهتر از عبادتی است که فایده اش منحصر به عبادت کننده است،صدقه و کسب چنانچه به این نیّت باشد،خود آن عبادت و موجب تقرّب انسان به حقّ تعالی است و علاوه بر آن دیگران نیز از آن بهره مند می شوند و برکت دعای آنان به عملش می پیوندد و اجر او چند برابر می شود.

می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)کافی از امام باقر(علیه السلام)روایت کرده است:«پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:عبادت هفتاد جزء است،افضل آنها طلب حلال است» (۳)

۱- (۱۳۸) نحل/۴۳:...اگر نمی دانید از اهل اطّلاع بپرسید.

۲- (۱۳۹) همان ماخذ،ج ۱،ص ۳۹.

۳- (۱۴۰) همان ماخذ،ج ۵،ص ۷۸،شماره ۶.

از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«کسی که زحمت خود را بر دوش مردم اندازد ملعون است» (۱)پنجم:والی مانند پیشوا یا قاضی یا کسی که بر امور مسلمانان سرپرستی و نظارت دارد،قیام چنین شخصی برای برآوردن حوائج مسلمانان و انجام دادن مقاصد آنان چنانچه بر وفق شرع و از روی اخلاق باشد از اورادی که ذکر شد افضل است اما برای او سزاوار است که روزها به ایفای حقوق مردم مشغول باشد،و به ادای فرائض بسنده کند،و شبها اوراد مذکور را به جا آورد.

می گویم:این امر زمانی درست است که هر یک از صاحبان مناصب مذکور شایستهٔ مقام خود بوده و بحقّ آن را دارا شده باشند،لیکن اگر ستمکار بوده و از سوی پیشوایان ستمگر منصوب شده باشند طاغوت خواهند بود.در کافی از امام صادق(علیه السلام) روایت شده که از آن حضرت دربارهٔ دو تن از شیعیان که میان آنها بر سر وام یا میراث منازعه بود و برای دادرسی به حاکم یا قاضی مراجعه کرده بودند پرسیدند آیا عمل آنها روا بوده است یا نه؟فرمود:«کسی که دعوای خود را نزد طاغوت برد و طاغوت به سود او حکم کند مالی را که می گیرد اگر هم حق ثابت او باشد سحت و حرام است زیرا او به حکم طاغوت آن مال را گرفته است و خداوند دستور داده که به طاغوت کافر و از او بیزار باشند،عرض شد:این دو نفر چه کنند؟فرمود:بنگرید هر کس از شما احادیث ما را روایت،و در حلال و حرام ما نظر و دقّت می کند و احکام ما را می شناسد،به حکمیّت او خشنود باشید،چه من او را بر شما حاکم قرار دادم.اگر او بر طبق احکام ما حکم کند و کسی آن را نپذیرد به حکم خدا اهانت ورزیده و ما را ردّ کرده و آن که ما را ردّ کند خدا را ردّ کرده است و این عمل در حدّ شرک به خداست» (۲)غزّالی می گوید:از مطالبی که پیش از این ذکر کردیم دانستی دو چیز بر عبادات

ص:۵۲۱

۱- (۱۴۱) همان ماخذ،ج ۵،ص ۷۲،شماره ۷.

۲- (۱۴۲) کافی،ج ۷،ص ۴۱۲،شماره ۵.

بدنی مقدّم است:یکی دانش و دیگری مدارا و نیکی نسبت به مسلمانان،چه هر یک از این دو در واقع عبادت است و بر دیگر عبادات رجحان دارد زیرا فوائد آن به دیگران می رسد و منافع آن در میان مردم انتشار می یابد.

ششم:موحّدی است که مستغرق جمال حقّ گشته و همۀ افکار و اندیشه های خود را یکی کرده و آن را متوجه او ساخته است؛جز خدا کسی را دوست نمی دارد،و از کسی جز خدا نمی ترسد؛روزی خود را تنها از خدا انتظار دارد و به چیزی نمی نگرد جز این که خدا را در آن می بیند.کسی که به این مرتبه برسد او را به انواع اوراد و توزیع آن در اوقات مختلف نیازی نیست بلکه ورد او پس از ادای واجبات جز یک چیز نخواهد بود و آن حضور قلب با خدا در همۀ احوال است.به دل اینان هیچ چیزی خطور نمی کند.و به گوششان هیچ چیزی نمی رسد،و در برابر چشمانشان هیچ چیزی ظاهر نمی شود جز این که در آن برای آنها عبرت و فکرت و مزید شوق و ارادت است.پس آنچه آنان را به حرکت در می آورد و سکون و آرامش می بخشد خداوند است و بس.اینان در همۀ احوال شایستگی آن را دارند که به اجر و ثواب نائل شوند،و نزد آنان عبادتی از عبادت دیگر جدا نیست.آنان کسانی هستند که به حکم: لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، فَفِرُّوا إِلَى اللّهِ (۱)به سوی خدا گریخته اند،و قول خداوند متعال در آنها تحقّق یافته که فرموده است: وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ (۲)،و به همین است در آنجا که فرموده است:

إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَيَهْدِينِ (۳).این درجه بالاترین درجات صدّیقان است،و بدان نمی توان رسید جز پس از ترتیب اوراد و مداومت بر آنها در روزگاری دراز.اما مرید نباید به سخنی که دراین باره بشنود مغرور و فریفته شود و آن را برای خود ادّعا کند،و در ادای وظایف عبادت سستی ورزد،چه نشانۀ کسی که به این مرتبه رسیده باشد این است

۱- (۱۴۳) ذاریات/۴۹ و ۵۰:شاید متذکر شوید،پس به سوی خدا بگریزید.
۲- (۱۴۴) کهف/۱۶:و هنگامی که از آنها و از آنچه جز خدا می پرستیدند کناره گیری کردید...
۳- (۱۴۵) صافّات/۹۹:(و گفت)من به سوی پروردگارم می روم او مرا هدایت خواهد کرد.

که هیچ وسوسه ای به دل او راه نمی یابد،و هیچ گناهی به قلب او خطور نمی کند،و از هجوم حوادث هولناک نگران و مضطرب نمی شود،و مشاغل بزرگ او را از جا بدر نمی برد،و کجا این مرتبه روزی هر کسی باشد؟بنابراین ترتیب اورادی که ذکر کردیم بر همهٔ مردم لازم است و همهٔ آنها راههای وصول به قرب خداوند می باشند.حقّ تعالی فرموده است: قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ فَرَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدی سَبِیلاً (۱)پس اینان همه هدایت یافتگانند و برخی هدایت بیشتری یافته اند.

در خبر آمده است:«ایمان سیصد و سی و سه طریق است،هر کس بر یکی از این طرق با شهادت خدا را دیدار کند وارد بهشت می شود» (۲)یکی از دانشمندان گفته است ایمان به شمار پیامبران مرسل سیصد و سیزده صفت است.هر مؤمنی که دارای کی از این صفات باشد سالک راه خداست،از این رو طرق مردم اگر چه در عبادت و بندگی مختلف است لیکن همگی پویای صراط مستقیم می باشند. أُولئِکَ الَّذِینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ إِلی رَبِّهِمُ الْوَسِیلَهَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ (۳)،و تفاوت آنها در درجات قرب است نه در اصل آن،و کسی به خداوند مقرّب تر است که معرفتش به او بیشتر باشد،و آن که معرفتش به او بیشتر است ناگزیر عبادتش به درگاه او زیادتر می باشد،و کسی که او را بشناسد جز او را بندگی نمی کند.و اصل در اوراد نسبت به همهٔ افراد مداومت است چه مراد از آن دگرگون کردن صفات باطن است و عمل جزئی اثرش کم بلکه نامحسوس است،زیرا آثار بر مجموع عمل مترتّب می شود و چنانچه در عقب عملی آثار محسوسی ظاهر نشود و آن عمل بزودی برای دوّمین و سوّمین بار دنبال نگردد

۱- (۱۴۶) اسراء/۸۴:بگو هر کس طبق روش(و خلق و خوی)خود عمل می کند،پروردگار شما آنها را که راهشان نیکوتر است بهتر می شناسد.

۲- (۱۴۷) ماخذ آن را نیافتم جز در مجمع الزوائد،ج ۱،ص ۳۶،از روایت ابی یعلی،الکبیر طبرانی نظیر آن.

۳- (۱۴۸) اسراء/۵۷:آنها کسانی هستند که خودشان وسیله ای(برای تقرب)به پروردگارشان می طلبند، وسیله ای هر چه نزدیکتر و به رحمت او امیدوار و از عذاب او بیمناکند.آری همه از عذاب پروردگارت وحشت دارند.

اثر آن بکلّی محو شده و از میان می رود.فقیه نیز به همین گونه است چه زمانی فقه در نفس او جای می گیرد که مسائل فقه را زیاد تکرار کند،و اگر شبی در تکرار این مسائل بکوشد و یک هفته یا یک ماه آن را ترک کند سپس باز گردد و شبی دیگر با شدّت به تکرار آن مسائل بپردازد و پس از آن ترک کند،این تلاش او اثربخش نخواهد بود،لیکن اگر مقدار تلاشهای خود را در این مدت بر شبهای آن به طور متوالی تقسیم می کرد بی شکّ کوششهای او مؤثّر واقع می شد.به همین سبب پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:

«محبوب ترین اعمال در نزد خداوند آن است که پیوسته تر باشد هر چند اندک باشد» (۱)از عایشه دربارۀ نحوۀ کار پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)پرسیدند گفت:«آن حضرت بر عمل مداومت داشت و چون کاری می کرد آن را ثابت و استوار می فرمود» (۲)از این رو پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«خداوند هر کس را به عبادتی عادت دهد و او آن را از روی ملالت ترک کند خداوند بر او خشم خواهد گرفت» (۳)می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)به سند صحیح از زراره از امام باقر(علیه السلام)روایت شده که فرموده است:«محبوب ترین اعمال در نزد خداوند عملی است که بنده بر آن مداومت کند هر چند اندک باشد» (۴)در خبر صحیح دیگری از آن حضرت نقل شده که بعد از ذکر نوافل شبانه روز فرموده است:«این ها همه مستحب اند و واجب نیستند،همانا ترک کنندۀ واجب کافر است لیکن ترک کنندۀ این ها کافر نیست امّا ترک آنها گناه است زیرا مستحب است که هرگاه انسان عمل نیکی انجام دهد بر آن مداومت کند» (۵)

۱- (۱۴۹) صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۸۹.

۲- (۱۵۰) سنن ابو داود،ج ۱،ص ۳۱۵،صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۷۱.

۳- (۱۵۱) ریاضه المتعبدین ابن سنی که سند آن را به عایشه می رساند،المغنی.

۴- (۱۵۲) کافی،ج ۲،ص ۸۲،شماره ۲.

۵- (۱۵۳) تهذیب،ج ۲،ص ۱۳۵.

باب دوّم :در بیان فضیلت قیام شب

اشاره

در بیان فضیلت قیام شب و اسبابی که آن را میسر می سازد و چگونگی احیای آن و شبهایی که احیای آنها مستحب است

فضیلت قیام شب:

(۱)امّا آیاتی که گویای این فضیلت است قول خداوند متعال است که: إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنی مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ... تا آخر آیه (۱)و نیز: إِنَّ ناشِئَهَ اللَّیْلِ... تا آخر آیه (۲)؛و نیز: تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ ، (۳)و نیز: أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً (۴)،و نیز: وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً (۵)،و نیز: اِسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ (۶).در تفسیر آیهٔ اخیر گفته شده مراد قیام شب است که با صبر و بردباری بر آن برای مجاهده با نفس از آن کمک گیرد.اما اخباری که دراین باره وارد شده قول پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)است که فرموده است:«هر یک از شما که می خوابد شیطان بر موی بالای پیشانیش سه گره می زند و در جای هر گرهی نقش می کند که شب دراز است بخواب،چنانچه او از خواب برخیزد و خداوند را یاد کند یک گره باز می شود، و چون وضو بگیرد،گره دوّم و هنگامی که نماز گزارد گره سوّم باز می شود،در نتیجه با نشاط و درونی پاکیزه وارد صبح می شود،و اگر برنخیزد با کسالت و آلودگی نفس بامداد خواهد کرد.» (۷)

ص:۵۲۵

۱- (۱) مزمل/۲۰:همانا پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می خیزید.

۲- (۲) مزمل/۶:مسلما برنامه(عبادت)شبانه پابرجاتر و بااستقامت تر است.

۳- (۳) سجده/۱۶:پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود(به پا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند).

۴- (۴) زمر/۹:...یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول و در حال سجده و قیام است.

۵- (۵) فرقان/۶۴:آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند.

۶- (۶) بقره/۴۵ و ۱۵۳:از صبر و نماز یاری جویید

۷- (۷) صحیح بخاری،ج ۲،ص ۶۳،صحیح مسلم،سنن ابن ماجه،شماره ۱۳۲۹،نظیر آن،احمد ابو یعلی با الفاظ دیگری،مجمع الزوائد،ج ۲،ص ۲۶۲.

در خبری آمده است که نزد آن حضرت نام کسی برده شد که تمامی شب را تا بامداد خوابیده بود فرمود:«شیطان در گوش او بول کرده است.» (۱)و نیز در خبر آمده است:«شیطان را دارویی است که وارد بینی می کند و دارویی است که می لیسد و دارویی است که پخش می کند.چون دارو را در بینی بنده ای وارد کند بدخوی می شود،و چون او را بلیسد بدزبان می گردد،و اگر دارویش را پخش کند بنده تا بامداد در خواب فروخواهدرفت.» (۲)و نیز پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«دو رکعت نماز که بنده در نیمه شب به جا آورد برای او از دنیا و هر چه در آن است بهتر است،و اگر بیم دشواری بر امّتم نبود آن را بر آنان واجب می کردم» (۳)در خبر صحیح از جابر از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)نقل شده که فرموده است:«همانا در شب ساعتی است که هرگاه بنده مسلمان آن را درک کند هر خیری را که از خداوند درخواست کند به او عطا خواهد کرد» (۴)در روایتی آمده است:«هر خیری را که از امور دنیا و آخرت طلب کند.و آن (ساعت)در همه شبهاست» (۵)می گویم:پیش از این گفته شد که این کدام ساعت است.

غزّالی می گوید:روایت شده است که پیامبر(صلی الله علیه و آله)آن قدر اقامه نماز شب کرد تا قدمهایش شکاف برداشت.به آن حضرت عرض شد که خداوند گناهان مقدّم و مؤخّر تو را آمرزیده است،فرمود:«آیا بنده شکرگزار خدا نباشم؟» (۶).از معنای این سخن

۱- (۸) صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۸۷،صحیح بخاری،ج ۲،ص ۶۳.

۲- (۹) الکبیر طبرانی با اختلاف در الفاظ و در سلسله راویان او حکم بن عبد الملك قرشی می باشد که ضعیف است،مجمع الزوائد،ج ۲،ص ۲۶۲.

۳- (۱۰) الثّواب آدم بن ابی یاس،قیام اللیل محمد بن نصر مروزی از روایت حسان بن عطیّه،الفردوس دیلمی از ابن عمر،المغنی.

۴- (۱۱) صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۷۵.

۵- (۱۲) صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۷۵.

۶- (۱۳) سنن ترمذی،ج ۳،ص ۲۰۵،صحیح بخاری و مسلم مختصر آن،سنن بیهقی،ج ۳،ص ۱۶،کافی، ج ۲،ص ۹۵.

برمی آیـد که این کنایه از بلندی رتبهٔ آن حضـرت است،چه شـکر مایهٔ مزید آن است، لَئِنْ شَـكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكَمْ (۱)و نیز فرموده است:«بر شـما بـاد به قیـام شب که آن روش شایسـتگان پیش از شـماست،همانـا قیام شب مایـهٔ تقرّب به درگاه خداونـد،کفّاره گناهـان،برطرف کننـده درد از بـدن و بازدارنـدهٔ از گناه است» (۲)و نیز:«هر کسـی نمـاز شـب بگزارد و خـواب بر او غلبه کند خداونـد ثواب نماز شب را برایش می نویسـد و خوابش صـدقه برای اوست» (۳)و نیز به ابی ذرّ فرمود:«اگر بخواهی سـفر کنی نـاگزیر تـوشه ای برای خـود فراهم می سـازی،پس برای سـفر آخرت چگـونه ای؟آیـا تو را به آنچه در آن روز برایت سودمند است آگـاه نکنم؟عرض کرد:آری پـدر و مادرم فـدایت باد،فرمود:در گرمای سـخت برای روز قیامت روزه بـدار،و در تاریکی شب برای وحشت قبر دو رکعت نمـاز بگزار،و برای امور بزرگ حـجّ به جا آور،و به مسـتمندی صـدقه ای بـده،یا سـخن حقی بگو،و یا از سـخن بدی دم فروبند.» (۴)روایت شـده است در زمان پیامبر(صـلی الله علیه و آله)مردی بود که چون مردم به بستر خواب می رفتنـد و چشـمها می آرمیـد برمی خـاست و نمـاز می گزارد و قرآن می خوانـد و می گفت:ای پروردگار من مرا از آتش پنـاه ده،حـال او را بـه پیـامبر(صـلی الله علیـه و آلـه)عرضه داشـتند فرمـود:«چـون او به کـار خـود مشـغول شـود مرا آگـاه کنیـد.»هنگامی که پیامبر(صـلی الله علیه و آله)را آگاه کردنـد آمـد و گفتار او را شـنید،چون صـبح شد پیامبر(صـلی الله علیه و آله)به او فرمود:«ای فلان!چرا بهشت را طلب

۱- (۱۴) ابراهیم/۷:اگر شکر کنید(نعمت خود را)بر شما خواهم افزود.

۲- (۱۵) مستدرک،حاکم،ج ۱،ص ۳۰۸،سنن ترمذی،ج ۱۳،ص ۶۴،تهجّد ابن ابی الدّنیا،صحیح ابن خزیمه،همگی از روایت عبد اللّه بن صالح کاتب اللّیث.

۳- (۱۶) سنن ابی داود،ج ۱،ص ۳۰۳،سنن نسائی،ج ۳،ص ۲۵۷.

۴- (۱۷) التهجد ابن ابی الدّنیا از روایت سرّی بن مخلّد به طور مرسل،و ازدی سرّی را ضعیف شمرده است، المغنی.

نکردی؟»عرض کرد:ای پیامبر!من در آن مقام نیستم و عملم بدان نمی رسد،دیری نگذشت جبرئیل بر پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرود آمد و عرض کرد:به فلان خبر ده که خداوند او را از آتش پناه داده و به بهشت وارد کرده است.» (۱)علیّ بن ابی الحسن گفته است:یحیی بن زکریّا(علیه السلام)از نان جو سیر شد و به خواب رفت تا صبح شد و وردی از او فوت گردید.خداوند به او وحی فرمود:ای یحیی!سرایی بهتر از سرای من یافتی؟یا همسایه ای بهتر از همسایگی من پیدا کردی،ای یحیی!به عزت و جلالم سوگند اگر بر بهشت آگاهی یابی از اشتیاق به آن بگدازی و جان از کف بدهی،و اگر بر جهنّم مطّلع شوی پیه تنت آب شود و از چشمت چرک و خون روان گردد، و پس از آن پلاس آهن به تن کنی.» به پیامبر(صلی الله علیه و آله)عرض کردند:فلانی شب نماز می خواند و چون صبح شود دزدی می کند.فرمود:«نماز او را از کاری که می کند باز خواهد داشت.» (۲)و نیز فرمود:«خدا رحمت کند مردی را که شب برخیزد و نماز گزارد،سپس همسرش را بیدار کند و او نیز نماز به جا آورد و اگر امتناع کند آب بر روی او بپاشد،و خدا رحمت کند زنی را که شب برخیزد و نماز به جا آورد سپس شوهرش را بیدار کند و اگر برنخیزد آب بر رویش بپاشد.» (۳)و نیز فرمود:«کسی که شب بیدار شود و زنش را بیدار کند و هر دو تن دو رکعت نماز به جا آورند در زمرهٔ کسانی ثبت می شوند که خداوند دربارهٔ آنها فرموده است:

وَ الذّاکِرِینَ اللّهَ کَثِیراً وَ الذّاکِراتِ .» (۴)و نیز فرموده:«پس از نمازهای واجب افضل نمازها نماز شب است.» (۵)

۱- (۱۸) بر ماخذ آن دست نیافتم.

۲- (۱۹) مسند احمد،الشّعب بیهقی،مشکاه المصابیح،ص ۱۱۰،بزّاز و رجال او مورد وثوق اند،مجمع الزوائد،ج ۲،ص ۲۵۸.

۳- (۲۰) سنن ابی داود،ج ۱،ص ۳۰۱،سنن نسائی،ج ۳،ص ۲۰۵،سنن ابن ماجه،شماره ۱۳۳۶ نظیر آن.

۴- (۲۱) سنن ابن ماجه شماره ۱۳۳۵.

۵- (۲۲) سنن دارمی،ج ۱،ص ۳۶۴.

فضیلت قیام شب از طریق خاصّه(شیعه)

(۱)می گویم:از طریق خاصّه(شیعه)الفقیه روایت کرده است:جبرئیل(علیه السلام)بر پیامبر (صلی الله علیه و آله)فرود آمد.پیامبر(صلی الله علیه و آله)به او فرمود:«ای جبرئیل مرا موعظه کن».عرض کرد:

«ای محمد هر چه خواهی زندگی کن لیکن خواهی مرد،و آنچه خواهی دوست بدار لیکن از آن جدا خواهی شد،و هر چه خواهی بکن زیرا آن را دیدار خواهی کرد.شرافت مؤمن نماز شب اوست،و عزت او خودداری از آزار مردم است.» (۱)بحر السقّا از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«سه چیز از رحمتهای خداست:نماز شب،افطار روزه دار و دیدار برادران.» (۲)امام موسی بن جعفر(علیه السلام) دربارهٔ قول خداوند متعال: وَ رَهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ إِلاَّ ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللّهِ (۳)فرمود:«نماز شب است.» امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«بر شما باد به نماز شب چه آن سنّت پیامبر شما،و روش شایستگان پیش از شما و برطرف کنندهٔ درد از بدنهای شماست.» (۴)هشام بن سالم از آن حضرت نقل کرده که دربارهٔ قول خداوند: إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلاً (۵)فرمود:«مراد برخاستن انسان از بستر خواب است برای رضای خداوند نه رضایت دیگری.» امام صادق(علیه السلام)فرموده است:«مردمی که از بستر خواب برمی خیزند بر سه نوعند:

دسته ای به سود آنهاست و به زیان آنها نیست،دسته ای به زیان آنهاست و به سود آنها

۱- (۲۳) همان ماخذ،ص ۱۲۴،شماره ۱،اوسط طبرانی،الترغیب،ج ۱،ص ۴۴۱.

۲- (۲۴) همان ماخذ،ص ۱۲۴،شماره ۲.

۳- (۲۵) حدید/۲۷:...و رهبانیتی را ابداع کرده بودند که ما بر آنها مقرّر نکرده بودیم گرچه هدفشان خشنودی خدا بود.خبر در الفقیه،ص ۱۲۴،و تهذیب،ج ۱،ص ۱۶۹.

۴- (۲۶) همان ماخذ،ص ۱۲۴،شماره ۴.

۵- (۲۷) مزمّل/۷:مسلما برنامه(عبادت)شب پابرجاتر و بااستقامت تر است.

نیست،و دسته ای نه به زیان آنهاست،و نه به سود آنها،امّا دسته ای که به سود آنهاست و به زیانشان نیست آنهایی هستند که از خواب برمی خیزنـد وضو می گیرنـد و نماز می گزارنـد و به ذکر خداونـد مشـغول می شوند،و این به سود آنهاست نه به زیان آنها امّا دسـته دوم کسانی هستند که پیوسته در معصیت خداوند بسر می برند،و برخاستن به زیان آنهاست نه به سود آنها.دسته سوم آنهایی هسـتند که شب را تا صـبح بیـدار می گذرانند و این نه به زیان آنهاست و نه به سود آنها.» (۱)عبد اللّه بن سنان از آن حضـرت دربارهٔ قول خداوند: سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ (۲)پرسید فرمود:«آن بیداری شب در نماز است.» فضیل بن یسار از آن حضـرت روایت کرده که فرموده است:«خانه هایی که شبها در آنها با تلاوت قرآن نماز گزارده می شود به اهل آسـمان روشـنی می دهند چنان که ستارگان آسمان به مردم زمین روشنی می بخشند.» (۳)و نیز دربارهٔ قول خداوند متعال: إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ فرموده است:

«نماز مؤمن در شب،گناه روز او را می زداید». (۴)

خداوند متعال در کتاب خود امیر مؤمنان(علیه السـلام)را به سـبب قیام او به نماز شب سـتوده و فرموده است: أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَهَ وَ یَرْجُوا رَحْمَهَ رَبِّهِ. آناء اللّیل به معنای ساعات شب است. (۵)

امیر مؤمنان(علیه السلام)فرموده است:«خداوند هرگاه بخواهد مردم زمین را عذاب کند می فرماید:اگر کسانی نبودند که جلال و عظمت مرا دوست می دارنـد،و مساجـد مرا آباد می سازنـد،و سـحرگاهان طلب آمرزش می کننـد عذابم را بر آنها فرود می آوردم.» (۶)پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فرموده است:«کسی که نمازش در شب بسیار است رخسارش

۱- (۲۸) الفقیه،ص ۱۲۴،شماره ۶.

۲- (۲۹) فتح/۲۹:نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است،خبر در الفقیه ص ۱۲۵ شماره ۷.

۳- (۳۰) الفقیه،ص ۱۲۵،شماره ۸ تا ۱۵.

۴- (۳۱) الفقیه،ص ۱۲۵،شماره ۸ تا ۱۵.

۵- (۳۲) الفقیه،ص ۱۲۵،شماره ۸ تا ۱۵.

۶- (۳۳) الفقیه،ص ۱۲۵،شماره ۸ تا ۱۵.

در روز نیکوست.» (۱)مردی نزد ابی عبد اللّه(علیه السلام)آمد و از بینوایی خود شکایت و دراین باره به اندازه ای زیاده روی کرد که تصوّر می شد او از گرسنگی در رنج است،امام به او فرمود:«ای فلان، آیا نماز شب می گزاری،آن مرد گفت:آری،امام رو به اصحاب خود کرد و فرمود:

«کسی که مدّعی شود او نماز شب می خواند و روز را گرسنه بسر می برد دروغ گفته است، خداوند متعال با نماز شب قوت روز را ضامن شده است.» (۲)ابو جعفر امام باقر(علیه السلام)فرموده است:«خداوند متعال دوست می دارد کسی را که در میان جمع بدون ناسزاگویی شوخی کند،و در تنهایی بیندیشد،و از عبرتها پند گیرد،و شب را با نماز بسر برد.» (۳)پیامبر(صلی الله علیه و آله)در هنگام وفات به ابی ذرّ فرمود:«ای ابا ذر وصیّت پیامبرت را به یاد داشته باش تا از آن سود بری،کسی که با نماز شب عمرش بسر رسد و بمیرد بهشت برای اوست.»این حدیث طولانی است و آنچه را مورد نیاز بود از آن اخذ کردیم. (۴)

جابر بن اسماعیل از جعفر بن محمّد از پدرش(علیه السلام)روایت کرده است:«مردی از علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) دربارهٔ بسر بردن شب با تلاوت قرآن پرسید.آن حضرت فرمود:

مژده می دهم که اگر کسی یک دهم شب را از روی اخلاص برای کسب ثوابهای الهی به نماز بگذراند خداوند به فرشتگانش می فرماید:برای این بنده ام به شمار دانه ها و برگها و درختانی که در شب می رویند و نی ها و برگهای درختان خرما و چراگاهها حسنه بنویسند.

و کسی که یک نهم شب را به نماز بگذراند خداوند ده دعای مستجاب به او عطا می کند،و نامه عملش را به دست راست او می دهد.

کسی که یک هشتم شب را به نماز بگذراند خداوند پاداش اجر شهیدی شکیبا و نیک نفس به او می دهد و شفاعت او را در خانواده اش می پذیرد.

کسی که یک هفتم شب را به نماز بگذراند در روز قیامت که از قبرش بیرون

۱- (۳۴) الفقیه،ص ۱۲۵،تهذیب،ج ۱،ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲- (۳۵) الفقیه،ص ۱۲۵،تهذیب،ج ۱،ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۳- (۳۶) الفقیه،ص ۱۲۵،تهذیب،ج ۱،ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۴- (۳۷) الفقیه،ص ۱۲۵،تهذیب،ج ۱،ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

می آید رخسارش مانند ماه شب چهاردهم است تا آنگاه که با امان داده شدگان از صراط عبور کند.

کسی که یک ششم شب را به نماز بگذراند در زمرهٔ اوّابین(توبه کنندگان)ثبت و گناهان پیشین او آمرزیده می شود.

کسی که یک پنجم شب را به نماز شب بگذراند در غرفه ابراهیم خلیل(علیه السلام)کنار او خواهد بود.

کسی که یک چهارم شب را به نماز بگذراند در پیشاپیش رستگاران مانند بادوزان از صراط می گذرد و بدون حساب وارد بهشت می شود.کسی که یک سوّم شب را به نماز بگذراند هر فرشته ای او را دیدار کند به مقام او در نزد خداوند متعال رشک می برد،و به او گفته می شود:از هر دری از هشت در بهشت که بخواهی وارد شو.

کسی که نیمی از شب را به نماز بگذراند اگر زمین را هفتاد هزار بار پر از طلا کنند و به او بدهند با پاداش او برابری نمی کند،و عمل او در نزد خداوند افضل از آزاد کردن هفتاد برده است که از اولاد اسماعیل باشند.

کسی که دو ثلث شب را به نماز بگذراند به اندازهٔ رمل عالج به او حسنه داده می شود،کمترین حسنه از ده برابر کوه احد بیشتر است.کسی که تمامی شب را به تلاوت کتاب خدا و رکوع و سجود و ذکر بگذراند آن اندازه ثواب به او داده می شود که کمترین آن این است که مانند روزی که از مادر متولد شده از گناهانش بیرون می آید،و به تعداد آنچه خداوند آفریده به او حسنه و به همان اندازه درجه به او داده می شود،و در گورش روشنایی برقرار می کند،و گناه و حسد را از دلش ریشه کن می سازد،و از عذاب قبر پناه داده می شود،و برات بیزاری از آتش دوزخ به او عطا می گردد،و از جمله امان داده شدگان برانگیخته می شود.پروردگار متعال به فرشتگانش می گوید:ای فرشتگان من به بنده ام بنگرید که شب را برای رضای من بیدار بسر می برد،او را در فردوس جای دهید،و برای او صد هزار شهر است که در هر شهری همهٔ آنچه نفس آن را می طلبد و چشم از آن لذت

می برد و به هیچ دلی خطور نکرده موجود است و این ها غیر از کرامات و مزیدات و تقرّبی است که برای او آماده شده است. (۱)

همو گفته است علاء از محمّد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هیچ بنده ای نیست جز این که در شب یک یا دو بار از خواب بیدار می شود.اگر برخاست از جملهٔ اینان خواهد بود و گرنه شیطان به سراغ او می آید و در گوشش بول می کند.آیا هیچ کس از شما نمی بیند که هنگامی که از خواب برمی خیزد چنانچه شب به عبادت نپرداخته با حالی بهم خورده و سنگین و کسل برخاسته است؟» (۲)حسن صیقل از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«من دشمن می دارم کسی را که قرآن خوانده سپس مقداری از شب را بیدار می گذراند و برای عبادت برنمی خیزد تا آنگاه که بامداد شود و نماز صبح به جا آورد» (۳)ابو حمزهٔ ثمالی از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام)نقل کرده که فرموده است:«هر بنده ای نیّت کند که در فلان ساعت(برای عبادت)از خواب برخیزد چون خداوند این نیّت او را بداند دو فرشته بر او می گمارد که در همان ساعت او را حرکت داده و بیدار کنند» (۴)عیص بن قاسم از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«هرگاه در نماز خواب بر انسان غلبه کند سر به زمین گذارد و بخوابد چه من بر او بیم دارم که اگر بخواهد بگوید:خداوندا مرا وارد بهشت کن،بگوید:خداوندا مرا وارد دوزخ کن.» (۵)زکریّا نقّاض از ابی جعفر امام باقر(علیه السلام) دربارهٔ قول خداوند متعال پرسید که: لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری حَتّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ ،فرمود:«از جمله سکرها سکر خواب است» (۶)در کافی به سند حسن از محمد بن مسلم از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که

۱- (۳۸) الفقیه،ص ۱۲۵،تهذیب،ج ۱،ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲- (۳۹) الفقیه،ص ۱۲۶،شماره ۸ تا ۱۲.

۳- (۴۰) الفقیه،ص ۱۲۶،شماره ۸ تا ۱۲.

۴- (۴۱) الفقیه،ص ۱۲۶،شماره ۸ تا ۱۲.

۵- (۴۲) الفقیه،ص ۱۲۶،شماره ۸ تا ۱۲.

۶- (۴۳) الفقیه،ص ۱۲۶،شماره ۸ تا ۱۲.

گفته است:از آن حضرت دربارۀ قول خداوند پرسیدم که: کانُوا قَلِیلاً مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ ،فرمود:«کمی از شبها بود که قیام شب از آنها فوت می شد.» (۱)در خبر صحیح از معاویه بن وهب از ابی عبد اللّه(علیه السلام)روایت شده که گفته است به آن حضرت عرض کردم:مردی که از دوستان تو و از شایستگان آنهاست از آنچه خواب بر سر او می آورد به من شکایت کرده و گفته است:من تصمیم می گیرم نماز شب بخوانم لیکن خواب بر من غلبه می کند تا صبح می شود،و بسا یک یا دو ماه متوالی نمازم را قضا می خوانم و بر زحمت آن شکیبایی می ورزم و گفته است:به خدا سوگند نماز نور چشم من است،راوی می گوید:امام(علیه السلام)به او اجازه نداد که نمازها را در آغاز شب بخواند،و فرمود:«قضای آنها در روز افضل است».عرض کردم:در میان زنان ما کنیزکان دوشیزه اند که دوستدار خوبی و خوبانند و سعی دارند نماز شب به جا آورند لیکن خواب بر آنها غلبه می کند،و بسا آنها را قضا می کنند و بسا از قضای آنها نیز ناتوانند لیکن می توانند این نمازها را در آغاز شب به جا آورند.امام(علیه السلام)به این زنان اجازه داد که هرگاه ضعیف اند و قضای آنها را هم نمی توانند بگزارند این نمازها را در آغاز شب بخوانند.» (۲)

بیان اسبابی که قیام شب را آسان می کند

(۱)بدان قیام شب بر مردم دشوار است جز بر کسی که با رعایت شرائط ظاهری و باطنی

۱- (۴۴) الفقیه،ج ۳،ص ۴۴۶،شماره ۱۸.

۲- (۴۵) همان ماخذ،ج ۳،ص ۴۴۷،شماره ۲۰،در این روایت جزئی رخصتی وجود دارد،هر چند به طور صریح اجازه داده نشده،و آخر حدیث دارد به این که مقدّم داشتن نمازها برای کسی مجاز است که بداند نمی تواند آنها را قضا کند،و جمع میان اخبار مقتضی همین است.در مدارک ص ۱۲۳ گفته است:عدم جواز مقدّم داشتن آنها از نصف شب جز در سفر یا به سبب بیم از غلبه خواب است،و این مذهب اکثر اصحاب ماست،و از زراره بن اعین نقل کرده که مقدّم داشتن نمازهای مذکور بر نیمه شب مطلقا منع شده و بنا بر آنچه ذکر کرده ابن ادریس و علامه در کتاب مختلف خود همین رای را اختیار کرده اند لیکن مورد اعتماد قول اوّل است و بسا از برخی اخبار مطلقا جواز مقدّم داشتن آنها بر نیمه شب معلوم می شود،و طبق آنچه در مرآه العقول آمده است اصحاب ما تصریح کرده اند که قضای نافله در روز افضل از مقدم داشتن آنها بر نیمه شب است.

که موجب آسان شدن این امر می شود موفّق به قیام گردد.امّا شرائط ظاهری چهار است:

۱-بسیار نخورد،چه خوردن زیاد سبب نوشیدن آب زیاد و غلبه خواب می شود و در نتیجه برخاستن بر انسان گران می آید.یکی از مشایخ همه شب در کنار سفره می ایستاد و می گفت:ای مریدان زیاد نخورید تا زیاد بیاشامید و زیاد بخوابید و به هنگام مرگ دچار زیان بسیار شوید.این اصلی مهمّ است که باید معده را از سنگینی طعام سبکبار نگه داشت.

۲-در روز خود را در کارهایی که اعضا و جوارح را خسته و اعصاب را درمانده می کند به رنج نیفکند،چه این نیز سبب بروز خواب است.

۳-قیلوله را در روز ترک نکند،زیرا خواب چاشتگاهی وسیله ای است که از آن برای قیام شب کمک گیرد.

۴-در روز گناه مرتکب نشود،زیرا گناه دل را سخت می کند و میان او و اسباب رحمت حقّ حایل می شود.مردی به حسن(بصری)گفت:ای ابا سعید!من شب را آسوده می گذرانم و قیام شب را برای نماز دوست می دارم و شبها اسباب وضو را آماده می کنم، سبب چیست که برنمی خیزم؟پاسخ داد:گناهانت تو را دربند کرده است.

می گویم؛این از سخنان امیر مؤمنان(علیه السلام)است.کافی از علی بن نعمان و او از برخی رجال خود روایت کرده که مردی نزد امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب(علیه السلام)آمد و عرض کرد:

ای امیر مؤمنان من از نماز شب محرومم.امیر مؤمنان(علیه السلام)به او فرمود:«تو مردی هستی که گناهانت تو را دربند کرده است.» (۱)غزّالی می گوید:این بدان جهت است که خیر سبب خیر و شرّ سبب شرّ می شود،و اندک هر کدام از این دو منجر به بسیار می گردد.از این رو ابو سلیمان دارانی گفته است:

نماز جماعت از کسی فوت نمی شود جز به سبب گناهی که کرده است:و می گفت:

احتلام شب عقوبت و جنابت و دوری از خداوند است.

ص:۵۳۵

۱- (۴۶) همان ماخذ،ج ۳،ص ۴۵۰،تهذیب،ج ۱،ص ۱۹۶.

یکی از دانشمندان گفته است:ای بینوا هنگامی که روزه داری بنگر نزد چه کسی و بر چه چیزی افطار می کنی،چه بنده زمانی لقمه ای تناول می کند و همان لقمه دل او را از حالتی که بر آن بوده دگرگون می کند،و دیگر به حالت نخست باز نمی گردد.گناهان همگی دل را سخت می کنند و از قیام شب باز می دارند به ویژه خوردن لقمهٔ حرام که تاثیرش از هر چیز دیگر بیشتر است،همان گونه که لقمهٔ حلال در تصفیهٔ دل و تحریک آن به سمت نیکی مؤثّرتر از هر عامل دیگر می باشد،و این امر را که مورد تایید شرع است کسانی که پاس دل نگه می دارند به تجربه می دانند،از این رو یکی از اینان گفته است:بسا خوردن یک لقمه که مانع قیام شبی شده،و بسا یک نگاه که انسان را از تلاوت سوره ای بازداشته است،و بسا بنده طعامی می خورد و یک کاری می کند و همان سبب می شود که یک سال از نماز شب محروم گردد،زیرا همان گونه که نماز انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد،فحشاء و منکر نیز انسان را از نماز و کارهای خیر محروم می سازند.

یکی از زندانبانهای دینور گفته است:سی و چند سال زندانبان بودم.هر کسی را در شب دستگیر می کردند از او می پرسیدم آیا نماز عشاء را به جماعت خوانده است یا نه؟ او پاسخ می داد:نه،و این هشداری است بر این که برکت جماعت مانع از ارتکاب فحشاء و منکر است.

شرائط باطنی نیز چهار چیز است:۱-سلامت دل از کینه مسلمانان و بدعتها و از فضول کارها و افکار دنیوی،چه کسی که همه همّتش مصروف تدبیر امور دنیا باشد قیام شب برای او آسان نیست،و اگر هم برخیزد و به نماز ایستد افکارش جز در پی امور دنیایش نبوده و جز به اوهام و وساوس خود نخواهد پرداخت،و دربارهٔ این ها گفته اند:

و أنت إذا استیقظت ایضا فنائم. ۴۷

۲-خوف غالب،ملازم دل او بوده و آرزوهایش کوتاه باشد،زیرا هرگاه در

مهالك آخرت و دركات دوزخ بيندیشد خواب از او دور می شود،و پروایش زیاد می گردد چنان كه طاوس گفته است:همانا یاد جهنّم خواب را از سر عابدان می رباید.

حكایت كرده اند جوانی در بصره به نام صهیب همهٔ شب را نماز می خواند،بانویی كه مالك وی بود به او گفت:قیام شبت به كار روزت زیان می رساند.پاسخ داد:هنگامی كه صهیب دوزخ را به یاد می آورد خوابش نمی آید.به جوان دیگری كه همهٔ شب را با نماز بسر می برد همین را گفتند:پاسخ داد:چون به یاد دوزخ می افتم ترسم شدّت می گیرد،و هنگامی كه بهشت را به یاد می آورم شوقم افزون می گردد از این رو نمی توانم بخوابم.

ذو النّون مصری دراین باره اشعار زیر را سروده است:

منع القرآن بوعده و وعیده مقل العیون بلیلها أن تهجعا (۱)

فهموا عن الملك الجلیل كلامه فرقابهم ذلّت لكیما تخضعا (۲)

و نیز گفته اند:

یا طویل الرّقاد و الغفلات كثره النّوم تورث الحسرات (۳)

انّ فی القبر ان نزلت الیه لرقادا یطول بعد الممات (۴)

و مهادا ممهّدا لک فیه بذنوب عملت او حسنات (۵)

أ أمنت البیات من ملك المو ت و كم نال آمنا بییات (۶)

۳-با شنیدن آیات و اخبار مربوطه،فضیلت نماز شب را بشناسد تا امید و اشتیاق او به ثوابهای آن در دل وی راسخ شود.و شوق و رغبت،او را برای طلب مزید ثواب و وصول به درجات بهشت برانگیزد،چنان كه نقل كرده اند یكی از صالحان از جهاد

۱- (۴۸) قرآن با وعد و وعید خود چشمها را از خفتن بازداشته است.
۲- (۴۹) گفتار پادشاه بزرگ را فهمیده اند از این رو گردنهایشان نرم شده تا فروتنی كنند.
۳- (۵۰) ای آنكه در خواب و غفلت طولانی بسر می بری،بسیاری خواب حسرت زیاد به بار می آورد.
۴- (۵۱) همانا پس از مردن كه در قبر فرود می آیی آنجا خوابی دراز است.
۵- (۵۲) در آنجا از گناهانی كه كرده ای یا ثوابها بستری برایت گسترده شده است.
۶- (۵۳) آیا از شبیخون فرشتهٔ مرگ ایمنی؟و چه بسیار ایمنانی كه او بر آنها شبیخون زده است.

بازگشته بود و همسر وی انتظار همخوابگی او را در آن شب داشت لیکن او وارد مسجد شد و پیوسته نماز می خواند تا بامداد شد،همسرش به او گفت:ما مدتها در انتظارت بودیم اکنون که وارد شده ای تا بامداد نماز می خوانی؟پاسخ داد:به خدا سوگند همه شبها را درباره حوریّه ای از حوریان بهشت می اندیشیدم و خانه و همسر را فراموش کرده بودم از این رو در این شب نیز به سبب شوقی که به آن داشتم در سراسر آن به نماز ایستادم.

۴-محبّت خداوند،و این شریف ترین انگیزه هاست،و دیگر ایمان قوی به این که در نماز شب هر چه بگوید در حال راز و نیاز گفتن با خداوند است و او بر آن آگاه می باشد،و در این حال باید شاهد خطورات قلبی خود بود،زیرا آنچه در این موقع از دل او می گذرد خطابهایی از سوی حقّ تعالی به اوست،برای آن که هرگاه خداوند را دوست بدارد ناگزیر خلوت و مناجات با او را نیز دوست می دارد و از آن لذّت می برد،و همین لذّت راز و نیاز با دوست او را به طول قیام شب وامی دارد،و نباید وجود این لذّت را بعید بداند،زیرا عقل و نقل گواه آن است.امّا در مورد گواهی عقل باید حال کسی را در نظر گرفت که شخصی را به سبب جمال او،یا پادشاهی را به سبب بخشش و بذل مال دوست بدارد،روشن است که چگونه از خلوت و مناجات با او لذّت می یابد تا آن حدّ که شبها خوابش نمی برد.

اگر گفته شود:انسان از دیدن چهرهٔ زیبا لذّت می برد و خداوند را نمی توان دید.

پاسخ این است که اگر محبوب زیباروی در پشت پرده یا درون خانه ای تاریک باشد دوست به صرف مجاورت با او لذّت می برد بی آن که او را ببیند و طمعی جز آن داشته باشد.و به این خوش دل است که دوستیش را به او اظهار و یاد او را بر زبان جاری می کند و او آن را می شنود،هر چند این ها همه نزد دوستش آشکار باشد.

و نیز اگر گفته شود:دوست در انتظار پاسخ دوست خویش است و از آن لذّت می برد در حالی که سخنی از خداوند شنیده نمی شود،پاسخ این است که وی اگر چه می داند که او پاسخ نمی دهد و خاموش می ماند،لیکن همین اندازه که چگونگی حال خود را بر او

عرضه می دارد و راز خویش را برایش فاش می سازد،لـذّت می برد،در حالی که صاحبان یقین آنچه در اثنای مناجات به دل آنها خطور می کنـد آن را از خـدا می داننـد و به گوش دل می شـنوند،و از آن لـذّت می برند،چنان که آن کس که با پادشاه خلوت می کند و حاجات خود را در تاریکی شب به او عرضه می دارد از امیدی که به احسان و بخشـش او دارد لذّت می برد در حالی که امیـد به حق تعالی صادق تر و آنچه نزد اوست پایـدارتر و از آنچه دیگران دارنـد سودمنـدتر است،در این صورت چگونه ممکن است از عرض حاجات خود بر او متلذّذ نشود.

امّا نقل:حالات شب زنده داران گواه آن است که از قیام شب لذّت می برند و آن را کوتاه می شـمارند همان گونه که دوست شب وصـال بـا محبوب خود را کوتاه می شـمرد.تا آنجا که به یکی از اینان گفتنـد:با شب چگونه ای؟پاسـخ داد:هرگز ندیـدم چهره اش را بـه مـن بنمایانـد،چـه هنـوز من او را ندیـده ام بـاز می گردد.دیگری گفته است:من و شبماننـد دو اسب مسـابقه ایم،گاهی شب با رسیدن بامداد بر من سبقت می گیرد،و گاهی مرا از تفکّر باز می دارد.

از یکی از اینان پرسـیدند:شب بر تو چگونه است؟پاسـخ داد:ساعتی است که من در آن،میان دو حالتم:چون بیاید به تاریکی او خوشحالم و چون صبح شود غمناکم و هرگز شادی من بدو کامل نشده است.

علیّ بن بکّار گفته است:چهل سال است مرا هیچ چیزی غمگین نمی کند جز طلوع صبح.

فضـیل بن عیـاض گفته است:هنگامی که خورشـید غروب می کنـد به تاریکی شب شاد می شوم تا بتوانم با پروردگارم خلوت کنم،و چون طلوع می کند غمگین می شوم چه مردم بر من وارد می شوند.

ابو سـلیمان دارانی گفته است؛شب زنـده داران از شب خود بیشتر لـذّت می برنـد تـا اهل لهو از عیش و نوش خود،و اگر شـب نبود من ماندن در دنیا را دوست نمی داشتم.

ص:۵۳۹

و نیز گفته است:اگر حق تعالی لـذّتی را که شب زنـده داران از شب می برنـد عوض ثواب اعمال آنها قرار دهـد این عوض از اعمال آنها بیشتر خواهد بود.

یکی از دانشـمندان گفته است:در دنیـا وقتی نیست که شبیه نعمتهـای بهشتیان باشـد جز آنچه اهل طاعت در شب از مناجات با پروردگار در دل خود می یابند.

دانشـمند دیگری گفتـه است:لـذّت مناجـات از دنیـا نیست،از بهشت است که خداونـد آن را برای دوسـتانش قرار داده است،و دیگران از آن بی بهره اند.

ابن منکدر گفته است:از لذّات دنیا جز سه چیز باقی نمانده است:نماز شب،دیدار برادران و نماز جماعت.

یکی از عرفا گفته است:خداونـد در سـحرها به دلهای بیـداران نظر و آنها را پرنور می کند،و فوایدی به دلهای آنان می رسد و پیوسته کسب نور می کنند،سپس از آنچه حاصل می کنند از قلوب آنها در دلهای غافلان پخش می شود.

یکی از عالمان پیشـین گفته است:خداوند سبحان به یکی از صدّیقان وحی فرمود که مرا از میان بندگانم بندگانی است که مرا دوست می دارند،من هم آنها را دوست می دارم،مشـتاق من هستند،من هم مشتاق آنانم،مرا یاد می کنند.من هم آنها را یاد می کنم،مرا در نظر دارنـد.من هم آنهـا را در نظر دارم،اگر راه آنها را دنبال کنی تو را دوست می دارم،و اگر از آن منحرف شوی تو را دشـمن خواهم داشت.عرض کرد:ای پروردگـار من نشـانه آنـان چیست؟فرمود:در روز سایه ها را رعایت می کننـد همان گـونه کـه شـبان گوسـفندان را رعـایت می کنـد (۱)،و بـه غروب آفتـاب چنـان مشـتاقند کـه پرنـده بـه آشـیانه خـود اشتیـاق دارد،هنگـامی که شب می شود و تـاریکی همه جـا را فرا می گیرد و هر دوستی بـا دوست خود خلوت می کنـد آنان به پا می خیزنـد،و پیشـانی بر زمین می نهنـد و با من راز و نیاز می گوینـد،و نعمتهای مرا سپاسـگزاری می کننـد.برخی از آنان فریاد می زنند، برخی گریه می کنند،بعضی آه می کشند،و بعضی شکوه می کنند.و آنچه را به خاطر من

۱- (۵۴) یعنی:برای گزاردن اوراد مراقب حرکات سایه ها و گذشتن لحظات هستند.

تحمّل می کنند می بینم،و آنچه را به سبب دوستی من شکوه دارند می شنوم.نخستین چیزی که به آنان می دهم این است که از نور خود در دلهای آنها می افکنم در نتیجه آنها از من خبر می دهند چنان که من از آنها خبر می دهم.دوّم آن که اگر هفت آسمان و زمین و آنچه در آن است در ترازوی آنها باشد من آنها را برای آنان اندک می شمارم.سوّم آن که روی خود را به سوی آنها معطوف می کنم،و آیا هیچ کس می داند که توجّه من به هر کس معطوف شد می خواهم به او چه دهم؟ مالک بن دینار گفته است:هنگامی که بنده برمی خیزد و نماز شب به جا می آورد خداوند به او نزدیک می شود،و گفته است:اعتقاد پیشینیان این بود که رقّت و حلاوت و انواری که در دل خود می یابند به سبب نزدیک بودن پروردگار به دلهای ایشان است.و این امر را راز و تحقیقی است که به خواست خداوند در کتاب«محبّت»به آن خواهیم کرد.

در خبر آمده که خداوند می فرماید:ای بندهٔ من!منم آن خدایی که به دل تو نزدیک شدم،و در غیب نور مرا مشاهده کردی.یکی از مریدان نزد استاد خود از بسیاری بیداری شب شکایت کرد و چاره ای خواست که خواب بر او غلبه کند،استاد به او گفت:ای پسرک من خدا را در شب و روز بخششهایی است که شامل دلهای بیدار می شود و دلهای خفته از آن محروم می مانند،خود را در معرض این عطایا قرار ده،گفت:ای استاد،با این سخن کاری کردی که نه شب بخوابم و نه روز.و بدان امید به این عطایا در شب قوی تر است زیرا در قیام شب صفای دل و فراغ از مشاغل وجود دارد.

در خبر صحیح از جابر از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)آمده که فرموده است:«در شب ساعتی است که بندهٔ مسلمان آن را درک نمی کند جز این که در آن هر خیری از خدا بخواهد آن را به او می دهد» (1)در روایت دیگری آمده است:«هر خیری را برای امر دنیا و آخرت درخواست کند

۱- (۵۵) صحیح مسلم،ج ۰،ص ۱۷۵،این حدیث پیش از این نیز ذکر شده است.

خداوند به او می دهد،و این ساعت در همهٔ شبهاست» (۱)و مطلوب شب زنده داران همان ساعت است،و آن به طور نامعیّن در همهٔ شبهاست چنان که شب قدر در ماه رمضان و ساعتی از روز جمعه زمان عطایای مذکور است.

می گویم:حمد خدا را که به یمن تعالیم علمای اهل بیت(علیه السلام)این ساعت در نزد ما (شیعه)معلوم است و آن طبق آنچه در احادیث آنها آمده چهارمین سدس شب است، لیکن سنّیان از برکات این گونه احادیث محرومند.

بیان طریق تقسیم اجزای شب

اشاره

(۱)بدان احیای شب از نظر مقدار دارای هفت مرتبه است.

اوّل:احیای همهٔ شب است

(۲) و این کار اقویاست که خود را وقف عبادت خدا کرده اند،و از مناجات با او لذّت می برند،و غذای جان و مایهٔ حیات دلهای آنها گردیده است.از این رو از طول قیام شب رنج نمی برند و خواب خود را در روز که وقت مشغولیّت و سرگرمی مردم است قرار می دهند،و این روش گروهی از پیشینیان ما بوده که با وضوی نماز عشاء نماز صبح را به جا می آوردند.

ابو طالب مکّی حکایت کرده که از چهل تن از تابعین به طور متواتر و مشهور حکایت شده که در میان ایشان کسانی بودند که چهل سال بر این روش مداومت کرده بودند.

می گویم:آنچه از طریقهٔ اهل بیت(علیه السلام)آشکار می شود این است که آن شیوهٔ پسندیده ای نیست و متضمّن زیاده روی و برتری جویی بر روش پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)در عبادت است،و به گمان من آنچه غزّالی ذکر کرده صرف فرض و پندار بوده و هرگز وقوع نیافته است،چه خداوند متعال فرموده است؛ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً ، (۲)و نیز:

۱- (۵۶) صحیح مسلم،ج ۰،ص ۱۷۵،این حدیث پیش از این نیز ذکر شده است.

۲- (۵۷) انعام/۹۶:...و شب را مایه آرامش قرار داده است.

لِتَسْکُنُوا فِیهِ (۱)،و جز این ها که در مقام امتنان بیان شده است،و اگر هم این گفته را صحیح بشماریم عمل تابعین حجّت نیست،به ویژه به انفاقی که در اکثر آنها وجود داشته است.

غزّالی می گوید:

دوّم:اینکه نیمه شب به پاخیزد،

(۱)و شمار کسانی از پیشینیان که بر این امر مواظبت داشته اند بی شمار است،و در آن بهترین راه این است که در ثلث اوّل شب و سدس آخر آن بخوابد تا قیام او در میانهٔ شب واقع شود و این افضل است.

می گویم:همان گونه که مکرّر ذکر شده و دانسته ایم خوابیدن آخر شب از نظر اهل بیت(علیه السلام)کراهت دارد،و چگونه چنین نباشد و حال آنکه خداوند استغفارکنندگان در سحرگاهان را ستوده است،و مورد اتفاق است که سحر کمی پیش از طلوع فجر می باشد،امّا مخالفان از امثال این گونه خیرات محرومند.

غزّالی می گوید:

سوّم:اینکه یک ثلث از شب را قیام کند،

(۲)در این صورت باید نصف اوّل و سدس آخر شب را بخوابد،و بطور کلّی خوابیدن آخر شب پسندیده است،زیرا خواب آلودگی بامداد را برطرف می کند و پیشینیان از این حالت کراهت داشتند،همچنین زردی چهره و شهرت به آن را تقلیل می دهد،چه اگر بیشتر شب را بیدار باشد و سحرگاهان بخوابد زردی رخسار و خواب آلودگی کم می شود.

عایشه گفته است:«چون پیامبر در آخر شب نماز وتر را به جا می آورد اگر نیازی به زنانش داشت به آنها نزدیک می شد و گرنه بر روی مصلّای خود بر پهلو دراز می کشید تا بلال می آمد و اذان نماز می گفت.» (۲)

ص:۵۴۳

۱- (۵۸) یونس/۶۷:...تا در آن آرامش بیابید.

۲- (۵۹) صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۶۷ نظیر آن،صحیح بخاری،ج ۲،ص ۶۹،سنن نسائی،ج ۳،ص ۲۳۰، سنن بیهقی،ج ۳،ص ۷،و ص ۴۶،با اختلاف در الفاظ.

و نیز عایشه گفته است:«من در سحرگاه همواره او را خوابیده می یافتم». (۱)تا آنجا که برخی از پیشینیان گفته اند:کمی پیش از صبح خوابیدن سنّت است،و خفتن در این وقت سبب مکاشفه و مشاهدهٔ ماورای حجابهای غیب است و این اختصاص به ارباب قلوب دارد،و مایه استراحتی است که در به جا آوردن نخستین اوراد روز کمک می کند.

می گویم:با دراز کشیدن بر پهلو هر چند توأم با خواب نباشد استراحت حاصل می شود و استحباب و تاکید آن را در مذهب اهل بیت(علیه السلام)دانسته ای،اگر چه در این استراحت خوابیدن نیست لیکن در آن ذکر می گوید.و در آفرینش آسمانها و زمین فکر می کند،چنان که استحباب تلاوت آیات پنجگانه سوره آل عمران در آن وقت،دلالت بر این مطلب دارد.و نیز قول پیامبر(صلی الله علیه و آله)که فرموده است:«وای بر کسی که میان دو فکّ خود آن را بجود و در آن نیندیشد» (۲)؛دلیل دیگری بر آن است،سخن عایشه را که گفته است؛«...و گرنه بر پهلو دراز می کشید»و قول دیگر او را که:«در سحرگاه همواره او را خوابیده یافتم»اگر راست باشند،باید بر آنچه ذکر کردیم حمل و توجیه کرد،نظیر آن حدیثی است که از طریق همانها وارد شده که:«نماز خوابیده نصف ثواب نشسته را دارد.» (۳)تهذیب به سند خود از امام هادی(علیه السلام)روایت کرده که فرموده است:«از خوابیدن میان نماز شب و نماز فجر بپرهیز لیکن دراز کشیدن بر پهلو بدون خوابیدن اشکالی ندارد،چه کسی که در این وقت می خوابد بر نمازهایی که پیش از آن خوانده است ستوده نمی شود.» (۴)

۱- (۶۰) صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۶۸،سنن ابو داود،ج ۱،ص ۳۰۳.
۲- (۶۱) ابن مردویه در تفسیر سوره روم از روایت ابی جناب از عطا از عایشه،الکافی الشافّ فی تخریج احادیث الکشّاف ذیل آیات سوره آل عمران.
۳- (۶۲) سنن نسائی،ج ۳،ص ۲۲۳،از حدیث عبد اللّه بن عمرو،ص ۲۲۴،از حدیث عمران بن حصین،سنن ابن داود،ج ۱،ص ۲۱۸.
۴- (۶۳) همان ماخذ،ج ۱،ص ۱۷۴.

از امام صادق(علیه السلام)پرسش شد:نماز شب را در چه هنگام به جا آورم؟فرمود:

«آخر شب آن را به جا آور.» (۱)امّا برطرف شدن خواب آلودگی و زردی چهره روشن است که به خوابیدن در وقت خاصّی و بیدار ماندن در وقت دیگر اختصاص ندارد،زیرا سبب این ها کثرت بیدار خوابی است و آنچه آنها را برطرف می کند کم کردن آن است.برای دارندۀ این مرتبه افضل این است که در سدس چهارم و سدس ششم برخیزد تا بتواند برکات ساعت معهود و وقت سحر را درک کند،و اگر بر او دشوار است که این دو وقت را مشخّص و جدا از هم ادراک کند باید ثلث آخر شب برخیزد.

غزّالی می گوید:

چهارم:در سدس یا خمس شب برای نماز قیام کند،

(۱)و افضل این است که نماز شب را در نصف آخر شب و پیش از سدس اخیر به جا آورد.

می گویم:آنچه در این مورد لازم بوده دانسته ای اکنون حکم این مرتبه را با حکم مرتبۀ پیش آن قیاس کن.

پنجم:مقدار و اندازۀ وقت را رعایت نکند،

(۲)چه این امر تنها برای پیامبری میسّر است که به او وحی می شود و یا کسی که منازل ماه را بشناسد.از این رو باید کسی را بگمارد که مراقب وقت باشد و در موقع خود او را بیدار کند،و بسا در شبهای ابری دچار اضطراب و نگرانی شود در این صورت باید از آغاز شب تا آنگاه که خواب بر او غلبه کند قیام داشته باشد،و چون از خواب بیدار شود به پا خیزد و به عبادت بپردازد،سپس هنگامی که خواب بر او غالب شود بخوابد.با این ترتیب در یک شب دو خواب و دو قیام خواهد داشت.روش مذکور از دشواریهای قیام شب و از سخت ترین و با فضیلت ترین اعمال آن است.و این روش پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)و طریقۀ اصحاب با عزم و استقامت او و شیوۀ گروهی از تابعین بوده است.یکی از پیشینیان می گفته است:این

۱- (۶۴) همان ماخذ،ج ۲،ص ۲۳۱،ضمن حدیثی دیگر.

نخستین خواب است،اگر بیدار شوم و دوباره به خواب باز گردم خداوند چشمان مرا هرگز خواب ندهد.امّا قیام پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)در شب از حیث مقدار یکسان نبود،گاهی در نیمه شب و یا در ثلث یا دو ثلث یا سدس از شب گذشته برمی خاست.و از این حیث شبها مختلف بود،دلیل این امر قول خداوند متعال است که در دو جا از سورهٔ مزمّل فرموده است: إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنی مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ (۱)، و نزدیک به دو ثلث شب،نصف آن و نصف سدس آن است (۲)،و اگر:«نصفه و ثلثه» به کسر خوانده شود نصف دو ثلث و ثلث شب است،و این قریب ثلث و ربع آن است،و اگر به نصب خوانده شود نیمه شب و ثلث آن خواهد بود.عایشه گفته است:

«پیامبر(صلی الله علیه و آله)هنگامی که صدای خروس را می شنید برمی خاست.» (۳).و این سدس شب و کمتر از آن است.

چند تن از راویان روایت کرده و هر کدام گفته اند:نماز شب پیامبر(صلی الله علیه و آله)را در سفر زیر نظر گرفتم،آن حضرت پس از نماز عشاء مدّتی خوابید سپس بیدار شد و به افق نگریست و گفت:ربّنا ما خلقت هذا باطلا...تا إنّک لا تخلف المیعاد.پس از آن از بستر خود مسواکی بیرون آورد و مسواک کرد،سپس وضو گرفت و به نماز ایستاد تا آن حدّ که گمان کردم به اندازه ای که خوابیده نماز گزارده است.پس از آن بر پهلو دراز کشید به قدری که تصوّر کردم به اندازه ای که نماز گزارده دراز کشیده است،سپس بیدار شد و آنچه را در بار اوّل گفته و انجام داده بود گفت و انجام داد. (۴)

می گویيم:ما روایاتی را که از طریق صحیح و حسن از امام صادق(علیه السلام) درباره

۱- (۶۵) مزمّل/۲۰:پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک دو سوّم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می خیزید.

۲- (۶۶) در احیاء العلوم چنین آمده است:«کانّه نصف سدسه».

۳- (۶۷) صحیح مسلم،ج ۲،ص ۱۶۷،سنن ابو داود نظیر آن،ص ۳۰۳.

۴- (۶۸) زوائد المسند،عبد اللّه بن احمد،الکبیر طبرانی،الکنی حاکم،معجم الصحابه بغوی از صفوان بن معطّل سلمی با اختلاف در الفاظ،الدّر المنثور،ج ۲،ص ۱۱۰،معالم التّنزیل بغوی در ذیل این آیات با الفاظ دیگری از ابن عباس.

برخاستن پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)در شب و کیفیّت و نمازها و خواب آن حضرت نقل شده ذکر کرده ایم و نیازی به تکرار آنها نیست.

ششم:این کمترین مراتب است،

(۱)و دست کم باید به مقداری که بتواند چهار یا دو رکعت نماز بگزارد از جا برخیزد،و اگر تحصیل طهارت برایش ممکن نباشد مدّتی روبه قبله بنشیند و به ذکر و دعا مشغول باشد،در این صورت خداوند به او ترحّم و تفضّل می کند و نامش در زمرۀ نمازگزاران شب ثبت خواهد شد.در اخبار آمده است:«نماز شب بگزار هر چند به مدّت دوشیدن یک گوسفند باشد.» (۱)می گویم:در تهذیب به سند صحیح از معاویه بن وهب از امام صادق(علیه السلام)روایت شده که گفته است:شنیدم می فرمود:«آیا کسی از شما خشنود نمی شود از این که پیش از صبح برخیزد و نماز وتر و دو رکعت نماز فجر را به جا آورد تا ثواب نماز شب برایش نوشته شود؟» (۲)چنان که از اخبار دیگر استفاده می شود مراد از وتر دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر است،و مقصود یک رکعت بعد از نماز شفع نیست چنان که در عبارات متاخّرین اصحاب ما دیده می شود.

غزّالی می گوید:این طریقۀ تقسیم اوقات بود،و مرید باید برای خود آنچه را آسان تر است اختیار کند.هرگاه قیام نیمۀ شب برایش ممکن نباشد احیای ما بین نمازهای مغرب و عشاء و وردی را که پس از نماز عشاء است نباید ترک کند.

می گویم:دانسته ای که این ورد از نظر ما(شیعه)ساقط است و مختار ما از نیمه شب به بعد است.

غزّالی می گوید:سپس سحرگاه پیش از صبح برخیزد،تا در هنگامی که صبح طلوع می کند خوابیده نبوده و در هر دو طرف شب بیدار باشد،و این مرتبۀ هفتم است،هرگاه

۱- (۶۹) اوسط طبرانی با اختلاف الفاظ،مجمع الزوائد،ج ۲،ص ۲۵۲.

۲- (۷۰) همان ماخذ،ج ۱،ص ۲۳۳.

نظر بر مقدار وقت باشد اهمیّت این مراتب بر حسب درازی و کوتاهی وقت آنها خواهد بود،امّا در مرتبه پنجم و هفتم نظر در مقدار وقت آنها نیست و در نتیجه تقدّم و تاخّر آنها بر اساس ترتیب مذکور نخواهد بود،زیرا وقت مرتبه هفتم کمتر از آنچه در مرتبهٔ ششم ذکر کردیم نبوده و وقت مرتبهٔ پنجم از مرتبهٔ چهارم نیز کمتر نیست.

بیان شبها و روزهای با فضیلت

(۱)بدان شبهایی که فضیلت آنها زیاد است و احیای آنها تاکید شده در سراسر سال پانزده شب است.و مرید نباید از آنها غافل بماند،چه این شبها موسم خیرات و موعد تجارت برای آخرت است.هرگاه بازرگان از موسم تجارت بی خبر ماند سودی نخواهد برد و اگر مرید از فضائل این اوقات غفلت ورزد رستگار نخواهد شد.

می گویم:این شبها از نظر ما شبهایی است که گمان شب قدر به آنها می رود مانند سه شب فرد از ماه رمضان یعنی شبهای نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوّم به ویژه شب بیست و سوّم و نیز چهار شب از شبهای سال که در روایت زیر نام برده شده اند.

اصحاب ما از امیر مؤمنان(علیه السلام)روایت کرده اند که آن حضرت دوست داشت در چهار شب از سال خود را وقف عبادت خدا کند و آنها عبارتند از شب اول ماه رجب، شب نیمهٔ شعبان،شب عید فطر،و شب عید قربان. (۱)

از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)روایت شده که فرموده است:«کسی که شبهای دو عید فطر و عید قربان را احیاء بدارد روزی که دلها می میرند دل او نخواهد مرد.» (۲)در این شبها اعمال مخصوص و نمازهایی وارد شده که در محلّ خود ذکر گردیده است.

شهید(ثانی)گفته است:فضیلت احیای شب با بیداری قسمت بیشتر شب به دست

۱- (۷۱) مصباح المتهجّد،شیخ طوسی،ص ۴۵.

۲- (۷۲) ثواب الاعمال صدوق،ص ۷۵؛المسند الکبیر طبرانی با سندی ضعیف از عباده،الجامع الصّغیر باب میم.

می آید،زیرا اکثر هر چیزی به منزلهٔ تمام آن است.

از ابن عبّاس نقل شده که احیای شب،گزاردن نماز عشاء در جماعت است،شاید این عمل به منزلهٔ احیای زمان بین دو نماز مغرب و عشاء باشد.

امّا روزهای با فضیلتی که مستحبّ است اوراد در آنها ادامه داشته باشد پیش از این در کتاب«اسرار روزه»ذکر شده و نیازی به تکرار نیست.

این پایان کتاب«ترتیب اوراد و تفصیل احیای شب»است و با اتمام آن بخش عبادات المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء به آخر می رسد،و به خواست خدا در دنبال آن«بخش عادات از کتاب اکل»خواهد آمد.

و الحمد للّه اوّلا و آخرا و ظاهرا و باطنا و الصّلاه علی محمّد و آله.

ص:۵۴۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹